



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

نسخہ ۱

ورثہ کی ساری باتیں



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانستنی های امام زین العابدین سید الساجدین علیه السلام

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۴	دانشتیبهای سیدالساجدین علیه السلام
۲۴	مشخصات کتاب
۲۴	شرح حال
۲۴	نویسنده
۲۴	ولادت
۲۴	مادر
۲۸	القاب
۲۸	نقش انگشتر
۲۸	سجده های امام
۳۱	اخلاق
۳۱	اول
۳۳	دوم
۳۳	سوم
۳۴	چهارم
۳۴	پنجم
۳۵	ششم
۳۶	هفتم
۳۶	هشتم
۴۰	نهم
۴۰	دهم
۴۱	یازدهم
۴۱	دوازدهم
۴۲	عبادت

۴۹	سخنان
۴۹	اول
۵۱	دوم
۵۴	سوم
۵۵	چهارم
۵۶	پنجم
۵۸	ششم
۵۸	هفتم
۵۹	هشتم
۵۹	نهم
۵۹	دهم
۶۱	یازدهم
۸۰	معجزات
۸۰	اول
۸۴	دوم
۸۶	سوم
۸۹	چهارم
۹۷	پنجم
۱۰۰	هفتم
۱۰۳	هشتم
۱۰۹	نهم
۱۱۱	دهم
۱۱۹	یازدهم
۱۲۴	شهادت
۱۳۶	فرزندان
۱۳۶	تعداد فرزندان

- ١٣٦ امام محمد باقر عليه السلام
- ١٣٧ اَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ الْبَاهِرِ .
- ١٣٨ عبدالله بن احمد الدّخ
- ١٤٠ سلطان محمد شريف
- ١٤٢ عمر الاشراف
- ١٤٦ محمد بن قاسم العلوى
- ١٤٩ امامزاده جعفرى
- ١٥١ زيد بن على بن الحسين
- ١٦٣ يحيى بن زيد
- ١٧٤ حسين ذوالدمعه
- ١٨٠ علامه تحرير بهاءالدين
- ١٨٣ بهاءالشرف نجم الدين ابوالحسن
- ١٨٣ عيسى پسر سوم زيد بن على بن الحسين
- ١٩٣ ذكر اولاد و اعقاب عيسى بن زيد شهيد
- ١٩٥ احمد بن عيسى بن زيد
- ٢٠٠ محمد بن زيد
- ٢٠١ سيد على خان شيرازى
- ٢٠٤ حسين بن الامام زين العابدين ذكر عليه السلام و بعض اعقاب او
- ٢١١ شرح حال شهيد قاضى نورالله
- ٢١١ شرح حال سلطان العلماء
- ٢١٢ شرح حال ميرزا محمّد حسين شهرستانى
- ٢١٢ شرح حال عبيدالله اعرج
- ٢١٥ جعفر الحجه بن عبيدالله الا عرج
- ٢١٥ شرح سيد مهتا
- ٢٢٠ محمّد الجوانى بن عبدالله الا عرج
- ٢٢٣ شرح حال على اصغر بن سجاد عليه السلام

- ۲۲۴ علی الحورثی بن افضس
- ۲۲۶ شرح حال سید رضی الدین آوی
- ۲۳۰ ابوالفضل تاج الدین محمّد الحسینی
- ۲۳۱ شرح حال سید عبداللّه شتر
- ۲۳۳ شرح حال خاتون آبادی
- ۲۳۵ میر محمد باقر ملا باشی
- ۲۳۷ شرح حال میر محمّد صالح
- ۲۴۳ پاورقی ها
- ۲۵۶ سیره
- ۲۵۶ روشهای مبارزاتی
- ۲۵۶ نویسنده
- ۲۵۶ چکیده
- ۲۵۶ به کارگیری دعا در جهت مقاصد سیاسی
- ۲۵۷ (۱) صلوات
- ۲۵۸ (ب) تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه علیهم السلام
- ۲۵۸ ۱- الهی بودن منصب و مقام ائمه معصومین علیهم السلام
- ۲۵۹ به این مفهوم امامت در قالب دعا
- ۲۶۰ (ج) توجه دادن به اهل بیت علیهم السلام
- ۲۶۱ (د) افشاگری امام علیه غاصبان خلافت
- ۲۶۱ (ه) ترویج امام علیه السلام از آرمان حاکمیت ائمه علیهم السلام
- ۲۶۱ (۲) حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم
- ۲۶۳ (الف) تبری از ستمکاران
- ۲۶۵ (ب) دعای چهل و نهم صحیفه ی سجادیه
- ۲۶۸ (۳) اهتمام امام به حفظ کیان سرزمین های اسلامی
- ۲۷۰ فزانهایی از دعای ۲۷ صحیفه برای مرزبانان:
- ۲۷۱ (الف) دعای بیست و هفت

- ۲۷۵ (ب) از مهمترین عوامل پیروزی
- ۲۷۶ (۴) ترغیب و تشویق به جهاد
- ۲۷۶ امام سجاد فاتح قلبها
- ۲۷۶ نویسنده
- ۲۷۶ مقدمه
- ۲۷۸ جوانمردی و ایثار
- ۲۸۲ خدمتگزاری به نیازمندان
- ۲۸۳ زیباترین شیوه معاشرت
- ۲۸۵ راز محبوبیت اجتماعی
- ۲۸۶ در اوج محبوبیت
- ۲۸۹ پی نوشت ها:
- ۲۹۱ فضائل
- ۲۹۱ امام سجاد سرچشمه کمالات انسانی
- ۲۹۱ نویسنده
- ۲۹۱ اشاره
- ۲۹۱ زینت پرستش کنندگان الهی
- ۲۹۴ توجه عمیق به بینوایان
- ۲۹۸ خوف از حساب روز قیامت
- ۳۰۰ همنشینی با مستضعفان
- ۳۰۰ احترام به نامادری
- ۳۰۲ خشنودی به رضای الهی
- ۳۰۲ پاسخ شدید به طاغوت عراق
- ۳۰۴ دخالت در سیاست
- ۳۰۵ راز شهادت امام سجاد علیه السلام
- ۳۰۷ امام سجاد علیه السلام و عبادت (۱)
- ۳۰۷ نویسنده

۳۰۷	مقدمه
۳۱۱	۱. بررسی حالت تعبد همگام با مظاهر انسانی دیگر
۳۱۲	۲. بررسی حالت تعبد
۳۱۳	۳. بررسی پدیده تعبد
۳۱۴	عزالت امام و حالت تعبد
۳۱۷	رهبری امام و حالت تعبد
۳۲۱	امام سجاده علیه السلام و عبادت (۲)
۳۲۱	نویسنده
۳۲۱	اشاره
۳۲۲	حکومت و تعبد امام
۳۲۴	تفرقه و تلاش امت، و مسئله تعبد
۳۲۷	تربیت و مظاهر تعبد
۳۳۰	اشکال اول
۳۳۳	اشکال دوم
۳۳۵	صحیفه سجاده
۳۳۵	صحیفه سجاده
۳۳۵	۱ - ستایش خداوند
۳۳۷	ترجمه دعای ۱
۳۴۱	۲ - طلب رحمت برای رسول خدا
۳۴۳	ترجمه دعای ۲
۳۴۴	۳ - نیایش در طلب رحمت بر حمله عرش
۳۴۶	ترجمه دعای ۳
۳۴۹	۴ - نیایش در طلب رحمت
۳۵۰	ترجمه دعای ۴
۳۵۲	۵ - نیایش درباره خود و دوستانش
۳۵۴	ترجمه دعای ۵

- ۳۵۶ ۶- نیایش هنگام صبح و شام
- ۳۵۸ ۶- ترجمه دعای
- ۳۶۲ ۷- دعا هنگام اندوه
- ۳۶۳ ۷- ترجمه دعای
- ۳۶۴ ۸- نیایش در پناه جستن به خدا
- ۳۶۵ ۸- ترجمه دعای
- ۳۶۶ ۹- نیایش در اشتیاق به طلب آموزش
- ۳۶۷ ۹- ترجمه دعای
- ۳۶۸ ۱۰- نیایش در مقام التجاء به خدای تعالی
- ۳۶۹ ۱۰- ترجمه دعای
- ۳۷۰ ۱۱- نیایش در طلب فرجام نیک
- ۳۷۱ ۱۱- ترجمه دعای
- ۳۷۱ ۱۲- نیایش در مقام اعتراف و طلب توبه
- ۳۷۳ ۱۲- ترجمه دعای
- ۳۷۶ ۱۳- نیایش در طلب حاجتها از خدای تعالی
- ۳۷۸ ۱۳- ترجمه دعای
- ۳۸۱ ۱۴- نیایش هنگامی که ستمی به او می رسد
- ۳۸۲ ۱۴- ترجمه دعای
- ۳۸۴ ۱۵- نیایش هنگامی که بیماری
- ۳۸۵ ۱۵- ترجمه دعای
- ۳۸۶ ۱۶- نیایش، هنگام طلب گذشت از خدا
- ۳۸۹ ۱۶- ترجمه دعای
- ۳۹۴ ۱۷- نیایش، هنگام یاد شیطان
- ۳۹۶ ۱۷- ترجمه دعای
- ۳۹۸ ۱۸- نیایش، هنگامی که خطری از او می گذشت
- ۳۹۹ ۱۸- ترجمه

- ۳۹۹ ----- ۱۹- نیایش، هنگام طلب باران پس از قحطی و خشکسالی
- ۴۰۰ ----- ترجمه دعای ۱۹
- ۴۰۱ ----- ۲۰- نیایش، در طلب اخلاق ستوده و افعال پسندیده
- ۴۰۶ ----- ترجمه دعای ۲۰
- ۴۱۳ ----- ۲۱- نیایش هنگامی که کاری او را اندوهگین می ساخت
- ۴۱۵ ----- ترجمه دعای ۲۱
- ۴۱۸ ----- ۲۲- نیایش، هنگام سختی
- ۴۲۰ ----- ترجمه دعای ۲۲
- ۴۲۳ ----- ۲۳- نیایش، هنگام عافیت
- ۴۲۵ ----- ترجمه:
- ۴۲۷ ----- ۲۴- نیایش، درباره پدر و مادر
- ۴۲۹ ----- ترجمه دعای ۲۴
- ۴۳۲ ----- ۲۵- نیایش، درباره فرزندان.
- ۴۳۳ ----- ترجمه دعای ۲۵
- ۴۳۶ ----- ۲۶- نیایش، درباره همسایگان
- ۴۳۷ ----- ترجمه دعای ۲۶
- ۴۳۸ ----- ۲۷- نیایش، درباره مرزداران
- ۴۴۱ ----- ترجمه دعای ۲۷
- ۴۴۷ ----- ۲۸- در اظهار ترس از خدا
- ۴۴۷ ----- ترجمه دعای ۲۸
- ۴۴۸ ----- ۲۹- نیایش، هنگامی که روزی بر او تنگ می شد
- ۴۴۹ ----- ترجمه دعای ۲۹
- ۴۴۹ ----- ۳۰- نیایش، در طلب کمک بر پرداختن قرض
- ۴۵۱ ----- ترجمه دعای ۳۰
- ۴۵۲ ----- ۳۱- نیایش در ذکر توبه
- ۴۵۵ ----- ترجمه دعای ۳۱

- ۳۲- نیایش، بعد از نماز شب ۴۶۱
- ترجمه دعای ۳۲ ۴۶۴
- ۳۳- نیایش، در طلب خیر ۴۷۱
- ترجمه دعای ۳۳ ۴۷۱
- ۳۴- نیایش هنگام گرفتاری ۴۷۲
- ترجمه دعای ۳۴ ۴۷۲
- ۳۵- نیایش، در مقام رضا ۴۷۳
- ترجمه دعای ۳۵ ۴۷۴
- ۳۶- نیایش به هنگام رعد و برق ۴۷۴
- ترجمه دعای ۳۶ ۴۷۵
- ۳۷- نیایش، به هنگام شکر ۴۷۶
- ترجمه دعای ۳۷ ۴۷۸
- ۳۸- نیایش، در اعتذار ۴۸۱
- ترجمه دعای ۳۸ ۴۸۲
- ۳۹- نیایش، در طلب عفو و رحمت ۴۸۲
- ترجمه دعای ۳۹ ۴۸۴
- ۴۰- نیایش، هنگام یاد مرگ ۴۸۷
- ترجمه دعای ۴۰ ۴۸۷
- ۴۱- نیایش، در طلب پرده پوشی و نگهداری ۴۸۸
- ترجمه دعای ۴۱ ۴۸۹
- ۴۲- نیایش، هنگام ختم قرآن ۴۸۹
- ترجمه دعای ۴۲ ۴۹۳
- ۴۳- نیایش، هنگام نگاه کردن به ماه نو ۴۹۸
- ترجمه دعای ۴۳ ۴۹۹
- ۴۴- نیایش، هنگامی که ماه رمضان فرا می رسد ۵۰۰
- ترجمه دعای ۴۴ ۵۰۳

۵۰۷	۴۵- نیایش، در وداع ماه مبارک رمضان
۵۱۳	ترجمه دعای ۴۵
۵۲۲	۴۶- نیایش، در روز عید فطر و جمعه
۵۲۴	ترجمه دعای ۴۶
۵۲۸	۴۷- نیایش، در روز عرفه
۵۴۰	ترجمه دعای ۴۷
۵۵۷	۴۸- نیایش، در عید اضحی و جمعه
۵۶۲	ترجمه دعای ۴۸
۵۶۸	۴۹- نیایش در دفع مکر دشمنان و رد قهر و غلبه ایشان
۵۷۰	ترجمه ۴۹
۵۷۴	۵۰- نیایش، در مقام خوف و خشیت
۵۷۵	ترجمه دعای ۵۰
۵۷۶	۵۱- نیایش، در تضرع و زاری
۵۷۸	ترجمه دعای ۵۱
۵۸۱	۵۲- نیایش، در مقام اصرار به طلب از خدای تعالی
۵۸۲	ترجمه دعای ۵۲
۵۸۵	۵۳- نیایش، در تذلل ب پیشگاه خدای عز و جل
۵۸۵	ترجمه دعای ۵۳
۵۸۶	۵۴- نیایش، در طلب گشایش اندوه ها
۵۸۷	ترجمه دعای ۵۴
۵۸۹	سیمای صحیفه سجادیه
۵۸۹	نویسنده
۵۸۹	مقدمه
۵۹۰	صحیفه سجادیه چه کتابی است؟
۵۹۱	سند صحیفه سجادیه
۵۹۸	چرا صحیفه کامله گفته اند؟

۵۹۹ مستدرکات صحیفه
۶۰۰ ترجمه های صحیفه سجادیه
۶۰۳ سخنان
۶۰۳ میراث علمی امام سجاد
۶۰۳ منبع
۶۰۳ مقدمه
۶۰۵ رساله حقوق
۶۰۸ ترجمه رساله برابر ضبط صدوق در خصال
۶۱۱ متن کامل رساله حقوق
۶۱۱ ۱- حق الله
۶۱۱ ۲- حق انسان بر خودش
۶۱۱ ۳- حق زبان
۶۱۲ ۴- حق گوش
۶۱۲ ۵- حق چشم
۶۱۲ ۶- حق پا
۶۱۲ ۷- حق دست
۶۱۳ ۸- حق شکم
۶۱۴ ۹- حق عورت
۶۱۴ ۱۰- حق نماز
۶۱۵ ۱۱- حق روزه
۶۱۶ ۱۲- حق صدقه
۶۱۷ ۱۳- حق قربانی
۶۱۸ ۱۴- حق رهبر سیاسی
۶۱۹ ۱۵- حق استاد (رهبر علمی)
۶۲۰ ۱۶- حق مالک
۶۲۰ ۱۷- حق رعیت

- ۱۸- حق متعلم بر استاد یا حق جاهل بر عالم. ----- ۶۲۱
- ۱۹- حق زن بر شوهر. ----- ۶۲۲
- ۲۰- حق مملوک (خدمتکار). ----- ۶۲۳
- ۲۱- حق مادر. ----- ۶۲۴
- ۲۲- حق پدر. ----- ۶۲۵
- ۲۳- حق فرزند بر پدر و مادر. ----- ۶۲۶
- ۲۴- حق برادر. ----- ۶۲۶
- ۲۵- حق کسی که بر تو احسان نموده است. ----- ۶۲۶
- ۲۶- حق آزاد کرده. ----- ۶۲۷
- ۲۷- حق کسی که کار خوبی برای تو نموده است. ----- ۶۲۸
- ۲۸- حق مؤذن. ----- ۶۲۸
- ۲۹- حق امام جماعت. ----- ۶۲۹
- ۳۰- حق هم نشین. ----- ۶۳۰
- ۳۱- حق همسایه. ----- ۶۳۰
- ۳۲- حق هم صحبت. ----- ۶۳۱
- ۳۳- حق شریک. ----- ۶۳۲
- ۳۴- حق مال. ----- ۶۳۳
- ۳۵- حق طلبکار. ----- ۶۳۴
- ۳۶- حق معاشر. ----- ۶۳۴
- ۳۷- حق مدعی. ----- ۶۳۵
- ۳۸- حق مدعی علیه. ----- ۶۳۶
- ۳۹- حق کسی که از تو مشورت میخواهد. ----- ۶۳۶
- ۴۰- حق کسی که از او مشورت میخواهی. ----- ۶۳۷
- ۴۱- حق نصیحت شونده. ----- ۶۳۸
- ۴۲- حق نصیحت کننده. ----- ۶۳۹
- ۴۳- حق بزرگترها. ----- ۶۳۹

- ۴۴- حق کوچکترها. ----- ۶۴۰
- ۴۵- حق کسی که از تو کمک می خواهد. ----- ۶۴۰
- ۴۶- حق کسی که تو از او کمک می خواهی. ----- ۶۴۱
- ۴۷- حق کسی که سبب خوشحالی تو شده است. ----- ۶۴۱
- ۴۸- حقی کسی که بسبب او نکبتی به تو رسیده است. ----- ۶۴۲
- ۴۹- حق همه مسلمانان به طور عموم. ----- ۶۴۳
- ۵۰- حق غیر مسلمانانی که در حال جنگ با مسلمانان نباشند. ----- ۶۴۴
- تتمه ----- ۶۴۵
- چهل حدیث ----- ۶۴۵
- چهل حدیث ----- ۶۴۵
- پاورقی ها ----- ۶۶۲
- دعای ابو حمزه ثمالی ----- ۶۶۵
- متن دعا ----- ۶۶۵
- امام سجاد علیه السلام از کربلا تا شهادت ----- ۶۸۲
- نویسنده ----- ۶۸۲
- مقدمه ----- ۶۸۲
- الف - بیماری امام سجاد علیه السلام ----- ۶۸۳
- ب: نقش امام سجاد در زنده نگهداشتن قیام عاشورا ----- ۶۸۴
- ج - حضور ایشان در جمع اسرای اهل بیت علیهم السلام ----- ۶۸۵
- خطبه ها و سخنرانی ها ----- ۶۸۵
- سخنان انقلابی حضرت سجاد علیه السلام با کوفیان ----- ۶۸۵
- سخنان امام سجاد علیه السلام در مجلس عبیدالله بن زیاد ----- ۶۸۸
- امام سجاد علیه السلام در مسیر شام ----- ۶۸۹
- سخنان اسوه زهد و تقوا در بعلبک ----- ۶۹۲
- ورود به شام ----- ۶۹۲
- جواب امام سجاد علیه السلام به شتمات دشمنان ----- ۶۹۶

۶۹۸	امام سجاد در مجلس یزید
۷۰۲	خطبه معروف امام عارفان
۷۰۴	بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام
۷۰۵	عکس العمل یزید
۷۰۶	شهادت امام سجاد علیه السلام
۷۰۶	پاورقی ها
۷۰۸	امام زمان در کلمات و دعاهای امام سجاد
۷۰۸	نویسنده
۷۰۸	میلاد
۷۱۰	۱. زمان خالی از حجت نیست
۷۱۱	۲. راز غیبت و پنهان بودن ولادت
۷۱۱	۳. غیبت کبری و صغری
۷۱۲	۴. فتنه های دوران غیبت
۷۱۳	۵. انتظار راستین و پاداش آن
۷۱۳	۶. یاران مهدی علیه السلام
۷۱۴	۷. دوران ظهور
۷۱۸	پی نوشتها:
۷۲۰	خطبه در مسجد شام
۷۲۰	نویسنده
۷۲۰	خطبه در مسجد شام
۷۳۱	بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام
۷۳۴	پی نوشت ها:
۷۳۷	سخن با کوفیان
۷۳۷	نویسنده
۷۳۷	سخنان آتشین امام سجاد با کوفیان
۷۴۳	پی نوشتها:

- ۷۴۴ اصحاب و یاران
- ۷۴۴ اصحاب امام سجاد
- ۷۵۷ ابان بن تغلب
- ۷۵۹ ابو حمزه ثمالی
- ۷۶۰ سعید بن جبیر
- ۷۶۳ داستان
- ۷۶۳ چهل داستان
- ۷۶۳ نویسنده
- ۷۶۳ پیش گفتار
- ۷۶۵ در مدح چهارمین امام علیه السلام
- ۷۶۷ مختصر حالات ششمین معصوم، چهارمین اختر امامت
- ۷۷۰ فرخنده میلاد امام چهارم علیه السلام
- ۷۷۲ ۱ - فرزندی از دو بهترین انسانها
- ۷۷۵ ۲ - از آدم تا سجاد علیه السلام
- ۷۷۷ ۳ - اظهار نعمت و شکر توفیق
- ۷۷۸ ۴ - ادعای رهبری و گواهی سنگ
- ۷۸۰ ۵ - رهایی از زن مخالف
- ۷۸۱ ۶ - هدایت گران پس از غروب خورشید
- ۷۸۲ ۷ - شرمندگی حسن بصری
- ۷۸۵ ۸ - خصلت های ممتاز
- ۷۸۷ ۹ - استجاب دعا در هلاکت دشمن
- ۷۸۸ ۱۰ - مدینه در محاصره دشمن و تنها پشتیبان، فرشته الهی
- ۷۹۰ ۱۱ - زهد و قناعت همراه با ثروت انبوه
- ۷۹۱ ۱۲ - نجات از غل و زنجیر
- ۷۹۲ ۱۳ - هر که دعوت شود دوستش دارند
- ۷۹۴ ۱۴ - نتیجه تواضع در مقابل بیخردان

- ۱۵ - تخریب کعبه و پیدایش مار ۷۹۵
- ۱۶ - ارتباط و نجات حتمی ۷۹۶
- ۱۷ - هیزم و آرد برای سفر نهایی ۷۹۸
- ۱۸ - اشتهای انگور در بالای کوه ۸۰۰
- ۱۹ - مصیبت من از یعقوب مهم تر بود ۸۰۱
- ۲۰ - رعایت حقّ مادر و برخورد با مخالف ۸۰۳
- ۲۱ - تسلیم! جباری ۸۰۴
- ۲۲ - نان خشک و گوهر در شکم ۸۰۵
- ۲۳ - برخورد با دشمن ناآگاه ۸۰۸
- ۲۴ - پذیرائی جتّیان از حاجیان ۸۱۱
- ۲۵ - یادی از سخنان حضرت خضر ۸۱۲
- ۲۶ - خبر از غیب و شفای جنّ زدگی ۸۱۴
- ۲۷ - شادمانی فقیران در روز جمعه ۸۱۶
- ۲۸ - خسارت بعضی از مردان در قیامت ۸۱۷
- ۲۹ - دعا برای سهولت زایمان گرگ ۸۱۹
- ۳۰ - دیگران را بهتر از خود و خانواده خود دانستن ۸۲۰
- ۳۱ - تواضع و فروتنی برای همه ۸۲۳
- ۳۲ - خویشتن شناسی ۸۲۵
- ۳۳ - ارزش تعلیم خدانشناسی و نبوّت و امامت ۸۲۷
- ۳۴ - رعایت حقّ مجلس و هم صحبت ۸۲۹
- ۳۵ - دعوت از آهو بر سفره دوستان ۸۳۰
- ۳۶ - پروردگار خواب و دو شیر دزنده ۸۳۲
- ۳۷ - ازدواج با چه خانواده ای ۸۳۳
- ۳۸ - محبّت به اهل بیت تنها وسیله سعادت ۸۳۴
- ۳۹ - هم راز و هم ساز تهی دستان ۸۳۶
- ۴۰ - سفارشات ارزنده در لحظات حساس ۸۳۸

- ۸۴۲ در رثای چهارمین اختر فروزنده ولایت
- ۸۴۲ در رثای شهدای بقیع
- ۸۴۳ - پنج درس آموزنده سعادت بخش
- ۸۴۷ پاورقی ها
- ۸۵۶ شعر
- ۸۵۶ ولادت
- ۸۵۶ برج کمال
- ۸۵۸ بال من پر شد
- ۸۶۱ یمن میلادت
- ۸۶۲ میلاد امام چارمین
- ۸۶۴ فردوس برین
- ۸۶۷ روح دعا می آید
- ۸۶۸ شهادت
- ۸۶۸ غم و رنج
- ۸۷۰ تن تبار من
- ۸۷۱ امشب
- ۸۷۳ سوگوار
- ۸۷۴ خاطر افسرده
- ۸۷۶ حماسه عشق
- ۸۷۶ درد و غم
- ۸۷۷ گریستی
- ۸۷۹ دل سودازده
- ۸۸۰ من آن گلم
- ۸۸۱ گریه می کند
- ۸۸۳ مدح و منقبت
- ۸۸۳ جماعت

۸۸۴	چارمین نور الهی
۸۸۸	فیض بهارانم من
۸۹۰	چارمین استاد
۸۹۳	مصائب
۸۹۳	کاروان اسیران کربلا از شام تا مدینه
۸۹۳	نویسنده
۸۹۳	حرکت از شام
۸۹۳	اربعین
۸۹۷	اربعین و اختلاف اقوال
۹۰۲	توقف در کربلا
۹۰۲	حرکت از کربلا
۹۰۲	بازگشت به مدینه
۹۰۵	پاداش همراهی خوب
۹۰۶	بشیر در مدینه
۹۰۹	استقبال از کاروان کربلا
۹۰۹	خطبه امام سجاد علیه السلام
۹۱۲	صوحان بن صعصعه (۳۶)
۹۱۲	محمد بن حنفیه
۹۱۵	ورود به مدینه
۹۱۶	پی نوشت ها:
۹۲۲	امام سجاد و واقعه حره
۹۲۲	نویسنده
۹۲۲	متن
۹۳۷	پی نوشت ها:
۹۳۹	امام سجاد و قیام مختار
۹۳۹	نویسنده

- ۹۳۹ متن
- ۹۴۲ پی نوشت ها:
- ۹۴۲ بقیع، بغض شیعه در گلوی تاریخ
- ۹۴۲ سلام
- ۹۴۳ شرحی بر فاجعه تخریب بقیع
- ۹۴۷ پیشینه قبرستان بقیع
- ۹۴۸ فضیلت بقیع
- ۹۴۸ پی نوشت ها:
- ۹۴۸ زیارت
- ۹۴۸ زیارت ائمه بقیع عَلَیْهِمُ السَّلَام
- ۹۵۴ کتابشناسی
- ۹۵۴ الف) کتابهای چاپی عربی
- ۹۶۱ ب) کتابهای چاپی فارسی
- ۹۶۹ ج) کتابهای چاپی اردو
- ۹۷۰ د) کتابهای خطی عربی
- ۹۷۶ ه) کتابهای فارسی (خطی)
- ۹۹۱ مسابقه
- ۹۹۱ نحوه مسابقه
- ۹۹۳ سوالات مسابقه
- ۹۹۷ درباره مرکز

دانستیهای سیدالساجدین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور: دانستیهای سیدالساجدین علیه السلام/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان .

مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: چهارده معصوم -- دانستیها

موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ، ۳۸ - ۹۴ق.

شرح حال

نویسنده

برگرفته از کتاب منتهی الآمال بخش مربوط به امام سجاد علیه السلام.

نویسنده: مرحوم حاج شیخ عباس قمی

ولادت

فصل اول:

در بیان ولادت و اسم و لقب و کنیت آن جناب و شرح حال والده آن حضرت است

بدان که در تاریخ میلاد آن حضرت اختلاف بسیار است و شاید اصح اقوال نیمه جمادی الاولی سنه سی و شش و یا پنجم سنه سی و هشت بوده باشد.

مادر

والده مکرمه ی آن حضرت علیا مخدره شهربانو دختر یزدجرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان پادشاه عجم بوده، و بعضی به جای شهربانو شاه زنان گفته اند.

چنانچه شیخنا الحر العاملی در ارجوزه خود فرمود:

وَ أُمُّهُ ذَاتُ الْعُلَى وَ الْمُجْدِ

شَاهُ زَنَانِ بِنْتُ يَزْدَجَزْدِ

وَ هُوَ ابْنُ شَهْرِيَارِ بْنِ كَسْرِي

ذُو سَوْدَدٍ لَيْسَ يَخَافُ كَسْرِي

علامه مجلسی رحمه الله در جلاء العیون فرموده:

ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که عبدالله بن عامر چون خراسان را فتح کرد دو دختر از یزدجرد پادشاه عجم گرفت و برای عثمان فرستاد پس یکی را به حضرت امام حسن علیه السلام و دیگری را به حضرت امام حسین علیه السلام داد.

و آن را که حضرت امام حسین علیه السلام گرفت حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید و چون آن حضرت از او متولد شد او به رحمت الیه واصل شد.

آن دختر دیگر نیز در وقت ولادت فرزند اول وفات یافت پس، یکی از کنیزان حضرت امام حسین علیه السلام او را تربیت می کرد و حضرت او را مادر می گفت و چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد حضرت امام زین العابدین علیه السلام او را به یکی از شیعیان خود تزویج کرد و به این سبب شهرت کرد که حضرت

امام زین العابدین علیه السلام مادر خود را به یکی از شیعیان خود تزویج نموده.

مؤلف علامه مجلسی رحمه الله گوید:

این حدیث مخالفت دارد با آنچه گذشت در فصل اولاد حضرت امام حسین علیه السلام که شهربانو را در زمان عمر آوردند و شاید یکی از راویان اشتباهی کرده باشد و آن روایت که در آنجا واقع شده اشهر و اقوی است چنانکه قطب راوندی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است. (۱) که چون دختر یزدجرد بن شهریار آخرین پادشاهان عجم را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند جمیع دختران مدینه به تماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد.

و چون عمر اراده کرد که روی او ببیند مانع شد و گفت:

سیاه باد روز هرگز که تو دست به فرزند او دراز می کنی.

عمر گفت:

این گبر زاده مرا دشنام می دهد و خواست که او را آزار کند، حضرت امیر علیه السلام فرمود که:

تو سخنی را که نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است، پس عمر امر کرد که ندا کنند در میان مردم و او را بفروشند.

حضرت فرمود:

جایز نیست فروختن دختران پادشاهان هر چند کافر باشند، و لیکن بر او عرض کن که یکی از مسلمانان را خود اختیار کند و او را به تزویج کنی و مهر او را از عطای بیت المال او حساب کنی.

عمر قبول کرد و گفت:

یکی از اهل مجلس را اختیار کن!

آن سعادت مند آمد و دست بر دوش مبارک حضرت امام حسین علیه السلام گذارد، پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از او پرسید به زبان فارسی که

چه نام داری ای کنیزک؟

عرض کرد:

جهانشاه.

حضرت فرمود:

بلکه تو را شهربانو به نام کرده اند

عرض کرد:

این نام خواهر من است.

حضرت باز به فارسی فرمود:

راست گفתי، پس رو کرد به حضرت امام حسین علیه السلام و فرمود که:

این با سعادت را نیکو محافظت نما و احسان کن به سوی او که فرزندی از تو به هم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد بعد از تو، این مادر اوصیاء ذریه طیبه من است.

پس حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید.

و روایت کرده است که پیش از آنکه لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند شهربانو در خواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم داخل خانه او شد با حضرت امام حسین علیه السلام و او را برای آن حضرت خواستگاری نمود و به او تزویج کرد. شهربانو گفت که چون صبح شد محبت آن خورشید فلک امامت در دل من جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم.

چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه علیهما السلام را در خواب دیدم که به نزد من آمده و اسلام را بر من عرضه داشت و من به دست مبارک آن حضرت در خواب مسلمان شدم، پس فرمود که:

در این زودی لشکر مسلمانان بر پدر تو غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و به زودی به فرزند من حسین علیه السلام خواهی رسید و خدا نخواهد گذارد که کسی دست به تو برساند تا آن که به فرزند من برسی و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس به من دستی نرساند تا آن که مرا به

مدینه آوردند.

و چون حضرت امام حسین علیه السلام را دیدم دانستم که همان است که در خواب با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به نزد من آمده بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا به عقد او در آورده بود و به این سبب او را اختیار کردم. (۲)

و شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حرث بن جابر را والی کرد در یکی از بلاد مشرق و او دو دختر یزدجرد را برای حضرت فرستاد، حضرت یکی را که شاه زنان نام داشت به حضرت امام حسین علیه السلام داد و حضرت امام زین العابدین علیه السلام از او به هم رسید و دیگری را به محمد بن ابی بکر داد و قاسم جد مادری حضرت صادق علیه السلام از او به هم رسید.

پس قاسم با امام زین العابدین علیه السلام خاله زاده بودند انتهى. (۳)

القاب

و اما کنیه و ألقاب آن حضرت:

پس بدان که اشهر در کنیت آن حضرت، ابوالحسن و ابومحمد است و القاب مشهوره آن حضرت:

زین العابدین و سیدالساجدین و العابدین و زکی و امین و سجاد و ذوالثفتان.

نقش انگشتر

و نقش نگین آن جناب به روایت حضرت صادق علیه السلام أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ بوده

و به روایت امام محمد باقر علیه السلام أَلْعِزَّةُ لِلَّهِ

و به روایت حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام خَزِي وَ شَقِي قَاتِلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام (۴)

سجده های امام

ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که پدرم علی بن الحسین علیه السلام هرگز یاد نکرد نعمتی از خدا را مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و نخواند آیه ای از کتاب خدا که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده می کرد، و هرگاه حق تعالی از او بدی دفع می کرد که از او در بیم بود یا مکر مکر کننده ای را از او می گردانید، سجده می کرد و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد، سجده می کرد و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند، برای شکر آن سجده می کرد و اثر سجده در جمیع مواضع سجود آن حضرت بود و به این سبب آن حضرت را سجاد می گفتند. (۵)

و نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در مواضع سجده پدرم اثرهای آشکار و برآمدگیها بود که در هر

سال دو مرتبه آنها را می بریدند و در هر مرتبه ثفنه و برآمدگی پنج موضع را می بریدند به این سبب آن حضرت را ذوالثفنات می خواندند. (۶)

مؤلف می گوید:

که اهل لغت گفته اند:

ثفنه واحد ثَفْنَاتُ البَعِير است، یعنی آنچه بر زمین برسد از شتر چون بَخْسِبْدُ و غلیظ شود و پینه بندد، مانند زانوها و غیر آن و از این معلوم می شود که

پیشانی و دو کف دست و زانوهای مبارک آن حضرت از کثرت سجده پینه می بسته و مثل ثفنه شتر نمودار می گشته است، و در هر سال دو بار آنها را قطع می کردند دیگر باره به هم می رسید!

ایضا روایت کرده است که چون زهری حدیثی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل می کرد و می گفت:

خبر داد مرا زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام سفیان بن عیینه پرسید که چرا آن حضرت را زین العابدین می گویی؟
گفت:

برای آنکه شنیده ام از سعید بن المسیب که روایت کرد از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که:
در روز قیامت منادی ندا کند کجا است زین العابدین؟

پس گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در آن هنگام با تمام وقار و سکون صفوف
اهل محشر را بشکافد و بیاید. (۷)

و در کشف الغمّه است که سبب ملقب شدن آن حضرت به لقب زین العابدین آن است که:

شبی آن جناب در محراب عبادت به تهجد ایستاده بود پس شیطان به صورت مار عظیمی ظاهر شد که آن حضرت را از عبادت خود مشغول گرداند حضرت به او ملتفت نشد پس آمد حضرت را متألم نمود و باز متوجه او نگردید، پس چون فارغ شد از نماز خود دانست که شیطان است، او را سب کرد و لطمه زد و فرمود که:

دور شو ای ملعون؛

و باز متوجه عبادت خود شد پس شنید صدای هاتفی که سه مرتبه او را ندا کرد:

أَنْتَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ

تویی زینت عبادت کنندگان

پس این لقب ظاهر شد

اخلاق

اول

فصل دوم:

در مکارم اخلاق امام زین العابدین علیه السلام است

و در آن چند خبر است:

اول در کظم غیظ آن حضرت است:

شیخ مفید و غیره روایت کرده اند که مردی از اهل بیت حضرت امام زین العابدین علیه السلام نزد آن حضرت آمد و به آن جناب ناسزا و دشنام گفت حضرت در جواب او چیزی نفرمود، پس چون آن مرد برفت با اهل مجلس خود، فرمود که:

شنیدید آنچه را که این شخص گفت الحال دوست دارم که با من بیایید برویم نزد او تا بشنوید جواب مرا از دشنام او.

گفتند:

می آییم و ما دوست می داشتیم که جواب او را می دادی،

پس حضرت نَعْلَیْنِ خود را برگرفت و حرکت فرمود و می خواند:

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۹)

روای گفت:

از خواندن آن حضرت این آیه شریفه را دانستم که بد به او نخواهد گفت، پس آمد تا منزل آن مرد و صدا زد او را و فرمود به او بگویند که علی بن الحسین است.

چون آن شخص شنید که آن حضرت آمده است بیرون آمد مهیا برای شرّ، و شک نداشت که آمدن آن حضرت برای آن است که مکافات کند بعضی جسارت‌های او را.

حضرت چون دید او را فرمود:

ای برادر!

تو آمدی نزد من و به من چنین و چنین گفتی، پس هرگاه آنچه گفتمی از بدی در من است از خدا می خواهم که پیامرزد مرا،
و اگر آنچه گفتمی در من نیست حق تعالی پیامرزد تو را.

راوی گفت:

آن مرد که چنین شنید میان دیدگان آن حضرت را بوسید و گفت:

آنچه من گفتم

در تو نیست و من به این بدیها سزاوارترم!

راوی حدیث گفت که:

آن مرد حسن بن حسن رحمه الله بوده. (۱۰)

دوم

صاحب کشف الغمّه نقل کرده که روزی آن حضرت از مسجد بیرون آمده بود مردی ملاقات کرد او را و دشنام و ناسزا گفت به آن جناب، غلامان آن حضرت خواستند به او صدمتی برسانند، فرمود:

او را به حال خود گذارید!

پس رو کرد به آن مرد و فرمود:

مَا سُئِرَ عَنْكَ مِنْ أَمْرِنَا أَكْثَرَ؟

آنچه از کارهای ما از تو پوشیده است بیشتر است از آنکه تو بدانی و بگویی.

پس از آن فرمود:

آیا تو را حاجتی می باشد که در انجام آن تو را اعانت کنیم؟

آن مرد شرمسار شد، پس آن حضرت کسائی سیاه مربع بر دوش داشتند نزد او افکندند و امر فرمودند که هزار درهم به او بدهند، پس بعد از آن هر وقت آن مرد آن حضرت را می دید و می گفت:

گواهی می دهم که تو از اولاد رسول خدایی صلی الله علیه و آله و سلم. (۱۱)

سوم

و نیز روایت کرده که وقتی جماعتی میهمان آن حضرت بودند یک تن از خدام بشتافت و کبابی از تنور بیرون آورده با سیخ به حضور مبارک آورد، سیخ کباب از دست او افتاد بر سر کودکی از آن حضرت که در زیر نردبان بود او را هلاک کرد.

آن غلام سخت مضطرب و متحیر ماند، حضرت به او فرمود:

أَنْتَ حُرٌّ؟

تو آزادی در راه خدا!

تو این کار را به عمد نکردی، پس امر فرمود که:

آن کودک را تجهیز کرده و دفن نمودند. (۱۲)

چهارم

در کتب معتبره نقل شده که آن حضرت وقتی مملوک خود را دو مرتبه خواند او جواب نداد و چون در مرتبه سوم جواب داد حضرت به او فرمود:

ای پسرک من!

آیا صدای مرا نشنیدی؟

عرض کرد:

شنیدم.

فرمود:

پس چه شد تو را که جواب مرا ندادی؟

عرض کرد:

چون از تو ایمن بودم!

فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَأْمَنُنِي؛

حمد خدای را که مملوک مرا از من ایمن گردانید. (۱۳)

پنجم

نیز روایت شده که:

در هر ماهی آن حضرت کنیزان خود را می خواند و می فرمود:

من پیر شده ام و قدرت بر آوردن حاجت زنان را ندارم هر یک از شما خواسته باشد او را به شوی دهم و اگر خواهد به فروش آورم و اگر خواهد آزادش فرمایم،

چون یکی از ایشان عرض می کرد، نخواهم، حضرت سه دفعه می گفت:

خداوندا گواه باش،

و اگر یکی خاموش می ماند به زنان خویش می فرمود:

از وی پرسید تا چه خواهد.

پس به هر چه مراد او بود رفتار می فرمود. (۱۴)

ششم

شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام سفر نمی کرد مگر با جماعتی که شناسند او را و شرط می کرد بر ایشان که خدمت رفقا را در آنچه محتاجند به آن با آن حضرت باشد.

چنان افتاد که وقتی با قومی سفر کرد پس شناخت مردی آن حضرت را، به آن جماعت گفت:

آیا می دانید کیست این مرد که همسفر شما است؟

گفتند: نه.

گفت:

این بزرگوار علی بن الحسین علیه السلام است!

رفقا که این شنیدند به یک دفعه از جای خود برخاستند و دست و پای مبارکش بوسیدند و عرض کردند:

یا بن رسول الله!

(صلی الله علیه و آله و سلم) اراده می فرمودی که ما را به آتش دوزخ بسوزانی هرگاه ندانسته از دست یا زبان ما جسارتی می رفت آیا اَبَدُ الدَّهْرِ ما هلاک نمی گشتیم!

چه چیز شما را بر این کار بداشت؟

فرمود:

من وقتی سفر کردم با جماعتی که مرا می شناختند ایشان برای خشنودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زیاده از آنچه من مستحق بودم با من عطوفت و مهربانی کردند

از این روی ترسیدم که شما نیز با من همان رفتار نمایید، پس پوشیده داشتن امر خود را دوست تر داشتم. (۱۵)

هفتم

و نیز از آن حضرت روایت کرده که در مدینه مردی بَطال بود که به هزل و مزاح خود مردم مدینه را به خنده می آورد.

وقتی گفت:

این مرد یعنی علی بن الحسین علیه السلام مرا درمانده و عاجز گردانیده و هیچ نتوانستم وی را به خنده افکنم. تا آنکه وقتی آن حضرت می گذشت و دو تن از غلامانش در پشت سرش بودند پس آن مرد بَطال آمد و ردای آن حضرت را از در هزل و مزاح از دوش مبارکش کشید و برفت، آن حضرت به هیچ وجه به او التفات نمود، از پی آن مرد رفتند و ردای مبارک را باز گرفتند و آوردند و بر دوش مبارکش افکندند.

حضرت فرمود:

کی بود این مرد؟

عرض کردند:

مردی بَطال است که اهل مدینه را از کار و کردار خود می خندانند.

فرمود به او بگویید:

إِنَّ لِلَّهِ يَوْمًا يَخْسِرَ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ؛

یعنی خدای را روزیست که در آن روز آنان که عمر خود را به بطلت گذرانیده اند زیان می برند

هشتم

شیخ صدوق در کتاب خصال از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین بود، و از برای پدرم پانصد درخت خرما بود در نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد، و هنگامی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش متغیر می گشت و حالش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود و اعضای شریفش از خوف خدا می لرزید و نمازش نماز مُودَع بود یعنی مانند آنکه می داند این نماز آخر او است و

بعد از آن دیگر نماز ممکن نخواهد بود او را.

و روزی در نماز ایستاده بود که ردا از یک طرف دوش مبارکش ساقط شد حضرت اعتنا نکرد و آن را درست نفرموده تا نمازش تمام شد.

بعضی از اصحاب آن حضرت از سبب بی التفاتی به ردا پرسید.

فرمود:

وای بر تو باد!

آیا می دانی نزد کی ایستاده بودم و با که تکلم می کردم؟

همانا قبول نمی شود از نماز بنده مگر آنچه که دل او با او همراه باشد و به جای دیگر نپردازد.

آن مرد عرض کرد:

پس ما هلاک شدیم.

یعنی از جهت این نمازهای بی حضور قلب که به جا می آوریم.

فرمود:

نه چنین است، حق تعالی تدارک خواهد فرمود نقصان آن را به نمازهای نافله.

آن حضرت را حالت چنان بود که در شبهای تار انبانی بر دوش می کشید که در آن کیسه های دنانیر و دراهم بود و به خانه های فقرا می برد و بسا بود که طعام یا هیزم بر دوش بر می داشت و به خانه های محتاجین می برد و آنها نمی دانستند که پرستارشان کیست؛ تا زمانی که آن حضرت از دنیا رحلت فرمود و آن عطایا و احسانها از ایشان مفقود شد، دانستند که آن شخص حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوده

و هنگامی که جسد نازنینش را از برای غسل برهنه کردند و بر مغسل نهادند بر پشت مبارکش از آن انبانهای طعام که بر دوش کشیده بود برای فقرا و آرامل و ایتام، اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود

و همانا روزی آن حضرت از خانه بیرون رفت. سائلی به ردای آن حضرت که از خز بود

چسبید و از دوش آن حضرت برداشته شد آن بزرگوار اعتنا به آن نکرد و از او درگذشت و بگذشت.

و حال آن حضرت چنان بود که جامه خز برای زمستان خود می خرید چون تابستان می شد آن را می فروخت و بهای آن را تصدق می فرمود، روز عرفه بود که آن جناب نظر فرمود به جمعی که از مردم سؤال می کردند.

فرمود به ایشان که:

وای بر شما!

از غیر خدا سؤال می کنید در مثل چنین روزی که رحمت و اسعه الهی به مرتبه ای بر مردم نازل است که اگر از خدا سؤال کنند در باب سعادت اطفالی که در شکم مادران می باشند هر آینه امید است که اجابت شود.

و از اخلاق شریفه آن حضرت بود که با مادر خود طعام میل نمی فرمود، به آن حضرت عرض کردند که شما از تمام مردم در بزرگی به والدین و صله رحم سبقت فرموده اید جهت چیست که با مادر خود طعام میل نمی فرمایید؟

فرمود که:

خوشم نمی آید که دستم پیشی گیرد بر آن لقمه که مادرم به آن توجه کرده و آن را برای خود اراده کرده!

روزی شخصی به آن جناب عرض کرد که:

یا بن رسول الله!

من شما را به جهت خدا دوست می دارم.

آن حضرت فرمود:

خداوندا!

من پناه می برم به تو از آنکه مردم مرا به جهت تو دوست داشته باشند و تو مرا دشمن داشته باشی، و آن حضرت را ناچه ای بود که بیست حج بر آن گذاشته بود و یک تازیانه بر آن زده بود، هنگامی که آن شتر بمرد به امر آن حضرت او را در خاک پنهان کردند تا درندگان جثه او را نخورند.

روزی

از یکی از کنیزان آن جناب پرسیدند که از حال آقای خود برای ما نقل کن گفت:

مختصر بگویم یا مُطَوَّل؟

گفتند:

مختصر بگو، هیچ گاهی روز طعام از برای او حاضر نکردم برای آنکه روزه بود، و هیچ شبی برای او رختخواب پهن نکردم از جهت آنکه برای خدا شب زنده دار بود.

روزی آن حضرت به جماعتی گذشتند که به غیبت آن حضرت مشغول بودند آن حضرت در نزد ایشان ایستاد و فرمود:

اگر راست می گوئید در این عیبه‌ها که برای من ذکر می کنید خدا مرا پیامرزد و اگر دروغ می گوئید خدا شما را پیامرزد.

و هرگاه طالب علمی به خدمت آن حضرت می آمد و می فرمود:

مَرْحَبًا بِوَصِيهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

آنگاه می فرمود:

به درستی که طالب علم وقتی که از منزل خویش بیرون می رود پای خود را نمی گذارد بر هیچ تر و خشکی از زمین مگر اینکه تا هفتم زمین از برای او تسبیح می کنند.

و آن حضرت کفالت می نمود صد خانواده از فقراء مدینه را و دوست می داشت که یتیمان و مردمان نابینا و اشخاص عاجز و زمین گیر و مساکین که برای معیشت خود تدبیری ندارند بر طعام آن حضرت حاضر شوند و آن بزرگوار به دست خویش به ایشان طعام مرحمت می فرمود و هر کدام از ایشان صاحب عیال بودند برای آنها نیز طعام روانه می فرمود و هیچ طعامی میل نمی فرمود مگر آنکه مثل آن را تصدق می فرمود.

در هر سال هفت ثفنه، یعنی برآمدگی و پینه از مواضع سجده آن جناب از کثرت نماز و سجده آن بزرگوار ساقط می شد و آنها را

جمع می نمود تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود با آن جناب دفن کردند.

و همانا بر پدر بزرگوار خود بیست سال گریست، و در پیش آن حضرت طعامی نگذاشتند مگر آنکه گریست تا آنکه وقتی یکی از غلامانش عرض کرد که:

ای آقای من!

وقت آن نشد که اندوه شما برطرف شود؟

فرمود:

وای بر تو!

یعقوب پیغمبر علیه السلام دوازده پسر داشت خداوند تعالی یکی از آنها را از او پنهان کرد آنقدر بر او گریست تا چشمانش از کثرت گریه سفید شد و از بسیاری حزن و اندوه بر پسرش موهای سرش سفید گشت و قدش خمیده شد و حال آنکه فرزندش در دنیا زنده بود و من به چشم خود دیدم که پدر و برادر و عمو و هفده نفر از اهل بیت خود را که شهید گشته بودند و جسد‌های نازنین ایشان بر زمین افتاده بود پس چگونه اندوه بر من برطرف شود؟! (۱۶)

نهم

روایت شده که:

چون تاریکی شب دامن بگسترانیدی و چشمها به خواب شدی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در منزل خود به پا شدی و آنچه از قوت اهل خانه زیاده آمده بود در انبانی کرده بر دوش برداشته و به خانه های فقراء مدینه رو نهادی در حالتی که صورت مبارکش را پوشیده بود بر ایشان قسمت می فرمود و بسا که فقراء بر در سراهای خود به انتظار قدوم مبارکش ایستاده بودند و چون آن حضرت را می دیدند با هم بشارت همی دادند و می گفتند که صاحب انبان رسید. (۱۷)

دهم

از دعوات راوندی نقل است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

پدرم علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

وقتی مرض شدیدی مرا عارض شد، پدرم فرمود:

به چه مایل هستی؟

گفتم:

میل دارم که چنان باشم که اختیار نکنم چیزی را بر آن چیزی که حق تعالی برای من مقرر داشته و اختیار فرموده.

فَقَالَ لِي:

أَحْسَنْتَ ضَاهَيْتَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَالَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

هَلْ مِنْ حَاجَةٍ؟

فَقَالَ:

لَا أَقْتَرِحُ عَلَى رَبِّي بَلَّ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛

یعنی پدرم فرمود:

نیکو گفتمی شبیه به ابراهیم خلیل علیه السلام شدی هنگامی که جبرئیل گفت آیا حاجتی داری؟

فرمود:

تحکم نمی کنم بر رب خود بلکه خدا کافی است و نیکو و کیلی است. (۱۸)

یازدهم

ابن اثیر در کامل التواریخ نقل کرده که:

چون اهل مدینه بیعت یزید را شکستند و عامل یزید و بنی امیه را از مدینه بیرون کردند، مروان نزد عبدالله بن عمر آمد و از او درخواست نمود که عیال خود را نزد او گذارد تا آنکه از آسیب اهل مدینه محفوظ بماند، ابن عمر قبول نکرد مروان خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رسید و استدعا کرد که حرم خود را در حرم آن حضرت درآورد که در سایه عطوفت آن جناب محفوظ و مصون بماند، آن جناب قبول فرمود!

مروان زوجه خود عایشه دختر عثمان بن عفان را با حرم خود فرستاد خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام آن جناب به جهت صیانت آنها ایشان را با حرم خود از مدینه بیرون برد به یثرب، و به قولی حرم مروان را به طائف روانه فرمود و همراه کرد با ایشان پسر گرامی خود عبدالله را. (۱۹)

دوازدهم

از ربیع الابرار زمخشری نقل است که:

چون یزید بن معاویه به جهت قتل و غارت اهل مدینه مُسَلِّم بن عُقْبَةَ را به مدینه فرستاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام

کفالت فرمود چهارصد زن کثیر الأولاد را با عیال و حشم آنها و ایشان را جزء عیالات خود نمود، خورش و خوردنی و نفقه داد تا لشکر ابن عقیبه از مدینه بیرون شدند یکی از آنان گفت:

به خدا قسم که من در کنار پدر و مادرم چنین زندگانی به خوشی و آرامشی نکرده بودم که در سایه عطوفت این شریف نمودم. (۲۰)

عبادت

فصل سوم:

در بیان عبادات حضرت امام زین العابدین علیه السلام

همانا کثرت عبادت حضرت سید العابدین علیه السلام اشهر است از آنکه ذکر بشود، آن جناب عابدترین اهل روزگار بود چنانکه در القاب شریفش به برخی از آن اشارت رفت و بس است در این مقام که هیچ کس از مردمان را طاقت نبود که مانند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار نماید، چرا که آن حضرت در شبانه روزی هزار رکعت نماز می گذاشت، و چون وقت نماز می رسید بدنش را لرزه می گرفت و رنگش زرد می گشت و چون به نماز می ایستاد مانند ساق درختی بود حرکت نمی کرد مگر آنچه که باد او را حرکت دهد و چون در قرائت حمد به **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ** می رسید چندان آن را مکرر می کرد که نزدیک می گشت قالب تهی کند و چون سجده می کرد سر از سجده بر نمی داشت تا عرق مبارکش جاری می شد.

شبهها را به عبادت به روز می آورد و روزها را روزه می

داشت و شبها چندان نماز می گذاشت که خسته می شد به حدی که نمی توانست ایستاده حرکت نماید و به فراش خویش خود را برساند لا-جرم مانند کودکان که به راه نیفتاده اند حرکت م می نمود تا خود را به فراش خود می رسانید و چون ماه رمضان می شد تکلم نمی کرد مگر به دعا و تسیح و استغفار.

و از برای آن حضرت خَریطَه ای بود که در آن تربت مقدّسه حضرت امام حسین علیه السلام نهاده بود. هنگامی که می خواست سجده کند بر آن تربت سجده می کرد.

و در عین الحیاه است که صاحب کتاب حلیه الاولیاء روایت نموده (۲۱) که:

چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ می شدند و اراده نماز می فرمودند رعشه در بدن و لرزه بر اعضای آن حضرت مستولی می شد چون سؤال می نمودند می فرمود که:

وای بر شما!

مگر نمی دانید که به خدمت چه خداوندی می ایستم و با چه عظیم الشانی می خواهم مناجات کنم.

در هنگام وضو نیز این حالت را از آن حضرت نقل کرده اند.

روایتی وارد شده که فاطمه دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی جابر بن عبداللّه انصاری رضی اللّٰه عنه را طلبید و گفت:

تو از صحابه کبار حضرت رسولی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از بقیه اهل بیت رسالت همین علی بن الحسین علیه السلام مانده و او بر خود جور می نماید در عبادت الهی، پیشانی و زانوهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته و بدن او نحیف شده و کاهیده، از او التماس نما که شاید پاره ای

تخفیف دهد، چون جابر به خدمت آن جناب رسید دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف گردانیده و حضرت، جابر را اکرام فرمود و در پهلوی خویش تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او را پرسید، پس جابر گفت:

یا بن رسول الله!

خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا این قدر بر خود تعب می فرمای؟

حضرت فرمود که:

ای مصاحب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با آن کرامتی که نزد خداوند خود داشت که ترک اولای گذشته و آینده او را آمرزید، او مبالغه و مشقت در عبادت را ترک فرمود پدرم و مادرم فدای او باد تا آنکه بر ساق مبارک نفخ ظاهر شد و و قدمش ورم کرد.

صحابه گفتند که چرا چنین زحمت می کشی و حال آنکه خدا بر تو تقصیر نمی نویسد؟

فرمود که:

آیا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم!؟

جابر گفت:

یا بن رسول الله!

بر مسلمانان رحم کن که به برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع می نماید و آسمانها را نگاه می دارد و عذابهای خود را بر مردمان نمی گمارد.

فرمود که:

ای جابر!

بر طریق پدران خود خواهیم بود تا ایشان را ملاقات نمایم. (۲۲)

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که پدرم فرمود:

روزی بر پدرم علی بن الحسین علیه السلام داخل شدم دیدم که عبادت در آن حضرت بسیار تاثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده اش از

بسیاری گریه مجروح گشته و پیشانی نورانش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از وفور قیام در صلوات ورم کرده چون او را بر این حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود و بسیار بگریستم آن حضرت متوجه تفکر بودند بعد از زمانی به جانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا مسطور است به من ده چون بیاوردم و پاره ای بخواندند بر زمین گذاشتند و فرمودند که کی یارای آن دارد که مانند علی بن ابی طالب علیه السلام عبادت کند؟! (۲۳)

کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، روایت کرده که حضرت سیدالساجدین علیه السلام چون به نماز می ایستاد رنگش متغیر می شد و چون به سجود می رفت سر بر نمی داشت تا عرق از آن جناب می ریخت. (۲۴)

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول که حضرت علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد و چون می ایستاد رنگ به رنگ می گردید و ایستادنش در نماز ایستادن بنده ذلیل بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد، و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز می کرد که گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد، چون از تغیر احوال آن جناب سؤال می نمودند چنین می فرمود:

کسی که نزد خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که خائف باشد. (۲۵)

و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان آن جناب از بلندی افتاد دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد، همسایگان جمع شدند

و شکسته بند آوردند دست آن طفل را بستند و آن طفل از درد فریاد می کرد و حضرت از اشتغال به عبادت، نمی شنید.

چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست طفل را دید در گردن آویخته، از کیفیت حال پرسید خبر دادند. (۲۶)

و در وقت دیگر در خانه ای که حضرت در آن خانه در سجود بود آتشی گرفت و اهل خانه فریاد می کردند که **يَا بُنَّ رَسُولِ اللَّهِ!**

النَّارُ! النَّارُ!

حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی سر برداشتند از آن جناب پرسیدند که چه چیز بود شما را غافل از این آتش گردانیده بود؟

فرمود که:

آتش کبرای قیامت مرا از آتش اندک در دنیا غافل گردانیده بود. (تمام شد آنچه از عین الحیاه نقل کردیم). (۲۷)

روایت شده از ابو حمزه ثمالی که از زاهدین اهل کوفه و مشایخ آنجا بود گفت:

دیدم حضرت امام زین العابدین علیه السلام را که وارد مسجد کوفه شد و آمد نزد ستون هفتم و نعلین خود را کند و به نماز ایستاد پس دستها را تا برابر گوش بلند کرد و تکبیری گفت که جمیع موهای بدن من از دهشت آن راست ایستاد و گفته که چون آن حضرت نماز گزاشت گوش کردم نشنیدم لهجه ای پاکیزه تر و دلربا تر از آن. (۲۸)

و نیز روایت شده که:

آن حضرت از تمامی مردم، صوت مقدسش به قرآن مجید نیکوتر بود و چندان نیکو و دلکش قرائت نمودی که سقّایان بر در خانه آن حضرت می ایستادند و قرائت آن جناب را استماع می نمودند. (۲۹)

غزالی در کتاب اسرار الحجّ نقل کرده از سفیان بن عیینه که حج گزارد علی بن

الحسین علیه السلام چون خواست محرم شود راحله اش ایستاد و رنگش زرد شد و لرزه او را عارض شد شروع کرد به لرزیدن و نتوانست لبیک بگوید.

سفیان گفت:

چرا تلبیه نمی گوید؟

فرمود:

می ترسم در جواب گفته شود لا لَبَّيْكَ وَ لا سَعْدَيْكَ!

پس چون تلبیه گفت غش کرد و از راحله اش بر زمین واقع شد و پیوسته این حال او را عارض می شد تا از حشش فارغ شد.
(۳۰)

در کتاب حدیقه الشیعه است که طاووس یمانی گفت:

نصف شبی داخل حجر اسماعیل شدم دیدم که حضرت امام زین العابدین علیه السلام در سجده است و کلامی را تکرار می کند چون گوش کردم این دعا بود:

إلهی عُبَّيْدُكَ بِفِنَائِكَ، مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ.

و بعد از آن هر گونه بلا- و المی و مرضی که مرا پیش آمد چون نماز کردم و سر به سجده نهادم این کلمات را گفتم مرا خلاصی و فرجی روی داد!

و فناء در لغت به معنی فضای در خانه است؛

یعنی بنده تو و مسکین تو و محتاج تو بر درگاه تو منتظر رحمت تو است و چشم عفو و احسان از تو دارد؛

و هر کس این کلمات را از روی اخلاص بگوید البته اثر می کند و هر حاجت که دارد بر می آید. انتهی. (۳۱)

بالجمله، آنچه در باب عبادات آن حضرت نقل شده غیر آنچه ذکر شد زیاده از این است که در این مختصر نقل شود من اکتفا می کنم از آنها به یک خبر:

قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند از حماد بن حبیب کوفی که گفت:

سالی به آهنگ حج بیرون شدیم همین که از زباله (که نام منزلی است) کوچ کردیم، بادی

سیاه و تاریک وزیدن گرفت به طوری که قافله را از هم متفرق و پراکنده ساخت و من در آن بیابان متحیر و سرگردان ماندم، پس خود را رسانیدم به یک وادی خالی از آب و گیاه و تاریکی شب مرا فرا گرفت پس من خود را بر درختی جای دادم چون تاریکی دنیا را فراگرفت جوانی را دیدم رو کرد با جامه های سفید و بوی مشک از او می وزید با خود گفتم این شخص باید یکی از اولیاء الله باشد!

پس ترسیدم هر گاه ملتفت من بشود به جای دیگر رود پس چندان که می توانستم خود را پوشیده داشتم، پس آن جوان مهبیای نماز شد و ایستاد و گفت:

يَا مَنْ حَاذَ كُلُّ شَيْءٍ مَلَكُوتًا وَقَهَرَ كُلُّ شَيْءٍ جَبْرُوتًا صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأُولَئِكَ قَلْبِي فَرَحَ الْاِقْبَالِ عَلَيْكَ وَالْحَقْنِي بِمَيِّدَانِ الْمُطِيعِينَ لَكَ.

پس در نماز شد چون دیدم که اعضاء و ارکان او آماده نماز گردید و حرکات او سکون گرفت برخاستم و به آن مکان که مهبیای نماز شد شدم دیدم چشمه آبی می جوشد من نیز تهیه نماز دیدم و در پشت سرش بایستادم دیدم گویا محرابی برای من ممثل شد و می دیدم او را که هر وقت به آیتی می گذشت که در آن آیه وعده و وعید مذکور بودی با ناله و حنین آن را مکرر فرمودی، پس چون تاریکی شب روی به نهایت گذاشت از جای خود برخاست و گفت:

يَا مَنْ قَصَيْدُهُ الصَّالُّونَ فَأَصَابُوهُ مُرْتَدًا وَ أُمَّهُ الْخَائِفُونَ فَوَجَدُوهُ مَعْقِلًا وَ لَجَأَ إِلَيْهِ الْعَابِدُونَ (الْعَائِدُونَ) فَوَجَدُوهُ مَوْلَا مَتَى رَاحَهُ مَنْ نَصَبَ لِغَيْرِكَ

يَدْنَهُ وَ مَتَى فَرِحَ مَنْ قَصِيْدَ سِوَاكَ بِهَمَّتِهِ اِلٰهِي تَقَشَّعَ الظُّلَامُ وَ لَمْ اَقْضِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَ طَرَا وَ لَا مِنْ حِيَاضِ مُنَاجَاةِكَ صِيْدَرَا صِيْلٌ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَفْعَلُ بِيْ اَوْلٰى اَلْاَمْرِ يٰنَبِيَّكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ.

حماد بن حبيب می گوید:

این وقت بیم کردم که مبادا شخص او از من ناپدید گردد و اثر امرش بر من پوشیده ماند، پس در او در آویختم و عرض کردم:

تو را سوگند می دهم به آن کسی که ملال و خستگی و رنج و تعب از تو بر گرفته و لذت رهبت را در کام تو نهاده بر من رحمت آور و مرا در جناح مرحمت و عنایت جای ده که من ضال و گم شده ام و همی آرزومندم که به کردار تو روم و به گفتار تو شوم.

فرمود:

اگر توکل تو از روی صدق باشد گم نخواهی شد لکن متابعت من کن و بر اثر من باش.

پس به کنار آن درخت شد و دست مرا بگرفت مرا به خیال همی آمد که زمین از زیر قدمم حرکت می نماید، همین که صبح طلوع کرد به من فرمود:

بشارت باد تو را که این مکان مکه معظمه است، پس من صدا و ضجه حاج را بشنیدم عرض کردم:

تو را سوگند می دهم به آنکه امیدواری به او در روز آرزو و یوم فاقه (یعنی روز قیامت) تو کیستی؟

فرمود:

اکنون که سوگند دادی، منم علی بن الحسین علی بن ابی طالب علیه السلام. (۳۲)

سخنان

اول

فصل چهارم:

در ذکر پاره ای از کلمات شریفه و مواعظ بلیغه آن جناب و اکتفا می شود به ذکر چند خبر.

اَوَّلَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا:

اصحابی! اخوانی!

عَلَيْكُمْ بِدَارِ الْآخِرَةِ وَلَا أُوصِيكُمْ

بِدَارِ الدُّنْيَا فَإِنَّكُمْ عَلَيْهَا وَبِهَا مَتَمَّسِكُونَ أَمَا بَلَّغَكُمْ مَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ قَالَ لَهُمْ:

قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا وَقَالَ:

أَيُّكُمْ يَبْنِي عَلَى مَوْجِ الْبَحْرِ دَارًا تَلْكُمُ الدَّارُ الدُّنْيَا وَلَا تَتَّخِذُوهَا قَرَارًا

یعنی آن حضرت روزی با جماعت اصحاب خود فرمود:

اصحاب من! برادران من!

همانا وصیت می کنم شما را به تدارک و تهیه خانه آخرت و برای سرای دنیا شما را وصیت نمی کنم! زیرا که شما در دنیا حریص هستید و متمسک به آن می باشید، آیا به شما نرسیده است آنچه عیسی بن مریم علیهما السلام به حواریین گفت، فرمود به ایشان که:

دنیا پلی است از این پل عبور کنید و به عمارتش مکوشید یعنی از پل باید گذشت نه به آرزوی اقامت نشست؛

و نیز عیسی علیه السلام فرمود:

کدام یک از شما بر موج دریا عمارت می کنید، اینک دنیای شما را همین حالت است و بنا بر آن چون بنا بر موج بحر است پس چنین مکانی سست بنیان را آرام و قرار ندانید. (۳۳)

در ره عقبی است دنیا چون پلی

بی بقا جایی و ویران منزلی

فوج مخلوقند همچون موج بحر

هالک اندر قعر یا در اوج بحر

دوم

فِي جَامِعِ الْأَخْبَارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

يَعْرِفُ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِينَ كُلِّ ذَنْبٍ وَيَطْهَرُهُ مِنْهُ الْآخِرَةَ مَا خَلَا ذَنْبَيْنِ تَرَكَ التَّقِيَّةَ وَ تَضَيَّعَ حُقُوقَ الْإِخْوَانِ؛

یعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

می آمرزد حق تعالی هر گناهی را که مؤمن مرتکب آن شده و پاک می شود از آن در آخرت مگر دو گناه یکی ترک مواقع تقیه و دیگر ضایع ساختن حقوق برادران دینی. (۳۴)

مخفی نماند اینکه امام علیه السلام در این

خبر ترک تقیه را گناهی بزرگ شمرد که در خور آموزش نیست از آن است که بسیار می شود که ترک تقیه مورث مفاسد عظیمه می شود که لطمه ای بزرگ بر دین و مذهب وارد می کند و خونها ریخته و فتنه های بزرگ انگیخته که قلوب مخالفین را مستعد (نسخه بدل: مُسْتَبِدِّ) بر لجاج و عناد و دوام و ثبات بر جهالت و غَوَايْت می گرداند و این فرمایش عین حکمت است؛ چنانچه تضييع حقوق اخوان که دلیل بر خروج از مدارج عدل و دخول در ظلمات ظلم است نیز همان نتیجه را دارد.

مؤید این است آنچه روایت شده، که:

مرد مؤمنی فقیر حضور مبارک حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شد و از آن جناب درخواست کرد که مالی به او مرحمت کند که سد فاقه او شود حضرت به صورت او خندید و فرمود:

از تو مسأله ای می پرسم هرگاه صواب جواب دادی ده برابر آنچه از من خواسته ای به تو عطا کنم؛ و آن مرد صد درهم از جناب خواسته بود که سرمایه خود کند و به آن معاش کند

پس آن مرد گفت:

پرس.

حضرت فرمود:

هرگاه به تو واگذار کنند که برای خود چیزی خواهش و تمنی نمایی چه تمنی خواهی کرد؟

گفت:

تمنی کنم که حق تعالی روزی فرماید ما را تقیه در دین و قضای حقوق اخوان مؤمنین.

فرمود:

چه شد تو را که خواهش نمی کنی ولایت ما اهل بیت را؟

عرض کرد:

به جهت آن است که این را حق تعالی به من عطا فرموده و آن را عطا نفرموده پس من شکر می کنم خدا را بر آن نعمت که به من داده و مسألت می کنم

از او آنچه را که به من نداده.

حضرت فرمود به او «أَحْسَنْتَ»

و امر فرمود که دو هزار درهم به او دهند و فرمود که:

این را صرف کن در مازو یعنی مازو بحر و آن را سرمایه خود کرده به آن تجارت کن. (۳۵)

سوم

رُويَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ لِمَضَرَّتِهِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذَّنْبِ لِمَعَرَّتِهِ.

یعنی آن حضرت فرمود عجب دارم من از آن کس که پرهیز از طعام می کند به جهت آنکه مبادا به او ضرر رساند چگونه پرهیز از گناه نمی کند که مبادا بدی و جزای بد به او عاید گردد؟! (۳۶)

مؤلف گوید:

که این کلمه شریفه شبیه است به فرمایش حضرت امام حسن علیه السلام:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَا كُتِبَ فِيهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ (۳۷)

و این فرمایش از روی فرمایش پدر بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده:

مَالِي أَرَى النَّاسَ إِذَا قُرِبَ إِلَيْهِمُ الطَّعَامُ لَيْلًا تَكَلَّفُوا إِنَارَةَ الْمَصَابِيحِ لِيُبَيِّنَ رُؤْيَا مَا يُدْخِلُونَ بُطُونَهُمْ وَلَا يَتَنَمَّونَ بِغَدَائِ النَّفْسِ بَأَن يُبَيِّرُوا مَصَابِيحَ آبَابِهِمْ بِالْعِلْمِ لِيَسْلَمُوا مِنْ لَوَاحِقِ الْجَهَالَةِ وَالذُّنُوبِ فِي إِعْتِقَادَاتِهِمْ وَأَعْمَالِهِمْ؛

یعنی برای چیست که می بینم مردم را هنگامی که در شب، طعام نزد ایشان حاضر می شود به مشقت و رنج روشن می کنند چراغ را تا آنکه ببینند چیست که داخل در شکم خود می کنند و لکن اهتمام نمی کنند در غذای نفس یعنی مطالبی که در سینه جای می دهند و اعتقاد به آن می نمایند به آنکه روشن کنند چراغ عقول خود را به علم تا سالم بمانند از آنچه به آنها ملحق می شود از ضرر جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال

در عین الحیاه است که از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقول است که فرمود:

به درستی که دنیا بار کرده است و پشت کرده است و می رود و آخرت بار کرده است و رو کرده است و می آید و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحاب است، پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا، ای گروه! از زاهدان در دنیا باشید و به سوی آخرت رغبت نمایید به درستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط خود می دانند و خاک را فرش خود قرار داده اند و آب را بوی خوش خود می دانند و به آن خود را می شویند و خوشبو می سازند و خود را جدا کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی، به درستی که کسی که مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را فراموش می کند، و کسی که از آتش جهنم می ترسد البته مرتکب محرمات نمی شود و کسی که ترک دنیا کرد مصیبتهای دنیا بر او سهل می شود، به درستی که خدا بندگانی هست که در مرتبه یقین چنان اند که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده اند که مخلدند و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معدّبند، مردم از شر ایشان ایمن اند و دلهای ایشان پیوسته از غم آخرت محزون است و نفسهای ایشان عقیف است از محرمات و شبهات، و کارهای ایشان سبک است و بر خود دشوار نکرده اند.

چند روزی اندک صبر کردند پس در آخرت راحتهای دور و دراز غیر متناهی برای خود مهیا کرده اند، چون شب می شود نزد خداوند

خود بر پا می ایستند و آب دیده ایشان بر رویشان جاری می گردد و تضرع و زاری و استغاثه به پروردگار خود می کنند و سعی می کنند که بدنهای خود را از عذاب الهی آزاد کنند چون روز شد بردبارانند، حکیمانند، دانایانند، نیکوکاران و پرهیزکارانند. از اثر عبادت مانند تیر باریک شده اند و خوف الهی ایشان را چنان تراشیده و نحیف گردانیده که چون اهل دنیا به ایشان نظر می کنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری بدنی نیست بلکه بیمار خوف و عشق و محبت اند و بعضی گمان می برند که عقل ایشان به دیوانگی مخلوط شده است.

و نه چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده است. (۳۸)

پنجم

در کشف الغمّه است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

وصیت کرد مرا پدرم به این کلمات فرمود:

ای پسر جان من!

با پنج طبقه از مردم مصاحبت مکن و سخن با ایشان مگویی و رفاقت مکن با ایشان در راه.

عرض کردم که فدایت شوم این جماعت کیانند؟

فرمود:

لَا تَصْحَبَنَّ فَاسِقًا فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِأَكْلِهِ فَمَا دُونَهَا

یعنی البته با فاسق یار مشو زیرا که او تو را به یک خوراک یا به یک لقمه بلکه کمتر از آن می فروشد.

عرض کردم:

ای پدر، و کمتر از آن چیست؟

فرمود:

به طمع لقمه تو را می فروشد لکن به آن نمی رسد.

گفتم:

ای پدر، دوم کیست؟

فرمود:

با بخیل مصاحبت مکن زیرا که تو را محروم می نماید از مالش در وقتی که نهایت احتیاج به آن داری

عرض کردم:

سوم کیست؟

فرمود:

با کذاب مصاحبت مکن زیرا که او به منزله سراب است دور می کند از تو نزدیک را و نزدیک

می کند به تو دور را، و سراب آن است که شعاع آفتاب در نیمروز به زمین مستوی افتد لمعات آن درخشنده در نظر آید چون آب موج زند پس گمان برده شود که آن آبی است بر زمین جاری می شود و آن صورت است و حقیقت ندارد

گفتم:

ای پدر، چهارم کیست؟

فرمود:

احمق است زیرا که او می خواهد تو را نفع رساند از حمق و نادانی خود تو را ضرر می رساند.

عرض کردم:

ای پدر پنجم کیست؟

فرمود:

مصاحبت مکن با قاطع رحم زیرا که من یافتم او را ملعون در سه موضع از کتاب خدای تعالی. (۳۹)

ششم

در بحار و غیر آن از جمله وصایای آن حضرت است به فرزند خویش که فرمود:

يَا بُنَيَّ اصْبِرْ عَلَى النَّوَائِبِ وَلَا تَتَعَرَّضْ لِلْحُقُوقِ وَلَا تُجِبْ أَحَاكَ إِلَى الْأَمْرِ الَّذِي مَضَرَّتُهُ عَلَيْكَ أَكْثَرَ مِنْ مَنَفَعَتِهِ لَهُ

ای پسرک من!

صبر کن بر نوائب و مصائب روزگار و خود را در معرض حقوق در نیاور، و اجابت مکن برادر خود را در امری که ضرر آن بر تو بیشتر است از منفعتش برای او. (۴۰)

هفتم

در کشف الغمّه است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

هَلَاكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُؤَشِدُّهُ وَ ذَلَّ لَهُ سَفِيهٌ يَعْضُدُّهُ؛

یعنی هلاک می شود آن کسی که حکیم دانشمند او را از ارشاد ننماید، و خوار و زار می شود آن کسی که سفیهی او را هم بازو نشود. (۴۱)

و چه بسا شود که از نادان کارها ساخته شود که از دانایان نشود.

هشتم

روایت شده که آن حضرت فرمود:

آگاه باشید که هر بنده را چهار چشم است با دو چشم که چشم ظاهر باشد می بیند امر دین و دنیای خود را و با دو چشم دیگر که چشم باطن باشد می بیند امر آخرت خود را و چون حق تعالی بخواهد خیر بنده را، بگشاید برای او دو چشم دل او را تا ببیند به آن دو چشم غیب و امر آخرت خود را، و اگر اراده فرموده باشد به او غیر آن را، بگذارد دل او را به همان حال که هست. (۴۲)

نهم

قالَ عليه السلام:

خَيْرُ مَفَاتِيحِ الْأُمُورِ الصَّدْقُ وَ خَيْرُ خَوَاتِمِهَا الْوَفَاءُ؛

فرمود که:

بهترین مفاتیح و کلیدها برای مطالب و امور، صدق و راستی است و بهترین خاتمه امور، وفا است. (۴۳)

فقیر گوید:

که این فرمایش است به فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام:

إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصَّدْقِ وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ (۴۴)

دهم

قالَ عليه السلام:

مِسْكِينُ ابْنِ آدَمَ! لَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثُ مَصَائِبَ لَا يَعْتَبِرُ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ

یعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

بی چاره فرزند آدم! برای او در هر روزی سه مصیبت است که به هیچ یک از آنها عبرت نمی گیرد، و اگر عبرت بگیرد سهل و آسان شود بر وی امر دنیا:

اما مصیبت اول:

کم شدن هر روز است از عمر او، همانا اگر در مال نقصان پدید آید مغموم شود با آنکه جای درهم رفته درهمی می آید و عمر را چیزی بر نمی گرداند؟

مصیبت دوم:

استیفاء روزی او است، پس هر گاه حلال باشد حساب از او کشند و اگر حرام باشد او را عقاب کنند؟

مصیبت سوم:

از این بزرگتر است، پرسیدند چیست؟

فرمود:

هیچ روزی را شب نمی کند مگر اینکه به آخرت یک منزل نزدیک می شود لکن نمی داند که به بهشت وارد می شود یا به دوزخ. (۴۵)

مؤلف می گوید:

که از کلام این بزرگوار اخذ کرده است ابوبکر بن عیاش کلام خود را که گفته

مَسْكِينٌ مُّحِبُّ الدُّنْيَا يَشْقُطُ مِنْهُ دِرْهَمٌ فَيَطْلُ نَهَارَهُ يَقُولُ «أَنَا لِلَّهِ وَإِنِّي إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» وَ يَنْقُصُ عُمْرَهُ وَ دِينَهُ وَ لَا يَحْزُنُ عَلَيْهِمَا؛

یعنی بی چاره محب دنیا، یک درهم از او ساقط می شود روز خود را می گذرانند به گفتن کلمه استرجاع، و کم می شود از عمر و دینش و محزون

نمی شود بر آنها.

پس شایسته است که آدمی بر عمر خود شحیح باشد و بر عمر تلف شده خود تأسف خورد.

و به مفاد فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام:

مَنْ كَرِمَ الْمَرْءُ بُكَائُهُ عَلَى مَا مَضَى مِنْ زَمَانِهِ وَ حَيْنُهُ إِلَى أَوْطَانِهِ وَ حِفْظُهُ قَدِيمِ إِخْوَانِهِ

بر ایام گذشته خود زاری نماید، و روی نیاز به درگاه حضرت باری نماید، و تدارک مافات و طلب عفو از تقصیرات خود کند. (۴۶)

بازدهم

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَّجِرُهُ فِي بَلَدِهِ وَ يَكُونَ خُلَطَائُهُ صَالِحِينَ وَ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ؛

یعنی از سعادت و نیکبختی مرد آن است که سوداگری و تجارتگاه او در شهرش باشد، و با آنان که آمیزش و معاشرت دارد صالح و نیکوکار باشند برای او فرزندان باشد که از ایشان یاری و استعانت جوید. (۴۷)

مؤلف گوید:

که کلمات بسیار از حضرت امام زین العابدین علیه السلام در پند و نصیحت و زهد و موعظت نقل شده و معلوم است که در کلمات آن جناب آثاری عظیمه است خصوصاً ندبه هایی که از آن حضرت نقل شده.

از ابوحمزه ثمالی مروی است که فرمود:

من نشنیدم احدی از مردم، ازهد از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام بوده باشد مگر آنچه به من رسیده از امیرالمؤمنین علیه السلام و علی بن الحسین علیه السلام چنان بود که هرگاه تکلم می فرمود در زهد و موعظه، به گریه در می آورد هر کس را که در محضر شریفش حضور داشت. (۴۸)

چون این کتاب شریف گنجایش ذکر آن کلمات عالیه و جواهر غالیه را ندارد من به چند جمله از آن ندبه ها تبرک جسته و به

آن اکتفا می نمایم.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نُذْبَتِهِ الْمَرْوِيَّةِ عَنِ الرَّهْرِيِّ:

يَا نَفْسُ!

حَتَّامَ إِلَى الْحَيَاةِ سُكُونُكَ، وَإِلَى الدُّنْيَا وَعِمَارَتِهَا رُكُونُكَ، أَمَا اعْتَبَرْتَ بِمَنْ مَضَى مِنْ أَسْلَافِكَ، وَمَنْ وَارَثَهُ الْأَرْضُ مِنَ الْأَفْكَ وَ مَنْ فُجِعَتْ بِهِ مِنْ إِخْوَانِكَ، وَ نَقَلَتْ إِلَى دَارِ الْبَلَى مِنْ أَقْرَانِكَ:

فَهُمْ فِي بُطُونِ الْأَرْضِ بَعْدَ ظُهُورِهَا

مَحَاسِنُهُمْ فِيهَا بَوَالِ ذَوَائِرُ

خَلَّتْ دُورُهُمْ مِنْهُمْ وَأَقْوَتْ عِرَاصُهُمْ

وَ سَاقَتْهُمْ نَحْوَ الْمَنَايَا الْمَقَادِرُ

وَ خَلُّوا عَنِ الدُّنْيَا وَ مَا جَمَعُوهَا

وَ ضَمَّتْهُمْ تَحْتَ التُّرَابِ الْحَفَائِرُ

حاصل فرمایش آن حضرت این است:

ای نفس!

تا چند و تا به کی به حیات و زندگانی دنیا دل بسته ای، و به این جهان و عمارت کردن آن رُکون و میل نموده ای؟

آیا عبرت نمی گیری به گذشتگان از پدران و آنان که پنهان کرد زمین از دوستان و کسانی که مصیبت ایشان را دریافتی از برادران و اشخاصی که به گور سپردی از همگنان؟

همانا ایشان در شکم زمین شدند بعد از ایشان خانه ها و عرصه های محاسن ایشان و راند ایشان را به سوی مرگ تقدیرات و بگذشتند از دنیا و بگذشتند آنچه را که از آن جمع کرده بودند و در زیر خاک گور پنهان شدند.

كَمْ اخْتَرَمْتَ أَيُّدِي الْمُنُونِ، مِنْ قُرُونٍ، وَ كَمْ عَيَّرْتَ الْأَرْضَ بِبِلَاهَا، وَ عَيَّبْتَ فِي ثَرَاهَا، مِمَّنْ عَاشَرْتِ مِنْ صُنُوفِ النَّاسِ وَ شَيَّعْتِهِمْ إِلَى الْإِرْمَاسِ:

وَ أَنْتِ عَلَى الدُّنْيَا مُكَبِّ مُنَافِسُ

لِخُطَابِهَا فِيهَا حَرِيصٌ مُّكَائِرٌ
عَلَى خَطَرٍ تُمَسِي وَتُصْبِحُ لَاهِيَا
أَتَدْرِي بِمَاذَا لَوْ عَقَلْتِ مُخَاطِرٌ
وَإِنَّ أَمْرًا يَسْعَى لِدُنْيَاهُ جَاهِدَا
وَيَذْهَبُ عَنْ أُخْرَاهُ لَا شَكَّ خَاسِرٌ؛

چه بسیار دست و چنگال مرگ مستاصل و تباه ساخته اشخاص عصرهای گذشته هر قرن از پی قرن و چه بسیار تغییر داده
است

زمین به کهنه کردن و پنهان کرده است در خاک خود از اشخاصی که با آنها معاشر بودی از اقسام مردمان و مشایعت کردی ایشان را تا گورستان و با اینکه این جمله را در چنگال بلا و خاک گور نگران شدی، هیچ از دنیا پند نگرفتی و به دیده عبرت نرفتی همچنان بر دنیا و کار دنیا مایل و راغب و به این عروس نازیا که هزاران هزار داماد را در هر گوشه به خاک و خون ناشاد ساخته به حرص کار کنی و به تکاثر، تفاخر خواهی و با اینکه در معرض هزاران بلیت و خطر هستی به لهو و لعب، غفلت و غرور روز به شب همی رسانی، آیا هیچ می دانی که به چه خطرها اگر تعقل کنی دچاری؟

و به درستی که هر مردی از پی دنیا سعی و کوشش و جهد و جنبش نماید و از تدارک سرای جاوید غافل بماند بدون شک و شبهت گرفتار بسی زیان و خسارت است:

أُنْظِرِي إِلَى الْأَمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ الْفَانِيَةِ وَالْمُلُوكِ الْعَائِيَةِ كَيْفَ انْتَسَبَتْ لَهُمُ الْآيَامُ فَأَفْنَاهُمُ الْحِمَامُ فَأَمْتَحَتْ مِنَ الدُّنْيَا آثَارَهُمْ وَ بَقِيَتْ فِيهَا أَحْبَابُهُمْ:

وَ أَضْحَوْا رَمِيمًا فِي التُّرَابِ وَ أَقْفَرَتْ

مَجَالِسُ مِنْهُمْ عَطَلَتْ وَ مَقَاصِرُ

وَ حَلُّوا بَدَارٍ لَا تَرَاوُرَ بَيْنَهُمْ

وَ أَنَّى لِسُكَّانِ الْقُبُورِ التَّرَاوُرُ

فَمَا إِنْ تَرَى إِلَّا جُثَى قَدْ ثَرَوْا بِهَا

مُسْنَمَةً تَسْفِي عَلَيهَا الْأَعَاصِرُ؛

از روی تفکر و تعقل نیک بنگر به امتهای گذشته و مردم قرنهای فانی گشته و سلاطین سرکش چگونه حوادث ایام ریشه وجود ایشان را از بیخ برکند و مرگ ایشان را فانی نمود پس محو و نابود شد از دنیا آثارشان و چیزی از ایشان به جای نماند

جز خیرشان و به تمامت در زیر خاک استخوانهای ایشان پوسیده گشته مجالس از ایشان خالی و مقاصر (قصرها) از ایشان عاطل ماند، و جملگی بار سفر بسته به خانه ای وارد شدند که به هیچ وجه یکدیگر را زیارت نکنند و چگونه برای سکان قبور و خفتگان گور تراور و زیارت است.

پس نمی بینی مگر سنگهای بالا برده روی قبر ایشان را که در آن منزل کرده اند که باد، خاک و غبار بر روی آنها انگیزاند.

كَمْ عَايِنْتَ مَنْ ذِي عِزٍّ وَ سُلْطَانٍ وَ جُنُودٍ وَ اَعْوَانٍ تَمَكَّنَ مِنْ دُنْيَاهُ وَ نَالَ مِنْهَا مُنَاهُ وَ بَنَى الْحُصُونَ وَ الدَّسَاكِرَ وَ جَمَعَ الْاَغْلَاقَ وَ الدَّخَائِرَ:

فَمَا صَرَفَتْ كَفَّ الْمَيْتَهُ اِذْ اَتْتَّ

مُبَادِرَةً تَهْوِي اِلَيْهِ الدَّخَائِرُ

وَ لَا دَفَعَتْ عَنْهُ الْحُصُنُ الَّتِي بَنَى

وَ حَفَّ بِهَا اَنْهَارُهَا وَ الدَّسَاكِرُ

وَ لَا قَارَعَتْ عَنْهُ الْمَيْتَهُ حَيْثُ

وَ لَا طَمِعَتْ فِي الذَّبِّ عَنْهُ الْعَسَاكِرُ؛

چه بسیار معاینت و دیدار نمودی صاحبان عزّ و سلطنت و لشکرها و اعوان را که از دنیای خویش تمکن یافتند و آرزوی خود را در جهان دریافتند، حصن های حصین و قلعه های رصین و قصرهای استوار و سراهای پایدار بنا نمودند و نفایس اموال و ذخایر فراوان فراهم کردند لکن از این ذخایر و اموال و قصور عالیه و آثار، لشکر مرگ را چاره نتوانستند، و از این دساگر و عساگر موت را دفع و مانع نیامدند، نه از جنود نامعدود و نه از ذخایر نامحدود حاصلی دریافتند و نه از مردمان کینه کش و نه از گردان گردنکش شاطر اجل و قاصد مرگ را پاسخ بیاراستند.

فَالْبِدَارِ الْبِدَارِ وَ الْحِذَارِ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَكَائِدِهَا وَ مَا نَصَبْتَ لَكَ مِنْ مَصَائِدِهَا وَ تَجَلَّى

لَكَ مِنْ زِينَتِهَا وَاسْتَشْرَفَ لَكَ مِنْ فِتْنَتِهَا:

وَ فِي دُونِ مَا عَايَنْتَ مِنْ فَجَعَاتِهَا

إِلَى رَفْضِهَا دَاعٍ وَ بِالزُّهْدِ آمِرٌ

فَجِدْ وَ لَا تَغْفَلْ فَعَيْشُكَ زَائِلٌ

وَ أَنْتَ إِلَى دَارِ الْمَيِّتِ صَائِرٌ

فَلَا تَطْلُبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ طِلَابَهَا

وَ إِنْ نَلَيْتَ مِنْهَا عَيْهَا لَكَ ضَائِرٌ؛

پس بشتاب و سرعت کن و در حذر باش از دنیا و نیرنگهای آن، و آن دامها که برای فریب دادن تو گسترده و آن آرایشی که از زینتها بر خود نموده و آن نمایشی که از فتنه ها بر خود داده کافی است کمتر از آنچه دیده ای از فجایع و مصیبات دنیا تو را برای خواندن به ترک دنیا و امر کردن به زهد در آن پس به جد و جهد بکوش و به غفلت مباش؛ چه زندگی تو زائل و تو به سرای مرگ شتابنده و صائری و هیچ در طلب دنیا مباش و این رنج بر خود مسپار؛ چه در طلب خویش اگر چند به مقصود هم نائل گردی در پایان آن ضرر بینی.

كَمْ عَزَّتْ مِنْ مُخْلِذِ الْإِيهَا وَ صَيْرَعَتْ مِنْ مُكِبِّ عَلَيْهَا فَلَمْ تَنْعَشْهُ مِنْ صِرْعَتِهِ وَ لَمْ تُقْلَهُ مِنْ عَثْرَتِهِ وَ لَمْ تُدَاوِهِ مِنْ سَقَمِهِ وَ لَمْ تَشْفِهِ مِنْ أَلَمِهِ:

بَلَى أَوْرَدَتْهُ بَعْدَ عَزٍّ وَ مَنْعِهِ

مَوَارِدَ سُوءٍ مَا لَهُنَّ مَصَادِرُ

فَلَمَّا رَأَى أَنْ لَا نَجَاةَ وَ أَنَّهُ

هُوَ الْمَوْتُ لَا يُنْجِيهِ مِنْهُ الْمَوَازِرُ

تَنَدَّمَ لَوْ يُغْنِيهِ طُولُ نَدَامِهِ

عَلَيْهِ وَ أَبْكَتَهُ الذُّنُوبُ الْكَبَائِرُ؛

چه بسیار کسان که به سبب میل و رغبت به این سرای سراسر آفت، مغرور و فریفته شدند و چه بسیار مردمان که به سبب روی افکندن بر آن بیفتادند و هیچ برنخاستند و از آن لغزیدن استقامت نیافتند و از آن مرض دوا ندیدند

و از آن درد و الم شفا نجستند. بلکه این دنیا غداره فجاجه از در مکر و نیرنگ درآمد و ایشان را از آن پس که عزیز بودند و به کثرت قوم و عشیرت و طایفه و قبیله نیرومند شدند به موارد سوء و آب گاهی ناخوش درآورد در حالتی که هیچ مقام بازگشتی برای ایشان نبود و چون دیدند که برای خود رستگاری و نجات نیست و مرگ او را دریافته و از هیچ مُوازر و معاونی راه نجات به دست نشود در تهیه غم و اندوه و حسرت درافتاد لیکن چه سود که از آن طول حسرت و ندامت فایده نیافت و جز آنکه معاصی کبیره اش به گریه و زاری درآورد حاصلی نماند:

بکی علی ما سَلَفَ مِنْ حَطَايَاهُ وَ تَحَسَّرَ عَلَى مَا خَلَفَ مِنْ دُنْيَاهُ حَيْثُ لَا يَنْفَعُهُ الاسْتِعْبَارُ وَلَا يُنْجِيهِ الْاِعْتِدَارُ مِنْ هَوْلِ الْمَيِّتِ وَ نُزُولِ
الْبَلِيَّةِ:

أَحَاطَتْ بِهِ آفَاتِهِ وَ هُمُومُهُ

وَ اءَنِسَ لَمَّا اَعْجَزَتْهُ الْمَعَاذِرُ

فَلَيْسَ لَهُ مِنْ كَرْبِهِ الْمَوْتِ فَارْحٌ

وَ لَيْسَ لَهُ مِمَّا يُحَاذِرُ نَاصِرٌ

وَ قَدْ جَشَّاتْ خَوْفَ الْمَيِّتِ نَفْسُهُ

تُرَدِّدُهَا دُونَ اللّٰهَاتِ الْحَنَاجِرُ؛

پس بگرید بر آنچه از او سر زده از گناهان خود و حسرت و اندوه خود بر آنچه می گذارد از دنیای خود در آن وقتی که نفع ندهد او را گریه و استعبار و بهانه و اعتذار به سبب هول مرگ و نزول بلیه، احاطه کرده است بر وی آفات و غم اندوه و هموم او و از اینکه هیچ معذرتی او را به کار نیاید در یاس و اندوه و تحیر است و او را از کربت و اندوه و مرگ هیچ چیز فرجی نرساند و از

آنچه در بیم حذر است ناصری نباشد همانا خوف مرگ و وحشت متیت نفس او را مضطرب و جان او را از خوف و فزع همی از حلقوم به کام و از کام به حلقوم می آورد.

هُنَالِكَ خَفَّ عَنْهُ عَوَاذُهُ وَ اسْلَمَهُ اَهْلُهُ وَ اَوْلَادُهُ وَ ارْتَفَعَتِ الرَّئِيَّةُ وَ الْعَوِيلُ وَ يَبْسُوْنَ مِنْ بُرْءِ الْعَلِيلِ غَضُّوا بِاَيْدِيهِمْ عَيْنَيْهِ وَ مَيَّدُوا عِنْدَ خُرُوجِ نَفْسِهِ.

يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ:

فَكَمْ مَوْجِعٍ يَبْكِي عَلَيْهِ تَفْجَعًا

وَ مُسْتَنْجِدٍ صَبْرًا وَ مَا هُوَ صَابِرٌ

وَ مُسْتَرْجِعٍ دَاعٍ لَهُ اللهُ مُخْلِصٍ

يُعَدُّ مِنْهُ خَيْرٌ مَا هُوَ ذَاكِرٌ

وَ كَمْ شَامِتٍ مُسْتَبْشِرٍ بِوَفَاتِهِ

وَ عَمَّا قَلِيلٍ كَالَّذِي صَارَ صَائِرٌ

و در آن هنگام یعنی در وقتی که آثار مرگ نمودار و پیک اجل پدیدار گشت آنان که از روی مهر و شفقت به عیادتش آمده بودند او را تنها می گذارند و می روند و اهل و اولادش که روزگاران درازش همسر و همراز و مصاحب و انباز بودند و اگر او را خاری برپا می نشست ایشان را نیشها بر جگر جای می کرد و اگر او را صداعی عارض می گردید ایشان را خارها بر دل می خرید چون سكرات موت در وی نگران کردند او را تسلیم مرگ نمایند پس صداها به ناله و عویل برکشند و از بهبودی علیل مایوس گردند، چشمان او را که به دیدارش بسی شاد بودند با دست خود ببندند و آن دو دست و دو پایش را که عزیز می داشتند به جانب قبله کشند پس چه بسیار کس که با درد و داغ بر او گریان باشند و بسیاری طلب شکیبایی و صبر کنند لکن صبرشان رفته و رشته شکیبایی ایشان

پاره گشته و چه بسیار کسان که کلمه استرجاع به زبان می آورند و از روی خلوص نیت و مهر و حفادت خدای را بر ترحم بر وی می خوانند و نیکویی های او را یاد می کنند و برای او دعای خیر و طلب مغفرت می نمایند.

و چه بسیار کسان که بر مرگ او شادان و به وفات او خرسند هستند با اینکه ایشان نیز به زودی از دنبال او شتابان و روان باشند.

شَقَّتْ جُيُوبَهَا نِسَاؤُهُ وَ لَطَمَتْ خُدُودَهَا إِمَاؤُهُ وَ أَعْوَلَ لِفَقْدِهِ جِيرَانُهُ وَ تَوَجَّعَ لِزُرِّيهِ إِخْوَانُهُ ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى جِهَازِهِ وَ تَشَمَّرُوا لِابْرَازِهِ:

فَظَلَّ أَحَبُّ الْقَوْمِ كَانَ لِقُرْبِهِ

يَحْتُّ عَلَى تَجْهِيزِهِ وَ يُبَادِرُ

وَ شَمَّرَ مَنْ قَدْ أَحْضَرُوهُ لُغْسِلِهِ

وَ وُجَّهَ لَمَّا فَاظَ لِلْقَبْرِ حَافِرُ

وَ كَفَّنَ فِي ثَوْبَيْنِ فَاجْتَمَعَتْ لَهُ

مُشَيِّعَهُ إِخْوَانُهُ وَ الْعَشَائِرُ؛

زنهای او در مصیبتش گریبان چاک کنند و کنیزانش بر چهره لطمه می زنند و همسایگان او به سبب فقدان او بانگ ناله و عویل در افکنند و برادران او در مصیبتش به درد و الم و اندوه و غم اندر شوند پس آنگاه برای تجهیز و تکفین او ساخته آماده و برای درآوردن و شستن و بردن به سوی گور مُشَمَّر گردند.

پس آنکه نزدیکترین مردم بود به سوی او سرعت و شتاب کند در تجهیز او و مبادرت کند به گور فرستادن او و مهیا شوند کسانی که نزد او حاضر شده اند برای غسل و فرستاده شود قبر کن برای کندن قبر او، و با دو جامه بدنش را کفن کنند پس جمع شوند عشایر و برادران او و او را تشییع کنند.

فَلَوْ رَأَيْتَ الْأَصْغَرَ مِنْ أَوْلَادِهِ وَ قَدْ غَلَبَ الْحُزْنَ عَلَى فُؤَادِهِ

فَغَشِيَ مِنَ الْجَزَعِ عَلَيْهِ وَقَدْ خَضَبَتِ الدُّمُوعُ خَدَّيْهِ ثُمَّ أَفَاقَ وَهُوَ يَنْدُبُ أَبَاهُ وَيَقُولُ بِشَجْوٍ وَأَوِيلَاهُ:

لَأَبْصُرَتْ مِنْ قُبْحِ الْمَيِّتِ مَنْظَرًا

يُهَا لِمَرْآةٍ وَيَزْتَاعُ نَاطِرًا

أَكَابِرُ أَوْلَادٍ يَهِيحُ أَكْتِبَابُهُمْ

إِذَا مَا تَنَاسَاهُ الْبُنُونَ الْأَصَاغِرُ

وَرَنَّهُ نِسْوَانٍ عَلَيْهِ جَوَازِعُ

مَدَامِعُهَا فَوْقَ الْخُدُودِ غَزَائِرُ؛

پس اگر بینی کوچکترین فرزندان این مرده را که آتش بر دلش چیره و روزگارش بر سر خیره گشته و از کثرت جزع و ناله و اندوه و زاری بر پدرش بی هوش گردیده و از اشک خونین و خراش چهره دو گونه اش رنگین شده پس به هوش آمده بر پدر خود ندبه می کند و از روی حزن فریاد او ییلاه می کشد، هر آینه خواهی دید از قبح میته منظری که از دیدن او شخص ناظر به هول و هیبت افتد فرزندان کبارش بعد از آنکه اولاد صغارش او را فراموش کردند همچنان بر وی به ندبه و زاری روز می سپارند و زنهای او بر او مویه و ناله می نمایند و بسی سرشک دیده بر چهره روان می دارند:

ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ سَعَةِ قَصِيرِهِ إِلَى ضَمِيْقِ قَبْرِهِ فَحَثَّوْا بِأَيْدِيهِمُ التُّرَابَ وَ أَكْثَرُوا التَّلْدُدَ وَ الْإِنْتِحَابَ وَ وَقَفُوا سَاعَةً عَلَيْهِ وَ قَدْ يَتَسَوَّوْنَ مِنَ النَّظَرِ إِلَيْهِ:

فَوَلُّوْا عَلَيْهِ مُعْلُوْلِيْنَ وَ كُلَّهُمْ

لِمِثْلِ الَّذِي لَاقَى أَخُوهُ مُحَاذِرُ

كَشَاءِ رِتَاعِ آمِنَاتٍ بَدَالِهَا

بِمُذْبِيهِ (۴۹) بَادٍ لِلدَّرَاعِيْنَ حَاسِرُ فَرَاعَتْ وَ لَمْ تَزْتَعْ قَلِيْلًا وَ أَجْفَلَتْ

فَلَمَّا انْتَحَى مِنْهَا الَّذِي هُوَ حَاذِرُ؛

و چون او را غسل و کفن کردند از آن قصر که بسی رنج و تعب در بنایش کشید و خود را صاحبش می دید او را بیرون می برند و در تنگنای گور با مار و مورش می افکنند و بر

عذاری چهره ای که غباری نمی نشست خاک می ریزند و آن بدنی را که از گلشن پیرهن می ساختند از گل و خشت می پوشانند و همی از روی حسرت و حیرت از چپ و راست نگران می شوند ناله و نفیر بر می آورند و آن سالها مصاحبت را که بر یک ساعت مهاجرت جایز نمی شمردند بر قبرش ایستاده از دیدارش مایوس و از نظر کردن به او نومید می شوند پس به تمامی نالان و گریان و فریاد کنان باز می شوند در حالتی که جملگی ایشان از آنچه بر سر برادرشان آمده خوفناک هستند.

اما هیچ متنبه نشوند و دیگر باره به آسایش و آرامش خویش به غفلت و جهالت باز شوند و گذشته را فراموش کنند چون گوسفندان که آسوده و ایمن به چریدن باشند که ناگاه دشنه تیزی را نگران نباشند در دست قصابی که دستها را تا به مرفق بر زده پس گوسفندان بترسند و اندکی از چریدن دوری گیرند و فرار کنند و چون آنکه از او در بیم شدند کناری جوید.

عَادَتْ إِلَى مَرْعَاهَا وَ نَسِيَتْ مَا فِي أُحْتِهَا دَهَاها أَفْبَافَعَالِ الْبُهَائِمِ أَفْتِدِينَا وَ عَلَيَّ عَادَتْهَا جَرَيْنَا عَمْدٌ إِلَى ذِكْرِ الْمُنْقُولِ إِلَى الثَّرَى وَ الْمَدْفُوعِ إِلَى هَوْلِ مَاتَرَى.

هَوَى مَضْرَعًا فِي لَحْدِهِ وَ تَوَزَّعَتْ

مَوَارِيثُهُ أَرْحَامُهُ وَ الْأَوَاصِرُ

وَ أَنْحُوا عَلَى أَمْوَالِهِ بِخُصُومِهِ (۵۰)

فَمَا حَامِدٌ مِنْهُمْ عَلَيْهَا وَ شَاكِرٌ

فِيَاعَمِرِ الدُّنْيَا وَ يَا سَاعِيَا لَهَا

وَ يَا آمِنًا مِنْ أَنْ تَدُورَ الدَّوَائِرُ

كَيْفَ آمَنْتَ هَذِهِ الْحَالَةَ وَ أَنْتَ صَائِرٌ إِلَيْهَا لَا مَحَالَهَ؛

به چراگاه خود باز شوند و آنچه وارد شود به خواهر خود یعنی آن گوسفندی که در دست قصابش دیدند فراموش نمایند،

آیا بایست ما به افعال بهائم و رفتار چهارپایان اقتدا نماییم و بر عادت آنها عادت جوییم؟

برگرد به ذکر آن مرده که او را داخل در قبر کردند و به آن هول و بیم که می بینی سپردند، پس نازل شد در لحد خویش و در زیر خاک جای کرد و میراث او را خویشان و ارحامش قسمت نمودند و در تقسیم میراث او سرعت و خصومت نمودند و بر این مالها که از آن مرده بی چاره به ایشان رسیده هیچیک او را حامد و شاکر نشدند. (۵۱)

و در ندبه دیگر فرماید:

أَيْنَ السَّلَفِ الْمَاضُونَ وَالْأَهْلُونَ وَالْأَقْرَبُونَ وَالْأَوْلُونَ وَالْأَخْرُونَ وَالْأَنْبِيَاءَ وَالْمُرْسَلُونَ طَحَنَتْهُمْ وَاللَّهُ وَتَوَالَّتْ عَلَيْهِمُ السُّنُونَ وَفَقَدَتْهُمْ الْعُيُونَ وَإِنَّا إِلَيْهِمْ صَائِرُونَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

إِذَا كَانَ هَذَا نَهَجٌ مِنْ كَان قَبْلَنَا

فَأِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ نَتَلَا حَقُّ

فَكُنْ عَالِمًا أَنْ سَوْفَ تُدْرِكُ مَا مَضَى

وَلَوْ عَصَمْتِكَ الرَّاسِيَاتُ الشَّوَاهِقُ

فَمَا هَذِهِ دَارُ الْمَقَامِ فَاعْلَمَنَّ

وَلَوْ عَمَرَ الْإِنْسَانُ مَا ذَرَّ شَارِقُ (۵۲)

کجا شدند پیشینیان گذشته و اهل و خویشان و اولین و آخرین و پیغمبران و مرسلین،

به خدا سوگند که آسیای مرگ بر ایشان بگشت و سالیان جهان بر ایشان گذشت و از چشمها ناپدید شدند و همانا ما نیز به سوی ایشان رویم و به آنها ملحق شویم، پس به درستی که ما از آن خداوندیم که به کمند بندگی او را در بندیم و به درستی که ما به سوی پاداش و جزا دادن او رجوع کنندگانیم و چون طریقت آنان که بر ما سبقت داشتند بر این نهج بود البته ما نیز بر اثر ایشان خواهیم

شد و این را بدان که اگر چند در کوههای بلند پراکنده پناهنده گردی با گذشتگان انباز و با خفتگان زمین همراز گردی این سرای زیستن و اقامت ورزیدن نیست اگرچه انسان آن چند که آفتاب تابش افکند در روزی زمین عمر کند:

که را دانی از خسروان عجم

ز عهد فریدون و ضحاک و جم

که بر تخت و ملکش نیامد زوال

نماند مگر ملک ایزد تعال

کرا جاودان ماندن امید هست

که کس را ندانی که جاوید هست

أَيْنَ مَنْ شَقَّ الْأَنْهَارَ وَ عَرَسَ الْأَشْجَارَ وَ عَمَرَ الدِّيَارَ أَلَمْ تَمُحْ مِنْهُمْ الْأَنْثَارَ وَ تَحُلُّ بِهِمْ دَارُ الْبُورِ فَأَخْشَ الْجَوَارِ، وَ لَكَ الْيَوْمَ بِالْقَوْمِ
إِعْتِبَارٌ فَإِنَّمَا الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَ الْآخِرَةُ دَارُ الْقَرَارِ:

تَخَرَّمَهُمْ رَبُّبِ الْمُنُونِ فَلَمْ تَكُنْ

لِتَنْفَعَهُمْ جَنَائِهِمْ وَ الْحَدَائِقُ

وَ لَا حَمَلَتْهُمْ حِينَ وَلَّوْا بِجُمُعِهِمْ

نَجَائِهِمْ وَ الصَّافِنَاتُ السَّوَابِقُ

وَ رَاخُوا عَنِ الْأَمْوَالِ صِفْرًا وَ خَلَقُوا

ذَخَائِرَهُمْ بِالرَّغْمِ مِنْهُمْ وَ فَارَقُوا؛

کجا شدند آنها که نه‌ها بشکافتند و آبهای جاری ساختند و درختها بنشانند و خانه‌ها آباد کردند آیا آثار ایشان ناپدید نگشت؟

یعنی آن خانه‌ها مزارها و آن یارها مارها و آن اقارب و آن مناظر مخاطر و آن قصور قبور و آن بوستانها گورستانها نگشت؟ و روزگار غدار، ایشان را در دار بوار و خانه هلاکت و دمار دچار ساخت و نهال وجود ایشان را از زهر آب جوی فنا ناچیز نگردانید و آن ارض و بوم جای ارضه (موریانه) و بوم (جغد) نگشت؟ و آن باغها ویرانه زاغها نگردید؟

پس از این گونه مجاورت و جوار بترس و بر این مردم که به این احوال درافتاده اند به دیده عبرت و اعتبار بنگر، چه دنیا را

قرار و استقرار است، همانا حوادث روزگار، ایشان را به هلاکت و دمار در افکنده و از آن حدائق و بوستان و اعوان و دوستان سودی ندیدند و آن هنگام که به دیگر سرای بار سفر بر بستند آن شترهای گزیده و آن اسبهای رونده برای ایشان حاصلی نبخشید و ایشان با کمال اندوه و غم از اموال که به زحمتهای فراوان فراهم کردند بگذاشتند و با تمام غم و اندوه از جمله جدا گشته و بگذشتند، و دماغهای پر باد ایشان بر خاک گور مالید و کلیه های پر هوای ایشان پوسیده شد.

أَيْنَ مَنْ بَنَى الْقُصُورَ وَالِدَّسَاكِرَ وَهَزَمَ الْجُيُوشَ وَالْعَسَاكِرَ وَجَمَعَ الْأَمْوَالَ وَالذَّخَائِرَ وَحَازَ الْأَثَامَ وَالْجَرَائِرَ أَيْنَ الْمُلُوكَ وَالْفَرَاعِنَةَ
وَالْأَكَاسِرَةَ وَالسِّيَاسِنَةَ أَيْنَ الْعُمَالَ وَالذَّهَاقِنَةَ أَيْنَ ذَوُو النَّوَاحِي وَالرَّسَاتِيقَ وَالْأَعْلَامَ وَالْمَنَاجِيقَ وَالْعُهُودَ وَالْمَوَاطِيقَ:

كَانَ لَمْ يَكُونُوا أَهْلَ عِزٍّ وَ مَنَعَةٍ

وَلَا زُفِعَتْ أَعْلَامُهُمْ وَالْمَنَاجِقُ

وَلَا سَكَنُوا تِلْكَ الْقُصُورَ الَّتِي بَنَوْا

وَلَا أَخَذَتْ مِنْهُمْ بَعْدَ مَوَاطِقُ

وَصَارُوا قُبُورًا دَارِسَاتٍ وَ أَصْبَحَتْ

مَنَازِلُهُمْ تَسْفَى عَلَيْهَا الْخَوَافِقُ (۵۳)؛

کجایند آنان که بنیان قصور و دساگر نهادند و جیوش و عساگر را منهزم ساختند و اموال و ذخایر فراهم آوردند و حامل آثام و حائز جرائر شدند.

کجایند پادشاهان جهان و فراعنه زمان و اکاسره روزگار و سلاطین بنی ساسان،

کجایند عمال و دهقانان و دارندگان نواحی و صاحبان اعلام و مناجیق و عهود و مواتیق، گویا هرگز اهل عزت و سلطنت نبودند و دور باش عظمت و سلطنت نداشتند، در هیچ میدانی رایات جنگ نیفراشتند و سنگهای منجنیق نینداختند، و در این قصور که با این

همه غرور و سرور بر پای کردند سکون نگرفتند و با هیچ عهد و پیمانی اطمینان نجستند، همه در گورهای کهنه منزل گزیدند و با خاک گور یکسان شدند و منازل ایشان را صرصر دواهی از خاک حوادث انباشته داشت.

خاک شد آن کس که در این خاک زیست

خاک چه داند که در این خاک چیست

هر ورقی چهره آزاده ایست

هر قدمی فرق ملک زاده ایست

خاک تو آمیخته رنجها است

در دل این خاک بسی گنجها است

گنج امان نیست در این خاکدان

مغز وفا نیست در این استخوان

چونکه سوی او بودت بازگشت

بر سر این خاک چه باید نشست

(وَلَقَدْ أَخَذَ مِنْهَا مَنْ قَالَ)

أَيْنَ الْمُلُوكِ وَ ذُو التَّيْجَانِ مِنْ يَمَنِ

وَ أَيْنَ مِنْهُمْ أَكَالِيلُ وَ تَيْجَانُ

وَ أَيْنَ مَا شَادَهُ شَدَادُ فِي الْأَرَمِ

وَ أَيْنَ مَا سَاسَهُ فِي الْفُرْسِ سَاسَانُ

وَ أَيْنَ مَا حَازَهُ قَارُونُ مِنْ ذَهَبِ

وَ أَيْنَ عَادُ وَ شَدَادُ وَ قَحْطَانُ

أَتَى عَلَى الْقَوْمِ أَمْرٌ لَا مَرَدَّ لَهُ

حَتَّى قَضَوْا أَفْكَانَ الْقَوْمِ مَا كَانُوا

وَ صَارَ مَا كَانَ مِنْ مَلِكٍ وَ مِنْ مَلِكٍ

كَمَا حَكَى عَنِ خِيَالِ الطَّيْفِ أَسْنَانُ

و در ندبه دیگر می فرماید:

فَمَا نَظُرُ بِعَيْنِ قَلْبِكَ إِلَى مَصَارِعِ أَهْلِ الْيَدِخِ وَ تَامِيلِ مَعَاقِلِ الْمُلُوكِ وَ مَصَائِعِ الْجَبَّارِينَ وَ كَيْفَ عَرَكَتَهُمُ الدُّنْيَا بِكَلَاكِلِ الْفَنَاءِ وَ
جَاهَرَتُهُمْ بِالْمُنْكَرَاتِ وَ سَيَحَبُّ عَلَيْهِمُ أَذْيَالُ الْبُورِ وَ طَحَنَتُهُمْ طَحْنَ الرَّحَا لِلْحَبِّ وَ اسْتَوْدَعَتْهُمْ هَوَجَ الرِّيَّاحِ تَسِيحُ عَلَيْهِمُ أَذْيَالُهَا
فَوْقَ مَصَارِعِهِمْ فِي فَلَوَاتِ الْأَرْضِ:

فَتِلْكَ مَغَانِيهِمْ وَ هَذَى قُبُورِهِمْ

تَوَارَتْهَا أَعْصَارُهَا وَ حَرِيقُهَا (۵۴)

مؤلف گوید:

که اگر ما بخواهیم زیاده‌تر از این فقره از این ندبه شریفه نقل نماییم از وضع کتاب خارج می شویم شایسته است به همین مقدار اکتفا نماییم.

و چون در این کلمات حضرت امام زین العابدین علیه السلام امر فرموده که

از روی تأمیل و تعقل با دیده دل به مصارع و مقابر گردنکشان و معاقل حصینه و قصور رفیعه پادشاهان و عمارات و مصانع جباران نظر کنیم و عبرت گیریم، پس سزاوار است که این اشعار حکیم خاقانی را که مناسب این مقام است در ذیل آن عوض ترجمه، نقل نماییم:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مداین را آینه عبرت کن

یک ره ز ره دجله منزل به مداین کن

وز دیده دوم دجله بر خاک مداین ران

از آتش حسرت بین بریان جگر دجله

خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان

هر گه به زبان اشک آواز ده ایوان را

تا آنکه به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان

دندان هر قصری پندی دهدت نو نو

پند سر دندان بشنو ز بن دندان

گوید که تو از خاکی و ما خاک تویم اکنون

گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان

از نوحه جغد الحق ماییم بدرد سر

از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان

آری چه عجب داری کاندرا چمن گیتی

جغد است پی بلبل، نوحه است پس از الحان

اینست همان در گه کور از شهان بودی

حاجب ملک بابل هند و شه ترکستان

اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم

خاک در او بودی ایوان نگارستان

از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه

زیر پی پیلش بین، شه مات شده نعمان

مست است زمین زیراک خورده است به جای می

در کاس سر هرمن خون دل نوشروان

کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین

بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان

پرویز بهر بز می زرین تره گستردی

کردی ز بساط زر زرین تره را بستان

پرویز کنون گم شد، زان گمشده کمتر گوی

زرین تره کو بر گور و

كَمْ تَرَ كُوا بِرِ خَوَان

گویی که کجا رفتند این تاجوران یک یک

زایشان شکم خاکست آستن جاویدان

خونِ دل شیرین است آن می که دهد رزبان (۵۵)

ز آب و گل پرویز است آن خُم که نهد دهقان

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد

این زال سفید ابرو وین مام سیه پستان

معجزات

اول

فصل پنجم:

ذکر بعضی از معجزات امام زین العابدین علیه السلام و داستان شهادت دادن حجرالاسود به امامت آن حضرت

مخفی نماند که هیچ معجزه و کرامتی بالاتر از آداب و اخلاق کریمه و کلمات و مواعظ بلیغه و صحائف و ادعیه شریفه آن حضرت نیست و شایسته است که در این مقام به همان مختصر که در فصول سابقه ذکر کردیم اکتفا کنیم لکن واجب می کند که به جهت تبرک و تیمن چند خبر نیز در اینجا ایراد نماییم:

اول در شهادت حجرالاسود به امامت آن حضرت:

شیخ کلینی و دیگران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون امام حسین علیه السلام به درجه رفیع شهادت فایز گردید محمد بن حنفیه خدمت امام زین العابدین علیه السلام پیام فرستاد و با آن حضرت خلوت نمود و گفت:

ای برادرزاده من!

می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خود وصیت و امامت را با علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشت و از آن پس به امام حسن علیه السلام و از پس وی با حسین علیه السلام، هم اکنون که پدرت (رضوان و صلوات یزدان بر وی باد) شهید گردید وصیت نگذاشت اینک من عم تو و برادر پدر تو و فرزند علی علیه السلام می باشم و به سن از تو

بزرگترم و با این سن و قدمت که مراست و آن حادثه و خردسالی که تو راست من به این امر از تو سزاوارتر باشم.

مقصد آن است که با من در امر وصیت و امامت نزاع نکنی.

حضرت فرمود:

ای عم!

از خدا بپرهیز و در پی آنچه سزاوار آن نیستی خاطر میانگیز، من تو را موعظه می کنم که مبادا در شمار جاهلان باشی، ای عمو! پدرم صلوات الله علیه پیش از آن که به عراق توجه فرماید با من وصیت نهاد و یک ساعت پیش از شهادتش در امر امامت و وصیت عهد و پیمان با من استوار فرمود و اینک اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که نزد من است، پس گرد این امر مگرد، چه من می ترسم عمرت کوتاه شود و در احوال تو آشوب و اختلال روی نماید، خداوند تبارک و تعالی ابا و امتناع دارد که امامت و وصیت را جز در نسل حسین علیه السلام مقرر فرماید.

و اگر خواهی بر این جمله نیک دانا شوی بیا تا نزدیک حجرالاسود شویم و این حکومت از وی جوییم و از حقیقت این امر از او پرسش کنیم.

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که:

این مکالمت و سخن در میان ایشان گذشت در وقتی که در مکه بودند، پس به جانب حجرالاسود روان شدند، حضرت علی بن الحسین علیه السلام روی به محمد کرد و فرمود:

تو ابتدا کن و در پیشگاه خدای تعالی به زاری و ضراعت خواستار شو تا حجرالاسود را از بهر تو به سخن در آورد آنگاه از او پرسش کن.

پس محمد روی مسألت و

ابتهاال به درگاه خالق متعال آورد و خدای را همی بخواند آنگاه حجرالاسود را خواند حجر او را جواب نداد، حضرت فرمود:

ای عمّ!

اگر تو وصی و امام بودی حجر تو را جواب می داد.

محمد گفت:

ای برادرزاده!

اکنون تو حجر را بخوان و پرسش کن.

پس حضرت زین العابدین علیه السلام به آن طور که می خواست دعا نمود

پس فرمود:

سؤال می کنم از تو به حق خداوندی که عهد و میثاق پیغمبران و اوصیاء و تمامی مردمان را در تو قرار داد، خبر دهی ما را که بعد از حسین بن علی علیه السلام وصی و امام کیست؟

پس حجر چنان جنبش کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود، آنگاه خدایش به زبان عربی متین به نطق آورد به علی بن الحسین علیه السلام، گفت:

وصیت و امامت بعد از حسین بن علی پسر فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص تو است. (۵۶)

پس موافق بعضی روایات محمد پای مبارک آن حضرت را بوسید و گفت:

امامت مخصوص تو است. (۵۷)

مؤلف گوید:

که در حدیقه الشّیعه است که این به جهت آن بود که ازاله شکوک و اوهام مستضعفان انام گردد و محمد بن حنفیه قدس سره می خواست که بر آنهایی که او را امام می دانستند حقیقت و مقام و منزلت آن حضرت به ظهور رسد، نه آنکه در امر امامت منازعت نموده و از پدر و برادر خود نشنیده یا شنیده و اغماض عین کرده، چه مرتبه او از این عالیتر است که این توهم درباره او رود؛ چه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصی خود را

خبر داد که بعد از من تو را پسری خواهد شد از دختری از بنی حنیفه و من اسم و کنیت خود را به او بخشیدم و به غیر او اسم و کنیت من به دیگری حلال نیست که میان کنیت و نام من جمع کند مگر قائم آل من [علیه السلام] که خلیفه دوازدهمین من است و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر شده باشد از جور و ظلم. لهذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را محمد نام نهاده و کنیتش را ابوالقاسم کرده، و محمد مذکور را در علم و و ورع و زهد و تقوی نظیر و عدیل نبود پس چون می تواند بود که از امام زمان خود غافل و طلب چیزی که حق او نباشد نماید؟!!

و دلیل بر این معنی آنکه با وجود گواهی حجرالاسود جمعی کثیر اعتقاد به امامت او داشتند و از منع او از آن اعتقاد ممنوع نشدند و بر همان عقیده فاسده ماندند بلکه تا مدتها خلقی بی اندازه در عالم بودند که او را زنده می دانستند و می گویند هنوز از آن قوم جماعتی هستند که می گویند او در غاری در کوه رضوی که کوهی است نزدیک به مدینه مشغول به عبادت است و می گویند مهدی موعود او است و آب و غسل حق تعالی در آن غار به جهت او خلق نموده تا گرسنه و تشنه نماند.

و این شعر از اشعار یکی از شیعیان او است:

وَ سَبَطُ لَا يَذُوقُ الْمَوْتَ حَتَّى

يَقُودَ الْحَيْلَ يَقْدِمُهُ اللُّوَاءُ

يَغِيبُ فَلَا يُرَى فِيهِمْ زَمَانَا

بِرَضْوَى عِنْدَهُ عَسَلٌ وَ مَاءٌ؛

یعنی یکی از

اسباط رسول است که موت او را در نمی یابد و او الم مرگ نمی چشد تا آنکه بیرون بیاورد لشکر را و علمها پیشاپیش او خواهد بود و بعد از آنکه مدتها از نظر مردمان غائب باشد در کوه رضوی که در آنجا غسل و آب به جهت او خلق شده و به عبادت حق تعالی مشغول است، و این شاعر نه همین در باب امامت و مهدویت آن حضرت غلط کرده بلکه در اینکه او را سبط شمرده هم به غلط افتاده. (۵۸)

مؤلف گوید:

که این اشعار را شیخ مفید رحمه الله از کثیر عزّه نقل کرده و اولش این است:

أَلَا إِنَّ الْأَيْمَةَ مِنْ قُرَيْشٍ

وُلَاةَ الْحَقِّ أَرْبَعَةٌ سِوَاءِ

عَلِيٍّ وَ الثَّلَاثَةِ مِنْ بَنِيهِ

هُمُ الْأَسْبَاطُ لَيْسَ بِهِمْ خِفَاءُ

فَسَبِطُ سَبِطِ إِيْمَانٍ وَ بَرٍّ

وَ سَبِطُ غَيْبَتِهِ كَرَبْلَاءُ

فَسَبِطُ لَا يَذُوقُ الْمَوْتَ الْخ (۵۹)

دوم

خبر زهری و آنچه را که مشاهده کرده از دلایل آن حضرت:

در حدیقه الشّیعه است که از معجزات حضرت علی بن الحسین علیه السلام آن است که کشف الغمه از شهاب زهری نقل نموده که گفت:

عبدالملک مروان از شام به مدینه فرستاد که آن حضرت را به شام برند، و آن حضرت را در غل و زنجیر کرده از مدینه بردند و موکلان بر او گماشتند، و من از موکلان التماس کردم که رخصت سلام بدهند چون به خدمتش رسیدم و او را با غل و زنجیر دیدم گریستم و گفتم دوست می دارم که این غل و زنجیر بر من باشد و شما را این آزار نباشد.

تبسم نموده فرمود که:

ای زهری!

تورا گمان آن است که مرا از این غل آزاری است، نه چنین است و دست

و پا را از غل و زنجیر بیرون آورده و گفت:

چون شما را چنین چیزها پیش آید عذاب خدا را به خاطر بگذرانید و از آن اندیشه کنید و تو را خاطر جمع باد که من بیش از دو منزل با این جمع همراه نیستم.

پس روز سوم دیدم که موکلان سراسیمه به مدینه برگشتند و از پی آن حضرت می گردیدند و نشان نمی یافتند و می گفتند در دور او نشسته بودیم که به یک بار غل و زنجیر را دیدم بر جای او است و او پیدا نیست!

پس من به شام رفتم و عبدالملک مروان را دیدم از من احوال پرسید آنچه دیده بودم نقل کردم گفت:

والله که همان روز که پی او می گشتند به خانه من آمد و به من خطاب نمود که ما انا و انت؛

یعنی تو را با من و مرا با تو چه کار است؟

من گفتم:

دوست می دارم که با من باشی.

فرمود:

من دوست نمی دارم که با تو باشم و از پیش من بیرون رفت و به خدا قسم چنان هیبتی از او به من رسید که چون به خلوت آمدم جامه خود را ملوث دیدم.

زهری گوید:

من گفتم که علی بن الحسین علیه السلام به خدای خود مشغول است به او گمان بد مبرید.

گفت:

خوشا به حال کسی که به شغل او مشغول است. (۶۰)

سوم

خبر یافتن مردی فقیر دو دانه مروارید در شکم ماهی به برکت آن حضرت:

و نیز در کتاب مذکور مسطور است که از زهری منقول است که گفت:

در خدمت آن حضرت یعنی امام زین العابدین علیه السلام بودم، مردی از شیعیان وی به خدمتش آمد و اظهار کرد عیالمندی

و پریشانی و چهارصد درهم قرض خود را، امام علیه السلام بگریست چون سبب پرسیدند فرمود که:

کدام محنت عظیمتر از این باشد که آدمی برادر مؤمن خود را پریشان و قرضدار ببیند و علاج آن نتواند کند.

و چون مردمان از آن مجلس بیرون شدند یکی از منافقان گفت عجب است که ایشان یک بار می گویند که آسمان و زمین مطیع ما است و یک بار می گویند که از اصلاح حال برادر مؤمن خود عاجزیم، آن مرد درویش از شنیدن این سخن آزرده شد و به خدمت امام رفته گفت:

یا بن رسول الله!

کسی چنین گفت و آن سخن بر من سخت آمد چندان که محتتها و پریشانی های خود را فراموش کرد.

پس آن حضرت فرمود:

به درستی که خدای تعالی تو را فرج داد، و کنیز را آواز داده و فرمود:

آنچه به جهت افطار نمودن من مهیا کردی بیار، کنیزک دو قرص نان خشک شده آورد، آن حضرت فرمود:

بگیر این قرصها را که در خانه ما به غیر از این نیست و لیکن حق تعالی به برکت این تو را نعمت و مال بسیار دهد.

پس آن مرد دو قرص نان را گرفته به بازار شد و ندانست که چه کند، نفس و شیطان و سوسه اش می کردند که نه دندان طفلان به این قرصها کار می کند و نه شکم تو و اهل بیت تو را سیر می کند و نه طلبکاری از تو به بها می گیرد، پس در بازار می گشت تا آنکه به ماهی فروشی رسید که یک ماهی از آنچه گرفته بود در دستش مانده بود که هیچ کس به هیچش نمی خرید،

آن مرد درویش با او گفت:

بیا قرص جوی دارم با این ماهی تو سودا کنیم ماهی فروش قبول نموده و ماهی را داد آن قرص را گرفت و بعد از قدمی چند که آن درویش رفت بقالی دید که اندک نمکی با خاک ممزوج شده دارد که به هیچ نمی خرنند، گفت:

بیا این نمک را بده و این قرص را بگیر شاید من به این نمک این ماهی را علاج کنم، مرد بقال نمک را داد و آن قرص را گرفت، پس به خانه آمد و در فکر بود که ماهی را پاک کند، شنید کسی در می زند چون بیرون آمد دید هر دو مشتریهای خود را که قرصها را واپس آورده اند و می گویند دندان طفلان ما بر این قرص تو کار نمی کند و ما ندانستیم که تو از پریشانی این قرصها را به بازار آورده ای، این نان خود را بستان ما تو را حلال کردیم و آن ماهی و نمک را به بخشیدیم، آن مرد ایشان را دعا کرده برگشت، و چون طفلانش را دندان بر آن کار نمی کرد بر سر ماهی و پختن ماهی رفتند.

چون شکم ماهی را شکافتند دو دانه مروارید در شکم ماهی بود که به از آن در هیچ صدف و دریایی نباشد، پس خدای را بر آن نعمت شکر کردن گرفتند، و آن مرد در فکر بود که آیا اینها را به که بفروشد و چه کند. رسول حضرت امام زین العابدین علیه السلام آمده پیغام آورد که امام علیه السلام می فرماید که خدای تعالی تو را فرج داد و از پریشانی خلاص

شده اکنون طعام ما را به ما رد کن که آن را به غیر از ما کسی نمی خورد، و آن دو قرص را خادم برده حضرت امام سجاده علیه السلام با آن افطار کرد.

و درویش مروارید را به مال عظیم فروخت وام بگذارد و حالش نیکو شد و از توانگران گردید.

چون منافقان بر آن احوال اطلاع یافتند با هم گفتند چه عظیم است اختلاف ایشان، اول قادر نبود بر اصلاح درویش و آخر او را توانگری عظیم داد، چون این سخن به امام علیه السلام رسید فرمود:

به پیغمبر خدا نیز این چنین می گفتند، نشنیده اید که تکذیب او نمودند در وقتی که احوال بیت المقدس را می گفت و گفتند کسی که از مکه به مدینه دوازده روز رود چگونه به بیت المقدس در یک شب می رود و باز می آید، کار خدا و اولیاء خدا را ندانسته اند. (۶۱)

چهارم

جوان شدن حبابه والیه به معجزه آن حضرت:

شیخ صدوق و دیگران از حبابه والیه روایت کرده اند که گفت:

دیدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در شرطه الخمیس و با آن حضرت تازیانه ای بود که می زد به آن فروشندگان جری (به کسر جیم و راء مشدده مکسور) و مارماهی و زمیر (به کسر زاء معجمه میم مشدده مکسوره) و طبرانی که ماهیان حرام می باشد و می فرمود به ایشان:

ای فروشندگان مسخ شدگان بنی اسرائیل و ای جند بنی مروان!

این وقت فرات بن احنف برخاست و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام جند بن مروان کیست؟

فرمود:

گروهی که می تراشند ریش را و تاب می دهند سبیل را،

حبابه گفت:

هیچ گوینده را ندیدم که تکلم کند بهتر از آن حضرت،

به متابعت آن جناب روان شدم تا در فضای مجلس جلوس فرمود، این وقت من خدمت عرض کردم که:

یا امیرالمؤمنین! (علیه السلام) چیست دلالت امامت؟ خدا تو را رحمت کند.

فرمود:

بیاور به نزد من این سنگریزه را و اشاره فرمود به دست مبارک به سنگریزه من، آن را به نزدش بردم با خاتم مبارکش آن را نقش فرمود و آنگاه به من فرمود:

ای حبابه!

هر کس مدعی امامت باشد و قدرت داشته باشد که سنگریزه را نقش نماید همچنان که دیدی، پس بدان که او امام واجب الطّاعه است و امام هر چیزی را که اراده نماید از وی پوشیده نماند، پس من رفتم.

این گذشت تا وقتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رحلت فرمود، من خدمت حضرت امام حسن علیه السلام رسیدم و آن جناب در جای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود و مردم از حضرتش سؤال می کردند.

پس به من فرمود:

ای حبابه والیه!

گفتم:

بلی، ای مولای من!

فرمود:

بیاور آنچه با خود داری، من آن سنگریزه را به آن حضرت دادم آن جناب با خاتم مبارکش بر آن نقش کرد همچنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نقش کرده بود.

حبابه گفت:

پس از امام حسن علیه السلام رفتم به خدمت حضرت امام حسین علیه السلام و آن جناب در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود پس مرا نزدیک طلبید و ترحیب نمود، فرمود:

إِنَّ فِي الدَّلَالَةِ دَلِيلًا عَلَى مَا تُرِيدُ؛

همانا در آن دلالت که از پدر و برادرم دیدی دلیل است بر آنچه می خواهی از دانستن امامت من، آیا باز می خواهی دلالت

امامت را؟

عرض کردم:

بلی، ای سید من!

فرمود:

بیاور آن سنگریزه

که با خود داری، من آن سنگریزه را به آن حضرت دادم، خاتم بر آن نهاد چنانکه نقش بست بر آن.

حبابه گوید:

پس از امام حسین علیه السلام خدمت علی بن الحسین امام زین العابدین علیه السلام شدم در آن وقت پیری به من اثر کرده بود و مرا درمانده و بی چاره کرده بود و سنین عمرم به صد و سیزده سال رسیده بود پس دیدم آن حضرت را پیوسته در رکوع و سجود مشغول به عبادت است و فراغی نیست او را از این روی مایوس شدم از دلالت، پس اشاره فرمود به من به انگشت سبابه خویش از معجزه آن حضرت، جوانی به من برگشت، پس من عرض کردم، ای آقای من! چه مقدار گذشته است از دنیا و چه مقدار باقی است؟

فرمود:

أما ما مضى فنعم و أما ما بقى فلا؛

آنچه گذشته است می گویم و آنچه به جای مانده نه.

آنگاه فرمود:

آنچه با تو است بیاور، پس من آن سنگریزه را به خدمتمش دام پس نقش نهاد بر آن.

پس از آن حضرت، حضرت امام محمد باقر علیه السلام را ملاقات نمودم آن را نقش فرمود، بعد از آن، خدمت حضرت صادق علیه السلام شدم و بر آن نقش نهاد، پس خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شدم و آن سنگریزه را نقش نهاد پس از آن به خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و آن را نقش نهاد، و حبابه بعد از این نه ماه زندگی کرد در دنیا و وفات کرد، به روایت عبدالله بن همام. (۶۲)

مؤلف گوید:

حبابه والبیّه که خبر را روایت کرده زنی بوده از شیعیان عاقله کامله جلیله

عالمه به مسائل حلال و حرام، کثیر العباده، به حدی در عبادت کوشش و جهد کرده بود که پوستش بر شکمش خشک شده بود و صورتش از کثرت سجود و کوبیده شدن به محل سجده محترق شده بود و پیوسته به زیارت حضرت امام حسین علیه السلام مشرف می گشت و چنان بود که هرگاه مردم به نزد معاویه می رفتند او به نزد امام حسین علیه السلام می رفت و بر آن حضرت وفود می نمود، و وقتی در صورتش برصی عارض شده بود به برکت آب دهان مقدس آن حضرت، آن مرض بر طرف شد. (۶۳)

و این زن همان زن است که گفته:

دیدم حضرت امام محمد باقر علیه السلام را در مسجد الحرام در وقت عصر که مردم دورش جمع شدند و مسائل حلال و حرام و مشکلات خود را پرسیدند، حضرت از جای خود حرکت نفرمود تا آنکه هزار مسأله ایشان را فتوی فرمود. (۶۴)

صدر خبر دلالت دارد بر عدم جواز تراشیدن ریش و آنکه ریش تراشی به هیئت بنی مروان و بنی امیه است.

و چون در زمان ما تراشیدن ریش شایع شده و قبضش از بین رفته و به حدی آن منکر معروف شده که نهی از آن منکر می نماید؟! و شایسته باشد که ما در اینجا به ادله عدم جواز آن اشاره کنیم:

شهید اول علیه السلام در قواعد فرموده:

جایز نیست برای خنثی، تراشیدن ریش؛ زیرا که احتمال می رود مرد باشد. (۶۵)

و ظاهر این عبارت مسلم بودن حرمت است برای مرد.

میرداماد در شارع النجاه حکم به حرمت کرده و گویا نسبت به اجماع داده. (۶۶)

و علامه مجلسی رحمه الله در

حلیه نسبت به مشهور داده (۶۷)

و در کتاب جعفریات به سند صحیح مروی است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

تراشیدن ریش از مثله است و هر که مثله کند بر او باد لعنت خدا. (۶۸)

و در عوالی اللئالی مروی است که آن جناب فرمود:

لَيْسَ مِنَّا مَنْ سَلَقَ وَلَا خَرَقَ وَلَا حَلَقَ؛

نیست از ما کسی که با بی حیایی و وقاحت سخن بسیار گوید و مال خود را تبذیر کند و ریش را تراشد. (۶۹)

چنانکه مؤلف آن ابن ابی جمهور در حاشیه تفسیر فرموده.

و در فقیه مروی است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

شارب را از ته بگیرید و ریش (۷۰) را بلند بگذارید و به یهودان و گبران خود را شبیه مگردانید و نیز فرموده گبران ریشهای خود را چیدند و سیلهای خود را زیاد کردند، و ما شارب خود را می چینیم و ریش را می گذاریم.

بعضی گفته اند محتمل است مراد از عدم تشبه به یهود، اصلاح کردن ریش باشد؛ چون یهود ریش را نمی تراشند.

و چون نامه دعوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به ملوک کسری رسید به باذان که عامل یمن بود نوشت که آن حضرت را نزد او فرستد، و او کاتب خود «بانویه» و مردی که او را «خرخسک» می گفتند به مدینه فرستاد، آن دو نفر ریشها را تراشیده و شارب را گذاشته بودند، پس آن جناب را خوش نیامد که به ایشان نظر کند.

فرمود:

وای بر شما! کی امر کرده شما را به این؟

گفتند:

رب ما یعنی کسری، حضرت فرمود:

لیکن پروردگار من امر

کرده مرا به گذاشتن ریش و چیدن شارب. (۷۱)

و سیوطی در جامع صغیر از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کرده که آن جناب فرموده ده خصلت است که قوم لوط کردند و به سبب آن هلاک شدند و زیاد کنند امت من یک خصلت دیگر را و شمرد از آن ده بریدن ریش را با مقراض. (۷۲)

شیخ علی در درّ المنثور از دو راه استدلال کرده:

یکی به خبر فقیه مذکور.

و مستحب بودن یک جزء آن به جهت دلیل خارج، منافات با وجوب جزء دیگر ندارد به جهت ظاهر امر که وجوب است [به] خصوص با نهی از تشبیه به یهود و گبر؛

دوم آنکه برای ازاله موی ریش در شرع دیه کامله مقرر شده و هرچه چنین باشد فعلش بر غیر بلکه بر صاحبش حرام است و بیرون رفتن افراد نادره مثل ازاله موی سر منافات با این قاعده کلیه ندارد. (۷۳)

و فقیر گوید:

که من این جمله را از کلمه طیبه نقل کردم و در حدیث است در ذیل آیه شریفه

وَ إِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ (۷۴)

که گرفتن شارب و گذاشتن ریش از آن عشره حنفیه است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شده و آن ده امری است که نسخ نشده و نخواهد شد تا روز قیامت؛ (۷۵) و بودن گذاشتن ریش در عداد مستحبات دلیل استحباب نمی شود چون بعض مذکورات در آن از واجبات است مثل غسل جنابت و ختنه کردن،

و ممکن است استدلال کرده شود به اخبار دالّه بر عدم جواز تشبه مردان به زنان چونکه مرد به ریش تراشیدن شبیه به زن می شود.

حضرت صادق علیه السلام در

توحید مفضل فرمود که:

بیرون آمدن مو بر صورت باعث عزت او است؛ زیرا که به واسطه آن از حد کودک بودن و شباهت به زن داشتن بیرون می آید. (۷۶)

و حضرت امام رضا علیه السلام فرموده که حق تعالی زینت داده مردان را به ریش و قرار داده ریش را فضیلتی از برای مردان که به آن امتیاز پیدا کنند از زنان. (۷۷)

و در جزء خبری است مروی از حضرت امام صادق علیه السلام که شخصی از قوم عاد تکذیب حضرت یعقوب پیغمبر کرد آن حضرت بر او نفرین کرد که ریش او ریخته شود.

پس به دعای آن پیغمبر ریش آن مرد عادی بر سینه اش ریخته و امر شد. (۷۸)

از این خبر معلوم شود کثرت قیح و شناعة بی مو شدن صورت مرد پیر که حضرت یعقوب علیه السلام در عوض تکذیب آن مرد، این عقوبت را برای او اختیار فرمود.

و ممکن است نیز تمسک به حدیثی که دلالت دارد بر تحریم همشکل شدن با اعداء دین و آن خبر این است، شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

و حی فرستاد حق تعالی به سوی پیغمبری از پیغمبران خود که بگو به مؤمنین نپوشید لباس دشمنان مرا و مخورید مطاعم دشمنان مرا و سلوک نکنید به مسلکهای دشمنان من پس دشمنان من خواهید بود همچنان که ایشان دشمنان من اند. (۷۹)

مخفی نماند که ریش تراش محروم است از بسیاری از فواید و برکات، از جمله خضاب است که وارد شده که یک درهم در خضاب افضل است از انفاق هزار درهم در راه خدا. (۸۰)

و در خضاب چهارده خصلت است:

دور می کند

باد را از گوشها، و روشن می کند چشم را الخ. (۸۱)

و هم محروم است از شانه کردن ریش و فوایدی که بر آن مترتب است و آن بر طرف کردن فقر و بردن وبا است. (۸۲)

و هر که هفتاد مرتبه ریش خود را شانه زند که بشمرد آن را یک به یک، چهل روز شیطان نزد او نشود. (۸۳)

و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده در آیه شریفه خُذُوا زَيْتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ (۸۴) که فرمود:

شانه کردن است نزد هر نماز فریضه و نافله الی غیر ذلک. (۸۵)

فقیر گوید:

که من نمی دانم شخصی که ریش خود را تراشیده در دعای رجب، یا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ، عوض ریش خود که در مشیت خود می گیرد و به جای، حَرَّمَ شَيْبَتِي عَلَى النَّارِ، چه خواهد گفت؟!

و چگونه خود را محروم می کند از توجه حق تعالی بر او و ترحم بر او یا نشنیده که کسی که می خواهد حق تعالی بر او ترحم فرماید و او را از آتش جهنم آزاد نماید بعد از نمازها بگیرد ریش خود را به دست راست و کف دست چپ را به آسمان بگشاید و بگوید هفت مرتبه:

يَا رَبِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجَّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ

پس سه دفعه بگوید با همان حال:

يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَرْحَمَنِي وَ أَجْرِنِي مِنَ النَّارِ.

پنجم

در مدینه المعاجز از ابوجعفر طبری مروی است که ابونمیر علی بن یزید گفت:

من بودم در خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام در وقتی که از شام به مدینه طیبه می

رفت و با جماعت نسوان آن حضرت، از رعایت احترام و حشمت فرو گذاشت نمی کردم و همیشه به ملاحظه احترام ایشان از ایشان دورتر فرود می آمدم، چون به مدینه وارد شدند پاره حلی و زیور خود را برای من فرستادند، من قبول نکردم و گفتم اگر حسن سلوکی در این مقام از من ظاهر گشت محض خشنودی خدای تعالی بود، آن هنگام حضرت سنگی سیاه و سخت برگرفت و با خاتم مبارک بر آن نقش نهاد و فرمود:

بگیر این را و هر حاجتی که تو را روی دهد از آن بخواه.

می گوید:

قسم به آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث به حق فرمود که من در سرای تاریک از آن سنگ طلب روشنی می کردم روشنایی می داد و بر قفلها آن را می گذاشتم باز می شد و آن را به دست می گرفتم و حضور سلاطین می رفتم از ایشان بدی نمی دیدم. (۸۶)

ششم دریدن شیران است دزدی را که متعرض آن حضرت شد.

و نیز در آن کتاب و غیره است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

وقتی حضرت علی بن الحسین علیه السلام به سفر حج بیرون شد و رفت تا رسید به یک وادی ما بین مکه و مدینه پس ناگاه مردی راهزن به آن حضرت برخورد و به آن جناب گفت:

فرود آی.

فرمود:

مقصود چیست؟

گفت:

تو را بکشم و اموالت برگیرم!

فرمود:

هرچه دارم با تو قسمت می کنم و بر تو حلال می نمایم.

گفت:

نه!

فرمود:

برای من قدری که مرا به مقصد برساند بگذار، قبول نکرد.

حضرت فرمود:

فَإِنَّ رَبُّكَ؟

-: قَالَ نَائِمٌ!

-: پروردگار تو کجا است؟

-: خواب است،

در این حال دو

شیر حاضر شدند یک شیر سرش را و آن دیگر پایش را گرفتند و کشیدند، پس حضرت فرمود:

گمان کردی که پروردگارت از تو در خواب است؟

یعنی این است جزای تو بچش عقوبت خود را. (۸۷)

هفتم

در توکل آن حضرت است:

در مناقب و مدینه المعجز و غیرهما است که ابراهیم بن ادهم و فتح موصلی هر یک جداگانه روایت کرده اند، در بیابان با قافله ای راه می بردیم پس مرا حاجتی افتاد از قافله دور شدم، به ناگاه کودکی را دیدم در بیابان روان است با خود گفتم سبحان الله کودکی در چنین بیابانی پهناور راه می سپارد، سپس نزدیک او شدم و بر او سلام کردم و جواب شنیدم، پس به او گفتم:

کجا قصد داری؟

گفت:

به خانه پروردگارم.

گفتم:

حیب من! تو کودکی و بر تو ادای فرض و سنتی نیست.

فرمود:

ای شیخ! مگر ندیدی که از من کوچکترها بمردند؟

عرض کردم:

زاد و راحله تو چیست؟

فرمود:

زادی تَقْوَايَ وَ رَاحِلَتِي رَجُلَايَ وَ قَصْدِي مَوْلَايَ؛

توشه من پرهیزکاری من است و راحله من دو پای من و مقصود من مولای من است.

عرض کردم:

طعامی با تو نمی بینم؟

فرمود:

ای شیخ! آیا پسندیده است که تو را کسی به خانه خود بر خوان [سفره] خود بخواند و تو با خود طعام و خوردنی ببری؟

گفتم:

نه.

فرمود:

آنکه مرا دعوت فرموده مرا طعامی می خوراند و سیراب می فرماید، گفتم:

پس پا بردار و تعجیل کن تا به قافله، خود را برسانی.

فرمود:

عَلَى الْجِهَادِ وَعَلَيْهِ الْإِبْلَاحُ؛

بر من است کوشش و بر خدا است مرا رسانیدن، مگر نشنیده ای قول خداوند تعالی:

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۸۸)

آنان که کوشش کردند در ما، هر آینه بنمایانیم ایشان را راه

های خود و به درستی که خدا با نیکوکاران است.

راوی گفت:

در آن حال که بر این منوال بودیم ناگاه جوانی خوشرو با جامه های سفید روی آورد و با آن کودک معانقه نمود و بر او سلام کرد، من رو به آن جوان کردم و گفتم:

تو را قسم می دهم به آنکه تو را نیکو خلق فرموده که این کودک کیست؟

گفت:

آیا او را نمی شناسی؟

این علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است، پس آن جوان را بگذاشتم و به آن کودک روی آوردم و گفتم:

تو را سوگند می دهم به حق پدرانت که این جوان کیست؟

فرمود:

آیا او را نمی شناسی؟

این برادر من خضر علیه السلام است که هر روز بر ما وارد می شود و بر ما سلام می کند.

عرض کردم:

از تو مسألت می نمایم به حق پدرانت که مرا خبر دهی که این مفاوز و بیابانهای بی آب را بدون زاد و توشه چگونه می پیمایی؟

فرمود:

من این بیابانها را می پیمایم به زاد، و زاد من در آنها چهار چیز است.

عرض کردم:

چیست آنها؟

فرمود:

دنیا را به تمامی آن بدون استثناء مملکت خدا می دانم و تمامی مخلوق را غلامان و کنیزان و عیال خدا می بینم، و اسباب و

ارزاق را به دست قدرت خدا می دانم، و قضا و فرمان خدای را در تمام زمین خدای نافذ می بینم.

گفتم:

خوب توشه ای است توشه تو ای زین العابدین علیه السلام و تو با این زاد و مَفَاوِزِ آخرت را می پیمایی تا به دنیا چه رسد.

(۸۹)

هشتم

در جلالت و عظمت آن حضرت است:

در جمله ای از کتب معتبره روایت شده که:

در زمان خلافت عبدالملک

مروان سالی پسرش هشام به حج رفت و در حال طواف چون به حجرالاسود رسید خواست استلام کند از کثرت ازدحام نتوانست و کسی از او احتشام نبرد، آن وقت در مسجدالحرام منبری برای او نصب کردند تا بر منبر قرار گرفت و اهل شام بر دور او احاطه کردند که در این هنگام حضرت سیدالساجدین و ابن الخیرتین امام زین العابدین علیه السلام پیدا شد در حالی که آزار و ردایی در برداشت و صورتش چندان نیکو بود که احسن تمام مردم آنجا بود و بویش از همه پاکیزه تر و در جبهه اش (پیشانی اش) از آثار سجده پینه بسته بود پس شروع فرمود به طواف کردن بر دور کعبه و چون به حجرالاسود رسید، مردم به ملاحظه هیبت و جلالت آن حضرت از نزد حجر دور شدند تا آن حضرت استلام فرمود، هشام از ملاحظه این امر در غیظ و غضب شد. مردی از اهل شام چون این عظمت و جلالت مشاهده کرد از هشام پرسید که این شخص کیست که مردم به این مرتبه از او هیبت و احتشام می برند؟

هشام برای اینکه اهل شام آن جناب را نشناسند، گفت:

نمی شناسم!؟

فرزدق شاعر در آنجا حاضر بود گفت:

لِكِنِّي أَعْرِفُهُ.

گفت من می شناسمش نیکو

زو چه پرسى به سوى من کن رو

اگر هشام او را نمی شناسد من او را خوب می شناسم، آن شامی گفت:

کیست او یا ابا فراس؟ فرزدق گفت:

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَاءَتُهُ

وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِجْلُ وَالْحَرَمُ

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ

هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا

إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ

يَكَادُ يُمَسِّكُهَا عِرْفَانٌ رَاحَتِهِ

رُكُنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ

يَسْتَلِمُ

وَ لَيْسَ قَوْلِكَ مَنْ هَذَا بِضَائِرِهِ

الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجْمُ

هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ

بِحَدِّهِ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ قَدْ خْتَمُوا

مُقَدَّمَ بَعْدَ ذِكْرِ اللَّهِ ذِكْرَهُمْ

فِي كُلِّ بَرٍّ وَ مَخْتَوْمٌ بِهِ الْكَلِمُ

يَسْتَدْفَعُ الضَّرَّ وَ الْبُلُوِي بِحُبِّهِمْ

وَ يُسْتَرْبُّ بِهِ الْإِحْسَانُ وَ النَّعْمُ

إِنْ عُدَّ أَهْلُ التُّقَى كَانُوا أُمَّتَهُمْ

أَوْ قِيلَ مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ؟ قِيلَ هُمْ

مَا قَالَ لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهَدِهِ

لَوْلَا التَّشْهَدُ كَانَتْ لَا تُهْ نَعْمُ

هشام در غضب شد و جایزه فرزدد را قطع کرد و امر کرد او را در عسفان که موضعی است مابین مکه و مدینه حبس نمودند.

این خبر چون به حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید دوازده هزار درهم برای فرزدد فرستاد و از او معذرت خواست که اگر بیشتر می داشتتم زیادت بر این تو را صله می دادم، فرزدد آن مال را رد کرد و پیغام داد که من برای صله نگفتم بلکه به جهت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتم.

حضرت دوباره آن مال برای او روانه کرد و پیغام فرستاد که به حق من قبول کن، فرزدد قبول نمود.

در بعض روایات است که:

حبس او طول کشید و هشام او را به قتل تهدید کرد، فرزدد به امام علیه السلام شکایت کرد حضرت دعا کرد حق تعالی او را از حبس خلاص نمود، فرزدد خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد:

هشام نام مرا از دیوان عطا محو کرد.

حضرت فرمود:

عطای تو چه مقدار بود؟

عرض کرد:

فلان و فلان، پس حضرت به مقداری که چهل سال او را کفایت کند به او عنایت فرمود و فرمود:

اگر می دانستم تو به بیش از این محتاج می شوی عطا می نمودم!

چون چهل سال

به پای رفت فرزدق وفات کرد. (۹۰)

مؤلف گوید:

که فرزدق نام او همام بن غالب بن صعصعه تمیمی مجاشعی است و کنیت او ابوفراس و فرزدق لقب او است و او از اعیان شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام و مداح خاندان طیبین و طاهرین بوده، و او از خاندان بزرگ است و پدران او را مآثر ظاهره و مفاخر باهره است، از کتاب اصابه نقل شده که غالب پدر فرزدق از کریمان روزگار و صاحب شتران بی شمار بود و چون در بصره به خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید و فرزدق را همراه آورده به پابوس آن حضرت مشرف گردانید و اظهار نموده که شعر را خوب می گوید و وادی نظم را چابکانه می پوید، حضرت فرمود که:

تعلیم قرآن او را به از شعر و انشاد آن است.

پس فرزدق با خود عهد کرد که من بعد به هیچ چیز نپردازد تا قرآن مجید را محفوظ خود سازد. (۹۱)

بالجمله، این قصیده زیاده از چهل بیت است و از ملاحظه آن معلوم می شود که فرزدق در چه مرتبه از ادب بوده که مرتجلاً این قصیده شریفه را کلاً او بعضاً انشاء کرده.

محقق بهبهانی از جد خود تقی مجلسی رضوان الله علیهما نقل کرده که عبدالرحمن جامی سنی در سلسله الذهب این قصیده را به نظم فارسی در آورده و گفته که زنی از اهل کوفه فرزدق را بعد از مرگ در خواب دید از او پرسید که خدا با تو چه کرد؟

گفت:

خدا مرا آمرزید به سبب آن قصیده که در مدح حضرت علی بن الحسین علیه السلام گفتم. (۹۲)

جامی گفته:

سزاوار است که حق تعالی تمام عوالم را بیامرزد به

برکت این قصیده شریفه.

و نیز در سلسله گفته:

صادقی از مشایخ حرمین

چون شنید این نشید دور از شین

گفت نیل مراضی حق را

بس بود این عمل فرزدق را

مستعد شد رضای رحمن را

مستحق شد ریاض رضوان را

زانکه نزدیک حاکم جابر

کرد حق را برای حق ظاهر (۹۳)

نهم

در تکلم آهو با آن حضرت است:

در کشف الغمّه و دیگر از کتب معتبره روایت است که وقتی حضرت امام زین العابدین علیه السلام با اصحاب خود نشسته بود که ناگاه ماده آهوئی از بیابان نمایان گشت و همی آمد تا حضور مبارک امام علیه السلام و همی دم با دست بر زمین زد و همهمه و صدا نمود بعضی از آن جماعت عرض کردند:

یا بن رسول الله!

این ماده آهو چه می گوید؟

فرمود:

می گوید فلان ابن فلان قرشی بچه او را روز گذشته در فلان وقت گرفته و از دیروز تاکنون شیر نخورده. از این کلام در دل مردی از آن جماعت چیزی خطور کرد یعنی حالت انکاری پدید گشت و امام علیه السلام به علم خود بدانست، پس بفرمود آن مرد قرشی را حاضر کردند و به او فرمود:

چیست این آهو را که از تو شکایت می کند؟

عرض کرد:

چه می گوید!؟

فرمود:

می گوید تو بچه او را روز گذشته در فلان وقت گرفته ای و از آن هنگام که او را ماخوذ داشته ای به او شیر نداده است و از من خواستار می شود که از تو بخواهم این بچه آهو را بیاوری تا شیر بدهد و دیگر باره به تو باز گرداند.

آن مرد گفت:

سوگند به آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به رسالت مبعوث داشت راست فرمودی. فرمود این بچه

آهو را به من فرست، چون مادرش بچه خود را بدید، هممه نمود دم و دست خود را بر زمین زد و بچه اش را شیر بداد.

امام علیه السلام به او فرمود:

ای فلان! به حق من بر تو این بچه آهو را بمن ببخش، پس به آن حضرت بخشید، امام علیه السلام نیز او را به آهو بخشید و تکلم فرمود با وی به کلام او، آهو هممه کرد و دم به زمین مالید و با بچه اش روان گشت.

عرض کردند:

یابن رسول الله!

چه می گفت؟

فرمود:

دعا کرد برای شما و شما را جزای خیر گفت. (۹۴)

دهم

در دلائل آن حضرت است در واقعه حرّه:

در مناقب است که سؤال کرد لیث خزاعی از سعید بن مسیب از نهب و غارت مدینه؟

گفت:

بلی اسبها را بستند بر ستونهای مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دیدم اسبها را اطراف و گرداگرد قبر مطهر، و سه روز مدینه را غارت کردند و چنان بود که من و علی بن الحسین علیه السلام سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می آمدیم و امام زین العابدین علیه السلام به کلامی تکلم می کرد که من نفهمیدم، پس در میان ما و مردم حائلی پدید می گشت و ما نماز می گذاشتیم و مردمان را می دیدیم و ایشان ما را نمی دیدند.

و ایستاده بود مردی که بر تن داشت حله ای سبز سوار بر اسب دم کوتاه اشهب یعنی سفید و سیاه که سفیدی غلبه کرده به دست او بود حربه و با علی بن الحسین علیه السلام بود.

پس هرگاه مردی آهنگ حرم رسول خدا صلی الله علیه

و آله و سلم می کرد آن سوار حربیه خود را به او، اشارت می نمود پس بدون آنکه به او برسد هلاکت می گشت.

پس چون از غارت و نهب فارغ شدند حضرت امام زین العابدین علیه السلام نزد زنان رفت و نگذاشت هیچ گوشواری در گوش کودکانی و نه زیوری بر زنی و نه جامه ای مگر آنکه سوار بیرون آورد، آن سوار عرض کرد:

یا بن رسول الله!

من فرشته ای می باشم از فرشتگان از شیعیان تو و شیعه پدر تو چون این مردم به غارت و آزار اهل مدینه بیرون تافتند، از پروردگار خود خواستم که مرا اذن دهد در یاری و نصرت شما آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، حق تعالی مرا رخصت فرمود تا این عمل من در حضرت پروردگار و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شما اهل بیت ذخیره بماند تا روز قیامت برسد. (۹۵)

مؤلف گوید:

مرا از این نهب و غارت همان غارتیست که در واقعه حرّه اتفاق افتاد و کیفیت آن نحو اختصار چنان است که چون ظلم و طغیان یزید و عمال او عالم را فراگرفت و فسق و فجور او بر مردم ظاهر گشت و هم بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام در سینه شصت جمعی از اهل مدینه به شام رفتند و به چشم خود دیدند که یزید پیوسته مشغول است به شرب خمر و سگ بازی و حلیف قمار و طنابیر و آلات لهو و لعب می باشد،

چون برگشتند اهل مدینه را به شنایع اعمال یزید لعین اخبار کردند، مردم مدینه عامل یزید - عثمان بن محمد بن

ابی سفیان - را با مروان حکم و سایر امویین از مدینه بیرون کردند و سب و شتم یزید را آشکار کردند و گفتند کسی که قاتل اولاد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ناکح محارم و تارک صلاه و شارب خمر است لیاقت خلافت ندارد، پس با عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بیعت کردند.

این خبر چون گوشزد یزید پلید شد مسلم بن عقبه مری را که تعبیر از او به مجرم و مسرف کنند با لشکری فراوان از شام به جانب مدینه گسیل داشت.

مسلم بن عقبه با لشکرش چون نزدیک به مدینه شدند در سنگستان مدینه که معروف به حرّه واقم است و بر مسافت یک میل از مسجد سرور انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم است رسیده بودند که اهل مدینه به دفع آن بیرون شدند و لشکر یزید شمشیر در ایشان کشیدند و حرب عظیمی واقع شد جماعت بسیاری از مردم مدینه کشته شدند، و پیوسته مروان بن حکم مسرف را تحریر بر کشتن اهل مدینه می کرد تا اینکه ایشان را تاب مقاومت نماند.

لاجرم به مدینه گریختند و پناه به روضه مطهره حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند و قبر منور آن حضرت را ملاذ خود قرار دادند.

لشکر مسرف نیز در مدینه ریختند و به هیچ وجه آن بی حیاهای احترام قبر مطهر نگه نداشتند و با اسبهای خود داخل روضه منوره شدند و اسبهای خود را در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جولان دادند و پیوسته از مردم کشتند تا روضه و مسجد

پر از خون شد و تا قبر مطهر خود رسید و اسبهای ایشان در روضه که مابین قبر و منبر است و روضه ایست از ریاض جنت، لوٹ و بول کردند و چندان از مردم مدینه کشت که مدائنی از زهری روایت کرده که:

هفتصد نفر از وجوه ناس از قریش و انصار و مهاجر و موالی کشته شد و از سایر مردمان غیر معروف از زن و مرد و حرّ و عبد عدد مقتولین ده هزار تن به شمار رفت.

ابوالفرج گفته که از اولاد ابوطالب دو تن در واقعه حرّه شهید گشت یکی ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام و دیگر عون اصغر و او نیز فرزند عبدالله بن جعفر برادر عون اکبر است که در کربلا شهید گشت و مادر او جماله دختر مسیب نجبه است که به جهت خونخواهی امام حسین علیه السلام بر ابن زیاد خروج کرد و در عین ورده کشته گشت. (۹۶)

مسعودی فرموده که از بنی هاشم غیر از اولاد ابوطالب نیز جماعتی کشته گشتند مانند فضل بن عباس بن ربیع بن الحارث بن عبدالمطلب و حمزه بن نوفل بن الحارث و عباس بن عتبّه بن ابی لهب و غیر ایشان از سایر قریش و انصار و مردمان دیگر از معروفین که عدد مقتولین ایشان چهار هزار به شمار رفته به غیر از کسانی که معروف نبودند.

پس از آن، مسرف بن عقبه دست تعدی بر اعراض و اموال مردم گشاد. اموال و زنان اهل مدینه را سه روز بر لشکر خویش مباح داشت. (۹۷)

ابن قتیبّه در کتاب الامامه والسنیاسه نقل کرده که در واقعه حرّه

اول خانه هایی که غارت شد، خانه های بنی عبد الاشهل بود و نگذاشتند در منازل چیزی از اثاث الدار و حلی و زیور و فراش، حتی کبوتر و مرغ را گرفتند و ذبح کردند سپس ریختند به خانه محمد بن مسلمه، زنها صیحه کشیدند. زید بن محمد بن سلمه صدای زنها را که شنید به جانب آن صداها دوید، دید ده نفر از لشکر شام اند که مشغول غارتگری اند، زید با ده نفر از اهل خود با آنها مقاتله کرد تا آن جماعت را به قتل رسانید و آنچه غارت کرده بودند برگردانید و آنها را در چاه بی آب ریخته و خاک بالای آنها ریخت، سپس جمعی دیگر از اهل شام آمدند با آنها نیز مقاتله کرد تا آنکه چهارده نفر از آنها را به قتل رسانید لیکن صورتش مضروب شمشیر چهار نفر گردید.

ابوسعید خدری در این واقعه ملازمت خانه را اختیار کرد چند نفر از اهل شام بر او وارد شدند

گفتند:

ای شیخ! تو کیستی؟

گفت:

ابوسعید خدری از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند:

پیوسته می شنیدیم نام ترا، خوب کردی و حظ خود را گرفتی که ترک قتال با ما کردی و در خانه ات نشستی اینک هر چه داری برای ما بیاور.

گفت:

به خدا سوگند مالی نزد من نیست که برای شما آورم، شامیها در غضب شدند ریش ابوسعید را کردند و او را بسیار زدند پس آنچه در خانه داشت غارت کردند حتی سیر و یک جفت کبوتر که در خانه او بود.

پس ابن قتیبه نقل کرده که جماعتی از اشراف را به قتل صبر شربت فنا چشانیدند و گفته

که رسید عدد کشتگان حزه از قریش و انصار و مهاجرین و وجوه مردم به هزار و هفتصد نفر و از سایر مردم به ده هزار سوای زنان و کودکان.

ابو معشر گفته:

که داخل شد مردی از اهل شام بر زنی از طایفه انصار که تازه طفلی زاییده بود و آن طفل در بغلش بود، پس به آن زن، گفت:

مالی هست برای من بیاور، گفت:

به خدا سوگند! چیزی برای من نگذاشته اند که برای تو بیاورم.

آن مرد گفت:

برای من چیزی بیرون آر و الا تو را با کودکت می کشم، گفت:

وای بر تو!

این کودک فرزند ابن ابی کبشه انصاری صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است از خدا بترس متعرض ما مشو، رو کرد به طفل خود و گفت:

ای کودک من! والله اگر چیزی می داشتم فدای تو می دادم و نمی گذاشتم که بر تو صدمه ای وارد آید.

پس آن شامی بیرحم گرفت پای آن کودک مظلوم را در حالی که پستان در دهانش بود و کشید او را از کنار مادرش و زد او را بر دیوار به نحوی که مغز سرش بر زمین پراکنده شد.

راوی گفت:

هنوز آن مرد از خانه بیرون نشد که نصف صورتش سیاه گردید و ضرب المثل شد. (۹۸)

و بالجمله، چون مسرف از قتل و غارت و هتک و اعراض اهل مدینه بپرداخت مردم را به بیعت یزید و اقرار بر عبودیت و بندگی او خواند و هر که اباء [خودداری] می کرد او را می کشت. تمامی اهل مدینه جز حضرت امام زین العابدین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس، از ترس جان اقرار نمودند

و بیعت کردند.

و اما سبب آنکه مسرف متعرض حضرت سید الساجدین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس نشد آن بود که چون خویشان مادری علی بن عبدالله در میان لشکر مسرف جای داشتند مسرف را در باب او مانع شدند.

و اما حضرت سجاد علیه السلام پس پناه به قبر مطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برد و خویشتن را به آن چسبانید و این دعا را خواند:

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظْلَلْنَ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا أَقْلَلْنَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ رَبِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَ أَدْرَأُ بِكَ فِي نَحْرِهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تُؤْتِنِي خَيْرَهُ وَ تَكْفِينِي شَرَّهُ. (۹۹)

پس به جانب مسلم بن عقبه روانه شد و پیش از آنکه امام معصوم علیه السلام بر آن پلید می‌شوم وارد شود آن ملعون در کمال غیظ و غضب بود و بر آن جناب و آباء کرام او علیه السلام ناسزا می گفت، چون آن جناب وارد شد و نگاه مسرف بر آن حضرت افتاد چندان ترس و رعب از آن حضرت در دل او جا کرد که لرزه او را گرفت و از برای آن جناب به پای خاست و آن حضرت را در پهلوی خویش جای داد و در کمال خضوع عرض کرد که حوائج خود را بخواهید که هر چه بخواهید قبول است، پس هر که را آن حضرت شفاعت کرد مسرف به جهت آن حضرت از او در گذشت و مکرما از نزد او بیرون رفت.

و بالجمله، قضیه حرّه را شیعه و سنی در کتب خود ذکر کرده اند، وقوعش در بیست و هشتم ماه ذی الحجه

سال شصت و سوم هجری دو ماه و نیم به مرگ یزید مانده بود و چون مسرف بن عقبه از کار مدینه برداخت به قصد دفع عبدالله بن زبیر و اهل مکه از مدینه بیرون تاخت هنوز به مکه نرسیده در بین راه در ثئیة مشلل که نام کوهی است که از آنجا به قدید فرود می شوند به درکات دوزخ شتافت.

پس از آنکه جماعتش از آن محل حرکت کردند، ام ولد یزید بن عبدالله بن ربیعہ که مترقب موت مسرف بود و از عقب لشکر می آمد سر گور مسرف آمده و قبرش را بشکافت چون لحد را گشود دید مار سیاهی بزرگ دهن گشوده و بر گردن مسرف پیچیده ترسید نزدیک رود، صبر کرد تا مار از او دور شد آن وقت مرده مسرف را درآورده و در ثئیة بیاویخت و به قولی او را آتش زده و کفنش را پاره کرد و بر درختی در آنجا او را آویزان کرد، پس هر که از آنجا می رفت سنگ بر او می افکند، و آنچه کرد مسرف بن عقبه با اهل مدینه، کارهای بسر بن ارطاه بود در حجاز و یمن برای معاویه.

و در کامل ابن اثیر است که:

یزید خواست عمرو بن سعید را بفرستد به جنگ اهل مدینه قبول نکرد، پس خواست ابن زیاد را روانه نماید اقدام نکرد و گفت:

وَاللَّهِ لَا جَمْعَهُمَا لِلْفَاسِقِ قَتَلَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَزَّوَالْكَعْبَةِ.

پس مسلم بن عقبه را برای این کار اختیار کرد، و او با اینکه پیری بود کهن و سالخورده و مریض، قبول کرده و اقدام در این کار نمود. (۱۰۰)

در آمدن باران به دعای آن حضرت علیه السلام:

شیخ طبرسی در احتجاج و غیر او، از ثابت بنانی روایت کرده که:

سالی با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مری و عتبه الغلام و حبیب فارسی و مالک بن دینار به عزم حج حرکت کردیم، چون به مکه معظمه رسیدیم آب سخت و کمیاب بود و از قلت باران جگر جمله یاران تشنه و تفته بود و از این حال با ما جزع و فزع آوردند تا مگر به دعای باران شویم.

پس به کعبه در آمدیم و طواف بدادیم و با تمام خضوع و ضراعت نزول رحمت را از درگاه حضرت احدیت مسألت نمودیم، آثار اجابت مشاهدت نرفت در این حال که بر این منوال بودیم به ناگاه جوانی را دیدیم که روبه ما آورد و فرمود:

یا مالک بن دینار و یا ثابت البنانی و یا ایوب السجستانی و یا صالح المری و یا عتبه الغلام و یا حبیب الفارسی و یا سعد و یا عمرو یا صالح الاعمی و یا رابعه و یا سعدانه و یا جعفر بن سلیمان؛

ما گفتیم:

لیک و سعدیک یا فتی!

فرمود:

أَمَا فِیْكُمْ أَحَدٌ يُحِبُّهُ الرَّحْمَانُ؟!

آیا در میان شما یک نفر نبود که خدایش دوست بدارد؟!

عرض کردیم:

ای جوان! از ما دعا کردن است و از خدا اجابت فرمودن،

فرمود:

دور شوید از کعبه چه اگر در میان شما یک تن بودی که او را خدای دوست می داشت دعایش را به اجابت مقرون می فرمود، آنگاه خود به کعبه درآمد و به سجده بر زمین افتاد شنیدم که در حال سجده می گفت:

سَیِّدِی!

بِحُبِّكَ لِي إِلَّا سَقَيْتَهُمُ الْعَيْتَ؛

ای سید من!

سوگند می دهم تو را

به دوستی تو با من که این گروه را از آب باران سیراب فرمایی.

هنوز سخن آن جوان تمام نشده بود که سحابی جنبان و بارانی چنان که از دهنه های مشک، ریزان گشت، پس گفتم:

ای جوان! از کجا دانستی که خدایت دوست می دارد؟

فرمود:

اگر مرا دوست نمی داشت به زیارت خود طلب نمی فرمود، پس چون مرا به زیارت خود طلبیده دانستم که مرا دوست می دارد، پس مسألت کردم از او به حب او مرا، پس مسألت مرا اجابت فرمود.

و از این کلام شاید خواسته باشد اشاره فرماید که نه آن است که هر کس به آن آستان مبارک در آید در زمره زائرین و محبوب خدای تعالی باشد. راوی می گوید:

پس از این کلمات روی از ما بر تافت و فرمود:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ

مَعْرِفَتَهُ الرَّبُّ فَذَاكَ الشَّقِيُّ

مَا ضَرَفِي الطَّاعَةَ مَا نَالَهُ

فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ مَا ذَا لَقِي

مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَيْرِ التَّقَى

وَ الْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقَى

ثابت بن بنانی گوید:

گفتم ای مردم مکه! کیست این جوان؟

گفتند:

وی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. (۱۰۱)

مؤلف گوید:

که آمدن باران به دعای حضرت زین العابدین علیه السلام عجیبی ندارد بلکه پست ترین بندگان آن حضرت هرگاه طلب باران

کند حق تعالی به دعای او مرحمت فرمود.

آیا نشنیده ای که مسعودی در اثبات الوصیه نقل فرموده از سعید بن المسیب که:

سالی قحطی شد و مردم به یمن و شمال در طلب باران شدند، من نظر افکندم دیدم غلام سیاهی بالای تلی برآمد و از مردم جدا شد پس من به قصد او جانب او رفتم دیدم لبهای خود را حرکت می دهد هنوز دعای او تمام

نشده بود ابری از آسمان ظاهر شد، آن سیاه چون نظرش بر آن ابر افتاد حمد خدا کرد و از آنجا حرکت نمود و باران ما را فروگرفت به حدی که گمان کردیم ما را غرق خواهد کرد، پس من به عقب آن شخص شدم دیدم داخل خانه حضرت علی بن الحسین علیه السلام شد.

پس خدمت آن حضرت رسیدم، گفتم:

ای سید من! در خانه شما غلام سیاهی است منت گذار بر من بفروش آن را به من.

فرمود:

ای سعید چرا نبخشم آن را به تو؟

پس امر فرمود بزرگ غلامان خود را که هر غلامی که در خانه است به من عرضه کند، پس ایشان را جمع کرد.

آن غلام را در بین ایشان ندیدم، گفتم آن را که من می خواهم در بین ایشان نیست.

فرمود:

دیگر باقی نمانده مرگ فلان میر آخور، پس امر فرمود او را حاضر نمودند، چون حاضر شد دیدم او همان مقصود من است گفتم این است همان مطلوب من، حضرت فرمود به او ای غلام، سعید مالک شد تو را پس برو با او.

آن سیاه رو به من کرد و گفت:

ما حَمَلَكْ عَلَى أَنْ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَوْلَايَ؟

چه واداشت تو را که مرا از مولایم جدا ساختی؟

گفتم:

این به سبب آن چیز است که از تو مشاهده کردم بالای تل، غلام این را که شنید دست ابتهال به درگاه خالق ذو الجلال بلند کرد و رو به آسمان نمود و گفت:

ای پروردگار من! رازی بود مابین تو و بین من پس الحال که آن را فاش کردی پس مرا بمیران و به سوی خود ببر، پس گریست حضرت علی بن الحسین علیه السلام و

آن کسانی که حاضر بودند با او از حال آن غلام و من با حال گریان بیرون شدم، پس چون به منزل خویش رفتم رسول آن حضرت آمد که اگر می خواهی به جنازه صاحب حاضر شوی حاضر شو، پس برگشتم با آن رسول، دیدم آن غلام وفات کرده محضر آن حضرت علیه السلام. (۱۰۲)

شهادت

فصل ششم:

در بیان انتقال حضرت سجاد علیه السلام از این سرای فانی به دار باقی

بدان که در وفات آن حضرت مابین علما، اختلاف بسیار است و مشهور آن است که در یکی از سه روز بوده:

دوازدهم محرم یا هیجدهم یا بیست و پنجم آن سنه نود و پنجم یا نود و چهار، و سال وفات آن حضرت را سَنَةُ الْفُفَّهَاءِ می گفتند از کثرت مردن فقهاء و علماء.

در مدت عمر شریف آن حضرت نیز اختلاف است، اکثر پنجاه و هفت سال گفته اند، و شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین علیه السلام را در وقت وفات پنجاه و هفت سال بود، و وفات آن حضرت در سال نود و پنج واقع شد.

و بعد از امام حسین علیه السلام، سی و پنج سال زندگانی کرد. (۱۰۳)

از اخبار معتبره که بر وجه عموم وارد شده ظاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند.

و ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند.

و ممکن است که هشام بن عبدالملک به جهت آن عداوت و بغضی که از آن حضرت در دل گرفت از آن روزی که آن حضرت

در طواف کعبه استلام حجر کرد و هشام نتوانست و فرزددق شاعر، آن جناب را به آن اشعار معروفه مدح کرد چنانکه در فصل معجزات آن حضرت به آن اشاره شد. به این سبب و سببهای دیگر برادر خود ولید بن عبدالملک را که خلیفه آن زمان بود وادار کرده باشد که آن حضرت را زهر دهد پس هر دو آن حضرت را زهر داده اند و صحیح است نسبت قتل آن حضرت به هر دو تن.

شیخ ثقه جلیل علی بن محمد خزّاز قمی در کتاب کفایه الاثر از عثمان بن خالد روایت کرده که گفت مریض شد حضرت علی بن الحسین علیه السلام همان مرضی که در آن وفات فرمود، پس جمع کرد اولاد خود محمد و حسن و عبدالله و عمر و زید و حسین را و در میان همه فرزندش محمد بن علی علیه السلام را وصی قرار داد و نامید او را به باقر و امر سایرین فرزندان خود را به آن جناب واگذار فرمود.

و از جمله مواعظی که در وصیت خود به آن حضرت فرمود این بود:

يَا بُنَيَّ إِنَّ الْعَقْلَ رَائِدُ الرُّوحِ وَالْعِلْمَ رَائِدُ الْعَقْلِ (إِلَى أَنْ قَالَ) وَاعْلَمْ أَنَّ السَّاعَاتِ يُذْهِبُ عُمْرَكَ وَإِنَّكَ لَا تَنَالُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى فَإِيَّاكَ وَالْأَمَلَ الطَّوِيلَ فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ أَمَلَا لَا يُبْلَغُهُ وَجَامِعٍ مَالٍ لَا يَأْتِيهِ كُلُّهُ الْخ؛ (۱۰۴)

فرمود:

بدان که ساعتها بر تو می گذرد و عمر تو را می برد و تو نمی رسی به نعمتی مگر بعد از مفارقت نعمت دیگر؛ پس پرهیز از آرزوی دراز چه بسیار آرزومندان بودند که به آرزوی خود نرسیدند و چه بسیار کسان که

جمع کردند مالی را و آن را نخوردند، و منع کردند مردم را از چیزی که زود آن را بگذاشتند و بگذشتند و شاید آن مال را از راه باطل فراهم آورده و از حشش منع کرده به حرام آن را دریافته و ارث گذاشته و وزر و وبال و سنگینی و اثقال آن را بر دوش خود برداشته این است زیان روشن و خسران مبین.

و نیز از زهری روایت کرده که گفت:

در آن مرض که علی بن الحسین علیه السلام وفات فرمود خدمتش رسیدم در آن وقت طبقی که در آن نان و کاسنی بود خدمتش بیاوردند، به من فرمود:

از این بخور.

عرض کردم:

یا بن رسول الله!

تناول کرده ام.

فرمود:

این کاسنی است.

گفتم:

فضل کاسنی چیست؟

فرمود:

هیچ برگی از آن نیست جز آنکه قطره ای از آب بهشت بر آن است و در او هست شفای هر دردی.

زهری گوید پس از آن طعام را برداشتند و روغن بیاوردند.

فرمود:

تدهین کن.

عرض کردم:

روغن مالیده ام.

فرمود:

این روغن بنفشه است.

عرض کردم:

فضیلت روغن بنفشه بر سایر ادهان چیست؟

قال:

كَفَضْلِ الْإِسْلَامِ عَلَى سَائِرِ الْأَدْيَانِ.

فرمود:

چون فضیلت اسلام است بر سایر مذاهب.

پس از آن پسرش محمد علیه السلام بر آن حضرت وارد شد، آن حضرت مدتی دراز با وی راز فرمود و شنیدم که در جمله

کلمات خویش فرمود:

عَلَيْكَ بِحُسْنِ الْخُلُقِ!

بر تو باد خلق و خوی.

عرض کردم یا بن رسول الله!

اگر امر و قضای خدا که ما را به جمله در خواهد یافت فرا رسد بعد از تو به نزد کدام کس برویم و مرا در دل افتاده بود که

آن حضرت از موت خود خبر می دهد.

فرمود:

ای ابو عبد الله!

به سوی این پسر، و اشاره به فرزندش محمد علیه السلام کرد و فرمود:

همانا او است

وصی من و وارث من و صندوق علم من، معدن علم (حلم) و باقر علم است.

عرض کردم:

یابن رسول الله!

معنی باقرالعلوم چیست؟

فرمود:

زود است که شیعیان خالص من به خدمتش مراوده کنند و برای ایشان بشکافد علم را شکافتنی.

زهری می گوید:

پس از این، جناب محمد باقر علیه السلام را برای حاجتی به بازار فرستاد چون برگشت عرض کردم:

یابن رسول الله!

از چه روی به اکبر اولاد خود وصیت نمودی؟

فرمود:

امامت به کوچکی و بزرگی نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه با ما عهد نهاده و در لوح و صحیفه به اینگونه نوشته یافتیم که دوازده تن می باشند نوشته شده بود امامت ایشان و نامهای پدران و مادران ایشان آنگاه فرمود:

از صلب پسر محمد هفت تن از اوصیاء بیرون می آیند که مهدی علیه السلام از جمله ایشان است. (۱۰۵)

شیخ کلینی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

چون پدرم را وقت وفات رسید مرا به سینه خود چسبانید و فرمود:

ای فرزند گرمی تو را وصیت می کنم. به آنچه وصیت کرد مرا پدرم در هنگام شهادت خود و گفت که پدرش او را وصیت کرده بود به این وصیت در وقت وفات خود که:

زنهار ستم مکن بر کسی که یاوری بر تو به غیر از خدا نداشته باشد. (۱۰۶)

و در بحار از بصائر الدرجات نقل کرده که چون آن حضرت را حالت موت رسید، رو کرد به اولاد خود که در نزدش جمع بودند و از میان توجه، فرمود به پسرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام، فرمود:

ای محمد، این صندوق را ببر به منزل خود، پس فرمود

معلوم باشد که در این صندوق دینار و درهمی نیست لیکن مملو از علم است و در روایت دیگر است که آن صندوق را چهار نفر حمل کردند و مملو بود از کتب و سلاح رسول صلی الله علیه و آله و سلم. (۱۰۷)

و در جلاءالعیون فرمود، و در بصائر الدرجات به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام، روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

پدرم حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرمود که:

چون وقت وفات پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام شد فرمود آب وضویی برای من بیاور، چون آوردم فرمود که:

در این آب میت هست، بیرون بردم و نزدیک چراغ ملاحظه کردم موش مرده ای در آن بود آن را ریختم و آب دیگر آوردم وضو ساخت و فرمود که:

ای فرزند این شبی است که مرا وعده وفات داده اند ناچه مرا در خطیره ضبط کن و علفی برای آن مهیا کن،

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

چون آن حضرت را دفن کردند ناچه خود را رها کرد و از خطیره بیرون آمد و نزدیک قبر رفت بی آنکه قبر را دیده باشد و سینه خود را بر قبر آن حضرت گذاشت و فریاد و ناله می کرد و آب از دیده هایش می ریخت.

چون این خبر به حضرت امام محمد باقر علیه السلام دادند، حضرت به نزد ناچه آمد و فرمود که:

ساکت شو و برگرد خدا برکت دهد برای تو، پس ناچه برخاست و به جای خود بازگشت و باز بعد از اندک زمانی برگشت به نزد قبر و ناله و اضطراب می کرد در این زمان که خبر آن را به حضرت گفتند

فرمود:

که بگذارید آن را که بی تاب است و چنین ناله و اضطراب می کرد تا بعد از سه روز هلاک شد.

و حضرت بر آن ناله بیست و دو حج کرده بود یک تازیانه بر آن نرده بود! (۱۰۸)

و علی بن ابراهیم به سند حسن از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام در شب وفات پدرش مدهوش گردید و چون به هوش باز آمد فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَّبِؤُهُ مِنَ الْجَنَّةِ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ؛ (۱۰۹)

یعنی حمد می کنم خداوندی را که راست گردانید وعده ما را و میراث داد به ما زمین و بهشت را که در هر جای آن خواهیم قرار گرفت پس نیکو اجریست مزد عمل کنندگان برای خدا.

این را فرمود و به ریاض بهشت ارتحال کرد. (۱۱۰)

و کلینی به سند حسن از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است همین روایت را و اضافه کرده است که سوره إذا وَقَعَتْ و سوره إِنَّا فَتَحْنَا تِلَاوَت فرمود و بعد از آن، این آیه را خواند و به عالم بقا ارتحال نمود. (۱۱۱)

و در مدینه المعاجز از محمد بن جریر طبری نقل کرده که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام را حالت موت در رسید فرمود به امام محمد باقر علیه السلام:

ای محمد! امشب چه شب است؟

گفت:

شب فلان و فلان، از ماه چه گذشته؟

فرمود:

فلان و فلان.

فرمود:

از ماه چه باقی مانده؟

گفت:

فلان و فلان.

فرمود:

این همان شب است که مرا وعده وفات داده اند، سپس فرمود:

برای من آب وضویی حاضر کنید، چون حاضر کردند فرمود در این آب موش است، بعضی گفتند که

این سخن از سنگینی مرض می فرماید.

پس چراغی طلبیدند و در آن آب نگاه کردند موشی در آن دیدند پس آن آب را ریختند و آب دیگر آوردند، آن حضرت با آن وضو ساخت و نماز گذاشت چون شب به آخر رسید آن حضرت از این سرای پر ملال به دیگر جهان انتقال فرمود:

صلوات الله و سلامه علیه. (۱۱۲)

و از دعوات راوندی نقل شده که آن حضرت در وقت وفات، این کلمات را مکرر نموده تا وفات فرمود:

اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ كَرِيمٌ اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ رَحِيمٌ. (۱۱۳)

و چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از این عاریت سرا بگذشت مدینه در ماتمش صیحه واحده گشت و مرد و زن و سیاه و سفید و صغیر و کبیر در مصیبتش نالان و از زمین و آسمان آثار اندوه نمایان بود.

از علی بن زید روایت شده و همچنین از زهری که گفت من به سعید بن مسیب گفتم:

تو می گویی علی بن الحسین علیه السلام نفس زکیه بود و نظیر نداشت؟

سعید گفت:

چنین بود و کسی قدر او را نشناخت. علی بن زید گفت، گفتم:

سوگند به خدای این حجت محکم بر تو وارد می آید که بر جنازه مبارکش نماز نگذاشتی.

سعید گفت:

همانا چنان بود که قاریان به سفر مکه بیرون نمی شدند تا حضرت علی بن الحسین علیه السلام بیرون شود، در یکی از سالها آن حضرت بیرون شد و ما نیز در حضرتش بیرون شدیم، گاهی که هزار نفر بودیم و در سقیا که نام منزلی است فرود آمدیم حضرت فرود آمد و دو رکعت نماز گذارد و بعد از نماز به سجده رفت و تسبیحی در سجود

خود خواند، پس هیچ درخت و کلوخی در دور آن حضرت نماند جز آنکه با آن حضرت تسبیح گفتند.

و ما از این حال در فزع شدیم پس سر مبارک برداشت و فرمود:

ای سعید! در فزع شدی؟

عرض کردم:

آری یابن رسول الله. فرمود که:

حق تعالی چون جبرئیل را خلق کرد این تسبیح را به الهام فرمود و چون جبرئیل این تسبیح را خواند جمیع آسمانها و آنچه در آسمانها بودند با او در این تسبیح موافقت کردند و آن اسم اعظم الله و اکبر است.

ای سعید، خبر داد مرا پدرم از پدرش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل از خداوند عز و جل که فرمود:

نیست هیچ بنده از بندگان من که به من ایمان آورده و تو را تصدیق نموده باشد نماز گزارد در مسجد تو دو رکعت در وقت خلوت از مردمان مگر آنکه می آمرزم گناهان گذشته و آینده اش را.

سعید می گوید:

که من هیچ شاهدهی افضل از حضرت علی بن الحسین علیه السلام ندیدم وقتی که این حدیث را برای من نقل کرد پس چون آن حضرت وفات نمود ابرار و فجار به جمله در جنازه اش حاضر شدند و همگی آن حضرت را به خیر و نیکی یاد کردند و جمیع مردم از پی جنازه بیرون رفتند تا به محل خود فرود آوردند، من با خود گفتم اگر در تمام روزگار روزی دریابم که در خلوت آن دو رکعت نماز را در مسجد گزارم امروز است و جز یک مرد و زن کسی بر جای نمانده بود ایشان نیز به تشییع جنازه بیرون شدند و من بر جای بماندم تا

آن نماز بگزارم این هنگام بانگ تکبیری از آسمان برخاست و از زمین تکبیری در جواب گفته شد و هم از آسمان بانگ تکبیری بلند گشت و زمین نیز جواب داد، من ترسیدم و بر روی در افتادم پس آنان که در آسمان بودند هفت تکبیر گفتند و کسانی که در زمین بودند، هفت تکبیر گفتند و نماز گزاشته شد بر حضرت علی بن الحسین علیه السلام و مردمان داخل مسجد شدند و من نه به آن دو رکعت نماز نائل شدم و نه به نماز گذاشتن بر جنازه مبارک آن حضرت.

راوی گفت:

گفتم ای سعید، من اگر به جای تو بودم اختیار نمی کردم جز نماز بر علی بن الحسین علیه السلام را، همانا این کردار تو خسروانی بود آشکار.

پس سعید بگریست و گفت:

من در این کار نمی خواستم مگر خیر خود را کاش بر وی نماز کرده بودم که مانندش دیده نشده است. (۱۱۴)

در جنّات الخلود در ذکر مدفن حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده که آن حضرت در مدینه طیبه وفات یافت در خانه خود و در بقیع نزد عم بزرگوار خود مدفون گشت، و آن مکان را شرافت بسیار است و از جمله بقاع مکرمه است که هر کس در آنجا مدفون گردد بی حساب داخل بهشت شود به شرایط ایما صحیح، چنانکه در حدیث معتبر وارد شده که:

الْحَجُونَ وَالْبَقِيعُ يَأْتِيَانِ خِزَانَةَ بَاطِرَافِهِمَا وَيُنْشَرَانِ فِي الْجَنَّةِ.

و حجون قبرستانی است در مکه:

یعنی این دو بقعه را در قیامت گوشه اش را می گیرند و مانند پلاس می تکانند به بهشت. (۱۱۵)

و در خصایص آن جناب گفته که خصایص آن حضرت:

۱ تالیف صحیفه

کامله است که مصحف اهل بیت علیهم السلام و عروه الوثقی شیعیان است.

۲ جمع شدن نجابت عرب و عجم هر دو در او به اعتبار پدر و مادر به قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که

إِنَّ لِلَّهِ مِنْ عِبَادِهِ خَيْرَتَيْنِ فَخَيْرَتُهُ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَمِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ.

لهذا ملقب به ابن الخیرتین شد.

۳ انتشار اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت، لهذا او را آدم بنی الحسین گویند و اول کسی است که گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرد و اول کسی است که به مهر و تسبیح خاک امام حسین علیه السلام سجده و عبادت کرد و از همه خلائق بیشتر گریست؛

وارد شده که رئیس البکائین چهارند:

آدم و یعقوب و یوسف و امام زین العابدین علیهم السلام.

مؤلف گوید:

که صحیفه کامله همان ادعیه مبارکه سجاده است که به اخت القرآن و انجیل اهل البیت و زبور آل محمد علیهم السلام ملقب است.

ابن شهر آشوب در مناقب نقل کرده که نزد مردی بلیغ از اهالی بصره از صحیفه کامله سخن رفت گفت:

خُذُوا عَنِّي حَتَّى أُمَلِّيَ عَلَيْكُمْ؛

از من بگیرید تا بر شما املاء کنم، کنایت از اینکه به این فصاحت از بهر شما از خود آغاز نمایم و قلم بر گرفت و سر به زیر افکند تا املاء نماید سر بر نیورد تا همچنان جان سپرد. (۱۱۶)

فرزندان

تعداد فرزندان

فصل هفتم:

در ذکر اولاد و احفاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام

شیخ مفید و صاحب فصل المهمه فرموده اند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذکور و اناث پانزده نفر بودند:

امام محمد باقر علیه السلام

امام محمد باقر علیه السلام مکتبی به ابوجعفر مادرش امّ عبدالله دختر حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام بوده، و عبدالله و حسن و حسین مادرش امّ ولد بوده، و زید و عمر از ام ولد دیگر، و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان از امّ ولد دیگر، و علی (و این کوچکترین اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام بوده)، و خدیجه و مادر این دو تن امّ ولد بوده، و محمد اصغر مادرش امّ ولد بوده، و فاطمه و علی و امّ کلثوم مادرشان امّ ولد بوده.

مؤلف گوید:

که علیه همان مخدّره است که علما رجال او را در کتب رجال ذکر کرده اند و گفته اند کتابی جمع فرموده که زراره از او نقل می کند.

و خدیجه زوجه محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام بوده. اکنون شروع کنیم به تفصیل احوال اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام.

أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ الْبَاهِرِ

ذِكْرُ أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ الْبَاهِرِ ابْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ أَحْوَالِ بَعْضِيٍّ مِنْ أَعْقَابِ أَوْ

شیخ مفید رحمه الله فرموده که عبدالله بن علی متولی صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام بود و مردی فاضل و فقیه بود و روایت کرده از پدران بزرگواران خود از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اخبار بسیاری و مردم آثار بسیار از او نقل کرده اند، و از روایات منقوله از او این خبر است، که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

به درستی که بخیل و تمام بخیل کسی است که من مذکور شوم نزد او و صلوات بر من

نفرستد.

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (۱۱۷)

و نیز روایت کرده از پدرش از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت دست راست دزد را در اول دزدی او می برید پس اگر دوباره دزدی می کرد پای چپش را می برید و اگر مرتبه سوم دزدی می کرد مخلّد در زندان می نمود. (۱۱۸)

مؤلف گوید:

که عبدالله مذکور را عبدالله الباهر گویند به واسطه حسن و جمال و درخشندگی رخسار او.

نقل شده که:

هیچ مجلسی ننشستی مگر آنکه حاضران را از فروغ روی و روشنی جمال نور بخشیدی؛

و جماعتی مادر او را امّ عبدالله والده حضرت امام محمد باقر علیه السلام دانسته اند و اولاد او را از پسرش محمد ارقط دانند.

و از احفاد او است عباس بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین علیه السلام که هارون الرشید او را بکشت و سبیش آن شد که وقتی بر هارون وارد شد و مابین او و هارون کلماتی رد و بدل شد و در پایان کلام هارون الرشید با وی گفت:

يا بن الفاعله!

عباس گفت:

فاعله یعنی زانیه مادر تو است که در اصل کنیزکی بوده و بنده فروشان در فراش او رفت و آمد کرده اند، هارون از این سخن در غضب شد او را نزدیک خویش طلبید و گرز آهن بر وی زد و او را به قتل رسانید.

عبدالله بن احمد الدّخ

و نیز از احفاد او است عبدالله بن احمد الدّخ بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهر که صاحب عُمْدَةُ الطّالِبِ گفته که او در ایام مستعین خروج کرد و او را بگرفتند و به «سَرّ من رای» حمل نمودند و در جمله عیالش دخترش زینب بود و مدتی

در آنجا زیست نمودند عبدالله در آنجا بمرد و عیالش به حضرت امام حسن عسگری علیه السلام اتصال یافتند آن حضرت ایشان را در جناح رحمت جای داد و دست مبارک بر سر زینب بمالید و انگشتر خود به او بخشید و آن انگشتر از نقره بود.

زینب از آن حلقه بساخت و در گوش کرد و چون زینب وفات کرد آن حلقه در گوش داشت و صد سال عمر یافته بود و مویش سیاه بود. (۱۱۹)

و برادرش حمزه بن احمد الدّخ معروف است به قمی بدان سبب که از ناحیه طبرستان به قم آمد، پس از کشتن حسن بن زید برادرش با حسین بن احمد کوکبی و با حمزه بود، دو پسرش ابوجعفر محمد و ابوالحسن علی به زبان طبری سخن می گفتند.

چون حمزه به قم ساکن شد و وطن ساخت وجه معاش اکتساب کرد و بیود تا وفات کرد و در مقبره بابلان که حضرت معصومه علیهما السلام در آن مدفون است مدفون گردید، پس ابوجعفر پسرش بعد از وفات پدر، رئیس و پیشوا گشت و چند صنعت به قم پدید کرد و پل وادی واشجان بیست، رباطی آنجا به گچ و آجر بساخت و او نیز در مقبره بابلان مدفون است.

و پسرش ابوالقاسم علی جوانی کامل و فاضل بود موصوف به قوت بَطش بوده و املاکی چند به غیر از آنکه از پدر به میراث به او رسیده بود به دست آورد و پیشوا و مقدم سادات شد، و نقابت علویه به قم بعد از عمّش علی بن حمزه نقیب به او مفوّض گشت، و از جاریه ترکیه در سنه سیصد و چهل

و سه ابوالفضل محمد را آوردند و در شوال سنه سیصد و چهل و شش به قم برگردید و همیشه مقدم و پیشوا بود تا وفات یافت، و وفاتش در روز جمعه سلخ شعبان سنه سیصد و چهل و هفت بود و او را در قبه متصله به مشهد پدرش دفن کردند و جدش محمد بن اسماعیل آن کسی است که رجاء ابن ابی الضحاک در سنه دویست او را با حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به نزد مامون برد.

و بالجمله، معلوم گشت که اولاد و اعقاب حمزه القمّی نقباء و اشراف می باشند، و نیز از جمله ایشان است ابوالحسن علی الزّکی نقیب ری، و او پسر ابوالفضل محمد شریف است که اینک به او اشاره می رود:

:-سلطان محمد شریف

ذکر امامزاده جلیل سلطان محمد شریف که قبرش در قم است

بدان که این بزرگوار سیدی است جلیل القدر و رفیع المنزله و فاضل مکّنی به ابوالفضل، ابن سید جلیل ابوالقاسم علی نقیب قم، ابن ابی جعفر محمد بن حمزه القمّی ابن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهرین امام زین العابدین علیه السلام و این سید شریف در قم بقعه و مزاری دارد معروف در محله سلطان محمد شریف که به نام او مشهور گشته که پدر و دو جدش علی و محمد و حمزه نیز در قبرستان بابلان که حضرت معصومه علیهما السلام در آن مدفون است به خاک رفته اند.

و این سید جلیل را اعقاب است که جمله ای از ایشان نقباء و ملوک ری بودند، از آن جمله سید اجل عزالدین ابوالقاسم یحیی بن شرف الدین ابوالفضل محمد بن ابوالقاسم

علی بن عزّ الاسلام و المسلمین محمد بن السید الاجل نقیب النقباء اعلم ازهد ابوالحسن المطهر ابن ذی الحسین علی الزکّی ابن السلطان محمد شریف مذکور است که نقیب ری و قم و جای دیگر بود.

و او را خوارزمشاه به قتل رسانید و اولاد او به جانب بغداد منتقل شدند، و این سید شریف بسیار جلیل الشان و بزرگ مرتبه بوده.

و کافی است در این باب آنکه عالم جلیل و محدث نبیل و فقیه نبیه و ثقه ثبت معتمد حافظ صدوق شیخ منتجب الدّین که شیخ اصحاب و یگانه عصر خود بوده و وفاتش در سنه پانصد و هشتاد و پنج واقع شده، کتاب فهرست خود را با کتاب الاربعین عن الاربعین من الفضائل امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت آن جناب تصنیف کرده و در فهرست در باب یاء فرموده:

سید اجل مرتضی عزّالدّین یحیی بن محمد بن علی بن المطهر ابوالقاسم نقیب طالبین است و در عراق عالم فاضل کبیر است، رَحای تشیع برای او دور می زند مَنَّعَ اللّهُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْاِسْلَامَ بِطُولِ بَقَائِهِ روایت می کند احادیث را از والد سعیدش شرف الدّین محمد و از مشایخ قَدَسَ اللّهُ اَرْوَاحَهُمْ؛ (۱۲۰)

و در اول فهرست، مدح بسیار از آن جناب نموده از جمله فرموده در حق او سلطان عترت طاهره رئیس رؤسای شیعه صدر علماء عراق قدوه الاکابر حجّه اللّهُ علی الخلق ذی الشّرفین کریم الطّرفین سید امراء السّادات شرفا و غربا ملک السّاده و منبع السّعاده و کھف الامه و سراج المله و عضو من اعضاء الرّسول صلی اللّهُ علیه و آله و سلم و جزء من اجزاء الوصی و

البتول الى غير ذلك. (۱۲۱)

و از فرزندان احمد الدّخ ابو جعفر محمد بن احمد معروف به کوکبی است و از وی عقب به جای ماند از جمله ایشان ابوالحسن احمد بن علی بن محمد کوکبی است.

و او نقیب الفقهاء بغداد در روزگار معزالدوله بویه بود، و از جمله ایشان ابوعبدالله جعفر بن احمد الدّخ است و او را عقب بود و از جمله ایشان الشریف النسابه ابوالقاسم حسین بن جعفر الا حول بن الحسین بن جعفر مذکور است که معروف بوده به ابن خدّاع و خدّاع زنی بود که جدّش حسین را تربیت کرده بود، و این سید در مصر جای داشت و کتاب المعقّبین تصنیف او است و او را عقب بود.

عمر الاشراف

ذکر عمر الاشراف بن علی بن الحسین علیه السلام و احوال بعضی از اعقاب او

شیخ مفید رحمه الله فرمود که:

عمر بن علی بن الحسین علیه السلام فاضل و جلیل و متولی صدقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صدقات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و داری ورع و سخاوت بود.

روایت کرده داود بن القاسم از حسین بن یزید که گفت:

دیدم عمویم عمر بن علی بن الحسین علیه السلام را که شرط می کرد بر آنکه بیع می کرد صدقات علی را (یعنی کسانی که میوه های بساتین و باغها و زراعتهای صدقات را می خریدند) که شکافی گذارد در حائط و دیوار آن که اگر کسی بخواهد داخل شود بتواند و منع نکند کسی را که داخل در آن می شود و بخواهد بخورد از آن. (۱۲۲)

مؤلف گوید:

که عمر بن علی مذکور ملقب به اشرف است و او را

عمر اشرف گفتند بالنسبه به عمر اطرف پسر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، چه آنکه این عمر از آن جهت که فرزند حضرت زهراء علیهما السلام است و دارای آن شرافت است اشرف از آن یک باشد و آن یک را عمر اطرف گفتند از آنکه فضیلت و جلالت او از یک سوی به تنهایی است که طرف پدری نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و از طرف مادری دارای شرافت نیست، اما عمر اشرف از طرف پدر و مادر هر دو شرافت دارد و در رجال کبیر است که عمر بن علی بن الحسین علیه السلام مدنی و از تابعین است.

روایت می کند از ابو امامه سهل بن حنیف، وفات کرد به سن شصت و پنج و به قولی به سن هفتاد سالگی، انتهى.

و بدان که عمر اشرف، ام سلمه دختر امام حسن علیه السلام را تزویج نموده و در کتب انساب است که عمر اشرف از یک مرد فرزند آورد و او علی اصغر محدث است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیث روایت می کند و او از سه مرد اولاد می آورد:

ابو علی قاسم و عمر الشّجری و ابو محمد حسن، و بدان نیز که عمر اشرف جد امی علم الهدی سید مرتضی و برادرش سید رضی است، و سید مرتضی در اول کتاب رسائل ناصریات نسب شریف خود را بیان فرموده و فضایل اجداد امی خود را ذکر نموده تا آنکه فرموده:

و اما عمر بن علی ملقب به اشرف پس او فخر السّیاده جلیل القدر و المنزله بوده در دولت بنی امیه و بنی عباس جمیعا و داری علم

بود و از او حدیث روایت شده و روایت کرده ابوالجارود بن المنذر که به حضرت ابوجعفر علیه السلام عرض کردم که کدام یک از برادرانت افضل و محبوبتر است نزد حضرتت؟

فرمود:

اما عبدالله پس دست من است که با آن حمله می کنم، و این عبدالله برادر پدر و مادری آن حضرت بود، و اما عمر پس چشم من است که می بینم با آن و اما زید پس زبان من است که تنطق می کنم با آن، و اما حسین پس حلیم و بردبار است. (۱۲۳)

يَمِشِي عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا (۱۲۴)

فقیر گوید:

که نسب سیدین از طرف مادر به عمر اشرف بدین طریق است:

فاطمه دختر حسین بن احمد بن ابی محمد حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن الحسین علیه السلام و ابو محمد حسن همان است که ملقب است به اطروش و ناصر کبیر و مالک بلاد دیلم و طود العلم و العالم و العلیم صاحب مؤلفات کثیره از جمله صد مسأله که سید مرتضی رضی الله عنه آن را تصحیح فرموده و ناصریات نام نهاده.

و دیگر کتاب انساب الاثمه علیهم السلام و موالید ایشان و دو کتاب در امامت و غیر ذلک.

در سنه سیصد و یک به طبرستان در آمد و سه سال و سه ماه مالک طبرستان شد.

و النَّاصِرُ لِلْحَقِّ لِقَبِّ يَافِتٍ، و مردمان به دست او مسلمانی گرفتند و کارش سخت عظیم گردید و در سال سیصد و چهارم در آمل بمرد و نود و نه سال و به قولی نود پنج سال عمر کرد.

و غیر از پسرش احمد

پسری دیگر داشته مسمی به ابی الحسن علی به مذهب امامیه بوده و زیدیه را هجو می نموده و نقض کرده بر عبدالله معز در قصایدش در ذم علویین.

مسعودی در مروج الذهب گفته در سنه سیصد و یک حسن بن علی اطروش در بلاد طبرستان و دیلم ظهور کرد و مسوده را از آنجا بیرون کرد، و اطروش مذکور مردی عالم و با فهم و عارف به آراء و نحل بود و در دیلم مدتی اقامت داشت و مردم دیلم کافر و مجوس بودند اطروش ایشان را به خدای خواند، آن جماعت به دست او مسلمان شدند و در دیلم مسجدها بنیان کرد. انتهی. (۱۲۵)

و بالجمله، فاطمه والده سیدین ظاهرا همان است که شیخ مفید رحمه الله برای او کتاب احکام النساء تالیف نموده و از آن مخدره به سیده جلیله فاضله ادام الله اعزازها تعبیر فرموده. (۱۲۶)

و هم در کتب معتبره نقل شده که شیخ مفید قدس سره شبی در عالم رؤیا دید که حضرت فاطمه علیهما السلام وارد شد بر او در مسجدش با دو نور دیده اش حسن و حسین علیهما السلام در حالی که کودک بودند و تسلیم فرمود آن دو بزرگوار را به شیخ و فرمود:

عَلِمَهُمَا الْفَقْهَ!

شیخ بیدار شد به حال تعجب از این خواب همین که روز بالا آمد، وارد شد در مسجدش فاطمه والده سیدین با جواری خود و دو پسرش مرتضی و رضی در حالی که کودک بودند، چون شیخ نظرش بر آن مخدره افتاد به جهت احترام او از جای برخاست و سلام کرد بر او، آن مخدره گفت:

ای شیخ! این دو کودک پسران من اند

حاضر کردم ایشان را برای آنکه فقه تعلیمشان نمایی؛

شیخ چون این را شنید گریست و خواب خود را برای آن بی بی نقل کرد و مشغول تعلیم ایشان شد تا رسیدند به آن مرتبه رفیعه و مقام معلوم از کمالات و فضائل و جمیع علوم. (۱۲۷)

و چون آن سیده جلیله وفات کرد پسرش سید رضی او را مرثیه گفت به قصیده ای که این چند شعر از او است:

أَبْكِيكَ لَوْ نَفَعَ الْغَلِيلَ بُكَائِي

وَ أَرُدُّ لَوْ ذَهَبَ الْمَقَالُ بِدَائِي

وَ أَلْوُدُّ بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ تَعَزِّي

لَوْ كَانَ فِي الصَّبْرِ الْجَمِيلِ عَزَائِي

لَوْ كَانَ مِثْلِكَ كُلِّ أُمَّ بَرَّةٍ

غَنَى الْبُنُونَ بِهَا عَنِ الْآبَاءِ

محمد بن قاسم العلوی

و نیز از اعقاب عمر الاشرف است محمد بن قاسم العلوی که در ایام معتصم اسیر و گرفتار شد و شایسته است که ما در اینجا اشاره به حال او کنیم.

ذکر اسیر ابو جعفر محمد بن القاسم بن علی بن عمر بن امام زین العابدین علیه السلام مادرش صفیه دختر موسی بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام است و او مردی بوده صاحب عبادت و زهد و ورع و علم و فقه و دین و پیوسته لباسهای پشمینه می پوشید و در ایام معتصم در کوفه خروج کرد و معتصم به دفع او بر آمد. محمد بر خود ترسید به جانب خراسان سفر کرد و پیوسته از بلاد خراسان نقل و انتقال می نمود. گاهی به مرو و گاهی به سرخس و زمانی به طالقان و گاهی به نساء منتقل می شد و برای او حروب و وقایع رخ داد و خلق بسیاری با وی بیعت کردند و رشته اطاعت و انقیاد امر او را در گردن افکندند.

ابوالفرج

نقل کرده که:

در اندک زمانی در مرو چهل هزار نفر به بیعت او درآمدند و شبی وعده کرده که لشکرش جمع شوند در آن شب صدای گریه شنید و در تحقیق آن برآمد معلوم شد که یکی از لشکریان او نمود مرد جولایی را به قهر و غلبه گرفته است و این گریه از آن مرد جولاست، محمد آن مرد ظالم غاصب را طلبید و سبب این امر شنیع را از او پرسید، گفت:

ما در بیعت تو درآمدیم که مال مردم ببریم و هر چه خواهیم بکنیم، محمد امر کرد تا نمود را بگرفتند و به صاحبش رد نمودند.

آنگاه فرمود به چنین مردم نتوان در دین خدا انتصار جست امر کرد لشکر را متفرق نمودند.

چون مردم پراکنده شدند محمد با خواص اصحاب خود از کوفین و غیره در همان وقت به طالقان رفت و مابین مرو و طالقان چهل فرسخ مسافت است و چون به طالقان رسید خلق بسیاری با وی بیعت کردند.

عبدالله بن طاهر که از جانب معتصم والی نیشابور بود حسین بن نوح را به دفع او روانه کرد، چون لشکر حسین با لشکر محمد تلاقی کردند و رزم دادند طاقت مقاتلت لشکر محمد را نیاورده هزیمت نمودند، دیگر باره عبدالله بن طاهر لشکر بسیار به مدد حسین فرستاد چند کمینی ترتیب داده به جنگ محمد حاضر شدند، این دفعه غلبه و ظفر برای حسین رخ داد و اصحاب محمد هزیمت کردند محمد نیز مختفیا به جانب نساء مطلع شد آن وقت ابراهیم بن غسان را با هزار سوار منتخب نموده و امر کرد که به دلالت دلیلی به سمت نساء بیرون شود

و دور منزل محمد را دفعهٔ احاطه کند و او را دستگیر نماید و بیاورد.

ابراهیم بن غسیان به همراهی دلیل با آن سواران به سمت نساء کوچ کرده در روز سوم وارد نساء شدند و در خانه ا که محمد در آن جای داشت احاطه کردند پس ابراهیم وارد خانه شد و محمد بن قاسم را با ابوتراب که از خواص اصحاب او بود بگرفت و در قید و بند کرد و به نیشابور برگشت و شش روزه به نیشابور رسید و محمد را به نظر عبدالله بن طاهر رسانید، عبدالله را چون نظر به ثقات قید و بند او افتاد، گفت:

ای ابراهیم! از خدا نترسیدی که این بنده صالح الهی را چنین در بند و زنجیر نمودی؟

ابراهیم گفت:

ای امیر! خوف تو مرا از خوف خدا بازداشت.

پس عبدالله امر کرد تا قید او را تخفیف دادند و سه ماه او را در نیشابور بداشت و برای آنکه امر را بر مردم پنهان دارد امر کرد محاملی ترتیب داده بر استرها حمل کرده به جانب بغداد بفرستند و برگردانند تا مردم چنان گمان کنند که محمد را به بغداد فرستاده، چون سه ماه گذشت ابراهیم بن غسان را امر کرد که در شب تاری محمد را حمل کرده به جانب بغداد برد، چون خواستند حرکت کنند عبدالله بر محمد عرضه کرد اشیاء نفیسه را هرچه خواهد با خود بردارد، محمد چیزی قبول نکرد جز مصحفی که از عبدالله بن طاهر بود آن را با خود برداشت.

و بالجمله، چون نزدیک بغداد شدند خبر ورود محمد را به معتصم دادند معتصم امر کرد تا سرپوش محمل محمد را

بردارند و عمامه از سرش برگیرند تا مکشوف و سر برهنه وارد بلد شود، پس محمد را با آن نحو در روز نیروز سنه دویست و نوزده وارد بغداد کردند، و اراذل و اوباش لشکر معتصم در جلو محمد به لهو و لعب و رقص و طرب اشتغال داشتند و معتصم بر موضع رفیعی تماشا می کرد و می خندید، و محمد را در آن روز غم عظیمی عارض شد و حال آنکه هیچگاهی حالت انکسار و جزع در شداید از او مشاهده نگشته بود، پس محمد بگریست و گفت:

خداوندا!

تو می دانی که من قصدی جز رفع منکر و تغییر این اوضاع نداشتم؛ و زبانش به تسبیح و استغفار حرکت می کرد و بر آن جماعت نفرین می نمود.

پس معتصم، مسرور کبیر را امر کرد تا او را در محبس افکند، پس محمد را در سردابی شبیه به چاه حبس کردند که نزدیک بود از بدی آن موضع، هلاک گردد، و خبر سختی او به معتصم رسید امر کرد او را بیرون آوردند و در قبه ای در بستانی او را حبس نمودند و جماعتی را به حراست او گماشت

و از پس آن اختلاف است مابین مورخین؛ بعضی گفته اند که او را مسموم کردند و بعضی گفته اند که به تدبیری خود را از محبس بیرون کرد و خود را به واسط رسانید و در واسط از دنیا رفت و به قولی زنده بود در ایام معتصم و واثق و متواری می زیست تا در ایام متوکل او را بگرفتند و در محبس افکندند تا در زندان وفات یافت. (۱۲۸)

امامزاده جعفری

و از احفاد عمر الاشرف است امامزاده

جعفری که در دامغان معروف و صاحب بقعه و بارگاه است و نسبش چنانکه در آن بقعه نوشته شده چنین است:

هَذَا قَبْرُ الْإِمَامِ الْهَمَامِ الْمَقْتُولِ الْمَقْبُولِ قُرَّةِ عَيْنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

و او غیر از امامزاده جعفری است که در ری کشته شده، چه او جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام است چنانکه در مقاتل الطالبیین است.

و بدان که یاقوت حموی در مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ گفته:

قبر النَّدْوَرِ مشهدی [مزاری] است در ظاهر بغداد به مسافت نصف میل از سور بلد و آن قبر را مردم زیارت می کنند و برای آن نذر کنند.

از قاضی تنوخی بغدادی نقل است که گفت:

من با عضدالدوله بودم وقتی که از بغداد به عزم همدان بیرون شد نظرش افتاد بر بناء قبر النَّدْوَرِ، از من پرسید که ای قاضی این بناء چیست؟

گفتم:

أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَ مَوْلَانَا إِيْنَ مَشْهَدِ النَّدْوَرِ اسْتِ وَ نَكْفَتُمْ كِهْ قَبْرِ النَّدْوَرِ اسْتِ؛

زیرا می دانستم که از لفظ قبر و کمتر آن تطییر می زند، عضدالدوله را خوش آمد و گفت:

می دانستم که قبر النَّدْوَرِ است، مرادم از این سؤال شرح حال او بود؟

گفتم:

این قبر عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است بعضی از خلفاء خواست او را خفیه بکشد امر کرد در همین محل زمین را گود کردند مانند زبیه (و آن مگاسی است که برای شکار کردن شیر درست می کنند) و

روی آن را پوشانیدند عیب‌الله که از آنجا عبور کرد ندانسته در آن مگاک افتاد و خاک بر روی او ریخته شد و او زنده در زیر خاک مدفون گشت و این قبر مشهور به نذور شد به سبب آن که هر که برای مقصدی نذری برای او می‌کند به مقصود خود می‌رسد و من مکرر برای او نذر کرده ام و به مقصد خود نائل گشته‌ام، عضدالدوله قبول نکرد و گفت واقع شدن این نذرها اتفاقی است و منشاء این چیزها مردم و عوام می‌باشند که بازاری می‌خواهند درست کنند چیزهای باطل نقل می‌کنند،

قاضی گفت من سکوت کردم، پس از چندی روزی عضدالدوله مرا طلبید و در باب قبر النذور مرا تصدیق نمود و گفت نذرش مجرب است، من برای امر بزرگی بر او نذر کردم و به مطلب رسیدم. (۱۲۹)

زید بن علی بن الحسین

ذکر زید بن علی بن الحسین علیه السلام و مقتل او

شیخ مفید قدس سره فرموده که زید بن علی بن الحسین علیه السلام بعد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از دیگر برادران خود بهتر و از همگی افضل بود و عابد و پرهیزکار و فقیه و سخی و شجاع بود و با شمشیر ظهور نمود، امر به معروف و نهی از منکر و طلب خون امام حسین علیه السلام کرد، پس روایت کرده از ابو الجارود و زیاد بن المنذر که گفت:

وارد مدینه شدم و از هر کس از زید پرسش کردم گفتند او حلیف القرآن است یعنی پیوسته مشغول قرائت قرآن مجید است.

و از خالد بن صفوان نقل کرده که گفت:

زید از خوف خدا می‌گریست

چندان که اشک چشمش با آب بینش مخلوط می گشت و اعتقاد کردند بسیاری از شیعه در حق او امامت را و سبب حصول این عقیدت خروج زید بود با شمشیر و دعوت فرمودن او مردمان را به سوی رضای از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایشان چنان گمان کردند که مقصود او از این کلمه خود او است و حال آنکه این اراده نداشت؛ زیرا که زید معرفت و شناسایی داشت به استحقاق برادرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام امامت را به وصیت آن حضرت در هنگام وفاتش به حضرت صادق علیه السلام. (۱۳۰)

مؤلف گوید:

که ظهور کمالات نفسانی و مجاهدات زید بن علی با مرده مروانی مستغنی از توصیف است، صیت فضل و شجاعت او مشهور و مآثر سیف و سنان او در السنه مذکور این چند شعر که در وصف فضل و شجاعت او است در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است:

فَلَمَّا تَرَدَّى بِالْحَمَائِلِ وَانْتَهَى

يَصُولُ بِأَطْرَافِ أَلْقِنَا الذَّوَابِلِ

تَبَيَّنَتْ أَلْأَعْدَاءُ أَنَّ سِنَانَهُ

يُطِيلُ حَنِينَ الْأَمْهَاتِ الثَّوَاكِلِ

تَبَيَّنَ فِيهِ مَيْسَمُ الْعِزِّ وَالتَّقَى

وَلَيْدًا يُفَدِّي بَيْنَ إِيدَى الْقَوَابِلِ (۱۳۱)

سید اجل سید علی خان در شرح صحیفه فرموده که زید بن علی بن الحسین علیه السلام را ابوالحسن کنیت بود و مادرش ام ولد و مناقبش اکثر ممّا يحصر و يعدّ.

و آن سید والا نسب موصوف به حلیف القرآن بودی چه هیچگاه از قرائت کلام مجید بر کنار نبودی. (۱۳۲)

ابونصر بخاری از ابن الجارود روایت کند که گفت:

وارد مدینه شدم و از هر کس از زید پرسش کردم به من گفتند:

این حلیف القرآن را می خواهی و این اسطوانه مسجد را می گویی؛ زیرا

که از کثرت نماز او را چنین می خواندند.

پس سید کلام شیخ مفید را که ما نقل کردیم نقل کرده آنگاه فرموده که اهل تاریخ گفته اند:

سبب خروج زید و روی برتافتن او از اطاعت بنی مروان آن بود که برای شکایت از خالد بن عبدالملک بن الحرث بن الحکم امیر مدینه به سوی هشام بن عبدالملک راه گرفت و هشام او را رخصت حضور نمی داد و زید مطالب خویش همی به او برنگاشت و هشام در اسفل مکتوب او می نوشت به زمین خود بازگرد و زید می فرمود سوگند به خدای هرگز به سوی ابن الحرث باز نشوم.

بالجمله، بعد از آنکه مدتی زید در آنجا بماند هشام رخصت داد تا به حضور او درآید، چون زید در پیش روی هشام بنشست هشام گفت:

مرا رسیده است که تو در طلب خلافت و آرزوی این رتبت می باشی با آن که تو را این مقام و منزلت نباشد، چه فرزند کنیزی بیش نیستی؛

زید گفت:

همانا برای این کلام تو جوابی باشد،

گفت:

بگوی،

گفت:

هیچ کس به خداوند اولی نباشد از پیغمبری که او را مبعوث داشت و او اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام و پسر کنیز است و خداوند او را برگزید و حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم را از صلب او پدید ساخت، پس بعضی کلمات مابین زید و هشام رد و بدل شد، بالاخره هشام گفت دست این گول نادان بگیرید و بیرون برید، پس زید را بیرون بردند و با چند تن به جانب مدینه روان داشتند تا از حدود شامش خارج نمودند و چون از وی جدا شدند به جانب عراق

عدول فرمود و به کوفه درآمد و مردم کوفه روی به بیعت او درآوردند. (۱۳۳)

مسعودی در مروج الذهب فرموده:

سبب خروج زید آن شد که رصافه (که از ارضای قنسرین است) بر هشام داخل شد و چون وارد مجلس او شد جایی از برای خود نیافت که بنشیند و هم از برای او جایی نگشودند لاجرم در پایین مجلس بنشست و روی به هشام کرد و فرمود:

لَيْسَ أَحَدٌ يَكْبُرُ عَنْ تَقْوَى اللَّهِ وَلَا يَضَعُ دُونَ تَقْوَى اللَّهِ وَ أَنَا أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ فَاتَّقِهِ!

هشام گفت:

ساکت باش لا ام لک،

تویی آن کس که به خیال خلافت افتاده ای و حال آنکه تو فرزند کنیزی می باشی.

زید گفت:

از برای حرف تو جوابی است اگر بخواهی بگویم و اگر نه ساکت باشم؟

گفت:

بگو.

فرمود:

إِنَّ الْأُمَهَاتِ لَا يُفْعِدَنَّ بِالرِّجَالِ عَنِ الْغَايَاتِ:

پستی رتبه مادران موجب پستی قدر فرزندان نمی شود و این باز نمی دارد ایشان را از ترقی و رسیدن به پایان، آنگاه فرمود:

مادر اسماعیل کنیزی بود از برای مادر اسحاق و با آنکه مادرش کنیز بود حق تعالی او را مبعوث به نبوت فرمود و قرار داد او را پدر عرب و بیرون آورد از صلب او پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را، اینک تو مرا به مادر طعنه می زنی و حال آنکه من فرزند علی و فاطمه علیهما السلام می باشم.

پس به پا خاست و خواند:

شَرَّدَهُ الْخَوْفُ وَ أَزْرَى بِهِ

كَذَاكَ مَنْ يَكْرَهُ حَرَّ الْجَلَادِ

قَدْ كَانَ فِي الْمَوْتِ لَهُ رَاحَةٌ

وَ الْمَوْتُ حَتْمٌ فِي رِقَابِ الْعِبَادِ

إِنْ يُحَدِّثِ اللَّهُ لَهُ دَوْلَةً

يَتْرُكُ آثَارَ الْعِدَى كَالرَّمَادِ

و از نزد هشام بیرون شد و به جانب کوفه شتافت.

قراء و اشراف کوفه با او بیعت

کردند.

پس زید خروج کرد و یوسف بن عمر ثقفی که عامل عراق بود از جانب هشام حرب او را آماده گشت، همین که تنور حرب تافته شد اصحاب زید بنای غدر نهادند، نکث بیعت کرده و فرار نمودند و باقی ماند زید با جماعت قلیلی و پیوسته قتال سختی کرد تا شب داخل شد و لشکریان دست از جنگ کشیدند و زید زخم بسیار برداشته بود و تیری هم بر پیشانی‌اش رسیده بود.

پس حجامی را از یکی از قراء کوفه طلبیدند تا پیکان تیر را از جبهه [پیشانی] او بیرون کشد همین که حجام آن تیر را بیرون آورد جان شریف زید از تن بیرون آمد آن وقت جنازه او را برداشتند و در نهر آبی دفن کردند و قبر او را از خاک و گیاه پر کردند و آب بر روی آن جاری ساختند و از آن حجام پیمان گرفتند که این مطلب را آشکار نکند همین که صبح شد حجام نزد یوسف رفت و موضع دفع زید را نشان داد یوسف قبر زید را شکافت و جنازه او را بیرون آورد و سر نازنینش را جدا کرد و برای هشام فرستاد و هشام او را مکتوب کرد که زید را برهنه و عریان بر دار کشید یوسف او را در کناسه کوفه برهنه کرده بر دار آویخت و به همین قضیه اشاره کرده بعضی شعراء بنی امیه و خطاب به آل ابوطالب و شیعیان ایشان نموده و گفته:

صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَى جِدْعِ نَخْلِهِ

وَلَمْ أَرْمِهِدِيَا عَلَى الْجِدْعِ يُصَلَبُ

و آنگاه بعد از زمانی هشام برای یوسف نوشت که جثه زید را به آتش بسوزاند

و خاکسترش را به باد دهد.

و ذکر کرده ابوبکر بن عیّاش و جماعتی آنکه، زید پنجاه ماه برهنه بر دار آویخته بود در کناسه کوفه و احدی عورت او را ندید به جهت آنکه خدا او را مستور فرموده بود، و چون ایام سلطنت به ولید بن یزید بن عبدالملک رسید و یحیی بن زید در خراسان ظهور کرد ولید نوشت به عامل خود در کوفه که زید را با دارش بسوزانید پس زید را سوزانیدند و خاکسترش را در کنار فرات به باد دادند.

و نیز مسعودی گفته که حکایت کرده هَیْثَمُ بْنُ عَدِيٍّ طائی از عمرو بن هانی که گفت:

بیرون شدیم در زمان سفاح با علی بن عبدالله عباسی به جهت نبش کردن گورهای بنی امیه، پس رسیدیم به قبر هشام او را از گور بیرون دیدیم بدنش هنوز متلاشی نشده اعضایش صحیح مانده بود جز نرمة بینیش، عبدالله هشتاد تازیانه بر بدن او زد پس او را بسوزانید، آنگاه رفتیم به ارض وابق، سلیمان را از گور درآوردیم چیزی از او نمانده بود جز صلب و اضلاع و سرش، او را هم سوزانیدیم و همچنین کردیم با سایر مرده های بنی امیه که گورهای ایشان در قنسرین بود، پس رفتیم به سوی دمشق و گور ولید بن عبدالملک را شکافتیم و هیچ چیز از او نیافتیم، پس قبر عبدالملک را شکافتیم چیزی از او ندیدیم جز شئون سرش،

آنگاه گور یزید بن معاویه را کندیم چیزی ندیدیم جز یک استخوان و در لحدش خطی سیاه و طولانی دیدیم مثل آنکه در طول لحد خاکستری ریخته باشند پس تفتیش کردیم از قبور ایشان در سایر

بلدان و سوزانیدیم آنچه را که یافتیم از ایشان.

مسعودی می گوید:

اینکه این خبر را ما در این موقع یاد کردیم برای آن کردار ناستوده است که هشام با زید بن علی علیه السلام به پای برد و آنچه دید به پاداش کردارش بود (انتهی). (۱۳۴)

خود لحد گوید به ظالم کیستی

ظالما در بیت مظلّم چستی

ظالمان را کاش جان در تن مباد

کز حریقش آتش اندر من فتاد

نیکوان را خوفها از من بود

ای عجب ظالم زمن ایمن بود

خانه ظالم به دنیا شد خراب

من بر او پاینده تا یوم الحساب

همانا این گردون گردان، هزاران عبدالملک و مروان را از ملک و روان بی نصیب ساخته و این روزگار خون آشام هزاران ولید و هشام را دستخوش حوادث سهام [تیرها] و دواهی حسام [شمشیر] گردانیده، و این فلک سبزفام بسی جابره و تبایعه را ناکام گردانیده است، چه بسیار پادشاهها با گنج و کلاه را از فراز کاخ به نشیب خاک سیاه منزل داده و چه شهریاران فیروز بخت را از فراز تخت به تخته تابوت در افکنده:

خون دل شیرین است آن می که دهد رزبان (۱۳۵)

ز آب و گل پرویز است آن خم که نهد دهقان

ای عجب چه بسیار بدیدند و بسیار شنیدند که ستمکاران پیشین زمان چه ستمها کردند و چه خونها به ناحق ریختند و چه مالها اندوختند و چه البسه حریر و دیباج دوختند و چه تخت و تاج بیاراستند و چه بناهای مشید و چه بنیادهای مسدد بساختند آخر الامر با چه وبالها باز رفتند و چه خیالها به گور بردند و از آن جمله جز نشان نگذاشتند:

گویی که نگون کرده است ایوان فلک وش را

فلک گردان یا حکم فلک گردان

شیخ صدوق از حمزه بن حرمان روایت کرده که گفت:

داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ان حضرت فرمود که:

ای حمزه از کجا می آیی؟

عرض کردم:

از کوفه می آیم.

حضرت از شنیدن این کلمه گریست چندان که محاسن شریفش از اشک چشمش تر شد، عرضه داشتم:

یا بن رسول الله!

چه شد شما را که گریه بسیار کردید؟

فرمود:

گریه ام از آن شد که یاد کردم عمویم زید را و آن مصائبی که به او رسید.

گفتم:

چه چیز به خاطر مبارک در آوردی؟

فرمود:

یاد کردم شهادت او را در آن هنگام که تیری به جبین او رسید و از پا درآمد پس فرزندش یحیی به سوی او آمد و خود را بر روی او افکند و گفت:

ای پدر بشارت باد تو را که اینک وارد می شوی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام.

زید گفت:

چنین است که می گویی ای پسر جان من، پس حدّادی را طلبیدند که آن تیر را بیرون آورد، همین که تیر را از پیشانی او کشیدند جان او نیز از تن بیرون شد، پس نعش زید را برداشتند آوردند به سوی نهر آبی که در نزد بستان زایده جاری می

شد.

پس در میان آن نهر قبیری کنند و زید را دفن نمودند، آنگاه آب بر روی قبرش جاری کردند تا آنکه قبرش معلوم نباشد که مبادا دشمنان، او را از قبر بیرون آورند و لکن وقتی که او را دفن می نمودند یکی از غلامان ایشان که از اهل سند بود این مطلب را دانست. روز دیگر خبر برد

برای یوسف بن عمر و تعیین کرد برای ایشان قبر زید را، پس چهار سال به دار آویخته بود، پس از آن امر کرد او را پایین آوردند و به آتش سوزانیدند و خاکسترش را به باد دادند.

پس حضرت فرمود:

خدا لعنت کند قاتل و خاذل زید را و به سوی خداوند شکایت می کنم آنچه را که بر ما اهل بیت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از این مردم می رسد و از حق تعالی یاری می جویم بر دشمنان خود وَ هُوَ خَيْرٌ مُّسْتَعَانٍ. (۱۳۶)

و نیز شیخ صدوق از عبدالله بن سیابه روایت کرده که گفت:

هفت نفر بودیم از کوفه بیرون شدیم و به مدینه رفتیم چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم حضرت فرمود:

از عموی من زید خبر دارید؟

گفتیم:

مهیای خروج کردن بود و الحال خروج کرده یا خروج خواهد کرد، حضرت فرمود:

اگر برای شما از کوفه خبری رسید مرا اطلاع دهید.

پس گفتند چند روزی نگذشت نامه از کوفه آمد که زید روز چهارشنبه غزه صفر خروج کرد و روز جمعه به درجه رفیع شهادت رسید و کشته شد با او فلان و فلان، پس ما به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم و کاغذ را به آن حضرت دادیم چون آن نامه را قرائت نمود گریست و فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ از خدا می طلبم مزد مصیبت عمویم زید را، همانا زید نیکو عمویی بود و از برای دنیا و آخرت ما نافع بود و به خدا قسم که عمویم شهید از دنیا رفت مانند شهدایی که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و سلم و علی و حسن و حسین علیه السلام شهید گشتند. (۱۳۷)

شیخ مفید قدس سره فرموده که چون خبر شهادت زید به حضرت صادق علیه السلام رسید سخت غمگین و محزون گشت به حدی که آثار حزن بر آن حضرت ظاهر شد و هزار دینار از مال خود عطا کرد که قسمت کنند در میان عیالات آن کسانی که در یاری زید شهید گشته بودند که از جمله آنها بود عیال عبدالله بن زبیر برادر فضیل بن زبیر رسانی که چهار دینار به او رسید و شهادت او در روز دوم صفر سال صد و بیستم واقع شد و مدت عمرش چهل و دو سال بوده. (۱۳۸)

یحیی بن زید

ذکر اولاد زید بن علی بن الحسین علیه السلام و مقتل یحیی بن زید

همانا اولاد زید به قول صاحب عمده الطالب چهار پسر بود و دختر نداشت و پسران او یحیی و حسین و عیسی و محمد است، اما یحیی در اوایل سلطنت ولید بن یزید بن عبدالملک خروج کرد به جهت نهی از منکر و دفع ظلم شایعه امویّه و در پایان کار کشته گشت.

و کیفیت مقتل او به نحو اختصار چنین است:

ابوالفرج و غیره نقل کرده اند که چون زید بن علی بن الحسین علیه السلام در سنه صد و بیست و یک در کوفه شهید گشت و یحیی از کار دفن پدر فارغ گردید اصحاب و اعوان زید متفرق گردیدند و با یحیی باقی نماند جز ده نفر، لاجرم یحیی شبانه از کوفه بیرون شد و به جانب نینوا رفت و از آنجا حرکت کرد به سوی مدائن، و مدائن در آن وقت در طریق

خراسان بود، یوسف بن عمر ثقفی والی عراقین برای گرفتن یحیی حریش کلبی را به مدائن فرستاد، یحیی از مدائن به جانب ری شتافت و از ری به سرخس رفت و در سرخس بر یزید بن عمرو تیمی وارد شد و مدت شش ماه در نزد او بماند.

جماعتی از محکمه یعنی خوارج که کلمه لا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ را شعار خود کرده بودند خواستند با او همدست شوند به جهت قتال با بنی امیه. یزید بن عمرو، یحیی را از همراهی با ایشان نهی کرد و گفت چگونه استعانت می جویی بر دفع اعداء به جماعتی که بیزاری از علی و اهل بیتش می جویند.

پس یحیی ایشان را از خود دور کرد و از سرخس به جانب بلخ رفت و بر حریش بن عبدالرحمن شیبانی ورود کرد و نزد او بماند تا هشام از دنیا رفت و ولید خلیفه گشت.

آنگاه یوسف بن عمر برای نصر بن سیار عامل خراسان نوشت که به سوی حریش بفرست تا یحیی را ماخوذ دارد،

نصر برای عقیل عامل بلخ نوشت که حریش را بگیر و او را رها مکن تا یحیی را به تو سپارد، عقیل حسب الامر نصر بن سیار را بگرفت و او را ششصد تازیانه زد و گفت

به خدا سوگند اگر یحیی را به من نسپاری تو را می کشم، حریش هم از این کار اباہ کرد.

قریش پسر حریش، عقیل را گفت که با پدر من کاری نداشته باش که من کفایت این مهم بر عهده می گیرم و یحیی را به تو می سپارم.

پس جماعتی را با خود برداشت و در تفتیش یحیی برآمد و

یحیی را یافتند در خانه ای که در جوف خانه دیگر بود، پس او را با یزید بن عمرو که یکی از اصحاب کوفه او بود گرفتند و برای نصر فرستادند، نصر او را در قید و بند کرده محبوس داشت و شرح حال را برای یوسف بن عمر نگاشت. یوسف نیز قضیه را برای ولید نوشت، ولید در جواب نوشت که یحیی و اصحاب او را از بند رها کنند، یوسف مضمون نامه ولید را برای نصر نوشت، نصر بن سیار، یحیی را طلبد و او را تحذیر از فتنه و خروج نمود و ده هزار درهم و دو استر به وی داد و او را امر کرد که ملحق به ولید بشود.

ابوالفرج روایت کرده که:

چون یحیی را از قید رها کردند جماعتی از مالداران شیعه رفتند به نزد آن حدادی که قید یحیی را از پای او درآورده بود با وی گفتند این قید آهن را به ما بفروش، حداد آن قید را به معرض بیع درآورد و هر کدام خواست که ابتیاع کند دیگری بر قیمت او می افزود تا قیمت آن به بیست هزار درهم رسید. آخر الامر جملگی آن مبلغ را دادند و به شراکت خریدند، پس آن قید را قطعه قطعه کرده قسمت کردند هر کس قسمت خود را برای تبرک، نگین انگشتر نمود.

و بالجمله، چون یحیی رها شد به جانب سرخس رفت و از آنجا به نزد عمرو بن زراره والی ابر شهر شد. عمرو، یحیی را هزار درهم داد تا نفقه کند و او را بیرون کرد به جانب بیهق، یحیی در بیهق هفتاد نفر با خود همدست نمود

و برای ایشان ستور خرید و به دفع عمرو بن زراره عامل ابر شهر بیرون شد.

عمرو چون از خروج یحیی مطلع شد قضیه را برای نصر بن سیار نوشت. نصر نوشت برای عبدالله بن قیس عامل سرخس و برای حسن بن زید عامل طوس که به ابر شهر روند و در تحت فرمان عامل او عمرو بن زراره شوند و با یحیی کارزار کنند.

پس عبدالله و حسن با جنود خود به نزد عمرو رفتند و ده هزار تن از عساکر و جنود تهیه کردند و جنگ یحیی را آماده گشتند، یحیی با هفتاد سوار به جنگ ایشان آمد و با ایشان کارزار سختی کرد و در پایان کار عمرو بن زراره را بکشت و بر لشکر او ظفر جست و ایشان را منهزم و متفرق کرد و اموال لشکرگاه عمرو را به غنیمت برداشت، پس از آن به جانب هرات شتافت و از هرات به جوزجان (که مابین مرو و بلخ و از بلاد خراسان است) وارد شد، نصر بن سیار سلم [یا سالم] بن احور را با هشت هزار سوار شامی و غیر شامی به جنگ یحیی فرستاد، پس در قریه ارغوی تلاقی دو لشکر شد و تنور جنگ تافته گشت، یحیی سه روز و سه شب با ایشان رزم کرد تا لشکرش کشته شد و در پایان کار غلوی جنگ تیری بر جبهه [پیشانی] یحیی رسید و از پا درآمد و شهید گردید.

پس چون ظفر برای لشکر سلم واقع شد و یحیی کشته گشت، آمدند بر مقتل او و بدن او را برهنه کردند و سرش را جدا نمودند و برای

نصر فرستادند، نصر برای ولید فرستاد، پس بدن یحیی را در دروازه شهر جوزجان بر دار آویختند و پیوسته بدن او بر دار آویخته بود تا ارکان سلطنت امویّه متزلزل گشت و سلطنت بنی عباس قوت گرفت و ابومسلم مروزی داعی دولت بنی عباس، سلم قاتل یحیی را بکشت و جسد یحیی را از دار به زیر آورد و او را غسل داد و کفن کرد و نماز بر او خواند و در همانجا او را دفن کرد.

پس نگذاشت احدی از آنها را که در خون یحیی شرکت نموده بودند مگر آنکه بکشت، پس در خراسان و سایر اعمال او یک هفته عزای یحیی را به پا داشتند و در آن سال هر مولودی که در خراسان متولد شد یحیی نام نهادند، و قتل یحیی در سنه صد و بیست و پنجم واقع شد، و مادرش ریطه دختر ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه بوده. (۱۳۹)

و دعبل خزاعی اشاره به قبر او نموده در این مصراع:

وَ أُخْرَى بِأَرْضِ الْجُوزْجَانِ مَحَلُّهَا. (۱۴۰)

و در سند صحیفه کامله است که عمیر بن متوکل ثقفی بلخی روایت کرد از پدرش متوکل بن هارون که گفت:

ملاقات کردم یحیی بن زید بن علی علیه السلام را در وقتی که متوجه به خراسان بود پس سلام کردم بر او.

گفت:

از کجا می آیی؟

گفتم:

از حج،

پس پرسید از من از حال اهل بیت و بنی عمّ خود و مبالغه کرد در پرسش از حال حضرت جعفر بن محمد علیه السلام، پس من خبر دادم او را به خبر آن حضرت و خبر ایشان و حزن و اندوه ایشان بر پدرش زید، یحیی گفت که عموی من

محمد بن علی علیه السلام اشاره فرمود بر پدرم به ترک خروج و او را آگاهی داد که اگر خروج کند و از مدینه مفارقت نماید به کجا خواهد رسید مآل امر او پس آیا ملاقات کردی پس عمویم جعفر بن محمد علیه السلام را؟

گفتم:

آری، گفت:

آیا شنیدی از او که درباره ی من چیزی بفرماید؟

گفتم:

آری.

فرمود:

به چه یاد کرد مرا خیر بده، گفتم:

فدایت شوم دوست نمی دارم که بگویم به روی تو آنچه که شنیده ام از آن حضرت، گفت:

آیا به مرگ می ترسانی مرا، بیار آنچه شنیده ای، گفتم:

شنیدم می فرمود تو کشته می شوی و بر دار آویخته می شوی مانند پرت.

پس متغیر شد روی یحیی و این آیه مبارکه را تلاوت نمود:

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ. (۱۴۱)

پس بعد از کلماتی چند گفت به من آیا چیزی نوشته ای از پسر عمم یعنی حضرت صادق علیه السلام چیزی به تو املاء فرموده که نگاشته باشی آن را؟

گفتم:

آری.

فرمود:

بنما به من آن را، پس بیرون آوردم به سوی او نوعی چند از علم، و بیرون آوردم برای او دعایی را که املاء کرده بود بر من حضرت صادق علیه السلام و فرموده بود که پدرش محمد بن علی علیه السلام بر او املاء کرده و خبر داده او را که این از

دعای پدر بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام از جمله دعای صحیفه کامله است، پس نظر کرد یحیی در آن تا رسید به آخر آن و فرمود که:

آیا رخصت می دهی مرا در نوشتن این دعا؟

گفتم:

یا بن رسول الله آیا رخصت می جویی در چیزی که از خود شما است.

پس فرمود:

آگاه باش که بیرون خواهم

آورد به سوی تو صحیفه ای از دعای کامل که پدرم حفظ کرده آن را از پدرش و همانا پدرم وصیت کرده مرا به نگاه داشتن و صیانت آن و منع نمودن آن را از غیر اهلس. عمیر گفت که پدرم متوکل گفت برخاستم به سوی یحیی و سرش را بوسیدم و گفتم

به خدا سوگند یابن رسول الله که من پرستش و بندگی می کنم خدا را به دوستی شما در حیات و ممات، پس افکند یحیی صحیفه ای را که به او دادم به سوی پسرش که با او بود و گفت بنویس این دعا را به خط روشن خوب و عرضه کن آن را بر من شاید که من حفظ کنم آن را پس به درستی که من می طلبیدم این دعا را از حضرت جعفر علیه السلام و نمی داد به من، متوکل ابو عبدالله صادق علیه السلام با من از پیش نفرموده بود که دعا را به کسی ندهم.

پس یحیی طلب کرد جامه دانی و بیرون آورد از آن صحیفه قفل زده مهر کرده پس نگاه کرد به مهر آن و بوسید آن را و گریست پس شکست آن مهر را و قفل را گشود و صحیفه را باز کرد و بر چشم خود گذاشت و مالید آن را بر روی خود و گفت:

به خدا قسم ای متوکل که اگر نبود آنچه نقل کردی از قول پسر عمم حضرت صادق علیه السلام که من کشته می شوم و بر دار کشیده می شوم همانا نمی دانم این صحیفه را به تو و در دادن آن بخیل بودم و لکن می دانم که گفته او حق است،

فراگرفته است آن را از پدران خود علیهم السلام و همانا به زودی خواهد شد.

پس ترسیدم که بیفتد مثل این علم در چنگ بنی امیه پس پنهان کنند آن را و ذخیره کنند آن را در خزانه های خود از برای خود، پس بگير این صحیفه را و کفایت کن از برای من آن را و منتظر باشد پس هرگاه واقع شد آنچه باید مابین من و این قوم واقع شود پس این صحیفه امانت است از من نزد تو تا اینکه برسانی آن را به دو پسر عمّم محمد و ابراهیم پسران عبداللّه بن حسن بن حسین علی علیه السلام چه ایشان قائم مقام من اند در این امر بعد از من.

متوکل گفت:

گرفتم صحیفه را پس چون یحیی بن زید کشته شد رفتم به سوی مدینه و ملاقات کردم حضرت امام صادق علیه السلام را و نقل کردم برای آن حضرت حدیث یحیی را، پس گریست آن حضرت و بسیار اندوهگین شد بر حال یحیی و فرمود:

خداوند رحمت کند پسر عم مرا و او را ملحق کند به پدران و اجداد او.

به خدا سوگند ای متوکل منع نکرد مرا از دادن دعا به یحیی مگر همان چیزی که می ترسید یحیی از آن بر صحیفه پدرش. اکنون کجا است آن صحیفه؟

گفتم:

این است آن، پس گشود آن را و فرمود:

به خدا قسم! این خط عمویم زید و دعای جدم علی بن الحسین علیهما السلام است، سپس فرمود به پسرش اسماعیل که برخیز ای اسماعیل و بیاور آن دعایی را که امر کرده بودم تو را به حفظ و صیانت آن، پس اسماعیل برخاست و بیرون

آورد صحیفه ای را که گویا همان صحیفه است که یحیی داده بود آن را به من، پس بوسید آن را حضرت صادق علیه السلام و گذاشت آن را بر چشم خود و فرمود:

این خط پدرم و املاء جد من است در حضور من.

عرض کردم:

یا بن رسول الله!

اگر رخصت باشد مقابله کنم این صحیفه را با صحیفه زید و یحیی، پس رخصت داد مرا و فرمود که:

دیدم من تو را اهل این امر، پس نگاه کردم دیدم که آن دو صحیفه یکی اند و نیافتم یک حرفی که با هم مخالفت در آن داشته باشد، پس رخصت طلبیدم از آن حضرت در دادن صحیفه به پسران عبدالله بن حسن.

فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ (۱۴۲)

خداوند تعالی امر می کند شما را که برسانید امانتها را به اهل آن، آری بده این صحیفه را به ایشان، پس چون برخاستم برای دیدن ایشان حضرت فرمود به من که بر جای خود باش، پس فرستاد آن حضرت به طلب محمد و ابراهیم چون حاضر شدند فرمود:

این میراث پسر عم شما یحیی است از پدرش که مخصوص ساخته است شما را به آن نه برادران خود را و ما شرطی می کنیم با شما در باب این صحیفه.

عرض کردند:

خدا تو را رحمت کند، بفرما که قول تو مقبول و پذیرفته است.

فرمود:

که بیرون نبرید این صحیفه را از مدینه.

گفتند:

از برای چیست این؟

فرمود:

پسر عمّ شما می ترسید برای این صحیفه امری را که می ترسم من آن را بر شما.

گفتند:

او می ترسید بر آن هنگامی که دانست که کشته می شود، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

شما نیز ایمن نباشید!

به

خدا سوگند که من می دانم شما به زودی خروج خواهید کرد چنانکه او خروج کرد و کشته می شوید همچنان که او کشته شد.

پس برخاستند و می گفتند:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. (۱۴۳)

حسین ذوالدّمعه

ذکر احوال حسین ذوالدّمعه پسر دوم زید شهید و اولاد و اعقاب او

همانا حسین بن زید مکنّی به ابو عبدالله و ابو عاتقه و ملقب به ذوالدّمعه و ذوالعبره است، روزی که پدرش کشته گشت هفت ساله بود، حضرت صادق علیه السلام او را به منزل خود برده و تبّی و تربیت او فرمود و عالم و افری به او عنایت نمود و دختر محمد بن ارقط بن عبدالله الباهر را به وی تزویج نمود، و او سیدی زاهد و عابد بود، و از کثرت گریستن او در نماز شب از خوف خدای تعالی او را ذوالدّمعه گفتند، و چون در آخر عمر نابینا شد او را مکفوف گفتند.

از حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند و ابن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن و غیر ایشان از او روایت می کنند، تاج الدّین بن زهره در ذکر بیت زید شهید، فرموده:

و از اعظام ایشان است حسین ذوالعبره و ذوالدّمعه و او سیدی بوده جلیل القدر شیخ اهل خویش و کریم قوم خود.

و بود آن جناب از رجال بنی هاشم از جهت لسان و بیان و علم و زهد و فضل و احاطه به نسب و ایام ناس روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام و وفات کرده سنه صد و سی و چهار انتهی.

و ابوالفرج نقل کرده که حسین ذوالدّمعه در محاربه محمد و ابراهیم

پسران عبدالله بن حسن با منصور، حاضر بود پس از آن از ترس منصور متواری و پنهان شد، و روایت کرده از پسرش یحیی بن حسین که مادرم به پدرم گفتم:

چه شده که گریه بسیار می کنی؟

گفتم:

آیا آن دو تیر و آتش جهنم برای من سروری گذاشتند که مانع شود مرا از گریستن، و مرادش از دو تیر، آن دو تیری بود که برادرش یحیی و پدرش زید به آن شهید گشتند. (۱۴۴)

بالجمله، حسین در سال یکصد و سی و پنج به قولی یک صد و چهل وفات کرد و دخترش را مهدی عباسی تزویج کرده و او را اعقاب بسیار است از جمله:

ابوالمکارم محمد بن یحیی بن نقیب ابوطالب حمزه بن محمد بن حسین بن محمد بن حسن الزاهد بن ابوالحسن یحیی بن الحسین بن زید شهید است که قرآن را محفوظ داشت، و همچنین هر یک از پدرانش تا امیرالمؤمنین علیه السلام.

و یحیی بن الحسین ذوالدمعه همان است که در سنه دویست و هفت یا دویست و نه در بغداد وفات کرد و مامون بر وی نماز گذاشت.

و از جمله اعقاب حسین ذوالدمعه، یحیی بن عمر است که در ایام مستعین بالله خلیفه دوازده عباسی به قتل رسید.

ذکر قتل یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید شهید و ذکر بعضی اعقاب او

یحیی بن عمر مکنی به ابوالحسین و مادرش ام الحسن دختر حسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار رضی الله عنه است، در ایام متوکل در خراسان خروج کرد او را ماخوذ داشتند و به نزد متوکل بردند، متوکل امر کرد تا او را تازیانه چند بزدند

و در محبس فتح بن خقان افکندند و مدتی محبوس بماند تا او را رها کردند.

پس به جانب بغداد رفت و مدتی در بغداد بماند آنگاه به جانب کوفه کوچ کرد و در ایام خلافت مستعین خروج کرد، و هنگامی که اراده خروج کرد ابتدا نمود به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام و با جماعت زوار اراده خود را بگفت جماعتی از ایشان با وی همداستان شدند و به قریه شاهی آمدند و در آنجا بماندند تا شب داخل شد، آنگاه به کوفه رفتند.

اصحاب او مردم کوفه را به بیعت او دعوت کردند و پیوسته ندا در دادند که:

ایها الناس اَجیبُوا دَاعِيَ اللَّهِ

خلق کثیری در بیعت او داخل شدند چون روز دیگر بشد آنچه اموال در بیت المال کوفه بود یحیی بگرفت و در میان مردم پخش کرد و پیوسته در میان ایشان به عدل و داد رفتار می نمود و مردم کوفه از جان و دل او را دوست می داشتند، عبدالله بن محمود که از جانب خلیفه در کوفه بود لشکر خود را جمع کرد و به جنگ یحیی بیرون شد، یحیی یک تنه بر او حمله نمود و ضربتی بر صورتش زده و او را با لشکرش هزیمت داد.

و یحیی مردی قوی و شجاع و دلیر بود.

ابوالفرج از قوت او نقل کرده که او را عمومی ثقیل بود از آهن هرگاه بر یکی از غلامان و کنیزانش خشم می کرد آن عمود را بر گردن او می پیچید و کسی نمی توانست او را باز کند مگر خودش که او را باز می کرد. (۱۴۵)

و بالجمله، خبر یحیی در بلاد

و امصار شایع شد، چون خیر او به بغداد رسید محمد بن عبدالله بن طاهر، پسر عم خود حسین بن اسماعیل را با جماعتی از لشکر به دفع یحیی فرستاد. بغدادیین به کره و بی رغبتی به حرب یحیی بیرون شدند؛ چه آنکه اهل بغداد در باطن به یحیی میل داشتند.

بالجمله، بعد از حروب و وقایعی ما بین یحیی و لشکر حسین در قریه شاهی تلافی شد و جنگ مابین دو طرف پیوسته گشت و هیضم که یکی از سرهنگان لشکر یحیی بود هنگامی که تنور جنگ تافته شد بگریخت و لشکر یحیی را دل بشکست و لشکر دشمن قوت گرفت، یحیی چون هزیمت هیضم را بدید قدم مردانگی را استوار داشت و پیوسته جنگ کرد تا زخم بسیاری برداشت و از کار افتاد و سعد ضبابی نزدیک شد و سرش را از تن برید و به نزد حسین بن اسماعیل برد.

و از کثرت جراحت و زخم که بر صورتش رسیده بود کسی درست او را نمی شناخت.

پس آن سر را به جانب بغداد به نزد محمد بن عبدالله بن طاهر حمل دادند پس آن را به سامره برای مستعین فرستاد، دیگر باره به بغداد آوردند در بغداد نصب کردند.

مردم بغداد ضجه کشیدند و انکار قتل او نمودند؛ چه آنکه در باطن میل داشتند به جهت آنچه از یحیی مشاهده کرده بودند از حسن معاشرت و تورع از اخذ مال و کف از دماء [خون ریزی] و بسیاری عدل و احسان او.

پس جماعتی بر محمد بن عبدالله بن طاهر وارد شدند و او را به فتح و ظفر تهنیت گفتند، و ابوهاشم جعفری نیز بر

محمد داخل شد و گفت:

أَيُّهَا الْأَمِيرُ!

آمدم تو را تهنیت گویم به چیزی که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود باید او را تعزیت گفت!

محمد او را جوابی نگفت، پس ابوهاشم بیرون آمد و این شعر بگفت:

يَا بَنِي طَاهِرٍ كُلُّهُ وَبَيْنَا

إِنَّ لَحْمَ النَّبِيِّ غَيْرُ مَرِي

إِنَّ وَثْرًا يَكُونُ طَالِبُهُ اللَّهُ

لَوْ تَرْتُّ نَجَاحُهُ بِالْحَرِيِّ

پس محمد امر کرد اسیران اهل بیت یحیی را به جانب خراسان کوچ دهند و گفت سرهای اولاد پیغمبر در هر خانه ای که باشد باعث زوال نعمت آن خانه می شود.

ابوالفرج از ابن عمّار حدیث کرده که:

هنگامی که اسیران اهل بیت یحیی و اصحاب او را به بغداد می آوردند به سختی تمام با پای برهنه ایشان را می دوانیدند و هرگاه یکی از ایشان از کثرت خستگی و تعب عقب می ماند او را گردن می زدند، و تا آن زمان شنیده نشده بود که با اسیری با این نحو بدرفتاری کنند. (۱۴۶)

و بالجمله، در همان ایامی که در بغداد بودند مکتوب مستعین بالله رسید که اسیران را از بند و حبس رها کنند، پس محمد بن طاهر همگی را رها کرد مگر اسحاق بن جناح صاحب شرطه یحیی را که او را در حبس بداشت تا در محبس وفات کرد، پس جنازه او را در خرابه ای افکندند و دیواری بر روی او خراب کردند.

و بالجمله، یحیی مردی شریف و ورع و دین و خیر و کثیر الاحسان و عطوف و رؤوف بر رعیت و حامی اهل بیت خود از طالبین بود، و پیوسته با ایشان نیکی و احسان می نمود و لهذا قتل او در قلوب مردم از

خاصّه و عامّه و صغیر و کبیر و قریب و بعید سخت اثر کرد و شهادتش در حدود سنه دویست و پنجاه واقع شد و جماعت بسیاری او را مرثیه گفتند، از جمله بعض شعرای آن عصر گفته:

بَكَتِ الْخَيْلُ شَجْوَهَا (۱۴۷) بَعْدَ يَحْيَى

وَ بَكَاهُ الْمُهَنْدُ الْمُضْقُولُ

وَ بَكَاهُ الْعِرَاقُ شَرْقًا وَ غَرْبًا

وَ بَكَاهُ الْكِتَابُ وَ التَّنْزِيلُ

وَ الْمُصَلَّى وَ الْبَيْتُ وَ الرَّكْنَ

وَ الْحِجْرُ جَمِيعًا لَهُ عَلَيْهِ عَوِيلُ

كَيْفَ لَمْ تَسْقُطِ السَّمَاءُ عَلَيْنَا

يَوْمَ قَالُوا أَبُو الْحُسَيْنِ قَتِيلُ

وَ بَنَاتُ النَّبِيِّ يَنْدُبْنَ شَجْوًا

مُوجِعَاتُ دُمُوعُهُنَّ هُمُولُ

وَ يُرْتَيْنَ (۱۴۸) لِلرَّزِيَّةِ بَدْرًا

فَقَدَهُ مُفْطَعٌ عَزِيزٌ جَلِيلُ

قَطَعَتْ وَجْهَهُ سَيْوْفُ الْأَعَادِي

بِأَبِي وَجْهَهُ الْوَسِيمُ الْجَمِيلُ

قَتْلُهُ مُذَكِّرٌ لِقَتْلِ عَلِيٍّ

وَ حُسَيْنٍ يَوْمَ أُوذِيَ الرَّسُولُ

صَلَوَاتُ الْإِلَهِ وَ قُفَا عَلَيْهِمْ

مَا بَكَى مُوجِعٌ وَ حَنَّ ثُكُولُ

و نیز از اعقاب حسین ذوالدّمعه است:

سید اجل نسابه علامه تحریر بهاءالدین علی بن غیاث الدین عبدالکریم نیلی نجفی ابن عبدالحمید بن عبدالله بن احمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن غیاث الدین عالم تقی.

و او همان است که جمعی از اعراب در شط سواره بر او حمله کردند و لباسهای او را ربودند و خواستند سراویل او را برابند مانع شد او را شهید کردند.

ابن سید جلال الدین عبدالحمید که محمد بن جعفر المشهدی در مزار کبیر از او روایت می کند ابن عالم فاضل محدث عبدالله التقی النسابه ابن نجم الدین اسامه نقیب عراق ابن نقیب شمس الدین احمد بن نقیب ابوالحسین علی بن سید فاضل نساب ابوطالب محمد بن ابوعلی عمر الشریف رئیس جلیل امیر حاج بود و در سنه سیصد و سی و نهم حجرالاسود به دست او به جای خود برگشت.

و در واقعه قرامطه که به مکه آمدند و حجرالاسود را

کندند و به کوفه بردند و چندی او را در ستون هفتم مسجد نصب کردند.

و به این واقعه اشاره کرده بود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار غیبیه خود که روزی در کوفه فرمود:

لَا بَدَّ أَنْ يُصَلَّبَ فِي هَذِهِ السَّارِيَةِ؛

نیست چاره ای از آن که آویخته شود در این ستون و اشاره فرمود به ستون هفتم؛ و این قصه طولانی است.

و این سید جلیل همان است که قبه جدش امیرالمؤمنین علیه السلام را بنا کرد از خلص مال خود. ابن یحیی النسابه نقیب النقباء القائم به کوفه ابن الحسین النسابه النقیب الطاهر ابن ابی عاتقه احمد محدث ابن ابی علی عمر بن یحیی بن الحسین ذوالدمعه ابن زید الشهید ابن امام زین العابدین علیه السلام.

و بالجمله، بهاءالدین علی مذکور جلالت شأنش بسیار و مناقبش بی شمار و از جمله تالیفات شریفه او است که نقده اخبار و سده آثار بر آن رکون و اعتماد نموده، و از آن نقل کرده اند مانند کتاب انوار المضيئه و الدر النضید و کتاب سرور اهل الایمان فی علامات ظهور صاحب الزمان صلوات الله علیه و کتاب الغیبه و الانصاف فی الرد علی صاحب الکشاف و شرح مصباح صغیر شیخ و غیر ذلك.

استاد شیخ حسن بن سلیمان حلّی صاحب مختصر البصائر و ابن فهد حلّی و تلمیذ شیخ شهید و فخر المحققین و سید عمیدالدین است و جد او محمد الشریف الجلیل ابن عمر بن یحیی بن الحسین النسابه ابن ابی عاتقه احمد محدث است

و احمد محدث همان است که صاحب عمده الطالب در حق او گفته که او مردی وجیه و متمول بود و هیچیک از علویین را آن مقدار

اموال و املاک و زراعت و فلاحت نبود، بعضی گفته اند در یک سال به تنهایی هفتاد و هشت هزار جریب زمین را زراعت می فرمود.

و از غرائب حکایت او این است که وقتی در دیوان جلوس فرموده بود و مطهر بن عبدالله وزیر عزالدوله بن بویه در دیوان حاضر بود در این حال توقیع به او رسید که رسول قرامطه به کوفه می رسد و شایسته چنان است که برای تهیه اسباب دفاع او چیزی به کوفه مکتوب شود. مطهر بن عبدالله وزیر آن توقیع را به شریف نشان داد و به او اشارت کرد که یکی را به عنوان این خدمت به آن شخص رسول به کوفه روانه دارد و منزل و مایحتاج او را فراهم کند از آن پس وزیر به بعضی مهمات دیوان مشغول گردید و ساعتی به آن حال بود.

چون ملتفت گشت شریف را فارغ البال و آسوده خیال بر جای خود نشسته دید و از روی تعجب گفت که ای شریف! این امر و قضیه از آن امور نباشد که به تهاون و تکاسل بگذرد.

شریف گفت:

همانا من به جانب کوفه رسول بفرستادم و جواب باز آمد که در تهیه اسباب کار هستند، وزیر از این امر تعجب کرد و از وی از چگونگی امر پرسیدن گرفت، شریف او را خبر داد که او را در بغداد مرغهای کوفی و در کوفه طیور بغدادیه است و چون تو به آنچه رای زدی مرا اشارت فرمودی من فرمان کردم تا به توسط مرغ به کوفه مکتوب بفرستد و هم اکنون خبر باز رسید که آن مکتوب به کوفه وصول یافت و اینک به اطاعت

بهاء الشرف نجم الدين ابوالحسن

و نیز از اعقاب حسین ذوالدمعه است سید اجل بهاء الشرف نجم الدین ابوالحسن محمد بن الحسن بن احمد بن علی بن محمد بن عمر بن یحیی ابن الحسین التّسابه بن احمد المّخّیث ابن عمر بن یحیی بن الحسین ذوالدمعه که در اول صحیفه کامله اسمش هست و عمیدالرؤساء از او روایت می کند و جماعت بسیاری غیر از عمید الرؤساء نیز از او روایت می کنند مانند ابن سکون و جعفر بن علی والد شیخ محمد بن المشهدی و شیخ هبه الله بن نما و غیر ایشان علیهم الرضوان.

عیسی پسر سوم زید بن علی بن الحسین

ذکر عیسی پسر سوم زید بن علی بن الحسین علیه السلام

همانا عیسی بن زید مکنّی است به ابو یحیی و ملقب است به موتم الاشبال و این لقب از آن یافت که وقتی شیری را که دارای بچگان بود و سر راه بر مردم گرفته بود بکشت از آن وقت لقب موتم الاشبال یافت یعنی یتیم کننده شیر بچگان.

ابوالفرج ستایش بلیغی از او نموده و گفته که او مردی جلیل القدر و صاحب علم و ورع و تقوی و زهد بوده، و از حضرت صادق علیه السلام و برادر آن حضرت عبدالله محمد علیه السلام و از پدر خود زید بن علی علیه السلام و غیرهم روایت می کرد و علماء عصر او مقدم او را مبارک می شمردند. (۱۵۰)

و سفیان ثوری را با او ارادتی تام بود و او را به زیادت تعظیم و احترام می نمود و لکن موافق روایتی مدح او محل نظر است چه سوء ادبی و جسارتی از او بالنسبه به امام زمان خود حضرت صادق علیه السلام ظاهر گشته.

بالجمله، عیسی در واقعه محمد و ابراهیم پسران عبدالله بن حسن حاضر بود و چون آن دو تن کشته شدند عیسی از مردم اعتزال جست و در کوفه در خانه علی بن صالح بن حی متواری گشت و نسبش را از مردم پوشیده داشت تا وفات یافت و در ایامی که عیسی پنهان بود یحیی بن حسین بن زید و به قول صاحب عمده الطالب محمد بن محمد بن زید به پدر گفت که دوست دارم مرا بر عمویم دلالت کنی و بگویی در کجا است تا او را ملاقات کنم، همانا قبیح است بر من که من چنین عمویی داشته باشم و او را دیدار ننمایم.

پدر گفت:

ای پسر جان! این خیال از سر به در کن؛ چه آنکه عموی تو عیسی خود را پنهان کرده است و دوست ندارد که شناخته شود و می ترسم اگر تو را به سوی او دلالت کنم و به نزد او روی به سختی افتد و منزل خود را تغییر دهد، یحیی در این باب مبالغه و اصرار کرد تا آنکه پدر را راضی نمود که مکان عیسی را نشان دهد.

حسین گفت:

ای پسر! اگر خواهی عموی خود را ملاقات کنی از مدینه به کوفه سفر کن چون به کوفه رسیدی از محله بنی حی پرسش نما، چون این دانستی برو به فلاخن کوچه، و آن کوچه را برای او وصف کرد، چون به آن کوچه رسیدی خانه ای بینی به فلاخن صفت و فلاخن نشانی، آن خانه عموی تست؛ لکن تو بر در خانه منشین بلکه برو در اوایل کوچه بنشین تا وقت مغرب، آنگاه مردی بینی بلند قامت

به سن کهولت که صورت نیکویی دارد و آثار سجده در جبهه [پیشانی] او نمایان است. جبّه ای از پشم در بر دارد و شتری در پیش انداخته از سقّایی برگشته و به هر قدمی که بر می دارد و می نهد ذکر خدا را به جا می آورد و اشک از چشمان او فرو می ریزد همان شخص عموی تو عیسی است، چون او را دیدی برخیز و بر او سلام کن و دست در گردن او آور و عمویت ابتدا از تو وحشت خواهد کرد تو خود را به او بشناسان تا قلبش ساکن شود.

پس زمان کمی با او ملاقات می کنی و مجلس خود را با او طولانی مکن که مبادا کسی شما را ببیند و او را بشناسد آنگاه او را وداع کن و دیگر به نزد او مرو و گرنه از تو نیز پنهان خواهد شد و به مشقّت خواهد افتاد.

یحیی گفت:

آنچه فرمودی اطاعت خواهم کرد، پس تجهیز سفر کرده با پدر وداع نموده به جانب کوفه روان شد.

چون به کوفه رسیده منزل نمود، آنگاه در تجسس عم خود شد، و از محله بنی حَیّ پرسش نمود و آن خانه را که پدرش وصف کرده بود پیدا نمود، پس در بیرون کوچه به انتظار عمو بنشست تا وقتی که آفتاب غروب کرد، ناگاه مردی را دید که شتری در پیش انداخته و می آید به همان اوصافی که پدرش نشانی داده بود و هر قدمی که بر می دارد و می گذارد لبهایش به ذکر خدا حرکت می کند و اشک از دیدگانش فرو می ریزد، یحیی برخاست و بر او سلام

کرد و با او معانقه نمود. یحیی گفت چون چنین کردم عمویم مانند وحشی که از انسی وحشت کند از من وحشت کرد، گفتم: ای عمو! من یحیی بن حسین بن زید پسر برادر تو می باشم.

چون این از من شنید مرا به سینه چسباند و چنان گریست و حالش منقلب شد که گفتم الحال سخته خواهد کرد، چون قدری به خویشتن آمد شتر خود را بخوابانید و با من بنشست و از احوال خویشان و اهل بیت خود از مردان و زنان و کودکان یک یک پرسید و من حالات ایشان را برای او شرح دادم و او می گریست.

آنگاه که از حال ایشان مطلع شد حال خود را برای من نقل کرد و گفت:

ای پسرک!

اگر از حال من خواسته باشی بدان که من نسب و حال خودم را از مردم پنهان کرده ام و این شتر را کرایه کرده هر روز به سقایی می روم و آب بار می کنم و برای مردم می برم و آنچه تحصیل کردم اجرت شتر را به صاحبش می دهم و آنچه باقی مانده باشد در وجه قوت خود صرف می کنم و اگر روزی مانعی برای من پیدا شود که نتوانم در آن روز به آب کشی بیرون روم آن روز را قوتی ندارم که صرف کنم لاجرم از کوفه به صحرا بیرون می شوم و از فضول بقول، یعنی برگ کاهو و پوست خیار و امثال اینها که مردم دور افکنده اند جمع می کنم و آن را قوت و غذای خود می گردانم، و در این مدت که پنهان گشته ام در همین خانه منزل کرده ام و صاحب خانه

هنوز مرا نشناخته و چندی که در این خانه ماندم دختر خود را به من تزویج کرد و حق تعالی از او دختری به من کرامت فرمود، چون به حدّ بلوغ رسید مادرش به من گفت که دختر را به پسر فلان سقا که همسایه ما است تزویج کن؛ زیرا که به خواستگاری او آمده اند.

من او را پاسخ ندادم زوجه ام اصرار بلیغی کرد من در جواب ساکت بودم و جرات نمی کردم که نسب خود را با وی بگویم و او را خبر دهم که دختر من فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است کفو و هم شان او پسر فلان مرد سقا نیست.

زوجه من به ملاحظه فقر و افلاس و گمنامی من چنان پنداشت لقمه ای که هرگز در خیالش نمی گنجید به چنگش افتاده، لاجرم در این باب مبالغه بسیار کرد تا آنکه من از تدبیر کار عاجز شدم و از خدا کفایت این امر را خواستم. حق تعالی دعای مرا مستجاب فرمود و بعد از چند روزی دخترم وفات یافت و از غصه او راحت شدم، لکن پسر جان من یک غصه در دلم ماند که گمان نمی کنم احدی آن قدر غصه در دل داشته باشد و آن غصه آن است که مادامی که دخترم زنده بود من نتوانستم خود را به او بشناسانم و با او بگویم که ای نور دیده تو از فرزندان پیغمبری و خانم می باشی نه آنکه دختر یک عمه باشی و او بمرد و شان خود را ندانست؛ پس عمویم با من وداع کرد و مرا قسم داد که دیگر به نزد او

نروم مبادا که شناخته شود و دستگیر گردد، پس من بعد از چند روز دیگر رفتم او را بینم دیگر او را دیدار نکردم و همان یک دفعه بود ملاقات من با او. (۱۵۱)

ابوالفرج روایت کرده از خصیب وابشی که از اصحاب زید بن علی و مخصوصین عیسی بن زید بود گفت:

در اوقاتی که عیسی در کوفه متواری و پنهان بود گاهی ما به دیدن او با حال خوف می رفتیم و بسا بود که در صحرا بود و آب کشی می کرد پس می نشست با ما و حدیث می کرد ما را و می گفت واللّه دوست داشتم که من ایمن بودم بر شما از اینها یعنی مهدی عباسی و اعوان او پس طول می دادم مجالست با شما را و توشه می بردم از حدیث با شماها و نظر بر روی شماها.

به خدا سوگند که من شوق ملاقات شما را دارم و پیوسته به یاد شما هستم در خلوات و در رختخواب خود در خواب بروید تا مشهور نشود موضع شما و امر شما پس برسد بدی یا ضرری. (۱۵۲)

و بالجمله، عیسی به همین حال بود تا وفات یافت.

و او را چند نفر مخصوص بود که پوشیده بر امر او مطلع بودند:

یکی ابن علاء صیرفی، و دیگر حاضر، و سوم صباح زعفرانی، و چهارم حسن بن صالح.

و مهدی در صدد بود که اگر عیسی را نمی یابد لااقل بر این چند تن ظفر یابد تا هنگامی که بر حاضر ظفر یافت و او را در محبس انداخت و به هر حيله که باید و شاید خواست تا مگر از عیسی و اصحاب

او از حاضر خیر گیرد او کتمان کرد و بروز نداد تا او را کشتند، و چون عیسی دنیا را وداع کرد دو طفل صغیر از او بماند، و صباح کفالت ایشان می نمود.

و نقل شده که صباح به حسن، گفت:

اکنون که عیسی وفات کرد چه مانع است که ما خود را ظاهر کنیم و خبر موت عیسی را به مهدی رسانیم تا او راحت شود و ما نیز از خوف او ایمن شویم، چه آنکه طلب کردن مهدی ما را به جهت عیسی است الحال که او بمرد دیگر با ما کاری ندارد.

حسن گفت:

نه والله!

چشم دشمن خدا را به مرگ ولی الله فرزند نبی الله روشن نخواهم کرد، همانا یک شبی که من به حالت ترس به پایان برم بهتر است از جهاد و عبادت یک سال.

صبح گفت:

چون دو ماه از موت عیسی بگذشت حسن بن صالح نیز از دنیا بگذشت آنگاه من احمد و زید کودکان یتیم عیسی را برداشتم و به جانب بغداد پا گذاشتم چون به بغداد رسیدم کودکان را در خانه ای سپردم و خود با جامه کهنه به دار الخلافه مهدی شدم چون به آنجا رسیدم گفتم من صباح زعفرانی می باشم و اذن بار طلبیدم خلیفه مرا طلب کرد و چون بر او داخل شدم گفت:

تویی صباح زعفرانی؟

گفتم:

بلی، گفت:

لَا حَيَاكَ اللَّهُ وَلَا بَيَاكَ اللَّهُ وَلَا قَرَبَ دَارِكَ

ای دشمن خدا تویی که مردم را به بیعت دشمن من عیسی می خواندی؟

گفتم:

بلی،

گفت:

پس به پای خود به سوی مرگ آمدی.

گفتم:

ای خلیفه! من از برای شما بشارتی دارم و هم تعزیتی،

گفت:

بشارت و تعزیت تو چیست؟

گفتم:

اما بشارت تو به مرگ عیسی بن

زید است و اما تعزیت نیز برای موت عیسی است؛ چه آنکه عیسی پسر عم و خویش تو بود.

مهدی چون این بشنید سجده شکر به جای آورد، پس از آن پرسید که عیسی کی وفات کرد؟

گفتم:

تا به حال دو ماه است،

گفت:

چرا تا به حال مرا خبر ندادی؟

گفتم:

حسن بن صالح نمی گذاشت تا آنکه او نیز بمرد من به سوی تو آمدم، مهدی چون خبر مرگ حسن شنید سجده دیگر به جای آورد و گفت:

الحمد لله که خدا شر او را از من کفایت کرد؛ چه آنکه او سخت ترین دشمنان من بود.

آنگاه گفت:

ای مرد! هرچه خواهی از من بخواه که حاجت تو برآورده خواهد شد و من تو را از مال دنیا بی نیاز خواهم کرد،

گفتم:

به خدا سوگند که من از تو چیزی نمی طلبم و حاجتی نمی خواهم جز یک حاجت، گفت:

آن کدام است؟

گفتم:

کفالت یتیمان عیسی بن زید است و به خدا قسم است اگر من چیزی می داشتم که بتوانم آنها را کفالت کنم این حاجت را نیز از تو نمی طلبیدم و ایشان را به بغداد نمی آوردم.

پس شرحی از عیسی و کودکان او نقل کردم و گفتم:

شایسته است که شما در حق این کودکان یتیم گرسنه که نزدیک است هلاک شوند پدری کنی و ایشان را از گرسنگی و پریشانی برهانی.

مهدی چون حال یتیمان عیسی را شنید بی اختیار بگریست چندان که اشک چشمش سرازیر شد، گفت:

ای مرد خدا! خدا جزای خیر دهد تو را خوب کردی که حال ایشان را برای من نقل کردی و حق ایشان را ادا نمودی همانا
فرزندان عیسی نیز مانند فرزندان من اند اکنون برو و

ایشان را به نزد من آر،

گفتم:

از برای ایشان امان است؟

گفت:

بلی در امان خدا و در امان من و در ذمه من و ذمه پدران من می باشند، و من پیوسته او را قسم می دادم و از او امان می گرفتم که مبادا اگر ایشان را برای او آورم آسیبی به ایشان رساند و مهدی هم ایشان را امان می داد تا آنکه در پایان کلام گفت:

ای حبيب من! اطفال کوچک را چه تقصیر است که من ایشان را آسیبی برسانم، همانا آنکه با سلطنت من معارض بود پدر ایشان بود.

و اگر او نیز به نزد من می آمد و با من منازعت نمی کرد مرا با وی کاری نبود تا چه رسد به کودکان یتیم، الحال برخیز و برو و ایشان را به نزد من آر خدای جزای خیرت دهد و از تو هم استدعا می کنم که عطای مرا قبول کنی،

گفتم:

من چیزی نمی خواهم.

آنگاه رفتم و کودکان عیسی را حاضر کردم، چون مهدی ایشان را بدید به حال ایشان رقت کرد و ایشان را به خود چسبانید و امر کرد کنیزکی را که پرستاری ایشان کند و چند نفر هم موکل خدمت ایشان نمود و من نیز در هر چندی از حال ایشان تحقیق می کردم و پیوسته در دار الخلافه بودند تا زمانی که محمد امین مقتول گشت آنگاه از دار الخلافه بیرون شدند و زید به مرض از دنیا بگذشت و احمد مختفی و متواری گشت. (۱۵۳)

ذکر اولاد و اعقاب عیسی بن زید شهید

همانا عیسی بن زید را از چهار فرزند اعقاب به یادگار ماند:

احمد المختفی و زید و محمد و حسین غضاره و حسین جد علی

بن زید بن الحسین است که در ایام مهتدی بالله خروج کرد در کوفه، جماعتی از عوام و اعراب کوفه با او بیعت کردند. مهتدی شاه بن میکال را با لشکری عظیم به جنگ او فرستاد خیر گوشزد لشکر علی گردید متوحش شدند؛ چه آنکه عدد ایشان به دویست سوار می رسید. علی چون وحشت ایشان را بدید گفت:

همانا ای مردم!

این لشکر مرا می طلبند و با غیر من کاری ندارند من بیعت خود را از گردن شما برداشتم پی کار خود روید و مرا با ایشان گذارید.

گفتند:

به خدا قسم که ما چنین نخواهیم کرد، چون لشکر شاه بن میکال رسید لشکر علی را فرعی غالب شد.

علی گفت:

ای مردم!

به خود بمانید و تماشای شجاعت من نمایید.

پس شمشیر از نیام کشید و اسب خود را در میان آن لشکر عظیم دوانید و بر ایشان از یمین و یسار شمشیر زد تا آنکه از میان لشکر بیرون شد و بر فراز تلّی رفت، دیگر باره از پشت ایشان درآمد و بر ایشان حمله کرد لشکر از ترس برای او کوچه می دادند تا به مکان اول خود عود نمود و دو سه کزّت این چنین حمله کرد بر ایشان، لشکر او دل قوی شدند و بر لشکر شاه بن میکال حمله کردند، لشکر شاه هزیمتی شنیع نمودند و علی بن زید فتح کرد، و بیود تا در ایام معتمد در بصره ناجم او را با طاهر بن محمد بن ابوالقاسم بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن العباس ابن امیرالمؤمنین علیه السلام و طاهر بن احمد بن القاسم بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زید بن

الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام گردن زد. (۱۵۴)

احمد بن عیسی بن زید

ذکر احمد بن عیسی بن زید و ناچم صاحب زنج

احمد بن عیسی بن زید مردی عالم و فقیه و بزرگ و زاهد و صاحب کتابی در فقه بوده و مادرش عاتکه دختر فضیل بن عبدالرحمن بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب هاشمیه بوده و تولدش در سال یک صد و پنجاه و هشتم و وفاتش در سال دویست و چهلم روی داد.

در پایان روزگار نابینا گشت و چنانکه در ذیل وفات پدرش عیسی اشارت رفت از آن هنگام که او را به مهدی تسلیم کردند در دار الخلافه می زیست تا زمان رشید، صاحب عمده الطالب گفته که نزد رشید می زیست تا کبیر شد و خروج نمود پس او را ماخوذ و محبوس داشتند پس خلاص گشت و پنهان گردید و بیود تا در بصره وفات نمود و این هنگام روزگارش از هشتاد سال گذشته بود و از این روی او را مختفی می نامیدند انتهی. (۱۵۵)

و زوجه اش خدیجه دختر علی بن عمر بن علی بن الحسین علیه السلام است و او مادر محمد پسرش است که مردی وجیه و فاضل بوده و در بغداد در حبس وفات یافت.

مؤلف گوید:

از کسانی که خود را به احمد مختفی نسبت داده صاحب زنج است ادعا می کرده که من علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام می باشم و جماعتی او را دعی آل ابوطالب می گفتند و در توقیع حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است:

صاحبُ الزَّنجِ لیسَ مِنْ أَهْلِ الْبیتِ (۱۵۶)

و اصلش از یکی

از قراء ری بود و به مذهب ازراقه و خوارج میل داشت و تمام گناهان را شرک می دانست و انصار و اصحابش زنجی بودند.

در ایام خلافت مهتدی بالله سه روز به آخر ماه رمضان مانده سنه دویست و پنجاه و پنجم در حدود بصره خروج کرد پس از آن به سوی بصره شده و بصره را مالک گردید و جماعت زنگ را برای انگیزش فتنه و غوغا برآشفست و آن جماعت در آن هنگام در بصره و اهواز و نواحی اهواز جمعی بزرگ بودند و اهل این نواحی این جماعت را می خریدند و در املاک و ضیاع و باغستان خود به خدمت مامور می ساختند و جماعتی از اعراب ایشان نیز او را متابعت می کردند و از وی افعالی ظهور یافت که هیچ کس پیش از وی چنین نکرده بود و زمان المعتمد علی الله ابوالعباس احمد بن متوکل برادرش طلحه بن متوکل که ملقب به موفق و قائم به امر خلافت بود به جنگ وی بیرون شد و پیوسته به حیل و تدبیر جنگ و گریز می کرد تا او را بکشت و مردم را از شر او آسوده کرد و مدت ایام تسلط و قهر صاحب زنج چهارده سال و چهار ماه بود.

و او مردی قسی القلب و ذمیم الافعال بود و در سفک دماء مسلمانان و اسر نساء و کشتن زنان و اطفال و غارت کردن اموال خودداری نکرد.

و نقل شده که در یک واقعه در بصره سیصد هزار نفس از مردم بکشت و فتنه او بر مردم سخت عظیم بود. (۱۵۷)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار غیبیه خود

مکرر اشاره فرموده به صاحب زنج و گرفتاریهای اهل بصره.

از جمله فرموده:

يَا اٰحْنَفُ كَدَانِي بِهٖ وَقَدْ سَارَ بِالْجَيْشِ الَّذِي لَا يَكُوْنُ لَهُ غُبَارٌ [وَلَا لَجَبٌ] وَلَا فَعْقَعُهُ لُجْمٌ وَلَا حَمْحَمَهُ حَيْلٌ وَيُثِرُوْنَ الْاَرْضَ
بِاَقْدَامِهِمْ كَاَنَّهَا اَقْدَامُ النَّعَامِ. (۱۵۸)

سید رضی رضی الله عنه فرموده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه اشاره به صاحب زنج فرموده و معنی کلام آن حضرت آن است که:

ای احنف!

گویا می نگرم او را که با سپاهی سیر می کند که نه گرد و غباری و نه صدایی و نه آواز سلاح و لگامی دارد با قدمهای خویشان زمین را بر هم می شورانند و گامهای آنها مانند قدمهای شتر مرغ است.

مؤلف گوید:

که در اوائل ظهور صاحب زنج که زنگیان به او پناهنده گشتند و جمعیت وی بسیار گشت مورخین نوشته اند که در تمامی سپاه او به غیر از سه شمشیر نبود.

چون به آهنگ بصره شد به قریه معروف به کرخ رسید بزرگان قریه به دیدار او بشتافتند و لوازم پذیرایی به جای آوردند و صاحب الزنج آن شب با ایشان به پای برد و چون بامداد شد اسبی کمیت از بهرش از آن قریه هدیه کردند و آن اسب را زین و لگام نبود و از هیچ کجا به دست نیامد سپس ریسمانی بر او استوار کردند و سوار شدند و هم با ریسمان از لیف دهانش بستند.

ابن ابی الحدید می گوید:

این داستان مصدق قول حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده:

كَانِي بِهٖ قَدْ سَارَ فِي الْجَيْشِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ غُبَارٌ وَلَا لَجَبٌ الْخ. (۱۵۹)

پس از آن حضرت به احنف، می فرماید:

وَيْلٌ لِّسِكِّكُمْ الْعَامِرَةَ وَالذُّوْرَ

الْمُزَخْرَفَةِ الَّتِي لَهَا أَجْنَحُهُ كَأَجْنَحِ النُّسُورِ وَ خَرَاطِيمُ كَخَرَاطِيمِ الْفَيْلِ مِنْ أَوْلِيكَ الَّذِينَ لَا يُنْدَبُ قَتِيلُهُمْ وَلَا يُفْتَقَدُ عَائِبُهُمْ.

می فرماید:

ای احنف!

وای بر کوی و بر زنهای آبادان شما و خانه های آراسته و زینت و نگار کرده که بالها دارد مانند بالهای کرکس و خرطومها مانند خرطوم فیل از چنین گروهی که نه بر کشته ایشان کسی ندبه می کند و نه گمشده ایشان را کسی جستجو می کند، چون که زنگیان عید و غریب بودند و کسی نداشتند که بر ایشان ندبه کند یا از نابود شدن ایشان جایش خالی بماند، و شاید مراد از این بالها روشن باشد یا اخشاب و بوریاهایی که بیرون عمارتها از سقفها آویزان می کنند که درها و دیوارها را از صدمه باران و تابش آفتاب نگهدارد.

و خرطوم خانه ها، ناودانهای متصل به دیوار است تا به زمین که قیر بر آنها مالیده اند و بسیار شبیه است به خرطوم فیل و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این فرمایش اشاره می فرماید به خراب شدن و سوختن این عمارت در فتنه صاحب زنج.

همانا مورخین نقل کرده اند که در روز جمعه هفدهم شوال سنه دویست و پنجاه و هفت صاحب زنج داخل بصره شد و مردم بصره را بکشت و مسجد جامع و خانه های مردم را آتش زد و در روز جمعه و شب شنبه پیوسته مردم را کشت و خانه ها را آتش زد تا آنکه جویها را از خون روان گشت و کوی و بازار خون گسار گردید و کوشک و گلستان، گورستان گردید و خانه ها و هرکجا که رهگذر انسان یا چارپایان بود با هر

اسب و اثاث و متاعی بود به جمله بسوخت.

وَأَتَّسَعَ الْحَرِيقُ مِنَ الْجَبَلِ إِلَى الْجَبَلِ وَ عَظُمَ الْخَطْبُ وَ عَمَّهَا الْقَتْلُ وَ النَّهْبُ وَ الْإِحْرَاقُ.

پس از این قتل عام، مردم را امان دادند و گفتند هر که حاضر شود در امان است، هنگامی که مردم جمع شدند بنای غدر نهادند و شمشیر در میان ایشان نهادند و صدای مردم به شهادت جاری و خونشان در زمین ساری بود، کشتند هر کس را که دیدند.

در بصره که هر که مالدار بود اول مال او را می گرفتند یعنی شکنجه می کردند او را تا ظاهر کند مال خود را و ناگهان او را می کشتند و هر که فقیر بود بدون فرصت در همان وقت او را می کشتند تا آنکه نقل شده که هر کس از مردم بصره به حیل مختلفی جان به سلامت برد در آن آبار و چاهها که در سراها کنده بودند پنهان گردیده و چون تاریکی شب جهان را فرو می گرفت از ظلمت چاه طلوع می کردند، و چون مأكولی موجود نبود ناچار از گوشت سگ و موش و گربه کار خورش و خوردنی می ساختند و چون خورشید طلوع می کرد به چاه غروب می نمودند و به همین گونه می گذرانیدند چندان که از آن حیوانات نیز چیزی به جای نماند و بر هیچ چیز دست نیافتند این وقت نگران بودند تا از همگنان و هم جنسان خود هر کس از گرسنگی بمردی دیگران از گوشتش زندگی گرفتگی و هر کس را قدرت بودی رفیق خود را بکشتی و او را بخوردی و چنان سختی کار بر مردم شدت کرد که زنی

را دیدند که سر بر دست گرفته و می‌گرید از سبب آن پرسیدند گفت:

مردم دور خواهرم جمع شدند تا بمیرد گوشت او را بخوردند هنوز خواهرم نمرده بود که او را پاره پاره کردند و گوشت او را قسمت نمودند و از گوشت او قسمتی به من ندادند جز سرش و در این قسمت بر من ظلم نمودند! (۱۶۰)

مؤلف گوید:

معلوم شد فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن خطبه شریفه که فرموده:

فَوَيْلٌ لَّكَ يَا بَصْرَهُ مِنْ جَيْشٍ مِنْ نِقَمِ اللَّهِ لَا رَهْجَ لَهُ وَلَا حِسَّ وَ سَيِّئَتِي أَهْلُكَ بِالْمَوْتِ الْأَحْمَرِ وَالْجُوعِ الْأَعْبَرِ:

وای بر تو ای بصره! از لشکری که نعمت و شکنج خداوند است و بانگ و غبار و جنبش ندارد، چه سیاه زنگی را چون دیگر لشکرها آواز و آهنگ و جرنگ اسلحه و مرکب بسیار نبود و زود باشد ای بصره که اهل تو، به مرگ احمر و جوع آغبر مبتلا شوند، (یعنی به قتل و قحط تباه گردند). (۱۶۱)

و این کلمات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معجزه بزرگی است.

محمد بن زید

ذکر محمد بن زید بن الامام زین العابدین علیه السلام و اعقاب او

محمد بن زید کوچکترین فرزندان زید شهید است و او را در عراق اعقاب بسیار بوده، کنیتش ابوجعفر، فضلی بسیار و نبالتی به کمال داشت، و قصه ای از فتوت و جوانمردی او معروف است که داعی کبیر آن را برای سادات و علویین نقل کرده که آن را سرمشق خود قرار داده و به آن طریق رفتار نمایند، و ما آن قصه را در ذکر اولاد حضرت امام حسن علیه السلام نگارش دادیم به آنجا رجوع شود.

و پسرش محمد

بن محمد بن زید همان است که در ایام ابوالسیرایا یا در سنه صد و نود و نه بعد از وفات محمد بن ابراهیم طباطبا مردم با وی بیعت کردند و آخر الامر او را گرفته به نزد مامون در مرو فرستادند و در آن وقت بیست سال داشت، مامون تعجب کرد از صغر سن او، با وی گفت:

كَيْفَ رَأَيْتَ صُنِعَ اللَّهُ بِأَبْنِ عَمَّكَ؟

محمد گفت:

رَأَيْتُ أَمِينَ اللَّهِ فِي الْعَفْوِ وَالْحِلْمِ

وَ كَانَ يَسِيرًا عِنْدَهُ أَعْظَمُ الْجُرْمِ

گویند چهل روز در مرو بود آنگاه مامون او را زهر خورانید و جگرش پاره پاره شده در طشت می ریخت و او نظر می کرد به آنها و خلالی در دست داشت و آنها را می گردانید.

و مادرش فاطمه دختر علی بن جعفر بن اسحاق بن علی بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب بوده است.

و پسر دیگری جعفر بن محمد بن زید مردی عالم و فقیه و ادیب و شاعر و آمر به معروف و ناهی از منکر بوده در کلاجرده نیشابور به خاک رفته،

كَذَا فِي بَعْضِ الْمَشَجَرَاتِ،

و ظاهرا او است پدر احمد سگین که بیاید ذکرش بعد از این.

سید علی خان شیرازی

و بدان که از احفاد محمد بن زید است، سید اجل وحید عصره و فرید دهره صدرالدین علی بن نظام الدین احمد بن میر محمد معصوم مدنی مشهور به سید علی خان شیرازی جامع جمیع کمالات و علوم، صاحب مؤلفات نفیسه مانند شرح صمدیه و شرح صحیفه و سلافه و انوار الربیع و سلوه الغریب و غیر ذلک. وفاتش سنه هزار و صد و نوزده در شیراز واقع شده و قبرش در شاه چراغ نزدیک قبر سید اجل سید

ماجد است، پدران سید علی خان همگی علما و فضلا و محدثین بوده اند، در کتاب سلافه العصر من محاسن اعیان العصر در ترجمه والدش نظام الدین احمد، فرمود:

أَمَامُ ابْنِ إِمَامٍ وَ هُمَامُ ابْنِ هُمَامٍ هَلَمَّ جَزَا إِلَى أَنْ أُجَاوَزَ الْمَجْرَةَ مَجْرًا لَا أَقْفُ عَلَى حَيْدٍ حَتَّىٰ إِنْتَهَىٰ إِلَىٰ أَشْرَفِ حَيْدٍ وَ كَفَىٰ شَاهِدًا عَلَىٰ هَذَا الْمَرَامِ قَوْلَ أَحَدِ أَجْدَادِهِ الْكِرَامِ لَيْسَ فِي نَسَبِنَا إِلَّا ذُو فَضْلٍ وَ حِلْمٍ حَتَّىٰ نَقِفَ عَلَىٰ بَابِ مَدِينَةِ الْعِلْمِ. (۱۶۲)

و از جمله پدران او است استاد البشر و العقل الحادی عشر غیاث الدین منصور دشتکی که قاضی نورالله در مجالس در ترجمه او فرموده:

خاتم الحکماء و غوث العلماء الا میر غیاث الدین منصور شیرازی آنکه ارسطو و افلاطون بلکه حکمای دهر و قرون اگر در زمان آن قبله اهل ایمان بودندی مفاخرت و مباهات به انخراط در سلک مستفیدان و ملازمان مجلس عالیش نمودندی انتهی. (۱۶۳)

گویند در بیست سالگی از ضبط علوم فارغ گردیده و در چهارده سالگی داعیه مناظره با علامه دوانی در خود دیده، در سنه نهصد و سی و شش که زمان سلطنت در کف با کفایت شاه طهماسب صفوی بود آن جناب به صدارت عظمی رسید ملقب به صدر صدور ممالک گردید، و در سنه نهصد و سی و هشت جناب خاتم المجتهدین محقق کرکی از عراق عرب به تبریز آمد و از جانب سلطان نهایت احترام می دید به امیر غیاث الدین مذکور در طریقه محبت مسلوک فرمود.

گویند که این دو بزرگوار با هم قرار دادند که در یک هفته جناب محقق کتاب شرح تجرید را نزد میر بخواند و در هفته دیگر جناب میر کتاب

قواعد را از جناب محقق استفاده نماید. مدتی بر این منوال گذشت تا آنکه مفسدین سخنی چینی کردند و مابین این دو بزرگوار را به هم زدند، پس جناب میر، از منصب صدارت استعفا و عود به شیراز نمود و در سنه نهصد و چهل و هشت به رحمت ایزدی پیوست و در جوار مزار پدر بزرگوارش به خاک رفت، و آن جناب را مصنفات بسیار است که ذکرش در اینجا مهم نیست و والد ماجدش سید الحکماء و المدققین ابوالمعالی صدرالدین محمد بن ابراهیم است که معروف به صدرالدین کبیر که قاضی نورالله در ترجمه او فرموده:

آباء و اجداد امجاد او تا حضرت ائمه معصومین علیهم السلام همگی حافظ احادیث و حامل علوم شرعیه بوده اند انتهى. (۱۶۴)

از مآثر او، مدرسه رفیعه منصوریه است در شیراز، در سنه نهصد و سه از دنیا رحلت بفرمود.

و از جمله اجداد ایشان است نصر الدین ابوجعفر احمد سکین که مقرب به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بوده و آن حضرت فقه الرضا را به خط مبارک خویش برای او نوشته و آن کتاب شریف در جمله کتب سید علی خان در بلاد مکه معظمه بوده چنانکه صاحب ریاض فرموده، و سید صدرالدین محمد مذکور فرموده:

ثُمَّ إِنَّ أَحْمَدَ السَّكِينِ جَدِّي صَحِبَ الْإِمَامَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ لَدُنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ إِلَى أَنْ أُشِخِّصَ تَلْقَاءَ خُرَاسَانَ عَشْرَ سِنِينَ فَأَخَذَ مِنْهُ الْعِلْمَ وَاجْازَتَهُ عِنْدِي فَأَحْمَدُ يَزُورِي عَنِ الْإِمَامِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَهَذَا الْأَسْنَادُ أَيْضًا مِمَّا اتَّفَرَّدُ بِهِ لَا يُشْرِكُنِي فِيهِ أَحَدٌ وَقَدْ خَصَّنِي اللَّهُ

حسین بن الامام زین العابدین ذکر علیه السلام و بعض اعقاب او

شیخ مفید رحمه الله فرموده که حسین بن علی بن الحسین علیه السلام سیدی فاضل و صاحب ورع بوده و روایت کرده حدیث بسیار از پدر بزرگوار و از عمه اش فاطمه بنت الحسین علیه السلام و از برادرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام، احمد بن عیسی از پدرش حدیث کرده که گفت:

می دیدم حسین بن علی را که دعا می کرد من با خود می گفتم که دست خود را از دعا پایین نمی آورد تا مستجاب شود دعای او در تمامی خلق. (۱۶۵)

و از سعید صاحب حسن بن صالح مروی است که هیچ کس را ندیده بودم که از حسن بن صالح بیمناکتر از خدای باشد تا هنگامی که به مدینه طیبه درآمدم و حسین بن علی بن الحسین علیه السلام را دیدم و از وی خائفتر و به آن درجه از خدای بیمناک ندیدم از شدت بیم و خوف چنان نمودی که گویا او را به آتش در برده، دیگر باره اش بیرون آورده اند. (۱۶۶)

یحیی بن سلیمان بن حسین از عمش ابراهیم بن الحسین از پدرش حسین بن علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که حسین گفت:

ابراهیم بن هشام مخزومی والی مدینه بود و در هر جمعه ما را به مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک منبر جمع کردی و بر منبر بالا رفتی و امیرالمؤمنین علیه السلام را ناسزا گفتی، حسین می گوید:

پس روزی در آنجا حاضر شدم در وقتی که آن مکان از جمعیت پر شده بود من خود را به منبر چسبانیدم پس مرا خواب ربود در آن حال دیدم

که قبر شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شکافته شد و مردی با جامه سفید نمایان گشت، به من گفت:

ای ابو عبدالله!

محزون نمی کند تو را آنچه این می گوید؟

گفتم:

بلی والله، گفت:

چشمهای خود را بگشا و بین خدا با او چه می کنی، پس دیدم ابراهیم بن هشام را در حالتی که به علی علیه السلام بد می گفت ناگاه از بالای منبر به زیر افتاد و بمراد لعنه الله علیه. (۱۶۷)

مؤلف گوید:

پیش از این دانستی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام را دو پسر بوده به نام حسین و آنکه کوچکتر بوده حسین اصغرش می گفتند و فرمایش شیخ مفید در توصیف حسین معلوم نیست که کدام یک مراد او است لکن شیخ مادر مستدرک الوسائل ع و بعضی دیگر، فرمایش او را بر حسین اصغر وارد کرده اند، به هر جهت آن حسین که صاحب اولاد و اعقاب است، حسین اصغر است که کنیه اش ابو عبدالله بوده و مردی عقیف و محدث و فاضل بوده و جماعتی از وی روایت حدیث کرده اند از جمله عبدالله بن المبارک و محمد بن عمر واقدی شیعی است در سنه صد پنجاه و هفت به سن شصت و چهار سالگی وفات کرد و در بقیع به خاک رفت.

و او را چند پسر بوده یکی عبدالله پدر قاسم است که رئیس و جلیل بوده و دیگر حسن بن حسین است که مردی محدث نزیل مکه بوده و در ارض روم وفات کرده و دیگر ابوالحسین علی بن حسین است که او را از رجال بنی هاشم می شمردند و صاحب فضل و لسان و بیان و سخاوت بوده

و از اخلاق او نقل شده که چون طعام برایش حاضر می کردند صدای سائل که بلند می شد طعام خود را به سائل می داد دیگر باره طعام برای او حاضر می کردند باز صدای سائل می شنید آن طعام را به سائل می داد. لاجرم در وقت غذا خوردن او زوجه اش کنیزی را می فرستاد به نزد در بایستد تا سائل پیدا شود و به او چیزی دهد که سائل صدا نکند تا علی آن طعام را بخورد.

و دیگر عبیدالله اعرج است که بیاید ذکرش و بیای در ذکر اولاد حضرت صادق علیه السلام آنکه فاطمه دختر حسین زوجه آن حضرت و مادر اسماعیل و عبدالله پسران آن حضرت بوده و بالجمله، فرزندان و بازماندگان حسین اصغر در حجاز و عراق و بلاد عجم و مغرب بسیار بوده اند.

از ایشان است حفیدش ابو عبدالله محمّد بن عبدالله بن الحسین مذکور مدنی نزیل کوفه که علماء رجال او را ذکر کرده اند، وفاتش سنه صد و هشتاد و یک واقع شده.

و برادرش قاسم بن عبدالله بن الحسین مردی رئیس و فاضل بوده، ابوالفرج در مقاتل الطالبیین او را ذکر نموده. (۱۶۸)

و از جمله ایشان است عبدالله بن الحسن بن الحسین الا صغر مدفون در شوشتر که قاضی نورالله در مجالس در حق او گفته که او از اکابر ذریّه سید المرسلین، و در فضل و طهارت مشابه جد خود حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود و لهذا در دست اعدای دین شهید گردید،

و هم نقل کرده که نام شریف او عبدالله و لقب مُنیفش زین العابدین بود. بانی اصل عمارت او مستنصر خلیفه عباسی که اول بار

قبة شریف حضرت امام موسی کاظم و امام محمدجواد علیهما السلام را بنا نهاد و بعد از آن متاخراً سادات حسینی مرعشی شوشتر بر آن عمارت افزودند و مساعی جمیله در تزویج مزار فایض البرکات او که از اشراف و الطف بقاع شوشتر است نمودند،

شکرالله سمیهم انتهى. (۱۶۹)

و نیز از ایشان است که احمد بن علی بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن الحسین الا صغر که معروف است به عقیقی و مقیم مکه معظمه بوده و از اصحابنا الکوفیین روایت بسیار سماع کرده و کتبی تصنیف نموده و پسرش علی بن احمد معروف به عقیقی صاحب کتب کثیره و کتاب رجال، معاصر شیخ صدوق است.

و شیخ ابوعلی در منتهی المقال از او بسیار نقل می کند و علامت او را عق قرار داده و فرموده که او از اجله علماء امامیه و اعظم فقهاء اثنی عشریه صاحب مصنفات مشهور است، و آیه الله علامه در خلاصه (۱۷۰)

از کتاب رجال او بسیار نقل می کند.

و شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین (۱۷۱) حدیثی نقل کرده که صریح است در جلالت و علو منزلت او و عمش حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن الحسین الا صغر از جانب داعی کبیر حکومت شهر ساری داشت.

در غیبت داعی، جامه سیاه که شعار عباسیان بود پوشید و خطبه به نام سلاطین خراسان کرد.

چون داعی قوت گرفت و معاودت نمود او را به قتل رسانید.

و از جمله ایشان است سید شریف نسابه امام زاده قاضی صابر که در ونک که یکی از قراء طهران است مدفون است و نسب شریفش چنانچه در روح و ریحانه است چنین است:

ابوالقاسم

علی بن محمد بن نصر بن مهدی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عیسی بن علی بن حسین الا صغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و نقل کرده از نهاییه الا عقاب که تولد این امام زاده در همان قریه بوده و در علم نسب کمال امتیاز داشته و در زمانهای گذشته هر بلدی را نسابه ای بوده و نسابه ری او بوده و نسابین به خدمتش می رسیدند و از او استفاده می نمودند.

و از مجدالدین که یکی از نسابین ری بوده نقل کرده که گفته:

وَ قَدْ رَأَيْتُهُ بِالرِّيِّ وَ حَضَرْتُ مَجْلِسَهُ وَ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيَّ وَ يَجْرِي بَيْنَنَا مُذَاكَرَةٌ فِي عِلْمِ الْأَنْسَابِ فِي شَهْرِ سَنَةِ سِتِّ وَ عِشْرِينَ وَ
خَمْسَمِائَةٍ. (۱۷۲)

و از جمله ایشان است محمد السلیق و علی المرعشی پسران عبیدالله بن محمد بن حسن بن حسین الا صغر، اما این کلمه ماخوذ است از قوله تعالی سَلِّقُوا كُم بِالسِّنَةِ حِدَادٍ (۱۷۳)

و اما علی المرعش، قاضی نورالله شوشتری گفته که کبوتر بلند پرواز را مرعش می گویند و چون علی مذکور به علو شان و رفعت منزلت و مکان اتصاف داشت توصیف او به مرعش جهت استعاره علو منزلت او بوده باشد، و فرموده:

به او منتسب اند سادات مرعشیه و آنها چهار فرقه اند:

فرقه اول:

سادات عالی درجات مازندران که به تشیع مشهورند، و از جمله ایشان است میر قوام الدین که سلاطین قوامیه مرعشیه مازندران به او منسوب اند و او مشهور به میر بزرگ است و نسبش بدین طریق است:

سید قوام الدین صادق بن عبدالله بن محمد بن ابی هاشم بن علی بن حسن بن علی المرعش،

و آن جناب مدتی در خراسان به سلوک مشغول بود بعد از آن به مازندران وطن اصلی خود رجوع کرد و در سنه هفتصد و شصت فرومانده مازندران گردید و در سنه هفتصد و هشتاد و یک وفات کرد و در آمل مدفون گشت، و مشهدش مزارست ساطع الانوار که در عهد صفویه بارگاهش به اهتمام تمام پرداخته قبه عظیمی بر آن افراخته شد، و او را چند پسر والا گهر بوده، از آن جمله است سید رضی الدین والی آمل و سید فخرالدین سردار رستم‌دار و سید کمال الدین فرمانفرمای ساری؛

فرقه دوم سادات شوشراند که از مازندران به آنجا آمده اند و ترویج مذهب ائمه اطهار علیهم السلام نموده اند و از اکابر متأخر ایشان صدر عالی مقدار امیر شمس الدین اسدالله الشهیر به شاه میر و پدر منشرح الصدر میر سید شریف است؛

فرقه سوم مرعشیه اصفهان اند که ایشان نیز از مازندران به اصفهان آمده اند؛

فرقه چهارم مرعشیه قزوین اند که از قدیم الاثام در آن دیار روزگار گذرانیده اند، و بعضی از ایشان نقیب و متولی آستانه حضرت شاهزاده حسین اند. (۱۷۴)

و بدان که از اولاد علی مرعش است سید فاضل فقیه عارف زاهد ورع ادیب ابومحمّد حسن بن حمزه بن علی مرعش که از اجلاّی فقهای طایفه شیعه و از علمای امامیه مائه رابعه است و در طبرستان بوده، شیخ نجاشی و طوسی و علامه سایر ارباب رجال رضوان الله علیهم او را ذکر کرده اند و ستایش بلیغ از او نموده اند و مصنفات او را نام برده اند، روایت می کند از او تَلْعُکْبَرِی؛

شیخ نجاشی فرموده که او معروف است به مرعشی و از بزرگان این طایفه

و فقهای ایشان بود، به بغداد آمد و شیوخ ما با او در سنه سیصد و پنجاه و شش ست و خمسين و ثلاث مائه ملاقات کردند و در سنه سیصد و پنجاه و هشت ثمانی و خمسين و ثلاث مائه وفات یافت. (۱۷۵) و سید بحر العلوم او را توثیق نموده و فرموده:

وَ قَدْ صَحَّ بِمَا قُلْنَا أَنَّ حَدِيثَ الْحَسَنِ صَحِيحٌ

و ابن شهر آشوب در کتاب معالم العلماء ذکر نموده از جمله مصنفات او کتاب غیبت است. (۱۷۶)

مؤلف گوید:

که از کتاب غیبت او نقل شده این حکایت که فرموده حدیث کرد از برای ما مردی صالح از اصحاب ما امامیه، گفت:

سالی از سالها به اراده حج بیرون رفتم در آن سال گرما شدت تمام داشت و سموم بسیار بود، س از قافله منقطع گشتم و راه را گم کردم و از غایت تشنگی از پای درآمده بر زمین افتادم و مشرف به مرگ شدم، پس شیبهه اسبی به گوشم رسید چشم گشوده جوانی دیدم خوشروی و خوشبوی بر اسبی شهباسوار و آن جوان، آبی به من آشامانید که از برف خنک تر و از غسل شیرین تر بود و مرا از هلاک شدن رهانید.

گفتم:

ای سید من! تو کیستی که این مرحمت درباره من فرمودی؟

فرمود:

منم حجت خدای بر بندگان خدا و بقیه الله در زمین او، منم آن کسی که پر خواهم کرد زمین را از عدل آن چنان که پر شده باشد از ظلم و جور، منم فرزند حسین بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، بعد از

آن فرمود که:

چشمانت را بپوش، پوشیدم.

فرمود:

بگشا، گشودم خود را در پیش روی قافله دیدم، پس آن حضرت از نظرم غایب شد.

صلوات الله علیه

شرح حال شهید قاضی نورالله

مؤلف گوید:

که در احوال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بیاید ان شاء الله تعالی خبری مناسب با این حکایت، و بدان نیز که منتهی می شود به علی مرعش نسب شریف سید شهید و عالم فاضل جلیل قاضی نورالله ابن شریف الدین حسینی مرعشی صاحب مجالس المؤمنین و احقاق الحق و الصوارم المهرقه و غیر ذلک، معاصر شیخنا البهائی بوده و در اکبرآباد هند قاضی القضاة بود، و با آنکه مابین اهل سنت بود تقیه می نمود، آنچه قضاوت نمود و حکم داد تمامش بر مذهب امامیه بود و لکن آن را مطابق می کرد با فتوای یکی از ائمه اهل سنت از کثرت اطلاع و مهارتی که داشت در فقه شیعه و سنی و احاطه به کتب و تصانیف آنها، اهل سنت او را به سبب تالیف کتاب احقاق الحق شهید کردند و مرقد شریفش در اکبرآباد مزار و مشهور است. قریب نود مجلد در غالب علوم تالیف نموده که از جمله آنها است مصائب التواصب در رد میرزا مخدوم شریفی که در مدت هفده روز نوشته و والدش نیز از اهل علم و حدیث بوده.

شرح حال سلطان العلماء

و نیز از سادات مرعشیه است سید محقق علامه خلیفه سلطان حسین بن محمد بن محمود الحسین الاملی الاصفهانی ملقب به سلطان العلماء صاحب مصنفات و حواشی دقیقه موجزه مفیده در زمان شاه عباس اول امر وزارت و صدارت به وی تفویض شد و چندان مکانت و مرتبت پیدا کرد نزد سلطان که داماد سلطان گردید. صاحب تاریخ عالم آراء در تاریخ وزارت او این مصرع گفته:

وزیر شاه شد داماد سلطان.

در سنه هزار و شصت و چهار

در اشرف مازندران وفات کرد جنازه شریفش را از اشرف به نجف اشرف حمل کردند و به خاک سپردند.

شرح حال میرزا محمد حسین شهرستانی

و نیز از سادات مرعشیه است سید سند و رکن معتمد عالم فاضل جلیل و فقیه محقق بی بدیل محدث باهر و سحاب ماطر و بحر زاخر جناب آقا میرزا محمد حسین شهرستانی حائری صاحب مؤلفات فائقه و تصنیفات رائقه، ولادت شریفش یک هزار سال و دو ماه بعد از ولادت مبارک حضرت حضرت حجت علیه السلام روی داده از بطن کریمه قدوه العلماء العظام آقا احمد بن آقا محمد علی کرمانشاهی ابن استاد اکبر محقق بهبهانی رضی الله عنه و عمده تحصیلش نزد علامه ثانی سمیش مرحوم فاضل اردکانی بوده، خود آن جناب در کتاب موائد در ترجمه آقا محمد ابراهیم بن آقا احمد، فرمود:

وی خالوی حقیر است در کرمانشاهان متولد شدم والد در سفری بود خال (دایی) مذکور به ایشان نوشت که خداوند مولودی به شما عطا کرده که با شما مفاخره می کند می گوید منم حسین و پدرم علی و مادرم فاطمه و جدم احمد و خالم ابراهیم، حقیر گوید بلی و برادرم حسن و پسرانم علی و زین العابدین و دخترانم سکینه و فاطمه انتهى.

شرح حال عبیدالله اعرج

ذکر عبیدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علیه السلام و بعض اولاد و اعقاب او:

همانا عبیدالله بن الحسین الاصغر را ابوعلی کنیت است مادرش ام خالد یا خالده دختر حمزه بن مصعب بن زبیر بن العوام است و چون در یکی از دو پای او نقصانی بود اعرجش خواندند.

وقتی وارد شد بر ابوالعباس سفاح، سفاح ضیعتی از ضیاع مدائن را به هر سال هشتاد هزار دینار را از آن مدخل برخاستی در اقطاع وی مقرر فرمود و عبیدالله از بیعت

محمّد بن عبدالله معروف به نفس زکیه تخلف جست، از این روی محمّد سوگند خورد که اگر او را بنگرد به قتل رساند، چون وی را نزد محمّد آوردند محمّد هر دو چشم خود فرو خوابانید تا خلاف سوگند خود نکرده باشد؛ چه اگر دیدارش به دیدارش افتادی به تقاضای سوگند او را بایستی به قتل رساند و عیب‌الله در خراسان به ابومسلم درآمد، ابومسلم مقدمش را گرامی داشت و از بهرش رزق واسع و روزی فراوان مقرر داشت و مردم خراسان او را بزرگ داشتند و عیب‌الله در ضیعتی که در ذی امران یا ذی امان داشت وفات یافت و او را از چهار تن عقب بماند:

علی الصالح

و جعفر الحجه

و محمّد الجوانی

و حمزه المختلس.

اما علی الصالح بن عیب‌الله الاعرج کنیه اش ابوالحسن و مردی کریم و باورع و فاضل و پرهیزکار و ازهد آل ابوطالب بود و او و زوجه اش ام سلمه دختر عبدالله بن الحسین الاعرج را که دختر عمویش باشد الزوج الصالح می خواندند.

قاضی نورالله در مجالس المؤمنین گفته آنچه حاصلش این است که ابوالحسن علی بن عیب‌الله اعرج سخت بزرگ و عظیم القدر بود و ریاست عراق به او تعلق داشت و مستجاب الدعوه و اعبد آل ابوطالب بود در زمان خویش و از اختصاص یافتگان به حضرت امام موسی و امام رضا علیه السلام بود و حضرت امام رضا علیه السلام او را زوج الصالح می نامید و آخر الامر در خدمت آن حضرت به خراسان رفت، و چون محمّد بن ابراهیم طباطبا خواست از بهر ولایت ابوالسیرایا از وی بیعت ستاند قبول نکرد. (۱۷۷)

و در رجال کشی از

سلیمان بن جعفر مروی است که علی بن عییدالله در آغاز امر به من گفت می خواهم در حضرت امام رضا علیه السلام فایز شوم و بروی سلام فرستم گفتم:

چه تو را باز می دارد؟

گفت:

عظمت و هیبت آن حضرت، چون روزی چند برآمد امام علیه السلام رنجور شد. مردم به عیادت آن جناب مبادرت نمودند به وی گفتم وقت [مناسب] است که به حضور مبارکش مشرف شوی، چون به خدمت آن حضرت رسید امام علیه السلام او را مکرم و معظم داشت، علی بن عییدالله نیک شادان شد از آن پس وی در بستر رنجوری در افتاد،

امام علیه السلام او را عیادت فرمود من نیز در خدمت آن حضرت بودم و آن حضرت چندان جلوس فرمود تا آنکه در آن خانه بودند بیرون رفتند و چون آن حضرت بیرون شد من نیز در خدمت آن حضرت بیرون شدم، کنیز من در خانه علی بن عییدالله بود به من گفت که ام سلمه زن علی از پس پرده به حضرت امام رضا علیه السلام به نظاره بود، چون آن حضرت بیرون شد از پرده بیرون آمد و روی خود را بر آن مکان که آن حضرت نشسته بود بگذاشت و همی بوسید و دست بر آنجا کشید و بر چهره مالید، من این داستان را در آستان آن امام انس و جان به عرض رسانیدم فرمود:

ای سلیمان! بدان که علی بن عییدالله و زن او و فرزندان او از اهل بهشت باشند.

ای سلیمان! بدان که اولاد علی و فاطمه هرگاه خدای تعالی این امر را یعنی معرفت امامت ائمه اهل بیت را به ایشان روزی

فرماید ایشان چون دیگر مردم نخواهند بود. (۱۷۸) و علی صالح را اولاد و اعقاب بوده و در اولاد او بوده ریاست عراق و از احفاد او است شیخ شرف النسابه ابوالحسن محمد بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابراهیم بن علی صالح که شیخ سید بن رضی و مرتضی بوده.

حُكِيَ أَنَّهُ بَلَغَ تِسْعًا وَ تِسْعِينَ سَنَةً وَ هُوَ صَاحِبُ الْأَعْضَاءِ.

جعفر الحجه بن عبيدالله الاعرج

و اما جعفر الحجه بن عبيدالله الاعرج:

پس او سیدی است شریف، عقیف، عظیم الشأن، جلیل القدر، عالی همت، رفیع مرتبت، فصیح اللسان؛

گویند در فصاحت و براعت شبیه زید بن علی علیه السلام بود، و زیدیه او را حجه الله می گفتند و جمعی به امامت او قائل بودند. ابوالبختری وهب بن وهب والی مدینه از جانب هارون الرشید او را در حبس کرد و هیجده ماه در حبس بود تا وفات کرد، و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بود و افطار نمی کرد مگر در عیدین، و پیوسته امارت و ریاست در اولاد او بوده در مدینه تا سنه هزار و هشتاد و هشت بلکه زیادت و او را چند پسر بوده یکی ابو عبدالله الحسین و او مسافرت کرد به بلخ و اولاد پیدا کرد در آنجا، و از اولاد او است ابوالقاسم علی بودله بن محمد الزاهد که سیدی جلیل القدر، عظیم الشأن، عالم، فاضل، کامل، صالح، عابد رفیع المنزله بوده که سید ضامن در تحفه ترجمه او و اولاد او را ذکر کرده و دیگر ابو محمد حسن است از اولاد اوست نجم المله و الحق والدین سید مهنا قاضی مدینه.

شرح سید مهنا

ذکر مهنا بن سنان و نسب ظاهر جد او رحمه الله علیه:

هو السيد مهنا بن سنان بن عبد الوهاب بن نميله بن محمد بن ابراهيم بن عبد الوهاب و تمامی این جماعت هر کدام در عصر خود قاضی مدینه مشرفه بوده اند، ابن ابی عماره مهنا الاکبر بن ابی هاشم داود بن امیر شمس الدین ابی احمد قاسم بن امیر علی عبيدالله که امارت و ریاست داشت در مدینه در عقیق. ابن ابی الحسن

طاهر که در حق او گفته اند عالم، فاضل کامل، جامع، ورع، زاهد، صالح، عابد، تقی، نفی، میمون جلیل القدر عظیم الشأن، رفیع المنزله، عالی الهمة بوده به حدی که فرزندان برادرش را ابن اخی طاهر می گفتند از ایشان است شریف ابومحمد حسن بن محمد یحیی النسابه که شیخ تلعبیری از او روایت می کند و در سنه سیصد و پنجاه و هشت وفات کرده و در منزل خود در بغداد در سوق العطش که نام محله ای است مدفون شده.

و شیخ مفید رحمه الله در اوایل جوانیش او را درک کرده و از او اخذ نموده.

و بیاید در ذکر اولاد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در حال احمد بن موسی علیه السلام روایتی از شیخ مفید از شریف مذکور، و سید ضامن بن شدقم نقل کرده است که:

ما بین ابوالحسن طاهر و یکی از اهل خراسان محبت و مودت بود و آن مرد خراسانی هر سال که به حج مشرف می گشت چون به مدینه مشرف می شد بعد از زیارت حضرت رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام به زیارت این سید مشرف می شد و دوست دینار تقدیم آن جناب می نمود، و این مستمری شده بود برای آن سید معظم تا آنکه بعضی از معاندین به آن شخص خراسانی گفتند تو مال خود را ضایع و در غیر محل صرف می نمایی؛ چه این سید در غیر طاعت خدا و رسول آن را صرف می نماید، آن شخص خراسانی سه سال آن مستمری را قطع نمود. سید بزرگوار دل شکسته شد، جدش را در خواب دید، به وی فرمود:

غمناک مباش که من امر

کردم آن مرد خراسانی را که آن وجه را هر ساله به تو بدهد و آنچه هم از تو فوت شده عوض آن را به تو بدهد و آن خراسانی نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که به وی فرمود:

ای فلان! قبول کردی حرف دشمنان را در حق پسر م طاهر، قطع مکن صله او را و بده به او عوض آنچه از تو فوت شده در سالهای قبل.

آن مرد بیدار شد و با کمال مسرت و خوشحالی به مکه مشرف شد و در مدینه خدمت جناب سید رسید و دست و پای او را بوسید و ششصد دینار و بعض هدایا تسلیم سید نمود.

سید فرمود:

خواب دیدی جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که تو را امر به آن نمود؟

گفت:

بلی! پس خود سید خواب خود را نقل کرد،

آن خراسانی دیگر باره دست و پای او را بوسه داد و از او معذرت خواست.

و آن سید پسر عالم فاضل و عارف و ورع و زاهد ابوالحسن یحیی نسابه است. اول کسی که جمع کرده کتابی در نسب آل ابوطالب.

وَ كَانَ رَحْمَهُ اللَّهُ عَارِفًا بِأَصُولِ الْعَرَبِ وَ فُرُوعِهَا حَافِظًا لِأَنْسَابِهَا وَ وَقَائِعِ الْحَرَمَيْنِ وَ أَخْبَارِهَا.

در محرم سنه دویست و چهارده در عقیق مدینه به دنیا آمد و در سنه دویست و هفتاد و هفت در مکه وفات کرد و در نزدیکی قبر خدیجه کبری علیهما السلام به خاک رفت. ابی محمّد حسن بن ابی الحسن جعفر الحجه بن عبیدالله الحسین الا صغر بن الا مام زین العابدین علیه السلام.

و بالجمله، سید مهتای مذکور علامه فقیه

نبیه محقق مدقق جامع فضائل و کمالات در نهایت جلالت قدر و عظمت شان است و صاحب مسائل مدنیات است و آن مسائلی است که از آیه الله علامه حلی رحمه الله سؤال کرده و علامه جواب داده و تجلیل بسیار از او فرموده از جمله در یکی از اجوبه مسائل فرموده:

السَّيِّدُ الْكَبِيرُ التَّقِيْبُ الْحَسِيْبُ النَّسِيْبُ الْمُرْتَضَى مُفَخَّرُ السِّيَادَةِ وَ زَيْنَ السِّيَادَةِ مَعِيْدُنُ الْمَجِيْدِ وَ الْفِيْخَارِ وَ الْحِكْمِ وَ الْاِثَارِ الْجَامِعِ لِلْقِسِيْطِ الْاَوْفَى مِنْ فِضَائِلِ الْاَخْلَاقِ وَ السَّهْمِ الْمُعْلَى مِنْ طِيْبِ الْاَعْرَاقِ مُزَيَّنُ دِيْوَانِ الْقَضَاءِ يَظْهَارُ الْحَقُّ عَلَيَّ الْحُجْبَةِ الْبَيْضَاءِ عِنْدَ تَرَاوَعِ الْخُصِيْمَاءِ نَجْمِ الْمَلَّةِ وَ الْحَقِّ وَ الدِّيْنِ مُهَنَّأُ بِنِ سَنَانِ الْحُسَيْنِي الْقَاطِنُ بِمَدِيْنَةِ جَدِّهِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَمٍ، السَّاكِنُ مَهْبَطِ وَحْيِ اللّٰهِ سَيِّدُ الْقَضَاءِ وَ الْحُكَامِ بَيْنَ الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ شَرَّفَ اَصْغَرَ خَدَمِهِ وَ اَقْلَّ خُدَامِهِ رَسَائِلَ فِي ضِمْنِهَا مَسْأَلُ اِلَى غَيْرِ ذَلِكَ. (۱۷۹)

روایت می کند سید مهّنای مذکور از علامه و فخرالمحققین و اجازه داده به شیخ شهید رحمه الله.

و سید علی سمهودی در جواهر العقدین حکایتی از جلالت او نقل کرده شبیه به حکایت جدش سید ابوالحسن طاهر که شیخ ما در خاتمه مستدرک آن را نقل فرموده و سید ضامن بن شدقم مدنی در تحفه در ذکر سید مهّنأ بن سنان گفته که والدم علی بن حسین ذکر کرده در شجره انساب اتصال نسب سادات بدلاء را که در قرب کاشان از بلاد عجم می باشند به سنان قاضی و ایشان در آنجا معروفند به واحده انتهى.

و حموی در معجم گفته که به عقیق مدینه منسوب است محمّد بن جعفر بن عبداللّٰه بن الحسین الا

صغر معروف به عقیقی و او را عقب است و در اولاد او ریاست بوده، و از اولاد او است احمد بن حسین بن احمد بن علی بن محمد عقیقی ابوالقاسم که از وجوه اشراف بوده، در دمشق وفات کرد، چهار روز مانده از جمادی الاولی سنه سیصد و هفتاد و هشت در باب صغیر به خاک رفت. انتهی. (۱۸۰)

و نیز از اولاد ابومحمد حسن بن جعفر الحجه است:

سید مجدالدین ابوالفوارس محمد بن ابی الحسن فخرالدین علی عالم فاضل ادیب شاعر نسابه ابن محمد بن احمد بن علی الا عرج بن سالم بن برکات بن ابی العز محمد بن ابی منصور الحسن نقیب الحائر ابن ابوالحسن علی بن حسن بن محمد المعمر بن احمد الزائر بن علی بن یحیی النسابه ابن حسن بن جعفر الحجه.

و بالجمله، سید مجد الدین ابوالفوارس عالم جلیل القدر بوده و صاحب تحفه الا زهار ثنا بلیغی از او نموده و فرموده که اسمش در حائر امام حسین علیه السلام و مساجد حله مرقوم است و اولاد او را بنو الفوارس می گویند و او پدر سید عالم جلیل محقق مدقق عمید الدین عبدالمطلب بن محمد است که بسیار جلیل القدر و رفیع المنزله است و از مشایخ شیخ شهید است و والده اش دختر شیخ سدید الدین والد علامه است. (۱۸۱)

شیخ شهید رحمه الله در اجازه ابن بجده (۱۸۲) در حق او فرموده:

عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ الْمُؤَلَّى السَّيِّدُ الْأَمَامُ الْمُتَرْضَى عِلْمُ الْهُدَى شَيْخُ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِي زَمَانِهِ عَمِيدُ الْحَقِّ وَالْدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَبْدُ الْمُطَلِّبِ بْنِ الْأَعْرَجِ الْحُسَيْنِيِّ طَابَ اللَّهُ ثَرَاهُ وَ جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ.

مصنفات آن جناب مشهور

است و اکثر آنها تعلیقات و شروحو است بر جمله ای از کتب خالویش علامه مانند منیه اللیب شرح تهذیب الاصول (۱۸۳) کنزالفوائد فی حلّ مشکلات القواعد و تبصره الطالبین فی شرح نهج المسترشدین و شرح مبادئ الاصول الی غیر ذلک.

ولادتش شب نیمه شعبان سنه ششصد و هشتاد و یک در حلّه، وفاتش شب دهم شعبان سنه هفتصد و پنجاه و شش واقع شده و از مجموعه شیخ شهید نقل شده که فرمود در بغداد وفات کرده و جنازه اش را به مشهد مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند.

بَعْدَ أَنْ صَلَّى عَلَيْهِ بِالْحِلَّةِ فِي يَوْمِ الثَّلَاثِ بِمَقَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

روایت می کند از پدر و جدش و از دو خالاش علامه و رضی الدین علی بن یوسف برادر علامه و غیر ذلک و پسرش سید جمال الدین محمّد بن عبدالمطلب عالم جلیل عالی الهّمه رفیع القدر و المنزله در مشهد غروی به ظلم و ستم شهید گشت. (۱۸۴)

و در تحفه الازهار است که آن جناب را در نجف اشرف به ظلم و عدوان آتش زدند و سوزانیدند، و برادران عمید الدین فاضل علامه نظام الدین عبدالحمید و فاضل علامه ضیاءالدین عبدالله و اولاد او نیز از فقها و علما می باشند. (۱۸۵) و در عمده الطالب به ایشان اشاره شده. (۱۸۶)

محمّد الجوانی بن عبدالله الاعرج

و اما محمّد الجوانی بن عبدالله الاعرج:

پس منسوب است به جوانیه که قریه ای است در نزدیک مدینه که منسوب است به آن علویون بنو الجوانی که از ایشان است ابوالحسن علی بن ابراهیم بن محمّد بن الحسن بن محمّد الجوانی بن عبیدالله الاعرج که علماء رجال او را ذکر کرده اند و توثیق نموده اند و

گفته اند ثقه و صحیح الحدیث بوده و با حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان رفته.

و لکن احقر در رفتن او به خراسان با حضرت امام رضا علیه السلام تأمل دارم؛ زیرا که او زیاده از صد سال بعد از حضرت امام رضا علیه السلام بوده، به دلیل اینکه ابوالفرج اصفهانی که تاریخ وفاتش در سنه سیصد و پنجاه و شش است از او سماع کرده و کتب او را از او نقل می کند و شیخ تلعبکری که وفاتش سنه سیصد و هشتاد و پنج است از پسرش ابوالعباس احمد بن علی بن ابراهیم جوانی اجازه گرفته و از او روایت می کند و دعای حریق را از او شنیده، پس بسیار بعید است که علی بن ابراهیم مذکور در سنه دویست هجری با حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان رفته باشد و آنچه به نظر احقر می رسد آن است که محمد جوانی که جد جد علی است با حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان رفته، زیرا که در روایت اسم جوانی برده نشده بلکه خبر این است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ:

كَانَ الْجَوَانِيُّ خَرَجَ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى خُرَاسَانَ وَ كَانَ مِنْ قَرَابَتِهِ.

و مراد از جوانی محمد بن عییدالله اعرج است و آنکه مراد علی بن ابراهیم باشد ظاهراً اشتباه است؛ زیرا که علی مذکور ولادتش در مدینه شده و نشو و نمای او در کوفه و در کوفه وفات کرده و اگر جوانی به او بگویند به تبع جدش محمد جوانی است والله العالم.

و محتمل است که او را پسری بوده علی نام و او با

حضرت همراه بوده چنانکه فاضل نسابه جناب سید ضامن بن شدقم در تحفه الازهار در احوال ابی الحسن علی بن محمد جوانی بن عبیدالله اعرج گفته که او سیدی بود جلیل القدر و عظیم الشأن و رفیع المنزله، حسن الشمائل، جم الفضائل، عالم فاضل، تقی نقی مبارک، همراه حضرت امام رضا علیه السلام بود در طریق خراسان و از آن حضرت حدیث روایت کرده و کثیر العباده بود، روزها روزه می گرفت و شب را قائم به عبادت بود و در هر روزی هزار مرتبه قل هو الله احد می خواند. بعد از موتش یکی از اولادش او را در خواب دید از حالش پرسید گفت:

جایم در بهشت است به جهت تلاوت کردنم سوره اخلاص را؛ و او را مصنفات عدیده جلیله است در بیشتر علوم انتهی.

و نیز از اولاد محمد جوانی است ابو عبدالله محمد بن الحسن بن عبدالله بن الحسین بن محمد بن الحسن بن محمد جوانی ابن عبیدالله الاعرج که نجاشی فرموده ساکن طبرستان بود و فقیه بود و سماع حدیث کرده و از مصنفات اوست کتاب ثواب الا عمال. (۱۸۷)

و اما حمزه المختلس بن عبیدالله الاعرج پس اعقاب او قلیل است، و از اعقاب او است حسین بن محمد بن حمزه المختلس معروف به حرون که بعد از ایام یحیی بن عمر بن یحیی بن الحسین بن زید بن الامام زین العابدین علیه السلام که گذشت ذکر او، در سنه دو بیست و پنجاه و یک در کوفه خروج کرد. مستعین، مزاحم بن خاقان را با لشکری عظیم به حرب او فرستاد، چون عباسیین به کوفه نزدیک شدند حسین از

راه دیگر از کوفه بیرون شد و به سامراء رفت و با متعزّ بالله بیعت کرد، و این در ایامی بود که مستعین بالله در بغداد بود و مردم سامراء با متعزّ بالله بیعت کرده بودند، و مدتی بر این منوال بر حسین گذشت دیگر باره اراده خروج کرد، او را بگرفتند و در محبس افکندند و تا سال دویست و شصت و هشت در زندان بود معتمد او را رها کرد دیگر باره در کوفه خروج کرد، در سنه دویست و شصت و نه او را بگرفتند و به نزد موفق بردند، امر کرد او را در واسط حبس کردند و چندی در زندان بود تا وفات کرد.

شرح حال علی اصغر بن سجاد علیه السلام

ذکر علی اصغر بن الامام زین العابدین علیه السلام و پسرش حسن افطس و اولاد و اعقاب او:

همانا علی بن علی بن الحسین علیه السلام کوچکترین فرزندان حضرت سجاد علیه السلام بوده و صاحب شرف و قدر بوده، و گفته شده که از برای او آثاری از فضایل و مناقب بوده و حضرت امام زین العابدین علیه السلام او را به نام برادرش علی بن الحسین علیه السلام نام نهاد و اولاد او بسیار شدند.

صاحب عمده الطالب می گوید:

علی اصغر مکنی به ابوالحسن است و از پسرش حسن افطس اعقاب پیدا کرد (۱۸۸)

ابونصر بخاری گفته است:

افطس با محمّد بن عبداللّه بن الحسن نفس زکیه خروج کرد و رایتی بیضاء در دست داشت و آزموده بود و هیچ کس به شجاعت و صبر او با نفس زکیه خروج ننمود، و افطس را به سبب طول قامت رمح (۱۸۹) آل ابوطالب می گفتند. (۱۹۰) ابوالحسن عمری گفته

که افسس صاحب رایت صفراء نفس زکیه بود و چون نفس زکیه به قتل رسید حسن افسس مختفی گردید و چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به عراق آمد و ابوجعفر منصور را بدید به وی فرمود:

ای امیرالمؤمنین! می خواهی که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم احسانی کرده باشی؟

گفت:

بلی یا اباعبدالله.

فرمود:

از پسر عمش حسن بن علی بن علی یعنی افسس درگذر، منصور از او در گذشت.

و روایت شده از سالمه کنیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، که گفت:

مریض شد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پس ترسید بر خود پس موسی علیه السلام پسرش را بخواست و فرمود:

ای موسی! بده به افسس هفتاد اشرفی و فلان و فلان، سالمه گوید:

من نزدیک شدم و گفتم آیا عطا می کنی به افسس و حال آنکه نشست در کمین تو و می خواست تو را بکشد؟

فرمود:

ای سالمه!

می خواهی من از آن کسان باشم که خدای تعالی فرموده:

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ (۱۹۱)؛

یعنی قطع می کنند و می برند چیزی را که حق تعالی فرمان کرده که به هم پیوسته دارند، یعنی رحم. (۱۹۲)

و حسن افسس را اولاد بسیار است و عقب او از پنج تن است:

علی الحوری و عمر و حسین و حسن مکفوف و عبیدالله قتیل برامکه.

علی الحوری بن افسس

اما علی الحوری (۱۹۳) بن افسس بن علی اصغر بن الامام زین العابدین علیه السلام مادرش امّ ولد اسمش عبّاده بوده، و علی شاعری فصیح و همان کس باشد که دختر عمر عثمانیه را که از نخست در تحت نکاح مهدی عباسی بود به نکاح درآورد و

الهادی را این امر گران افتاد و فرمان داد تا او را طلاق گوید.

علی امتناع نمود و گفت:

مهدی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است تا زنان او بعد از وی بر دیگران حرام باشند و از من اشرف نبوده است، موسی هادی از این سخن در خشم شد و فرمان داد چندان او را بزدند تا بی هوش گشت، و این علی را هارون رشید به قتل رسانید.

شرح حال سید رضی الدین آوی

ذکر سید رضی الدین محمد آوی که یکی از اعقاب علی الحورّی است:

همانا از اعقاب علی الحورّی می باشد سید جلیل عابد نبیل رضی الدین محمد آوی النقیب ابن فخرالدین محمد بن رضی الدین محمد بن زید بن الداعی زید بن علی بن الحسین بن الحسن بن ابی الحسن علی بن ابی محمد الحسن النقیب الرّئیس ابن علی بن محمد بن علی الحورّی ابن حسن بن علی اصغر ابن الامام زین العابدین علیه السلام و این سید جلیل صاحب مقامات عالیه و کرامات باهره است و عدیل سید رضی الدین بن طاووس و صدیق او است و بسیار می شود که سید بن طاووس تعبیر می کند از او در کتب خود به برادر صالح چنانکه در رساله مواسعه و مضایقه فرموده که توجه کردم من با برادر صالح خود محمد بن محمد بن محمد قاضی آوی - ضاعف الله سعاده و شرف خاتمه - از حله به سوی مشهد مولایمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس بیان فرموده که در این سفر مکاشفات جمیله و بشارات جلیله برای من روی داد. (۱۹۴)

مؤلف گوید:

که از برای این سید بزرگوار قصه ای است متعلق به دعای

عبرات که سید بن طاووس در مهج الدعوات و علامه در منهاج الصلاح به آن اشاره کرده اند و آن حکایت چنین است که خَفَر المحققین از والدش علامه از جدش شیخ سدید الدین از سید مذکور روایت کرده که آن جناب محبوس بود در نزد امیری از امرای سلطان جرماغون مدت طویلی در نهایت سختی و تنگی، پس در خواب خود دید خلف صالح منتظر صلوات الله علیه را پس گریست و گفت:

ای مولای من!

شفاعت کن در خلاص شدن من از این گروه ظلمه،

حضرت فرمود:

بخوان دعای عبرات را.

سید گفت:

کدام است دعای عبرات؟

فرمود:

آن دعا در مصباح تو است.

سید گفت:

ای مولای من! دعا در مصباح من نیست. فرمود نظر کن در مصباح خواهی یافت دا را در آن، پس از خواب بیدار شده نماز صبح را ادا کرد و مصباح را باز نمود پس ورقه ای یافت در میان اوراق که این دعا نوشته بود در آن، پس چهل مرتبه آن دعا را خواند.

آن امیر را دو زن بود یکی از آن دو زن عاقله و مدیره و آن امیر بر او اعتماد داشت، پس امیر نزد او آمد در نوبه اش پس گفت به امیر، گرفتی یکی از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام را؟

امیر گفت:

چرا سؤال کردی از این مطلب؟

گفت:

در خواب دیدم شخصی را و گویا نور آفتاب می درخشد از رخسار او، پس حلق مرا میان دو انگشت خود گرفت آنگاه فرمود که:

می بینم شوهرت را که گرفت یکی از فرزندان مرا، و طعام و شراب بر او تنگ گرفته.

پس من به او گفتم:

ای سید من! تو کیستی؟

فرمود:

من علی بن ابی طالبم، بگو به او اگر او را

رها نکرد هر آینه خراب خواهم کرد خانه او را.

پس این خواب منتشر شد و به سلطان رسید، پس گفت مرا علمی به این مطلب نیست و از بواب خود جستجو کرد و گفت کی محبوس است در نزد شما؟

گفتند:

شیخ علوی که امر کردی به گرفتن او.

گفت:

او را رها کنید و اسبی به او بدهید که سوار شود و راه را به او دلالت کنید که رود به خانه خود انتهی. (۱۹۵)

و این سید جلیل همان است که سند یک قسم استخاره به تسبیح به او منتهی می شود.

و او روایت می کند از حضرت صاحب الامر علیه السلام چنانکه شیخ شهید در ذکری نقل فرموده و ظاهر آن است که سید آن استخاره را تلقی کرده از حضرت حجت علیه السلام مشافهه بدون واسطه و این در غیبت کبری منقبتی است عظیمه لا یحوم حلؤلها فضیله.

و من کیفیت آن استخاره را در کتاب باقیات صالحات که در حاشیه مفاتیح است نقل کردم به آنجا رجوع کنند. (۱۹۶)

روایت می کند این بزرگوار از برادر روحانی خود سید بن طاووس و از پدر بزرگوار خود از پدرش از پدرش از پدرش داعی بن زید که پدر چهارم او است از سید مرتضی و شیخ طوسی و سلار و غیره و وفاتش در چهارم صفر سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شده.

و آوی نسبت به آوه بر وزن ساوه از توابع قم است و فضیلت بسیار برای آن نقل شده که جمله ای از آن را قاضی نورالله در مجالس المؤمنین ایراد فرموده. (۱۹۷)

و بدان که از بنی اعمام سید رضی مذکور است سید جلیل شهید

تاج الدّین ابوالفضل محمّد بن مجد الدّین حسین بن علی بن زید بن داعی و شایسته است که ما به نحو اختصار به شهادت او اشاره کنیم.

ابوالفضل تاج الدّین محمّد الحسینی

شهادت ابوالفضل تاج الدّین محمّد الحسینی رحمه الله:

صاحب عمده الطالب گفته که این سید جلیل در آغاز امر واعظ بود، و روزگار خویش را به مواعظ و نصایح به پای گذاشت، سلطان اولجایتو محمّد او را احضار کرده به حضرت خویش اختصاص داد، و نقابت نقباء ممالک عراق و مملکت ری و بلاد خراسان و فارس و سایر ممالک خود را به تمامت به عهده کفایتش حواله داد، اما رشیدالدّین طیب که در حضرت سلطان وزارت داشت با تاج الدّین به عداوت و کین بوده و سبب آن شد که در مشهد ذی الکفل نبی علیه السلام که در قریه ای در میان حلّه و کوفه بود مردم یهود به زیارت می رفتند و به آن مکان شریف حمل ندور می نمودند، سید تاج الدّین بفرمود تا مردم یهود را از آن قریه ممنوع داشتند، و در بامداد آن شب منبری در آنجا نصب نموده نماز جمعه و جماعتی به پای می رفت. رشیدالدّین که از علو مقام و منزلت سید والا رتبت در حضرت سلطنت دلی پر کین و خاطری اندوهگین داشت از این کردار بر حسد و عداوتش بر افزود پس اسباب قتل او را فراهم نمود به نحوی که جای ذکرش نیست.

پس این سید جلیل را با دو پسرش شمس الدّین حسین و شرف الدّین علی در کنار دجله حاضر کردند بر طبق میل رشید خبیث، اول دو پسرش را و پس از آن خود آن

سید جلیل را به قتل رسانیدند، و این قضیه در ماه ذی القعدة سنه هفتصد و یازده روی داد، و بعد از قتل ایشان مردم عوام بغداد و جماعت حنابله شقاوت نهاد خباثت فطری خویش را ظاهر کره بدن آن سید جلیل را پاره پاره کرده گوشتش را بخوردند، موهای شریفش را کنده هر دسته از موی مبارکش را به یک دینار بفروختند، چون سلطان این داستان بشنید سخت خشمناک شده و از قتل او و پسرانش متأسف گردید و فرمود تا قاضی حنابله را به دار کشند جماعتی لب به شفاعت گشودند، فرمان داد تا واژگونه اش بر دراز گوشی کور نشانده در بازارهای بغداد گردش دهند و هم فرمان داد که بعد از آن حنابله کسی قضاوت نکند. (۱۹۸)

ذکر بعض اعقاب عمر بن حسن افطس بن علی اصغر بن الامام زین العابدین علیه السلام

شرح حال سید عبدالله شبر

از جمله ایشان است سید.

بدان که از اعقاب او است سید جلیل الشان سید عبدالله معروف به شبر، ابن سید جلیل عالی همت رفیع مرتبت سید محمدرضا ابن محمّد بن الحسن بن احمد بن علی بن احمد بن ناصرالدین بن شمس الدین محمّد بن نجم الدین بن حسن شبر بن محمّد بن حمزه بن احمد بن علی بن طلحه بن الحسن بن علی بن عمر بن الحسن افطس بن علی بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام فاضل محدث جلیل و فقیه خیر متبع نبیل عالم ربانی مجلسی عصر خود تلمذ کرده بر جماعتی از فقهاء اعلام مانند شیخ جعفر کبیر و صاحب ریاض و آقامیرزا محمّد مهدی شهرستانی و محقق قمی و شیخ احسانی و

غیرهم و تصنیف کرده کتب نافعہ بسیار در تفسیر و حدیث و فقہ و اصول و عبادات و غیر ذلک و تعریف کرده جملہ ای از کتابهای فارسی علامہ مجلسی را.

و شیخ ما مرحوم ثقه الاسلام نوری در دار السیلام اسامی مصنفات او را به اعداد ابیات آنها ذکر فرموده و نقل کرده از شیخ اجل محقق مدقق شیخ اسدالله صاحب مقابس الانوار کہ وقتی داخل شد بر سید مذکور و تعجب کرد از کثرت مصنفات او و قلت مصنفات خود با آن فهم و استقامت و اطلاع و دقت کہ حق تعالی به او مرحمت فرموده بود و سرّ او را از سید پرسید، سید گفت کہ کثرت تصانیف از من توجہ امام ہمام حضرت امام موسی علیہ السلام است؛ زیرا کہ من آن حضرت را در خواب دیدم کہ قلمی بہ من داد و فرمود:

بنویس! از آن وقت من موفق شدم بہ تالیف، پس ہرچہ از قلمم بیرون آمدہ از برکات آن قلم شریف است. (۱۹۹)

وفات کرد در رجب سنہ ہزار و دوہست و چہل و دو بہ سن پنجاہ و چہل سالگی و قبر شریفش در جوار حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام است با مرحوم والدش در رواق شریف در حجرہ ای کہ قریب بہ باب القبۃ است در یمین کسی کہ داخل حرم مطہر شود.

و نیز از اعقاب عمر بن حسن افضس است امیر عمادالدین محمد بن نقیب التّبء امیر حسین بن جلال الدّین مرتضی بن حسن بن حسین بن شرف الدّین مجدد الدّین محمد بن تاج الدّین حسن بن شرف الدّین حسین بن الامیر الکبیر عماد الشّرف بن عباد بن

محمّد بن حسین بن محمّد بن الامیر حسین القمی بن الامیر علی بن عمر الاکبر بن حسن الافطس بن علی الاصغر بن الامام زین العابدین علیه السلام.

و امیر عمادالدین مذکور اول کسی است که وارد شد به اصفهان و مدفون است در کوه جورت اصفهان جنب قریه خاتون آباد و او را دو پسر معروف بوده:

میر سید علی که مدفون است نزد او و دیگر میر اسماعیل که او نیز در بقعه جورت مدفون است، و مشهور است به شاه مراد، و محل ندور و صاحب کرامات جلیله است و اولاد و احفاد او علماء و مدرس و رئیس بوده اند و شایسته است که من در اینجا به جهت احیاء ذکر آنها اشاره به معروفین از آنها نمایم بنا بر آن چه از بعض مشجرات التقاط کرده ایم.

شرح حال خاتون آبادی

ذکر اولاد و اعقاب میر اسماعیل بن میر عمادالدین محمّد معروف به خاتون آبادی:

میر اسماعیل بن میر عماد را دو پسر معروف بوده است:

میر محمد باقر، و میر محمّد صالح، اما میر محمد باقر پس مردی عالم و ورع و زاهد و صاحب مقامات عالیه و کرامات جلیه بوده اخذ حدیث کرده از تقی مجلسی و حافظ قرآن مجید بوده و هفت مرتبه حج مشرف شده که بیشترش پیاده بوده، ولادتش در خاتون آباد بوده و قبرش در جورت معروف و مزار است.

و پسرش میر عبدالحسین فاضل کامل عالم ورع محدث فقیه و ثقه مجمع اخلاق فاضله کثیر الجهد در عبادت و زهد و تقوی است و تلمیذ محقق سبزواری و تقی مجلسی است، در شعبان سنه هزار و سی و هفت در خاتون آباد متولد

شده و در اصفهان وفات کرده.

و در تخت فولاد در مقبره بابا رکن الدین مدفون گشته و پسرش میر معصوم است که در سنه هزار و صد و پنجاه و شش وفات کرده و در تخت فولاد در نزدیکی تکیه محقق خوانساری در جلو قبر مرحوم خلد مقام آقا محمد بید آبادی مدفون گشته و معروف است به کرامات و محل نذور خلق است. گویند آقامحمد وصیت کرده بود که نزد او دفنش کنند.

و فرزند دیگر میر محمد باقر، میر محمد اسماعیل است که عالمی عامل فاضل کامل، زاهد، تارک دنیا بوده و در علم فقه و حدیث و تفسیر و کلام و حکمت و غیرها ماهر بوده و در جامع جدید عباسی در اصفهان مدرس بوده و قریب پنجاه سال تدریس می کرده و اخذ علم از مولی محمد تقی مجلسی و میرزا رفیع الدین نائینی و سید میرزا جزائری نموده و هشتاد و پنج سال عمر نموده و در روز دوشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه یک هزار و سی و یک متولد شده و در سنه یک هزار و یک صد و شانزده وفات فرموده.

و از رساله اجازات سید نورالدین بن سید نعمت الله جزایری رحمه الله نقل شده که در حال این سید جلیل نگاشته که در سن هفتاد سالگی عزلت از خلق اختیار کرده در مدرسه تخت فولاد که از بنای خود ایشان است سکنی نموده و قبر خود را حجره ای از حجرات کنده و شبها بعد از فریضه مغرب و عشاء در میان آن قبر رفته و تهجد در قبر گذاشته و بعد از آن از قبر بیرون می آمد و

شرح بر اصول کافی و تفسیر قرآن می نوشته و روزها جمعی از طلاب مستعد که از جمله مرحوم والد و سید نعمت الله بوده در خدمت ایشان بودند. عاقبت در همانجا وفات فرمود و در همان قبر مدفون شد و بعد از فوت ایشان شاه سلطان حسین حجره را بزرگ کرده و قبه برای او ساخت الان در تخت فولاد موجود است.

میر محمد باقر ملا باشی

و میر محمد اسماعیل مذکور را چند فرزند بوده از جمله میر محمد باقر ملا باشی که فاضل کامل متبحر در فنون علم، صاحب مؤلفات بوده از جمله ترجمه مکارم الاخلاق، اخذ علم کرده بود از والد ماجدش و از محقق خوانساری، و در مدرسه چهار باغ اصفهان تدریس می فرمود، و در سنه هزار و یکصد و بیست و هفت او را به زهر شهید کردند در تاریخ او گفته شده:

آمد جگر [دویست و بیست و سه] از شهید ثالث بیرون [هزار و سیصد و پنجاه] (۲۰۰)،

در تخت فولاد در جوار والدش در یکی از حجرات مدفون گشت.

و در نزد او است قبر فرزند جلیلش زاهد ماهر در فنون علم، سیمافقه و حدیث و تفسیر بوده. اخذ علم کرده بود از والد ماجد خود و از فاضل خوانساری و امامت می کرده در جامع عباسی و تدریس می نموده در مدرسه جدید سلطانیه و چون در زمان افغانه بوده مجهول القدر مانده.

و فرزند جلیلش استاد الكل فی الكل میرزا ابوالقاسم مدرس عالم فاضل کامل تقی نقی جامع اغلب علوم از فقه و حدیث و تفسیر و اخلاق و کلام، استاد فضلاء عصر خود بوده مانند والد ماجدش سید محمد اسماعیل

در جامع عباسی امامت داشته و قریب سی سال در مدرسه سلطانیه تدریس می نموده و در علم حکمت و کلام بر عالم جلیل مولی اسماعیل خواجوئی تلمذ کرده و در فقه و اصول و حدیث بر علامه طباطبائی بحرالعلوم تلمذ نموده و جناب بحرالعلوم از ایشان حکمت و کلام چهار سال اخذ کرده و در سنه هزار و دویست و دو به سن پنجاه و هفت سالگی در اصفهان وفات کرده جنازه اش را به نجف اشرف حمل کردند و در نزدیکی مضجع شریف او را در سردابی دفن نمودند.

و فرزند جلیلش میر محمد درضا عالم فاضل تقی نقی ماهر در فقه و حدیث بوده، محترز از لذات و منعزل از خلق بوده بعد از پدرش مدت سی سال در مدرسه سلطانیه تدریس و در جامع عباسی امامت داشته، در ماه رجب سنه هزار و دویست و سی و هشت در اصفهان وفات کرده جنازه اش را به نجف اشرف حمل نمودند.

و فرزند جلیلش میر محمد صادق عالم فاضل کامل ورع نقی نقی جامع معقول و منقول و مدرس در اغلب علوم بوده، اکثر علماء بلاد از تلامذه او بودند، امامت کرد در جامع عباسی مدت سی و دو سال، از همد اهل زمان خود بوده چهل سال روزه گرفته و به اندک چیزی تعیش کرده و در مدت عمر خود در محبس حکام و سلاطین داخل نشده مگر یک شب به جهت محاجه با میرزا علی محمد باب.

اخذ کرده بود علم فقه را از محقق قمی و شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم و علم حکمت و کلام را از مولی علی نوری و ملا محراب و

ملاً اسماعیل خواجویی، در سنه هزار و دویست و هفت متولد شده و در چهاردهم رجب سنه هزار و دویست و هفتاد و دو بعد از تحویل به شش ساعت وفات فرمود و عجب آن است که والد ماجدش میر محمد رضا و جدّ امجدش میرزا ابوالقاسم نیز هر کدام بعد از تحویل شمس به شش ساعت وفات کردند

رضوان الله علیهم اجمعین.

و نافله (۲۰۱) ایشان عالم فاضل کامل حاج میر محمد صادق بن حاج میر محمد حسین بن میر محمد صادق مذکور است که مقامش در علم مقامی است رفیع، مانند آباء امجدش در اصفهان به تدریس و نشر علم اشتغال داشت تا سال گذشته که سنه یک هزار و سیصد و چهل و هشت باشد به رحمت ایزدی پیوست.

شرح حال میر محمد صالح

ذکر میر محمد صالح فرزند دیگر میر اسماعیل بن میر عمادالدین محمد و ذکر اولاد و اعقاب او:

همانا میر محمد صالح را از زوجه خود سیده النساء بنت سید حسین حسینی که منتسب به گلستانه است دو فرزند بود:

سید عبد الواسع و سید محمد رفیع، سید محمد رفیع مشغول به عبادت بود هشتاد و هشت سال عبادت کرد و در اصفهان وفات نمود و در مقبره بابا رکن الدین مدفون گشت و سید محمد صالح والدش در اوایل شباب (جوانی) وفات کرد و در خاتون آباد با سید حسین پدر زوجه خود در جنب بقعه ای که منسوب است به ابن محمد حنفیه، مدفون گشت.

و امام میر عبد الواسع بن میر محمد صالح سبط او میر محمد حسین در ترجمه او گفته که جدم سید عبد الواسع عالم ورع متعبد، ماهر در فنون علم و انحاء نحو و سایر علوم

و فنون عربیت بود تعلّم کرده بود بر فاضل علامه ابوالقاسم جرفادقانی و اخذ حدیث کرده از جماعتی از افاضل عصر خویش خصوص از جدم علامه ملاّ محمدتقی مجلسی رحمه الله، ولادتش در خاتون آباد شد و لکن به اصفهان رحلت کرد و متوطن در آنجا شد. نود و نه سال عمر کرد و در ماه رمضان سنه هزار و یک صد و نه وفات کرد و در مقبره بابا رکن الدین مدفون گشت، بعد از چندی از سنین (سالها)، نعشش را به نجف اشرف حمل کردند و نزدیک قبر مطهر به خاک سپردند و من او را درک کردم، و نزد او مصحف شریف و مقداری از نحو و صرف و منطق خواندم و او مرا در حجر خود تربیت کرد و حقوقش بر من بسیار است.

جَزَاءُ اللَّهِ عَنِّي أَحْسَنَ الْجَزَاءِ وَ حَشْرُهُ مَعَ مَوَالِيهِ.

و فرزند جلیلش میر محمد صالح بن میر عبدالواسع عالم جلیل القدر داماد علامه مجلسی رحمه الله بوده.

در اصفهان شیخ الاسلام بوده، و او را مصنفاتی است از جمله حدائق المقربین و ذریعه و شرح فقیه و استبصار، روایت می کند از علامه مجلسی رحمه الله.

و فرزند جلیلش میر محمد حسین خاتون آبادی سبط علامه مجلسی امام جمعه اصفهان عالم کامل فاضل ماهر در فقه و حدیث و تفسیر و خط بوده، اخذ کرده از پدرش و از میر محمد اسماعیل و از فرزندش میر محمد باقر مدرّس و او را کتابی است در اعمال سنه و رسائلی در فقه و آن بزرگوار در زمان افغانه بوده لاجرم از ایشان گریخته و در جورت مختفی شد و در شب

دوشنبه بیست و سوم شوال سنه هزار و صد و پنجاه و یک وفات کرد.

و از میر محمد حسین دو فرزند معروف است:

میر محمد مهدی که بعد از پدر ماجدش امام جمعه اصفهان گردید و او پدر میر سید مرتضی است و او پدر میر محمد صالح که مدرّس مدرسه کاسه گران بوده و میر محمد مهدی که امام جمعه طهران بوده و این هر دو برادر عقیم بودند و برادر سوم ایشان میر محسن است که والد میر سید مرتضی صدر العلماء طهران و میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران است.

و میرزا ابوالقاسم عالم عامل تقی نقی ماهر در فقه و حدیث و غیره صاحب اخلاق حسنه و دارای جود و سخا بوده به حدی که دیگران را بر خود ایثار می کرده و جد و جهد داشت در قضاء حوائج مسلمین، و آن جناب از شاگردان شیخ اکبر مرحوم شیخ جعفر و صاحب جواهر است، در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک وفات کرد و در طهران دفن شد.

و قبر آن جناب در طهران مزاری است معروف با قبه عالیه و آن بزرگوار والد مرحوم آمیر زین العابدین امام جمعه و جد امام جمعه حالیه است.

و فرزند دیگر میر محمد حسین خاتون آبادی، میر عبدالباقی است که بعد از فوت برادرش میر محمد مهدی امام جمعه اصفهان گردید و آن جناب را در علم و عمل و زهد و تقوی مقامی است معلوم، و او است یکی از اساتید علامه طباطبائی بحرالعلوم، روایت می کند از پدرش از جدش از علامه مجلسی مرحوم، وفات کرد در سنه هزار و دویست و یازده.

و فرزند جلیلش حاج میر

محمدحسین سلطان العلماء و امام جمعه اصفهان است که وفات کرد در سنه هزار و دویست و سی و سه.

و فرزند جلیلش حاج میرزا حسن امام جمعه و سلطان العلماء را سه فرزند است:

یکی میرمحمد مهدی امام جمعه اصفهان که وفاتش سنه هزار و دویست و پنجاه و چهار بوده، و دیگر میر سیدمحمد امام جمعه که در سنه هزار و دویست و نود و یک وفات کرده، و دیگر محمدحسین امام جمعه که فاضل ماهر در غالب علوم بوده خصوص در کلام و تفسیر، وفات کرده در سنه هزار و دویست و نود و هفت و بعد از آن جناب میرزا محمد علی بن میرزا جعفر بن میر سید محمد بن میر عبدالباقی بن میر محمد حسین خاتون آبادی امام جمعه اصفهان گردید، و این سید جلیل عالم عامل فقیه محدث تلمیذ میر محمد رضا و حاج ملا حسینعلی تویسرکانی است و صاحب تصنیفاتی است از جمله رساله منجزات مریض و رساله تقلید میت و غیر ذلک. وفات کرده سنه هزار و سیصد، قبرش جنب قبر مجلسین است.

و میر سید محمد بن حاج میرزا حسن والد جناب حاج میرزا هاشم امام جمعه اصفهان است که در سنه هزار و سیصد و بیست و یک وفات کرد.

رحمه الله و رضوانه علیهم اجمعین.

ذکر عبدالله بن حسن بن علی اصغر بن الامام زین العابدین علیه السلام و بعض اعقاب او که از جمله ایض است که در ری مدفون است:

صاحب عمده الطالب گفته که عبدالله الشهید بن افطس در واقعه فنج حضور داشت و دو شمشیر حمایل کرده و کوششی به سزا نموده، و بعضی گفته اند که

حسین صاحب فسخ او را وصی خود قرار داده و گفت که اگر من کشته گشتم این امر بعد از من برای تو است. (۲۰۲)

فقیر گوید:

که من در احوال بنی الحسن در مجلد اول در قصه فسخ نقل کردم که در ابتداء خروج صاحب فسخ که علوین اجتماع کردند چون وقت نماز صبح مؤذن بالای مناره رفت که اذان گوید، عبدالله افطس با شمشیر کشیده بالای مناره رفت و مؤذن را گفت در اذان حئی علی خیر العمل بگویند، مؤذن از ترس شمشیر حئی علی خیر العمل گفت، عبدالعزیز عمری که نایب الایاله مدینه معظمه بود از شنیدن حئی علی احساس شرم کرد و دهشت زده فریاد برداشت که استر مرا در خانه حاضر کنید و مرا به دو حبه آب طعام دهید، این بگفت و فرار کرد و از ترس ضرطه می داد تا خود را از ترس علوین نجات داد.

و بالجمله، عبدالله همان است که هارون الرشید او را بگرفت و نزد جعفر بن یحیی حبس کرد، عبدالله از زحمت زندان سینه اش تنگی گرفت رقعہ ای به سوی رشید نوشت و در آن نوشته دشنامهای زشت برای او نوشت رشید به آن رقعہ اعتنایی نکرد و فرمان داد تا بر وی وسعت و گشایش دهند و گفته بود روزی به حضور جعفر که:

خدایا کفایت کن امر او را بر دست دوستی از دوستان من و دوستان خودت.

جعفر پس از شنیدن این سخن امر کرد در شب نوروزی او را بکشتند و سرش را از تن بر گرفتند پس آن سر را در جمله هدایای نوروزی به نزد رشید فرستاد، چون سرپوش از روی سر بر گرفتند

و نظر رشید بر آن سر افتاد و آن شقاوت را از جعفر نگران شد، این امر بر وی عظیم و گران آمد، جعفر گفت هر چه بیندیشیدم هیچ چیزی را برای هدیه پیشگاه تو در این جشن نوروز و روز دلفروز بهتر از این نیافتم که سر دشمن تو و دشمن پدران تو را به حضور تو بفرستم، و این بود تا وقتی که هارون الرشید اراده کشتن جعفر کرد. جعفر با مسرور کبیر گفت که امیرالمؤمنین به کدام جرم خون مرا روا شمرده؟

گفت به کشتن پسر عمّش عبدالله بن حسن بن علی بدون اذن او.

عمری نسابه گفته که قبر عبدالله در بغداد در سوق الطعام است و مشهدی (مزاری) دارد. (۲۰۳) و اعقاب او در مدائن جماعت بسیارند و او را عقب از دو فرزند است:

عباس و محمد امیر جلیل شهید که معتصم خلیفه او را به زهر کشته، اما عباس بن عبدالله شهید عقبش قلیل است

و در تاریخ قم است که پسرش عبدالله بن عباس با علی بن محمد علوی صاحب زنج در بصره بوده، چون علی بن محمد را بکشتند عبدالله بن عباس در قم ابوالفضل العباس و ابو عبدالله الحسین ملقب به ابیض و سه دختر به وجود آمدند، و از عباس، ابوعلی احمد متولد شد و ابو عبدالله الابیض به ری رفت و اعقاب او در ری اند. انتهى.

ابونصر بخاری گفته که حسین بن عبدالله بن عباس ابیض در سنه سیصد و نوزده در ری وفات کرد و قبرش ظاهر است و در قرب مزار حضرت عبدالعظیم علیه السلام و زیارت کرده می شود و عقبش منقرض شد و نسل محمد بن عبدالله

به جای ماند. (۲۰۴)

مؤلف گوید:

که از نسل عبدالله بن الحسن بن علی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که عباد الله الصالحین و از فقها و علما و متکلمین است ساکن نیشابور بوده و کتبی تصنیف کرده و در امامت و فرائض و غیره، و شیخ نجاشی و علامه و دیگران در کتب خود او را ذکر کرده اند. (۲۰۵)

پاورقی ها

- ۱- خرائج قطب راوندی ۲/۷۵۱.
- ۲- جلاء العیون ص ۸۳۱، انتشارات سرور، قم.
- ۳- ارشاد شیخ مفید ۲/۳۷، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، لاحیاء التراث.
- ۴- الکافی ۶/۴۷۳، ۴۷۴، باب نقش الخواتیم.
- ۵- علل الشرایع شیخ صدوق ۱/۲۷۲، باب ۱۶۶، دار الحجّه للثقافه، قم.
- ۶- علل الشرایع ۱/۲۷۳، باب ۱۶۷، حدیث اول.
- ۷- علل الشرایع ۱/۲۶۹، باب ۱۶۵، حدیث اول.
- ۸- کشف الغمّه ۲/۲۶۰، ترجمه علی زواره ای رحمه الله.
- ۹- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۴.
- ۱۰- ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۴۵، ۱۴۶.
- ۱۱- ترجمه کشف الغمّه ۲/۲۹۶.
- ۱۲- همان مأخذ، به اختصار آمده.
- ۱۳- ارشاد شیخ مفید، ۲/۱۴۷.
- ۱۴- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۷۶، تحقیق: دکتر بقاعی.
- ۱۵- عیون الاخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق ۲/۱۴۵، طوس، قم.

١٦- خصال شيخ صدوق، ص ٥١٧ ٥١٩، حديث چهارم.

١٧- حليه الاولياء ٣/١٣٣.

١٨- دعوات راوندى ص ١٦٨.

١٩- تاريخ ابن اثير ٤/١١٣.

٢٠- ربيع الابرار ١/٣٥٢، اعلمى، بيروت.

٢١- حليه الاولياء ٣/١٣٣.

٢٢- عين الحياه ١/٧٠ ٧٢، چاپ دار الاعتصام، قم.

٢٣- عين الحياه ١/٧٢.

٢٤- الكافي ٣/٣٠٠، حديث پنجم.

٢٥- بحار الانوار ٤٦/٦١.

٢٦- بحار الانوار ٤٦/٨٠.

٢٧- عين الحياه ١/٧٠ ٧٣.

٢٨- فرحه الغرى ص ٧٥، حديث ١٩، تحقيق: آل شبيب الموسوى.

٢٩- الكافي ٢/٤٥١.

٣٠- احياء العلوم غزالي، ١/٢٦٨، دار احياء التراث العربى، بيروت.

٣١- حديقه الشيعة ٢/٦٩٣ ٦٩٤، چاپ انصاريان، قم.

٣٢- خرائج قطب راوندى ١/٢٦٥.

٣٣- امالى شيخ مفيد ص ٤٣،

مجلس ۶، حدیث اول، به جای اصحابی)، لا صحابه آمده است.

۳۴- جامع الاخبار ص ۹۱.

۳۵- بحار الانوار ۷۵/۴۱۵ از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده.

۳۶- ترجمه کشف الغمّه ۲/۳۰۴.

۳۷- دعوات راوندی ص ۱۴۴.

۳۸- عین الحیاه ۲/۴۴.

۳۹- ترجمه کشف الغمّه ۲/۲۷۴.

۴۰- بحار الانوار ۴۶/۹۵.

۴۱- ترجمه کشف الغمّه ۲/۳۱۳.

۴۲- خصال شیخ صدوق ص ۲۴۰، حدیث ۹۰.

۴۳- بحار الانوار ۷۸/۱۶۱.

۴۴- نهج البلاغه ترجمه شهیدی، ص ۳۹، خطبه ۴۱.

۴۵- بحار الانوار ۷۸/۱۶۰.

۴۶- بحار الانوار ۷۴/۲۶۴.

۴۷- خصال شیخ صدوق ص ۱۵۹، حدیث ۲۰۷.

۴۸- بحار الانوار ۷۸/۱۵۱.

۴۹- بمذئبه باد الذارعین (نسخه بدل).

۵۰- یخصمونها (نسخه بدل).

۵۱- الصحیفه السجادیه الجامعه ص ۴۹۹ ۵۱۲

مناجات ۲۱۴، زیر نظر: سید محمد باقر ابطحی اصفهانی، چاپ دوم، سال ۱۴۱۳ ه ق.

۵۲- بحار الانوار ۴۶/۸۵، ۸۷.

۵۳- الامام زين العابدين عليه السلام عبدالرزاق مكرم، ص ۲۴۳ ۲۴۵، نجف، مكتبة النجاح، سال ۱۳۷۴ ق.

۵۴- الصحيفه السجّاديه الجامعه ص ۵۲۰

مناجات ۲۱۹.

۵۵- نگهبان و باغبان باغ انگور.

۵۶- دلائل الامامه طبري، ص ۸۷.

۵۷- حديقه الشيعه ۲/۶۸۳، چاپ انصاريان، قم.

۵۸- حديقه الشيعه ۲/۶۸۳ ۶۸۵، چاپ انصاريان، قم.

۵۹- دفاع از تشيع (ترجمه الفصول المختاره شيخ مفيد) ص ۵۴۷.

۶۰- حديقه الشيعه ۲/۶۸۸.

۶۱- حديقه الشيعه ۲/۶۹۱ ۶۹۳.

۶۲- كمال الدين شيخ صدوق، ص ۵۳۶.

۶۳- تنقيح المقال علامه مامقاني ۳/۷۵ (فصل النساء) چاپ سه جلدی.

۶۴- رجال كشي ۱/۳۸۶.

۶۵- قواعد شهيد اول، ص ۲۳۲.

۶۶- كلمه طيبه محدث نوري، ص ۱۸، چاپ اسلاميه.

۶۷- حليه المتقين ص ۱۵۶، فصل پنجم، چاپ اعلمی، تهران.

۶۸- كلمه طيبه ص ۱۸.

۶۹- غوالي اللّثالی ۱/ ۱۱۱.

۷۰- معلوم است مراد از بلند گذاشتن ريش مقابل گرفتن شارب است که چندان بلند گذارند از حد قبضه تجاوز کند،

و لقد احسن من قال:

اللّحيه لحيه مالم تطل عن الطّليه؛

يعنى

ریش زینت است مادامی که تجاوز نکند از طلیه (به معنی گردن و بیخ آن است).

۷۱- کلمه طیبه محدث نوری، ص ۱۸ ۱۹.

۷۲- جامع صغیر ۲/۱۵۵.

۷۳- کلمه طیبه محدث نوری، ص ۱۹.

۷۴- سوره بقره (۲)، آیه ۱۲۲.

۷۵- بحار الانوار ۷۶/۶۸، حدیث سوم.

۷۶- توحید مفضل ص ۸۵، چاپ هجرت، قم.

۷۷- رد: رساله فی حرمه حلق اللحیه علامه محمد جواد بلاغی، که در کتاب الرسائل الاربعه عشره تحقیق: آیه الله استادی، چاپ شده است.

۷۸- رک: همان مأخذ.

۷۹- رک: همان مأخذ.

۸۰- بحار الانوار ۷۶/۹۹.

۸۱- بحار الانوار ۷۶/۹۹.

۸۲- بحار الانوار ۱۱۳/۷۶/۱۱۴.

۸۳- بحار الانوار ۷۶/۱۱۷.

۸۴- سوره اعراف (۷)، آیه ۳۱.

۸۵- البرهان فی تفسیر القرآن ۳/۱۴۹، حدیث ۱۱، اعلمی، بیروت.

۸۶- دلائل الامامه ابوجعفر طبری، ص ۲۰۱، حدیث ۱۱۹

مدینه المعاجز ۹/۲۹۴.

۸۷- بحار الانوار ۴۶/۴۱.

- ۸۸- سوره عنكبوت (۲۹)، آیه ۶۹.
- ۸۹- مناقب ابن شهر آشوب، ۴/۱۵۰.
- ۹۰- الخرائج ۱/۲۶۷.
- ۹۱- الاصابه ابن حجر عقلانی ۵/۳۰۱، شماره ۷۰۵۰.
- ۹۲- مجالس المؤمنین شوشتری ۲/۴۹۸.
- ۹۳- مجالس المؤمنین ۲/۴۹۵.
- ۹۴- ترجمه كشف الغمّه ۲/۳۰۷، ۳۰۸.
- ۹۵- مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۵۵.
- ۹۶- مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۲۲.
- ۹۷- مروج الذهب مسعودی ۳/۷۰.
- ۹۸- الامامه والسیاسه ابن قتیبه ۱/۲۳۷، ۲۳۸.
- ۹۹- ناسخ التواریخ ع زندگی امام سجاد علیه السلام ۲/۳۸۷، ۳۸۸.
- ۱۰۰- الکامل ۴/۱۱۱.
- ۱۰۱- الاحتجاج طبرسی، ۲/۱۴۹.
- ۱۰۲- اثبات الوصیه ص ۱۷۴، چاپ انصاریان، قم.
- ۱۰۳- الکافی ۱/۳۶۰.
- ۱۰۴- کفایه الاثر ص ۲۳۹، ۲۴۰.
- ۱۰۵- کفایه الاثر ص ۲۴۱، ۲۴۳، چاپ بیدار، قم.
- ۱۰۶- الکافی ۲/۲۴۹.
- ۱۰۷- بحار الانوار ۴۶/۲۲۹.

- ١٠٨- جلاءالعيون ص ٨٤٠
- بصائرالدرجات ص ٤٨٣، حديث ١١.
- ١٠٩- سورة زمر، آيه ٧٤.
- ١١٠- تفسير علي بن ابراهيم قمى ٢/٢٥٤.
- ١١١- الكافى ١/٤٦٨، حديث ٥.
- ١١٢- مدينه المعاجز ٢٣/٢٩٨.
- ١١٣- دعوات راوندى ص ٢٥٠.
- ١١٤- بحارالانوار ٤٦/١٤٩.
- ١١٥- جنات الخلود ص ٢٥، جدول يازدهم.
- ١١٦- مناقب ابن شهر آشوب ٤/١٤٩.
- ١١٧- ارشاد شيخ مفيد ٢/١٦٩.
- ١١٨- ارشاد شيخ مفيد ٢/١٧٠.
- ١١٩

عمده الطالب ص ۲۵۳.

۱۲۰- الفهرست منتجب الدین تحقیق: علامه محدث ارموی، ص ۱۳۱.

۱۲۱- همان مأخذ، ص ۲۹.

۱۲۲- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۷۰ ۱۷۱.

۱۲۳- رسائل سید مرتضی علم الهدی.

۱۲۴- سوره فرقان (۲۵)، آیه ۶۳، در قرآن به جای یمشی یمشون ذکر شده است.

۱۲۵- مروج الذهب ۴/۲۷۸.

۱۲۶- احکام النساء ص ۱۳.

۱۲۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱/۴۱.

۱۲۸- مقاتل الطالبيين ابوالفرج اصفهانی، ص ۴۶۴، ۴۷۲.

۱۲۹- معجم البلدان ۴/۳۰۵.

۱۳۰- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۷۱ ۱۷۲.

۱۳۱- مجالس المؤمنین (۲/۲۵۳).

این ابیات از حسن بن کنانی است که مرحوم شوشتری از کتاب ربیع الانوار نقل کرده است.

۱۳۲- ریاض السالکین سید علی خان ۱/۷۳.

۱۳۳- ریاض السالکین ۱/۷۳.

۱۳۴- مروج الذهب ۳/۲۰۶ ۲۰۸.

۱۳۵- نگهبان و باغبان باغ انگور.

۱۳۶- امالی شیخ صدوق ص ۴۷۷، مجلس ۶۲، حدیث ۶۴۳.

۱۳۷- عیون اخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق ۱/۲۵۲.

۱۳۸- ارشاد شیخ مفید ۲/۱۷۳.

۱۳۹- مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۴۵ ۱۵۰.

۱۴۰- دیوان دعبل الخزاعی ع ص ۱۳۶، تحقیق: عبد الصاحب عمران الدجیلی.

۱۴۱- سوره رعد (۱۳)، آیه ۳۹.

۱۴۲- سوره نساء، (۴)، آیه ۵۸.

۱۴۳- ریاض السالکین ۱/۶۹ ۱۴۴.

۱۴۴- مقاتل الطالبیین، ص ۳۳۲.

۱۴۵- مقاتل الطالبیین ص ۵۰۶.

۱۴۶- مقاتل الطالبیین ص ۵۱۰.

۱۴۷- یعنی حاجت و اندوه (شیخ عباس قمی).

۱۴۸- رثیت المیت تریه؛

یعنی ستودم میت را و گریستم بر وی.

۱۴۹- عمدہ الطالب ص ۲۷۸.

۱۵۰- مقاتل الطالبیین ص ۳۴۲ ۳۶۱.

۱۵۱- مقاتل الطالبیین ص ۳۴۵ ۳۴۷.

۱۵۲- همان مأخذ، ص ۳۴۹.

۱۵۳- مقاتل الطالبیین ص ۳۵۵ ۳۵۶.

۱۵۴- مقاتل الطالبیین ص ۵۲۸ ۵۲۹. ابوالفرج اصفهانی به جای میکال ضبط کرده است.

۱۵۵- عمدہ الطالب ص ۲۹۰.

۱۵۶- بحار الانوار ۶۶/۱۹۷.

١٥٧- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ١٢٦/٢١٤٨.

١٥٨- نهج البلاغه ترجمه شهيدى، ص ١٢٦، خطبه ١٢٨.

١٥٩- شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ٨/١٣٦.

١٦٠- شرح

نهج البلاغه ابن ابى الحديد ٨/١٥٠.

١٦١- نهج البلاغه ترجمه شهيدى، ص، خطبه ١٠٢.

١٦٢- سلافه العصر ص ١٠.

١٦٣- مجالس المؤمنين ٢/٢٣٠.

١٦٤- همان مأخذ ٢/٢٣١.

١٦٥- ارشاد شيخ مفيد ٢/١٧٤.

١٦٦- همان مأخذ.

١٦٧- همان مأخذ.

١٦٨- مقاتل الطالبين ص ٤٩١.

١٦٩- مجالس المؤمنين ١/٤٩٦.

١٧٠- رجال علامه حلى ص ٢٣٣، شماره ١٢.

١٧١- (اكمال الدين ص ٥٠٥، حديث ٣٦).

١٧٢- روح و ريحان ص ٤٩٣ ٤٩٥.

١٧٣- سوره احزاب (٣٣)، آيه ١٩.

١٧٤- مجالس المؤمنين ١/١٤٧ ١/١٤٨.

١٧٥- رجال نجاشى ص ٦٤، شماره ١٥٠.

١٧٦- معالم العلماء ص ٣٦.

١٧٧- مجالس المؤمنين ١/١٩٦.

١٧٨- رجال كشي ٢/٨٥٦.

مجالس المؤمنين ١/٤٩٦ ١/٤٩٧.

- ۱۷۹- رک: ریاض العلماء ۲۲۲/۵ ۲۲۳.
- ۱۸۰- معجم البلدان ۴/۱۳۹.
- ۱۸۱- تحفه الازهار ۱۸۱/۲ ۱۸۲، چاپ میراث مکتوب.
- ۱۸۲- در ریاض العلماء به جای بجده، نجده ضبط شده.
- ۱۸۳- در (ریاض العلماء به جای «منبه»، «غنیه» ذکر شده است.
- ۱۸۴- ریاض العلماء ۳/ ۲۵۸ ۲۶۵.
- ۱۸۵- تحفه الازهار ۲/۱۸۲.
- ۱۸۶- عمدہ الطالب ص ۳۳۳.
- ۱۸۷- رجال نجاشی ص ۳۹۵، شماره ۱۰۸۵.
- ۱۸۸- عمدہ الطالب ص ۳۳۹.
- ۱۸۹- رمح: نیزه.
- ۱۹۰- سرّ السلسله العلویه ص ۷۷.
- ۱۹۱- سوره بقره (۲)، آیه ۲۷.
- ۱۹۲- المجدی ص ۲۱۲ با مختصر تفاوت.
- ۱۹۳- حوری منسوب است به حوره و آن قریه ای است در طرف فرات.
- ۱۹۴- المواسعه و المضایقه ص ۶.
- ۱۹۵- رک: مهج الدعوات ص ۴۰۳.
- ۱۹۶- مفاتیح الجنان ص ۷۸۳، چاپ انصاریان، قم.
- ۱۹۷- مجالس المؤمنین ۱/۸۸ ۸۹.
- ۱۹۸- عمدہ الطالب ص ۳۴۱.

۱۹۹- دار السلام محدث نوری، ۲/۲۵۰.

۲۰۰- ۱۳۵۰ ۲۲۳ برابر ۱۱۲۷.

۲۰۱- نوه.

۲۰۲- عمدہ الطالب ص ۳۴۸.

۲۰۳- المجدی ص ۲۲۰.

۲۰۴- سرّ السلسله العلویّه ص ۸۰.

۲۰۵- رجال النجاشی ص ۴۴۳، شماره ۱۱۹۴.

سیره

روشهای مبارزاتی

نویسنده

روشهای مبارزاتی و به کارگیری دعا برای انقلاب سازی

پژوهشگر: محمد غمامی

چکیده

پیش از آنکه آنان بر شما بتازند شما بر آنان بتازید

به خدا سوگند که هیچ قومی در میان خانه خود مورد تاخت و تاز قرار نگرفتند مگر اینکه ذلیل شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در جنگ های خود از این نکته ی روانی استفاده می فرمود و چه بسیار جنگ هایی که لشکر اسلام بر سر دشمن در مراکز خود تاختند و پیروز شدند و تاریخ نویسان اسلامی همه آنها را ثبت و ضبط کردند ...

به کارگیری دعا در جهت مقاصد سیاسی

بخشی از دعاهای منقول امام سجاد علیه السلام دارای مضامین و ابعاد سیاسی هستند.

در آن بحث ها از عدالت، رهبری، معرفی و ارائه ی اصول و تاکتیک های مبارزه با خصم، عدم سکوت و عدم ترک وظیفه برابر مسئولیت هایی است که بر عهده ی آدمی است.

همچنین در آن از مسأله‌ی رهبری امت که واجد سه صفات و شرایطی باید باشد، بحث است.

از علم‌ها و آگاهی‌های لازم برای رهبر؛ احتراز مردم از قبول زمامدار ظالم و پرهیز از تملق نسبت به دستگاه جبار، طرفداران و ردها و عدم همکاری با آنها، خواستاری حکومت حق و عدل، فراهم‌سازی زمینه‌های آن، مقاومت در برابر دشمن، مصداق ربّنا أفرغ علينا صبراً و ثبت أقدامنا بودن در آن مطرح است.

(۱) صلوات

الف) درودهای مکرر بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله - تأکیدی بر حقانیت بینش عقیدتی و سیاسی شیعه

پیامی که در همه و یا بیشتر دعاها، صحیفه، حضور دارد و از چشم و ذهن هیچ خواننده‌ای، مخفی نمی‌ماند، صلوات و درود بر خاندان اوست.

تکرار این درودها قبل از مطرح ساختن هر آرزو و استدعا از درگاه خدا، تحلیل‌ها و تفسیرهای متعددی را می‌تواند به دنبال داشته باشد.

بر این باوریم که تکرار صلوات‌ها و اصرار امام بر مطرح ساختن نام خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، آن هم قبل از هر درخواست و حاجت‌خواهی از درگاه خدا، دربردارنده‌ی پیامی اعتقادی-سیاسی است.

درستی این اعتقاد و باور زمانی آشکار می‌شود که عصر تاریک حاکمیت امویان و اقدام‌های ضد علوی آنان در جهت محور تشیع مورد توجه قرار گیرد.

در عصری که راویان وابسته به دربار و مغرض، کرامت‌هایی دروغین برای حاکمان ناصالح می‌تراشند و در

خاموش ساختن نام و یاد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تلاشی پیگیر دارند، مطرح ساختن نام ائمه علیه السلام به عنوان اذکار مقدسی که در استجابات دعا نقش دارد و موجب جلب رحمت و غفران و فضل الهی می شود، حرکتی صرفاً عبادی نیست بلکه عبارتی است سراسر سیاست و مناجاتی است سراسر پیام و قیام.

درود بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در عصری که امام علیه السلام می زیست، کوبنده ترین شعار علیه حاکمیت غاصبان خلافت بود؛ شعاری که موضع سیاسی و بینش اعتقادی را در خود نهفته داشت.

(ب) تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه علیهم السلام

«رَبِّ صَلِّ عَلَى اطَّائِبِ اَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِيْنَ اخْتَرْتَهُمْ لِامْرَكٍ وَ جَعَلْتَهُمْ ... حَفْظَهُ دِيْنَكَ وَ خَلْفَاءَكَ فِي اَرْضِكَ وَ حَجَجَكَ عَلَى عِبَادِكَ ...»

«پروردگارا! بر پاکیزگان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرست؛ آنان را که برای امر دین و هدایت مؤمنان برگزیدی و ایشان را حافظ دین و جانشینان خویش در زمین و حجت بر بندگانت قرار دادی.»

امام سجاد علیه السلام در این عبارت به چند نکته ی اساسی تصریح کرده است:

۱- الهی بودن منصب و مقام ائمه معصومین علیهم السلام

کلینی در اصول کافی از امام محمد باقر علیه السلام و همچنین دیگران در کتب خود با اختلافات کمی نقل کرده اند که پس از شهادت امام حسین علیه السلام بر سر مقام امامت میان محمد حنفیه و حضرت سجاد علیه السلام اختلاف و منازعه افتاد و آن موقع هر دو در مکه بودند و خلاصه ی داستان چنین بود که امام چهارم عمویش را به حکمیت حجرالاسود فراخواند و محمد حنفیه از این امر تعجب نمود بالاخره نزدیک حجر رفتند آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به عمویش فرمود تو ابتدا در پیشگاه خداوند تضرع کن و از او بخواه که حجر را برای تو به سخن درآورد.

محمد حنفیه جلو آمد و هر چه دعا و زاری نمود که حجر درباره ی امامت او سخن گوید جوابی نشنید.

حضرت سجاد علیه السلام فرمود ای عمو اگر تو امام بودی پاسخ می شنیدی محمد گفت ای پسر برادر پس تو دعا کن و از خواه بخواه آنگاه امام جلو آمد و پس از دعا به حجرالاسود خطاب کرد و فرمود به آن خدایی که عهد و میثاق پیغمبران را در تو نهاد امام پس از حسین بن

علی علیه السلام را به ما خبر ده در آن موقع حجر جنبشی کرد که نزدیک بود از جا کنده شود و خداوند آن را به سخن درآورد و گفت بار خدایا وصیت و امامت پس از حسین بن علی علیه السلام به عهده ی علی بن الحسین علیه السلام است و به نقل بعضی گفت:

ای محمّد بن حنفیه امامت را به علی بن الحسین علیه السلام تسلیم کن.

پس محمّد برگشت و پیرو امام گردید.

۲- ویژگی ائمه و معصومین علیهم السلام در میان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه همه ی همسران و خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله از مرتبه ی طهارت و عصمت برخوردار نبوده اند.

۳- معصومین علیهم السلام از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن حضرت پاسدار دین و ارزش های معنوی هستند.

۴- معصومین علیهم السلام علاوه بر رهبری معنوی، در نظام اجتماعی نیز برخوردار از مقام خلافت الهی هستند و تا زمانی که آنان در میان امت هستند رهبری دین و دنیای مردم، حق دیگران نیست.

به این مفهوم امامت در قالب دعا

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِي مِثْلُ سَفِينَةِ نُوْحٍ رَكِبَهَا نَجَى وَ مِنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ)

مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس بر کشتی نجات ایشان سوار شود نجات خواهد یافت و هر کس تخلف کند و در مقابل آنها بایستد غرق خواهد شد. طریق مثلی که در کلام سید الساجدین علیه السلام آمده جز راه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود.

زیرا که به خاطر رابطه ی این بزرگواران با عالم غیب و دارا بودن شرایط عصمت می توانند ما را به طریق

مثلی راهنمایی کنند.

امام معصوم و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کسی نمی تواند باشد.

در احراز مقام امامت استعداد ذاتی و صفا و نورانیت باطنی و خدادادی لازم است. امامت یک عهد و پیمان خدایی است که به جعل و انتخاب و نصب و از طرف خدا اثبات می شود یعنی رفراندوم و آراء مردم در آن دخالت ندارد.

امامان رکن اسلام و پناهگاه مردم هستند. امامان راسخ در علم و اهل ذکر می باشند هر کس با آنها تمسک کند و در کشتی نجات ایشان سوار شود و از هلاک شدن نجات می یابد.

نقش امامان در تربیت معنوی انسانها همان نقش پیامبران الهی است همان طور که پیامبر اسلام اعمال و رفتارش قانون مجسم و خلقتش عظیم و کلماتش هدایتگر جامعه بود امامان نیز چنین بودند.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمودند:

الامام مطهر من الذنوب مبرء من العيوب مخلوص بالعلم موسوم بالحلم نظام الدین و عزا المسلمین و غیظ المنافقین:

امام پاکیزه و مظلوم از گناهان، از عیوب مبری است، پایگاه علم، معروف به حلم و نظم دهنده ی به دین، عزت مسلمانان و باعث غیظ و بغض منافقین است.

ج) توجه دادن به اهل بیت علیهم السلام

«... وَ طَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَ الدَّنَسِ تَطْهِيراً بِأَرَادَتِكَ وَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ الْيَكُ وَ الْمَسْلَكَ إِلَى جَنَّتِكَ ...»

«... آنها را از پلیدی و رجس بخواست خود تطهیر فرمودی و آنها را واسطه ای بین خود و خلق قرار داده و از آنها راهی به سوی بهشت خود برگزیده ای ...»

و نمونه ی این عبارات در صحیفه سجادیه زیاد است.

و همه ی آنها خط سیاسی امام را در توجه دادن به اهل بیت علیهم السلام نشان می دهد.

و این درست در عصر و زمانی است که

حتی بلند ادا کردن درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله جرم است. او اصرار داشت که اهل بیت علیهم السلام زنده بماند زیرا بنی امیه در پی خاموش کردن نور آنها و قمع و قلع پیروان آنها بودند.

او حتی فرموده بود خداوند درود بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را واجب فرموده است. هر که بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاده و بر ما درود نفرستد خدای را ملاقات کرده است در حالی که درود او ابتر است و امر او را ترک کرده است.

«إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى الْعَالَمِ الصَّوَابَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَفَرَرْنَا بِهِ - فَمَنْ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْنَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى وَ قَدْ بَتَّرَ أَصْلُوهَا عَلَيْهِ وَ تَرَكَ أَمْرَهُ.»

(د) افشای امام علیه غاصبان خلافت

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ (أَيَّ خِلَافَتِهِ) لَخُلَفَائِكَ وَأَصْفِيَاءِكَ وَمَوَاضِعِ أَمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَرَوْهَا...»

«خداوندا! این مقام (مقام خلافت و رهبری سیاسی امت) از آن جانشینان و برگزیدگان توست و در خور شخصیت های امینی است که در جایگاه عالی ویژه ی خود قرار دارند، ولی این مقام را از ایشان ربودند، ... تا آنجا که برگزیدگان و جانشینان تو به وسیله ی غاصبان مقام امامت، مغلوب و مقهور شدند. حکم تو تغییر داده شد و کتاب تو پشت سر قرار گرفت و واجبات تو از شیوه ی اصلیش منحرف شد و روش های پیامبر صلی الله علیه و آله ترک گردید.»

(ه) ترویج امام علیه السلام از آرمان حاکمیت ائمه علیهم السلام

«اللَّهُمَّ ... وَ عَجَلَ الْفَرَجَ وَ الرُّوحَ وَ النِّصْرَةَ وَ التَّمَكِينَ وَ التَّأْيِيدَ لَهُمْ.»

«بارالها! در فرارسیدن فرج و گشایش دشواری ها و نیز پیروزی و سر فرود آوردن مردم برای ائمه علیه السلام و قرار گرفتن امکانات در اختیار ایشان، تعجیل نما!»

امام سجاد علیه السلام در روزگار استبداد اموی و حرمان شیعه، به شیعیان خود با این پیام ها می آموزد که روح انتظار و امید و آرمان خواهی را در خود زنده نگاه دارند و از درگاه خداوند امید فرارسیدن حاکمیت حق و حکومت الهی را داشته باشند.

(۲) حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم

امام سجاد علیه السلام به گواهی تاریخ نه لحظه ای در کنار ظالمان و حاکمان مستبد قرار گرفت، نه از ایشان حمایت کرد و نه حتی از حمایت مظلومات دریغ نمود ولی برای بیدار ساختن خفتگانی که با مشاهده ی بی عدالتی ها و جباریت ها چشم بر هم می نهادند و خود را به غفلت می زدند، با زبان دعا، به نکوهش یاوران ظلم و عناصر بی تفاوت در برابر بی عدالتی ها پرداخته، چنین بیان داشته اند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي اعْتَدَرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصُرْهُ، ... وَ مِنْ حَقِّ ذِي حَقٍّ لَزَسَنِي لِمُؤْمِنٍ فَلَمْ أُؤَفِّرْهُ.»

«خداوندا! من از اینکه مظلومی در برابر چشمان من مورد ستم قرار گرفته باشد و او را یاری نکرده باشم، از درگاه تو پوزش می خواهم ... و از هر حقی که از ناحیه ی مؤمنی بر عهده ی من بوده است و من آن را به جای نیاورده ام، عذر می جویم.»

امام علیه السلام در نیایشی دیگر به خداوند چنین عرضه می دارد:

«وَدُّبْنِي عَنِ التَّمَّاسِ مَا عِنْدَ الْفَاسِقِينَ، وَ لَا تَجْعَلْنِي لِلظَّالِمِينَ ظَهِيْرًا، وَ لَا لِهَمِّ عَلِيٍّ مَحْوٍ كِتَابِكَ يَدًا وَ لَا نَصِيْرًا.»

«خداوندا! مرا از روی آوردن به فاسقان و

اظهار نیاز نزد آنان، دور گردان و مرا یاور و پشتیبان ظالمان قرار مده و وسیله ی عملی ساختن اهداف خائنانه ی ستمکاران در محو قرآن، مگردان.»

گاهی دعا می کند که خدای مشرکان را با مشرکان مشغول دارد:

اللهم اشغل المشركين بالمشركين عَنْ تَنَاوُلِ اطْرَافِ الْمُسْلِمِينَ ...

خدایا مشرکان را با مشرکان مشغول دار تا دستشان از مسلمانان کوتاه باشد و در این راه گاهی به مناجات می پردازد و از نصرت خدا کمک می طلبد یا مَنْ قَرَّبَتْ نُصْرَتُهُ مِنَ الْمَظْلُومِينَ وَ يَا مَنْ بَعْدَ عَوْنِهِ عَنِ الظَّالِمِينَ.

و هم در دعایش فرماید خداوندا به من توفیق ده تا باطل را ناچیز شمارم و آن را خوار سازم- حق را یاری کرده و آن را بزرگ دارم

وَ انْتِقَاصِ الباطِلِ وَ اِذْلَالِهِ وَ نُصْرَةِ الحَقِّ وَ اعْزَارِهِ

و هم دعا می کند خدای آنان را از پشتیبان محروم کند، از تعدادشان بکاهد، دل هایشان را از بیم و تردید پر کند ... طوری که دیگر جرأت نکنند به مرزهای ما حمله کنند.

الف) تبری از ستمکاران

اصل مبارزه با پادشاه ستمگر است و آنگاه که توان مبارزه نباشد دوری از معاونت و همکاری با او و در آنگاه که این نیز میسر نگردد لااقل تبری و اعلام نصرت از اوست که این اقل موضع داری در زندگی سیاسی است و در این زمینه راه ها و طرقی است که از جمله آنها عبارت است از:

۱- لعنت فرستادن بر آنها:

ایشان در دعای ۴۸ سخن از این دارند که خداوندا مقام خلافت مقامی است که در خور اصفیای توست ولی در اثر خیانت دیگران آنها مغلوب و مقهور قرار گرفتند و حقشان بر باد رفت.

- حتی عاد صَفَوْتُكَ وَ خَلَفَائِكَ مَغْلُوبِينَ، مُبْتَرِّينَ

و آنگاه فرماید:

خداوندا

دشمنان

آنها را از اولین و آخرین مورد لعنت قرار ده و هم همه ی کسانی را که به افعال آنها راضیند و پیروان و تابعان آنها را:

اللهم العن أعدائهم من الأولين و الآخرين و من رضى بفعالهم و اشياهم و أتباعهم.

۲- نفرین بر ظالم:

امام علیه السلام در قالب دعا گاهی از خدای می خواهد ستمکار را اخذ کند و تیر ستمش را کند سازد و برای او سرگرمی و اشتغالی فراهم کند که دستش دراز نگردد و در وصول به هدف ناپسند خود ناموفق بار آید.

اللهم فصلّ علی محمد و آله و خذ ظالمی وعدوی عن ظلمی بقوتک و اطل حده عنی بقدرتک و اجل له شغلاً فیما یلیه و عجزاً عما یناویه

و در دعایی دیگر می فرماید:

خداوندا روانشان را از امنیت و بدنشان را از قوت و جانشان را از توان حيله گری دور دار و ... فرشتگانی از لشکریانت را علیه آنان بفرست و ...

اللهم اخل قلوبهم من الأمانة و ائید لهم من القوه و اذهل قلوبهم عن الاحتيال و اوهن اركانهم عن منازله الرجال - و جنبهم، عن مقارعه الإبطال ...

۳- دعا برای خود در برابر شر آنها:

گاهی امام به ما می آموزد که خود را در پناه خدا قرار دهید و از او بخواهید که به شما امنیت دهد و شر ستمکاران را از شما دور دارد، جبروت ستمکار را در هم شکند و ما را از شر هر فتنه و بدگویی و حد و دشمنی و کید خود و لشکریانشان دور دارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد، و اذجز عنی شره، و رد کیده ... و تقمّع رأسه و تذلل عزه، و تکسر جبروته، و تدل رقبتة،

و تف سخ کبره و تؤمنین من جمیع ضره، و سره و اغفره و همزه ...

ب) دعای چهل و نهم صحیفه ی سجادیه

دعا جهت دفع کید و مکر دشمنان

حضرت با این دعا جهت دفع کید و مکر دشمنان به درگاه خدا راز و نیاز می کرد:

شمشیر عداوت دشمنان امام سجاد، همواره امام سجاد را مورد هدف قرار می داد.

امام سجاد باید تدبیر و سیاستی برای دفع مکاید دشمنان به کار می بست.

امام سجاد علیه السلام با تمام وجود از خدا یاری می طلبید تا به او در این راه یاری کند و این یعنی همراهی دین و سیاست.

و در دعایش ذکر می کند که:

فَنظَرْتُ يَا اَلِهِي اِلَى ضَعْفِي عَنْ اِحْتِمَالِ فَوَاجِحٍ وَعَجْزِي عَنِ الْاِنتِصَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِي بِمَحَارِبَتِهِ وَوَحْدَتِي فِي كَثِيرِ عَدَدٍ وَ مِنْ نَاوَانِي وَ اُرْصَدٍ بِاَلْبَلَاءِ بَنِي كَمِ اَعْمَلُ فِيهِ فِكْرِي فَاَبْتَدَا تَنِي بِنَصْرِكَ

و تو نظر به ضعف و ناتوانی من از تحمل بار گران ستم های دشمن کردی و از مدد جستن بر آنکه با من به جنگ و خصومت برخاسته عاجز یافتی و تنها در مقابل بسیاری از آنچه او در کار هلاکت من می اندیشید و در کمین من بود مشاهده کردی و دیدی که فکر و تدبیر من به جایی نمی رسد پس تو به قوت و قدرت ازلی مرا یاری کردی.

قسمتی از دعا به شرح زیر است:

ثُمَّ فَلَلْتُ لِي حُدَيْهٍ وَ صَيْرْتَهُ مِنْ بَعْدِ جَمْعِ عَدِيدٍ وَحْدَهُ وَ اَعْلَيْتُ كَعْبِي عَلَيْهِ وَ جَعَلْتُ مَا سَدَدَهُ مَرْدُوداً عَلَيْهِ فَرَدَدْتَهُ لِي يَشْفِي غِيْطَهُ وَ لَمْ يَسْكُنْ غَلِيْلَهُ قَدْ عَضَّ عَلِيَّ شَوْاهُ وَ اَدْبَرَ مَوْلِيّاً قَدْ اَخْلَفْتُ سَرَايَاهُ وَ كَمِ مِنْ بَاغٍ بَغَانِي بِمَكَاثِدِهِ وَ نَصَبَ لِي شُرَكَ مَصْأَدَهُ وَ كَلَّ بِي تَفَقَّدَ رِعَايَتَهُ وَ

اضبا اِضْبَاء السَّعِ لَطْرِيدَتِه اِنْتِظَاراً لَانْتِهَازِ الْفَرْصَةِ لَفْرِيسْتِه وَ هُوَ يَظْهَرُ لِي بِشَاشَتِ الْحَلْقِ وَ يَنْظُرُنِي عَلَيَّ شَدِيدَةً فَلَمَّا رَأَيْتُ

يَا اِلٰهِي تَبَارَكَتْ وَ تَعَالَيْتْ دَعَلْ سَرِيرَتِه وَ قَبَحْ مَا اَنْطَوِي عَلَيْهِ اَرْكَسْتِه لِأَمْ رَأْسِه فِي زَبِيْتِه وَ رَدَدْبِه فِي مَهْوِي حَفْرَتِه فَانْقَمَعْ بَعْدَ اسْتِطَاكْتِه ذَلِيلاً فِي رِبْقِ حَبَاكْتِه الَّتِي كَانَ يَقْدِرُ اَنْ يَرَانِي فِيهَا وَ قَدْ كَادَ اَنْ يَحِلَّ بِي لَوْلَا رَحْمَتُكَ مَا حَلَّ بِسَاحَتِه وَ كَمْ مِنْ حَاسِدٍ قَدْ شَرِقَ بِي بِغَضْتِه وَ شَجِي مَنِي بِفَيْطِه وَ سَلَقْنِي بِحَدِّ لِسَانِه وَ وَحْرَنِي بِقَرْفِ عِيُوبِه وَ جَعَلَ عَرْضِي لِحَرَامِيهِ وَ قَلَدْنِي خَلَالاً لَمْ تَزَلْ فِيهِ وَ وَحْرَنِي بِكَيْدِه وَ تَصَدَّنِي بِجَكِيدَتِه فَنَادَيْتُكَ يَا اِلٰهِي مُسْتَفِيئاً بِكَ وَ اِثْقاً بِسُرْعَةِ اِجَابَتِكَ ...

آنگاه تندی تیغ دشمن را بر من کند کرد و با آن همه تهیه و تجهیز آن دشمن را با عده سپاه لشگری تنها گزاردی و مرا به شرف و بزرگواری بر او قدرت و برتری دادی و آنچه از مکر و حیلش کار بر من محکم کرد همه را بر علیه او، به او برگرداندی و شعله کینه او خاموش نشد و آتش غضبش فرو ننشست و کینه ی درونش آرامش نیافت و از شدت کینه بر من لب به دندان می گزید و سپاهش غنیمت جنگی نیافت و ای خدا چه بسیار ستمگر که در پی آزار من مکرها اندیشید و دام ها برای شکارم گسترد و از پی جستجویم موکل و دیده بانانش را برانگیخت و مانند سب و درنده ای که برای شکار خود کمین کرده در کمین گاه من به انتظار فرصت بود و برای فریب من متملقانه رخساره ی بشاش نشان می داد و از دل به

چشم کینه به من می نگریست.

ای خدای بزرگوار متعالی چون خیانت و خبث سریرتش را دیدی و قبح و زشتی نیت شومش را، تو هم از مغز سر سرنگون به چاه هلاکش کردی و او را به گودال عمیق در افکندی و پس از همه سرکشی و سربلندی در طناب های مکر و تزویری که در آن روز قدرتش انتظار داشت اسیر ببیند، خود، اسیر و دستگیر شد که اگر رحمت شامل حال من نمی شد آن رنج و بلا که به او رسید بر سر من وارد می شد و باز چه بسیار حسود و بدخواه که از شدت غصه و کینه قلبی حسدش را بر من کاملاً آشکار کرد و غیظ و غضبش بر من به هیجان می آمد و زبانش مانند تیر زهرآلود مرا آماج بدگویی و زخم زبان می کرد و به گوشه ی چشم خشمگین به من می نگریست و عرض و آبرویم را هدف تهمت هایش قرار می دهد و خلل و عیوبی که همیشه در خود او بود به گردن من می انداخت و از کید و کینه به من طعن می زد و به مکر و حيله قصد هلاکم داشت و من ای خدا همیشه تو را به دادخواهی و یاری خواندم و به سوی تو پناه جستم و به سرعت اجابت و یاری تو اطمینان کامل داشتم ...

۴- دعا به آل محمد صلی الله علیه و آله که در واقع خلفای راستین پیامبر صلی الله علیه و آله و منادیان بر حق به سوی نجاتند.

ایشان دعا می کنند که خداوندا بر عده شان بیفزا، و سلاحشان را تند و تیز بفرما، حوزه آنها را مصون بدار و ...

اللهم صلی

علی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و کثر عدتہم، و اشحد أسلحتہم، و احرص حوزتہم و ...

ایشان همچنان دعاهایی در مورد مرزداران، سپاهیان اسلام و صحت و عافیت آنها دارند که فزاینده‌ای از آن خواهد آمد.

۳) اهتمام امام به حفظ کیان سرزمین های اسلامی

امام سجاد علیه السلام هر چند خلافت را در دست ناصالحان می بیند و حق رهبری دینی و اجتماعی ائمه علیه السلام را مورد هجوم حکام می داند امّا از آنجا که در بینش امام علیه السلام، مسأله ی اسلام و گسترش اندیشه ی توحیدی و باورهای اسلامی در رأس اهداف سیاسی مکتب امامت قرار داد و اصولاً مسأله ی ولایت در جهت تأمین صحیح همین اهداف مطرح شده است، امام علیه السلام موضوع «حاکمان جبار و ناصالح» را از «اصل پاسداری از کیان اسلام و سرزمین های اسلامی» جدا ساخته و به دلیل تضادی که با دستگاه سیاسی حاکم دارد، خود را از سایر واقعیت های اجتماعی کنار نمی کشد و در برابر تحولات جاری جهان اسلام بی تفاوت نمی ماند، بلکه با صراحت هر چه تمام تر موضع خود را بیان می دارد و در قبال عواملی که مرزهای سرزمین های اسلامی را تهدید می کند، موضع می گیرد و مسلمانان را برای پاسداری از مرزها تهییج می نماید.

دعای امام علیه السلام برای مرزداران، در حقیقت اعلامیه ای است برای بسیج مسلمانان به سوی مرزها برای مقابله با دشمنان خارجی اسلام و پاسداری از دستاوردهای سیاسی - نظامی مسلمانان.

این بسیج در شرایطی صورت می گیرد که امام علیه السلام، کمترین اعتماد و دلبستگی به دستگاه سیاسی و دولتمردان عصرش ندارد، بلکه در ستیز کامل با آنان است.

بنابراین، حفظ عقیده ی اسلامی و حدود آن از التزام به فروع دین و واجبات و محرّمات

آن- در صورتی که امر میان این دو دور بزند- مهمتر است.

تشویق مسلمانان از سوی امام علیه السلام برای روی آوردن به جهاد و پاسداری از مرزها، هر چند در ظاهر به تحکیم پایه های سیاسی دولتمردان عصر کمک می کند، اما امام با بینش سیاسی ژرف خود و دل بستگی عمیقی که با اسلام دارد، دریافته است که در آن شرایط، حفظ کیان اسلام در اولویت نخست قرار دارد و با تداوم کیان جامعه ی اسلامی است که می توان به تعیین نوع حکومت و اصلاح حاکمان پرداخت.

سخنان امام در این زمینه سراسر روح و رهنمود و تهییج است.

حماسه ای که در قامت نیایش، محراب را با قیام کفر ستیزان و سجده و رکوع مناجاتیان پیوند داده است.

نگهبانان مرزها- هویتشان هر چه باشد- بیش از آنکه از یاران حکومت به شمار آیند، پاسداران سرزمین مقدس اسلامی و شرافت اسلام هستند، زیرا ایرانیان از مرزها دفاع و از خطوط مقدم رویارویی با دشمن نگهبانی می کنند و این امری است که بر هر مسلمانی واجب است و هر مسلمانی باید بکوشد به هر شکل ممکن از کسانی که مدافع مرزها هستند، پشتیبانی کند.

زاممداران هر چند در داخل کشور، در وضعیت بد و فاسدی به سر ببرند، ناگزیر (دیر یا زود) از بین خواهند رفت و نیز هر چند در کشتار و ستمگری و جنایت و ویرانگری بکوشند، هرگز نمی توانند تمامی آثار و نشانه های این دین را که مسلمانان پاسداری از آنها را جزء وظایف خود می دانند، از بین ببرند.

امام سجاد علیه السلام هر چند با رژیم اموی مخالف است و می کوشید آنها را رسوا کند و عملکردش را نادرست معرفی نماید و

بدی مدیریت او را برملا سازد و بر پا دارندگان این رژیم را کسانی بداند که پا را از دایره ی حق و عدالت بیرون نهاده اند و هنوز به قتلگاه شهیدان کربلا با چشمان اشکبار می نگرند، لیکن همین طور با صدایی که گریه آن را قطع می کند و با آهنگی نیرومند که هر عذر و بهانه ای را از میان برمی دارد، برای مرزبانان دعا می کند.

فرازهایی از دعای ۲۷ صحیفه برای مرزبانان:

«الها بر محمد صلی الله علیه و آله و آل علیه السلام او درود فرست و تعداد مرزبانان را زیاد و اسلحه ایشان را تند و تیز، از حوزه مأموریتشان محافظت فرما و حومه کارشان را محکم و جمعشان را نسبت به یکدیگر مهربان گردان.

خدایا بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیه السلام درود فرست و در مسائل مربوط به جنگ و مرزبانی آنچه را که نمی دانند بدانها شناسان و به آنچه آگاه نیستند آگاهشان ساز و به آنچه بصیرت ندارند بینش و بصیرتشان ده.

بارالها بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیه السلام درود فرست، و در آن هنگام که با دشمن روبرو می شوند توجه به دنیای نیرنگ باز و گول زنده را از آنها دور کن و از دل هایشان فکر به ثروت فتنه انگیز را محو فرما و بهشت را در مقابل چشمانشان قرار ده ...

هر گاه با دشمن تو و دشمن خودش روبرو شد دشمن را در برابرش کم جلوه بده و مقامشان را در دلش کوچک ساز، رزمنده ات را بر آنها پیروز کن و آنها را بر رزمنده ات پیروز مفرما و اگر خواهی زندگی اش را به نیک بختی پایان دهی و به خلعت

شهادتش بنوازی چنان کن که شهادت او پس از آن باشد که دشمنت را هلاک ساخته، یا به بند اسارت آورده باشد و اطراف بلاد اسلامیان از تجاوز خصم ایمن گردیده باشد و دشمنان تو پشت کرده رو به هزیمت نهاده باشند.

بارالها هر مسلمانی که در پشت جبهه جانشین رزمندگان می شود و کارخانه ی رزمندگان را انجام می دهد و از خانواده های آنها نگهداری می کند و یا کمک مالی می نماید و یا وسایل جنگی رزمندگان را آماده می سازد و آنها را به جهاد در راه خدا وادار می نماید و یا حداقل به دعاگویی آنها مشغول می شود و در پشت سر رزمنده آبرویش را حفظ می کند و به همان اندازه که به رزمندگان مزد و پاداش می دهی به وی نیز پاداش ده و عوض کارش را در همین دنیا عطا فرما تا نتیجه کار خود را نسبت به آنچه انجام داده و شادی کاری که به جا آورده ببیند تا آن زمان که عمرش به پایان رسد و به آنچه در آخرت از فضل و کرمات برایش در نظر گرفته ای نایل گردد ...

الف) دعای بیست و هفت

دعا برای مرزداران اسلام

دعای ۲۷ که امام سجاد در این دعا برای مرزداران اسلام دعا می کند و از خدا نصرت و قدرت و حفظ آنها را به دعا می طلبد. روی این دعا می توان نگاهی از جنبه ی سیاسی انداخت اینکه امام سجاد برای مرزداران دعا می کند نشان دهنده ی اهمیت دفاع مرزهای حکومت اسلامی است و می خواهد هر چه بیشتر به واسطه ی دعاهایش به اهل الثغور نیرو و توانایی و امید دهد تا هرگز حوزه ی حکومت اسلامی مورد تجاوز بیگانگان قرار نگیرد و این خود مسئله ی اهمیت

حکومت اسلامی را در نظر امام سجاد می رساند.

بحث خود را به چند فراز از این دعا محدود می کنیم:

اللهم ... حَصِّنْ ثَعُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ وَ أَيْدِ حِمَاتِهَا بِقُوَّتِكَ

پروردگارا ثعور و سرحدات مسلمین را به عزت و جلال خود محفوظ بدار و سپاهیان اسلام را که به حمایت و نگهبانی مرزهای کشورهای اسلام همت گماشته اند به قوت کامل خود آنها را یاری فرما.

امام سجاد حمایت و نگهبانی مرزهای کشور را که به واسطه ی سپاهیان اسلام صورت می گیرد از خدا خواستار است حفظ مرزهای کشور اسلام، حکم حفظ حریم یک انسان را دارد. انسان هرگز تحمل آن را ندارد که بفهمد مورد تجاوز قرار گرفته بلکه با تمام وجود از شرف و عزت و شخصیت خود دفاع می کند.

مسلمین و حکومت مسلمین نیز باید از چنان درک و فهم و شعور بالایی نسبت به اسلام برخوردار باشد که تجاوز به کشور اسلامی را تجاوز به حیثیت خود دانند. البته باید روز به روز وحدت مردم یک کشور با هم و همچنین وحدت کشورهای اسلامی بیشتر شود تا قدرت مسلمانان بیشتر شود. همان طور که امام سجاد می فرمایند:

- أَلْفٌ جَمَعَهُمْ. دَلَّ هَايَآئِهِمْ رَا بَا هَمْ جَمْعٌ وَ هَمْ أَهْنَكُ سَا.

- امام سجاد تدبیر امور سپاهیان اسلام را از خداوند می خواهد.

زیرا تدبیر کامل از سوی خداست و در تدبیر آدمی نقص وجود دارد.

دَبَّرَ أَمْرَهُمْ. خُودَ مَدْبِرَ أَمْرَشَانِ بَاشُ.

- امام سجاد در تمام دعا، برای سپاهیان اسلام نصرت و فتح و عزت و قوت و صبر و تدبیر دقیق از خداوند مسألت می کند.

وَ وَاتِرِ بَيْنَ مِيْرِهِمْ وَ تَوَحَّدَ بِكِفَايَةِ وَاعْضُدْهُمْ بِالنَّصْرِ وَ أَعْنُهُمْ بِالصَّبْرِ وَ الطُّفَّ لَّهُمْ فِي الْحَكْرِ

قوت و آذوقه آنها را

پی در پی بی رنج انتظار عطا فرما و تو خود به تنهایی مؤنه آنها تکفل کن و به نصرت و فتح و پیروزی یاریشان فرما و به صبر و شکیبایی آنها را نیرو بخش و فکر و تدبیر دقیق به آنان عطا فرما.

- امام سجاد برای اینکه هیچ کس از جنگ روی نتابد از خداوند می خواهد فکر دنیای مادی را از اذهان مرزداران بیرون برد و وعده های اخروی خود را در نظر آنها مجسم کند.

أنسهم عند لقاءهم العدو ذكر دنياهم الخداعه الغرور وائمح عن قلوبهم خطرات الحال الفتون واجعل الجنه نصب أعينهم و لوح منها لأبصارهم ما أعدت فيها من مساكن الخلد و منازل الكرامه و الحور الحسان و الأنهار الحطرده بانواع الأشربه و الأشجار المتبدليه بصفوف الثمر حتى لا يهم أحد بالإدبار و لا يحدث مرنه بفرار.

هنگام جنگ با دشمن فکر دنیا مغرور کننده فریبنده را از خاطرشان ببر و خیالات مال فتنه انگیز دنیا را از روح دل هایشان به کلی محو ساز و بهشت رضوان را نصب العینشان قرار ده و آنچه را وعده کردی از قصرهای بهشت خلد و منزل های عالی ابدیت و حوران زیبا و جویبارهای پر از انواع مشروبات و درختان پر بار به میوه های گوناگون آنها را در دیدگان نشان آشکار گردان تا هیچ کس روی از جنگ نتابد و هرگز خیال فرار از دشمن در دل نیاورد.

- از طرف دیگر امام سجاد علیه السلام برای دشمنان ضعف و سرگردانی و گمراهی و ترس و شکست و پراکندگی از خدا می خواهد.

و فرق بینهم و بین أسلحتهم واخلع و ثائق أئدتهم و باعد بینهم و بین أزودتهم و حیرتهم فی سبلهم و ضللهم عن و وجههم و

...

میان

دشمنان و اسلحه جنگشان جدایی انداز و محل وثوق و نقطه اتکای آنها را نابود ساز و میان آنها را با محل آذوقه شان دور گردان و از راه پیشرفت آنها را حیران و سرگردان ساز و هر جا رو کنند گمراهشان گردان و ...

امام سجاد برای دشمنان از خداوند طلب قطع روزی می طلبد و حتی از خداوند قطع نسل دشمنان را می خواهد یعنی امام سجاد نه تنها برای یک حکومت اسلامی به معنای واقعی نیرومندی سپاه اسلام را طلب می کند و می خواهد جناح اسلامی را از هر جهت قدرتمند کند بلکه نابودی و شکست دشمنان را نیز در تمام عرصه ها از خداوند طلب می کند یعنی مثبت ها باید بمانند اما منفی ها هم باید از بین روند همان طور که در اسلام نه فقط امر به معروف لازم داشته شده بلکه نهی از منکر نیز در کنار آن و همگام با آن لازم است و اینکه فردی یا جامعه ای بتواند در کنار ایجاد خصوصیات برتر، خصوصیات پست را از خود دور کند نهایت قدرت آن فرد و جامعه را می رساند مردم عادی که هرگز به فکر پیشرفت و ترقی نیستند حتی شاید هر روز نقاط منفی را در خود بیشتر کنند افرادی هستند که یا فقط به نقاط مثبت توجه می کنند و یا فقط به نقاط منفی و اصلاً این دو را با هم حفظ نمی کنند (یعنی ایجاد نقاط مثبت و مبارزه با نقاط منفی) بعضی ها هم که اصلاً هیچ چیز برایشان مهم نیست. اینکه چگونه زندگی کنند برایشان مهم نیست فقط می خواهند لذت نفسانی در کارشان باشد.

اللهم عقم أرحام نسائهم و بیس أصلب رجالهم و اقطع نسل

دوابهم و انعامهم لآئاذن لسحائهم فى قطر و لا لأرضهم فى نباتٍ

خدایا تو رَحْمَ زاناشان و پشت مردانشان را عقیم و محروم از فرزندان ساز و داب و انعامشان مقطوع النسل گردان و به آسمانشان اذن یک قطره بارش مده و به زمینشان اجازه ی رویدن گیاهی نفرما.

(ب) از مهمترین عوامل پیروزی

شکست روحیه دشمن است

- فخرهم فى عقر دارهم و هجم عليهم فى بحبوحه قرارهم:

با دشمنان دین در میان خانه شان جنگید و در وسط قرارگاهشان به آنان هجوم کرد.

امام علیه السلام در این دو جمله به نکته مهمی اشاره می فرمایند که در پیروزی بر دشمن نقش مهمی دارد و آن شکست روحیه دشمن است، در جنگ های امروز می بینیم که یکی از عوامل پیروزی، بالا- بردن روحیه مبارزان و جنگ کنندگان است، افراد مبارز به هر مقدار از روحیه ی بالا برخوردار باشند شانس بیشتری از پیروزی دارند. افراد سپاهی اگر از روحیه ای برخوردار باشند که دشمن را در خانه ی خود و در میان استحکامات خود صدد حمله و هجوم قرار دهند بی شبهه اثر مهمی در شکست روحیه ی دشمن خواهند داشت از اینجاست که امیرالمؤمنین، آن یگانه قهرمان میدان های جنگ و استاد در فنون جنگی وقتی اهل کوفه را توییح و سرزنش می کند که در جنگ با معاویه مسامحه کردند می فرماید:

من به شما گفتم که:

اعزوهـم بتل أن یغزوكم فوا... ما غزی قوم فى عقر دارهم ألا ذلوا:

پیش از آنکه آنان بر شما بتازند شما بر آنان بتازید

به خدا سوگند که هیچ قومی در میان خانه خود مورد تاخت و تاز قرار نگرفتند مگر اینکه ذلیل شوند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در جنگ های خود از این نکته ی روانی استفاده

می فرمود و چه بسیار جنگ‌هایی که لشکر اسلام بر سر دشمن در مراکز خود تاختند و پیروز شدند و تاریخ نویسان اسلامی همه آنها را ثبت و ضبط کردند.

۴) ترغیب و تشویق به جهاد

«اللهم و ایما غازی غزاهم من اهل ملتک، او مجاهد جاهدهم من اتباع سنتک لیكون دینک الاعلی و حزبك الاقوی و حظک الاوفی فلقه الیسر، و هیء له الامر...»
«خداوندا!

هر رزمنده‌ی مسلمانی که به ستیزه با مشرکان و مهاجمان به قلمرو اسلام، همت گمارد و یا هر جهادگری که در راستای پیروی از دین به جهاد برخیزد تا اینکه دین تو برتری یابد و حزب تو تقویت شود و دستاوردها و منافع اسلام و امت اسلامی کامل تر شود، خداوندا! مشکلات را از پیش پایش بردار و راهش را هموار ساز و کارهایش را سامان بخش و پیروزی را برایش تضمین کرده، یارانی شایسته برای او تدارک کن...»

امام سجاد فاتح قلبها

نویسنده

امام سجاد علیه السلام فاتح قلبها - نویسنده عبدالکریم پاک نیا

مقدمه

بی تردید یکی از مهم‌ترین رازهای توفیق پیشوایان معصوم علیهم السلام در طول حیات و بعد از شهادت آن بزرگواران، جایگاه معنوی و شخصیت والایشان در قلوب انسان‌های مشتاق فضائل و کمالات بوده است. از آنجا که حضرات معصومین علیهم السلام هر کدام در عصر خویش به عنوان اسوه کامل انسانیت و بارزترین نمونه کمالات و صفات انسانی بوده‌اند و عموم مردم فطرتاً چنین صفاتی را دوست دارند به این جهت، به امامان معصوم علیهم السلام به دیده محبت و عشق می‌نگریسته‌اند.

حتی دشمنان آن بزرگواران با اعتراف به این حقیقت انکارناپذیر، بارها زبان به ستایش پیشوایان معصوم گشوده و مناقب و افتخارات آنان را به دیگران یادآور شده‌اند.

در این فرصت، مروری کوتاه بر جایگاه معنوی حضرت زین العابدین علیه السلام در جامعه و برخی علل محبوبیت آن پیشوای راستین خلق در دل‌های مشتاق، خواهیم داشت، باشد که ما نیز با پرورش محبت روزافزون آن امام همام، دل‌هایمان را از زنگار جهل و خرافه‌ها زدوده و در پرتو دوستی اهل بیت علیهم السلام گام‌های سعادت‌آفرین به سوی کمال برداریم.

ان شاء الله

ناگفته نماند که مقصود ائمه اطهار علیهم السلام جلب رضایت مخلوق در مقابل سخط و خشم خالق نبوده است زیرا:

الف) ساختار شخصیت آن بزرگواران و رفتار و کردارهای پسندیده شان طبیعتاً با فطرت مردم سازگار بوده و انسان های پاک فطرت و عموم مردم عادی به دیده محبت و احترام به آنان می نگریستند.

ب) چون امامان معصوم علیهم السلام برای هدایت مردم و پیشبرد مقاصد الهی خود به مقبولیت اجتماعی نیاز داشتند تا آنجا که اهداف الهی و اصول

مسلم اسلام اجازه می داد، سعی می کردند افکار عمومی و رضایت مردم را در راستای ارزش های معنوی جلب کرده و آنان را در مقابل اهل باطل بسیج نمایند. چنان که بارها از این نیروی عظیم بر ضد ستمگران و زورگویان بهره می بردند.

البته هرگاه هم که مردم آن بزرگواران را همراهی نمی کردند، ائمه اطهار علیهم السلام به دنبال اهداف الهی خود می رفتند و از مردم زمانه خود که جانب باطل را انتخاب کرده بودند، فاصله می گرفتند.

به همین علت امام سجاد علیه السلام به مردی که می گفت:

«اللهم اغننی عن خلقک خدایا! مرا از این مردم بی نیاز کن.»

اعتراض کرده و فرمود:

«بی نیازی از مردم، ممکن نیست و انسان در هر صورت در زندگی دنیوی به ارتباط مردم نیاز دارد بلکه چنین دعا کن:

اللهم اغننی عن شرار خلقک (۱)

خدایا! مرا از مردم شرور و بد سرشت بی نیاز کن.»

جوانمردی و ایثار

از عوامل مهمی که شخصیت والای حضرت سجاد علیه السلام را در منظر دیگران محبوب ساخته بود و اطرافیان، دوستان، غلامان و کنیزان آن حضرت با تمام وجود به امام عشق می ورزیدند، خصلت پسندیده «عفو، گذشت و جوانمردی» بود.

در این راستا امام سجاد علیه السلام از یک شیوه کارآمد و پسندیده تربیتی بهره می گرفت.

امام صادق علیه السلام فرمود:

در طول ماه مبارک رمضان، حضرت علی بن الحسین علیه السلام در مورد غلامان و کنیزان و سایر زیردستان خود روش عفو و گذشت را به کار می گرفت به این ترتیب که هرگاه غلامان و کنیزان آن حضرت خطائی را مرتکب می شدند، آنان را تنبیه نمی کرد.

آن حضرت فقط خطاها و گناهان آنان را در دفتری ثبت کرده و تخلفات هر کس را با نام و موضوع

تخلف مشخص می نمود.

در آخر ماه همه آنان را جمع کرده و در میان آنان می ایستاد.

آنگاه از روی نوشته، تمام خطاها و اشتباهاتشان را که در طول ماه رمضان مرتکب شده بودند، برایشان یادآور می شد و به تک تک آنان می فرمود:

فلانی! تو در فلان روز و فلان ساعت تخلفی کردی و من تو را تنبیه نکردم، آیا به یاد می آوری؟!!

فرد خطاکار هم می گفت:

بلی، ای پسر رسول خدا!! و تا آخرین نفر این مطالب را متذکر می شد و آنان به اشتباهات و خطاهای خود اعتراف می کردند.

آنگاه به آنان می فرمود:

با صدای بلند به من بگویید:

ای علی بن الحسین! پروردگارت تمام اعمال و رفتار تو را نوشته است چنان که تو اعمال ما را نوشته ای نزد خداوند نامه اعمالی هست که با تو به حق سخن می گوید و هیچ عمل ریز و درشتی را فروگذاری نمی کند، و هرچه انجام داده ای، به حساب آورده و تمام اعمالت را نزد او حاضر و آماده خواهی یافت، همچنان که ما اعمال خود را در نزد تو آماده و ثبت شده دیدیم.

پس ما را ببخش همان طور که دوست داری خدا تو را ببخشد.

ای علی بن الحسین! به یاد آر، آن حقارت و ذلتی را که فردای قیامت در پیشگاه خدای حکیم و عادل خواهی داشت آن پروردگار عادل و حکیمی که ذره ای و کمتر از ذره ای به کسی ستم روا نمی دارد و اعمال بندگان را همچنان که انجام داده اند، به آنان عرضه خواهد کرد و حسابگری و گواهی خدا کافی است.

پس ببخش و عفو کن تا پادشاه روز قیامت از تو عفو کرده و درگذرد. چنان که خودش در قرآن می فرماید:

«ولیعفوا و

ليصفحو الا تحبون ان يغفر الله لكم والله غفور رحيم» (۲)

بايد ببخشند و عفو کنند.

آيا دوست نداريد خداوند شما را بيامرزد؟!

و خداوند آمرزنده و مهربان است.

امام سجاد عليه السلام اين کلمات را براي خویش و غلامان و کنیزانش تلقين می کرد و آنان باهم تکرار می کردند و خود امام عليه السلام که در میان آنان ایستاده بود، می گریست و با لحنی ملتسانه می گفت:

«رب! انک امرتنا ان نعفو عن ظلمنا فنحن قد عفونا عن ظلمنا کما امرت، فاعف عنا فانک اولی بذلک منا و من المامورین»
(۳)

پروردگارا! تو به ما فرمودی از ستمکاران خویش در گذریم، همان طور که فرمودی، ما از کسانی که به ما ستم کرده اند، در گذشتیم، توهم از ما در گذر! که در عفو کردن از ما و از تمام ماموران برتری.»

پس از این برنامه عرفانی و تربیتی، امام سجاد عليه السلام خطاب به خدمتگزاران خویش می فرمود:

من شما را عفو کردم، آيا شما هم من و بد رفتاری های مرا که فرمانروای بدی برای شما و بنده فرو مایه ای برای فرمانروای بخشاینده عادل و نیکو کار بوده ام، ببخشید؟!

همگی یکصدا می گفتند:

با اینکه ما از تو، جز خوبی ندیده ایم، تو را ببخشیدیم.

آنگاه به آنان می فرمود:

بگویید:

خداوندا! از علی بن الحسین در گذر!، همان طور که او از ما در گذشت. او را از آتش جهنم آزاد کن، همان طور که او ما را از بردگی آزاد کرد. آنان دعا می کردند و امام چهارم عليه السلام آمین می گفت و در پایان می فرمود:

بروید! من از همه شما عفو کردم و آزادتان می کنم به امید اینکه خدا نیز عفو کرده و آزادم کند.

حضرت زین العابدین عليه السلام در روز عید فطر آنقدر به خدمتگزاران خود

جایزه و هدیه می بخشید که از دیگران بی نیاز می شدند. سیره امام سجاد علیه السلام چنان بود که هرگاه بنده ای را در اول سال یا وسط سال مالک می شد، بعد از یک دوره آموزش و اعمال شیوه های تربیتی صحیح، در شب عید فطر آزادش می کرد.

آن بزرگوار بندگان سیاه را که هیچ گونه نیازی به آنان نداشت، می خرید و در عرفات بعد از مراسم عرفه همراه هدایای قابل توجهی آزادشان می ساخت. (۴)

و به این ترتیب امام، بردگان را نه تنها در بعد جسمانی بلکه از افکار و اندیشه های خرافی، جهل و غفلت رها می ساخت. لذا تربیت یافتگان مکتب حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذلت غفلت و خرافه پرستی به اوج عزت معنوی و عرفانی نائل می شدند.

و بیچاره ترین بردگان عصر آن حضرت در ارتباط با درگاه امامت، به رهبران جامعه و عارفان خداجوی و عالمان ربانی مبدل می گشتند.

سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، ابواسحاق بن عبدالله سبعی، سالم بن ابی حفصه، شرحبیل بن سعد، عبدالله بن دینار، ابو خالد کابلی، محمد بن شهاب زهری، معروف بن خربوذ مکی، یحیی بن ام طویل، حبابه والیه و ... (۵) از جمله تربیت یافتگان مکتب حضرت سجاد علیه السلام می باشند.

این شیوه خداپسندانه امام چهارم علیه السلام موجب شد که دوست و دشمن، کوچک و بزرگ و مرد و زن از اعماق وجود خویش آن حضرت را دوست بدارند. آری محبوبیت اجتماعی آن حضرت، رهین کردارهای انسانی و کمالات الهی اش بود تا آنجایی که خلفای بنی امیه نیز به آن اعتراف می کردند.

ابن شهر آشوب می گوید:

امام سجاد علیه السلام در نزد عمر بن عبدالعزیز (هفتمین خلیفه اموی) حضور داشت هنگامی که

آن حضرت از نزد او بلند شده و بیرون رفت، عمر بن عبدالعزیز رو به اطرافیانش کرده و گفت:

بهترین و شریف ترین مردم به نظر شما امروزه کیست؟

همه گفتند:

شما ای خلیفه! او گفت:

نه، هرگز! بهترین و شریف ترین مردم همین فردی است که الآن از حضور ما بیرون رفت! او چنان قلبها را به خود متمایل ساخته است که همه دوست دارند مثل او باشند اما او هیچگاه آرزو نمی کند که به جای یکی از ما ها باشد. (۶)

خدمتگزاری به نیازمندان

حضرت علی بن الحسین علیه السلام در عرصه خدمت به محرومان آن چنان درخشیده، که موجب اعجاب و شگفتی همگان گردید و آنان خواهی، نخواهی دوستدار حقیقی امام سجاد علیه السلام گردیدند.

زمانی که تاریکی شب همه جا گسترده می شد و چشمهای مردم به خواب می رفت، آن حضرت اموال موجود خود را از درهم و دینار جمع می کرد و نان و آذوقه را که فراهم کرده بود، برمی داشت و شبانه به منزل محرومان و بینوایان می شتافت.

آن حضرت در حالی که صورت خود را پوشانده بود آذوقه ها و هدایا را به دوش می کشید و در سطح گسترده ای به بیچارگان مساعدت می نمود.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«کان علی ابن الحسین علیه السلام یحمل جراب الخبز علی ظهره باللیل فیصدق (۷)»

پیشوای چهارم علیه السلام کیسه های نان را در شبهای تاریک به دوش می کشید و به فقرا و نیازمندان تصدق می نمود.» و بر این اندیشه پافشاری می کرد که:

«ان صدقه السر تطفیء غضب الرب (۸)»

صدقه پنهانی، خشم خداوند را فرو می نشاند.»

محمد بن اسحاق می گوید:

عده ای از نیازمندان مدینه عادت کرده بودند که در ساعات معینی از شب، مرد ناشناسی به کمک آنان بیاید و او را

به عنوان صاحب انبان به همدیگر معرفی می کردند.

و آنان تا روز شهادت امام زین العابدین علیه السلام وی را نمی شناختند. (۹)

امام باقر علیه السلام فرمود:

پدرم حضرت علی بن الحسین علیه السلام دوبار برای خدا اموال خود را احسان نمود. (۱۰)

امام سجاد علیه السلام همواره می فرمود:

«ساده الناس فی الدنيا الاسخياء و ساده الناس فی الاخره الاتقیاء (۱۱)

سرور و آقای مردم در دنیا سخاوتمندان و بخشندگان هستند و در جهان آخرت، پرهیزگاران سرآمد دیگران خواهند بود.»

زیباترین شیوه معاشرت

در اینجا به برخی از رفتارهای پسندیده امام سجاد علیه السلام که در جذب قلوب و صید دلهای مردم تاثیر فراوان داشته است، اشاره می کنیم:

۱. زمخشری نقل کرده است:

هنگامی که یزید بن معاویه عامل جنایتکار خود مسرف بن عقبه را به مدینه فرستاد و لشکر وی به قتل و غارت اهل مدینه پرداختند.

حضرت زین العابدین علیه السلام چهارصد نفر از بانوان بی پناه را پناه داد و آن حضرت در کمال سخاوت و جوانمردی از آنان پذیرایی نمود. هنگامی که لشکر مسلم بن عقبه از مدینه بیرون رفت، آن بانوان گفتند:

به خدا قسم! در کنار پدر و مادرمان این چنین زندگانی خوش و آرامش روحی و روانی نداشته ایم که در سایه عطوفت و محبت این مرد شریف (حضرت سجاد علیه السلام) در این مدت بحرانی این چنین در آرامش و در کمال احترام به سر بردیم. (۱۲)

۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

حضرت سجاد علیه السلام هرگاه مسافرت می رفت، سعی می کرد با کاروانی سفر کند که او را شناسند و شرط می کرد که در طول سفر یکی از خدمتگزاران به همسفرانش باشد. یک بار که با افرادی ناشناس به مسافرت رفته بود، مردی آن

حضرت را دیده و شناخت، بعد به دیگر دوستانش گفت:

آیا می دانید این آقا که به شما خدمت می کند، کیست؟

گفتند:

نه، نمی شناسیم.

آن مرد گفت:

این شخص حضرت علی بن الحسین علیه السلام است! اهل کاروان که این جمله را شنیده و امام را شناختند، یک دفعه از جای خود برخاسته و دست و پای حضرتش را بوسیدند و عرضه داشتند:

ای فرزند رسول خدا! آیا می خواهی ما را آتش جهنم فراگیرد؟!

اگر خدای نکرده از دست و زبان ما خطائی سر می زد و به شما جسارتی می کردیم، آیا ما تا ابد هلاک نمی شدیم؟!

چه انگیزه ای باعث شد که شما به صورت ناشناس به ما خدمت کنید؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«هنگامی که من با عده ای آشنا به مسافرت رفتم، آنان به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیش از استحقاق من، برایم خدمت کرده، عطوفت و مهربانی نثارم کردند. به همین جهت، به صورت ناشناس آمدم که مبادا شما نیز بیش از حد بر من احترام کنید.

و ناشناس بودن را بهتر می پسندم.» (۱۳)

بی تردید این سیره پسندیده حضرت سجاد علیه السلام برگرفته از کلام حضرت خاتم الانبیاء، صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که فرمود:

«من اعان مؤمنا مسافرا فرج الله عنه ثلاثا و سبعین کربه (۱۴)

هر کس به یک مؤمن مسافر یاری و خدمت نماید، خداوند متعال هفتاد و سه بلا و اندوه را از او زایل خواهد کرد.»

۳. علی بن عیسی اربلی می نویسد:

روزی امام سجاد علیه السلام از مسجد بیرون آمد و با مردی که با آن حضرت عداوت دیرینه داشت، مواجه شد. مرد همین که چشمش به امام افتاد، به حضرت زین العابدین علیه السلام

جسارت کرده و دشنام و ناسزا گفت. یاران و غلامان امام علیه السلام خواستند که آن شخص را تادیب کنند.

اما حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود:

با او کاری نداشته باشید.

آنگاه به او نزدیک شده و گفت:

آنچه از صفات و کارهای ما بر تو پوشیده است، بیشتر از آن است که تو مطلع هستی! سپس با مهربانی و عطف تمام فرمود:

الک حاجه نعینک علیها آیا مشکلی داری که ما در حل آن تو را یاری نماییم؟!

مرد با مشاهده این رفتار انسانی، از کرده خود شرمسار گردید.

اما امام چهارم علیه السلام او را نوازش کرده و عباى ارزشمند خود را به همراه هزار درهم به وی بخشید. بعد از آن واقعه، آن مرد شدیداً به امام علاقه مند گردید و در هر کجا که می رسید، به بیان فضائل و مناقب آن حضرت می پرداخت و خطاب به حضرتش می گفت:

به راستی که تو از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی. (۱۵)

این رفتارهای آموزنده و انسانی موجب شده بود که مخالف و موافق، آن حضرت را از اعماق وجودشان دوست بدارند و به شخصیت والای امام سجاد علیه السلام به دیده احترام و عظمت بنگرند.

راز محبوبیت اجتماعی

محمد بن مسلم بن شهاب زهری (۱۶) روزی با حالتی افسرده و اندوهگین به حضور امام سجاد علیه السلام آمد. وقتی امام علت ناراحتی وی را پرسید، گفت:

اندوه من از سوی برخی مردم به ویژه افرادی است که به آنان خدمت کرده ام ولی آنها برخلاف انتظارم به من حسد ورزیده و چشم طمع در اموالم دوخته اند.

امام چهارم علیه السلام رهنمودهای راهگشایی به وی ارائه فرموده و سپس افزود:

«احفظ علیک لسانک تملک

به اخوانک اگر از زیانت مواظبت کنی، همه دوستان و آشنایان در اختیار تو خواهند بود [و تو را دوست خواهند داشت].»

سپس فرمود:

«زهري! کسی که عقلش کامل ترین اعضاء وجودش نباشد، با کوچک ترین اعضایش (زبان) هلاک می شود.»

حضرت سجاد علیه السلام مهم ترین رمز توفیق در زندگی را، تواضع و احترام به دیگران دانسته و می فرماید:

«اگر دیدی که مسلمانان تو را احترام می کنند و مقامت را بزرگ می شمارند، بگو آنها بزرگوارند که با من چنین رفتار می کنند و اگر از مردم نسبت به خود بی توجهی مشاهده کردی، بگو از من خطایی سرزده که مستوجب چنین بی احترامی شده ام. هرگاه چنین اندیشیده باشی و طبق این تفکر عمل کنی، خداوند متعال زندگی را بر تو آسان کرده، دوستانت زیاد و دشمنانت به حداقل خواهند رسید.»

در این صورت نیکی های دیگران تو را خوشحال می کند و از بدی و اذیت های آنان آزرده نخواهی شد.» (۱۷)

در اوج محبوبیت

داستان معروف امام سجاد علیه السلام هنگام زیارت بیت الله الحرام دلیل واضحی بر جایگاه والای معنوی و اجتماعی آن حضرت در عصر خود می باشد. خلاصه آن ماجرا چنین است:

در زمان خلافت عبدالملک بن مروان سالی پسرش هشام بن عبدالملک (۱۸) به زیارت خانه خدا رفت.

اما در اثر ازدحام جمعیت نتوانست «حجرالاسود» را زیارت کند و کوشش اطرافیانش نیز در این زمینه نتیجه ای نداشت. ناگزیر برای او در کنار کعبه تختی نصب کردند و وی در آنجا نشسته و به تماشای حجاج و طواف کنندگان پرداخت. اطرافیان شامی او نیز در کنارش گرد آمده و به اجتماع پرشکوه حج نظاره می کردند.

در همین حال، ناگهان حضرت سجاد علیه السلام پدیدار شد آن حضرت که در میان جمعیت

با سیمایی زیبا و وجودی نورانی همچون ستاره ای می درخشید، گرد خانه خدا طواف کرد و هنگامی که به حجرالاسود نزدیک شد، مردم با کمال احترام و تواضع راه را بر امام باز کردند و حضرت به راحتی حجرالاسود را زیارت نمود.

این منظره که هشام و اطرافیانش را به حیرت واداشته بود، موجب شد تا یکی از شامیان از هشام بپرسد که:

این شخص با عظمت کیست که مردم این چنین احترامش می کنند؟

اما هشام به جهت اینکه شامیان آن حضرت را شناسند، پاسخ داد:

من هم نمی شناسم! «فرزدق» شاعر که در آنجا حاضر بود، بلند شده و با جرئت تمام گفت:

اما من او را می شناسم!

گفت:

من می شناسمش نیکو

زوجه پرسی، به سوی من کن رو

اگر هشام او را نمی شناسد، من آن جوان زیبا روی و نورانی چهره را خوب می شناسم. مرد شامی گفت:

او کیست ای ابو فراس؟!

فرزدق در پاسخ آن مرد شامی قصیده معروف خود را در چهل بیت سرود از جمله اینکه:

هذا الذی تعرف البطحاء و طاته

و البیت يعرفه و الحل و الحرم

این کسی است که سرزمین پاک مکه قدر و منزلت او را می شناسد و خانه کعبه، حل و حرم او را می شناسند.

هذا ابن خیر عباده الله کلهم

هذا التقی النقی الطاهر العلم

این فرزندان بهترین بندگان خداست.

این جوان پاک و پاکیزه و پیراسته و شناخته شده است.

هَذَا ابْنِ فَاطِمَةَ انْ كُنْتَ جَاهِلَهُ

بِجَدِّهِ انْبِيَاءَ اللَّهِ قَدْ خْتَمُوا

این فرزند فاطمه است. اگر او را نمی شناسی، او کسی است که جدش خاتم الانبیاء می باشد.

... او از خاندانی است که محبت ایشان، دین و دشمنی با آنان، کفر و نزدیک شدن به آنان، پناهگاه و نجات بخش است.

هرکسی خدای را بشناسد، نیاکان او

را نیز نیک می شناسد که دین اسلام از خانه او به سایر مردم رسیده است ...

هشام بن عبدالملک بعد از شنیدن این قصیده، خشمگین شد و حقوق فرزددق را از بیت المال قطع نموده و او را در عسفان (بین مکه و مدینه) زندانی کرد. حتی در اعتراض به فرزددق گفت:

تو تا به حال برای ما چنین مدحی نگفته ای! فرزددق گفت:

تو نیز جدی مثل جد او و پدری مثل پدر او و مادری مثل مادر او بیاور تا من شبیه این ابیات را در مورد شما نیز بسرایم.

بعد از این ماجرا، امام سجاد علیه السلام دوازده هزار درهم برای فرزددق فرستاد و فرمود:

ای ابوفراس ما را معذور دار اگر بیش از این مقدورمان بود، برایت می فرستادیم.

اما او پذیرفت و گفت:

ای پسر رسول خدا! آنچه من گفتم، به خاطر جایزه نبوده بلکه برای رضای خدا و رسولش بوده است.

من پاداشی از شما نمی خواهم.

امام دوباره آن اموال را برای فرزددق فرستاد و فرمود:

«خداوند مکان و منزلت و نیت تو را می داند، به حق من آن را قبول کن.» و فرزددق آن را پذیرفت. (۱۹)

پی نوشت ها:

۱. تحف العقول، ص ۲۸۷.

۲. سوره نور، آیه ۲۲.

۳. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۰۴.

۴. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۴۶.

۵. رجال الشیخ، اصحاب علی بن الحسین (ع).

۶. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۶۷.

۷. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۸۸.

۸. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۳.

۹. همان

۱۰. همان، ص ۱۵۴.

۱۱. روضه الواعظین، ج ۲، ص ۳۸۵.

۱۲. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸.

۱۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۳۰.

۱۴. همان، ص ۴۲۹.

۱۵. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱.

۱۶. وی در ابتدا از علمای

اهل سنت بود اما در اثر معاشرت با امام چهارم (ع) و نیل به بهره های شایان علمی و انسانی از محضر امام سجاد (ع)، به آن حضرت علاقه شدیدی پیدا کرد و از امام همیشه با لقب «زین العابدین» یاد می نمود.

۱۷. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۹.

۱۸. وی از سال ۱۰۵ تا ۱۲۵ ه. زمام حکومت را به دست گرفت. از آنجایی که امام چهارم (ع) در سال ۹۵ ه. توسط ولید بن عبدالملک به شهادت رسید، هشام بن عبدالملک جانشین خلیفه به شمار می آمده است.

۱۹. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۶۹.

فضائل

امام سجاد سرچشمه کمالات انسانی

نویسنده

امام سجاد علیه السلام سرچشمه کمالات انسانی - نویسنده محمد محمدی اشتهاردی

اشاره

امام سجاد علیه السلام در عین آن که زینت عبادت کنندگان، بزرگ مرد عبادت، عرفان و سجده بود، مجاهد بزرگ فی سبیل الله بود، او در عین آن که کانون علم و اندیشه و معرفت بود، تواضع ویژه ای داشت، و در عین آن که شکوه و جلال و ابهت خاصی داشت، دارای حلم و بردباری و سعه صدر مخصوصی بود، و در یک کلمه کانون همه کمالات انسانی و ارزش های والای معنوی، و زینده این شعر معروف بود که:

رخ زیبا ید بیضا دم عیسی داری

آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری

در این گفتار برآنیم تا به چند نمونه از رفتار آن حضرت زندگی اشاره کنیم، به این امید که درس های سودمند زندگی سالم و سازنده را از شیوه زندگی درخشان آن بزرگمرد فضایل بیاموزیم:

زینت پرستش کنندگان الهی

آن حضرت با عنوان زین العابدین و سجاد خوانده می شود، چرا که او قبل از هر چیز بنده خالص و صالح خدا بود، و سجده های طولانی او، هر بیننده را به سوی خدا و پرستش خدا جذب می کرد.

خداوند در حدیث لوح که آن نامه ای از سوی خدا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است او را چنین معرفی کرده است:

«سید العابدین و زین اولیائی الماضین

او آقای عبادت کنندگان و زینت اولیای پیشین من است.»

یوسف بن اسباط می گوید.

پدرم گفت:

نیمه های شب به مسجد رفتم، جوانی را که به سجده افتاده بود دیدم که چنین با خدا راز و نیاز می کرد:

«سجد وجهی متعفرا فی التراب لخالق و حق له

صورتی خاک آلود، برای آفریدگارم سجده کرد، که خداوند سزاوار سجده است.»

به محضرش رفتم، دریافتم امام سجاد علیه السلام است، صبر کردم تا هوا روشن شد،

به نزد ایشان رفته و عرض کردم:

«ای فرزند پیامبر! چرا آن همه به خود زحمت می دهی با این که خداوند تو را برتری بخشیده و تو در پیشگاه خدا مقام بسیار ارجمندی داری؟»

او با شنیدن این سخن منقلب شده و گریه کرد و فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هنگامی که روز قیامت بر پا گردد هر چشمی جز چهار چشم گریان است:

۱- چشمی که از خوف خدا بگرید

۲- چشمی که در راه (جهاد) برای خدا نابینا شده باشد

۳- چشمی که از حرام های خدا پوشیده شده باشد

۴- چشمی که شب تا صبح در حال سجده بیدار باشد...»

عبادت امام سجاد علیه السلام پرستش کاملا آگاهانه و بسیار عمیق بود، او با لذت و شیفتگی مخصوص، آمیخته با عرفان کامل، خدا را عبادت می کرد. ارتباط و پیوند او با خدا به گونه ای بود که روایت شده:

شبی برای عبادت برخاست، هنگام وضو، چشمش به ستارگان آسمان افتاد، و هم چنان به ستارگان می نگریست، و در اندیشه آفریدگار و آفرینش آنها فرو رفت، حیران و بهت زده در حالی که دستش در آب بود، به آسمان چشم دوخته بود تا صدای اذان صبح را شنید.

فاطمه علیها السلام یکی از دختران امیر مومنان علی علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری تقاضا کرد که نزد امام سجاد علیه السلام برود، به عنوان دلسوزی از آن حضرت بخواهد که جانش را از آسیب عبادت بسیار حفظ کند، زیرا او بر اثر عبادت بسیار، از ناحیه بینی و سر زانوهای و کف دستها و پیشانی، آسیب سختی دیده بود، جابر نزد امام سجاد علیه السلام رفت و آن حضرت را از تحمل آن

همه رنج طاقت فرسا در عبادت برحذر داشت.

امام سجاد علیه السلام به او فرمود:

«ای همنشین رسول خدا صلی الله علیه و آله! جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر عبادت کرد که پاهایش ورم کرد، شخصی به او عرض کرد:

چرا آنقدر به خود رنج می دهی؟

فرمود:

«افلا اکون عبدا شکورا

آیا بنده سپاسگزار خدا نباشم.»

جابر به امام سجاد علیه السلام عرض کرد:

«جان عزیزت در خطر است، کمتر خود را در فشار قرار بده.»

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«یا جابر لا ازال علی منہاج ابوی موتاسیا بهما حتی القاهما

ای جابر همواره راه پدرانم (پیامبر و علی) را می پیمایم، و آنها را الگو قرار می دهم تا به آنها پیوندم.» صحیفه سجادیه، یکی از نمادهای عرفانی و زاینده اندیشه های معرفت شناسی امام سجاد علیه السلام است که به عنوان زبور آل محمد صلی الله علیه و آله شناخته شده، و با مطالعه آن، می توان به عظمت بی کران پرستش آگاهانه آن بزرگوار واقف شد.

توجه عمیق به بینوایان

امام سجاد علیه السلام به تامین معاش زندگی افراد بی بضاعت و مستمند، توجه عمیق و اقدام همه جانبه داشت، علاوه بر این که با نظم خاصی از صد خانواده فقیر مدینه به طور مستمر سرپرستی می کرد، به بینوایان دیگر نیز توجه داشت، او نان و آذوقه را در انبان می کرد و خودش آن را بر دوش می گرفت و به صورت ناشناس و محرمانه برای آنها می برد، نیازمندان هرگاه او را می دیدند به همدیگر می گفتند صاحب الجراب (صاحب انبان) آمد.

آن بزرگوار وقتی که فقیر را می دید نه تنها با نظر خشمگین یا تحقیر آمیز به او نگاه نمی کرد، بلکه با شادمانی می گفت:

«مرحبا بمن یحمل زادی الی الاخره

کسی که توشه مرا به سوی آخرت حمل می کند.»

یکی از شخصیت های عصر آن حضرت به نام زهری می گوید:

در یک شب سرد و تاریک زمستانی امام سجاد علیه السلام را دیدم بار آرد و هیزم بر پشت گرفته بود و عبور می کرد، پرسیدم:

این بار چیست؟

فرمود:

قصد سفر دارم، این توشه راه سفر است که آماده کرده ام تا به محله حریز بیرم.

غلام خود را به آن حضرت معرفی نمودم و عرض کردم:

«شما زحمت نکشید، این غلام من است که آن بار شما را حمل می کند.»

فرمود:

نه.

عرض کردم:

پس اجازه بدهید خودم آن را حمل کنم.

فرمود:

«من زحمتی را که موجب نجات من در سفر خواهد شد، و پیمودن راه سفر مرا نیکو کند، از خود دور نمی کنم.» پس از چند روزی او را در مدینه دیدم، پرسیدم شما فرمودید به مسافرت می روم، پس چرا مسافرت نکردی؟

فرمود:

ای زهری، منظورم از مسافرت، آن سفری که تو گمان کردی نبود، بلکه منظورم سفر مرگ بود که خود را برای آن آماده می ساختم، آن گاه فرمود:

«انما الاستعداد للموت تجنب الحرام و بذل الندی فی الخیر

همانا آمادگی برای سفر مرگ، اجتناب از کارهای حرام، و بخشش عطایای نیک به مردم است.»

آن حضرت بر همین اساس از بیماران عیادت می کرد، و اگر با خبر می شد که آنها مقروض هستند، قرض آنها را ادا می نمود،

چنان که روایت شده شنید که «محمد بن اسامه» بیمار و بستری شده، به عیادتش رفت، وقتی فهمید او مقروض است و دوست دارد قبل از مرگش، قرض هایش پرداخته شود، همه قرض های او را برعهده گرفت و پرداخت.

پس از آن که آن بزرگوار مهربان، به شهادت رسید، هنگامی که پیکر پاکش را غسل می دادند،

خراس هایی در پشت مبارکش دیدند، بعضی از حاضران از علت آن پرسیدند، یکی از حاضران پاسخ داد:

«این سیاهی ها و خراش ها از آثار انبان های طعام است که آن حضرت آن را به طور مکرر حمل می کرد و به خانه مستمندان می برد، و نیز از آثار آبکشی آن حضرت از چاه است که برای همسایگان، از آن چاه آب می کشید، و اینک جای طناب آب کشی در پشتش باقی مانده است.»

خوف از حساب روز قیامت

امام سجاد علیه السلام در طول زندگی برای انجام مناسک حج و عمره بسیار به مکه می رفت، با این که فاصله بین مدینه و مکه حدود هشتاد فرسخ است، آن حضرت برای انجام عبادت بزرگ حج، گاهی این راه را پیاده می پیمود، و از این که برای انجام عبادت خدا، رنج می کشید، لذت می برد.

آن بزرگوار بیست بار (و به نقلی ۲۲ بار) سوار بر شترش شده و به مکه می رفت، و پس از انجام مراسم عمره یا حج، به مکه باز می گشت، او در این مدت حتی یک بار تازیانه بر شترش نزد، هرگاه می خواست شترش تندتر حرکت کند، تازیانه اش را بر بالای سر شتر به حرکت در می آورد، و می فرمود:

«لولا خوف القصاص لفعلت

اگر ترس قصاص قیامت نبود، با زدن تازیانه بر شتر، آن را به تند حرکت کردن وادار می کردم.»

با توجه به فاصله بین مکه و مدینه که حدود هشتاد فرسخ بود، نتیجه می گیریم که بیست بار رفتن و بازگشتن آن حضرت معادل ۳۲۰۰ فرسخ خواهد شد، آن بزرگوار در تمام طول این مدت با این که تازیانه در دستش بود، از خوف قصاص قیامت، حتی یک بار تازیانه اش را بر شترش نزد، با این

که شتر در میان مرکب ها به پوست کلفتی معروف است، و تازیانه زدن به آن، رنجش چندانی برای او نخواهد بود.

در صفحه دیگری از زندگی امام سجاد علیه السلام می خوانیم:

او یکی از غلامان آزاد کرده اش را سرپرست رسیدگی به مزرعه ای نموده بود، روزی برای دیدن آن مزرعه به آن جا رفت مشاهده کرد که بر اثر سهل انگاری غلام آسیب فراوانی به آن مزرعه وارد شده است، ناراحت شد و برای تنبیه غلام، یک بار تازیانه ای به او زد.

پس از این کار پشیمان شد، وقتی که آن حضرت به خانه بازگشت، شخصی را نزد آن غلام فرستاد تا او را به حضورش بیاورد، آن شخص پیام امام را به او ابلاغ کرد، غلام به محضر امام سجاد علیه السلام آمد، دید امام خود را برهنه کرده، و تازیانه اش را پیش رویش انداخته است. غلام گمان برد که امام می خواهد او را مجازات کند، از این رو به شدت ترسید، ولی ناگاه دید امام سجاد علیه السلام آن تازیانه را برداشت و به غلام داد و فرمود:

«ای مرد امروز کاری از من در مورد تو سرزد که سابقه نداشت، لغزشی بود که رخ داد، اینک این تازیانه را بگیر و همان گونه که به تو زدم به من بزن و از من قصاص کن.»

غلام گفت:

سوگند به خدا جز این گمان نداشتم که مرا مجازات کنی که سزاوار آن هستم، تا چه رسد به این که من از تو قصاص کنم.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

عزیزم!

تازیانه را بردار و قصاص کن.

غلام گفت:

معاذالله! هرگز چنین نکنم، تو را (اگر لغزشی بود) بخشیدم.

این گفت و گو به طور مکرر بین

امام سجاد علیه السلام و آن غلام رد و بدل شد، هنگامی که امام علیه السلام دید آن غلام از قصاص کردن خودداری می کند به او فرمود:

«اما اذا ابیت فالضیعه صدقه علیک»

هان آگاه باش اکنون که از قصاص خود داری می کنی آن مزرعه را به تو انفاق کردم، مال تو باشد.» سپس امام سجاد علیه السلام آن مزرعه را در اختیار آن غلام گذاشت.

همنشینی با مستضعفان

از شیوه های زندگی امام سجاد علیه السلام این که بسیار متواضع بود، نه تنها از همنشینی با تهی دستان و مستضعفان عار نداشت، بلکه مشتاقانه در کنار آنها می نشست و همچون دوست صمیمی با آنها هم صحبت می شد، بعضی این روش را از آن حضرت نپسندیدند، و از نشست و برخاست آن حضرت با طبقه پایین دست، انتقاد کردند، امام سجاد علیه السلام در پاسخ آنها فرمود:

«انی اجالس من انتفع بمجالسته فی دینی

من با کسی همنشین می شوم که از مجالست او به نفع دینم بهره مند گردم.»

یک روز امام سجاد علیه السلام سوار بر مرکب از راهی می گذشت چشمش به جمعی از بیماران جذامی که در کنار هم نشسته بودند و غذا می خوردند افتاد، آنها وقتی که امام را دیدند او را دعوت به خوردن غذا کردند.

امام علیه السلام آن روز را روزه بود، به آنها فرمود:

«اگر روزه نبودم، در کنار سفره شما می نشستم.»

امام سجاد علیه السلام آن روز به خانه خود بازگشت، دستور داد غذای مطبوعی آماده کردند، آن گاه همه آن جذامیان را به خانه خود دعوت کرد، آنها به خانه آن حضرت آمدند، امام علیه السلام در کنار آنها نشست و با هم از غذا خوردند.

احترام به نامادری

امام سجاد علیه السلام مادرش را به هنگامی که نوزادی بیش نبود از دست داد. از این رو، بانویی پرستاری آن حضرت را بر عهده گرفت و به عنوان نامادری در حفظ آن حضرت کوشید، امام سجاد علیه السلام وقتی که بزرگ شد، با نامادریش در یک کاسه غذا نمی خورد، شخصی از آن حضرت پرسید:

«با این که شما مادرت (نامادریت) را دوست داری، چرا در یک کاسه با او غذا نمی خوری؟»

حضرت در پاسخ فرمود:

«انی اکره ان تستبق یدی الی ما سبقت الیه عینها فاكون عاقا لها

من دوست ندارم که دستم به لقمه ای سبقت گیرد که چشم مادرم به آن سبقت گرفته است، آن گاه جفاکار نسبت به مادرم گردم.»

به راستی وقتی که آن حضرت به نامادری این گونه احترام می گذاشت، برای مقام مقدس مادر چقدر ارج و ارزش قائل بود؟!

خشنودی به رضای الهی

امام باقر علیه السلام نقل کرد، پدرم امام سجاد علیه السلام فرمود:

دچار بیماری سختی شدم، پدرم به من فرمود:

چه میل داری؟

گفتم:

میل دارم به گونه ای باشم که در برابر تدبیر و خواست خدا، خواسته دیگری نداشته باشم. پدرم فرمود:

«احسنت ضاهیت ابراهیم الخلیل

احسن و آفرین که به ابراهیم خلیل علیه السلام شباهت یافته ای.»

در آن هنگام که دشمنان می خواستند او را به درون آتش شعله ور بیفکنند، جبرئیل نزد او آمد و گفت:

آیا حاجتی داری؟

ابراهیم علیه السلام گفت:

«لا- اقترح علی ربی، بل حسبی الله و نعم الوکیل در برابر مقدرات پروردگارم چیز دیگری درخواست نمی کنم، بلکه خدا مرا

کفایت می کند، و او پشتیبان خوبیست.»

پاسخ شدید به طاغوت عراق

امام سجاد علیه السلام در تمام مصائب کربلا و اسارت، شرکت داشت، و سخت ترین و جانکاه ترین حوادث را تحمل کرد، او و همراهانش را به صورت اسیر، در کوفه به مجلس عبیدالله بن زیاد حاکم عراق که طاغوتی سنگ دل و بی رحم بود وارد نمودند. عبیدالله پس از گستاخی های بسیار بی شرمانه متوجه امام سجاد علیه السلام شد، و گفت:

«این شخص کیست؟»

یکی از حاضران گفت:

علی بن حسین علیه السلام است.

عبیدالله گفت:

مگر خداوند علی پسر حسین علیه السلام را نکشت؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

من برادری به نام علی بن حسین علیه السلام [علی اکبر] داشتم، مردم او را کشتند.

عبیدالله با خشونت گفت:

«بلکه خدا او را کشت.»

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«الله يتوفى الانفس حين موتها

خداوند جانها را هنگام مرگشان، قبض می کند.»

عبیدالله گفت:

آیا تو جرئت پیدا کرده ای پاسخ مرا می دهی؟

سپس به ماموران جلادش گفت:

برخیزید و گردنش را بزنید.

حضرت زینب علیها السلام به دفاع برخاست، و پس از گفتاری، خطاب به عبیدالله فرمود:

«اگر بنا است علی بن الحسین علیه

السلام را بکشی، مرا نیز با او بکش.»

در این هنگام امام سجاد علیه السلام به عمه اش زینب علیها السلام فرمود:

آرام باش، تا من با عبیدالله سخن بگویم، سپس به عبیدالله رو کرد و با صلابت و قاطعیت فرمود:

«بالقتل تهددنی یابن زیاد اما علمت ان القتل لنا عاده، و کرامتنا الشهاده

ای پسر زیاد! آیا مرا به کشتن تهدید می کنی و می ترسانی، آیا نمی دانی که کشته شدن عادت ما است، و شهادت مایه کرامت و سرافرازی ما می باشد؟!»

دخالت در سیاست

ماجرای نهضت کربلا، یک حادثه بزرگ سیاسی بود، امام سجاد علیه السلام در پیدایش آن و ابلاغ پیام شهیدان و پی گیری نتایج نهضت نقش اصلی را داشت، آن حضرت پس از ماجرای خونین عاشورا، چه هنگام اسارت، و چه هنگام بازگشت به مدینه، در هر فرصتی مردم را بر ضد طاغوت عصر، یزید بن معاویه می شورانند، خطبه غرا و کوبنده او در شام، یزید و حکومتش را رسوا نمود، و ماهیت پلید حکومت خودکامه او را افشا کرد، با این که در جو خفقان آن عصر، حتی ذکر نام حسین علیه السلام ممنوع بود، به دستور آن حضرت در نگین انگشترش چنین نوشته بودند:

«خزی و شقی قاتل الحسین بن علی علیه السلام رسوا و بدبخت شد قاتل حسین پسر علی (ع).»

آن حضرت چهل سال، مصائب پدرش امام حسین علیه السلام را یاد می کرد و می گریست، هنگام غذا خوردن، دست از غذا می کشید، می گفتند بفرمایید غذا میل کنید، در پاسخ می فرمود:

«قتل ابن رسول الله جائعا، قتل ابن رسول الله عطشانا حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه و تشنه کشته شد.»

کوتاه سخن آنکه آن حضرت اکثر بهره برداری

را از نهضت امام حسین علیه السلام به عناوین گوناگون بر ضد طاغوت های وقت نمود.

پس از بنی امیه، هنگامی که خلفای بنی مروان روی کار آمدند، موضع گیری امام سجاد علیه السلام در برابر آنها نیز نوع دیگری از رو در رویی شدید در برابر طاغوتیان بود.

آن حضرت قیام مختار بر ضد بنی امیه را تایید کرد و با صراحت فرمود:

«لا تسبوا المختار فانه قتل قتلنا و طلب ثارنا

از مختار بدگویی نکنید، چرا که او قاتلان ما را کشت، و به خون خواهی از ما قیام کرد.»

آن حضرت قبل از قیام انقلابی پسرش «زید» که بر ضد حکومت هشام بن عبدالملک (دهمین طاغوت اموی) رخ داد، قیام او را تایید می کرد و می فرمود:

«پدرم از پدرش امیر مومنان علی علیه السلام نقل کرد در پشت کوفه مردی قیام کند که او را «زید» می گویند ... او و یارانش در قیامت با شکوهی بسیار با عظمت در کنار مردم عبور کنند، و فرشتگان به آنها اشاره کرده و می گویند:

اینها جانشینان صالحان پیشین و دعوت کنندگان به حق هستند، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها استقبال کند و خطاب به زید می فرماید:

ای فرزندم! شما مسوولیت خود را به انجام رساندید، اکنون بدون حساب، وارد بهشت شوید.»

راز شهادت امام سجاد علیه السلام

موضع گیری های قاطع و پر صلابت امام سجاد علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) و عظمت روز افزون امام علیه السلام در میان مردم، به ویژه در میان مردم حجاز موجب شد که هشام به قتل امام سجاد علیه السلام کمر بست، برادر او ولید بن عبدالملک، به دستور او، آن حضرت را مسموم

کرده و به شهادت رساندند.

آن بزرگوار به جرم دفاع از حیثیت اسلام، و مبارزه با طاغوت های اموی و مروانی، شهد شهادت نوشید، چند روز در بستر شهادت آرمیده بود، معالجات سودی نبخشید، او در لحظه آخر عمر همان وصیت پدرش را بازگو کرد و فرمود:

هنگامی که پدرم امام حسین علیه السلام وفات کرد، ساعتی قبل مرا به سینه اش چسبانید و فرمود:

«یا بنی ایاک و ظلم من لایجد علیک ناصر الا الله

ای پسر جانم!

بپرهیز از ستم کردن بر کسی که یآوری برای انتقام تو، جز خدا ندارد.»

نیز به پدرش امام باقر علیه السلام فرمود:

پسرم! تو را به همان سخن وصیت می کنم که پدرم هنگام شهادت مرا به آن وصیت کرد:

«یا بنی اصبر علی الحق و ان کان مرا

ای پسر جان! در راه حق صبور و مقاوم باش گرچه تلخ و رنج آور باشد.»

به این ترتیب آن امام همام بعد از نهضت عظیم امام حسین علیه السلام پس از حدود ۳۵ سال مبارزه به صورت های گوناگون، در ۷۵ سالگی به لقاء الله پیوست، و با خون سرخ خود پای نهضت خونین پدرش را امضاء کرد.

او در فرازی از صحیفه سجادیه که از گنجینه های بزرگ معارف و عرفان است و از او به یادگار مانده، به درگاه خدا چنین عرض می کند:

«اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره

خدایا! من از پیشگاه تو عذرخواهی می کنم در مورد مظلومی که در برابر من به او ستم شده، و من به یاری او نشتافته ام.»

«خدایا! به من دست و نیروی ده تا بتوانم بر کسانی که به من ستم می کنند پیروز شوم، و زبانی عنایت فرما تا در مقام احتجاج و استدلال بر مخالف چیره

شوم، و اندیشه ای ده تا نیرنگ فکری دشمن را درهم شکنم، و دست ستمگران را از تعدی و تجاوز، کوتاه سازم.»

ماهنامه پاسدار اسلام شماره ۱۹۷

امام سجاد علیه السلام و عبادت (۱)

نویسنده

امام سجاد علیه السلام و عبادت (۱)

نویسنده: حسین باقر، ترجمه محمد مهدی رضایی

مقدمه

در بررسی اساسی ترین مظاهر زندگی امام سجاد علیه السلام به مواردی چون ترک دنیا، کثرت عبادت، زهد نسبت به مال دنیا و خوشی های آن خواهیم رسید. ما از این مظاهر به «تعبد» و روی گردانی از دنیا، تعبیر می کنیم.

«تعبد» در حیات پربرکت امام علیه السلام به گونه ای است که محتاج دلیل و نص تاریخی نیست.

همین کافی است که بدانیم آن حضرت را «زین العابدین» و «سجاد» لقب دادند.

در نظر علمای غیر شیعی، امام سجاد علیه السلام عابدترین و زاهدترین فرد خود زمانه است که مانند خورشیدی بر تارک انسانیت می درخشد و تاریخ او را در اعلا مرتبه می ستاید. برای معرفی عبادت امام علیه السلام به صورت زنده و شناساندن کیفیت و مقدار آن و بررسی حالاتی مانند ترس از خدا، زهد و موعظه که از لوازم عبادت امام بشمار می آید، برخی از روایات را که متضمن این معانیند، یادآور می شویم:

(۱) از یکی از کنیزان امام علیه السلام، درباره عبادت آن جناب، سؤال کردند، او گفت:

«آیا مختصر بگویم یا تفصیل بدهم»

گفتند:

«مختصر بگو»

گفت:

«هر گاه برای ایشان غذا می بردم یا می رفتم که رختخواب شان را پهن کنم، در حال نماز و عبادت می دیدمشان. هر روز و شب هزار رکعت نماز می خواند. پیشانی حضرت از زیادی سجده پینه بسته بود و مانند پوست زانوی شتر شده بود.»

۲) امام باقر - علیه السلام - عبادت پدر بزرگوارشان را چنین توصیف می کند:

«پدرم شب ها آن قدر نماز می خواند که هنگام رفتن به رختخواب، از ناتوانی بر روی زمین خود را می کشاند.»

روایاتی هم کیفیت عبادت امام - علیه السلام - را شرح داده اند گفته اند:

امام علیه السلام در

حال نماز، مانند چوب خشکی بی حرکت می ایستاد، مگر این که باد لباس های ایشان را به حرکت در می آورد.

چون به نماز قامت می بست، رنگ چهره اش متغیر می شد و در حال سجده، آن قدر می ماند که عرق از سر و روی مبارکش جاری می شد. هنگام وضو گرفتن، از خوف خدا، رنگش می پرید و این چنین خود را برای دیدار پروردگار آماده می ساخت. بعضی از دوستان امام، با دیدن آن همه عبادت و سخت گیری حضرت در تضرع و مناجات، خوف بر آنان را برمی داشت و از امام تقاضا می کردند که از عبادت خود کم کند و اندکی مراعات حال خود را بنماید. دخترش فاطمه، روزی به صحابی جلیل القدر، جابر بن عبدالله انصاری، گفت که هر طور شده امام علیه السلام را قانع سازد از عبادتش بکاهد، تا خدای ناکرده صدمه ای به ایشان نرسد و به مریضی گرفتار نیاید.

زیرا او تنها فرزند به جا مانده حسین علیه السلام و تنها حجت خدا، بر روی زمین است. کیفیت عبادت امام، اختیار از کف حاضران می ربود و دل آنها را می سوزاند. آنها می گریستند و می ترسیدند که ضعف و ناتوانی، که بی سابقه نبود، کار دست امام بدهد. می گوید، روزی امام باقر علیه السلام نزد پدر رفت و او را در نماز، به حالتی عجیب مشاهده کرد. حالتی که کسی را یارای رسیدن به مرتبه آن نبود. رخسار امام علیه السلام از شدت شب زنده داری زرد شده بود و چشمانش از گریه بسیار سرخ.

در اثر سجده های طولانی، پیشانی مبارکش پینه بسته بود و بینی ایشان زخم شده بود و ساق پاها به کلی از کار افتاده بود.

امام باقر علیه السلام گویند:

وقتی

پدرم را بدین حالت دیدم، نتوانستم تحمل کنم و گریستم. همه کسانی که درباره امام سجاد علیه السلام کتابی نگاشته اند و این حالات را متعرض شده اند، کمتر به تفسیری روشن و دقیق در این باره دست زده اند.

توضیح نداده اند که چرا در زندگی ائمه دیگر، عبادت را بدین صورت مشاهده نمی کنیم. البته این نویسندگان بی میل نیستند که عبادت را به گونه ای که در زندگی امام سجاد علیه السلام بروز یافته، دلیل برتری ایشان بدانند و کثرت تضرع و شب زنده داری آن حضرت را، گواه عظمت مرتبه و امامت به شمار آرند. بسنده کردن به این گونه تفاسیر نارس و عقیم، نشان از درک ناقصی دارد که با شان و منزلت، و شخصیت امام علیه السلام سازگار نیست. عبادت را صرفاً یک فضیلت و ارزش قلمداد کردن، یعنی بررسی حیات و شخصیت ائمه -علیهم السلام- به صورتی غیر دقیق و غیر شیعی و رسیدن به فهمی نادرست و غیر واقعی.

اما معرفت شیعی که مبتنی بر اصول اعتقادی ماست، مجال گسترده تری را برای بررسی نقش ائمه -علیهم السلام- و پی گیری هدف های مشترک ایشان و بحث در وسایلی که برای رسیدن به این اهداف به کار گرفته اند، پیش روی ما می گذارد.

این که چنین پدیده ای را بدین کیفیت در طول حیات ائمه پیش و بعد از امام سجاد علیه السلام نمی بینیم، ما را به این نتیجه می رساند که عبادت آن گونه امام، حرکتی اصولی و وسیله ای کارآمد بود، تا در پرتو آن، اهداف بزرگی را که بر عهده داشت، تحقق ببخشد. نه امام حسن علیه السلام و نه امام صادق علیه السلام هیچ کدام، آن گونه که امام سجاد علیه

السلام به عبادت می پرداخت، نپرداختند، و حال آنکه همه امامان-علیهم السلام- در رتبه و شان، برابر و یکسان بوده اند.

کدام اوضاع و احوال، امام سجاد علیه السلام را به اتخاذ چنین رویه ای مجبور می ساخت و اهدافی که این رویه متضمن تحقق بخشیدن بدانها بود، کدام است؟

برای این که خواننده بتواند ما را در فهم هر چه بهتر این پدیده همراهی کند و از ابعاد و مفاهیم و مضامینی که در آن پدیده هست، آگاهی یابد، ناچاریم که آن را از دیدگاه های مختلف بررسی کنیم و به همان نظرگاه معمول و واحد اکتفا نکنیم، زیرا به درک ناقص و نا استوار ما از جای گاه حقیقی پدیده عبادت در حیات طیبه امام سجاد علیه السلام خواهد انجامید.

۱. بررسی حالت تعبد همگام با مظاهر انسانی دیگر

تعبد، تنها جنبه قابل بررسی زندگی امام سجاد علیه السلام نیست. جنبه های ارزشمندی چون، آزاد کردن بردگان، بخشش و انفاق نیز در کنار تعبد وجود داشتند.

در بحث از زندگی امام علیه السلام، باید این جنبه ها را کنار هم گذارد و از زاویه ای واحد بدانها نگریست.

این روش، ما را به لمس زیبایی تناسب بین آنها و درک ضرورت ارتباطشان با یکدیگر می رساند و فهم دقیق جوانب قدرت و تاثیرگذاری این پدیده ها را در فربهی و تکامل شخصیت، به ما ارزانی می کند.

آن وقت است که به چگونگی به کارگیری این ابزار توسط امام علیه السلام و شیوه جمع کردن بین آن ها، به عنوان یک صفت واحد پی خواهیم برد.

در بررسی مشترک این پدیده ها، به خاطر وحدت انگیزه و هدف، نقش هر یک از این پدیده ها در تحقق بخشیدن به هدف های جزئی مختص به خود، انکارناپذیر است، اما مجموع این اهداف جزئی است

که هدف عام و گسترده امام علیه السلام را شکل می دهد و متبلور می سازد.

۲. بررسی حالت تعبد

بررسی حالت تعبد از رهگذر توجه به اوضاع و احوال زمان امام علیه السلام

اوضاع سیاسی زمان امام سجاد علیه السلام مختص آن حضرت بود و با اوضاع سیاسی روزگار ائمه دیگر، تفاوت داشت.

امام علیه السلام فرزند یک انقلابی بود که بر ضد حکومت اموی قیام کرده بود و در راه تصحیح افکار انحرافی آن زمان، شهادت را برگزیده بود. سرزمین های اسلامی، در زمان امام علیه السلام، خاصه در دوره اول امامت، در تب تند اضطراب، هرج و مرج و نا امنی می سوخت. دولت اموی در حال نابودی و فروپاشی بود و دولت زبیری در حال شکل گیری و سامان یافتن.

البته دوره دوم امامت حضرت علیه السلام بهتر از دوره اول نبود. جامعه اسلامی در چنگال کابوس وحشتناک و خفه کننده، و ظلم فاجعه آفرینی گرفتار شده بود که علم آن را عبد الملک و والیان قسی القلب او یعنی حجاج، خالد قسری و بشیر بن مروان بر دوش می کشیدند. هم چنین آن دوران، دوران تحولات اجتماعی بود که در پی فتوحات گسترده مسلمانان پدید آمد فتوحاتی که حکام را، بی آن که به مخاطرات کشور گشایی و آمیخته شدن مسلمین با کفار بیندیشند، به غنائم و خوشی های فتح سرگرم می کرد.

در آن دوران، همچنین سردمداران فکری و شخصیت های دینی، پا به عرصه اجتماع گذاردند و مردم را به تبعیت از خویش فراخواندند کاری که در دوران زندگی امام حسن و امام حسین علیهما السلام هیچ کسی جرات انجام آن را نداشت.

در کنار همه این امور، اعمال تبلیغاتی امویان، ضد اهل بیت و بنی

هاشم، همچنین کوشش حکومت در مسخ کردن چهره نورانی فرزندان رسول صلی الله علیه و آله، کم کم به ثمر نشست و در دل مردم رسوخ نمود.

در این زمان بود که کار تحریف آغاز گشت و دستگاه اموی با خریدن فحاشان و اجیر کردن راویان دروغ گو، به نیرنگ بازی و دسیسه با مسلمانان پرداخت.

همه این امور بود که دست به دست هم داد و چهره واقعی دوران حیات امام علیه السلام را شکل بخشید، لذا در بررسی پدیده تعبد ناچاریم اسباب، اهداف و نتایج آن را مورد توجه و دقت قرار دهیم.

۳. بررسی پدیده تعبد

بررسی پدیده تعبد، با توجه به نقش امام علیه السلام و عمل هر یک از ائمه -علیهم السلام- در هر مرحله

نقش و عملکرد امام سجاد علیه السلام نشان دهنده نوعی انعطاف در سیره و عمل ائمه علیه السلام بود. دوره ائمه پیش از ایشان دوره جنگ سیاسی و مطالبه حکومت بود، اما دوره دوم یعنی دوره امام سجاد علیه السلام و بعد از او، دوره رهبری فکری و جدال بر محور این موضوع بود. حیات حضرت در ابتدای این دوره، ظهور یافت و طبیعتاً پدیده ها و تجلیات جدید و رفتار هم شان آن را طلب می کرد. رنگ و کیفیت این پدیده ها به فهم شیعه آن زمان، مقدار آگاهی و سطح فرهنگ آنها و نوع ارتباطشان با هم بستگی داشت، چرا که شیعه، مجموعه ای بود از تمایلات عاطفی و جمعیتی که دارای اصول و مبانی است. وظیفه ماست که به بررسی اهداف واقعی و برنامه های تبلیغی امام پردازیم، اهدافی چون:

پاسداری از احکام اسلام

و تبعیت امت از آن احکام،

روشنگری مسلمانان،

پروردن علما و به وجود آوردن یک شخصیت

نمونه و کامل.

همچنین باید به مقدار عنایت مردم و شیعیان به امام علیه السلام برای به عهده گرفتن رهبری و ادامه رهبری، توجه داشته باشیم. در این مجال به بررسی پدیده تعبد در زندگی امام زین العابدین علیه السلام می پردازیم تا به تفسیری درست و روشن از آن و انگیزه هایی که امام را به انتخاب این روش، واداشت، برسیم.

عزلت امام و حالت تعبد

معروف است که امام سجاد علیه السلام به دور از کارهای اجتماعی، اندیشه ای جز عبادت و روی گردانی از امور دنیا نداشته است. در این باره گفته اند:

ایشان بیرون از مدینه، اتاقدی از مو برای خود ساخته بود و در آن جا به عبادت و تضرع به درگاه پروردگار می پرداخت.

در بعضی از روایات علت انزوا و روی گردانی امام علیه السلام از فعالیت های اجتماعی، فرمان و امر الهی و خط مشی غیبی، ذکر شده است. به امام صادق علیه السلام نسبت داده اند که فرمود:

علی بن حسین علیه السلام بعد از شهادت پدرش، مهر چهارم وصیت فرود آمده از جانب خدا را گشود.

در آن نوشته بود:

«سکوت کن و خاموش بنشین.»

جای آن است که پرسیم:

به کدامین علت و انگیزه، امام سجاد علیه السلام به انزوا روی آورد و برای چه خداوند او را به سکوت و خاموشی فرمان داد و این که در امور اجتماعی و عامه و رهبری آنها وارد نشود؟!

در پاسخ به این سؤال، به دو عامل مهم برمی خوریم که امام را به گزینش چنین زندگی ای آن هم در میان مردم وادار کرد:

اول:

اوضاع و احوال سیاسی دوم:

شفاف شدن عمل مرحله ای امام علیه السلام

منظور از وضع سیاسی، سیاستی است که در زمان حیات امام سجاد علیه السلام جریان داشت و دو دوره

داشت:

دوره اول که با حکومت یزید آغاز شد و ستیزه جویی و سخت گیری را به نمایش گذارد.

این دوره نه سال اضطراب و جنگ بین امویان و زبیری ها را بر سر حکومت، در پی داشت و انقلاب های شیعی متعددی را در عراق شاهد بود. دوره دوم هم بعد از سیطره عبد الملک بر حکومت و ظلم و ستم او، و به کار گماردن والیان قسی القلب و خونریز بر امت مسلمان شروع شد.

امام علیه السلام فرزند مرد انقلابی ای چون حسین علیه السلام بود.

همین امر او را از رهبران بنی هاشم و در صف دشمنان شماره یک امویان و داعیه داران حکومت، قرار می داد. علاوه بر این، شورش های شیعی که در گوشه و کنار به وقوع می پیوست، امام را به رهبری خویش فرا می خواندند. همه اینها عرصه را بر امام علیه السلام تنگ می کرد و از خطرهای بسیاری که در کمین او بود، برحذر می داشت.

اما شفاف شدن عملکرد مرحله ای امام علیه السلام:

انتقال از مرحله جنگ با دولت حاکم که روش ائمه پیشین بود به مرحله آتش بس و فرصت یابی برای نشر علم و تربیت شیعیان و بالابردن سطح فرهنگ آنها و رسوخ دادن مفاهیم اندیشه امامت در ذهن و زبان ها، همه نشان از انعطاف و نرمش بسیار در شیوه عمل ائمه داشت.

این انعطاف به یک شخصیت بزرگ و عمل عمیق و ریشه دار احتیاج داشت تا مرز بین آثار مرحله اول را به وجود آورد و لوازم و مقدمات فعالیت مرحله دوم را سازمان دهد. قصد امام علیه السلام از روی کار آوردن مرحله دوم این بود که مردم و شیعیان نوع برخورد با ائمه

خود را، که بدان خو کرده بودند، کنار بگذارند و آن گونه با ایشان برخورد کنند که برخاسته از یک فهم و شعور اصولی باشد و نه عاطفی صرف. انزوای حضرت، همان عملکرد فاصل بین دو مرحله و مرز ممیز آن بود.

مرحله دوم از آن جا آغاز شد که با روی کار آمدن روش های نو و وسایل جدید، ته مانده های مرحله دوم تمامی پذیرفت و راه برای ائمه بعدی باز و هموار گردید. بنابر این، می توان ادعا کرد که امام سجاد علیه السلام به تدریج، دامن خود را برچید و انزوا را به گوشه ای نهاد و بعد از به ثمر نشستن آن روش و تحقق یافتن هدف ها، آرام آرام به کارهای اجتماعی و فعالیت های هدف مند در بین صفوف جامعه اسلامی، روی خوش نشان داد.

پس خانه ای که امام علیه السلام در بیرون مدینه، برای عبادت خود ساخته بود، به دوره اول زندگی حضرت تعلق داشت یعنی به زمانی که از کربلا به مدینه مراجعت فرمود.

این که امام علیه السلام تمام عمر خود را در آن خانه به عبادت صرف، پرداخته باشد سخنی ناصواب است. بی شک این کار، با توجه به این که امام، هادی مردم و حجت خداوند است، از ایشان بعید و با هدف امامت ناسازگار می نماید.

گرچه امام علیه السلام از انزوای خود کاست و تدریجا آن را به کناری نهاد، اما هیچ گاه با تمام وجود وارد جامعه نشد و خود را با فعالیت های اجتماعی آشتی نداد.

او مانند انسانی زاهد و عابد، به دور از مسائل و مشغولیات دنیا، زندگی کرد و وقت خود را صرف موعظه مردم، رسیدگی به فقرا و برآوردن نیازهای

مردم نمود.

این که روش امام سجاد علیه السلام با دیگر ائمه علیه السلام سر از تناقض در آورد، غیر ممکن است. بنابراین بین دوره اول از زندگی امام و دوره دوم فاصله ای که آن دو دوره را در برابر هم قرار دهد، وجود ندارد.

آن اوضاع و احوال و به تبعش آن انگیزه های خاص، امام علیه السلام را احاطه کرد و انزوا و نپرداختن به فعالیت های اجتماعی را پیش روی ایشان گذارد و طبیعی است که در چنین موقعیتی، شخص به آن چه محبوب و مرغوب اوست، روی می آورد.

امام علیه السلام نیز عبادت پروردگار و مناجات و تضرع با او را انتخاب نمود و خود را با نماز و روزه مشغول داشت.

این حالت امام علیه السلام، با وضع ظاهری و روحی امام کاظم علیه السلام و ائمه دیگری که به زندان می افتادند شباهت کامل دارد. آنها به پاس این فرصت ناب، خدا را شاکر بودند و از موقعیت فراهم آمده، نهایت سود معنوی را می بردند.

رهبری امام و حالت تعبد

جنبه روحی مردم عابد و زاهد را به دو گونه می توان تفسیر نمود:

گونه اول، روی کرد روحی صحیح و اسلامی، که مورد توجه اسلام و اولیای الهی است. کسی که در عبادت خود چنین سمت و سویی دارد، نور ایمان، روح تقوا، اخلاق اسلامی و روح جهادگری در راه خدا، در او آشکار و نمایان است و زندگی دنیایی بین خصلت های او جدایی نمی اندازد.

این انسان، هم مجاهد است، هم زاهد و عابد. هر که با او بنشیند خشنود برخیزد، حال آن که میل همنشینی هنوز در آن شخص باقی است و این همه از اثر بشاشت یقین و ایمان و گریه بر

گناهان و تقصیرات، پدید آمده است.

اما روی کرد دوم که از آن به روی کرد روحی منحرف (صوفیانه) یاد می کنیم آنکه چنین جهت گیری را برمی گزینند، در فهم اسلام و مفاهیم آن، و درک شریعت محمدی، به کژ راهه خواهد رفت. او گرچه، بیشتر به عبادت متوجه است اما این عبادت در او کارگر نیست و چه بسیارند عابدان و زاهدان این چنین که زنگارهای جاهلیت و ارزش های آن، از قلوبشان آویخته است و از شفافیت ایمان و طهارت روح در آنها اثری نیست.

این گروه از مدعیان، اسلام را در همین حد فهمیده اند و آن را کافی دانسته اند.

پس زندگی را رها کرده به عبادت سرگرم شده اند.

و این همان انحراف و صوفیانه عبادت کردن است. جهت گیری اول - که اسلام نیز به آن سفارش کرده - فاصل عملکرد ائمه علیه السلام و وجه تمایز آنها از دیگران است. روحیه امام و عبادت او، اجتماعی و عامه است. به گونه ای که همنشینی با امام، انس و الفت را به دنبال دارد و علاوه بر مردم که جذب ایشان می شوند مخالفان نیز نوعی میل و کشش به آن حضرت، احساس می کنند. لب مطلب این که، زهد و عبادت امامان علیه السلام هیچ تاثیر سوء و ناگواری برای مردم به بار نمی آورد. هر انسان مسلمان و با ایمان، در برخورد با صنف اول از زاهدان و عابدان، و شنیدن سخنان ایشان، مهرشان را به دل می گیرد و بزرگشان می دارد. چرا که این گروه، نمونه ای صد درصد اسلامی، از یقین استوار و ایمان پا بر جایند. حتی کسانی که از مسلمانی و التزامات روحی و عملی آن بویی نبرده اند، به انسان عابد،

به این اعتبار که او شخصیتی قدرتمند و میل و رغبتی دیگرگون نسبت به دنیای مادی دارد، احترام عمیق می گذارند و از او تجلیل می کنند. از آن جا که خداوند در ذات بشر تمایلات خیر و گرایش به خوبی ها را به ودیعت نهاده، هر انسانی، انسان زاهد و سالک الی الله رابه دیده تکریم می نگرد و از این احترام، به حب و تقرب و رابطه تعبیر می کند و گاه، گرچه آن ارتباط را آشکار نمی سازد، ولی از رهگذر آن، با انسان متعبد، برخورد و سلوک می کند.

این معنا را بیشتر ما، به تجربه دریافته ایم.

اگر درباره یک انسان زاهد و عابد، مطالبی بشنویم که بوی بدگویی و ناسزا می دهد، با دیدن آن شخص و مشاهده رفتار و گفتار او، حالت روحی ما به سرعت تغییر می کند، و ما چاره ای جز دفاع از آبروی آن انسان و تکذیب شنیده های خود نخواهیم داشت. برای نمونه، از سرگذشت حضرت کاظم علیه السلام و زندانبان او حکایتی بشنویم. روزی که امام علیه السلام را به زندان بردند، زندان بانی بر ایشان گماشتند تا مراقب حضرت و اوضاع زندان باشد.

این شخص نسبت به امام علیه السلام بسیار جسور بود و در آزار و اذیت، سعی بلیغ می کرد. روزها گذشت و زندانبان جز عبادت و نیک رفتاری امام علیه السلام چیزی مشاهده نکرد، دانست که آن چه درباره امام علیه السلام شنیده و نسبت های زشت و ناروایی که به ایشان داده اند، یکسره دروغ و بی اساس است.

پس از کار خود کناره گرفت.

این اندک ثمره ای بود که بر زهد و عبادت بی پرده امام کاظم علیه السلام مترتب گشت، تا برسد به نتیجه برتر و

مقصود اصلی ایشان. پیش از او، امام سجاد علیه السلام عیناً، همین روش را درباره عبادت خود، پی گرفته بود. عبادت روشمند امام علیه السلام با آن شکل خاص، مردم را بر آن می داشت که او را بزرگ بدانند، قدرش را بدانند و با او همدردی و هم فکری کنند.

امام علیه السلام این گونه، قلب بسیاری از مردم و شیعیان را صاحب شده بود. حالت تعبد، به عنوان یک صفت بارز در امام، نظر مردم را جلب کرده بود و در نگاه آنها امام شخصی بود، زاهد، روی گردان از متاع دنیا و لذات آن، که هم خود را به عبادت و تضرع صرف می کرد.

در آن زمان، فرد دیگری را نمی شد سراغ گرفت که مانند امام سجاد علیه السلام عمل کند و سخن بگوید. مردم این را می دانستند و احترام و تکریمشان، رنگ تقدیس به خود می گرفت و با گذشت روزها، ماه ها و سال ها، افزون هم می شد.

امام علیه السلام منحصر به فرد بود. مدام ذکر خدا می گفت و پیوسته می گریست. چنان از قیامت بیم داشت، گویی آن را پیش روی خود می بیند. سلوک عبادی حضرت، همواره با پدیده های دیگری چون انفاق، دستگیری از بیچارگان، انجام اعمال نیک و دوستی با مردم، توأم بود. اهل مدینه، به فضل و برتری امام علیه السلام بر دیگران معترف بودند و او را بر بسیاری از اطرافیانش که گاه مانند او عمل می کردند و از بزرگان بنی هاشم بودند، ترجیح می دادند.

در روایت است که شخصی به سعید بن مسیب گفت:

«با تقوی تر از فلانی ندیدم.»

سعید گفت:

«آیا، تا به حال علی بن حسین را دیده ای؟»

گفت:

«نه.»

گفت:

«کسی را ندیدم که از او پرهیزگارتر و عابدتر

باشد.»

زهري، همصدا با بزرگان عصر خود، گفته است:

«در میان بنی هاشم، کسی را برتر از علی بن حسین علیه السلام نیافتم.»

این سخن هم از اوست که:

«کسی از اهل این خاندان را نمی شناسم که شایسته تر از علی بن حسین علیه السلام باشد.»

«حرب صحاف» از سعید، غلام حسن بن صالح نقل کرده است که گفت:

«کسی را سراغ نداشتم که در ترس از خدا به مقام حسن بن صالح رسیده باشد، تا این که به مدینه رفتم و با علی بن حسین علیه السلام آشنا شدم. او آن چنان از خوف خدا و آتش دوزخ بیمناک بود که گویی جهنم را تجربه کرده و چشیده است.»

خلاصه سخن این که بعد، آن گونه که در زندگی امام علیه السلام چهره نمود، به بار نشست، رهبری و زعامت حضرت را پایدار ساخت و امامت و قدسی بودن او را، به همگان ثابت نمود. ادامه دارد

این مقاله، ترجمه یک فصل از این کتاب است:

الامام السجاد، (محاولة لاكتشاف دور الامام الرابع في الامه من خلال تشخيص المرحلة و الاهداف و الوسائل التي كان يعتمد عليها في قيادة المسيره الاسلاميه المظفره)، حسین باقر، شماره ۹ از سلسله «کتاب قضایا الاسلامیه معاصره» حسین باقر از شاگردان شهید صدر می باشد که درباره زندگانی امام سجاد علیه السلام فعالیت های فکری و قلمی بسیار جالبی کرده است.

ماهنامه پاسدار اسلام شماره ۲۱۰

امام سجاد علیه السلام و عبادت (۲)

نویسنده

امام سجاد علیه السلام و عبادت (۲) نویسنده: حسین باقر، ترجمه محمدمهدی رضایی

اشاره

گفتیم که:

پدیده تعبد، به عنوان یکی از مظاهر شگفت انگیز حیات امام سجاد علیه السلام، دارای کیفیت و کمیت خاصی است و برای بررسی آن، باید از دیدگاه های گوناگون مورد توجه قرار گیرد. فهم دقیق، ولی غیر متعارف عبادت امام در گرو چند عامل

است:

۱- بررسی حالت تعبد، همگام با مظاهر و پدیده های دیگر.

۲- بررسی تعبد امام از رهگذر توجه به اوضاع و احوال آن روزگار.

۳- بررسی پدیده عبادت، با توجه به نقش امام، و عمل هر یک از ائمه در دو دوره پیش و بعد از امام سجاد.

در بحث عزلت امام و رابطه آن با عبادت آن حضرت، دو عامل مهم را برشمردیم که امام را به یک زندگی انزوا گرایانه و دور از مسائل اجتماعی سیاسی، وا می داشت. یکی از آن دو عامل، اوضاع و احوال سیاسی بود و دیگری، شفاف شدن عمل مرحله ای امام.

و در بررسی پدیده عبادت و رابطه آن با رهبری و زعامت امام.

گفتیم که، زهد و تعبد، دو گونه کاملاً متفاوت دارد. یک گونه آنکه مورد تایید اسلام نیز هست، سمت و سوی صحیح و سالم دارد و در برگیرنده فضائل و برتری های اخلاقی است و اما گونه دیگر که روی کردی است صوفیانه و منحرف، تنها کثرت عبادت را مد نظر دارد و از حقیقت و روح اسلام در آن خبری نیست.

و بیان شد زهد و عبادت امام از گونه اول بوده است و بس.

و اینک ادامه این بحث.

حکومت و تعبد امام

از جمله فوایدی که بر تعبد و انزوای امام سجاد علیه السلام مترتب بود، این بود که خیال حاکمان وقت را از جانب ایشان آسوده می گذاشت و امام را آن

گونه جلوه می داد که گویی هیچ به فکر حکومت نیست و مشغولیتی جز عبادت و زهد ورزی ندارد. عبادت ها و حالت های روحی امام، بیشتر، پیش چشم مردم، واقع می شد و البته، امام را از این کار مقصود و غرضی مورد نظر بوده است. از جمله آن که دست حکومت را از خود کوتاه بدارد و از فعالیت ها و موضع گیری های خطرناک، دوری گزیند. خاصه که ایشان، شیعه، مخالف حکومت وقت، و فرزند انقلابگر عصر، حسین بن علی علیه السلام بود و این همه امام را در مرکز حساسیت قرار می داد. امام، با پیش گرفتن این روش بی خطر، حاکمان را مطمئن ساخت و آنها را به دور از خویش نگه می داشت و موفق شد بسیاری از مشکلات و گرفتاری هایی که می توانست دامن گیر ایشان شود، برطرف سازد.

گفته اند:

چون عبد الملک تصمیم به قتل امام سجاد گرفت، تا هر احتمال خطری را از جانب آن حضرت، عقیم بگذارد، «زهری» بر پا خاست و به او گفت:

«علی بن حسین، آن گونه نیست که تو فکر می کنی. او به خود مشغول است.»

عبد الملک شادمان گشت و دانست که امام خیال منازعه و در افتادن با او را ندارد، لذا به زهری گفت:

«به! امام، چه کار خوبی می کند.»

روزی امام به عبد الملک، که نظاره گر عبادت ایشان بود، گفت:

«اگر نبود که خانواده ام بر گردن من حق دارند، و در قبال مردم مسلمان، مسئول هستم، چشم هایم را به آسمان می دوختم و قلبم را برای همیشه متوجه خدا می ساختم، تا آن لحظه که جانم را بستاند، که او بهترین حاکم است.»

در این هنگام امام به گریه افتاد و عبد الملک نیز گریست.

این سخن،

عبد الملک را متوجه می کرد که امام کسی نیست که به گمان او، حکومت خواه باشد، بلکه جز عبادت و تهجد، اندیشه ای ندارد.

این تاکید امام البته ضرورت داشت تا بسیاری از خطرهای گرداگرد او را دفع نماید و نقشه های حکومتیان را ناکام سازد. حجاج به عبد الملک می نویسد که امام را بکشد و بدین وسیله پایه های حکومت خود را محکم نماید. زبیر، جاسوسانش را به مراقبت امام می گمارد، تا مانع گرد آمدن مردم در اطراف ایشان شوند و آن حضرت را از روی آوردن به جنگ بر حذر دارند، و اگر انقلابیون کوفه (توابعین و یاران مختار) خواستند با او تماس بگیرند، نگذارند. همه این امور، حکومت را پیوسته، هوشیار و ترسان می داشت.

اما امام که سرد و گرم روزگار را چشیده بود و بصیرت کافی داشت، سخت گیری ها و خطرهای حکومتیان را خنثی می ساخت و ناکام می گذاشت. سفاح مسلم بن عقبه، سردسته لشکر اموی در واقعه «حره» درباره امام می گوید:

«با این که فرزند رسول الله است، جز خیر و خوبی، هیچ از او صادر نشود.» البته منظور سفاح از «خیر»

این است که امام با حکومت کاری ندارد و در پی آن نیست که خطر و آشوبی برای دستگاه حکومتی دست و پا کند.

این سخن که از شخصی چون سفاح بروز می کند، بهترین دلیل است بر این که امام، در تحقق هدف خود، که همان مطمئن ساختن حکومت اموی بود، موفق بوده است.

تفرقه و تلاش امت، و مسئله تبعید

وقتی که دین اسلام بر طهارت مظاهر حکومت و تقوای حاکمان و التزام آنها بر امور دین و دنیای مردم، تکیه می کند، نشان از تاثیر به سزای این عوامل در بدنه جامعه اسلامی، می دهد،

چرا که انحراف و کجروی حکومت، تدریجا به از هم پاشیدگی اجتماع و شایع شدن محارم خواهد انجامید.

آن جا که حکومت به دست حاکمان بی قید و لایبالی سپرده شود، بذر معصیت آرام آرام رشد کرده، مظاهر جرم و تباهی در اجتماع اسلامی آشکار می گردد و به دلیل ناتوانی حاکمان از ضبط و ربط امور و حفظ تقید جامعه به شئون دینی، گسترش می یابد چه رسد به جایی که خود حاکمان قدرت تشخیص موارد حرام و قدرت جلوگیری از رشد آن را نداشته باشند. دورانی که بنی امیه حکومت را به چنگ آورد و والیان فاسق آن، امور جامعه اسلامی را بر عهده گرفتند، و تا توانستند در پستی ها و انحرافات فرو رفتند و بی حیایی و گستاخی را مباح کردند، و اموال مردم را به پای لهو و لعب خویش، قربانی نمودند، حال و روز جامعه به جایی رسید که آثار تلاش و انهدام، تضعیف روابط و مناسبات دینی و تعهدات روحی، نمایان گردید و فساد و فراوانی مجالس باطل و حرام، همه گیر و همه جایی شد. آثار تخریبی به جا مانده از فتوحات مسلمین، یعنی درآمیختن با جامعه کفر و برخورد با اموال و ثروت های انباشته، که البته به چنگ حکام و رجال حکومتی می افتاد، باعث به وجود آمدن طبقه ای ممتاز و اسراف کار شد که آثار غیر قابل انکاری در شیوع اسراف کاری و گسترش فساد داشت.

این روند تخریبی تا آن جا پیش رفت که جامعه اسلامی، در زمان امام سجاد علیه السلام، به خصوص در مکه و مدینه، دچار فروپاشی، و ضعف و رخوت مسلمانی مردم و روحیه آنها گردید. جان های مردم، لانه ی

پستی ها و فسادهای اخلاقی بود و ارزش های اسلامی دستخوش تحول و دگرگونی می شد.

و این همه، دو علت اساسی بیش نداشت:

۱. انحراف حکومت و زیاده خواهی طبقه حاکم

۲. آثار تخریبی فتوحات حکومت در این وضعیت ناگوار، چاره ای جز عملیات بازدارنده و درمان گر، که جامعه مریض آن وقت را رو به بهبودی ببرد، وجود نداشت. ضرورت وجود یک جریان مانع، که در برابر همه گیر شدن این «وبا» در میان فرزندان جامعه اسلامی، بایستد، به شدت احساس می شد.

پس حیات روحی امام و روش عبادی آن حضرت، و زهد نسبت به دنیا و فریبندگی های آن، چیزی بود که برای پای داری و مانع تراشی در مقابل همه گیر شدن زشتی ها و فسادهای اخلاقی که جامعه را رو به تلاشی و نابودی می برد، پیش بینی شده بود.

قصد امام از آن همه عبادت که با کیفیتی خاص انجام می شد، این بود که جامعه اسلامی را به روی کردی عکس جریان مادی گری بی قید و بند، وا دارد و سطح معنویت و مصونیت فرزندان آن جامعه را بالا ببرد و نمونه ای کامل و اسوه ای بی نظیر را پیش روی آنها بگذارد، تا نه تنها اصحاب و شیعیان، بلکه تمام مسلمین از آن خط بگیرند و به دنبال آن حرکت کنند. جهت گیری روحی امام، به مثابه طبیعی حاذق، در میان جامعه اسلامی، نقش بسیار مهم و ارزنده خود را به اجرا می گذاشت. هرگاه که مریضی عمق پیدا می کرد و گسترش می یافت، نصیحت های مهربانانه طیب بود که درد و رنج را می کاست و نجات بعضی جان های بیمار رادر پی داشت. همان گونه که وجود یک عالم روشن فکر، سطح علمی و فرهنگی مردم را

ارتقا می دهد و هرچه بر عمر او افزوده گردد، فواید بیشتری به دیگران خواهد رساند.

همین گونه بود، آثاری که عبادت امام سجاد علیه السلام در جامعه اسلامی و زندگی مردم بر جای می گذارد. به خصوص که مردم، پیوسته بروز آن حالات روحانی را که با اخلاص و ایمان و اخلاق همراه بود، طی ربع قرن، یا بیشتر مشاهده می کردند.

تربیت و مظاهر تعبد

بشریت در راه رسیدن به خدا، نمونه ها و اسوه هایی را می طلبد که نشان دهنده صورت علمی حیات دینی و حالات ربانی، باشند. تربیت، نتیجه مطلوب خود را نخواهد داد، اگر نظریه ها به عمل تبدیل نشوند و افکار و مفاهیم، در زندگی مرییان، صورت تحقق نپذیرد. حیات ائمه بزرگوار ما، نمونه ای مثال زدنی در تربیت و تزکیه است.

نمونه ای که گروه های مختلف انسانی، می توانند دنباله رو آثار آن باشند و به روش آن عمل نمایند. زندگی ائمه به خود ایشان پایان نمی پذیرد، بلکه حیات مردم زمانه آنها را نیز متأثر می سازد. بالاتر، حیات ایشان، درسی است برای همه مردم در همه زمان ها. حیات ائمه، اسلام مجسم و نوری است که ظلمات زندگی بشر را به نور تبدیل می نماید. امامان ما، نمونه ها و الگوهایی عالی به فرهنگ اسلامی، پیش کش نمودند.

و مؤمنان و پیشوایان، در طی سلوک الهی خویش، بدان نیازمند و به یاری آن نمونه ها، در فهم طریق و التزام به آن محتاجند. همان گونه که انقلاب امام حسین علیه السلام، تنها یک نهضت ضد یزیدی نبود، بلکه یک درس و پیام روشن و یک رسالت ماندگار تاریخی برای امت مسلمان، در طول مدت حیات آن بود تعبد امام زین العابدین علیه السلام نیز، در حقیقت، یک نظریه تاریخی

ماندگار برای جامعه اسلامی بود.

یک الگوی دینی و نمونه اسلامی بود که مؤمنان خود را در مسیر آموختن از آن قرار می دادند و آثار آن را دنبال می کردند.

امام حسین علیه السلام نظریه انقلاب بر علیه ظلم و فساد را بنیان نهاد و امام سجاد علیه السلام نظریه عمل عبادی، در برابر انحرافات اخلاقی را.

و این گونه بود که روح عبادت او، در دل های مردم رسوخ پیدا می کرد و آنان را متأثر می ساخت. بسیاری از اهالی تصوف، عبادت وزهد حضرت را الگوی خود قرار دادند و براساس آن به عمل پرداختند.

پس سکوت امام علی، صلح امام حسن، انقلاب امام حسین و عبادت امام سجاد -علیهم السلام- همه، درس های عملی برای تربیت مردم مسلمان، در ادوار گوناگون زمان، بود. بنابراین باید گفت، قصد امام، از آن همه عبادت، این بود که نمونه و الگویی دینی و مثال زدنی، در روی کرد روحانی و تربیت ایمانی، به جامعه اسلامی تقدیم کند.

پس امام ناچار بود، عبادت خود را در برابر چشم مردم و پیش روی آنها انجام دهد تا اثرگذار باشد و درس آموز. شاید بتوان بدین وسیله انگیزه امام را در جلوه دادن عبادت ها و راز و نیازهای خود، درک کرد و علت یابی نمود. عبادت امام، به خود او خلاصه نمی شد.

عبادت امام درسی تربیتی، روحی و اخلاقی بود. فرصتی که امام در برابر خود می دید، بسیار قیمتی و غنیمت بود و بعید بود از او که آن فرصت طلایی را از دست بنهد و از آن بهره لازم را نبرد.

در بعضی روایات، شرح عبادت های امام آمده است و این که آن حضرت چگونه تجربه های عبادتی خود را علنی و

پیش چشم مردم انجام می داد، امام باقر علیه السلام در توصیف عبادت پدر بزرگوار خود می گوید:

«هرگاه نعمتی از نعمتهای الهی را به یاد می آورد، سجده می کرد.

با شنیدن آیات سجده دار، هر کجا که بود، به سجده می افتاد.

اگر بلا و شری از او برداشته می شد، به شکرانه آن، فوراً سجده می کرد. هرگاه از نمازهای واجب فارغ می گشت به سجده می رفت، هرگاه بین دو شخص را اصلاح می کرد، سجده را فراموش نمی نمود.»

این اعمال به گونه ای نبود که مردم از آن بی خبر بمانند. بلکه می دیدند و می آموختند. مردم، صدای قرآن خواندن امام را بسیار می شنیدند.

گفته اند که:

«امام، قرآن را از همه زیباتر می خواند. سقاها، وقتی به کنار خانه امام می رسیدند، با شنیدن صدای قرائت قرآن، می ایستادند و گوش می سپردند.»

در بسیاری از روایات این معنا ذکر شده که:

هرگاه امام همراه با جمعیتی از مردم به سوی مکه به راه می افتاد، در بعضی از منازل میان راه، می ایستاد، به سجده می افتاد و در سجده تسبیح می گفت و بسیار دعا می خواند و گریه می کرد.

و مردم با مشاهده این کارها، به معارفی دست می یافتند که بصیرت و آگاهی شان را نورانی و خدایی می ساخت.

بسیاری از آن چه درباره عبادت امام گفته شد، در ملا-انجام می یافت. مردم که کوشش امام را در عبادت و ناله و زاری، مشاهده می کردند، به گریه می افتادند و بر ایشان دل می سوزاندند. یک روز شخصی از امام پرسید:

«ای فرزند رسول خدا! این بی تابی و گریه های پی در پی برای چیست؟»

ما که گناه کار و جنایت پیشه هستیم، نمی توانیم مثل شما عمل کنیم. پدر شما حسین و مادرتان فاطمه است و جدی چون رسول خدا داری «

این اعتراف صریح، از جمله فواید

تربیتی عبادت امام بود، که جز با جلوه دادن آن به دست نمی آمد. دعاهای امام سجاده، بلند مرتبه ترین معارف الهی و ارزشمندترین مفاهیم دینی را پیش روی خوانندگان قرار می دهد.

امام از رهگذر این دعاها شیوه سلوک فردی و اجتماعی، طرز دعا کردن و روش اندیشیدن را آموزش می دهد هم چنین، مسائل اعتقادی صحیح و بایدها و نبایدها را توضیح می دهد و به ما می گوید که چرا باید دعا کنیم، چگونه باید دعا کنیم و دعاها چگونه مستجاب می شوند و در صورت اجابت نشدن دعا، چه باید بکنیم. دعاهای حضرت اصول دین را یاد می دهد و مسائل مختلف حیاتی برای بشر را یاد آور می شود و دیدگاه صحیح اسلامی را بیان می کند. هر وقت که به زمزمه دعاهای زین العابدین می نشینیم، در آن واحد، هم دعا می خوانیم و هم چیزها می آموزیم. کافی است که اشتیاق امام را به این درس ها و تبلیغ آنها به دیگران، درک کنیم.

امام، صحیفه را نزد اولاد خود به امانت می گذارد و آنها نیز در حفظ صحیفه نهایت کوشش خود را به کار می بندند. بعد از بیان همه این مطالب، دو اشکال اساسی و عمده را باید طرح کنیم و بدانها پاسخ بگوییم.

اشکال اول

سخن ما این است که عبادت امام سجاده علیه السلام، با آن کمیت زیاد، نمونه ای بزرگ بلکه بزرگ ترین الگویی است که ائمه ما برای انسان های عابد و زاهد، به ثبت رسانده اند.

دیگر این که:

رویکرد معنوی امام و توجه خاص ایشان به دعا، راز و نیاز و تعبید طاقت فرسا، عکس العملی است در قبال اوضاع و احوال اجتماعی آن دوران، که امام را به انزوا و کناره گیری از امور

دنیایی و اجتماعی مجبور می ساخت.

و این امر، سبب مباشر برای پدید آمدن تعبد بود، که حیات امام را از زندگی دیگر امامان، متمایز می ساخت. اگر چنین است که گفتیم، پس آن چه از خود امام به ما رسیده، که درباره عبادت امیرالمومنین علیه السلام سخن می گوید، چه توجیهی دارد. امام اعتراف کرده که عبادت او به پایه عبادت علی بن ابی طالب نمی رسد و تنها به اندکی از عبادت آن حضرت توانایی و قدرت دارد.

ظاهرا این سخنان خلاف چیزی است که ما بر آن اصرار داریم و با تعبیری که از تعبد ارائه نمودیم همخوانی ندارد.

برای یافتن پاسخی دقیق و قانع کننده، ناگزیر از توضیح دو مطلب مهم هستیم:

اول:

اصطلاح عبادت، به دو معنا آمده است:

اول معنای خاص که همان نماز و روزه و حج و ... و اموری مانند دعا، گریه و شب زنده داری است. دوم، معنای عام که عبارت است از همه کارهای خوب و مورد پسند شارع مقدس که شرط قبول آنها قصد قربت است. مانند صدقه دادن به فقیران همراه با قصد قربت. یا آشتی دادن دو نفر و حکم کردن بین مردم به قصد قربت. حتی آب خوردن به قصد قربت نیز داخل در معنای عام عبادت است.

دوم:

در بررسی تاریخ شیعه، کسانی را می بینیم که به جرم شیعه بودن و پیروی از علی بن ابی طالب، مورد تعقیب بوده اند و مدام عذاب دیده اند و شکنجه شده اند.

آن هم به دست بدترین و پست ترین دشمنان اسلام، یعنی امویان. حاکمان اموی، با اجیر کردن راویان دغل و نیرنگ باز، و جعل احادیث دروغین، برای خلفا و صحابه شان و مرتبه جعل می کردند و قصدشان از این

کار، کم رنگ جلوه دادن فضایل اهل بیت، به خصوص علی علیه السلام بود، و در صورت توانایی، محو و نابود کردن آن فضایل. دسیسه ها و نیرنگ بازی های حکام اموی و روش حکومتی آن ها، همه انگیزه ای بود برای مسخ فضایل و مناقب امام علی علیه السلام و از میان برداشتن شان و منزلت ایشان «جابر جعفی» به امام سجاد علیه السلام، شکایت می کند که بنی امیه و پیروان آن ها، شیعیان را می کشند و مولایشان علی را دشنام می دهند و بر بالای منبرها و در بازارها و میان راه ها و حتی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله، بر علی لعن می فرستند و کسی آنها را منع نمی کند.

و اگر کسی به قصد بازداشتن مردم، چیزی بگوید، او را دستگیر می کنند و به او «رافضی» و «ترابی» خطاب می کنند، و بعد او را نزد امیر خود می برند.

در مقابله با این اعمال خشونت آمیز و اهانت بار، روش ائمه علیه السلام بر عکس است. آن ها، قدسی بودن شخصیت علی علیه السلام و فضایل و برتری های او را، بیان می کردند و بر آن اصرار داشتند.

و بدین وسیله الگویی بی مانند و عنوانی چشم گیر را پیش روی مردم قرار می دادند تا به اهل بیت توجه کنند و به آنها گرایش یابند. حال، بعد از توضیح این دو امر، می توان اشکال مطرح شده را این گونه پاسخ گفت که:

اگر امام سجاد، عبادت علی بن ابی طالب علیه السلام را آن گونه بزرگ می شمارد و عبادت خود را در برابر آن ذره ای بیش نمی بیند، معنای عام عبادت را در نظر دارد. منظور امام آنست که:

امام علی به کارهایی پرداخت و اموری را سامان داد،

که من هنوز به آنها نپرداخته ام.

او حکومت و زمامداری مردم را بر عهده گرفت در میان مردم قضاوت می کرد و به کارهای اجتماعی و عمومی سرگرم بود و این ها اموری است که نزد خداوند بیشترین ثواب را نسبت به روزه و نماز، خمس ... دارد.

آن چه این معنی را تاکید می کند، روایتی است از امام باقر علیه السلام که در گفتگو با اصحاب و یاران خود، از عظمت پدرش یاد می کند و سعی بلیغ او را در عبادت خدا یادآور می شود، و در عین حال، از برتری امام علی سخن می گوید و به این روش حکیمانه، درس مهمی را به یاران خود می آموزد. شاید این عمل ائمه، که برترین فضایل را به حضرت علی علیه السلام، نسبت می دادند، کاری بوده است در جهت حفظ تاریخ از دسیسه های بدکاران و بیمه کردن آن در برابر دشمنی و کینه دشمنان و معاندان خاندان اهل بیت.

اشکال دوم

پیش از این دانستیم که عبادت امام، امری هدف دار بوده است و دانستیم که آن حضرت بعضی تجربه های عبادتی خود را، در برابر مردم انجام می داده و ایشان را به انصراف خود از دنیا و مشغول بودن به امور معنوی توجه می داده است و بدین وسیله هم اسباب اطمینان حکومتیان را فراهم می آورده و هم با تعلیم مردم، الگویی مناسب و بی نظیر را پیش چشم آنها قرار می داده است.

سؤال این جاست که:

آیا عبادت امام، صفتی عارضی برای ایشان بود و آن چه انجام می داد فقط در جهت رسیدن به اهدافی بود که ذکر کردیم؟

آیا عبادت امام از جنبه اسلامی و بعد روحی خالی و تهی بود؟!

و آیا سزاوار است که عبادت های عمیق و

معرفت آموز امام را این چنین سطحی تفسیر کنیم و پدیده ای بدین شگفتی را فقط وسیله ای برای محقق کردن اهدافی چند بدانیم؟!

جواب این اشکال با توضیح چند امر، آشکار می گردد:

اولا:

پیش از این گفته شد که سبب مباشر پدیده تعبد، که در زندگی امام سجاد مجال بروز یافت، ظرف زمانی خاصی بود که امام را احاطه کرده بود. آری، همان گونه که روزگاری، امام حسن علیه السلام، بنا به مقتضای زمان، مجبور به صلح گردید و امام حسین علیه السلام چاره ای جز انقلاب و براندازی حکومت وقت، نداشت، امام سجاد علیه السلام نیز ناگزیر به انزوا پناه برد و به عبادت پروردگار خویش مشغول گردید.

ثانیا:

در صورتی که امام می توانست با تمسک به انزوا و یاری جستن از پدیده تعبد، اهداف معینی را در جهت مصالح عامه مسلمین، تحقق بخشد، از دست دادن این فرصت شایسته امام نبود، چون او مقامی الهی داشت و امام و هادی مردم بود و می بایست آن ها را تعلیم می داد و ارشاد می نمود.

ثالثا:

برای انسانی که به کاری عادت کرده، مثلا به عبادت، جمع کردن بین عبادت خالص برای پروردگار، و توجه کردن به تاثیر گذاری این عبادت در مردم، بسیار سخت و مشکل است، زیرا در این صورت، خلوص نیت که شرط اساسی است، به آسانی تحصیل نمی شود.

اما آن کسی که ایمانی عمیق و مخلصانه دارد، قادر است بی آن که شائبه ای از شرک و ریا در عبادتش پدید آید، با عبادت خود مردم را تعلیم دهد.

از این رو است که عبادت امام سجاد، مانند ندارد و زین العابدین، صفت مختص به اوست.

پس می توان تصور نمود که عبادت امام هم خالص برای خدا بود و هم وسیله ای

برای تعلیم و ارشاد مردم و توجه دادن آنها به امور معنوی خدایی.

ماهنامه پاسدار اسلام شماره ۲۱۱

صحیفه سجادیه

صحیفه سجادیه

۱ - ستایش خداوند

۱- کیفیت دعای آن حضرت این بود که پیش از آغاز هر دعا شروع می کرد به ستایش خدای عزوجل و ثنای بر او و می گفت:

(۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتَدَأَ بِالِدُّعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، فَقَالَ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بَلَا أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ،

وَ الْآخِرِ بَلَا آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ الَّذِي قَصُرَتْ عَنْ رُؤْيَيْهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ، وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ.

ابْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخَلْقَ ابْتِدَاعًا، وَ اخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيئَتِهِ اخْتِرَاعًا.

ثُمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ، وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَيْ مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ.

وَ جَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوَّتًا مَعْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ زَادِهِ نَاقِصٌ، وَ لَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ.

ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلًا مَوْقُوتًا، وَ نَصَبَ لَهُ أَمِيدًا مَحْدُودًا، يَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامِ عُمْرِهِ، وَ يَزْهُقُهُ بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمْرِهِ، قَبِضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ، أَوْ مَحْدُورِ عِقَابِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى. عَدْلًا مِنْهُ، تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ، وَ تَظَاهَرَتْ آلاؤُهُ، لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنَنِهِ الْمُتَتَابِعِهِ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعَمِهِ الْمُتَظَاهِرِهِ، لَتَصَدَّرُوا فِي مَنَنِهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ.

وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ

«إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.»

وَ الْحَمْدُ

لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَّفْنَا مِنْ نَفْسِهِ، وَ أَلْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ، وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ، وَ دَلَّنَا عَلَيْهِ مِنَ الْإِخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ، وَ جَبَبْنَا مِنَ الْإِلْحَادِ وَ الشُّكِّ فِي أَمْرِهِ.

حَمْدًا نَعْمُرُ بِهِ فِيمَنْ حَمِدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاهُ وَ عَفْوِهِ.

حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِه ظُلُمَاتِ الْبُرُخِ، وَ يُسَهِّلُ عَلَيْنَا بِه سَبِيلَ الْمَبْعَثِ، وَ يُشْرِفُ بِه مَنَازِلَنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ، يَوْمَ لَا يُعْنَى مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ.

حَمْدًا يُزَفِّعُ مِنَّا إِلَى أَعْلَى عِلِّيِّينَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ.

حَمْدًا تَقَرَّرَ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ، وَ تَبَيَّضَ بِه وَجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَبْشَارُ.

حَمْدًا نَعْتَقُ بِه مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ.

حَمْدًا نَزَاجِمُ بِه مَلَائِكَتُهُ الْمُقَرَّبِينَ، وَ نَضَامٌ بِه أَنْبِيَاءُ الْمُؤَسَّلِينَ فِي دَارِ الْمَقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ، وَ مَحَلَّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخَلْقِ، وَ أَجْرَى عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ.

وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ، فَكُلَّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةً لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرَةً إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْلَقَ عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ، فَكَيْفَ نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُؤَدِي شُكْرَهُ لَأَمْ مَتَى.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدَوَاتِ الْقَبْضِ، وَ مَتَعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ، وَ أَثْبَتَ فِيْنَا جِوَارِحَ الْأَعْمَالِ، وَ غَدَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَ أَعَانَنَا بِفَضْلِهِ، وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ.

ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتُنَا، وَ نَهَانَا لِيُنْتَلَى شُكْرُنَا، فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَ رَكَبْنَا مَتُونَ زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، بَلْ تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرَمًا، وَ انْتَهَرَ مَرَاجِعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى

التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ، فَلَوْ لَمْ نَعْتَدُ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا، وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَ جَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ، وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا، وَ لَمْ يُجَسِّمْنَا إِلَّا يُسْرًا، وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا.

فَالْهَالِكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَذْنِي مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ

حَمْدًا يُفْضِلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِهِ.

ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَيَّ جَمِيعِ عِبَادِهِ الْمَاضِينَ وَ الْبَاقِينَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عَدَدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

حَمْدًا لَا مُنْتَهَى لِحَدِّهِ، وَ لَا حِسَابَ لِعَدَدِهِ، وَ لَا مَبْلَغَ لِغَايَتِهِ، وَ لَا انْقِطَاعَ لِأَمَدِهِ

حَمْدًا يُكُونُ وَضِيلَهُ إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ، وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ، وَ ذَرِيعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ، وَ طَرِيقًا إِلَى جَنَّتِهِ، وَ خَفِيرًا مِنْ نِعْمَتِهِ، وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهِيرًا عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزًا عَنِ مَعْصِيَتِهِ، وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيَةِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ.

حَمْدًا نَسْعُدُ بِهِ فِي السَّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ نَصِيرُ بِهِ فِي نَظْمِ الشَّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ، إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٍ

ترجمه دعای ۱

ترجمه:

سپاس خدائی را که اول است بی آنکه پیش از او اولی باشد، و آخر است بی آنکه پس از او آخری باشد خدائی که دیده های بینندگان از دیدنش فرو مانده و اندیشه های توصیف کنندگان از وصفش عاجز شده اند.

آفریدگان را به قدرت خود پدیده آورده، و ایشان را بر وفق

خواست خود اختراع فرموده، آنگاه در طریق اراده خود روان ساخته و در راه محبت خود برانگیخته، در حالی که از حدی که بر ایشان تعیین نموده قدمی پیش و پس نتوانند نهاد، و برای هر یک از ایشان روزی معلوم مقسومی قرار داده:

هر که را فزونی داده، کاهنده ای را نیروی کاستن آن نه.

و هر که را که را کاستی داده افزاینده ای را قدرت افزون بر آن نیست سپس برای او در زندگی مدت معلومی تعیین کرده و پایان معینی قرار داده که با روزهای عمر خود به سوی آن گام بر می دارد و با سالهای زندگی به آن نزدیک می شود، تا چون به پایان مدتش رسید و پیمان عمرش را پر کرد او را به طرف ثواب سرشار یا عقاب وحشت بار خود فرا کشد، و به آئین عدالت کسانی را که بدی کرده اند به عمل خود و آنان را که نیکوئی کرده اند به نیکی جزا دهد.

منزه است نامهای او و پیاپی است نعمتهای او، از کرده خود مسئول نیست و دیگران مسوولند.

و سپاس خدائی را که اگر بندگانش را از شناختن آئین سپاسگزاریش بر عطایای متواتری که به ایشان داده و نعمتهای پیوسته ای که بر ایشان کامل ساخته محروم می ساخت، در نعمتهایش تصرف می کردند و سپاس نمی گزاردند و در روزیش دست می گشودند و شکر نمی کردند، و اگر چنین می بودند از حدود انسانیت به مرز بهیمیت می رفتند، و چنان می بودند که در کتاب محکم خود وصف کرده است

«ایشان جز مانند چار پایان نیستند بلکه خود گمراه ترند.»

و سپاس خدای را بر آنچه از خدائی خود به ما شناسانده، و بر آنچه از شکر خود به ما

الهام کرده، و بر آن درها که از علم ربوبیتش بر ما گشوده و بر اخلاص در توحیدش که ما را به آن رهبری کرده و ما را از کجروی و شک در کار خودش دور ساخته، چنان سیاسی که به آن در زمره سپاسگزاران خلقش زندگی کنیم، و بر هر که به خشنودی و عفوش پیشی جسته سبقت گیریم.

سپاسی که تاریکی های برزخ در پرتوش بر ما روشن شود و راه رستاخیز را بر ما هموار سازد و منازل ما را در پیشگاه گواهان از فرشتگان و پیغمبران و امامان بلند گرداند.

در آن روزی که هر کسی به سزای عمل خود می رسد، و به مردم ستم نمی شود. روزی که به هیچ وجه دوستی به کار دوستی نمی خورد و کسی ایشان را یاری نمی کند.

سپاسی که در نامه نوشته شده ای که مقربین آن را مشاهده می کنند از جانب ما با علی علین بالا رود.

سپاسی که چون از هول رستاخیز چشمها خیره شود دیده های ما به آن روشن گردد و چون روی ها سیاه شود چهره های ما به آن سفید گردد.

سپاسی که در پرتوش از آتش دردناک خدا آزاد شویم و به جوار کرمش در آئیم.

سپاسی که به یمن تأیید آن شانه بر شانه فرشتگان مقرب او زنیم، و در اقامتگاه جاودانی و سرای عزت سرمدیش در سلک پیغمبران مرسل در آئیم.

سپاس خدائی را که زیباییهای آفرینش را برای ما برگزید و روزیهای پاکیزه را بر ما روان ساخت، و ما را به تسلط بر همه آفریدگان برتری داد و از این جهت همه مخلوقاتش ما را به قدرت او فرمانبردار، و به نیرویش از اطاعت ما ناچارند و

سپاس خدائی را که در احتیاج ما را از غیر خود فرو بست.

پس در برابر این همه نعمت چگونه بر سپاس او طاقت داریم؟

یا کی توانیم شکرش را به جا آریم؟

چنین کار محال است، نه جای استفهام و سؤال است!

سپاس خدائی را که برای قبض و بسط اعضاء آلات و عضلاتی در بدن ما ترکیب کرد، و ما را از آسایشهای زندگی بهره مند گردانید، و اعضائی برای کار در پیکر ما برقرار کرد و ما را از روزی های پاکیزه اطعام فرمود، و به فضل خود توانگر ساخت، و به نعمت خود سرمایه بخشید، سپس ما را به پیروی اوامر خود فرمان داد تا طاعتمان را بسنجد، و از ارتکاب نواهی خود نهی فرمود تا شکرمان را بیازماید، پس از راه امرش منحرف شدیم و بر مرکب نهیش برآمدیم با این حال به عقوبت ما شتاب نکرد، و در انتقام ما تعجیل نفرمود، بلکه به رحمت خود از روی کرم با ما مدارا کرد، و به مهربانی خویش از روی حلم بازگشتن ما را انتظار کشید

و سپاس خدائی را که ما را به توبه رهبری کرد و آن را جز از فضل او نیافته ایم.

پس اگر جز این یک نعمت از فضل او را به شما نیاوریم هر آینه عطای او در حق ما بزرگ و احسانش درباره ما جلیل و فضلش بر ما عظیم خواهد بود.

زیرا سنت او در باب توبه نسبت به اقوام قبل از ما چنین نبود او به حقیقت آنچه را که تاب تحمل آن را نداشتیم از ذمه ما برداشته و بیرون از حد طاقتمان تکلیف نفرموده و جز به کار آسانمان

نگماشته و برای هیچ یک از ما حجتی و عذری باقی نگذاشته.

پس بدبخت از میان ما کسی است که بر خلاف رضای خدا خود را به هلاک افکند، و نیکبخت کسی است که روی دل به سوی او آورد.

سپاس خدای را بپس آن آئین که نزدیکترین فرشتگان به او و گرامی ترین آفریدگان او و پسندیده ترین ستایش کنندگان در پیشگاه او وی را سپاس گزارده اند، سپاسی که از دیگر سپاسها برتر باشد مانند برتری پروردگار ما بر همه آفریدگانش.

سپس حمد او را به جای هر نعمتی که بر ذمه ما و همه بندگان گذشته و بازمانده خود دارد، به شماره هر چیزی که از همگی آنها علم او بر آن احاطه کرده و به جای هر یک از آنها چندین برابر آن همیشه و جاوید تا روز رستاخیز.

سپاسی که کشش آن پایان نپذیرد و شماره اش به احصا در نیاید، و به نهایتش دسترسی و برای مدتش انقطاعی نباشد.

سپاسی که موجب رسیدن به طاعت و عفو او، و سبب خشنودی، و وسیله آمرزش، و راه به سوی بهشت، و پناه از انتقام، و ایمنی از خشم، و پشتیبان طاعت، و مانع از نافرمانی، و مددکار بر اداء حق و وظائف او باشد.

سپاسی که به آن در میان نیکبختان از دوستانش نیکبخت شویم و به وسیله آن در سلک شهیدان شمشیرهای دشمنانش در آئیم. همانا که خدا یاری دهنده و ستوده است.

۲- طلب رحمت برای رسول خدا

۲- نیایش پس از ستایش خدا در طلب رحمت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ هَذَا التَّحْمِيدِ فِي الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دُونَ الْأَمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ، بِقُدْرَتِهِ الَّتِي لَا تَعْجُزُ عَنْ شَيْءٍ وَ
إِنْ عَظُمَ، وَ لَا يَفُوتُهَا شَيْءٌ وَإِنْ لُطِفَ.

فَخَتَمَ بِنَا عَلَى جَمِيعِ مَنْ ذَرَأَ، وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى مَنْ جَحَدَ، وَ كَثَّرْنَا بِمَنَّهُ عَلَى مَنْ قَلَّ.

اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ، وَ نَجِيِّكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ صَفِيِّكَ مِنْ عِبَادِكَ، إِمَامِ الرَّحْمَةِ، وَ قَائِدِ الْخَيْرِ، وَ مِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ.
كَمَا نَصَبَ لِأَمْرِكَ نَفْسَهُ وَ عَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ يَدَيْهِ وَ كَاشَفَ فِي الدَّعَاءِ إِلَيْكَ حَامَتَهُ وَ حَارَبَ فِي رِضَاكَ أُسْرَتَهُ وَ قَطَعَ فِي
إِحْيَاءِ دِينِكَ رَحِمَهُ.

وَ أَفْصَى الْأَذْنِينَ عَلَى جُحُودِهِمْ وَ قَرَبَ الْأَقْصِينَ عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ.

وَ وَالِي فِيكَ الْأَبْعَدِينَ وَ عَادَى فِيكَ الْأَقْرَبِينَ وَ أَذَابَ نَفْسَهُ فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ وَ اتَّعَبَهَا بِالدَّعَاءِ إِلَى مِلَّتِكَ.

وَ شَغَلَهَا بِالنَّصِيحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ وَ هَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرَبِ، وَ مَحَلَّ النَّأْيِ عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ، وَ مَوْضِعِ رِجْلِهِ، وَ مَسَقَطِ رَأْسِهِ، وَ مَأْنَسِ
نَفْسِهِ، إِزَادَةً مِنْهُ لِإِعْزَازِ دِينِكَ، وَ اسْتِئْصَاراً عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ بِحُكِّكَ. حَتَّى اسْتَيْتَبَ لَهُ مَا حَاوَلَ فِي أَعْيَادِكَ وَ اسْتَيْتَمَ لَهُ مَا دَبَّرَ فِي
أَوْلِيَائِكَ.

فَنَهَدَ إِلَيْهِمْ مُسْتَفْتِحاً بِعَوْنِكَ، وَ مُتَقَوِّياً عَلَى ضَعْفِهِ بِنَصْرِكَ فَغَزَاهُمْ فِي عُقْرِ دِيَارِهِمْ.

وَ هَجَمَ عَلَيْهِمْ فِي بُحْبُوحِهِ قَرَارِهِمْ حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُكَ، وَ عَلَتْ كَلِمَتُكَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

اللَّهُمَّ فَارْفَعُهُ بِمَا كَادَحَ فِيكَ إِلَى الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مِنْ جَنَّتِكَ حَتَّى لَا يُسَاوَى فِي مَنَزَلِهِ، وَ لَا يُكَافَأُ فِي مَرْتَبِهِ، وَ لَا يُوَازِيَهُ لَدَيْكَ مَلَكٌ
مُقَرَّبٌ، وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.

وَ عَرَّفَهُ فِي أَهْلِ الطَّاهِرِينَ وَ أَمْتِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حُسْنِ الشَّفَاعَةِ أَحْسَنَ مَيَا وَ عِيدَتَهُ يَا نَافِذَ الْعِدَةِ، يَا وَافِيَ الْقَوْلِ، يَا مَبْدِلَ السِّيئَاتِ
بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ

ترجمه دعای ۲

سپاس خدائی را که نعمت وجود محمد صلی الله علیه و آله را به ما ارزانی داشت، نه بر امم گذشته و قرون در نوشته؛ به آن قدرت خود که از هیچ چیز به هر بزرگی که باشد فرو نمی ماند، و چیزی به هر خردی که باشد از آن فوت نمی گردد.

پس ما را خاتم همه آفریدگان از امم قرار داد، و بر منکران گواه گرفت، و در پرتو لطف خود، بر اممی که از جهت شماره و ثروت و قدرت اندک بودند، فزونی بخشید.

خدایا، پس رحمت فرست بر محمد، امین تو بر وحیت، و برگزیده ات از آفریدگانت، و پسندیده ات از بندگانت، امام رحمت و قافله سالار خیر و برکت، همچنانکه او برای اجرای فرمان تو جان خویش را به مشقت انداخت، و در راه تو بدن خود را آماج تیرهای آزار ساخت، و در دعوت به سوی تو با خویشان خود در افتاد و برای خشنودی تو با قبیله خود کارزار نمود و در راه احیای دین تو رشته خویشاوندی خود را بگسیخت و نزدیکترین بستگانش را به علت اصرار بر انکار تو از خویش دور کرد و دورترین مردم را به جهت پذیرفتن دین تو به خود نزدیک ساخت، و برای تو با دورترین مردم دوستی گزید و با نزدیکترین آنها دشمنی ورزید، و جان خود را در رساندن پیام تو فرو خست و به سبب دعوت به شریعت تو به رنج افکند و به نصیحت پذیرندگان دعوت مشغول داشت و به سرزمین غربت و محل دوری از جایگاه اهل و عشیرت و منشأ و مولد و آرامگاه جاننش هجرت کرد، به قصد

آنکه دین تو را عزیز سازد و بر کافران به تو غلبه کند تا تصمیمش درباره دشمنان تو راست و استوار آمد، و تدبیرش درباره دوستانت به کمال پیوست، پس در حالی که از تو یاری می جست و در ناتوانی از تو نیرو می گرفت؛ به جنگ دشمنان برخاست تا به کنج خانه هاشان لشکر کشید، و در میان آرامگاهشان بر ایشان هجوم برد، تا فرمان تو آشکار و کلمه ات بلند گردید؛ اگر چه مشرکین کراحت می داشتند.

خدایا پس به سبب زحمتی که برای تو کشیده؛ او را به بالاترین درجات بهشت برآورد، تا کسی در منزلت با او برابر نباشد و در مرتبت با او همسر نگردد و هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل نزد تو با او به موازات بر نیاید.

و قبول شفاعتش را در میان اهل بیت طاهرین و مؤمنان از امتش بیش از آنچه وعده داده ای به او اعلام فرمای، ای کسی که وعده ات نافذ است.

ای کسی که بديها را به چندین برابرش از خوبیها تبدیل می کنی! زیرا که تو صاحب فضل عظیمی!

۳- نیایش در طلب رحمت بر حمله عرش

نیایش در طلب رحمت بر حمله عرش و بر هر فرشته مقرب

(۳) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى حَمَلِهِ الْعَرْشِ وَ كُلِّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ:

اللَّهُمَّ وَ حَمَلَهُ عَرْشِكَ الْمَدِينِ لِمَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَ لِمَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيرِكَ، وَ لَا يَسْتَحْسِبُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ، وَ لَا يُؤْتِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ، وَ لَا يَغْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ وَ إِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ، الشَّخْصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ، وَ حُلُولَ الْأَمْرِ، فَيَبِّهُ بِالنَّفْحِ صَرْعَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ.

وَ مِيكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ.

وَ جِبْرِيلُ الْأَمِينُ عَلَى وَحْيِكَ، الْمُطَاعُ فِي

أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ، الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَى مَلَائِكَهِ الْحُجُبِ.

وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ، فَصَلَ عَلَيْهِمْ، وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سِيَّكَانِ سَمَاوَاتِكَ، وَ أَهْلِ الْأَمَانَةِ عَلَى رِسَالَاتِكَ وَ الَّذِينَ لَمَّا تَدَخَّلْتَهُمْ سَيِّئًا مِنْ دُؤُوبٍ، وَ لَمَّا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَمَّا فَتُورٌ، وَ لَمَّا تَشَعُّلُهُمْ عَنِ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتِ، وَ لَمَّا يَقْطَعُهُمْ عَنِ تَعْظِيمِكَ سِيَّهُوَ الْعَفَلَاتِ. الْخُشْعُ الْأَبْصَارِ فَلَمَّا يَزُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ، التَّوَاكُسُ الْأَذْقَانِ، الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ، الْمُسْتَهْتَرُونَ بِذِكْرِ آلائِكَ، وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبْرِيائِكَ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ تَزْفِرُ عَلَى أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ سُبْحَانَكَ مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ.

فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرُّوحَاتِيَيْنِ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ أَهْلِ الرِّزْقِ عِنْدَكَ، وَ حَتَّى إِذَا الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ، وَ الْمُؤْتَمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ، وَ أَعْنَيْتَهُمْ عَنِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ، وَ أَسْكَنْتَهُمْ بُطُونَ أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ.

وَ الَّذِينَ عَلَى أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامِ وَعْدِكَ وَ خُزَانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ وَ الَّذِي بِصَوْتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجْلُ الرُّعُودِ، وَ إِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ.

وَ مُسَيِّعِي التَّلَاجِ وَ الْأَجْرَدِ، وَ الْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ، وَ الْقَوَامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيَّاحِ، وَ الْمُؤَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَمَّا تَزُولُ وَ الَّذِينَ عَرَفْتَهُمْ مَنَاقِلَ الْمِيَاهِ، وَ كَيْلَ مَا تَحْوِيهِ لَوَاعِجِ الْأَمْطَارِ وَ عَوَالِجِهَا وَ رُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَحْبُوبِ الرِّخَاءِ وَ السِّفَرِ الْكِرَامِ الْأَجْرَرِ، وَ الْحَفِظَةِ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ، وَ مَلَمَكِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ، وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ، وَ رُومِيَانَ فَتِيَانَ الْقُبُورِ، وَ الطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَ مَالِكِ، وَ الْخَزَنَةِ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَةَ الْجَنَانِ.

وَ الَّذِينَ لَا يَعْصُونَ

اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ سَلَامًا عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ وَ الرَّبَّانِيهِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ابْتَدَرُوهُ سِرَاعًا، وَ لَمْ يُنْظَرُوهُ.

وَ مَنْ أَوْهَمَنَا ذِكْرَهُ، وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وَ بَأَى أَمْرِ وَ كَلْتُهُ.

وَ سُيُكَانِ الْهُوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ فَصَلَّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ وَ صَلَّ عَلَيْهِمْ صِلَاءً تَزِيدُهُمْ كِرَامَةً عَلَى كِرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ

اللَّهُمَّ إِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صِلَاتِنَا عَلَيْهِمْ فَصَلِّ عَلَيْنَا بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

ترجمه دعای ۳

خدایا و اما، حمله ی عرشت که از تسبیح تو سست نمی شوند، و از تقدیست ملول نمی گردند و از عبادتت و انمی مانند، و در مقام امر تو کوتاهی را بر کوشش نمی گزینند و از شدت اشتیاق به قرب تو غافل نمی شوند و اسرافیل صاحب صور که «چشم بر حکم و گوش بر فرمان» در انتظار صدور دستور و حلول امر تو است تا به دمیدن در صور در افتادگان به زندان قبور را از خواب مرگ بیدار کند و میکائیل که نزد تو صاحب جاه و از طاعت تو بلند جایگاه است و جبرئیل امین و حیت که فرمانروا در میان اهل آسمانهاست و صاحب منزلت در پیشگاهت و مقرب در گاهت و بر آن روح که بر فرشتگان پرده دار حرم کبریایت گمارده است.

آن روح که از عالم امر تو است، پس بر همگی ایشان رحمت فرست، همچنین بر فرشتگانی که پائین تر از ایشانند از ساکنان آسمانهایت، و اهل امانت بر پیامهایت و آن فرشتگان که از

کوشش ملول نمی شوند، و از هیچ تعبی واماندگی و سستی نمی گیرند، و هوسها ایشان را از تسبیح تو باز نمی دارد و سهوی که ناشی از غفلتهاست، رشته تعظیمشان را در پیشگاه تو نمی گسلد، چشم خشوع فرو بستگانی که تمنای نگریستن به نور جمال تو در ضمیرشان نمی گذرد و سر تعظیم بزیر افکندگانی که آتش شوقشان به کمال معرفت و زلال محبت نمی افسرد، آنان که سودازدگان یاد عطایای تو اند و خاضع و راکع در برابر عظمت شکوه کبریای تو اند و بر آن فرشتگان که چون دوزخ را بر گنهکاران خروشان بیند همی گویند:

«منزهی تو (ای خدا) ما تو را چنانکه سزاوار عبادت تو است عبادت نکردیم.»

پس رحمت فرست بر ایشان و رحمت گستران از فرشتگان، و اهل قرب و منزلت در پیشگاهت و حاملین پیام غیب به سوی پیغمبرانت، و امانت بر وحیت، و بر آن قبائل از فرشتگان که ایشان را به خود اختصاص بخشیده ای و به وسیله تسبیح و تقدیس خود از خوردنی و آشامیدنی بی نیاز کرده ای و در اندرون طبقات آسمانهایت جای داده ای، و بر آن فرشتگان که چون فرمان به انجام وعده ات به قیام رستاخیز صادر شود بر اطراف آسمانها گماشته شوند و بر خزانه داران باران و رانندگان ابر و بر آن فرشته ای که از صدای زجرش بانگ رعدها شنیده شود، و چون ابر خروشان به وسیله او به شنا در آید شعله های برقها بدرخشد، و بر فرشتگانی که دانه های برف تگرگ را بدرقه می کنند، و فرشتگانی با قطره های باران فرود می آیند، و فرشتگانی که وکیلند بر خزانه باد و فرشتگانی که بر کوهها گماشته شده اند تا از

جای در نروند، و فرشتگانی که مقدار وزن آبها و کیل بارانهای سخت و رگبارهای متراکم را به ایشان شناسانده ای و فرستادگان از فرشتگان که با محنت بلای ناگوار یا نعمت دلپسند سرشار به اهل زمین فرود می آیند و بر سفیران بزرگوار نیکوکار، از فرشتگان پروردگار و پاسداران عالیقدر و نویسندگان اعمال ابرار و فجار و بر فرشته مرگ و یارانش و بر منکر و نکیر و بر «رومان» آزمایش کننده اهل قبور و بر طواف کنندگان بیت المعمور و بر مالک و خازنان دوزخ، و بر رضوان و کلید داران بهشت، و بر فرشتگانی که مأمور آتشند و خدا را در آنچه به ایشان فرمان دهد نافرمانی نمی کنند، و مأموریت خود را انجام می دهند و بر فرشتگانی که به اهل بهشت می گویند:

«درود بر شما باد در برابر آنکه صبر کردید پس اینک بهشت نیکو سرانجامی است»

و بر فرشتگان پاسبانی که چون به ایشان گفته شود که:

«او را بگیرید و در غل کشید و به دوزخ در افکنید»

شتابان به سوی دوزخ رو می آورند و گنهکار را مهلت نمی دهند و بر هر فرشته ای که نام او را از شمار انداختیم، و منزلت و مقامش را نزد تو و مأموریتی را که به او محول فرموده ای ندانستیم.

و بر فرشتگان ساکن هوا و زمین و آب.

و بر هر فرشته ای که بر خلق گماشته ای پس بر همگی ایشان رحمت فرست آن روز که هر کسی در حالتی به عرصه قیامت می آید که راننده ای و گواهی با او است.

و رحمت فرست بر ایشان که کرامتی بر کرامت و پاکیزگی بر پاکیزگی ایشان بیفزاید.

خدایا و چون بر فرشتگان و فرستادگان رحمت فرستی و

درود ما را به ایشان رسانی پس به سبب آنکه ما را به ذکر خیر ایشان توفیق داده ای بر ما نیز رحمت فرست.

زیرا که تو بخشایشگر و کریمی.

۴- نیایش در طلب رحمت

نیایش در طلب رحمت بر پیروان پیمبران و مصدقین ایشان.

(۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ عَلَى أَتْبَاعِ الرُّسُلِ وَ مُصَدِّقِيهِمْ:

اللَّهُمَّ وَ أَتْبَاعِ الرُّسُلِ وَ مُصَدِّقُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ بِالْغَيْبِ عِنْدَ مُعَارَضِهِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالتَّكْذِيبِ وَ الشَّيْبَاقِ إِلَى الْمُرْسَلِينَ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ أَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا وَ أَقَمْتَ لِأَهْلِهِ دَلِيلًا مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ أُمَّهِ الْهُدَى، وَ قَادَهُ أَهْلَ التَّقَى، عَلَى جَمِيعِهِمُ السَّلَامُ، فَادْكُرْهُمْ مِنْكَ بِمَغْفِرَةٍ وَ رِضْوَانٍ.

اللَّهُمَّ وَ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً الَّذِينَ أَحْسَنُوا الصِّيَابَةَ وَ الَّذِينَ أَبْلَوْا الْبَلَاءَ الْحَسَنَ فِي نَصْرِهِ، وَ كَانَفُوهُ، وَ أَشْرَعُوا إِلَيَّ وَ فَادَتِهِ، وَ سَابَقُوا إِلَيَّ دَعْوَتِهِ، وَ اسْتَجَابُوا لَهُ حَيْثُ أَسْمَعَهُمْ حُجَّةَ رِسَالَتِهِ.

وَ فَارَقُوا الْأَزْوَاجَ وَ الْأَوْلَادَ فِي إِظْهَارِ كَلِمَتِهِ، وَ قَاتَلُوا الْآبَاءَ وَ الْأَبْنََاءَ فِي تَثْبِيتِ بُبُوتِهِ، وَ انْتَصَرُوا بِهِ.

وَ مَنْ كَانُوا مُنْطَوِينَ عَلَى مَحَبَّتِهِ يَرْجُونَ تِجَارَةَ لَنْ تَبُورَ فِي مَوَدَّتِهِ.

وَ الَّذِينَ هَجَرْتُهُمُ الْعَشَائِرَ إِذْ تَعَلَّقُوا بِعُرْوَتِهِ، وَ انْتَفَتَ مِنْهُمْ الْقَرَابَاتُ إِذْ سَكُنُوا فِي ظِلِّ قَرَابَتِهِ.

فَلَا تَنْسَ لَهُمْ

اللَّهُمَّ مَا تَرَكُوا لَكَ وَ فِيكَ، وَ أَرْضِيهِمْ مِنْ رِضْوَانِكَ، وَ بِمَا حَاشُوا الْخُلُقَ عَلَيْكَ، وَ كَانُوا مَعَ رَسُولِكَ دُعَاءَ لَكَ إِلَيْكَ.

وَ اشْكُرْهُمْ عَلَى هَجْرِهِمْ فِيكَ دِيَارَ قَوْمِهِمْ، وَ خُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَى ضِيقِهِ، وَ مَنْ كَثُرَتْ فِي إِعْزَازِ دِينِكَ مِنْ مَظْلُومِيهِمْ.

اللَّهُمَّ وَ أَوْصِلْ إِلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ خَيْرَ جَزَائِكَ. الَّذِينَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ، وَ تَحَرَّوْا وَجْهَتَهُمْ، وَ مَضَوْا عَلَى شَاكِلَتِهِمْ.

لَمْ يَتَّبِعْهُمْ رَبُّ فِي بَصِيْرَتِهِمْ، وَ لَمْ يَخْتَلِجْهُمْ شَكٌّ فِي قَفْوِ آثَارِهِمْ، وَ الْإِثْمَامِ بِهِدَايَةِ مَنَارِهِمْ. مُكَانِفِينَ وَ مُوَارِرِينَ لَهُمْ، يَدِينُونَ بِدِينِهِمْ، وَ يَهْتَدُونَ بِهَدْيِهِمْ، يَتَّفِقُونَ عَلَيْهِمْ، وَ لَا يَتَّهَمُونَهُمْ فِيْمَا أَدَّوْا إِلَيْهِمْ.

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ عَلَى أَرْوَاجِهِمْ وَ عَلَى ذُرِّيَاتِهِمْ وَ عَلَى مَنْ أَطَاعَكَ مِنْهُمْ. صِلَاهُ تَعَصُّمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَ تَفْسُخِ لَهُمْ فِي رِيَاضِ جَنَّتِكَ، وَ تَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ كَيْدِ الشَّيْطَانِ، وَ تَعِينُهُمْ بِهَا عَلَى مَا اسْتَعَانُوكَ عَلَيْهِ مِنْ بَرٍّ، وَ تَقِيَهُمْ طَوَارِقَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ.

وَ تَبَعْتُهُمْ بِهَا عَلَى اعْتِقَادِ حُسْنِ الرَّجَاءِ لَكَ، وَ الطَّمَعِ فِيْمَا عِنْدَكَ وَ تَرْكِ التَّهَمَةِ فِيْمَا تَحْوِيهِ أَيْدِي الْعِبَادِ لِتَرْدَهُمْ إِلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ، وَ تَرْهِيْدَهُمْ فِي سَبْعَةِ الْعَاجِلِ، وَ تُحَبِّبِ إِلَيْهِمُ الْعَمَلَ لِلْآجِلِ، وَ الْإِسْتِغْدَادَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ تُهَوِّنَ عَلَيْهِمْ كُلَّ كَرْبٍ يَحِلُّ بِهِمْ يَوْمَ خُرُوجِ الْأَنْفُسِ مِنْ أَجْدَانِهَا وَ تُعَافِيَهُمْ مِمَّا تَقَعُ بِهِ الْفِتْنَةُ مِنْ مَحْدُورَاتِهَا، وَ كَبِيْرَ النَّارِ وَ طَوْلَ الْخُلُودِ فِيْهَا وَ تُصَيِّرَهُمْ إِلَى أَمْنٍ مِنْ مَقِيلِ الْمُتَّقِينَ.

ترجمه دعای ۴

خدایا، و اما پیرو پیمبران و مصدقین ایشان به غیب از اهل زمین به هنگام حضور پیمبران ک معاندینشان با سلاح تکذیب به معارضه ایشان برخاسته بودند، و به هنگام فترت و غیبت پیمبران که مؤمنان در پرتو حقائق ایمان در شوق دیدارشان به سر می بردند.

در هر عصر و زمان راهنمایی به پا داشته ای، از زمان آدم تا روزگار محمد خاتم صلی الله علیه و آله از پیشوایان هدایت و قائدین اهل تقوی (که بر همگی ایشان درود باد)

پس خدایا ایشان را از لطف و کرم خود به غفرانی و رضوانی یاد

و شاد فرمای.

خدایا، و به خصوص اصحاب محمد صلی الله علیه و آله به خصوص همان کسان که شرط صحبت آن حضرت را به خوبی رعایت کردند و آنان که در یاریش از عهده امتحان پایداری بخوبی بر آمدند و با او مددکاری کردند، و به تصدیق رسالتش شتافتند و به پذیرفتن دعوتش سبقت گرفتند.

و چون حجت رسالتهای خود را به گوش ایشان فرو خواندند او را اجابت و در راه پیروز ساختن رسالتش از همسران و فرزندان مفارقت گزیدند و برای تثبیت نبوتش با پدران و پسران خود کارزار کردند و به برکت او پیروزی یافتند، و آنان که محبت او را در جان و دل می پروردند و در دوستیش امید تجارتهی ایمن از زیان و کساد می داشتند و آنان که چون به عروه دین آن حضرت چنگ در زدند قبائلشان از ایشان دوری کردند، و چون در سایه خویشاوندی او مسکن گزیدند خویشان از ایشان بیگانه گشتند.

پس خدایا گذشتی را که برای تو و در راه تو انجام دادند از نظر دور مدار، و به سبب آن فداکاریها و در برابر آنکه خلق را بر تو گرد آوردند و با پیغمبرت از جمله داعیان به سوی تو بودند، ایشان را از خشنودی خود خشنود ساز.

و سعی ایشان را به پاس آنکه در راه تو از شهر و دیار قوم خود هجرت کردند و خویش را از فراخی زندگی به سختی و تنگی در افکندند، مشکور دار و (همچنین) آنان را که برای اعزاز دینت ستمزدگانشان را فراوان ساختی خشنود فرمای خدایا، بهترین پاداش خود را به پیروان اصحاب در راه ایمان و عمل

صالح برسان، آنان که می گویند:

پروردگارا، ما و آن برادرانمان را که به ایمان بر ما سبقت گرفته اند، بیامرز، همان پیروانی که آهنگ طریقه صحابه کردند، و وجهه ایشان را سلوک کردند، در حالی که هیچ شبهه ای آنان را از عقیده خود برنگرداند و در پیروی آثار و اقتداء به علامات هدایت صحابه هیچ شکی خاطرشان را پریشان نساخت، معاونین

و مساعدین صحابه اند چنانکه در دین پیرو ایشان و در اخلاق پویای راه آنانند در تعظیم شأن صحابه اتفاق می ورزند و در اخبار و احکامی که از پیغمبر ابلاغ می کنند متهمشان نمی دارند.

خدایا از امروز تا روز جزا بر تابعین صحابه و بر همسران و اولادشان و بر هر کدامشان که تو را اطاعت کرده اند رحمت فرست، چنان رحمتی که به وسیله آن ایشان را از نافرمانی خود نگاهداری، و در باغهای بهشت در وسعت و رفاه قرار دهی، و آنان را به یمن آن از مکر شیطان باز داری، و در هر کار خیر که از تو مدد خواهند اعانت کنی، و از حوادث شب و روز مگر پیش آمدی که مژده خیر دهد نگاه داری.

و به نیروی آن ایشان را بر عقیده حسن رجاء به تو، و بر طمع در آنچه نزد تو است و بر متهم نساختن تو به بی عدالتی در آنچه در دست بندگان است، تا انگیزی، تا ایشان را به رغبت به سوی خود و ترس از خود بازگردانی و در توسعه زندگی دنیا بی رغبت کنی، و عمل برای آخرت و ساختن توشه مراحل بعد از مرگ را در نظرشان خوشایند سازی و هر اندوه را که روز بر آمدن جانها از

بدنهایشان رخ دهد برایشان آسان نمائی و از خطرهایی که امتحان آن را بوجود می آورد و از شدت آتش و درازنای خلود در آن عافیت بخشی، و به سر منزل امنی از آسایشگاه پرهیزگاران منتقل سازی.

۵- نیایش درباره خود و دوستانش

(۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنَفْسِهِ وَ لِأَهْلِ وَ لَائَتِهِ:

يَا مَنْ لَا تَنْفَعِي عَجَائِبَ عَظَمَتِهِ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ احْبُجْنَا عَنِ الْإِلْحَادِ فِي عَظَمَتِكَ وَ يَا مَنْ لَا تَنْتَهِي مُدَّةَ مُلْكِهِ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعْتَقَ رِقَابَنَا مِنْ نَقَمَتِكَ.

وَ يَا مَنْ لَا تَفْنِي خَزَائِنَ رَحْمَتِهِ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لَنَا نَصِيباً فِي رَحْمَتِكَ.

وَ يَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُونَ رُؤْيَيْهِ الْأَبْصَارُ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَدِنَا إِلَى قُرْبِكَ

وَ يَا مَنْ تَضَعُ عِنْدَ خَطَرِهِ الْأَخْطَارُ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ كَرَّمْنَا عَلَيْكَ.

وَ يَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ الْأَخْبَارِ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَفْضَحْنَا لَدَيْكَ.

اللَّهُمَّ أَعِنَّا عَنْ هَبِّ الْوَهَابِينَ بِهَيْبَتِكَ، وَ اكْفِنَا وَخْشَةَ الْقَاطِعِينَ بِصِلَتِكَ حَتَّى لَا نَزْعَبَ إِلَى أَحَدٍ مَعَ بَدْلِكَ، وَ لَا نَسْتَوْحِشَ مِنْ أَحَدٍ مَعَ فَضْلِكَ.

اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ كِدْنَا وَ لَا تَكِدْ عَلَيْنَا، وَ امْكُرْنَا وَ لَا تَمْكُرْ بِنَا، وَ أَدِلْنَا وَ لَا تُدِلْ مِنَّا.

اللَّهُمَّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ قِنَا مِنْكَ، وَ احْفَظْنَا بِكَ، وَ اهْدِنَا إِلَيْكَ، وَ لَا تُبَاعِدْنَا عَنْكَ إِنْ مِنْ تَقِهِ يَسْلَمَ وَ مَنْ تَهْدِهِ يَغْلَمَ، وَ مَنْ تُقَرِّبُهُ إِلَيْكَ يَغْنَمَ.

اللَّهُمَّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنَا حَدَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ، وَ شَرَّ مَصَائِدِ الشَّيْطَانِ، وَ مَرَارَةَ صَوْلِهِ السُّلْطَانِ.

اللَّهُمَّ إِنَّمَا يَكْتَفِي الْمُكْتَفُونَ بِفَضْلِ قُوَّتِكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنَا، وَ إِنَّمَا يُعْطَى الْمُعْطُونَ مِنْ

فَضِّلْ جِدَّتِكَ،

فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْطِنَا، وَإِنَّمَا يَهْتَدُونَ بِنُورِ وَجْهِكَ،

فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنَا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ مَنْ وَالَيْتَ لَمْ يَضُرَّهُ خِذْلَانُ الْخَاذِلِينَ، وَمَنْ أَعْطَيْتَ لَمْ يَنْقُصْهُ مَنَعَ الْمَانِعِينَ، وَمَنْ هَدَيْتَ لَمْ يُغْوِهِ إِضْلَالُ الْمُضِلِّينَ

فَصِّلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْنَعْنَا بَعْزَكَ مِنْ عِبَادِكَ، وَاعْنِنَا عَنْ غَيْرِكَ يَا رَفَادِيكَ، وَاسْلُكْ بِنَا سَبِيلَ الْحَقِّ يَا رَشَادِيكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ سَيِّئَاتِنَا قُلُوبَنَا فِي ذِكْرِ عَظَمَتِكَ، وَفِرَاقَ أَبْدَانِنَا فِي شُكْرِ نِعْمَتِكَ، وَانْطِلَاقَ أَلْسِنَتِنَا فِي وَصْفِ مِثَّتِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ دُعَاتِكَ الدَّاعِينَ إِلَيْكَ، وَهُدَاتِكَ الدَّالِّينَ عَلَيْكَ، وَمِنْ خَاصِّتِكَ الْخَاصِّينَ لَدَيْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه دعای ۵

ای کسی که شگفتی های عظمت پایان نمی پذیرد بر محمد و آلش رحمت فرست
و ما را از جدال در عظمت بازدار.

و ای کسی که مدت پادشاهیت به آخر نمی رسد، بر محمد و آلش رحمت فرست.
و گردنهای ما را از بند عقاب خود آزاد ساز.

و ای کسی که خزانه های رحمت فنا نمی پذیرد بر محمد و آلش رحمت فرست
و برای ما در رحمت خود بهره ای برقرار کن.

و ای کسی که دیدگان از دیدنت فرو می مانند، بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را به ساحت قرب خود نزدیک ساز.
و ای کسی که در برابر قدر و منزلت قدرها و منزلتها خوار و بی مقدار است، بر محمد و آلش رحمت فرست
و ما را نزد خود گرامی دار.

و ای کسی که اسرار اخبار در نظرت آشکار است، بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را نزد خود رسوا مساز.

خدایا به برکت بخشش خود ما را از بخشش بخشندگان بی نیاز

فرما، و با پیوستن خود ما را از وحشت کسانی که از ما می برند نگهدار. تا با وجود بخشش تو به در دیگری روی نیاوریم و با وجود احسان تو از احدی نهراسیم.

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و به نفع ما تدبیر فرمای و بر ضرر ما تدبیر منماید، و مکر خود را درباره دشمنان ما قرار داده و متوجه ما مساز و ما را پیروزی ده و دیگران را بر ما پیروز مگردان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از خشم خود نگاهدار و به لطف خود حفظ کن و به سوی خود رهبری نما و از خود دور مگردان.

زیرا هر که را که تو نگاه داری سالم می ماند، و هر که را که تو هدایت کنی دانا می شود و هر که را تو مقرب سازی غنیمت می برد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از تندی و سختی مصائب روزگار و شر دامهای شیطان و تلخی قهر سلطان نگاه دار.

خدایا همانا که بی نیازان به فضل قوت تو بی نیاز می شوند،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را بی نیاز کن، و همانا که عطا کنندگان از مازاد عطای تو می بخشند،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و دست عطا؛ به جانب ما بگشای.

و همانا که راه یافتگان در پرتو نور ذات تو راه می یابند،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را رهبری نماید.

خدایا هر که را تو یاری دهی خوار ساختن خوار کنندگان به او زیان نرساند و هر که را تو عطا کنی امساک ممسکان از او نکاهد.

و هر که را تو هدایت کنی گمراه ساختن

گمراه کنندگان از راه نبرد.

پس بر محمد و آتش رحمت فرست.

و ما را به قوت خود از شر بندگانت بازدار، و به عطای خویش از غیر خود بی نیاز فرمای و در پرتو ارشاد خود به راه حق رهسپار ساز.

خدایا بر محمد و آتش رحمت فرست، و سلامت دل‌های ما را در یاد کردن عظمت خود و آسایش بدن‌هایمان را در شکر نعمت خود و چرب زبانی مان را در توصیف عطای خود قرار ده.

خدایا بر محمد و آتش رحمت فرست، و ما را از دعوت کنندگانت که به سوی تو دلالت می‌کنند و از خاصانت که نزد تو اختصاص یافته‌اند قرار ده، ای مهربان‌ترین مهربانان.

۶- نیایش هنگام صبح و شام

(۶) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الصُّبْحِ وَالْمَسَاءِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ وَ مَيَّزَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حِدًّا مَحْدُودًا، وَ أَمَدًا مَمْدُودًا يُوَلِّجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ، وَ يُوَلِّجُ صَاحِبَهُ فِيهِ بِتَقْدِيرٍ مِنْهُ لِلْعِبَادِ فِيمَا يَغْذُوهُمْ بِهِ، وَ يُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ وَ نَهَضَاتِ النَّصَبِ، وَ جَعَلَهُ لِبَاسًا لِيَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَ مَنَامِهِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ لَهُمْ جَمَامًا وَ قُوَّةً، وَ لِيَتَأَلَّوْا بِهِ لَذَّةً وَ شَهْوَةً وَ خَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِرًا لِيَبْتَغُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ، وَ لِيَتَسَبَّبُوا إِلَى رِزْقِهِ، وَ يَسِرَّحُوا فِي أَرْضِهِ، طَلَبًا لِمَا فِيهِ نَيْلُ الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ، وَ دَرَكُ الْآجِلِ فِي آخِرَاهُمْ بِكُلِّ ذَلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ، وَ يَبْلُو أَعْبَارَهُمْ، وَ يَنْظُرُ كَيْفَ هُمْ فِي أَوْقَاتِ طَاعَتِهِ، وَ مَنَازِلِ فُرُوضِهِ، وَ مَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا، وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى.

اللَّهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا فَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْإِصْبَاحِ، وَ مَتَّعْنَا بِهِ

مِنْ ضَوْءِ النَّهَارِ، وَ بَصْرَتَنَا مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ، وَ وَفَيْتَنَا فِيهِ مِنْ طَوَارِقِ الْأَفَاتِ.

أَصِيبُحْنَا وَ أَصِيبُحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجُمْلَتِهَا لَكَ سِمَاؤُهَا وَ أَرْضُهَا، وَ مَا بَشَّتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، سَاكِنُهُ وَ مُتَحَرِّكُهُ، وَ مُقِيمُهُ وَ شَاخِصُهُ وَ مَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ، وَ مَا كُنَّ تَحْتَ التُّرَى أَصِيبُحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْوِينَا مُلْكُكَ وَ سُلْطَانُكَ، وَ تَضَمَّنَا مَشِيئَتِكَ، وَ تَتَصَرَّفُ عَنْ أَمْرِكَ، وَ نَتَقَلَّبُ فِي تَدْبِيرِكَ.

لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ، وَ لَا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ.

وَ هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَ هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنْ أَحْسَنَّا وَدَعْنَا بِحَمْدِهِ، وَ إِنْ أَسَأْنَا فَارْقَنَا بِذَمِّهِ .

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارزُقْنَا حُشْنَ مُصَاحِبَتِهِ، وَ اعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهِ بِارْتِكَابِ جَرِيرِهِ، أَوْ اقْتِرَافِ صِغِيرِهِ أَوْ كَبِيرِهِ وَ أَجْزَلِ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ، وَ أَحْلِنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ، وَ اَمْلَأْ لَنَا مَا بَيْنَ طَرْفَيْهِ حَمْدًا وَ شُكْرًا وَ أَجْرًا وَ ذُخْرًا وَ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا.

اللَّهُمَّ يَسِّرْ عَلَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ مَثُونَتَنَا، وَ اَمْلَأْ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفَنَا، وَ لَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ حَظًّا مِنْ عِبَادِكَ، وَ نَصيبًا مِنْ شُكْرِكَ وَ شَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ احْفَظْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَ مِنْ خَلْفِنَا وَ عَنْ أَيْمَانِنَا وَ عَنْ شَمَائِلِنَا وَ مِنْ جَمِيعِ نَوَاحِينَا، حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ، هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ، مُسْتَعْمِلًا؛ أَلَّا لِمَحَبَّتِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ وَفَّقْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَ فِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرِ، وَ هِجْرَانِ الشَّرِّ، وَ شُكْرِ النِّعَمِ، وَ اتِّبَاعِ السُّنَنِ، وَ مَجَانِبِهِ الْبِدْعِ، وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ حَيَاتِهِ الْإِسْلَامِ، وَ

اِنْتِقَاصِ الْبَاطِلِ وَ اِذْلَالِهِ، وَ نُصْرِهِ الْحَقِّ وَ اِعْزَازِهِ، وَ اِرْشَادِ الضَّالِّ، وَ مَعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ، وَ اِذْرَاكِ الْهَيْفِ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْهُ اَيْمَنَ يَوْمِ عَهْدِنَا، وَ اَفْضَلَ صَاحِبِ صِجْنَانَا، وَ خَيْرَ وَقْتِ ظَلَلْنَا فِيهِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ اَرْضِى مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ مِنْ جُمَّلِهِ خَلْقِكَ، اَشْكُرُهُمْ لِمَا اَوْلَيْتَ مِنْ نِعَمِكَ، وَ اَقْوَمَهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ، وَ اَوْفَقَهُمْ عَمَّا حَذَرْتَ مِنْ نَهْيِكَ.

اللّٰهُمَّ اِنِّى اَشْهَدُكَ وَ كَفَى بِكَ شَهِيدًا، وَ اَشْهَدُ سَمَاءَكَ وَ اَرْضَكَ وَ مَنْ اَسْكَنْتَهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ سَائِرِ خَلْقِكَ فِي يَوْمِى هَذَا وَ سَاعَتِى هَذِهِ وَ لَيْلَتِى هَذِهِ وَ مُسْتَقَرِّى هَذَا، اَنِّى اَشْهَدُ اَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ الَّذِى لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ، قَائِمٌ بِالْقِسْطِ، عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ، رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ، مَالِكُ الْمُلْكِ، رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ.

وَ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَ رَسُوْلُكَ وَ خَيْرُتُكَ مِنْ خَلْقِكَ، حَمَلْتَهُ رِسَالَتَكَ فَاَدَاها، وَ اَمَرْتَهُ بِالنَّصِيْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا اللّٰهُمَّ

فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، اَكْثَرَ مَا صِلَيْتَ عَلٰى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، وَ آتِهِ عَنَّا اَفْضَلَ مَا آتَيْتَ اَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ، وَ اجْزِهِ عَنَّا اَفْضَلَ وَ اَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ اَحَدًا مِنْ اَنْبِيَائِكَ عَن اُمَّتِهِ اِنَّكَ اَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيْمِ، الْغَافِرُ لِلْعَظِيْمِ، وَ اَنْتَ اَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيْمٍ،

فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ الْاُخْيَارِ الْاَنْجَبِيْنَ.

ترجمه دعای ۶

سپاس خدای را که شب و روز را به نیروی خود بیافرید و میان آن در به قدرت خود امتیاز برقرار کرد و برای هر یک از آن دو حدی محدود و مدتی ممدود قرار داد خدائی که بنابر سنت مقدر خود برای بندگان در تأمین وسائل تغذیه و پرورش ایشان هر یک از شب و روز را جای گزین آن دیگر

می سازد و هر یک از آن دو را بدون دیگری می برد و بر می آورد و می افزاید و می کاهد برای تأمین روزی بندگان و نشو و نماى ایشان شب و روز را جای گزین یکدیگر می سازد پس شب را برای ایشان بیافریده تا در آن از حرکات خسته کننده و فعالیت‌های آزار دهنده بیاسایند و آن را جامه ای ساخته که از به هر آسودن و غنودنش بیوشند تا موجب رفع خستگی و تجدید نیرو و نشاطشان باشد و به آن وسیله به کام دل خود برسند و روز را برای ایشان بینائی بخش و روشنگر بیافریده تا در پرتو آن به تحصیل فضل و احسانش بکوشند و اسباب دست یافتن به روزیش را فراهم سازند و در طلب آنچه رسیدن به نعمت عاجل دنیاشان و درک سعادت آخرتشان در گرو آن است در عرصه زمین خدا روان گردند او به همه این تدبیرها کار ایشان را به سامان می آورد و اعمالشان را می آزماید، و چگونگی احوال ایشان را در اوقات طاعتش و در منازل واجباتش و موارد احکامش همی نگرد. تا آن را که بد کرده اند به کیفر عمل خود برساند و آنان را که کار نیک کرده اند پاداش نیک دهد.

خدایا پس سپاس تو را بر آنکه پرده تاریکی شب را به نور صبح شکافتی و ما را از روشنی روز بهره مند ساختی، و به منافع روزیها بینا فرمودی، و از پیش آمدهای آفات نگاه داشتی.

صبح کردیم و همه اشیاء یکسره صبح کردند در حالی که همگی ملک توایم، از آسمان گرفته تا زمینش و هر چه در هر یک از آن دو پراکنده ساخته ای ساکن و

جنبنده اش، ثابت و سیارش و آنچه در هوا برآمده، و آنچه در زیر خاک پنهان شده.

صبح کردیم در قبضه قدرت تو، در حالی که پادشاهی و سلطه ات ما را فرا می گیرد و مشیت ما را به هم می پیوندد، و به فرمان تو در کارها تصرف می نمائیم، و در محیط تدبیر تو در انقلاب و تحویلیم از امور جز آنچه تو فرمان داده ای و از خیر جز آنچه تو بخشیده ای در اختیار ما نیست، و این، روزی نوین و تازه است و او بر ما گواهی آماده است، اگر نیکی کنیم ما را با سپاس به درود می کند، و اگر بدی کنیم از ما. به نکوهش جدا می شود.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و حسن مصاحبت این روز را روزی ما ساز و از سوء مفارقتش به سبب ارتکاب نافرمانی یا اکتساب گناه کوچک یا بزرگی نگاه دار.

و بهره ما را از نیکیها در آن سرشار کن، و ما را در این روز از بدیها به پیرای و از آغاز تا انجام آن را برای ما از ستایش و سپاس و مزد و اندوخته و فضل و احسان پر ساز.

خدایا زحمت ما را به سبب خود داریمان از گناه بر فرشتگان کرام الکتیین کم و آسان ساز، و نامه های اعمالمان را از حسناتمان پر کن و ما را نزد آن فرشتگان به کردارهای بدمان رسوا مساز.

خدایا در هر ساعت از ساعات روز بهره ای از اعمال بندگانت و نصیبی از شکر و گواه صدقی از فرشتگانت را برای ما مقرر دار.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را از پیش رو و پشت سر و از جهات راست

و چپمان، و از همه جوانبمان نگاه دار:

نگاه داشتنی که از نافرمانی تو باز دارنده، و به پیرویت راهنما، و در راه محبتت به کار برده شده باشد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را در این روزمان و این شبمان و در همه روزهامان موفق دار، برای کار بستن خیر، و دوری از شر، و شکر نعمتها، و پیروی سنتها، و اجتناب از بدعتها و امر به معروف، و نهی از منکر، و طرفداری اسلام، و نکوهش باطل، و خوار ساختن آن، و یاری حق و گرامی داشتن آن، و ارشاد گمراه، و معاونت ناتوان، و فریادرسی مظلوم.

خداوندا بر محمد و آلش رحمت فرست، و این روز را مبارک ترین روزی قرار ده که در یافته ایم، و کامل ترین رفیقی که با او همراه شده ایم، و بهترین وقتی که در آن به سر برده ایم.

و ما را از خشنودترین کسانی از جمله خلق خود قرار ده، که شب و روز برایشان گذشته است.

شاکرترین ایشان در برابر نعمتهائی که به او ارزانی داشته ای.

و پایدارترین ایشان به شریعتهایت که پدید آورده ای.

و خوددارترین ایشان از نواهی ای که از آن بر حذر ساخته ای.

خدایا همانا که من تو را گواه می گیرم، و تو از گواه دیگر بی نیاز کننده ای، و آسمان تو و زمین تو و آن فرشتگان را که در آن دو مسکن داده ای و سایر آفریدگان را در این روز خود و این ساعت خود و این شب خود و این مکان خود گواه می گیرم که من شهادت می دهم که تو به حقیقت آن خدائی هستی که معبودی جز تو نیست که به پا دارنده انصاف و عادل در حکم

و مهربان و بندگان، و مالک ملک و رحیم به خلقی.

و شهادت می دهم که محمد بنده تو و فرستاده تو و برگزیده تو از خلق تو است. بار رسالت خود را به دوش او نهادی پس آن را ابلاغ کرد.

و او را به پند دادن امتش فرمان دادی پس ایشان را پند داد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست بیش از آنچه بر کسی از خلق خود رحمت فرستاده ای، و از جانب ما کاملترین و بهترین پاداشی را که به کسی از بندگانت یا یکی از پیغمبرانت از جانب امتش داده ای به او پاداش ده.

زیرا که توئی بسیار بخشنده نعمت بزرگ و آمرزنده گناه سترک.

و تو از هر مهربانی مهربانتری.

پس رحمت فرست بر محمد و آل او که پاکیزگان و پاکان و نیکوکاران و سرآمد گزیدگانند.

۷- دعا هنگام اندوه

دعای حضرت هنگامی که مهمی برایش رخ می داد، یا حادثه ای بر او نازل می شد و در هنگام اندوه:

(۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا عَرَضَتْ لَهُ مُهِمَّةٌ أَوْ نَزَلَتْ بِهِ، مُلِمَّةٌ وَعِنْدَ الْكَرْبِ:

يَا مَنْ تُحَلِّ بِهٖ عُقْدَ الْمَكَارِهِ، وَيَا مَنْ يَفْتَأُ بِهٖ حَدَّ الشَّدَائِدِ، وَيَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرَجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ.

ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصِّعَابُ، وَ تَسَّيَبَتْ بِطُفْفِكَ الْأَشْيَابُ، وَ جَزَى بِقُدْرَتِكَ الْقَضَاءُ، وَ مَضَّتْ عَلَى إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ. فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مُؤْتَمِرَةٌ، وَ بِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ.

أَنْتَ الْمِدْعُوُّ لِلْمُهْمِمَاتِ، وَ أَنْتَ الْمَفْرُوعُ فِي الْمُلِمَاتِ، لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعْتَ، وَ لَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ وَ قَدْ نَزَلَ بِى يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ، وَ أَلَمَ بِى مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ.

وَ بِقُدْرَتِكَ أُوْرِدْتَهُ عَلَى وَ بِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتَهُ إِلَى.

فَلَا مُصْدِرَ لِمَا أُوْرِدْتَهُ، وَ

لَا صَارِفَ لِمَا وَجَّهْتَ، وَلَا فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ، وَلَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحْتَ، وَلَا مُبْسِرَ لِمَا عَسَرْتَ، وَلَا نَاصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ.

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَافْتَحْ لِي يَا رَبَّ يَا رَبَّ يَا رَبَّ الْفَرْجِ بِطَوْلِكَ، وَاكْسِرْ عَنِّي سَيْلَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ، وَأَنْلِنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا شَكَّوْتُ، وَأَذِقْنِي حَلَاوَةَ الصَّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ، وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَفَرْجاً هَيِّئاً، وَاجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجاً وَحَيّاً.

وَلَا تَشْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهِدِ فُرُوضِكَ، وَاسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ.

فَقَدْ ضَعُفْتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبَّ ذُرْعاً، وَامْتَلَأْتُ بِحَمَلٍ مَا حَدَّثَ عَلَيَّ هَمّاً، وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى كَشْفِ مَا مُنِيتُ بِهِ، وَدَفْعِ مَا وَقَعْتُ فِيهِ، فَافْعَلْ بِي ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْكَ، يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

ترجمه دعای ۷

ای کسی که گره های سختیها به وسیله تو گشوده می شود،

و ای کسی که تندی و سورت شدائد به تو می شکند،

و ای کسی که بیرون شدن از تنگی به راحتی فرج از تو طلبیده می شود. دشواریها به قدرت تو هموار شده و سلسله اسباب به لطف تو بر قرار گشته، و قضا به قدرت تو جریان یافته و اشیاء بر وفق اراده تو روان شده اند، پس همه چیز به مجرد خواست تو بی گفتنت فرمان پذیرند، و به محض اراده تو بدون نهی کردنت، باز داشته شده اند.

توئی خواننده شده برای حل مشکلات و توئی پناه در بلیات. جز بلائی که تو آش دفع کنی بلائی دفع نمی شود، و غیر از آنچه تو آش بر طرف سازی بر طرف نمی گردد هم اکنون، ای پروردگار من بلائی بر من فرود آمده که سنگینیش مرا به زانو در افکنده و گرفتاری ای به من رو

آورده که تحملش مرا از پا در آورده، و آن را تو به قدرت خود وارد آورده ای و به اقتدار خود بر من متوجه ساخته ای، پس برای آنچه تو وارد کرده ای برگرداننده ای، و برای آنچه تو پیش آورده ای تغییر دهنده ای، و برای آنچه تو فرو بسته ای گشاینده ای، و برای آنچه تو مشکل ساخته ای آسان کننده ای، و برای آنکه تو خوار کرده ای، یاری دهنده ای نیست،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و به رحمت خود در آسایش را ای پروردگار من به رویم بگشای، و به قوت خود سلطان غم را از هجوم بر من منهزم ساز، و مرا در شکوایم به توجه کامل نائل فرمای، و در آنچه مسألت کرده ام شیرینی احسان خود را به من بچشان، و از نزد خود رحمت و گشایش آسان ارزانی دار، و از لطف خود نجات و خلاصی سریع مقرر ساز و مرا به سبب غلبه غم از رعایت واجبات و به کار بستن مستحبات خود باز مدار زیرا که من ای پروردگار به علت آنچه بر سرم آمده بی تاب و توان شده ام و قلبم از تحمل آنچه بر من رخ داده لبریز از غم شده است و تو بر رفع گرفتاری من و دفع آنچه در آن افتاده ام قادری.

پس قدرتت را درباره من به کار بر، اگر چه از جانب تو سزاوار آن نباشم.

ای صاحب عرش عظیم:

۸- نیایش در پناه جستن به خدا

نیایش در پناه جستن به خدا از ناملایمات و اخلاق ناستوده و کردارهای ناپسندیده

(۸) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِسْتِعَاذَةِ مِنَ الْمَكَارِهِ وَ سَيِّئِ الْأَخْلَاقِ وَ مَذَامِ الْأَفْعَالِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ، وَ سَوْرَةِ الْغَضَبِ، وَ

غَلَبَهُ الْحَسَدُ، وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ، وَ قَلَّةِ الْقَنَاعَةِ، وَ شَكَاةِ الْخُلُقِ، وَ إِحْسَاحِ الشَّهْوَةِ، وَ مَلَكَهَ الْحَمِيَّةِ وَ مُتَابَعِهِ الْهَوَى، وَ مُخَالَفَهُ الْهُدَى، وَ سِنَةَ الْغَفْلَةِ، وَ تَعَاطَى الْكُلْفَةِ، وَ إِثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ، وَ الْإِصْرَارِ عَلَى الْمَأْثَمِ، وَ اسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَةِ، وَ اسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ.

وَ مُبَاهَاةِ الْمُكْثَرِينَ، وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمُقْلِينَ، وَ سُوءِ الْوِلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا، وَ تَرْكِ الشُّكْرِ لِمَنْ اصْطَبَحَ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا أَوْ أَنْ نَعْضُدَ ظَالِمًا، أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفًا، أَوْ نَرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ، أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غِشِّ أَحَدٍ، وَ أَنْ نُعْجِبَ بِأَعْمَالِنَا، وَ نَمِيدَ فِي آمَالِنَا وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ، وَ احْتِقَارِ الصِّغِيرَةِ، وَ أَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ يَنْكَبَنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ، وَ مِنْ فَقْدَانِ الْكِفَافِ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ، وَ مِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ، وَ مِنْ مَعِيشِهِ فِي شِدَّةٍ، وَ مَيْتِهِ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ.

وَ نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى، وَ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى، وَ أَشَقَى الشَّقَاءِ، وَ سُوءِ الْمَأْبِ، وَ حِرْمَانِ الثَّوَابِ، وَ حُلُولِ الْعِقَابِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِزَّنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِرَحْمَتِكَ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه دعای ۸

خدایا، من به تو پناه می برم از طغیان حرص، و تندى خشم، و غلبه حسد.

و ضعف نیروى صبر، و كمى قناعت، و سوء خلق، و افراط شهوت، و غلبه عصبيت، و پیروى هوس، و مخالف هدايت، و از خواب غفلت، و اقدام بر تكلف، و گزیدن باطل بر حق، و پافشارى بر گناه، و خرد شمردن معصیت، و بزرگ شمردن طاعت، و تفاخر توانگران، و تحقیر نسبت به

درویشان، و کوتاهی در حق زبردستان.

و ناسپاسی نسبت به کسی که بر ما حقی داشته باشد.

و از آنکه به ستمکاری کمک دهیم. یا ستمزده ای را خوار گذاریم. یا آنچه را که حق ما نیست بخواهیم. یا در علم از روی بی اطلاعی و بر خلاف عقیده سخنی گوئیم.

و پناه می بریم به تو از آنکه قصد خیانت با کسی داشته باشیم.

و از آنکه در اعمالمان خود پسندی کنیم، و آرزوهای خود را دراز سازیم و پناه می بریم به تو از بدی باطن، و کوچک شمردن گناه خرد، و از آنکه شیطان بر ما چیره گردد، یا روزگار ما را واژگون بخت سازد، یا سلطان در بازه ما ستم کند.

و پناه می بریم به تو از دست آلودن به اسراف، و از نیافتن رزق کفاف و پناه می بریم به تو از شماتت دشمنان و احتیاج به همگان، و زیستن در سختی، و مرگ بدون آمادگی، و پناه می بریم به تو از عظیمترین حسرت و بزرگترین مصیبت و بدترین بدبختی، که حسرت قیامت و مصیبت در دین و دخول به دوزخ است و از بدی عاقبت، و نومیدی از ثواب و نزول عقاب.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا و همه مؤمنین و مؤمنات را از همه این شرور پناه ده، ای مهربان ترین مهربانان.

۹- نیایش در اشتیاق به طلب آمرزش

نیایش در اشتیاق به طلب آمرزش از خدای تعالی

(۹) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْاِسْتِیَاقِ اِلَى طَلَبِ الْمَغْفِرَةِ مِنَ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ:

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَيِّرْنَا اِلَى مَحْبُوبِكَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَ اَزِلْنَا عَنْ مَكْرُوهِكَ مِنَ الْاِصْرَارِ اللّٰهُمَّ وَ مَتَى وَقَفْنَا بَيْنَ نَفْسَيْنِ فِي دِينٍ اَوْ دُنْيَا، فَاَوْقِعِ النَّقْصَ بِاَسْرَعِهِمَا فَنَاءً،

وَاجْعَلِ التَّوْبَةَ فِي أَطْوَلِهِمَا بَقَاءً وَإِذَا هَمَمْنَا بِهِمَّيْنِ يُرْضِيكَ أَحَدُهُمَا عَنَّا، وَ يُسْخِطُكَ الْآخَرَ عَلَيْنَا، فَمِلْ بِنَا إِلَى مَا يُرْضِيكَ عَنَّا، وَ
أَوْهِنْ قُوَّتَنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ عَلَيْنَا

وَ لَا تُخَلِّ فِي ذَلِكَ بَيْنَ نَفْسِنَا وَ اخْتِيَارِهَا، فَإِنَّهَا مُخْتَارَةٌ لِلْبَاطِلِ إِلَّا مَا وَفَّقْتَ، أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمْتَ اللَّهُمَّ وَ إِنَّكَ مِنَ الضَّعِيفِ
خَلَقْتَنَا، وَ عَلَى الْوَهْنِ بَنَيْتَنَا، وَ مِنْ مَيِّمٍ ابْتَدَأْتَنَا، فَلَمَّا حَوَّلَ لَنَا إِلَّا بِقُوَّتِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لَنَا إِلَّا بِعَوْنِكَ فَأَيِّدْنَا بِتَوْفِيقِكَ، وَ سَيِّدْنَا
بِتَسْهِيدِكَ، وَ أَعْمِ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا عَمَّا خَالَفَ مَحَبَّتَكَ، وَ لَا تَجْعَلْ لَشَيْءٍ مِنْ جَوَارِحِنَا نُفُوداً فِي مَعْصِيَتِكَ اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ هَمَسَاتِ قُلُوبِنَا، وَ حَرَكَاتِ أَعْضَائِنَا وَ لَمَحَاتِ أَعْيُنِنَا، وَ لَهَجَاتِ أَلْسِنَتِنَا فِي مُوجِبَاتِ ثَوَابِكَ حَتَّى لَا
تَقُوتَنَا حَسَنُهُ نَسْتَحِقَّ بِهَا جَزَاءَكَ، وَ لَا تَبْقَى لَنَا سَيِّئَةٌ نَسْتَوْجِبُ بِهَا عِقَابَكَ.

ترجمه دعای ۹

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را بسر منزل آن توبه ای که پسند تو است رهسپار ساز، و از اصرار بر آنچه ناپسند
تو است دور گردان.

خدایا و هر زمان که از ما تقصیری سرزند که مستوجب خسران در دین یا زیان در دنیا شویم، پس آن خسران را در آن یک
که زود گذرتر است (یعنی دنیا) قرار ده و عفو از عقوبتت را در آنچه دوامش طولانی تر است (یعنی دین) بر قرار ساز و چون
آهنگ دو کار کنیم که یکی از آنها تو را از ما خشنود کند و آن دیگر تو را بر ما خشمگین سازد.

پس به آنچه تو را از ما خشنود کند متمایلان ساز، و از قدرتمان بر آنچه موجب خشم تو بر ما

است بکاه، و در این مرحله نفس ما را در اختیار خود آزاد مگذار، زیرا که نفس جز در آنجا که توأش توفیق دهی گزیننده باطل است، و جز در آن مورد که توأش رحم کنی بکار بد فرمان دهنده است. خدایا تو ما را از ضعف آفریده ای، و بر سستی بنیاد کرده ای و آفرینشمان را از آبی بی ارزش آغاز نموده ای، پس ما را هیچگونه جنبشی نیست، مگر به نیروی تو.

و هیچ نیروئی، مگر به یاری تو.

پس ما را به توفیق خود تأیید فرمای.

و بار شاد به راه راست استوار ساز.

و چشمهای دلمان را از آنچه بر خلاف محبت تو است، بر بند، و هیچ یک از اعضای ما را در نافرمانی خود پیشرفت مده.

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و رازهای دلها، و حرکات اعضاء و نگاههای دزدیده چشمها و سخنان زبانهای ما را در اموری قرار ده که موجب ثواب تو باشد، تا کار نیکی که به وسیله آن سزاوار پاداش تو شویم و از ما فوت نگردد، و کار بدی که در اثر آن مستوجب عقابت گردیم برای ما باقی نماند.

۱۰- نیایش در مقام التجاء به خدای تعالی

(۱۰) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّجَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى:

اللَّهُمَّ إِنْ تَشَأْ تَعْفُ عَنَّا فَبِقُضْلِكَ، وَإِنْ تَشَأْ تُعَذِّبْنَا فَبِعَذْلِكَ فَسَهِّلْ لَنَا عَفْوَكَ بِمَنِّكَ، وَ أَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ بِتَجَاوُزِكَ، فَإِنَّهُ لَا طَاقَةَ لَنَا بِعَيْدِكَ، وَ لَا نَجَاةَ لِأَحَدٍ مِنَّا دُونَ عَفْوِكَ يَا غَنِيَّ الْأَغْنِيَاءِ، هَا، نَحْنُ عِبَادُكَ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ أَنَا أَفْقَرُ الْفُقَرَاءِ إِلَيْكَ، فَاجْبُرْ فَاقَتَنَا وَ سَعِكَ، وَ لَا تَقْطَعْ رَجَاءَنَا بِمَنْعِكَ، فَتَكُونَ قَدْ أَشْقَيْتَ مَنْ اسْتَشَعَدَ بِكَ، وَ حَرَمْتَ

مِنْ اسْتَرْفَدَ فَضْلَكَ فَإِلَى مَنْ حِينِيذٍ مُنْقَلَبِنَا عَنْكَ، وَإِلَى أَيْنَ مِذْهَبِنَا عَنْ بَابِكَ، سُبْحَانَكَ نَحْنُ الْمُضْطَرُونَ الْعَذِينَ أُوجِبَتْ
إِحَابَتُهُمْ، وَأَهْلُ السُّوءِ الْعَذِينَ وَعَوِدَتْ الْكُشْفَ عَنْهُمْ وَأَشْبَهُ الْأَشْيَاءِ بِمَشِيئَتِكَ، وَأَوْلَى الْأُمُورِ بِكَ فِي عَظَمَتِكَ رَحْمَهُ مَنْ
اسْتَرْحَمَكَ، وَغَوْثٌ مِنَ اسْتِغَاثِ بِكَ، فَارْحَمْ تَضَرَّعَنَا إِلَيْكَ، وَأَغْنِنَا إِذْ طَرَحْنَا أَنْفُسَنَا بَيْنَ يَدَيْكَ اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ شَمِتَ بِنَا
إِذْ شَايَعَنَا عَلَى مَعْصِيَتِكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تُشْمِتْهُ بِنَا بَعْدَ تَرْكِنَا إِيَّاهُ لَكَ، وَرَغَبْنَا عَنْهُ إِلَيْكَ.

ترجمه دعای ۱۰

خدایا اگر خواهی که از ما در گذری، پس به سبب تفضل تو است.

و اگر خواهی که ما را عذاب کنی پس به موجب عدل تو است، پس به آئین انعام خود عفو خویش را بی دریغ به ما ارزانی
دار، و به سنت گذشت خود ما را از عذاب خویش ایمن ساز.

زیرا که ما تاب تحمل عدل تو را نداریم، و بی مدد عفو برای احدی از ما نجاتی نیست ای بی نیاز بی نیازان، اینک ما
بندگان توئیم در پیشگاه تو، و من از همه محتاجان به تو محتاج ترم.

پس به توانگری خود فقر ما را جبران کن و رشته امید ما را با تیغ دریغ مبر که اگر چنین کنی کسی را که از رحمت تو
نیکبختی طلبیده بدبخت ساخته ای، و آن را که از فضل تو اعانت خواسته نومید کرده ای، پس در این صورت بازگشت ما از
طرف تو به سوی که خواهد بود؟

و از در خانه تو به کجا خواهیم رفت؟

منزهی تو ای خدا، از آنکه ما را از درگاه خود برانی مائیم آن درماندگان که اجابتشان را واجب ساخته ای،

و مائیم آن گرفتاران رنج که رفع گرفتاری را به ایشان وعده داده ای.

و مناسبترین چیزها به مقتضای مشیت تو، و سزاوارترین کارها برای تو در آئین عظمت، رحمت آوردن بر کسی است که از تو طلب رحمت کند، و فریاد رسی که از تو فریاد رسی خواهد پس بر زاری ما نزد خود رحمت آور.

و برای آنکه خود را در پیشگاه به خاک افکنده ایم از گرفتاری نجاتمان بخش.

خدایا شیطان که از او پیروی کردیم ما را شماتت کرد

پس بر محمد و آلش رحمت فرست.

و اکنون که او را برای تو ترک کردیم و از طرف او به سوی تو متوجه شدیم او را بر ما مجال شماتت مده.

۱۱- نیایش در طلب فرجام نیک

(۱۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَوَاتِمِ الْخَيْرِ:

يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِينَ، وَيَا مَنْ شُكْرُهُ فَوْزٌ لِلشَّاكِرِينَ، وَيَا مَنْ طَاعَتُهُ نَجَاةٌ لِلْمُطِيعِينَ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اشْغَلْ قُلُوبَنَا بِذِكْرِكَ عَنْ كُلِّ ذِكْرٍ، وَ أَلْسِنَتَنَا بِشُكْرِكَ عَنْ كُلِّ شُكْرٍ، وَ جَوَارِحَنَا بِطَاعَتِكَ عَنْ كُلِّ طَاعَةٍ.

فَإِن قَدَرْتَ لَنَا فَرَاغًا مِنْ شُغْلٍ فَاجْعَلْهُ فَرَاغَ سِلَامِهِ لِمَا تُدْرِكُنَا فِيهِ تَبِعَهُ، وَ لَا تَلْحَقْنَا فِيهِ سَأْمُهُ، حَتَّى يَنْصِرَ رِفَ عَنَّا كُتَابَ السَّيِّئَاتِ بِصِحْفِهِ خَالِيَهُ مِنْ ذِكْرِ سَيِّئَاتِنَا، وَ يَتَوَلَّى كُتَابَ الْحَسَنَاتِ عَنَّا مَسْرُورِينَ بِمَا كَتَبُوا مِنْ حَسَنَاتِنَا وَ إِذَا انْقَضَتْ أَيَّامُ حَيَاتِنَا، وَ تَصَرَّمَتْ مُدَدُ أَعْمَارِنَا، وَ اسْتَحْضَرْتَنَا دَعْوَتُكَ الَّتِي لَا بُدَّ مِنْهَا وَ مِنْ إِجَابَتِهَا،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ خِتَامَ مَا تُخَصِّصِي عَلَيْنَا كِتَابَهُ أَعْمَالِنَا تَوْبَةً مَقْبُولَةً لَا تُوقِفُنَا بَعِيدَهَا عَلَى ذَنْبِ اجْتِرَاحِنَا، وَ لَا مَعْصِيَةِ يَهْ اقْتَرَفْنَاهَا.

وَ لَا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرًا سَتَرْتَهُ عَلَى رُءُوسِ الْأَشْهَادِ، يَوْمَ تَبْلُو أَخْبَارَ عِبَادِكَ.

إِنَّكَ رَحِيمٌ بِمَنْ دَعَاكَ، وَ مُسْتَجِيبٌ لِمَنْ

ترجمه دعای ۱۱

ای کسی که یادت مایه آبروی یاد کنندگان است،

و ای کسی که شکرِت موجب کامروائی شاکران است،

و ای کسی که طاعتت باعث نجات مطیعان است، بر محمد و آلش رحمت فرست

و دلهای ما را به یاد خود از هر یاد و زبانها مان را به شکر خود از هر شکر و اعضایمان را به طاعت خود از هر طاعت مشغول دار و اگر برای ما فراغتی از کارها تقدیر کرده باشی، پس آن را فراغت توأم با سلامتی قرار ده که به سبب آن گناهی دامنگیرمان نشود، و خستگی ای به ما نیبندد. تا نویسندگان گناهان با نامه ای خالی از ذکر بدیهامان از طرف ما باز گردند، و نویسندگان حسنات به سبب آنچه از نیکی های ما نوشته اند شادان باز آیند، و چون ایام عمرمان سپری شود و رشته زندگیمان بگسلد.

و آن دعوت تو. که از وقوع و اجابتش گریز نیست. ما را احضار کند

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و پایان آنچه را که نویسندگان اعمالمان بر ما می نویسند توبه ای پذیرفته قرار ده که بعد از آن ما را بر گناهی که کرده باشیم و نافرمانی ای که مرتکب شده باشیم توبیخ نکنی، و روزی که اسرار و اخبار بندگانت را می آزمائی در برابر حاضران و ناظران پرده ای را که خود فرو گسترده ای از روی کار ما بر نداری زیرا که تو نسبت به هر که تو را بخواند مهربانی و درباره هر که تو را ندا دهد اجابت کننده ای.

۱۲- نیایش در مقام اعتراف و طلب توبه

(۱۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِعْتِرَافِ وَ طَلَبِ التَّوْبَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى:

اللَّهُمَّ إِنَّهُ يَحْجُبُنِي عَنْ مَسْأَلَتِكَ خِلَالَ ثَلَاثٍ، وَ تَحْدُونِي عَلَيْهَا خَلَّةٌ وَاحِدَةٌ يَحْجُبُنِي أَمْرُ امْرَأَتِ

بِهِ فَأَبْطَأَتْ عَنْهُ، وَ نَهَى نَهْيَتِي عَنْهُ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ، وَ نِعْمَهُ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ فَقَصَّرْتُ فِي شُكْرِهَا.

وَ يَخِدُونِي عَلَى مَسْأَلَتِكَ تَفَضُّ لَكَ عَلَيَّ مَنْ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ إِلَيْكَ، وَ وَفَدَ بِحُسْنِ ظَنِّهِ إِلَيْكَ، إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفَضَّلَ، وَ إِذْ كُلُّ نِعْمِكَ ابْتِدَاءٌ فَهَا أَنَا ذَا، يَا إِلَهِي، وَاقِفْ بِنَابِ عِزِّكَ وَ قُوفِ الْمُسْتَسْلِمِ الدَّلِيلِ، وَ سَائِلِكَ عَلَى الْحَيَاءِ مِنِّي سُؤَالَ الْبَائِسِ الْمُعِيلِ مُقَرَّرٌ لَكَ بِأَنِّي لَمْ أَسْتَسْلِمِ وَقْتُ إِحْسَانِكَ إِلَّا بِالْإِقْلَاعِ عَنْ عِصْيَانِكَ، وَ لَمْ أَحُلْ فِي الْحَالَاتِ كُلِّهَا مِنْ امْتِنَانِكَ.

فَهَلْ يَنْفَعُنِي، يَا إِلَهِي، إِفْرَارِي عِنْدَكَ بِسُوءِ مَا اِكْتَسَبْتُ وَ هَيْلِ يُنْجِنِي مِنْكَ اعْتِرَافِي لَكَ بِقَبِيحِ مَا اذْتَكَبْتُ أَمْ أُوجِبْتَ لِي فِي مَقَامِي هَذَا سُخْطَكَ أَمْ لَزِمَنِي فِي وَقْتِ دُعَايَ مَقْتِكَ.

سُبْحَانَكَ، لَا أَيَّاسُ مِنْكَ وَ قَدْ فَتَحْتَ لِي بَابَ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ، بَلْ أَقُولُ مَقَالَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ الظَّالِمِ لِنَفْسِهِ الْمُسْتَخِفِّ بِحُزْمِهِ رَبِّهِ.

الَّذِي عَظُمَتْ ذُنُوبُهُ فَجَلَّتْ، وَ أَذْبَرَتْ أَيَّامُهُ فَوَلَّتْ حَيَّتِي إِذَا رَأَى مُيَدَّ الْعَمَلِ قَدْ انْقَضَتْ وَ غَايَةَ الْعُمُرِ قَدْ انْتَهَتْ، وَ أَيَقِنَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ لَهُ مِنْكَ، وَ لَمَّا مَهْرَبَ لَهُ عَنْكَ، تَلَقَّكَ بِالْإِنَابَةِ، وَ أَخْلَصَ لَكَ التَّوْبَةَ، فَصَامَ إِلَيْكَ بِقَلْبٍ طَاهِرٍ نَقِيٍّ، ثُمَّ دَعَاكَ بِصَوْتِ حَائِلٍ خَفِيٍّ .

قَدْ تَطَاطَأَ لَكَ فَانْحَنِي، وَ نَكَّسَ رَأْسَهُ فَانْتَنِي، قَدْ أَرَعَشْتَ خَشِيئَتُهُ رِجْلِيهِ، وَ غَرَقْتَ دُمُوعَهُ خَدْيِيهِ، يَدْعُوكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، يَا أَرْحَمَ مَنْ انْتِيَابَهُ الْمُسْتَرْحِمُونَ، وَ يَا أَعْظَمَ مَنْ أَطَافَ بِهِ الْمُسْتَغْفِرُونَ، وَ يَا مَنْ عَفْوُهُ أَكْثَرُ مِنْ نِقْمَتِهِ، وَ يَا مَنْ رِضَاؤُهُ أَوْفَرُ مِنْ سَخَطِهِ.

وَ يَا مَنْ تَحَمَّدَ إِلَى خَلْقِهِ بِحُسْنِ التَّحَاوُزِ، وَ يَا مَنْ عَوَّدَ عِيَادَةَ قَبُولِ الْإِنَابَةِ، وَ يَا مَنْ اسْتَضِيحَ فَاسِدَهُمْ بِالتَّوْبَةِ وَ يَا مَنْ رَضِيَ مِنْ فِعْلِهِمْ بِالْيَسِيرِ، وَ مَنْ كَفَى قَلِيلَهُمْ بِالْكَثِيرِ، وَ يَا

مَنْ ضَمِنَ لَهُمْ إِجَابَةَ الدَّعَاءِ، وَ يَا مَنْ وَعَدَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ بِتَفْضِيلِهِ حُسْنَ الْجَزَاءِ.

مَا أَنَا بِأَعْصَى مَنْ عَصَاكَ فَغَفَرْتَ لَهُ، وَ مَا أَنَا بِاللُّومِ مَنْ اعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَقَبِلْتَ مِنْهُ، وَ مَا أَنَا بِأَظْلَمَ مَنْ تَابَ إِلَيْكَ فَعُدْتِ عَلَيْهِ.

أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا تَوْبَةَ نَادِمٍ عَلَى مَا؛ -- فَرَطَ مِنْهُ، مُشْفِقٍ مِمَّا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ، خَالِصِ الْحَيَاءِ مِمَّا وَقَعَ فِيهِ.

عِيَالِمٍ بِأَنَّ الْعَفْوَ عَنِ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ لَا يَتَعَاظَمُكَ، وَ أَنَّ التَّجَاوُزَ عَنِ الْإِثْمِ الْجَلِيلِ لَا يَسْتَصِيْبُكَ، وَ أَنَّ احْتِمَالَ الْجِنَايَاتِ الْفَاحِشَةِ لَا يَتَكَادُكَ، وَ أَنَّ أَحَبَّ عِبَادِكَ إِلَيْكَ مَنْ تَرَكَ الْإِسْتِكْبَارَ عَلَيْكَ، وَ جَانَبَ الْإِصْرَارِ، وَ لَزِمَ الْإِسْتِغْفَارَ.

وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ أَنْ أَسْتَكْبِرَ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُصِرَّ، وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا قَصَرْتُ فِيهِ، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ عَلَى مَا عَجَزْتُ عَنْهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِي مَا يَجِبُ عَلَيَّ لَكَ، وَ عَافِنِي مِمَّا أَسِيءُ تَوَجُّهُ مِنْكَ، وَ أَجْزِنِي مِمَّا يَخَافُهُ أَهْلُ الْإِسَاءَةِ، فَإِنَّكَ مَلِيٌّ بِالْعَفْوِ، مَرْجُوٌّ لِلْمَغْفِرَةِ، مَعْرُوفٌ بِالتَّجَاوُزِ، لَيْسَ لِحَاجَتِي مَطْلَبٌ سِوَاكَ، وَ لَا لِذَنْبِي غَافِرٌ غَيْرُكَ، حَاشَاكَ وَ لَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا إِيَّاكَ، إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَقْضِ حَاجَتِي، وَ أَنْجِحْ طَلِبَتِي، وَ اغْفِرْ ذَنْبِي، وَ آمِنْ خَوْفَ نَفْسِي، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ ذَلِكَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۱۲

خدایا سه خصلت مرا از مسألت تو باز می دارد و یک خصلت مرا بر آن برمی انگیزد:

باز می دارد مرا امری که صادر کرده ای و من از امتثال آن کنندی کرده ام و نهی می که فرموده ای و من به مخالفتش شتافته ام، و نعمتی که آن را به من بخشیده ای و من در شکرش کوتاهی نموده ام.

و بر

می انگیزد مرا، به مسألت تو، تفضلت بر هر که رو به تو آورد، و از راه نیکبختی به درگاه تو آید، زیرا که همه احسانهای تو از روی تفضل است و همه نعمتهایت بی مقدمه و بدون سابقه استحقاق است.

پس اکنون این منم ای خدای من که بر در خانه عزت مانند منقادی ذلیل ایستاده ام و در عین شرمندگی به مانند سائل محتاجی عیالبار در پیشگاه تو معترفم که به هنگام احسانت جز به خودداری از عصیان گردن نهادم و از همگی وظایفی که در برابر تو داشتم تنها به همین خودداری اکتفا کردم و با این همه در همگی احوال از انعام تو بی بهره نبوده ام، پس ای خدای من آیا اقرارم به بدی کردارم به نزد تو، مرا سود می دهد؟

و آیا اعترافم به زشتی رفتارم مرا از عذاب رهائی می بخشد؟

یا در این مقام و موقعیتم تیغ خشم خود را بر من آخته ای و در همین هنگام که تو را همی خوانم غضب خود را ملازم من ساخته ای؟

منزهی تو ای خدا از تو نومید نمی شوم زیرا تو خود در توبه را به روی من گشوده ای بلکه همچون آن بنده ذلیل به سخن می پردازم که درباره خود ستمکار و نسبت به حرمت پروردگار خود سهل انگار شده.

آن بنده که شمار گناهانش عظیم گشته تا خطرناک شده، و ایام عمرش روی برتافته تا سپری گشته، تا چون بنگریسته که وقت کار بگذشته و دوران عمر به پایان رسیده، و یقین کرده که از عذاب تو پناهی و از انتقام تو گریزگاهی نیست، به قصد انابه به سوی تو روی آورده، و توبه اش را برای تو خالص ساخته، پس

با دلی پاک و پاکیزه به سوی تو برخاسته و آنگاه تو را با ناله ای محزون و آهسته بخوانده، در حالی که از شدت فروتنی در برابر تو خم شده، و در اثر سرافکندگی چنبر گشته، و ترس هر دو پایش را به لرزه افکنده، و سیل اشک گونه هایش را فرا گرفته، و در آن حال که تو را همی خواند که:

ای مهربان ترین مهربانان، و ای رحیم تر کسی که طالبان رحمت شب و روز آهنگ او کنند، و ای مهربانتر کسی که آمرزش طلبان گرد او گردند،

و ای کسی که عفو از انتقامت فزون است.

و ای کسی که خشودیت از خشمت بیشتر است.

و ای کسی که به وسیله حسن تجاوز بر خلق خود منت نهاده ای،

و ای کسی که بندگانت را به پذیرفتن توبه عادت داده ای

و ای کسی که اصلاح امور فاسدشان را به وسیله توبه خواسته ای.

و ای کسی که از عمل ایشان به مقدار اندک خشود شده ای

و ای کسی که اندک ایشان را پاداش فراوان داده ای.

و ای کسی که اجابت دعا را بر ایشان ضمانت کرده ای

و ای کسی که به آیین تفضل، پاداش نیک را بر عهده خود به ایشان وعده داده ای من گناهکارترین گناهکاری نیستم که تو او را آمرزیده باشی و نکوهیده ترین کسی نیستم که عذر به درگاه تو آورده و تو عذرش را پذیرفته باشی، و ستمکارترین کسی نیستم که نزد تو توبه کرده و تو باز با او احسان کرده باشی باز می گردم به سوی تو در چنین حال، بازگشتن کسی که از کرده پیشین خود پشیمان، و از آنچه بر او گرد آمده نگران است و از ورطه ای که

در آن افتاده از روی خلوص شرمسار است، و می داند که عفو از معصیت عظیم در نظر تو بزرگ نمی نماید و در گذشتن از گناه بزرگ بر تو دشوار نیست، و تحمل جرمهای بیرون از حد بر تو گران نمی آید و محبوبترین بندگانت نزد تو کسی است که سرکشی بر تو را فرو گذارد.

و از اصرار بر گناه، اجتناب کند، و طلب آمرزش را ادامه دهد.

و من نزد تو بیزاری می جویم از آنکه سرکشی کنم، و به تو پناه می برم از آنکه در گناه اصرار ورزم، و برای آنچه در آن کوتاهی کرده ام، از تو آمرزش می طلبم، و برای هر عملی که از انجامش فرو مانده ام از تو یاری می جویم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و حقوقی را که بر ذمه من داری بر من ببخش، و از آنچه مستوجب آنم معاف دار و از آنچه بدکاران از آن هراسانند، پناهم ده، زیرا که تو بر عفو کمال قدرت داری، و برای آمرزش، مورد امیدواری هستی و به درگذشتن از گناه معروفی، حاجتم را جز در خانه تو محل طلبیدنی، و گناهم را غیر از تو آمرزنده ای نیست. حاشا که چنین نباشی! و من جز از تو بر خود بیم ندارم.

زیرا که توئی سزاوار پرهیزکاری، و اهل آمرزش.

بر محمد و آلش رحمت فرست، و حاجتم را روا کن.

و مطلبم را بر آور و گناهم را بیامرز.

و دلم را از ترس ایمن ساز، زیرا که تو بر هر چیز قدرت کامل داری.

و آن کار بر تو آسان است. دعایم را مستجاب فرمای، ای پروردگار جهانیان.

۱۳- نیایش در طلب حاجتها از خدای تعالی

(۱۳) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَيَّ

اللَّهُ تَعَالَى:

اللَّهُمَّ يَا مُتَّهَى مَطْلَبِ الْحَاجَاتِ وَيَا مَنْ عِنْدَهُ نَيْلُ الطَّلِبَاتِ وَيَا مَنْ لَا يَبِيعُ نِعْمَهُ بِالْأَثْمَانِ وَيَا مَنْ لَا يُكَدِّرُ عَطَايَاهُ بِالِامْتِنَانِ وَيَا مَنْ يُسْتَعْنَى بِهِ وَلَا يُسْتَعْنَى عَنْهُ وَيَا مَنْ يُرْغَبُ إِلَيْهِ وَلَا يُرْغَبُ عَنْهُ وَيَا مَنْ لَا تُفْنِي خَزَائِنُهُ الْمَسَائِلُ وَيَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتُهُ الْوَسَائِلُ وَيَا مَنْ لَا تَنْقُطُ عَنْهُ حَوَائِجُ الْمُحْتَاجِينَ وَيَا مَنْ لَا يُعْنِيهِ دُعَاءُ الدَّاعِينَ.

تَمَدَّحْتَ بِالْعَنَاءِ عَن حَلْقِكَ وَأَنْتَ أَهْلُ الْغِنَى عَنْهُمْ وَنَسَبْتَهُمْ إِلَى الْفَقْرِ وَهُمْ أَهْلُ الْفَقْرِ إِلَيْكَ.

فَمَنْ حَاوَلَ سَدَّ خَلَّتِهِ مِنْ عِنْدِكَ، وَرَامَ صَرْفَ الْفَقْرِ عَن نَفْسِهِ بِكَ فَقَدْ طَلَبَ حَاجَتَهُ فِي مَطَانِنِهَا، وَأَتَى طَلِبَتَهُ مِنْ وَجْهِهَا.

وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ نُجْحِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْحِرْمَانِ، وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ قُوْتَ الْإِحْسَانِ.

اللَّهُمَّ وَ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ قَدْ قَصِرَ عَنْهَا جُهْدِي، وَ تَقَطَّعَتْ دُونَهَا حِيلِي، وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي رَفْعَهَا إِلَيَّ مِنْ يَرْفَعُ حَوَائِجَهُ إِلَيْكَ، وَ لَا يَسْتَعْنَى فِي طَلِبَاتِهِ عَنْكَ، وَ هِيَ زَلَّةٌ مِنْ زَلَلِ الْخَاطِئِينَ، وَ عَثْرَةٌ مِنْ عَثَرَاتِ الْمُذْنِبِينَ.

ثُمَّ انْتَبَهْتُ بِتَذَكِيرِكَ لِي مِنْ غَفْلَتِي، وَ نَهَضْتُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ زَلَّتِي، وَ رَجَعْتُ وَ نَكَصْتُ بِتَسَدِيدِكَ عَن عَثْرَتِي.

وَ قُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّي كَيْفَ يَشِيءُ الْمُحْتَاجُ مُحْتَاجًا وَ أَنِّي يَرْغَبُ مُعِيدٌ إِلَى مُعِيدٍ فَفَصِّدْ لِي، يَا إِلَهِي، بِالرَّغْبَةِ، وَ أَوْفِدْ لِي عَلَيْكَ رَجَائِي بِالثِّقَةِ بِكَ.

وَ عَلِمْتُ أَنَّ كَثِيرَ مَا أَسْأَلُكَ يَسِيرٌ فِي وُجْدِكَ، وَ أَنَّ خَطِيرَ مَا أَسْتَوْهَبُكَ حَقِيرٌ فِي وَسْجِعِكَ، وَ أَنَّ كَرَمَكَ لَا يَضْتَبِقُ عَن سُؤَالِ أَحَدٍ، وَ أَنَّ يَدَكَ بِالْعَطَايَا أَعْلَى مِنْ كُلِّ يَدٍ.

اللَّهُمَّ

فَصَّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَحْمِلْنِي بِكَرَمِكَ عَلَى التَّفَضُّلِ، وَ لَا

تَحْمِلْنِي بِعَيْدِكَ عَلَى الْإِسْتِحْقَاقِ، فَمَا أَنَا بِأَوَّلِ رَاغِبٍ رَغِبَ إِلَيْكَ فَأَعْطَيْتَهُ وَهُوَ يَسْتَحِقُّ الْمَنْعَ، وَ لَا بِأَوَّلِ سَائِلٍ سَأَلَكَ فَأَفْضَلْتَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَسْتَوْجِبُ الْحِرْمَانَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكُنْ لِدُعَائِي مُجِيبًا، وَمِنْ نِدَائِي قَرِيبًا، وَ لِتَضَرُّعِي رَاحِمًا، وَ لِصَوْتِي سَامِعًا.

وَ لَمَّا تَقَطَّعَ رَجَائِي عَنْكَ، وَ لَا تَبَّتْ سَبَبِي مِنْكَ، وَ لَا تُوجِّهْنِي فِي حَاجَتِي هَيْدِهِ وَ غَيْرِهَا إِلَى سِوَاكَ وَ تَوَلَّيْنِي بِنُجْحِ طَلِبَتِي وَ قَضَاءِ حَاجَتِي وَ نَيْلِ سُؤْلِي قَبْلَ زَوَالِي عَنْ مَوْقِفِي هَيْدًا بِتَيْبَةِ بَرِّكَ لِي الْعَبِيْرَ وَ حُسْنَ تَقْدِيرِكَ لِي فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاةً دَائِمَةً نَامِيَةً لَا انْقِطَاعَ لِأَبْدِهَا وَ لَا مُنْتَهَى لِأَمْدِهَا، وَ اجْعَلْ ذَلِكَ عَوْنًا لِي وَ سَبَبًا لِنَجَاحِ طَلِبَتِي، إِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ.

وَ مِنْ حَاجَتِي يَا رَبِّ كَذَا وَ كَذَا [وَ تَدْكُرُ حَاجَتَكَ ثُمَّ تَسِيْجُدُ وَ تَقُولُ فِي سِيْجُودِكَ] فَضْلُكَ آتْسِنِي، وَ إِحْسَانُكَ دَلْنِي، فَاسْأَلْكَ بِكَ وَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ، أَنْ لَا تَرُدَّنِي خَائِبًا.

ترجمه دعای ۱۳

خدایا ای آخرین مقصد آرزوها

و ای کسی که درگاه او جای دست یافتن به خواسته ها است

و ای کسی که نعمتهایش را به بها نمی دهد[و به بهانه می دهد،]

و ای کسی که عطاهايش را به کدورت منت نمی آلايد.

و ای کسی که به او بی نیاز توان شد، و از او بی نیاز نتوان گشت،

و ای کسی که روی به او توان آورد، و از او روی بر نتوان تافت،

و ای کسی که مسئلتها گنجهایش را فانی نمی سازد،

و ای کسی که توسل به وسیله ها حکمتش را تغییر نمی دهد،

و ای کسی که رشته احتیاج محتاجان از او بریده نمی شود،

و ای کسی که دعای خوانندگان او را خسته نمی سازد، تو خود را

به بی نیازی از آفریدگانت ستوده ای، و تو به بی نیازی از ایشان شایسته ای و ایشان را به فقر نسبت داده ای، و ایشان سزاوار احتیاج به تواند. از این رو هر که جبران احتیاج خود را از جانب تو طلب کند و برگرداندن فقر را از خود به وسیله تو بخواهد، پس حقا که او حاجتش را در جایگاه خود طلبیده، و در پی مطلب خود از راهش بر آمده.

و هر که حاجت خود را به یکی از آفریدگان تو متوجه سازد یا او را به جای تو وسیله بر آمدن آن حاجت قرار دهد، پس حقا که خود را در معرض نومیدی گذاشته.

و از جانب تو سزاوار حرمان از احسان شده است.

خدایا مرا به سوی تو حاجتی است که برای رسیدن به آن طاقتم طاق شده، و رشته چاره جوئی هایم در برابر آن گسسته، و نفس من بردن آن را پیش کسی که حاجتش را نزد تو می آورد، و در مطالب خود از تو بی نیاز نیست، در نظرم بیاراست، و این لغزشی از لغزشهای خطاکاران، و در افتادنی از در افتادنیهای گناهکاران است.

پس به سبب یادآوری تو از غفلت خود متنبه شدم و به توفیق تو از لغزش خود، به پا خاستم، و به سبب آنکه تو خود مرا استوار ساختی از در افتادن برگشتم.

و باز پس رفتم، و گفتم:

منزه است پروردگار من، چگونه محتاجی از محتاجی مسألت می کند؟

و کجا فقیری دست تضرع به سوی فقیر دیگر می گشاید؟

آنگاه از روی رغبت ای خدای من، آهنگ تو کردم.

و امیدم را از روی اعتماد به تو به سوی تو آوردم، و دانستم که مسئلههای بسیار من، در جنب

توانگری تو کم است.

و خواهشهای عظیم من در برابر وسعت رحمت تو کوچک است.

و دایره کرم تو از مسألت احدی تنگ نمی گردد.

و دست تو در بخششها از هر دستی بالاتر است.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به کرم خویش بر مرکب تفضل بر آور و به عدل خود بر توسن استحقاق منشان زیرا که من نخستین آرزومندی نیستم که روی نیاز به تو آورده، و در صورتی که سزاوار منع بوده، به او عطا کرده ای.

و اولین سائلی نیستم که از تو مسألت کرده، و با آنکه مستحق حرمان بوده. بر او تفضل فرموده ای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و دعای مرا پذیرنده، و به ندایم التفات کننده و به زاریم رحم آورنده، و صوتم را شنونده باش.

و رشته امید مرا از خود مگسل.

و پیوند تو سلم را از خویش قطع منماید، و در این حالت و حاجات دیگرم به غیر خود حواله مکن، و به وسیله آسان ساختن مشکلم به حسن تقدیر خود درباره ام در همه امورم، به برآمدن مطلب و روا شدن حاجت و رسیدن به مسئلتم پیش از آنکه از اینجا بروم یاریم فرماید، و بر محمد و آلش رحمتی پایدار و روزافزون فرست که روزگارش را انقطاعی و مدتش را پایانی نباشد.

و آن را برای من پشتیبانی و برای برآمدن مطلبم وسیله ای قرار ده.

زیرا که توئی صاحب رحمت پهناور و کرم سرشار.

(سپس حاجتهای خود را عرضه می داری و آنگاه سجده می گذاری و در حال سجود می گوئی:) فضل تو آسوده خاطرم ساخته، و احسانت به سوی تو رهبریم کرده. از این رو تو را به حق خودت و به محمد و

آتش «صلواتک علیهم» می خوانم که مرا نومید بر نگردانی.

۱۴- نیایش هنگامی که ستمی به او می رسید

نیایش هنگامی که ستمی به او می رسید یا از ستمگران کاری که خوش نمی داشت می دید

(۱۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا اغْتَدَى عَلَيْهِ أَوْ رَأَى مِنَ الظَّالِمِينَ مَا لَا يُحِبُّ:

يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ أَنْبَاءُ الْمُتَظَلِّمِينَ وَيَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ فِي قَصَصِهِمْ إِلَى شَهَادَاتِ الشَّاهِدِينَ.

وَا يَا مَنْ قَرَّبَتْ نُصَيْرَتُهُ مِنَ الْمُظْلُومِينَ وَيَا مَنْ بَعِدَ عَوْنُهُ عَنِ الظَّالِمِينَ قَدْ عَلِمْتَ، يَا إِلَهِي، مَا نَالَنِي مِنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ مِمَّا حَظَرْتَ وَ اتَّهَكَّهُ مِنِّي مِمَّا حَبَرْتَ عَلَيْهِ، بَطْرًا فِي نِعْمَتِكَ عِنْدَهُ، وَ اغْتِرَارًا بِبُكْرِكَ عَلَيْهِ.

اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ خُذْ ظَالِمِي وَ عَدُوِّي عَن ظُلْمِي بِقُوَّتِكَ، وَ أَفْلُحْ حُدَّةً عَنِّي بِقُدْرَتِكَ، وَ اجْعَلْ لَهُ شُغْلًا فِيمَا يَلِيهِ، وَ عَجْزًا عَمَّا يُتَابَوِيهِ اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تُسَوِّغْ لَهُ ظُلْمِي، وَ أَحْسِنْ عَلَيَّ عَوْنِي، وَ اعْصِمْنِي مِنْ مِثْلِ أَفْعَالِهِ، وَ لَا تَجْعَلْنِي فِي مِثْلِ حَالِهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِدْنِي عَلَيْهِ عَدُوِّي حَاضِرَةً، تَكُونُ مِنْ غِيْظِي بِهِ شِفَاءً، وَ مِنْ حَقِّي عَلَيْهِ وَفَاءً.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَوِّضْنِي مِنْ ظُلْمِهِ لِي عَفْوَكَ، وَ أَبْدِلْنِي بِشَيْءٍ صَيِّبٍ بِي رَحْمَتِكَ، فَكُلِّ مَكْرُوهُ جَلَلِ دُونَ سَخَطِكَ، وَ كُلِّ مَرْزُئَةٍ سِوَاءِ مَعِ مَوْجِدَتِكَ.

اللَّهُمَّ فَكَمَا كَرِهْتَ إِلَيَّ أَنْ أَظْلَمَ فَعِنِّي مِنْ أَنْ أَظْلَمَ.

اللَّهُمَّ لَا أَشْكُو إِلَيْ أَحَدٍ سِوَاكَ، وَ لَا أَسْتَعِينُ بِحَاكِمٍ غَيْرِكَ، حَاشَاكَ،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَلِّ دُعَائِي بِالْإِجَابَةِ، وَ اقْرَأْ شِكَايَتِي بِالتَّغْيِيرِ.

اللَّهُمَّ لِمَا تَفْتِنِي بِالْقُنُوطِ مِنْ إِنْصَافِكَ، وَ لَا تَفْتِنُهُ بِالْأَمْنِ مِنْ إِنْكَارِكَ، فَيُصَبِّرَ عَلَيَّ ظُلْمِي، وَ يُحَاضِرَنِي بِحَقِّي، وَ عَرَفُهُ عَمَّا قَلِيلٍ مَا أُوْعَدْتَ الظَّالِمِينَ، وَ

عَرَفْنِي مَا وَعَدْتِ مِنْ إِجَابِهِ الْمُضْطَرِّينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَوَفِّقْنِي لِقَبُولِ مَا قَضَيْتِ لِي وَعَلَيَّ وَرَضْنِي بِمَا أَخَذْتِ لِي وَمَنِّي، وَاهْدِنِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ، وَاسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَسْلَمُ.

اللَّهُمَّ وَإِنْ كَانَتْ الْخَيْرَةُ لِي عِنْدَكَ فِي تَأْخِيرِ الْأَخْذِ لِي وَتَرْكِ الْإِنْتِقَامِ مِمَّنْ ظَلَمَنِي إِلَى يَوْمِ الْفُضْلِ وَمَجْمَعِ الْخُصْمِ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنِي مِنْكَ بَيْنَهُ صَادِقَهُ وَصَبْرٍ دَائِمٍ وَأَعِدْنِي مِنْ سُوءِ الرَّغْبَةِ وَهَلَعِ أَهْلِ الْحِرْصِ، وَصَوِّرْ فِي قَلْبِي مِثَالَ مَا ادْخَرْتَ لِي مِنْ ثَوَابِكَ، وَأَعِدِّي لِي خُصْمِي مِنْ جَزَائِكَ وَعِقَابِكَ، وَاجْعَلْ ذَلِكَ سَبَبًا لِقِنَاعَتِي بِمَا قَضَيْتِ، وَثِقْتِي بِمَا تَخَيَّرْتَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ترجمه دعای ۱۴

ای کسی که اخبار شاکیان بر او پوشیده نیست.

و ای کسی که در شناخت حقیقت اخبار ایشان به گواهی های گواهان احتیاج ندارد.

و ای کسی که یاریش به ستمزدگان نزدیک است

و ای کسی که مددکاریش از ستمگران دور است.

تو خود دانسته ای ای معبود من آنچه را که فلان فرزند فلان در اثر غرور و بی اعتنائی به عذاب و کیفری که تو مقرر داشته ای از من هتک کرده، از آن گونه امور که تو او را از آن منع فرموده ای.

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و ستم کننده بر من و دشمن مرا، با نیروی خود از اجرای ستم درباره من باز دار، و با قدرت خود تندی تیغ دشمنی او را از من فرو گاه و او را در کار خود مشغول دار، و در برابر آنکه با او معارضه می کند ناتوان ساز.

خدایا، بر محمد و آلش

رحمت، و ستمکار را به ستم درباره من رخصت مده و مرا در برابرش نیکو یاری کن و از ارتکاب نظیر کارهای او نگاهدار.
و در حالی مانند حال او قرار مده.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا در مقابل دشمنم نصرت عاجلی ببخش که شعله خشمی را که از او در دل دارم
بنشانند، و داد دلم را از او بستانند.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و عفو خود را در برابر ستم او به من عطا کن، و در مقابل بد رفتاریش با من، رحمت
را به من پاداش ده، زیرا هر ناملایم در برابر قهر تو اندک است.

و هر مصیبتی پیش خشم تو سهل است.

خدایا من به هیچ کس جز تو شکایت نمی کنم و از هیچ حاکمی غیر از تو یاری نمی جویم. حاشا که چنین کنم!

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و دعایم را به اجابت پیوسته ساز.

و شکایتم را با تغییر دادن وضع موجود مقرون فرمای.

خدایا مرا به نومی از عدل خود میازمای، و دشمن را به ایمنی از عقوبت خود امتحان مفرمای تا بر ظلم من اصرار ورزد و بر
حکم مستولی شود و بزودی عذابی را که به ستمگران وعده داده ای، به او و اجابتی را که به بیچارگان وعده داده ای به من
بنمای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به قبول هر سود و زیانی که درباره ام تقدیر کرده ای موفق دار، و به آنچه به نفع
من از دیگران و به نفع دیگران از من گرفته ای خوشنودم ساز، به آن راهی که راست تر است رهبریم کن و به کاری که سالمتر
و بی زیانتر

است بگمار.

خدایا اگر خیر مرا در آن بدانی که گرفتن حق من به تأخیر افتد و انتقام از کسی که بر من ستم کرده تا روز فصل خصومتها و محل اجتماع متخاصمین متروک ماند،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا از جانب خود به نیت صادق و صبر دائم تأیید فرما و از خواهش بد و آزمندی اهل حرص پناه ده، و تصویری از ثواب خود که برای من ذخیره کرده ای، و از جزاء و عقاب خود که برای دشمنم فراهم ساخته ای در دلم مصور ساز، و آن را وسیله خرسندی من به قضای خود و اطمینانم به آنچه اختیار کرده ای، قرار ده.

ای پروردگار جهانیان، دعای مرا اجابت کن، زیرا تو صاحب فضل عظیم و بر هر چیز بی نهایت قادری.

۱۵- نیایش هنگامی که بیماری

نیایش هنگامی که بیمار می شد یا اندوه یا گرفتاری بر او وارد می گشت

(۱۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا مَرِضَ أَوْ نَزَلَ بِهِ كَرْبٌ أَوْ بَلِيَّةٌ:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا لَمْ أَزَلْ أَتَصَرَّفُ فِيهِ مِنْ سَلَامِهِ بَدَنِي، وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا أَحَدْتَنِي بِى مِنْ عِلَّةٍ فِي جَسَدِي فَمَا أَدْرِي،

يَا إِلَهِي، أَيُّ الْحَالَيْنِ أَحَقُّ بِالشُّكْرِ لَكَ، وَ أَيُّ الْوَقْتَيْنِ أَوْلَى بِالْحَمْدِ لَكَ أَوْ قَتِ الصَّحَّةِ الَّتِي هَنَأْتَنِي فِيهَا طَيِّبَاتِ رِزْقِكَ، وَ نَشِطَّتَنِي بِهَا لِابْتِغَاءِ مَرْضَاتِكَ وَ فَضْلِكَ، وَ قَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ أَمْ وَقَتِ الْعِلَّةِ الَّتِي مَحَضَّتَنِي بِهَا، وَ النَّعْمَ الَّتِي أَتَحَفَّتَنِي بِهَا، تَخْفِيفاً لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلَيَّ ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ، وَ تَطْهِيراً لِمَا انْغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ، وَ تَنْبِيهاً لِتَنَاوُلِ التَّوْبَةِ، وَ تَذْكِيراً لِمَحْوِ الْحَوْبَةِ بِقَدِيمِ النُّعْمَةِ وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ مَا كَتَبَ لِي الْكَاتِبَانِ مِنْ زَكَاةِ الْأَعْمَالِ،

مَا لَّا قَلْبٌ فَكَّرَ فِيهِ، وَ لَّا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ، وَ لَّا جَارِحَةٌ تَكَلَّفَتْهُ، بَلْ إِفْضَالًا مِنْكَ عَلَيَّ، وَ إِحْسَانًا مِنْ صَنِيعِكَ إِلَيَّ.

اللَّهُمَّ فَصَّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَبِّبْ إِلَيَّ مَا رَضَيْتَ لِي، وَ يَسِّرْ لِي مَا أَحَلَلْتَ بِي، وَ طَهِّرْ نِي مِنْ دَنَسٍ مَا أَسْلَفْتُ، وَ امْحُ عَنِّي شَرَّ مَا قَدَّمْتُ، وَ أَوْجِدْ نِي حَلَاوَةَ الْعَافِيَةِ، وَ أذِقْ نِي بَرْدَ السَّلَامَةِ، وَ اجْعَلْ مَخْرَجِي عَنْ عَلَيَّ إِلَى عَفْوِكَ، وَ مُتَّحُولِي عَنْ صِدْرِي إِلَى تَجَاوُزِكَ، وَ خَلَاصِي مِنْ كَرْبِي إِلَى رَوْحِكَ، وَ سَلَامَتِي مِنْ هَذِهِ الشَّدَةِ إِلَى فَرْجِكَ إِنَّكَ الْمُنْفَضِلُ بِالْإِحْسَانِ، الْمُتَطَوِّلُ بِالْإِمْتِنَانِ، الْوَهَّابُ الْكَرِيمُ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ.

ترجمه دعای ۱۵

خدایا سپاس تو را بر آن نعمت تندرستی که پیوسته در فضای آن می گشتم.

و سپاس تو را بر علتی که اکنون در بدنم پدید آورده ای.

زیرا نمی دانم ای معبود من که کدام یک از این دو حال برای شکر تو سزاوارتر است، و کدام یک از این دو وقت به ستایش تو اولی است! زمان تندرستی که روزیهای پاکیزه ات را بر من گوارا ساخته بودی، و مرا برای طلب خشنودی و فضل خود نشاط بخشیده بودی.

و به وسیله آن، بر طاعتی که به انجامش موفقم می داشتی، نیرو بخشیده بودی؟

یا در زمان بیماری که مرا به آن آزموده ای، و نعمت دردهائی که به من تحفه فرستاده ای تا گناھانی را که از آن گرانبار شده ام تخفیف بخشی، و مرا از بدیهائی که در آن فرو رفته ام پاک سازی، و به فرا گرفتن توبه متنبهم کنی.

و به وسیله تذکر نعمت سلامت پیشین گناه بزرگم را محو نمائی.

و حال آنکه در خلال این احوال اعمال پاکیزه ای وجود دارد که دو فرشته کاتب اعمال

برایم نوشته اند:

اعمالی که فکر آن به خاطری نگذشته، و زبانی به آن گویا نشده، و هیچ کدام از اعضاء در انجامش رنج نبرده است. بلکه از روی تفضل تو بر من و احسانت درباره من نوشته شده است.

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و هر چه را که برایم پسندیده ای در نظرم محبوب ساز.

و تحمل آنچه را که بر من وارد ساخته ای آسان فرمای و مرا از آلودگی اعمال پیشینم پاک ساز و از شر افعال ناستوده ای که از این پیش مرتکب شده ام بپیرای.

و از لذت عافیت کامیابم کن، و گوارائی سلامت را به من بچشان، و بیرون شدنم از این بیماری را به سوی عفو و انتقالم از این در افتادن را بسر منزل گذشت، و بیرون شدنم از این اندوه را به سوی رحمت، و نجات یافتنم از این شدت را به سوی گشایش خودت قرار ده، زیرا توئی که بی شرط استحقاق، احسان می کنی.

و بدون سابقه، نعمت عظیم می بخشی.

و توئی بخشایشگر کریم.

و صاحب عظمت و تکریم.

۱۶- نیایش، هنگام طلب گذشت از خدا

نیایش، هنگامی که از گناهان خود طلب گذشت می کرد، یا در طلب عفو از عیوب خود زاری می نمود

(۱۶) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا اسْتَقَالَ مِنْ ذُنُوبِهِ، أَوْ تَضَرَّعَ فِي طَلَبِ الْعَفْوِ عَنْ عُيُوبِهِ:

اللَّهُمَّ يَا مَنْ بِرَحْمَتِهِ يَسْتَتَعِثُ الْمُدْبِئُونَ وَيَا مَنْ إِلَى ذِكْرِ إِحْسَانِهِ يُفْرَعُ الْمُضْطَرُونَ وَيَا مَنْ لِخِيفَتِهِ يَتَّحِبُّ الْخَاطِئُونَ يَا أُنْسَ كُلِّ مُسْتَوْحِشٍ غَرِيبٍ، وَيَا فَرَجَ كُلِّ مَكْرُوبٍ كَيْبٍ، وَيَا غَوْثَ كُلِّ مَحْذُولٍ فَرِيدٍ، وَيَا عَضْدَ كُلِّ مُحْتَاجٍ طَرِيدٍ أَنْتَ الَّذِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتُهُ وَعِلْمُهُ وَأَنْتَ الَّذِي جَعَلْتَ لِكُلِّ مَخْلُوقٍ فِي نِعْمِكَ سَهْمًا وَأَنْتَ الَّذِي

عَفْوُهُ أَعْلَى مِنْ عِقَابِهِ وَ أَنْتَ الَّذِي تَسْعَى رَحْمَتُهُ أَمَامَ غَضَبِهِ.

وَ أَنْتَ الَّذِي عَطَاؤُهُ أَكْثَرُ مِنْ مَنَعِهِ.

وَ أَنْتَ الَّذِي اتَّسَعَ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ فِي وَسْعِهِ.

وَ أَنْتَ الَّذِي لَا يَزَعْبُ فِي جِزَاءٍ مَنْ أَعْطَاهُ.

وَ أَنْتَ الَّذِي لَا يُفْرِطُ فِي عِقَابٍ مَنْ عَصَاهُ.

وَ أَنَا، يَا إِلَهِي، عَبْدُكَ الَّذِي أَمَرْتَهُ بِالِدَّعَاءِ فَقَالَ لِيْبِكَ وَ سَعَدَيْكَ، هَا أَنَا ذَا، يَا رَبِّ، مَطْرُوحٌ بَيْنَ يَدَيْكَ.

أَنَا الَّذِي أَوْقَرْتِ الْخَطَايَا ظَهْرَهُ، وَ أَنَا الَّذِي أَفْنَتِ الذُّنُوبُ عُمُرَهُ، وَ أَنَا الَّذِي بَجَهْلِهِ عَصَاكَ، وَ لَمْ تَكُنْ أَهْلًا مِنْهُ لِذَاكَ.

هَيْلٌ أَنْتَ، يَا إِلَهِي، رَاحِمٌ مَنْ دَعَاكَ فَأُبْلِغَ فِي الدَّعَاءِ أَمْ أَنْتَ عَافِرٌ لِمَنْ بَكَكَ فَأُشِيرِعَ فِي الْبُكَاءِ أَمْ أَنْتَ مُتَجَاوِزٌ عَمَّنْ عَفَرَ لَكَ وَجْهَهُ تَدَلُّلاً أَمْ أَنْتَ مُغْنٍ مَنْ شَكَأَ إِلَيْكَ، فَفَرَّهُ تَوَكُّلاً إِ

لَهِي لَا تُخَيِّبُ مَنْ لَا يَجِدُ مُعْطِياً غَيْرَكَ، وَ لَا تَخْذُلُ مَنْ لَا يَسْتَعِينِي عَنْكَ بِأَحَدٍ دُونِكَ.

إِلَهِي

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تُغْرِضْ عَنِّي وَ قَدْ أَقْبَلْتُ عَلَيْكَ، وَ لَا تَحْرِمْنِي وَ قَدْ رَغِبْتُ إِلَيْكَ، وَ لَا تَجْبِهْنِي بِالرَّدِّ وَ قَدْ انْتَصَيْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ.

أَنْتَ الَّذِي وَصَفْتَ نَفْسَكَ بِالرَّحْمَةِ،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْحَمْنِي، وَ أَنْتَ الَّذِي سَمَّيْتَ نَفْسَكَ بِالْعَفْوِ فَاعْفُ عَنِّي قَدْ تَرَى

يَا إِلَهِي، فَيُضْ دَمْعِي مِنْ خَيْفَتِكَ، وَ وَجِيبَ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ، وَ انْتِفَاصَ جَوَارِحِي مِنْ هَيْبَتِكَ كَمَا ذَلَّكَ حَيَاءٌ مِنْكَ لِشَوْءٍ عَمَلِي، وَ لِذَاكَ خَمَدَ صَوْتِي عَنِ الْجَارِ إِلَيْكَ، وَ كَلَّ لِسَانِي عَنْ مُنَاجَاتِكَ.

يَا

إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ فَكَمْ مِنْ عَائِيهِ سَتَرْتَهَا عَلَيَّ فَلَمْ تَفْضَحْنِي، وَ كَمْ مِنْ ذَنْبٍ عَطَيْتَهُ عَلَيَّ فَلَمْ تَشْهَرْنِي، وَ كَمْ مِنْ شَائِبَةٍ أَلَمْتُ بِهَا فَلَمْ تَهْتِكْ عَنِّي سِتْرَهَا، وَ لَمْ تُقْلِدْنِي مَكْرُوهَ سَنَارِهَا، وَ لَمْ تُبِدْ سُوءَاتِهَا لِمَنْ يَلْتَمِسُ مَعَايِي مِنْ جِيرَتِي، وَ حَسَدِهِ نِعْمَتِكَ

عِنْدِي ثُمَّ لَمْ يَنْهِنِي ذَلِكَ عَنْ أَنْ جَرَيْتُ إِلَى سُوءِ مَا عَاهَدْتِ مِنِّي فَمَنْ أَجْهَلُ مِنِّي، يَا إِلَهِي، بِرُشْدِهِ وَمَنْ أَغْفَلُ مِنِّي عَنْ حَظِّهِ وَمَنْ أَبْعَدُ مِنِّي مِنْ اسْتِصْلَاحِ نَفْسِهِ حِينَ أَنْفَقُ مَا أُجْرَيْتِ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ فِيمَا نَهَيْتِنِي عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَمَنْ أَبْعَدُ غَوْرًا فِي الْبَاطِلِ، وَأَشَدُّ إِقْدَامًا عَلَى السُّوءِ مِنِّي حِينَ أَقِفُ بَيْنَ دَعْوَتِكَ وَدَعْوَةِ الشَّيْطَانِ فَاتَّبِعْ دَعْوَتَهُ عَلَيَّ غَيْرِ عَمَى مِنِّي فِي مَعْرِفِهِ بِهِ وَلَا نِسْيَانٍ مِنْ حِفْظِي لَهُ وَأَنَا حِينِيذٍ مُوقِنٌ بِأَنَّ مُنْتَهَى دَعْوَتِكَ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمُنْتَهَى دَعْوَتِهِ إِلَى النَّارِ.

سُبْحَانَكَ مَا أَعْجَبَ مَا أَشْهَدُ بِهِ عَلَى نَفْسِي، وَأَعَدَّدُهُ مِنْ مَكْتُومِ أَمْرِي.

وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ أَنَاتُكَ عَنِّي، وَإِطْأُوكَ عَنْ مُعَاجَلَتِي، وَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ كَرَمِي عَلَيْكَ، بَلْ تَأْنِيًا مِنْكَ لِي، وَتَفَضُّلاً مِنْكَ عَلَيَّ لِأَنَّ أَرْتَدَعُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ الْمُسْحِطَةِ، وَأُقْلِعُ عَنْ سَيِّئَاتِي الْمُخْلِقَةِ، وَلِأَنَّ عَفْوَكَ عَنِّي أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ عُقُوبَتِي بَلْ أَنَا، يَا إِلَهِي، أَكْثَرُ ذُنُوبًا، وَأَقْبَحُ آثَارًا، وَأَشْنَعُ أَفْعَالًا، وَأَشَدُّ فِي الْبَاطِلِ تَهَوُّرًا، وَأَضْعَفُ عِنْدَ طَاعَتِكَ تَيَقُّظًا، وَأَقَلُّ لَوْعِيدِكَ انْتِبَاهًا وَارْتِقَابًا مِنْ أَنْ أُحْصِيَ لَكَ عُيُوبِي، أَوْ أَقْدِرَ عَلَيَّ ذِكْرَ ذُنُوبِي.

وَإِنَّمَا أُؤَبِّخُ بِهَذَا نَفْسِي طَمَعًا فِي رَأْفَتِكَ الَّتِي بِهَا صَلَاحُ أَمْرِ الْمُذْنِبِينَ، وَرَجَاءً لِرَحْمَتِكَ الَّتِي بِهَا فَكَاكُ رِقَابِ الْخَاطِئِينَ.

اللَّهُمَّ وَهَذِهِ رَقَبَتِي قَدْ أَرَقَّتْهَا الذُّنُوبُ،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعْتِقْهَا بِعَفْوِكَ، وَهَذَا ظَهْرِي قَدْ أَثْقَلَتْهُ الْخَطَايَا،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَخَفِّفْ عَنْهُ بِمَنِّكَ

يَا إِلَهِي لَوْ بَكَيْتُ إِلَيْكَ حَتَّى تَسْقُطَ أَشْفَارُ عَيْنِي، وَانْتَحَبْتُ حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي، وَقُمْتُ لَكَ حَتَّى تَنْتَشِرَ قَدَمَايَ، وَرَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ صُلْبِي،

وَسَيَجِدُ لَكَ حَتَّى تَنْفَقَ حِدَقَتَايَ، وَ أَكَلْتُ تُرَابَ الْأَرْضِ طُولَ عُمْرِي، وَ شَرِبْتُ مَاءَ الرَّمَادِ آخِرَ دَهْرِي، وَ ذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ حَتَّى يَكِلَ لِسَانِي، ثُمَّ لَمْ أَرْفَعْ طَرْفِي إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ اسْتِحْيَاءً مِنْكَ مَا اسْتَوْجَبْتُ بِذَلِكَ مَحْوَ سَيِّئِهِ وَاحِدِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي.

وَ إِنْ كُنْتُ تَعْفُزُ لِي حِينَ أَسْتَوْجِبُ مَغْفِرَتَكَ، وَ تَعْفُو عَنِّي حِينَ أَسْتَحِقُّ عَفْوَكَ فَإِنَّ ذَلِكَ غَيْرُ وَاجِبٍ لِي بِاسْتِحْقَاقِي، وَ لَا أَنَا أَهْلٌ لَهُ بِاسْتِيجَابٍ، إِذْ كَانَ جَزَائِي مِنْكَ فِي أَوَّلِ مَا عَصَيْتُكَ النَّارَ، فَإِنْ تُعَذِّبُنِي فَأَنْتَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِي.

إِلَهِي فَإِذَا قَدْ تَعَمَّدْتَنِي بِسِرِّكَ فَلَمْ تَفْضَحْنِي، وَ تَأْتَيْتَنِي بِكَرَمِكَ فَلَمْ تُعَاجِلْنِي، وَ حَلَمْتَ عَنِّي بِتَفَضُّلِكَ فَلَمْ تُغَيِّرْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ، وَ لَمْ تُكَدِّرْ مَعْرُوفَكَ عِنْدِي، فَارْحَمِ طُولَ تَضَرُّعِي وَ شِدَّةَ مَسْكَنتِي، وَ سُوءَ مَوْقِفِي.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ قِنِي مِنَ الْمَعَاصِي، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِالطَّاعَةِ، وَ ارْزُقْنِي حُسْنَ الْإِنَابَةِ، وَ طَهِّرْنِي بِالتَّوْبَةِ، وَ أَيْدِيَّ بِالْعِضَةِ، وَ اسْتَضِيءْ لِحْنِي بِالْعِافِيَةِ، وَ أذِقْنِي حَلَاوَةَ الْمَغْفِرَةِ، وَ اجْعَلْنِي طَلِيقَ عَفْوِكَ، وَ عَيْتِقَ رَحْمَتِكَ، وَ اكْتُبْ لِي أَمَانًا مِنْ سُخْطِكَ، وَ بَشِّرْنِي بِذَلِكَ فِي الْعَاجِلِ دُونَ الْآجِلِ، بُشْرَى أَعْرِفُهَا، وَ عَرَفْنِي فِيهِ عَلَامَةً أَتَّبِينُهَا.

إِنَّ ذَلِكَ لَا يَضِيقُ عَلَيْكَ فِي وَسْعِكَ، وَ لَا يَتَكَأَّذُكَ فِي قُدْرَتِكَ، وَ لَا يَتَصَعَّدُكَ فِي أَنَاتِكَ، وَ لَا يَتُودُّكَ فِي جَزِيلِ هِبَاتِكَ الَّتِي دَلَّتْ عَلَيْهَا آيَاتُكَ، إِنَّكَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ، وَ تَحْكُمُ مَا تُرِيدُ، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ترجمه دعای ۱۶

خدایا ای کسی که گنهکاران به وسیله رحمتش طلب فریاد رسی می کنند،

و ای کسی که بیچارگان به یاد احسانش پناه می برند.

و ای کسی که دل وحشت زدگان از وطن دور گشته، و ای غمگسار غم دیدگان دل شکسته.

و ای فریادرس هر تنهای درمانده، و

ای مددکار هر محتاج عقب رانده.

توئی که همه چیز را به علم و رحمتت فرا گرفته ای، و توئی که برای هر آفریده در نعمتهایت بهره ای برقرار کرده ای.

و توئی که عفو بر عقابت غالب است، و توئی که رحمت بر غضبت سابق است و توئی که عطایت از منعت فزون است، و توئی که آفریدگان همگی در محیط توانگریت گنجیده اند.

و توئی که از هر که به او نعمت بخشی توقع پاداش نداری، و توئی که در عقاب عاصیان افراط نمی کنی.

و من ای معبود من، آن بنده توأم که چون او را به دعا فرمان دادی، گفت:

لیبک؛ و سعدیک

اینک منم ای پروردگار من که در پیشگاهت به خاک افتاده ام،

منم که بار خطاها پشتم را گران کرده،

و منم که گناهان عمر مرا به سر برده،

و منم که از سر نادانی تو را عصیان کرده ام،

در صورتی که تو از طرف من سزاوار عصیان نبوده ای.

آیا تو ای معبود من بر هر که تو را بخواند رحم کننده ای تا در دعا بکوشم؟

یا هر که را پیشت بگرید آمرزنده ای، تا در گریه شتاب کنم؟

یا از هر که برسم تذلل روی خویش را در پیشگاهت به خاک ساید، در گذرنده ای؟

یا هر که را از سر توکل از فقر خود به تو شکایت کند بی نیاز کننده ای؟

خداوندا آنکه را جز تو دهنده ای نمی یابد، نومید مگردان.

و کسی را که از تو به غیر تو بی نیاز نمی شود و مگذار ای معبود من!

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و اکنون که از روی حقیقت به تو رو آورده ام، روی از من مگردان، و در صورتی که

روی دل را به تو متوجه ساخته ام محرومم مکن.

و در این

حال که در پیشگاهت ایستاده‌ام، دست رد بر سینه‌ام مگذار توئی که خود را به رحمت توصیف کرده‌ای.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و بر من رحمت آور.

و توئی که خود را خطابخش نامیده‌ای پس از من در گذر. تو ای معبود من هم اکنون اشک مرا از خوف خود و پریشانی دلم را از ترس خویش، و لرزیدن اعضايم را از هیبت خود، می بینی. همه اینها در اثر شرمندگیم از سوء رفتار خویش است.

و به این جهت از شدت زاری به درگاه تو صدایم گرفته و زبانم از راز و نیاز با تو کند شده.

پس سپاس تو را ای معبود من چه بسا، عیبا که بر من مستور ساخته‌ای و مرا از افشای آن رسوا نکرده‌ای! و چه بسا گناه که بر من پوشیده‌ای و مرا به آن شهره نساخته‌ای و چه بسا آلودگیها و زشتیها که به جا آورده‌ام و پرده آن را بر من ندریده‌ای! و طوق آزار ننگ آن را بر گردنم نیفکنده‌ای.

و زشتیهایش را بر همسایگان عیجو و حسودان نعمتی که به من بخشیده‌ای آشکار نساخته‌ای! آنگاه این همه مرحمتها مرا از تعقیب بدیهائی که از من سراغ داری باز نداشته است پس کیست که از من ای معبود من به خیر و صلاح خود نادان تر، و از بهره خود غافلتر، و از اصلاح و تهذیب نفس خود دورتر باشد؟

در صورتی که رزقی را که بر من روان ساخته‌ای در معصیتهائی که مرا از آن نهی کرده‌ای صرف می‌کنم! و کیست که بیش از من به قعر باطل فرو رفته و بر اقدام به بدی جرأت ورزیده باشد.

در آن

هنگام که بر سر دو راه دعوت تو و دعوت شیطان می ایستم پس دعوت شیطان را با چشم باز و حواس جمع می پذیرم.

در صورتی که یقین دارم که دعوت تو به بهشت و دعوت او به سوی جهنم منتهی می شود.

منزهی تو که از جانب من سزاوار چنین رفتار باشی چه شگفت انگیز است آنچه من درباره خویش به آن گواهی می دهم، و آن کارهای پنهانیم که خود آن را بر می شمارم.

و عجبت از آن بردباری تو از من و درنگ کردنت از مؤاخذه سریع من است! و این نه از جهت گرامی بودن من پیش تو است. بلکه از جهت مدارای تو با من و تفضلت بر من است:

تا از نافرمانی خشم انگیز تو باز ایستم، و خود را از گناهان فرساینده خویش باز دارم.

و از جهت آن است که عفو تو از من در نظرت از عقوبتم خوشایندتر است. بلکه من ای معبود من گناهم بیشتر، و آثارم زشت تر، و کردارم بدتر، و تهورم در باطل سخت تر، و تنبهم در مقام اطاعت تو ضعیف تر و آگاهی و مراقبتم نسبت به تهدید تو کمتر از آن است که عیوب خود را برای تو بشمارم. یا بر یاد کردن گناهانم قادر باشم و منظورم از این اعتراف جز آن نیست که از روی طمع در مهربانی تو که صلاح کار گنهکاران در آن است که آزادی گردنهای خطاکاران به آن است خویش را سرزنش کنم.

خدایا و این گردن من است که طوق و بند گناهان آن را باریک کرده.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست.

و به عفو خود آن را آزاد ساز.

و این پشت من است که باز

خطاها آن را سنگین ساخته،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و به انعام خود آن را سبک ساز.

ای معبود من، اگر چندان در برابر تو بگریم که پلکهای هر دو چشمم بیفتد، و اگر چندان صدا به گریه بلند کنم که صوتم قطع شود، و اگر چندان برایت به پایستم که هر دو پایم آماس کند، و آنقدر برایت رکوع کنم که استخوانهای پشتم از هم بپاشد.

و آنقدر تو را سجده کنم که چشمهایم از کاسه به درد آید، و در دوره عمر خود خاک زمین بخورم و تا پایان زندگی آب خاکستر آلود بنوشم، و در اثنای این احوال آنقدر ذکر تو را بگویم که زبانم از کار فرو ماند، سپس از روی شرمندگی از تو چشمم را به آفاق آسمان نگشایم، با این همه سزاوار محو یکی از گناهانم نخواهم بود.

و اگر در آن هنگام که مستوجب آمرزش شوم مرا بیامری.

و در آن زمان که مستحق عفو تو گردم از من درگذری، پس همانا که آن آمرزش و عفو در حق من از جهت استحقاق من لازم نیامده، و من از روی سزاواری شایسته آن نشده ام، زیرا جزای من در اولین بار که تو را عصیان کرده ام جهنم بوده و به این جهت اگر مرا عذاب فرمائی درباره من ستمکار نخواهی بود! پس اکنون که مرا به ستاری خود مستور داشته ای، و رسوا نکرده ای، و به کرم خود با من مدارا کرده ای و در عقابم شتاب ننموده ای، و به تفضل خود درباره ام حکم کرده ای، و نعمت را از من نگردانده ای، و احسانت را نسبت به من تیره و آلوده نساخته ای پس بر

طول تضرع و شدت مسکنت و بدی حالم رحمت آورد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا از گناهان نگاهدار و به فرمانبرداری و اداری و حسن انابت را روزیم کن، و به توبه پاکم ساز، و با نگهداری خود تأییدم کن، و به عافیت روبراهم نمای، و شیرینی آمرزش را به من بچشان، و مرا رها شده عفو و آزاد گشته رحمت خود قرار ده، و برات ایمنی از خشم خود برایم بنویس، و مرا هم اکنون نه در آینده به آن ایمنی و نشانه ای در آن به من معرفی کن که به آسانی آن را دریابم، زیرا که این کار برای تو در جنب قوت دشوار نیست و تو را در قدرتت دچار مشکلی نمی سازد، و تو بر هر چیز به منتهی درجه قدرت داری.

۱۷- نیایش، هنگام یاد شیطان

نیایش، هنگامی که شیطان را به یاد می آورد و از او و دشمنی و مکر او، به خدا پناه می برد

(۱۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ذُكِرَ الشَّيْطَانُ فَاسْتَعَاذَ مِنْهُ وَ مِنْ عَدَاوَتِهِ وَ كَيْدِهِ:

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ نَزَغَاتِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ كَيْدِهِ وَ مَكَايِدِهِ، وَ مِنَ الثَّقَةِ بِأَمَانِيهِ وَ مَوَاعِيدِهِ وَ عُزُورِهِ وَ مَصَائِدِهِ.

وَ أَنْ يُطْمَعَنَّ نَفْسُهُ فِي إِضْلَالِنَا عَنْ طَاعَتِكَ، وَ امْتِهَانِنَا بِمَعْصِيَتِكَ، أَوْ أَنْ يَحْسُنَ عِنْدَنَا مَا حَسَنَ لَنَا، أَوْ أَنْ يَثْقُلَ عَلَيْنَا مَا كَرِهَ إِلَيْنَا.

اللَّهُمَّ اخْسَأْ عَنَّا بِعِبَادَتِكَ، وَ اكْبِتْهُ بِدُءُونِنَا فِي مَحَبَّتِكَ، وَ اجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ سِتْرًا لَا يَهْتِكُهُ، وَ رَدْمًا مُضْمِتًا لَا يَفْتُقُهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اشْغَلْهُ عَنَّا بِنِعْضِ أَعْدَائِكَ، وَ اعْصِمْنَا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعَايَتِكَ، وَ اكْفِنَا خَيْرَهُ، وَ وَلْنَا ظَهْرَهُ، وَ اقْطَعْ عَنَّا إِثْرَهُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآمِنَعْنَا مِنَ الْهُدَى بِمِثْلِ ضَلَالَتِهِ، وَزَوَّدَنَا مِنَ التَّقْوَى صِدِّ غَوَايَتِهِ، وَاسْلُكْ بِنَا مِنَ التَّقَى خِلَافَ سَبِيلِهِ مِنَ الرَّدَى.

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ لَهُ فِي قُلُوبِنَا مَدْخَلًا وَ لَا تُوطِّنْ لَهُ فِيمَا لَدَيْنَا مَنْزِلًا.

اللَّهُمَّ وَمَا سَوَّلَ لَنَا مِنْ بَاطِلٍ فَعَرَّفْنَا، وَإِذَا عَرَفْتِنَاهُ فَقِنَاهُ، وَبَصِّرْنَا مَا نُكَايِدُهُ بِهِ، وَ أَلْهِمْنَا مَا نُعَدُّهُ لَهُ، وَ أَيْقِظْنَا عَنْ سَيِّئِهِ الْغُفْلَةَ بِالرُّكُونِ إِلَيْهِ، وَ أَحْسِنْ بِتَوْفِيقِكَ عَوْنَنَا عَلَيْهِ.

اللَّهُمَّ وَ أَشْرِبْ قُلُوبَنَا إِنْكَارَ عَمَلِهِ، وَ الطُّفَّ لَنَا فِي نَقْضِ حِيلِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَوْلِ سُلْطَانِهِ عَنَّا، وَ أَفْطَعْ رَجَاءَهُ مِنَّا، وَ ادْرَأْهُ عَنِ الْوُلُوعِ بِنَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ آبَاءَنَا وَ أُمَّهَاتِنَا وَ أَوْلَادَنَا وَ أَهْلَانَا وَ ذَوِي أَرْحَامِنَا وَ قَرَابَاتِنَا وَ جِيرَانَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِنْهُ فِي حِزْزِ حَارِزٍ، وَ حِصْنِ حَافِظٍ، وَ كَهْفِ مَانِعٍ، وَ أَلْسُهُمْ مِنْهُ جُنْنَا وَاقِيَهُ، وَ أَعْطِهِمْ عَلَيْهِ أَسْلِحَهُ مَا ضِيَهُ.

اللَّهُمَّ وَ اعْمَمْ بِذَلِكَ مَنْ شَهِدَ لِمَكَ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَ أَخْلَصَ لَكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ، وَ عَادَاهُ لَكَ بِحَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ، وَ اسْتِظْهَرَ بِكَ عَلَيْهِ فِي مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ الرِّبَائِيَّةِ.

اللَّهُمَّ احْلُلْ مَا عَقَدَ، وَ افْتَقِ مَا رَتَقَ، وَ افسَحْ مَا دَبَّرَ، وَ تَبْطِئْهُ إِذَا عَزَمَ، وَ انْقُضْ مَا أَبْرَمَ.

اللَّهُمَّ وَ اهْزِمِ جُنْدَهُ، وَ أَبْطِلْ كَيْدَهُ وَ اهْدِمِ كَهْفَهُ، وَ أَرْغِمِ أَنْفَهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا فِي نَظْمِ أَعْدَائِهِ، وَ اغْزِلْنَا عَنْ عِدَادِ أَوْلِيَائِهِ، لَا نُطِيعُ لَهُ إِذَا اسْتَهْوَانَا، وَ لَا نَسْتَجِيبُ لَهُ إِذَا دَعَانَا، نَأْمُرُ بِمَنَاوَاتِهِ، مَنْ أَطَاعَ أَمْرَنَا، وَ نَعْظُ عَنْ مُتَابَعَتِهِ مَنْ اتَّبَعَ زَجْرَنَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ أَعْدَانَا وَ أَهْلَانَا وَ إِخْوَانَنَا وَ جَمِيعَ

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِمَّا اسْتَعَدْنَا مِنْهُ، وَ أَجْرَنَا مِمَّا اسْتَجْرْنَا بِكَ مِنْ خَوْفِهِ وَ اسْمَعْنَا مَا دَعَوْنَا بِهِ، وَ أَعْطَانَا مَا أَعْفَلْنَا، وَ احْفَظْنَا مَا نَسِينَا، وَ صَيِّرْنَا بِذَلِكَ فِي دَرَجَاتِ الصَّالِحِينَ وَ مَرَاتِبِ الْمُؤْمِنِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۱۷

خدایا ما به تو پناه می بریم از وسوسه های شیطان رجیم، و مکرهای او، و از اعتماد به هوسهای باطلش که در دل ما می افکند و وعده هایش و فریب و دامهایش و از آنکه در گمراه کردن ما از طریق طاعت تو و استخدام ما در معصیت تو، خود را به طمع اندازد، و یا چیزی که او پیش ما زیبا جلوه داده در نظرمان زیبا آید و یا چیزی را که به ما ناپسند نشان داده بر ما گران آید.

خدایا او را به وسیله عبادت از ما بران، و به سبب سعی ما در راه محبت به خاک ذلت بسر در افکن، و میان ما و او حجابی قرار ده، که آن را ندرد، و سد نیرومندی که آن را نشکافد خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و شیطان را به وسیله سرگرمی با بعضی از دشمنانت از ما منحرف ساز، و ما را به حسن رعایت خود، از او نگاهدار، و مکرش را از ما دفع کن، و او را از برابر ما به هزیمت بران و نقش پایش را از حدود ما بزدا.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از هدایتی که در ثبات و دوام مانند ضلالت او باشد، بهره مند ساز، و در مقابل گمراهی او از تقوی توشه ده، و در مسیر عفت و پرهیز، براهی مخالف

راه مهلکه انگیز او روان ساز.

خدایا، برای او در دل‌های ما مدخلی قرار مده و در محیط زندگی ما منزلی فراهم مساز.

خدایا، و هر باطلی را که در نظر ما بیاراید، پس آن را به ما بشناسان، و چون آن را به ما بشناساندی، پس ما را از آن نگاهدار، و ما را براه و رسم فریب دادن شیطان بینا ساز، و به آنچه برای مبارزه با او لازم است ملهم نما و از خواب غفلتی که از تمایل و اعتماد به او رخ دهد بیدار کن، و به وسیله توفیق خود ما را در مخالفت او نیکو یاری ده. خدایا و انکار کار او را در دل‌های ما بیامیز و مراد ما را در گسستن گره‌های نیرنگش آسان برآور.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و تسلط شیطان را از ما بگردان، و امیدش را از ما قطع کن، و او را از حرص به گمراه کردن ما دفع نما.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و پدران و مادران و فرزندان و عشیره و خویشان و نزدیکان و همسایگان ما را از مردان مؤمن و زنان مؤمنه از شر او در سنگری محکم و قلعه ای رفیع و پناهگاهی منبع قرار ده، و ایشان را برای رفع شر او در زره‌های نگاهدارنده ای بپوشان و برای مبارزه او سلاح هائی بران عطا فرمای.

خدایا و این خواهش مرا تعمیم ده درباره هر کس که به پروردگاریت گواهی دهد، و به یگانگیت اخلاص ورزد، و از روی حقیقت عبودیت برای تو با شیطان دشمنی کند، و در معرفت علوم ربانی از جانب تو بر ضد او یاری جوید.

خدایا

هر گرهی را که شیطان بزند بگسل و آنچه را که فرو بندد بگشای، و هر تدبیری را که بیندیشد در هم شکن، و چون عزیمتی کند او را بازدار، و آنچه را که محکم کند نقض فرمای.

خدایا سپاهش را شکست ده، و مکرش را باطل ساز، و پناهگاهش را ویران کن و بینیش را به خاک بسای.

خدایا ما را در سلک دشمنان او قرار ده، و از شمار دوستانش بر کنار کن، تا چون آهنگ فریب ما کند فرمانش را نبریم و چون ما را بخواند اجابتش نکنیم هر که را از ما اطاعت کند به دشمنی شیطان فرمان دهیم، و هر که را از نهی و منع ما پیروی کند از متابعتش منع کنیم.

خدایا بر محمد خاتم پیغمبران و سرور رسولان، و بر اهل بیت پاکان و پاکیزگانش رحمت فرست، و ما را و همه مؤمنین و مؤمنات را از ذمائی که از شر آن به تو پناه جستیم پناه ده.

و از مخاطری که از بیم آن از تو زنهار خواستیم زنهار بخش.

و آنچه را که به وسیله دعا خواستیم بپذیر، و آنچه را از ذکرش غفلت کردیم به ما عطا فرمای، و آنچه را فراموش کردیم برای ما محفوظ دار، و ما را به این وسیله به درجات صالحین و مراتب مؤمنین انتقال ده، دعای ما را اجابت فرمای، ای پروردگار جهانیان.

۱۸- نیایش، هنگامی که خطری از او می گذشت

نیایش، هنگامی که خطری از او می گذشت، یا مطلبی که داشت بزودی بر آورده می شد

(۱۸) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دُفِعَ عَنْهُ مَا يَحْذَرُ، أَوْ عُجِّلَ لَهُ مَطْلَبُهُ:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى حُسْنِ قَضَائِكَ، وَ بِمَا صَرَفْتَ عَنِّي مِنْ

بَلَاءِكَ، فَلَا تَجْعَلْ حَظِي مِنْ رَحْمَتِكَ مَا عَجَلْتَ لِي مِنْ عَافِيَتِكَ فَأَكُونَ قَدْ شَقِيتُ بِمَا أَحْبَبْتُ وَ سَعَدَ غَيْرِي بِمَا كَرِهْتُ.

وَ إِنْ يَكُنْ مَا ظَلَمْتُ فِيهِ أَوْ بَتَّ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْعَافِيَةِ بَيْنَ يَدَيَّ بَلَاءٍ لَا يَنْقَطِعُ وَ وِزْرٍ لَا يَزِيدُ فَقَدِمْتُ لِي مَا أَحْرَبْتُ، وَ أَخْرَجْتُ عَنِّي مَا قَدَّمْتُ.

فَغَيَّرْتُ كَثِيرًا مِمَّا عَاقَبْتُهُ الْفَنَاءَ، وَ غَيَّرْتُ قَلِيلًا مِمَّا عَاقَبْتُهُ الْبَقَاءَ، وَ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ.

ترجمه ۱۸

خدایا سپاس تو را بر نیکوئی قضایت، و بر آنچه از من بگرداندی از بلایت.

پس نصیب مرا از رحمت خود، در این عافیت عاجل و نعمت دنیای زائل منحصر مساز که به وسیله آنچه دوست دارم بدبخت شوم، و دیگری به سبب آنچه من ناپسند دارم خوشبخت گردد و در صورتی که آن عافیت که روز را در آن به شب برده یا شب را در آن به روز آورده ام مقدمه بلائی دائم و وبالی مستمر باشد، پس آن بلا و وبال را که برایم به تأخیر افکنده ای پیش انداز و آن نعمت و عافیت را که پیش انداخته ای به تأخیر افکن، زیرا چیزی که پایانش بقا است، کم نیست.

و بر محمد و آلش رحمت فرست.

۱۹- نیایش، هنگام طلب باران پس از قحطی و خشکسالی

(۱۹) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْإِسْتِسْقَاءِ بَعْدَ الْجَدْبِ:

اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ، وَ انشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بِعَيْنِكَ الْمُعْدِقِ مِنَ السَّحَابِ الْمُنْسَاقِ لِبَنَاتِ أَرْضِكَ الْمُتَوَقِّئِ فِي جَمِيعِ الْآفَاقِ. وَ امْنُنْ عَلَيَّ عِيَادِكَ بِيَانِعِ التَّمَرَةِ، وَ أَحْيِ بِلِمَادِكَ بِلُؤُغِ الزَّهْرَةِ، وَ أَشْهَدْ مَلَائِكَتَكَ الْكِرَامِ السِّفْرَةَ بِسِقْمِي مِنْكَ نَافِعٍ، دَائِمٍ غُزْرُهُ، وَ اسْبَحْ دَرْرُهُ، وَ ابْلِ سَرِيرِ عَاجِلٍ. تُحْيِي بِهِ مَا قَدَّمَاتٍ، وَ تَرُدُّ بِهِ مَا قَدَّمَاتٍ وَ تُخْرِجُ بِهِ مَا هُوَ آتٍ، وَ تَوْسَعُ بِهِ فِي الْأَقْوَاتِ، سَيَّحَابًا مُتْرَاكِمًا هَيْنًا مَرِيئًا طَبَقًا مُجَلْجَلًا، غَيْرَ مِلْتٍ وَ دَفْءٍ، وَ لَا حُلْبٍ بَرَقُهُ.

اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا مَرِيئًا مُرِعًا عَرِيضًا وَ اسْبَحًا غَزِيرًا، تَرُدُّ بِهِ النَّهِيضَ، وَ تَجْبُرُ بِهِ الْمَهِيضَ اللَّهُمَّ اسْقِنَا سَقِيًّا تُسِيلُ مِنْهُ الظَّرَابَ، وَ تَمَلَأُ مِنْهُ الْجِيَابَ، وَ تُفَجِّرُ بِهِ الْأَنْهَارَ، وَ تُنْبِتُ بِهِ الْأَشْجَارَ، وَ تُرَخِّصُ بِهِ الْأَسْيَحَارَ فِي جَمِيعِ الْأَمْصَارِ، وَ تَنْعَشُ بِهِ الْبَهَائِمَ وَ الْخَلْقَ، وَ تُكْمِلُ لَنَا بِهِ

طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ، وَ تُثَبِّتْ لَنَا بِه الرِّزْعَ وَ تُدِرِّ بِه الصَّرْعَ وَ تَزِيدُنَا بِه قُوَّةً اِلَى قُوَّتِنَا.

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ظِلَّهُ عَلَيْنَا سُمُومًا، وَ لَا تَجْعَلْ بَرْدَهُ عَلَيْنَا حُسُومًا، وَ لَا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَيْنَا رُجُومًا، وَ لَا تَجْعَلْ مَاءَهُ عَلَيْنَا أُجَاجًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ترجمه دعای ۱۹

خدایا، ما را به وسیله باران سیراب ساز، و رحمتت را به باران فراوانت از ابری که برای رویانیدن گیاه زیبا و بهجت انگیز در همه آفاق زمینت روان گشته بر ما بگستران و با شکوفا ساختن و مایه بستن شکوفه، سرزمین های خود را حیاتی تازه بخش، و فرشتگان نویسنده اخبار و آثار را شاهد و ناظر بر سقایت نافعی ساز از لطف خود که مایه بخشندگیش برقرار و فیض بارندگیش دامنه دار باشد، تند بارانی که آنچه را که فرو مرده به فیضش زنده کنی، و آنچه را که از دست رفته است باز آری، و هر آن نعمت را که از مخزن کرم آمدنی است به خان احسانت بر آری و در دسترس خلق خود بگذاری و روزها را به وسیله آن بیفزائی، و از آسمان لطفت ابری را چشم همی داریم که انبوه و فشرده و بی خطر و بی ضرر و فراگیرنده و خروشنده باشد و بارانش خسته کننده و برقش فریب دهنده نباشد.

خدایا ما را از بارانی فریادرس ی قحط زدا و رویاننده گل و گیاه خرمی بخش صحرا و چمن سرسبز کننده دشت و دمن پهناور و دامنه دار و سرشار و مایه دار سیراب ساز که به وسیله آن گیاه به پا خاسته را از پژمردگی

به خرمی بازاری، و فیض آن را مومیائی شکستگی گیاهان شکسته قرار دهی.

خدایا ما را چنان سقایت کن که از برکت آن آب در تل و تپه ها به راه اندازی و چاهها را پر آب سازی و نهرها را روان کنی، و درختان را خلعت سبز پوشانی، و نرخ ها را در همه شهرها ارزان نمائی و چهارپایان و خلائق را سرزنده سازی و روزی های پاکیزه را برای ما کامل گردانی و کشت و زرعمان را برویانی و پستانها را پر شیر کنی و نیروئی بر نیروی ما بیفزائی.

خدایا سایه آن ابر را بر ما سموم مساز، و سردیش را بر ما شوم مگردان، و بارانش را بر ما عذاب قرار مده و آتش را در کام ما تلخ و شور مگردان.

خدایا بر محمد و آتش رحمت فرست، و برکات آسمانها و زمین را روزی ما ساز.

زیرا که تو بر هر چیز کمال قدرت داری

۲۰- نیایش، در طلب اخلاق ستوده و افعال پسندیده

(۲۰) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَرْضِي الْأَفْعَالِ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ بَلِّغْ يَأَيَّمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ، وَ اجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ، وَ انْتَهِ بَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَاتِ، وَ بَعْمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ.

اللَّهُمَّ وَفِّرْ بِلُطْفِكَ بَيْتِي، وَ صَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي، وَ اسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْفِنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْأَلُنِي غَدًا عَنْهُ، وَ اسْتَفْرِغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ، وَ أَغْنِنِي وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ، وَ لَا تَفْتِنِّي بِالنَّظَرِ، وَ اعْزِنِي وَ لَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكِبْرِ، وَ عَبِّدْنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ، وَ أَجْرِ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرِ وَ لَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنْ،

وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ، وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ لَا تَزْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَ لَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدْتَنِي لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدْرِهَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ مَتَّعْنِي بِهُدًى صَالِحٍ لَا أَسْتَبْدِلُ بِهِ، وَ طَرِيقَهُ حَقًّا لَا أَزِيغُ عَنْهَا، وَ نِيَّةَ رُشْدٍ لَا أَشُكُّ فِيهَا، وَ عَمْرِي مَا كَانَ عُمْرِي بِهَذَلِكَ فِي طَاعَتِكَ، فَإِذَا كَانَ عُمْرِي مَرْتَعًا لِلشَّيْطَانِ فَاقْبِضْ نِي إِلَيْكَ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَ مَقْتِكَ إِلَيَّ، أَوْ يَسْتَحْكِمَ عَضْبُكَ عَلَيَّ.

اللَّهُمَّ لَا تَدْعُ خَصْلَةَ تُعَابٍ مِنِّي إِلَّا أَصْلَحْتَهَا، وَ لَا عَائِبَةً أُوْتِبَ بِهَا إِلَّا حَسَّنْتَهَا، وَ لَا أُكْرِمَةً فِيَّ نَاقِصَةً إِلَّا أَتَمَمْتَهَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَبْدِلْنِي مِنْ بَغْضِهِ أَهْلَ السَّنَنِ الْإِنِّ الْمَحَبَّةَ، وَ مِنْ حَسَدِهِ أَهْلَ الْبُغْيِ الْمَوَدَّةَ، وَ مِنْ ظَنِّهِ أَهْلَ الصِّدَاقِ الثَّقَةَ، وَ مِنْ عِبَادَتِهِ الْوَالِيَّةَ، وَ مِنْ عُقُوبِ ذَوِي الْأَرْحَامِ الْمَبْرَةَ، وَ مِنْ خِذْلَانِ الْأَقْرَبِينَ النَّصِيرَةَ، وَ مِنْ حُبِّ الْمِدَارِينَ تَصْحِيحَ الْمَقَه، وَ مِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِينَ كَرَمَ الْعِشْرَةِ، وَ مِنْ مَرَارِهِ خَوْفِ الظَّالِمِينَ حَلَاوَةَ الْأَمْنَةِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لِي يَدًا عَلَى مَنْ ظَلَمَنِي، وَ لِسَانًا عَلَى مَنْ خَاصَمَنِي، وَ ظَفْرًا بِمَنْ عَانَدَنِي، وَ هَبْ لِي مَكْرًا عَلَى مَنْ كَايَدَنِي، وَ قُدْرَةً عَلَى مَنْ اضْطَهَدَنِي، وَ تَكْذِيبًا لِمَنْ قَصَبَنِي، وَ سَلَامَةً مِمَّنْ تَوَعَدَنِي، وَ وَفْقِي لِمَنْ سَدَدَنِي، وَ مُتَابَعِهِ مَنْ أَرَشَدَنِي.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سِدِّدْنِي لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ غَشَّيَنِي بِالنَّصْحِ، وَ أَجْزِي مَنْ هَجَرَنِي بِالْبَرِّ، وَ أُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبُذْلِ، وَ أَكْفِي مَنْ قَطَعَنِي بِالصَّلَةِ، وَ أَخَالِفَ مَنْ اغْتَابَنِي إِلَى حُسْنِ الذِّكْرِ، وَ أَنْ

أَشْكُرُ الْحَسَنَةَ، وَ أَعْصِي عَنِ السَّيِّئَةِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَلِّبْنِي بِحَلِيهِ الصَّالِحِينَ، وَ أَلْبَسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ، فِي بَسْطِ الْعَدْلِ، وَ كَظْمِ الْغَيْظِ، وَ إِطْفَاءِ النَّارِ، وَ صَمِّ أَهْلَ الْفُرْقَةِ، وَ إِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ، وَ إِفْشَاءِ الْعَارِفَةِ، وَ سِتْرِ الْعَائِبَةِ، وَ لِينِ الْعَرِيكَةِ، وَ حَفْضِ الْجَنَاحِ، وَ حُسْنِ السَّيْرِ، وَ سِيكُونِ الرِّيحِ، وَ طِيبِ الْمُخَالَقَةِ، وَ السَّبْقِ إِلَى الْفَضِيلَةِ، وَ إِثَارِ التَّفَضُّلِ، وَ تَرْكِ التَّعْيِيرِ، وَ الْإِفْضَالِ عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحَقِّ، وَ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ إِنْ عَزَّ، وَ اسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَ إِنْ كَثُرَ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَ اسْتِكْتَارِ الشَّدْرِ وَ إِنْ قَلَّ مِنْ قَوْلِي وَ فِعْلِي، وَ أَكْمِلْ ذَلِكَ لِي بِدَوَامِ الطَّاعَةِ، وَ لُزُومِ الْجَمَاعَةِ، وَ رَفْضِ أَهْلِ الْبِدْعِ، وَ مُسْتَعْمِلِ الرَّأْيِ الْمُخْتَرَعِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ إِذَا كَبُرْتُ، وَ أَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصَبْتُ، وَ لَمَّا تَبَتَّلَنِي بِالْكَسِيلِ عَنْ عِبَادَتِكَ، وَ لَمَّا أَلْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَ لَمَّا تَلْتَعَرَّضْ لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ، وَ لَمَّا مُجَامَعَهُ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ، وَ لَمَّا مُفَارَقَهُ مَنْ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَصُولُ بَكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ، وَ أَسْأَلُكَ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ عِنْدَ الْمَسْئِئَةِ، وَ لَمَّا تَفَتَّنِي بِالسَّيِّئَاتِ بِغَيْرِكَ إِذَا اضْطُرَرْتُ، وَ لَمَّا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ إِذَا افْتَقَرْتُ، وَ لَمَّا بِالْتَضَرُّعِ إِلَى مَنْ دُونِكَ إِذَا رَهَبْتُ، فَاسْتَحِقَّ بِذَلِكَ خِذْلَانِكَ وَ مَنَعَكَ وَ إِعْرَاضَكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِي رُوعِي مِنَ التَّمَنَّى وَ التَّطَنِّي وَ الْحَسَدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ، وَ تَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ، وَ تَذْيِيرًا عَلَى عَدُوِّكَ، وَ مَا أَجْرَى عَلَى لِسَانِي مِنْ لَفْظِهِ فُحْشٍ أَوْ هُجْرٍ أَوْ سَمِّ عَرَضٍ أَوْ شَهَادَةٍ بَاطِلٍ أَوْ اغْتِيَابٍ مُؤْمِنٍ غَائِبٍ أَوْ سَبِّ حَاضِرٍ وَ مَا أَشْبَهَ

ذَلِكَ نَطَقًا بِالْحَمْدِ لَكَ، وَإِعْرَاقًا فِي الشَّيْءِ عَلَيْكَ، وَذَهَابًا فِي تَمَجِيدِكَ، وَشُكْرًا لِنِعْمَتِكَ، وَاعْتِرَافًا بِإِحْسَانِكَ، وَإِحْصَاءً لِمِنَّكَ.

اللَّهُمَّ صِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ لِمَا أَظْلَمَنَ وَأَنْتَ مُطِيقٌ لِلدَّفْعِ عَنِّي، وَ لِمَا أَظْلَمَنَ وَأَنْتَ الْقَادِرُ عَلَى الْقَبْضِ مِنِّي، وَ لِمَا أَضَلَمْتُ وَ قَدْ أَمَكَّنْتَنِي هِدَايَتِي، وَ لِمَا أَفْتَقَرْتُ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَسْعِي، وَ لِمَا أَطْعَيْتَنِي وَ مِنْ عِنْدِكَ وَجْدِي.

اللَّهُمَّ إِلَى مَغْفِرَتِكَ وَفَدْتُ، وَإِلَى عَفْوِكَ فَصَدْتُ، وَإِلَى تَحْيَاؤُزِكَ اشْتَقْتُ، وَبِفَضْلِكَ وَثِقْتُ، وَ لَيْسَ عِنْدِي مَا يُوجِبُ لِي مَغْفِرَتَكَ، وَ لِمَا فِي عَمَلِي مَا أَسْتَحِقُّ بِهِ عَفْوَكَ، وَ مَا لِي بَعْدَ أَنْ حَكَمْتُ عَلَى نَفْسِي إِلَّا فَضْلُكَ،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ.

اللَّهُمَّ وَ أَنْظِفْنِي بِالْهُدَى، وَ أَلْهِمْنِي التَّقْوَى، وَ وَفِّقْنِي لِلتِّي هِيَ أَرْكَى، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى.

اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِي الطَّرِيقَةَ الْمُثَلَى، وَ اجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ أَمُوتُ وَ أَحْيَا.

اللَّهُمَّ صِلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَتَّعْنِي بِالْإِقْتِصَادِ، وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ السَّيِّدَادِ، وَ مِنْ أَدْلِهِ الرَّشَادِ، وَ مِنْ صَالِحِ الْعِبَادِ، وَ ارْزُقْنِي فَوْزَ الْمَعَادِ، وَ سَلَامَةَ الْمِرْصَادِ.

اللَّهُمَّ خُذْ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي مَا يُخَلِّصُهَا، وَ آتِنِي لِنَفْسِي مِنْ نَفْسِي مَا يُصْلِحُهَا، فَإِنَّ نَفْسِي هَالِكَةٌ أَوْ تَعْصِمُهَا.

اللَّهُمَّ أَنْتَ عُدَّتِي إِنْ حَزِنْتُ، وَأَنْتَ مُنْتَجِعِي إِنْ حُرِمْتُ، وَ بِكَ اسْتِغَاثَتِي إِنْ كَرِهْتُ، وَ عِنْدَكَ مِمَّا فَاتَ خَلْفٌ، وَ لِمَا فَسَدَ صِلَاحٌ، وَ فِيمَا أَنْكَرْتَ تَغْيِيرٌ، فَامُنَّنْ عَلَيَّ قَبْلَ الْبَلَاءِ بِالْعَافِيَةِ، وَ قَبْلَ الطَّلَبِ بِالْجِدَّةِ، وَ قَبْلَ الضَّلَالِ بِالرَّشَادِ، وَ اكْفِنِي مَثْوَنَهُ مَعْرَةَ الْعِبَادِ، وَ هَبْ لِي أَمْنًا يَوْمَ الْمَعَادِ، وَ امْنَحْنِي حُسْنَ الْإِرْشَادِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اذْرَأْ عَنِّي بِلُطْفِكَ، وَ اغْذِنِي بِنِعْمَتِكَ، وَ أَصْلِحْنِي بِكَرَمِكَ، وَ

دَاوِنِي بِصُنْعِكَ، وَ أَظْلِنِي فِي ذَرَاكَ، وَ جَلِّنِي رِضَاكَ، وَ وَفِّقْنِي إِذَا اشْتَكَلْتُ عَلَى الْأُمُورِ لِأَهْدَاهَا، وَ إِذَا تَشَابَهَتِ الْأَعْمَالُ لِأَرْكَاهَا، وَ إِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَالُ لِأَرْضَاهَا.

اللَّهُمَّ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَوَجَّنِي بِالْكَفَايَةِ، وَ سَيِّمْنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ، وَ هَبْ لِي صِدْقَ الْهِدَايَةِ، وَ لَا تَفْتِنِّي بِالسَّيِّعَةِ، وَ اْمُنِّحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ، وَ لَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَ لَا تَزِدْ دُعَائِي عَلَى رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَ لَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اْمُنِّعْنِي مِنَ السَّرْفِ، وَ حَصِّنْ رِزْقِي مِنَ التَّلْفِ، وَ وَفِّرْ مَلَكَتِي بِالْبِرِّكَهْ فِيهِ، وَ أَصِبْ بِي سَبِيلَ الْهِدَايَةِ لِلْبِرِّ فِيمَا أَنْفَقْتُ مِنْهُ.

اللَّهُمَّ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اْكْفِنِي مَثُونَةَ الْاِكْتِسَابِ، وَ اِرْزُقْنِي مِنْ غَيْرِ اِحْتِسَابٍ، فَلَا أَشْتَغِلُ عَنْ عِبَادَتِكَ بِالطَّلَبِ، وَ لَا أَحْتَمِلُ إِضْرَ تَبِعَاتِ الْمَكْسَبِ.

اللَّهُمَّ فَاطِنِي بِقُدْرَتِكَ مَا أَطْلُبُ، وَ اَجْرِنِي بِعِزَّتِكَ مِمَّا أَرْهَبُ.

اللَّهُمَّ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صُنْ وَجْهِي بِالْيَسَارِ، وَ لَا تَبْتِئِذْ جَاهِي بِالِاقْتَارِ فَاسْتَرْزِقْ أَهْلَ رِزْقِكَ، وَ اَسْتَعْطِي شِرَارَ خَلْقِكَ، فَاقْتِنِ بِحَمْدِ مَنْ أَعْطَانِي، وَ اُبْتَلِي بِدَمِّ مَنْ مَنَعَنِي، وَ أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ وَلِيُّ الْإِعْطَاءِ وَ الْمَنْعِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اِرْزُقْنِي صِحَّةً فِي عِبَادِهِ، وَ فَرَاغًا فِي زَهَادِهِ، وَ عِلْمًا فِي اسْتِعْمَالِهِ، وَ وَرَعًا فِي إِجْمَالِهِ.

اللَّهُمَّ اِخْتِمِ بِعَفْوِكَ أَجْلِي، وَ حَقِّقْ فِي رَجَاءِ رَحْمَتِكَ أَمَلِي، وَ سَهِّلْ إِلَيَّ بُلُوغَ رِضَاكَ سُئَلِي، وَ حَسِّنْ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِي عَمَلِي.

اللَّهُمَّ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ نَبِّهْنِي لِتَذَكُّرِكَ فِي أَوْقَاتِ الْغَفْلَةِ، وَ اَسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْلَةِ، وَ اَنْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلًا سَهْلَةً، أَكْمِلْ لِي بِهَا خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، كَأَفْضَلِ

مَا صَيَّلْتِ عَلَيَّ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ، وَأَنْتَ مُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ، وَآتَيْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَفِي بَرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ.

ترجمه دعای ۲۰

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ایمان مرا به کاملترین مراتب ایمان برسان، و یقینم را فاضلترین درجات یقین ساز، و نیتم را به بهترین نیتها و عملم را به بهترین اعمال ترفیع ده.

خدایا به لطف خود نیتم را کامل و خالص ساز.

و یقینم را ثابت و پا بر جای دار و به قدرت خود آنچه را که از من تباه شده اصلاح فرمای.

خداوندا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مهماتم را که باعث دل مشغولی من است، کفایت کن و مرا به کاری که فردا از آن مورد سؤال قرار می دهی بگمار، و روزگارم را در آنچه برای آنم آفریده ای مصروف دار و از غیر خود بی نیاز ساز و روزیت را بر من بگستر و به نگاه کردن به حسرت در مال و منال و جاه و جلال توانگرانم دچار مکن و عزیزم گردان و گرفتار کبرم مساز و بر بندگی خود رامم کن و عبادتم را به سبب خود پسندی تباه منمای.

و خیر را برای مردم به دستم روان کن.

و کار نیکم را به منت نهادن باطل مگردان و اخلاق عالیه را به من مرحمت فرمای.

و مرا از تفاخر و مباهات نگاهدار.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا در میان مردم به درجه ای ترفیع مده مگر آنکه به همان اندازه پیش نفس خویشم پست گردانی، و عزتی آشکارا برایم بوجود میاور مگر آنکه به همان نسبت پیش نفس خویشم خوار سازی.

خدایا بر محمد و

آلش رحمت، و از هدایتی پر سود و گراینده به مقصود برخوردارم ساز که روشی دیگر به جای آن نگزینم و از طریقت حقی که از آن منحرف نگردم و از نیت صوابی که در آن شک نکنم و مرا تا آنگاه که عمرم جامه خدمت در راه طاعت تو باشد زنده بدار پس هر زمان که بیم آن رود که مزرع عمرم چراگاه شیطان گردد پیش از آنکه شدت غضبت به سوی من بشتابد یا خشم بر من مستحکم گردد، مرا به سوی خود فرا گیر.

خدایا هیچ خوئی که بر من عیب شمرده شود باقی مگذار جز آنکه آن را اصلاح کنی و هیچ صفت نکوهیده ای را به جای منه مگر آنکه آن را نکو سازی.

و هیچ خصلت کریمه ناقصی بر جای مگذار، جز آنکه آن را کامل کنی. بر محمد و آل محمد رحمت فرست

و شدت کینه کینه توزان را درباره من به محبت، و حسد متعدیان را به مودت، و بدگمانی اهل صلاح را به اعتماد، و دشمنی نزدیکان را به دوستی، و بدرفتاری خویشان را به نیکوئی و بی اعتنائی اقربا را به نصرت، و دوستی مجامله کاران را به دوستی حقیقی و اهانت مصاحبان را به حسن عشرت، و تلخی ترس از ستمکاران را به شیرینی امنیت مبدل ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا بر کسی که درباره ام ستم کند دستی و بر آنکه با من مخاصمه کند زبانی، و بر آنکه عناد ورزد پیروزی ای قرار ده.

و در برابر آنکه با من مکر کند مگری و بر آنکه مرا مقهور خواهد قدرتی، و بر آنکه مرا عیب کند و

دشنام گوید تکذیبی، و از کسی که مرا تهدید کند سلامتی بخش و به اطاعت کسی که مرا براه صواب آرد و پیروی کسی که مرا ارشاد کند، موفق دار.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا؛ توفیق ده تا با آن کس که با من غش و دغلی کند به نصیحت و اخلاص مقابله کنم، و آن را که از من دوری گزیند به نیکوئی پاداش دهم. و به آنکه مرا محروم سازد به بخشش عوض دهم، و آن را که از من ببرد با پیوستن مکافات کنم، و با کسی که از من غیبت کند، به وسیله ذکر خیرش مخالفت نمایم و در برابر نیکی سپاسگزاری نمایم و از بدی چشم بپوشم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به زیور صالحین بیارای، در گستردن داد و فرو خوردن خشم، و خاموش کردن آتش فتنه و خصومت و جمع آوری پراکندگان و اصلاح میان مردمان و فاش کردن نیکیهای اهل ایمان و پوشاندن عیب ایشان و نرم خوئی و فروتنی و خوش رفتاری و سنگینی و وقار و حسن معاشرت و سبقت جستن به فضیلت و برگزیدن انعام و تفضل و فرو گذاشتن سرزنش و خرده گیری و ترک احسان درباره نااهل و گفتن حق هر چند دشوار آید و اندک شمردن خیر در گفتار و کردارم گر چه بسیار باشد و بسیار دیدن شر در گفتار و کردار خویش گر چه اندک باشد مرا در همگی این صفات به خلعت زیبای پرهیزگاران بپوش.

و این صفات را وسیله ادامه اطاعت و التزام جماعت و فرو گذاشتن اهل بدعت، و بکار برنده رأی

خودت در آور و کامل ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و وسیع ترین روزی هایت را بر من در هنگام پیر شدنم و قوی ترین نیروهایت را در من به هنگام خستگیم قرار ده و مرا به کاهلی در عبادت، و کوری در تشخیص طریقت و ارتکاب خلاف دوستیت، و پیوستن با کسی که از تو جدا شود و جدا شدن از کسی که با تو بیوندد مبتلا مساز.

خدایا مرا چنان کن که هنگام ضرورت با سلاح یاری تو حمله ور شوم و هنگام حاجت از تو مسألت کنم و هنگام مسکنت پیش تو به تضرع و زاری آیم و مرا چون بیچاره شوم به کمک خواستن از غیر خودت و چون فقیر شوم به فروتنی برای مسألت از غیر خود، و چون بترسم، به تضرع پیش غیر خود گرفتار مکن که به آن سبب سزاوار خواری و منع و بی اعتنائی تو گردم. ای مهربانترین مهربانان.

خدایا آنچه را از آرزومندی و گمان گرائی و حسد ورزی که شیطان در دل من همی افکند به یاد عظمت و تفکر در قدرتت و تدبیر بر ضد دشمنت مبدل ساز.

و آن کلمه زشت یا سخن ناستوده یا دشنام عرضی یا شهادت باطل یا غیبت مؤمن غائب، یا بد گفتن به شخص حاضر و مانند اینها را که شیطان بر زبان من جاری کند. به سخن حمد، و مبالغه در ثنا، و سعی و دقت در تمجید، و شکر نعمت، و اعتراف به احسان و شمردن نعمتهای خودت، بدل فرمای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و چنان کن که ستمزده نشوم و حال آنکه تو بر دفاع از من قادری، و

ستم نکنم و حال آنکه تو بر جلوگیری من توانائی و گمراه نشوم در صورتی که هدایت من برای تو ممکن است، و فقیر نگردم با اینکه گشایش زندگیم از جانب تو است.

و سرکشی نکنم با اینکه توانگریم از ناحیه تو است.

خدایا به سوی آمرزش تو کوچ کرده ام.

و به سوی عفو تو آهنگ نموده ام و به گذشت تو مشتاق شده ام.

و به فضل تو اعتماد کرده ام.

در صورتی که موجبات مغفرت تو نزد من نیست و چیزی که به وسیله آن سزاوار عفو تو گردم در کردار من نیست.

و پس از این حکم، که من خود درباره خویش راندم جز فضل و احسان تو سرمایه امیدی ندارم.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و بر من تفضل فرمای.

خدایا مرا به منطق هدایت گویا ساز، و به آئین تقوی ملهم نمای و به خوی و خصلتی که پاکیزه تر است موفق دار و به کاری که پسندیده تر است بگمار.

خدایا مرا به بهترین راه روان ساز و چنان کن که بر آئین تو بمیرم و هم بر آن آئین زندگی از سر گیرم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا در مجاری اعمال و مجالی احوال از نعمت اعتدال برخوردار ساز و در اقوال و افعال از اهل صواب و سداد و از ادله هدایت و رشاد و از زمره صالحین عباد قرار ده و رستگاری در معاد و سلامت از کمینگاه عذاب را نصیبم فرمای.

خدایا برای خودت از نیروهای نفس من آنچه را که باعث آزادی و پیراستگیش گردد بستان و آنچه را که وسیله تأمین حوائج و اصلاح کار نفس من شود به آن باز گذار، زیرا نفس من

در معرض هلاک است مگر آنکه تو آش نگاه داری.

خدایا اگر عم به سوی من لشکر انگیزد ساز و سلاح من توئی و اگر از همه جا و همه کس محروم شوم هدف امیدم توئی و اگر حوادث و شدائد بر من هجوم آورد استغاثه ام به تو است و هر چه از دست برود عوضش، و هر چه تباه شود اصلاحش نزد تو، و هر چه را ناپسند داری تغییرش به دست تو است.

پس پیش از بلا عافیت، و پیش از طلب توانگری، و پیش از گمراه شدن هدایت را بر من انعام کن، و مرا از رنج عیب جوئی بندگان محفوظ دار، و ایمنی از عذاب روز بازپسینم ارزانی دار، و از رهبری کاملم برخوردار ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و بدیها را به لطف خود از من بر طرف کن، و مرا به نعمت خود پیروان و به کرم خود اصلاح فرمای، و به احسان خود مداوا کن.

و در سایه رحمت جای ده و در خلعت خشنودیت بپوشان و چون کارها بر من دشوار و درهم شود، به صواب ترین آنها و چون کردارها مشتبه گردد به پاکیزه ترین و نافع ترین آنها؛ و چون مذاهب متناقض شود و پسندیده ترین آنها موفق ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و تارکم را به تاج بی نیازی بیارای، و مرا به حسن تدبیر در امور بگمار، و دوام هدایت ارزانی دار، و به توسعه دستگاه آشفته مساز، و زندگی ساده و آرام عطا فرمای، و زندگانیم را به مشقت دائم و رنج روزافزون مبدل منمای و دعایم را بسویم بر مگردان، زیرا که من برای تو معارضی نمی شناسم

و با تو مثل و مانندی نمی پرستم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا از اسراف بازدار و رزقم را از تلف حفظ کن، و دارائیم را به وسیله برکت دادنش افزون ساز، و مرا در انفاق از آن در امور خیر به راه صواب رهبری کن.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا از رنج بسیار کسب و تحصیل روزی بی نیاز ساز، و رزق بی دریغ روزی کن تا از عبادت تو به طلب رزق مشغول نگردم.

و سنگینی و بال کسب روزی را بر دوش نکشم.

خدایا و آنچه را که می طلبم به قدرت خود بر آور، و از آنچه می ترسم مرا به جوار عزت خود پناه ده.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و آبرویم را به توانگری نگاه دار، و منزلتم را به تنگدستی پست مکن، که از روزی خوارانت روزی طلبم، و از اشرار خلقت خواهش عطا کنم. تا به ستایش آنکه به من عطا کند، و به نکوهش آنکه منع کند مبتلا گردم.

در صورتی که متصدی حقیقی عطا توئی. نه ایشان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا تندرستی در عبادت و آسایشی در پارسائی و علمی توأم با عمل، و پارسائی مقرون با رفق و اقتصاد روزی ساز.

خدایا مدت عمر مرا با عفو خود به پایان بر، و آرزویم را در امید رحمتت به تحقیق رسان. و راه هایم را برای رسیدن بسر منزل خشنودیت هموار ساز، و علمم را در همه احوالم نیکو گردان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و مرا در اوقات غفلت برای یاد کردن خود، متنبه کن.

و در روزگار مهلت در اطاعت خود بکار دار، و راهی هموار به سوی محبت خود

برایم آشکار ساز، و به وسیله آن خیر دنیا و آخرت را برایم کامل فرمای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست. مانند بهترین رحمتی که پیش از او بر کسی از خلق خود فرستاده ای، و بعد از او بر کسی خواهی فرستاد.

و ما را در دنیا بهره ای نیکو و در آخرت نیز عطائی نیکو ببخش.

و مرا به رحمت خود از عذاب دوزخ نگاه دار.

۲۱- نیایش هنگامی که کاری او را اندوهگین می ساخت

نیایش او، چون کاری او را اندوهگین می ساخت و خطاها او را پریشان می کرد

(۲۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَزَنَهُ أَمْرٌ وَأَهْمَتْهُ الْخَطَايَا:

اللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ، وَ وَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ، أَفْرَدْتَنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِيَ، وَ ضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي، وَ أَشْرَفْتُ عَلَى خَوْفِ لِقَائِكَ فَلَا مَسِيكَنَ لِرُوعَتِي وَ مَنْ يُؤْمِنِي مِنْكَ وَ أَنْتَ أَخْفَتَنِي، وَ مَنْ يُسَاعِدُنِي وَ أَنْتَ أَفْرَدْتَنِي، وَ مَنْ يُقْوِينِي وَ أَنْتَ أضعفتني لا يُجِيرُ،

يَا إِلَهِي، يَا رَبَّ عَلَيَّ مَرْبُوبٍ، وَ لَا يُؤْمِنُ إِلَّا غَالِبٌ عَلَيَّ مَغْلُوبٍ، وَ لَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ عَلَيَّ مَطْلُوبٍ.

و بِيَدِكَ، يَا إِلَهِي، جَمِيعُ ذَلِكَ السَّبَبِ، وَ إِلَيْكَ الْمَفَرُّ وَ الْمَهْرَبُ،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجِرْ هَرَبِي، وَ أَنْجِحْ مَطْلَبِي.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ إِنْ صَيَّرْتَ عَنِّي وَجْهَكَ الْكَرِيمَ أَوْ مَنَعْتَنِي فَضْلَكَ الْجَسِيمَ أَوْ حَطَرْتَ عَلَيَّ رِزْقَكَ أَوْ قَطَعْتَ عَنِّي سَبِيلَكَ لَمْ أَجِدِ السَّبِيلَ إِلَى شَيْءٍ مِنْ أَمَلِي غَيْرَكَ، وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَيَّ مَا عِنْدَكَ بِمَعُونَةِ سِوَاكَ، فَإِنِّي عَبْدُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ، نَاصِيَتِي بِيَدِكَ. لَا أَمْرَ لِي مَعَ أَمْرِكَ، مَا ضِيقٌ فِي حُكْمِكَ، عَدْلٌ فِي قَضَائِكَ، وَ لَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ، وَ لَا أَسْتَطِيعُ مُجَاوَزَةَ قُدْرَتِكَ، وَ لَا أَسْتَمِيلُ هَوَاكَ، وَ لَا أُلْبِغُ رِضَاكَ، وَ لَا أَنَالُ

مَا عِنْدَكَ إِلَّا بِطَاعَتِكَ وَبِفَضْلِ رَحْمَتِكَ.

إِلَهِي أَصِيبْهُتْ وَأَمْسِيتْ عَبْدًا دَاخِرًا لَكَ، لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا بِكَ، أَشْهَدُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي، وَاعْتَرِفُ بِضَعْفِ قُوَّتِي وَقَلَّةِ حِيلَتِي، فَأُنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، وَتَمِّمْ لِي مَا آتَيْتَنِي، فَإِنِّي عَبْدُكَ الْمُسِيكِينُ الْمُسِيكِينُ الضَّعِيفُ الضَّرِيرُ الْحَقِيرُ الْمُهِينُ الْفَقِيرُ الْخَائِفُ الْمُسْتَجِيرُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي، وَلَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي، وَلَا آيسًا مِنْ إِجَابَتِكَ لِي وَإِنْ أَبْطَأْتُ عَنِّي، فِي سَرَاءٍ كُنْتُ أَوْ ضَرَاءٍ، أَوْ شِدَّةٍ أَوْ رَخَاءٍ، أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ بَلَاءٍ، أَوْ بُؤْسٍ أَوْ نَعْمَاءٍ، أَوْ جِدَةٍ أَوْ لَأْوَاءٍ، أَوْ فَقْرٍ أَوْ غِنَى.

اللَّهُمَّ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ ثَنَائِي عَلَيْكَ، وَمِدْحِي إِيَّاكَ، وَحَمِيدِي لَكَ فِي كُلِّ حَالَتِي حَتَّى لَا أَفْرَحَ بِمَا آتَيْتَنِي مِنَ الدُّنْيَا، وَلَا أَحْزَنَ عَلَى مَا مَنَعْتَنِي فِيهَا، وَأَشْعِرْ قَلْبِي تَقْوَاكَ، وَاسْتَعْمِلْ بَدَنِي فِيمَا تَقْبَلُهُ مِنِّي، وَاشْغَلْ بِطَاعَتِكَ نَفْسِي عَنْ كُلِّ مَا يَرِدُ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَحِبَّ شَيْئًا مِنْ سُخْطِكَ، وَلَا أَسْخَطَ شَيْئًا مِنْ رِضَاكَ.

اللَّهُمَّ صِلْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَفَرِّغْ قَلْبِي لِمَحَبَّتِكَ، وَاشْغَلْهُ بِذِكْرِكَ، وَانْعَشْهُ بِخَوْفِكَ وَبِالْوَجَلِ مِنْكَ، وَقَوِّهِ بِالرُّغْبَةِ إِلَيْكَ، وَآمِلْهُ إِلَى طَاعَتِكَ، وَاجْرِ بِهِ فِي أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَيْكَ، وَذَلِّلْهُ بِالرُّغْبَةِ فِيمَا عِنْدَكَ أَيَّامَ حَيَاتِي كُلِّهَا.

وَاجْعَلْ تَقْوَاكَ مِنَ الدُّنْيَا زَادِي، وَإِلَى رَحْمَتِكَ رِحْلَتِي، وَفِي مَرْضَاتِكَ مِدْخَلِي، وَاجْعَلْ فِي جَنَّتِكَ مَثْوَايَ، وَهَبْ لِي قُوَّةَ احْتِمَالٍ بِهَا جَمِيعَ مَرْضَاتِكَ، وَاجْعَلْ فِرَارِي إِلَيْكَ، وَرَغْبَتِي فِيمَا عِنْدَكَ، وَأَلْبَسْ قَلْبِي الْوَحْشَةَ مِنْ شَرَارِ خَلْقِكَ، وَهَبْ لِي الْأَنْسَ

بِكَ وَبِأَوْلِيَائِكَ وَ أَهْلِ طَاعَتِكَ.

و لَا تَجْعَلْ لِفَاجِرٍ وَ لَا كَافِرٍ عَلَيَّ مِنْهُ، وَ لَا لَهُ عِنْدِي يَدًا، وَ لَا بِي إِلَيْهِمْ حَاجَةٌ، بَلِ اجْعَلْ سُبُكُونَ قَلْبِي وَ أَنْسَ نَفْسِي وَ اسْتِغْنَائِي وَ كِفَايَتِي بِكَ وَ بِخِيَارِ خَلْقِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِي لَهُمْ قَرِينًا، وَ اجْعَلْنِي لَهُمْ نَصِيرًا، وَ ائْتِنِّي عَلَيَّ بِشَوْقِي إِلَيْكَ، وَ بِالْعَمَلِ لِمَكَ بِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ ذَلِكَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ.

ترجمه دعای ۲۱

خدایا ای بی نیاز کننده بنده تنها مانده ناتوان و ای نگاه دارنده از پیش آمد سهمگین و گزند حوادث زمان، خطاها مرا به بی کسی کشیده، پس یار و یاورى ندارم و از تحمل خشم تو فرو مانده ام، پس نیرو دهنده ای نمى یابم و به خوف برخورد یادآورى تو مشرف شده ام، پس تسکین دهنده ای برای وحشتم نمى بینم و کدام کس مرا از تو ایمن مى سازد، در صورتى که تو مرا ترسانده باشى و کدام کس به یارى من مى پردازد، در حالى که تو تنهاىم گذاشته باشى؟

و کدامین کس مرا نیرو مى بخشد، آنجا که تو ناتوانم کرده باشى زنده نمى تواند داد ای معبود من پرورده ای را مگر پروردگارش، و امان نمى تواند بخشید مغلوبى را مگر غالبش، و یارى نمى تواند داد فرارى مورد تعقیبى را مگر تعقیب کننده ی مقتدرش، تنها پناهگاه حمایت تو گشوده است.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و فرارم را زنده بخش و مطلبم را برآر.

خدایا تو اگر روی نیکویت را از من بگردانی. یا فضل عظیمت را از من دریغ داری، یا روزیت را از من بازگیری، یا رشته رحمت را از من بگسلی، غیر از تو وسیله ای برای هیچ یک از

آزروهايم نخواهم داشت.

و بر آنچه نزد تو است به کمک غير تو دست نخواهم يافت.

زيرا که من بنده تو و مسخر و مقهور توأم.

با فرمانت مرا فرمانی نيست، حکمت درباره من روان و قضايست در حق من به آئين عدل است.

و بيرون رفتن از قلمرو سلطنت تو نمی توانم و بر تجاوز از قدرتت توانائی ندارم، و به جلب محبتت، قادر نيستم.

و به خشنوديت نمی رسم و به خزانه های رحمتت دست نمی يابم مگر به مدد اطاعت تو و رحمت سرشار تو.

خدایا شب را به صبح آوردم و روز را به شام بردم، در حالی که بنده ذليلی از آن توأم که جز به مدد تو بر جلب نفعی و دفع ضرری قادر نيستم.

من درباره خود به اين ذلت و مسکنت گواهی می دهم.

و به ضعف نیرو و بيچارگی خود اعتراف می کنم.

پس به آنچه مرا وعده داده ای وفا کن.

و آنچه را که عطا کرده ای کامل ساز.

زيرا که من بنده بينوای زار ناتوان، و مستمند بی سامان و خوار بی مقدار فقير ترسان و زينهار خواه توأم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و مرا از ياد عطايای خود دچار فراموشی مکن.

و از احسانت در آنچه بخشیده ای غافل مساز.

و از اجابت دعایم. اگر چه به تأخير افتد ناامیدم منماید، در خوشی باشم یا در ناخوشی، در سختی یا در رفاه، در سلامت یا بلاء، در شدت حاجت یا در آغوش نعمت، در توانگری یا درویشی، در فقر یا در غنی.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا، در همه حال به ثناء و مدح و سپاس خود مشغول دار، تا به بهره ای که از دنیا به من داده ای خوشحال نشوم و بر

آنچه مرا از آن باز داشته ای، غمگین نگردم.

و دلم را به خلعت تقوی بپوشان، و بدنم را در آنچه از من مقبول تو است بگمار، و نفسم را به طاعت خود از اندیشه ها و خاطراتی که بر من وارد می شود بازدار، تا؛ چیزی را که تو دشمن داری دوست ندارم.

و آنچه را که موجب خشنودی تو است، دشمن ندارم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و دلم را برای محبت خود فارغ و به یاد خویش مشغول ساز.

و به ترس و هراس خود از در افتادن به پرتگاه هوی نگاه دار، و به رغبت به سوی خود نیرومند کن، و به فرمانبرداریت متمایل نمای.

و آن را در خوشایندترین راهها در نظر خود روان کن، و سراسر ایام زندگیم به رغبت در رحمتهای خود رام ساز.

و تقوایت را از دنیا توشه ام گردان و سفر مرا به جانب رحمت و ورود مرا بسر منزل خشنودیت قرار ده و مسکنم را در بهشت خود مقرر دار و مرا نیروئی بخش که به وسیله آن همه بار رضای تو را بر دوش کشم و فرارم را به سوی تو و رغبتم را در آنچه نزد تو است قرار ده، و دلم را در جامه رمیدگی از اشرار خلق خود بپوشان، و الفت و انس با خود و دوستان و اهل طاعتت را به من ارزانی دار.

و از فاجری و کافری منتهی بر من قرار مده.

و برای آنان دربار من نعمتی و مرا به سوی ایشان حاجتی مگذار. بلکه آسایش دل و آرامش جان و بی نیازی و کفایت کار مرا به عهده لطف خود و گزیدگان خلق خود گیر.

خدایا بر محمد

و مرا با ایشان همنشین و یار ساز، و به شوق به سوی تو و به انجام آنچه دوست داری و بپسندی بر من منت بگذار.

زیرا تو بر هر چیز قدرت بی پایان داری، و این کار برای تو آسان است.

۲۲- نیایش، هنگام سختی

نیایش، هنگام سختی و مشقت و فرو بستگی کارها

(۲۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الشَّدِّهِ وَ الْجَهْدِ وَ تَعَسَّرِ الْأُمُورِ:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ كَلَّفْتَنِي مِنْ نَفْسِي مَا أَنْتَ أَمْلِكُ بِهِ مِنِّي، وَ قُدِّرْتُمْ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ أَغْلَبُ مِنْ قُدْرَتِي، فَأَعْطِنِي مِنْ نَفْسِي مَا يُرِضُ بِكَ عَنِّي، وَ خُذْ لِنَفْسِكَ رِضَاهَا مِنْ نَفْسِي فِي عَافِيهِ.

اللَّهُمَّ لِمَا طَاقَهُ لِي بِالْجَهْدِ، وَ لَا صَبَرَ لِي عَلَى الْبَلَاءِ، وَ لَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْفَقْرِ، فَلَا تَحْظُرْ عَلَيَّ رِزْقِي، وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى خَلْقِكَ، بَلْ تَفَرِّدْ بِحَاجَتِي، وَ تَوَلَّ كِفَايَتِي.

وَ انْظُرْ إِلَيَّ وَ انْظُرْ لِي فِي جَمِيعِ أُمُورِي، فَإِنَّكَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَ لَمْ أُقِمْ مَا؛ بَ فِيهِ مَصْلَحَتُهَا، وَ إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى خَلْقِكَ تَجْهَمُونِي، وَ إِنْ أَلْجَأْتَنِي إِلَى قَرَابَتِي حَزَمُونِي، وَ إِنْ أَعْطُوا أَعْطُوا قَلِيلًا نَكِدًا، وَ مَنُوا عَلَيَّ طَوِيلًا، وَ ذَمُّوا كَثِيرًا.

فَبِفَضْلِكَ، اللَّهُمَّ، فَأَغْنِنِي، وَ بَعْظَمَتِكَ فَأَنْعَسِنِي، وَ بِسَعَتِكَ، فَابْسُطْ يَدِي، وَ بِمَا عِنْدَكَ فَأَكْفِنِي.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ خَلِّصْنِي مِنَ الْحَسَدِ، وَ احْصُرْنِي عَنِ الذُّنُوبِ، وَ وَرِّعْنِي عَنِ الْمَحَارِمِ، وَ لَا تُجَرِّئْنِي عَلَى الْمَعَاصِي، وَ اجْعَلْ هَوَايَ عِنْدَكَ، وَ رِضَايَ فِيمَا يَرُدُّ عَلَيَّ مِنْكَ، وَ بَارِكْ لِي فِيمَا رَزَقْتَنِي وَ فِيمَا حَوَّلْتَنِي وَ فِيمَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، وَ اجْعَلْنِي فِي كُلِّ حَالَاتِي مَحْفُوظًا مَكْلُوءًا مَسْتُورًا مَمْنُوعًا مُعَاذًا مُجَارًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَفْضِ عَنِّي كُلَّ مَا أَلْزَمْتَنِيهِ وَ

فَرَضْتَهُ عَلَيَّ لَمَكَ فِي وَجْهِ مِنْ وُجُوهِ طَاعَتِكَ أَوْ لِخَلْقٍ مِنْ خَلْقِكَ وَإِنْ ضَعُفَ عَن ذَلِكِ يَدَنِي، وَوَهَنْتَ عَنْهُ قُوَّتِي، وَ لَمْ تَنْلُهُ مَقْدَرَتِي، وَ لَمْ يَسِغْهُ مَالِي وَ لَا ذَاتُ يَدِي، ذَكَرْتَهُ أَوْ نَسَيْتُهُ. هُوَ، يَا رَبِّ، مِمَّا قَدْ أَحْصَيْتَهُ عَلَيَّ وَ أَغْفَلْتَهُ أَنَا مِنْ نَفْسِي، فَأَدِّهِ عَنِّي مِنْ جَزِيلِ عَطِيَّتِكَ وَ كَثِيرِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ، حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَيَّ شَيْءٌ مِنْهُ تُرِيدُ أَنْ تُقَاصِنِي بِهِ مِنْ حَسَنَاتِي، أَوْ تُضَاعِفَ بِهِ مِنْ سَيِّئَاتِي يَوْمَ الْقَاكَ يَا رَبِّ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِي الرِّغْبَةَ فِي الْعَمَلِ لَمَكَ لِأَخْرَجْتَنِي حَتَّى أَعْرِفَ صِدْقَ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِي، وَ حَتَّى يَكُونَ الْعَالِبُ عَلَيَّ الزَّهْدُ فِي دُنْيَايَ، وَ حَتَّى أَعْمَلَ الْحَسَنَاتِ شَوْقًا، وَ آمَنَ مِنَ السَّيِّئَاتِ فَرَقًا وَ خَوْفًا، وَ هَبْ لِي نُورًا أَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ، وَ أَهْتِدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ، وَ اسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشُّكِّ وَ الشُّبُهَاتِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِي خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ، وَ شَوْقَ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتَّى أَجِدَ لَذَّةَ مَا أَدْعُوكَ لَهُ، وَ كَأَبَهُ مَا أَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ اللَّهُمَّ قَدْ تَعَلَّمُ مَا يُضِلُّ لِحْنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَ أَخْرَجْتَنِي فَكُنْ بِحَوَائِجِي حَفِيظًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ ارْزُقْنِي الْحَقَّ عِنْدَ تَقْصِيَةِ يَرِي فِي الشُّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فِي الْيُسْرِ وَ الْعُسْرِ وَ الصِّحَةِ وَ السَّقَمِ، حَتَّى أَتَعَرَّفَ مِنْ نَفْسِي رَوْحَ الرِّضَا وَ طَمَآنِينَةَ النَّفْسِ مِنِّي بِمَا يَجِبُ لَكَ فِيهَا يَجِدْتُ فِي حَالِ الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ الرِّضَا وَ السَّخَطِ وَ الضَّرِّ وَ النَّفْعِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِي سَلَامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ حَتَّى لَا أَحْسَدَ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ عَلَيَّ شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ، وَ

حَتَّى لَا أَرَى نِعْمَةً مِنْ نِعَمِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا أَوْ عَافِيَةٍ أَوْ تَقْوَى أَوْ سَعَةٍ أَوْ رَخَاءٍ إِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ بِكَ وَ مِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.

اللَّهُمَّ صَيِّبْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُقْنِي التَّحَفُّظَ مِنَ الْخَطَايَا، وَ الْإِحْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فِي حَالِ الرِّضَا وَ الْغَضَبِ، حَتَّى أَكُونَ بِمَا يَرُدُّ عَلَيَّ مِنْهُمَا بِمَنْزِلِهِ سَوَاءٍ، عَامِلًا بِطَاعَتِكَ، مُؤْتِرًا لِرِضَاكَ عَلَيَّ مِمَّا سِوَاهُمَا فِي الْأَوْلِيَاءِ وَ الْأَعْدَاءِ، حَتَّى يَأْمَنَ عَيْدُوِي مِنْ ظُلْمِي وَ جَوْرِي، وَ يَتَأَسَّ وَ لِيئِي مِنْ مِثْلِي وَ انْحِطَاطِ هَوَايَ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَدْعُوكَ مُخْلِصًا فِي الرِّخَاءِ دُعَاءَ الْمُخْلِصِينَ الْمُضْطَرِّينَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.

ترجمه دعای ۲۲

خدایا تو درباره اصلاح و تهذیب نفس من مرا به کاری مکلف ساخته ای که خود بر انجام آن از من تواناتری.

و قدرت تو بر آن کار و بر خود من غالبتر از قدرت من است، پس از نیروهای نفس من آنچه را که موجب خشنودی تو از من شود به من عطا کن، و برای نفس خود آنچه را که خوش دارد از نیروهای نفس من با حفظ عافیت و در حد طاقت بستان.

خدایا مرا بر مشقت طاقت، و بر بلا صبر و بر فقر قدرت نیست، پس روزیم را باز مدار، و مرا به خلق خود وا مگذار. بلکه تو خود به تنهایی حاجتم را بر آور، و کار مرا به عهده گیر، و مرا منظور نظر خود ساز، و در همه کارهایم با چشم لطف بنگر.

زیرا اگر مرا به نفس خود وا گذاری از اداره آن فرو مانم، و آنچه را که صلاح نفس من در

آن است بر پا ندارم، و اگر مرا به خلق خود وا گذاری روی بر من ترش کنند و اگر بر عهده خویشانم موکول کنی محرومم سازند.

و اگر عطا کنند عطائی کم و بی برکت دهنده و منتی فراوان نهند.

و نکوهشی بسیار کنند.

خدایا پس به فضل خود بی نیازم کن، و بدست عظمت زیر بازویم را بگیر، و بر پایم دار و به توانگری خود دستم را گشاده ساز.

و به رحمت بی نیازم کن.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا از حسد برهان و از گناهان بازدار، و از کارهای حرام توفیق پرهیز بخش و بر ارتکاب معاصی دلیرم مکن و مرغ دلم را در شاخسار لطف و رحمت خود به پرواز دار و به هر شاهد و شرنگ که از جام تقدیر تو به کامم در آید شادم ساز و روزی و بخشش و انعامت را بر من بیفزای.

و مرا در همه احوالم محفوظ و محروس و مستور و در پناه و در عصمت و در زینهار خود بدار.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا به انجام هر گونه طاعتی که برای خود یا یکی از خلق خود بر من لازم و واجب کرده ای موفق دار، اگر چه بدنم از انجامش ناتوان باشد، و نیرویم از آن سستی گیرد، و قدرتم به آن نرسد.

و مال و سرمایه من گنجایش آن را نداشته باشد، خواه آن طاعت را به یاد داشته باشم یا فراموش کرده باشم.

زیرا آن طاعت از تکالیفی است که تو ای پروردگار من آن را به حساب من گذاشته ای، و من آن را از یاد خود برده ام.

پس آن را به عطای عظیم و

رحمت فراوانت از جانب من به جای آر زیرا که تو توانگری کریمی، تا چیزی از آن بر ذمه من نماند که بخواهی ای پروردگار من در روز لقای خود، در مقابل آن از حسناتم بگاهی، یا به سبب آن بر سیناتم بیفزائی.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا رغبت آن بخش که کار تو را برای آخرتم به جا آورم. تا آنجا که صدق این معنی را در دل خود احساس کنم، و بی رغبتی در دنیا بر من غالب شود، و کارهای نیک را از روی شوق به جا آورم و از کارهای بد به علت بیم از عقاب آن ایمن باشم و نوری به من ببخش که در پرتوش در میان مردم سلوک کنم و در تاریکی ها راه بیابم.

و با فروغش از ظلمت شک و شبهات برهم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و بیم اندوه عذاب و شوق وعده ثواب را روزیم ساز، تا لذت چیزی که تو را برای آن می خوانم، و اندوه چیزی را که از آن به تو پناه می برم، دریابم.

خدایا تو موجبات صلاح کار دنیا و آخرت مرا می دانی پس در قضاء حوائج عنایت فرمای.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و چون در انجام وظیفه شکر نعمتهایت در حال آسایش و سختی و تندرستی و بیماری کوتاهی کنم، اعتراف به حق خودت را روزیم ساز، تا به هنگام ترس و ایمنی، و خشم و رضا، و سود و زیان. مسرت خاطر و آرامش دل خود را در انجام وظیفه ام نسبت به تو بیابم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و دلم را از حسد پاک ساز،

تا بر احدی از آفریدگانت به علت چیزی از فضل و احسانت حسد نبرم، و تا آنکه نعمتی از نعمتهایت را، در دین یا دنیا، یا عافیت یا تقوی، یا سعه رزق یا آسایش، بر احدی از خلق تو نبینم، مگر آنکه بهتر از آن را به لطف تو و از جانب تو ای خدای یگانه بی شریک برای خود آرزو کنم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و تحفظ از خطاها و پاسداری از لغزشها را در دنیا و آخرت و در حال خشنودی و غضب، روزیم کن. که در پذیرفتن موجبات خشنودی و علل خشم یکسان و به طاعت تو عامل باشم، و درباره دوستان و دشمنان طاعت و رضای تو را بر غیر آن ترجیح دهم، تا دشمنم از ظلم و جورم ایمن، و دوستم از آنکه از حق منحرف و به هوای نفس او متمایل شوم ناامید گردد.

و مرا از کسانی قرار ده که در حال رفاه تو را با همان اخلاص مخلصان مضطر می خوانند.

زیرا که تو ستوده و بخشنده و کریمی.

۲۳- نیایش، هنگام عافیت

نیایش، هنگامی که عافیت و شکر بر آن را از خدا طلب می کرد

(۲۳) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا سَأَلَ اللَّهَ الْعَافِيَةَ وَ شُكْرَهَا:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَلْبِسْنِي عَافِيَتَكَ، وَ جَلِّبْنِي عَافِيَتَكَ، وَ حَصِّبْنِي بِعَافِيَتِكَ، وَ أَكْرِمْنِي بِعَافِيَتِكَ، وَ أَعْنِنِي بِعَافِيَتِكَ، وَ تَصَيِّدْ عَلَيَّ بِعَافِيَتِكَ، وَ هَبْ لِي عَافِيَتَكَ وَ أَفْرِشْنِي عَافِيَتَكَ، وَ أَصْلِحْ لِي عَافِيَتَكَ، وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَافِيَتِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَافِنِي عَافِيَةً كَافِيَةً شَافِيَةً عَالِيَةً نَامِيَةً، عَافِيَةً تُؤَلِّدُ فِي بَدَنِي الْعَافِيَةَ، عَافِيَةَ الدُّنْيَا

وَ الْآخِرَهُ .

وَ اٰمَنْ عَلٰى بِالصَّحٰهِ وَ الْاٰمَنِ وَ السَّلَامَهٗ فِى دِيْنِى وَ بَدَنِى ، وَ الْبَصِيْرَهٗ فِى قَلْبِى ، وَ النَّفَاذِ فِى اُمُوْرِى ، وَ الْخَشِيْهِ لَكَ ، وَ الْخَوْفِ مِنْكَ ، وَ الْقُوَّةِ عَلٰى مَا اَمَرْتَنِى بِهٖ مِنْ طَاعَتِكَ ، وَ الْاِجْتِنَابِ لِمَا نَهَيْتَنِى عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَّتِكَ .

اللّٰهُمَّ وَ اٰمَنْ عَلٰى بِالْحَيِّجِ وَ الْعُمْرَهٗ ، وَ زِيَارَهٗ قَبْرِ رَسُوْلِكَ ، صِلُوْا تُكَ عَلَيَّهِ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ عَلَيَّهِ وَ عَلٰى آلِهِ ، وَ آلِ رَسُوْلِكَ عَلَيَّهِمُ السَّلَامُ اَبَدًا مَا اَبْقَيْتَنِى فِى عَامِى هٰذَا وَ فِى كُلِّ عَامٍ ، وَ اجْعَلْ ذٰلِكَ مَقْبُوْلًا مَشْكُوْرًا ، مَذْكُوْرًا لَدَيْكَ ، مَذْخُوْرًا عِنْدَكَ .

وَ اَنْطِقْ بِحَمْدِكَ وَ شُكْرِكَ وَ ذِكْرِكَ وَ حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْكَ لِسَانِى ، وَ اَشْرَحْ لِمَرَاشِدِ دِيْنِكَ قَلْبِى .

وَ اَعِزَّنِى وَ ذُرِّيَّتِى مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ ، وَ مِنْ شَرِّ السَّيِّئَةِ وَ الْهٰمَةِ وَ الْعَامَةِ وَ اللَّامَةِ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّرِيْدٍ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ سُلْطٰنٍ عَنِيْدٍ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُتْرَفٍ حَفِيْدٍ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ضَعِيْفٍ وَ شَدِيْدٍ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ شَرِيْفٍ وَ وَضِيْعٍ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ صَغِيْرٍ وَ كَبِيْرٍ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ قَرِيْبٍ وَ بَعِيْدٍ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ مَنْ نَصَبَ لِرَسُوْلِكَ وَ لِاَهْلِ بَيْتِهِ حَرْبًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ ، وَ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّهٖ اَنْتَ اَخِذْ بِنَاصِيَّتِهَا ، اِنَّكَ عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ .

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ مَنْ اَرَادَنِى بِسُوْءٍ فَاصْرِفْهُ عَنِّى ، وَ اَذْحِرْ عَنِّى مَكْرَهُ ، وَ اذْرَأْ عَنِّى شَرَّهُ ، وَ رُدِّ كَيْدَهُ فِى نَحْرِهِ .

وَ اجْعَلْ بَيْنَ يَدَيْهِ سُدًّا حَتَّى تُعْمِيَ عَنِّى بَصِيْرَهُ ، وَ تُصِمَّ عَنِّى ذِكْرِي سَمْعَهُ ، وَ تُقْفَلَ دُوْنَ اِخْطَارِي قَلْبَهُ ، وَ تُخْرِسَ عَنِّى لِسَانَهُ ، وَ تَقْمَعَ رَأْسَهُ ، وَ تُدَلَّ عِزَّهُ ، وَ تَكْسُرَ جَبْرُوْتَهُ ، وَ تُدَلَّ رَقَبَتُهُ ، وَ تَفْسَخَ كِبْرَهُ ، وَ تُؤْمِنِنِى مِنْ

جَمِيعِ ضَرِّهِ وَ شَرِّهِ وَ غَمِّهِ وَ هَمِّهِ وَ لَمَزِهِ وَ حَسَدِهِ وَ عَدَاوَتِهِ وَ حَبَائِلِهِ وَ مَصَائِدِهِ وَ رَجَلِهِ وَ خَيْلِهِ، إِنَّكَ عَزِيزٌ قَدِيرٌ.

ترجمه:

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و خلعت عافیت را بر من بپوشان، و مرا به عافیت فرا گیر، و به عافیت محفوظ دار، و به عافیت گرمی ساز، و به عافیت بی نیاز کن، و عافیت را بر من صدقه کن، و عافیت را به من ببخش، و عافیت را برایم بگستران، و عافیت را بر من شایسته ساز و میان من عافیت در دنیا و آخرت جدائی میفکن.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و مرا عافیتی بی نیاز کننده و شفا دهنده ببخش که از دسترس بیماریها و علتها بالاتر و در کشاکش عمر رو به فرونی باشد، عافیتی که در بدنم تولید عافیت کند:

عافیت در دنیا و آخرت.

و انعام فرمای بر من به تندرستی، و امنیت، و سلامت دین و بدن، و بصیرت قلب، و پیشرفت در کار، و بیم و هراس از تو، و قدرت بر انجام طاعتی که مرا به آن فرمان داده ای، و اجتناب از معصیتی که مرا از آن نهی فرموده ای.

خدایا انعام فرمای بر من به حج و عمره و زیارت قبر پیمبرت که صلوات و رحمت و برکات تو بر او و بر آل او باد و زیارت قبول آل پیمبرت (که جاودانه بر ایشان سلام باد) مادامی که مرا باقی داری در این سال و در هر سال دیگر و آن عبادات را پذیرفته و پسندیده و منظور نظر و ذخیره نزد خود قرار ده، و زبان مرا به حمد و شکر

و ذکر و ثنای جمیل بر خودت گویا کن، و دلم را برای پذیرفتن مقاصد دین خود منشرح و گشاده ساز، و مرا و فرزندان مرا از شر شیطان رجیم پناه بخش و از شر حشرات گزنده و جانوران زهرناک کشنده و غوغای عوام و چشم زخم لثام و از شر هر شیطان سرکش جبار و شر سلطان ستمکار و از شر هر ناتوان و هر توانا و از شر هر بلندپایه و فرومایه و از شر هر خرد و بزرگ و از شر هر نزدیک و دور و از شر هر کسی از جن و انس که به جنگ پیمبر تو و اهل بیتش برخاسته، و از شر هر جنبنده ای که مسخر قدرت تو گشته پناه ده.

زیرا که تو در سلطنتت پویای راه حق و عدلی.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و هر که را درباره من اندیشه بدی کند از من بگردان، و مکرش را از من بران و شرش را از من دور ساز و تیر نیرنگش به گلوگاهش باز گردان.

و سدی در برابرش بگذار که چشمش را از دیدن من کور و گوشش را از شنیدن ذکر من کر سازی، و دلش را هنگام خطوط یاد من قفل بر نهی، و زبانش را از گفتگو درباره من لال کنی، و سرش را بکوبی، و عزتش را به ذلت مبدل سازی، و جبروتش را در هم شکنی، و طوق خواری بر گردنش نهی، و دستگاه کبريانش را بر هم زنی، و مرا از همه ضرر و شر و طعن و غیبت و عیبجوئی و حسد و دشمنی و بندها و دامها

و پیادگان و سواران او ایمن نمائی.

زیرا که تو غالب و بی نهایت قادری.

۲۴- نیایش، درباره پدر و مادر

نیایش، درباره پدر و مادرش که درود بر ایشان باد

(۲۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَبَوَيْهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ، وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ اخْصُصْهُمْ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ سَلَامِكَ.

وَ اخْصُصِ اللَّهُمَّ وَالِدِي بِالْكَرَامَةِ لَدَيْكَ، وَ الصَّلَاةِ مِنْكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَلْهِمْنِي عِلْمَ مَا يَجِبُ لَهُمَا عَلَى الْإِلَهَامَا، وَ اجْمَعْ لِي عِلْمَ ذَلِكَ كُلِّهِ تَمَامًا، ثُمَّ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تُلْهِمْنِي مِنْهُ، وَ وَفَّقْنِي لِلتَّفُؤُذِ فِيمَا تُبْصِرُنِي مِنْ عِلْمِهِ حَتَّى لَمَّا يُفَوِّتَنِي اسْتِعْمَالَ شَيْءٍ عَلَّمْتَنِيهِ، وَ لَا تُثْقِلْ أَرْكَانِي عَنِ الْحَفُوفِ فِيمَا أَلْهِمْتَنِيهِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ كَمَا شَرَفْتَنَا بِهِ، وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، كَمَا أُوجِبْتَ لَنَا الْحَقَّ عَلَى الْخَلْقِ بِسَبَبِهِ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي أَهَابُهُمَا هَيْبَةَ السُّلْطَانِ الْعُسُوفِ، وَ أَبْرَهُمَا بِرَّ الْأُمِّ الرَّءُوفِ، وَ اجْعَلْ طَاعَتِي لَوَالِدِي وَ بَرِي بِهِمَا أَقْرَ لِعَيْنِي مِنْ رَفْعِهِ الْوَشْيَانِ، وَ أَتْلِجْ لِمِصْدَرِي مِنْ شَرِّبِهِ الظَّمَانَ حَتَّى أُوْتِرَ عَلَى هَوَايَ هَوَاهُمَا، وَ أَقْدِمَ عَلَى رِضَايَ رِضَاهُمَا وَ أَسْتَكْتِرَ بِرَهُمَا بِي وَ إِنْ قَلَّ، وَ أَسْتَقِلَّ بِرِي بِهِمَا وَ إِنْ كَثُرَ.

اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي، وَ أَطِبْ لَهُمَا كَلَامِي، وَ أَلِنْ لَهُمَا عَرَبِيَّتِي، وَ اعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي، وَ صَيِّرْنِي بِهِمَا رَفِيقًا، وَ عَلَيْهِمَا شَفِيقًا.

اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَّتِي، وَ أَنْبِئْهُمَا عَلَى تَكْرِمَتِي، وَ اخْفِظْ لَهُمَا مَا حَفِظَاهُ مِنِّي فِي صِغَرِي.

اللَّهُمَّ وَ مِمَّا مَسَّيَهُمَا مِنِّي مِنْ أَدَى، أَوْ خَلَصَ إِلَيْهِمَا عَنِّي مِنْ مَكْرُوهِ، أَوْ ضَاعَ قَبْلِي لَهُمَا مِنْ حَقِّ فَاجِعُهُ حِطَّةً لِإِذْنِ بِهِمَا، وَ عَلُوًّا فِي دَرَجَاتِهِمَا، وَ زِيَادَةً فِي حَسَنَاتِهِمَا، يَا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِأَضْعَافِهَا مِنَ الْحَسَنَاتِ.

اللَّهُمَّ

وَمَا تَعِدُّنَا عَلَىٰ فِيهِ مِنْ قَوْلٍ، أَوْ أَسْرَفًا؛ عَلَيَّ فِيهِ مِنْ فِعْلٍ، أَوْ ضَيِّعًا لِي مِنْ حَقٍّ، أَوْ قَصَرَ رَأْيِي عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ فَقَدْتُ وَهَبْتُهُ لَهُمَا، وَ حِيدْتُ بِهِ عَلَيْهِمَا وَ رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي وَضْعٍ تَبِعْتَهُ عَنْهُمَا، فَإِنِّي لَا أَتِهْمُهُمَا عَلَىٰ نَفْسِي، وَلَا أَسْتَبْطِئُهُمَا فِي بَرِي، وَلَا أَكْرَهُ مَا تَوَلَّيَاهُ مِنْ أَمْرِي يَا رَبَّ.

فَهُمَا أَوْجِبُ حَقًّا عَلَيَّ، وَ أَقْدِمُ إِحْسَانًا إِلَيَّ، وَ أَعْظِمُ مِنْهُ لَدَيَّ مِنْ أَنْ أَقَاصِيَهُمَا بِعَدْلِ، أَوْ أَجَازِيَهُمَا عَلَيَّ مِثْلًا، أَيْنَ إِذَا يَا إِلَهِي طُولُ شُغْلِهِمَا بِتَرْبِيَّتِي وَ أَيْنَ شِدَّةُ تَعَبِهِمَا فِي حِرَاسَتِي وَ أَيْنَ إِقْتَارُهُمَا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمَا لِلتَّوَسُّدِ عِوَضًا عَلَيَّ هَيْهَاتَ مَا يَسْتَوْفِيَانِ مِنِّي حَقَّهُمَا، وَ لَا أُذْرِكُ مَا يَجِبُ عَلَيَّ لَهُمَا، وَ لَا أَنَا بِقَاضٍ وَظِيْفَهُ خِدْمَتِهِمَا،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِنِّي يَا خَيْرَ مَنْ اسْتَمْتَعِينَ بِهِ، وَ وَفِّقْنِي يَا أَهْدَىٰ مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ، وَ لِمَا تَجْعَلُنِي فِي أَهْلِ الْعُقُوقِ لِلآبَاءِ وَ الْأُمَّهَاتِ يَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ، وَ اخْصِيْصْ أَيْوَىٰ بِأَفْضَلِ مَا خَصَّيْتَهُ بِهِ آيَاءَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أُمَّهَاتِهِمْ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَهُمَا فِي أَدْبَارِ صَلَوَاتِي، وَ فِي إِيَّيْ مِنْ آثَاءِ لَيْلِي، وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِي.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْ لِي بِدُعَائِي لَهُمَا، وَ اغْفِرْ لَهُمَا بِبِرِّهِمَا بِي مَغْفِرَةً حَتْمًا، وَ ارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِي لَهُمَا رِضًا عَزْمًا، وَ بَلِّغْهُمَا بِالْكَرَامَةِ مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ.

اللَّهُمَّ وَ إِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لَهُمَا فَشَفِّعْهُمَا فِيَّ، وَ إِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِي فَشَفِّعْنِي فِيهِمَا حَتَّىٰ نَجْتَمِعَ بِرَأْفَتِكَ فِي دَارِ كَرَامَتِكَ وَ مَحَلِّ مَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ، إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، وَ الْمَنَّ الْقَدِيمِ، وَ أَنْتَ

خدایا رحمت فرست بر محمد، بنده و پیغمبرت، و بر خاندان پاکش، و ایشان را به بهترین صلوات و رحمت و برکات و سلام خود امتیاز بخش، و پدر و مادرم را.

خدایا به کرامت نزد خود، و رحمت از جانب خود اختصاص ده، ای مهربانترین مهربانان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و علم آنچه را که درباره ایشان بر من واجب است به من الهام نما، و آموختن همگی آن واجبات را بی کم و کاست برایم فراهم ساز، و آنگاه مرا خود بر آن دار که هر چه به من الهام نموده ای بکار بندم، و توفیق ده تا در آنچه بصیرت می دهی غور کنم، تا به کار بستن چیزی از آنچه به من آموخته ای از من فوت نگردد، و اعضايم از انجام خدمتی که مرا به آنان ملهم ساخته ای سنگینی نگیرد.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، همچنان که ما را با انتساب به او شرف بخشیدی، و بر محمد و آلش رحمت فرست، همچنان که به سبب او حق ما را بر خلق واجب ساختی.

خدایا مرا چنان کن که از والدینم همچون از پادشاه ستمکار بترسم، و همچون مادر مهربان درباره ایشان خوش رفتاری کنم. فرمانبرداری و نیکوکاری درباره ایشان را در نظرم از لذت خواب در چشم خواب آلوده لذیذتر، و در کام دلم از شربت گوارا در مذاق تشنه گواراتر ساز. تا آرزوی ایشان را بر آرزوی خود ترجیح دهم و خشنودیشان را بر خشنودی خود بگزینم، و نیکوئی ایشان را درباره خود هر چند کم باشد افزون بینم و نیکوئی خویش را درباره ایشان گر چه بسیار

باشد کم شمارم.

خدایا بانگم را در گوششان ملایم گردان، و سخنم را بر ایشان خوشایند کن، و خویم را برای ایشان نرم ساز و دلم را بر ایشان مهربان نما و مرا نسبت به آن دو سازگار و مشفق گردان.

خدایا ایشان را در برابر پرورش من جزای نیکو ده و در مقابل گرامی داشتتم، مأجور دار، و آنچه را که در کودکیم منظور داشته اند بر ایشان منظور فرمای.

خدایا هر آزار که از من به ایشان رسیده یا هر مکروه که از من به ایشان پیوسته، یا هر حقی که در مقام ایشان از طرف من تضييع شده، پس آن را وسیله ریختن از گناهان و بلندی درجات و فزونی حسنات ایشان قرار ده.

ای کسی که بدیها را به چندین برابرش از خوبیها تبدیل می کنی.

خدایا هر تندروی که در گفتار با من کرده اند، یا هر زیاده روی که درباره من روا داشته اند، یا هر حق که از من فرو گذاشته اند، یا هر وظیفه که در انجامش درباره من کوتاهی کرده اند، پس من آن را به ایشان بخشیدم، و آن را وسیله احسان درباره ایشان ساختم، و از تو می خواهم که بار وبال آن را از دوش ایشان فرو گذاری، زیرا که من نسبت به خود گمان بد به ایشان نمی برم، و ایشان را در مهربانی نسبت به خود مسامحه کار نمی دانم، و از آنچه درباره ام انجام داده اند ناراضی نیستم ای پروردگار من زیرا که رعایت حق ایشان بر من واجب تر، و احسانشان به من قدیم تر، و نعمتشان نزد من بزرگتر از آن است که ایشان را در گرو عدالت کشم، یا نسبت به ایشان معارضه به

مثل کنم و گرنه ای خدای من طول اشتغال ایشان به پرورش من، و شدت رنجشان در پاس داشتنم چه خواهد شد؟

و تنگی و عسرتی که در راه رفاه من تحمل کرده اند کجا بشمار خواهد آمد؟

هیئات! ایشان نمی توانند حق خود را از من استیفاء کنند و من نمی توانم حقوقی را که بر ذمه من دارند تدارک کنم، و وظیفه خدمت ایشان را به جا آورم

پس بر محمد و آل او رحمت فرست، و مرا اعانت کن، ای بهترین کسی که از او مدد طلبیده می شود، و مرا توفیق ده، ای راهنماینده تر کسی که به او روی آورده می شود، و در آن روز که همه نفوس را بدون آن که ستم کرده شوند جزا می دهی، مرا در زمره کسانی که پدران و مادران خود را خوار می دارند قرار مده.

خدایا بر محمد و آل و نسل و تبار او رحمت فرست، و پدر و مادر مرا به بهترین امتیازی که به پدران و مادران بندگان مؤمنت بخشیده ای اختصاص ده، ای مهربانترین مهربانان. خدایا در پی نمازها و در قسمتی از اوقات شب و در ساعتی از ساعات روزم ذکر ایشان را از یادم مبر.

خدایا بر محمد و آل او رحمت فرست، و مرا به وسیله دعایم درباره ایشان و ایشان را به سبب مهربانی شان درباره من مشمول آمرزش حتمی قرار ده، و به وسیله شفاعت من به طور قطع از ایشان خشنود شو و ایشان را با اکرام به سر منزلهای سلامت برسان.

خدایا اگر ایشان را پیش از من آمرزیده ای پس ایشان را شفیع من ساز و اگر مرا پیش از ایشان مورد آمرزش قرار داده ای

پس مرا شفیع ایشان کن، تا در پرتو مهربانی تو در سرای کرامت و محل مغفرت و رحمت گرد آئیم، زیرا که تو صاحب فضل عظیم و نعمت قدیمی، و تو مهربان تر مهربانانی.

۲۵- نیایش، درباره فرزندان.

(۲۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْلَدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ:

اللَّهُمَّ وَ مَنْ عَلَى بَقَاءِ وُلْدِي وَ بِإِصْلَاحِهِمْ لِي وَ بِإِمْتَاعِي بِهِمْ.

إِلَهِي امْدُدْ لِي فِي أَعْمَارِهِمْ، وَ زِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ، وَ رَبِّ لِي صِدْقِيهِمْ، وَ قَوْلِي ضَعْفَهُمْ، وَ أَصْحَحْ لِي أَيْدِيَهُمْ وَ أَدْرِيَانَهُمْ وَ أَخْلَاقَهُمْ، وَ عَافِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ فِي جَوَارِحِهِمْ وَ فِي كُلِّ مَا عُنِيتُ بِهِ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ أَدْرِزْ لِي وَ عَلَى يَدِي أَرْزَاقَهُمْ.

وَ اجْعَلْهُمْ أَبْرَاراً أَتَقِيَاءَ بُصْرَاءَ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ لَكَ، وَ لِأَوْلِيَائِكَ مُحِبِّينَ مُنَاصِحِينَ، وَ لِجَمِيعِ أَعْدَائِكَ مُعَانِدِينَ وَ مُبْغِضِينَ، آمِينَ.

اللَّهُمَّ اشْدُدْ بِهِمْ عَضُدِي، وَ أَقِمْ بِهِمْ أَوْدِي، وَ كَثِّرْ بِهِمْ عَدَدِي، وَ زَيِّنْ بِهِمْ مَحْضَرِي، وَ أَحْيِ بِهِمْ ذِكْرِي، وَ اكْفِنِي بِهِمْ فِي غَيْبِي، وَ أَعِنِّي بِهِمْ عَلَى حَاجَتِي، وَ اجْعَلْهُمْ لِي مُحِبِّينَ، وَ عَلَى حُدَيْبِينَ مُقْبِلِينَ مُسْتَقِيمِينَ لِي، مُطِيعِينَ، غَيْرِ عَاصِينَ وَ لَا عَاقِبِينَ وَ لَا مُخَالِفِينَ وَ لَا خَاطِبِينَ.

وَ أَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَّتِهِمْ وَ تَأْدِيبِهِمْ، وَ بَرِّهِمْ، وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ مَعَهُمْ أَوْلَاداً ذُكُوراً، وَ اجْعَلْ ذَلِكَ خَيْراً لِي، وَ اجْعَلْهُمْ لِي عَوْناً عَلَى مَا سَأَلْتُكَ.

وَ أَعِزَّنِي وَ ذُرِّيَّتِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، فَإِنَّكَ خَلَقْتَنَا وَ أَمَرْتَنَا وَ نَهَيْتَنَا وَ رَغَبْتَنَا فِي ثَوَابِ مَا أَمَرْتَنَا وَ رَهَبْتَنَا عِقَابَهُ، وَ جَعَلْتَ لَنَا عَدُوّاً يَكِيدُنَا، سَيَّلْتَهُ مِنَّا عَلَى مَا لَمْ تَسَلْطْنَا عَلَيْهِ مِنْهُ، أَسَدَيْتَهُ صُدُورَنَا، وَ أَجْرَيْتَهُ مَجَارِي دِمَائِنَا، لَا يَغْفُلُ إِنْ غَفَلْنَا، وَ لَا يَنْسِي إِنْ نَسِينَا، يُؤْمِنُنَا عِقَابَكَ، وَ يُخَوِّفُنَا بِغَيْرِكَ.

إِنْ هَمَمْنَا بِفَاحِشِهِ شَجَعْنَا عَلَيْهَا،

وَإِنْ هَمَمْنَا بِعَمَلٍ صَالِحٍ ثَبَطْنَا عَنْهُ، يَتَعَرَّضُ لَنَا بِالشَّهَوَاتِ، وَيُنْصَبُ لَنَا بِالشَّبَهَاتِ، إِنْ وَعَدْنَا كَذَبْنَا، وَإِنْ مَنَّا أَخْلَفْنَا، وَإِلَّا تَصْرِفَ عَنَّا كَيْدَهُ يُضِلَّنَا، وَإِلَّا تَقِنَا خَبَالَهُ يَسْتَرِلْنَا.

اللَّهُمَّ فَاقْهَرُ سُلْطَانَهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ حَتَّى تَحْبِسَهُ عَنَّا بِكَتْرِهِ الدَّعَاءِ لَكَ فَصَبِّحْ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَعْصُومِينَ بِكَ.

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كُلَّ سُؤْلِي، وَاقْضِ لِي حَوَائِجِي، وَ لَا تَمْنَعْنِي الْإِجَابَةَ وَقَدْ صَدَّ مَنَّتَهَا لِي، وَ لَا تَحْجُبْ دُعَائِي عَنْكَ وَقَدْ أَمَرْتَنِي بِهِ، وَ امْنُنْ عَلَيَّ بِكُلِّ مَا يُصْلِحُنِي فِي دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي مَا ذَكَرْتُ مِنْهُ وَ مَا نَسِيتُ، أَوْ أَظْهَرْتُ أَوْ أَخْفَيْتُ أَوْ أَعْلَنْتُ أَوْ أَسْرَرْتُ.

وَ اجْعَلْنِي فِي جَمِيعِ ذَلِكَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ بِسُؤَالِي إِيَّاكَ، الْمُنجِحِينَ بِالطَّلِبِ إِلَيْكَ غَيْرَ الْمَمْنُوعِينَ بِالتَّوَكُّلِ عَلَيْكَ. الْمُعْوَدِينَ بِالتَّعْوِذِ بِكَ، الرَّابِحِينَ فِي التَّجَارَةِ عَلَيْكَ، الْمُجَارِينَ بِعِزِّكَ، الْمَوْسِعَ عَلَيْهِمُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ مِنْ فَضْلِكَ، الْوَاسِعَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ، الْمُعَزَّيْنَ مِنَ الدَّلِّ بِكَ، وَ الْمُجَارِينَ مِنَ الظُّلْمِ بِعَدْلِكَ، وَ الْمُعَافِينَ مِنَ الْبَلَاءِ بِرَحْمَتِكَ، وَ الْمُغْنِينَ مِنَ الْفَقْرِ بِغِنَاكَ، وَ الْمَعْصُومِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الزَّلَلِ وَ الْخَطَايَا بِتَقْوَاكَ، وَ الْمُؤَفَّقِينَ لِلْخَيْرِ وَ الرُّشْدِ وَ الصَّوَابِ بِطَاعَتِكَ، وَ الْمُحَالِ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الذُّنُوبِ بِقُدْرَتِكَ، التَّارِكِينَ لِكُلِّ مَعْصِيَتِكَ، السَّاكِنِينَ فِي جِوَارِكَ.

اللَّهُمَّ أَعْطِنَا جَمِيعَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِكَ وَ رَحْمَتِكَ، وَ أَعِزَّنَا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ، وَ أَعْطِ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمَاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ مِثْلَ الْعَدَى سَأَلْتِكَ لِنَفْسِي وَ لَوْلَدِي فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ، إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ سَائِعٍ عَلِيمٌ عَفُوٌّ غَفُورٌ رءُوفٌ رَحِيمٌ.

وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ.

ترجمه دعای ۲۵

خدایا بر من منت گذار به باقی گذاشتن فرزندانم.

و به شایسته ساختن ایشان برای من و به بهره مند کردن من از ایشان.

خدایا

عمرشان را برای من برکت بخش و مدت زندگانی شان را طولانی ساز، و خردسالشان را برایم پرورش ده، و ضعیفشان را نیرومند کن، و بدنها و دینها و اخلاقشان را به صحت بدار، ایشان را در جانها و اعضایشان و هر چیز از کارشان که مورد اهتمام من است مشمول عافیت قرار ده و روزیهایشان را برای من و بدست من افزون ساز، و ایشان را نیکوکار و پرهیزکار و روشن دل و حق نیوش و فرمانبردار خودت، و دوستدار و نصیحت گزار دوستانت، و معاند و کینه توز همه دشمنانت قرار ده. آمین.

خدایا بازویم را به وسیله ایشان سخت گردان.

و اختلال حالم را به ایشان اصلاح کن، و جمعیت مرا به ایشان فزونی ده، و محضر مرا به وجودشان بیارای، و نامم را به وسیله ایشان زنده بدار، و ایشان را در غیابم جانشین من ساز، و به وسیله آنان مرا بر قضاء حاجتم یاری ده، و ایشان را دوستدار من و مهربان بر من و متوجه به من و در نیکی بر من مستقیم و در برابر فرمان من مطیع قرار ده، که نسبت به من نافرمانی و بدی و مخالفت و خطا نکنند و مرا در تربیت و تأدیب و نیکی درباره ایشان یاری ده، و از جانب خود علاوه بر ایشان اولاد ذکوری به من ببخش.

و آن بخشش را به صلاح و خیر من قرار ده.

و ایشان را در آنچه از تو خواسته ام یاورم ساز، و مرا و فرزندانم را از شیطان رجیم حفظ کن.

زیرا تو ما را آفریدی، و امر و نهی کردی.

و در مزد اطاعت از امر خود تشویق و

از عقاب ارتکاب نهی خود تهدید فرمودی.

و تو برای ما دشمنی قرار دادی که با ما مکر می کند و او را بر ما تسلطی دادی، که ما را بدان پایه بر او تسلط نیست، او را در دلهای ما منزل دادی و در مجاری خون ما روان ساختی. اگر ما غافل شویم او غافل نمی شود، و اگر ما فراموش کنیم او فراموش نمی کند. ما را از عقاب تو ایمن می سازد، و از غیر تو می ترساند.

چون به کار زشت و رسوائی همت گماریم تشجیعمان می کند، و چون به کار شایسته ای رو آوریم ما را از آن باز می دارد. ما را به گناهان و شهوات آلوده می خواهد، و به پیروی از شبهات اشاره می کند. اگر ما را وعده ای دهد دروغ می گوید، و اگر به آرزوها سرگرممان سازد، خلف می کند، و اگر مکرش را از ما نگردانی ما را گمراه می سازد، و اگر از فساد او نگاهمان نداری ما را می لغزاند.

خدایا پس به سلطنت خود او را از تسلط بر ما مقهور ساز، تا به وسیله کثرت دعایمان او را از ما بازداري و سرانجام به مدد لطف تو در زمره معصومین از نیرنگ او در آئیم.

خدایا همه مسألت هایم را عطا کن، و حوائج را بر آور، و مرا از اجابت دعا ممنوع مساز و حال آنکه خود آن را برایم ضمانت کرده ای و میان خود و دعای من حجاب قرار مده و حال آن که تو خود مرا به آن فرمان داده ای. هر چه را که در دنیا و آخرت باعث اصلاح حال من شود به من انعام فرمای. یاد کرده باشم یا فراموش، ظاهر

کرده باشم یا پنهان، آشکارا خواسته باشم یا در پنهان، و مرا در همه این احوال، به وسیله مسئلتم از تو از جمله مصلحان، و به طلبیدن از تو در عداد کامیابان، و به توکل بر تو از نامحرمان قرار ده.

و در زمره کسانی در آور که به پناه بردن بر تو عادت کرده، و در سوداگری با تو سود برده، و در پناه عزت تو قرار گرفته، و در پرتو جود و کرمیت، از خوان فضل پهناورت روزی حلال بر ایشان توسعه یافته، و با مدد لطف از ذلت به عزت رسیده و در کنف عدلت از ظلم پناه جسته، و به رحمتت از بلا عافیت یافته، و به برکت بی نیازیت از درویشی توانگر شده، و به نگهداریت از گناهان و لغزشها و خطاها معصوم مانده، و به یمن طاعتت به پوئیدن راه خیر و هدایت و صواب موفق شده اند، و به قدرتت میان ایشان و گناهان حائلی و حاجبی پدید آمده است، و هر گونه نافرمانی تو را فرو گذاشته، و در جوار تو سکونت جسته اند.

خدایا همه آن مراتب را به توفیق و رحمتت به ما عطا فرمای، و ما را از عذاب جهنم پناه ده و به همه مسلمین و مسلمات و مؤمنین و مؤمنات مانند آنچه من از تو برای خود و فرزندانم خواسته در عاجل دنیا و در آجل آخرت عطا فرمای، زیرا که تو نزدیک و اجابت کننده و شنوا و دانا و عفو کننده و آمرزنده مهربان و بخشنده ای.

و ما را در دنیا حسنه ای و در آخرت حسنه ای عطا فرمای و از عذاب جهنم نگاه دار.

۲۶- نیایش، درباره همسایگان

نیایش، درباره

همسایگان و دوستانش هنگامی که از ایشان یاد می کرد

(۲۶) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَجِيرَانِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ إِذَا ذَكَرَهُمْ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَوَلَّيْنِي فِي جِيرَانِي وَ مَوَالِي الْعَارِفِينَ بِحَقِّنَا، وَ الْمُنَابِذِينَ لِأَعْدَائِنَا بِأَفْضَلِ وَ لَائِيكَ.

و وَفَّقَهُمْ لِإِقَامَةِ سُنَّتِكَ، وَ الْأَخْذِ بِمَحَاسِنِ أَدَبِكَ فِي إِزْفَاقِ ضَعْفِيهِمْ، وَ سِدِّ خَلَّتِهِمْ، وَ عِيَادَةِ مَرِيضَتِهِمْ، وَ هِدَايَةِ مُسْتَرْشِدِيهِمْ، وَ مُنَاصِحَةِ مُسْتَشِيرِيهِمْ، وَ تَعَهُّدِ قَادِمِهِمْ، وَ كِتْمَانِ أَسْرَارِهِمْ، وَ سِتْرِ عَوْرَاتِهِمْ، وَ نُصْرَةِ مَظْلُومِهِمْ، وَ حُسْنِ مُوَاسَاتِهِمْ بِالْمَاعُونِ، وَ الْعُودِ عَلَيْهِمْ بِالْجِدَّةِ وَ الْإِفْضَالِ، وَ إِعْطَاءِ مَا يَجِبُ لَهُمْ قَبْلَ السُّؤَالِ وَ اجْعَلْنِي اللَّهُمَّ أَجْرِي بِالْإِحْسَانِ مُسَيِّئُهُمْ، وَ أَعْرِضْ بِالتَّحَاوُزِ عَنِ ظَالِمِهِمْ، وَ أَسْتَعْمِلْ حُسْنَ الظَّنِّ فِي كَافَتِهِمْ، وَ اتَّوَلَّيْ بِالْبِرِّ عَامَّتَهُمْ، وَ أَعْضُ بِبَصِيرَةٍ عَنْهُمْ عَفْءَهُ، وَ أَلِينُ جَانِبِي لَهُمْ تَوَاضُعًا، وَ أَرِقْ عَلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ رَحْمَةً، وَ أَسِرَّ لَهُمْ بِالْغَيْبِ مَوَدَّةً، وَ أَحِبَّ بَقَاءَ النِّعْمَةِ عِنْدَهُمْ نُصْحًا، وَ أَوْجِبْ لَهُمْ مَا أَوْجِبُ لِحَامَتِي، وَ أَرْعَى لَهُمْ مَا أَرْعَى لِخَاصَّتِي.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارزُقْنِي مِثْلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ، وَ اجْعَلْ لِي أَوْفَى الْحُظُوظِ فِيمَا عِنْدَهُمْ، وَ زِدْهُمْ بَصِيرَةً فِي حَقِّي، وَ مَعْرِفَةً بِفَضْلِي حَتَّى يَسْعُدُوا بِي وَ أَسْعَدَ بِهِمْ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۲۶

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به بهترین وجهی در رعایت حق همسایگان و دوستانم که به حق ما عارف و با دشمنان ما مخالفند اعانت کن، و ایشان را در اصلاح خودشان برای بر پا داشتن سنت و فرا گرفتن آداب پسندیده خودت در ارفاق به ضعیف، و جبران فقر، و عیادت بیمار، و راهنمایی هدایت جوی، و نصیحت مشورت کننده، و دیدن کردن از تازه وارد،

و پنهان داشتن اسرار و پوشاندن عیبه‌ها، و یاری مظلوم، و حسن مواسات در مایحتاج و ابزار خانه و نفع رساندن به وسیله عطیه و بخشش فراوان، و بخشیدن ضروریات زندگی به یکدیگر پیش از سؤال، موفق دار.

و مرا نیز.

خدایا بر آن دار که بد کردارشان را به نیکی پاداش ده‌م، و از ستمکارشان به عفو و اغماض در گذرم، و خوش بینی را درباره همه ایشان بکار بندم.

و دست مهر و شفقت بالای سرشان بگشایم و دیده‌ام را به آئین عفت از ایشان فرو پوشم، و از سر فروتنی با ایشان سازش و نرمش کنم، و بر مبتلایانشان از سر مهر دلسوزی کنم و در غیابشان دوستی خود را ظاهر سازم، و از روی اخلاص بقاء نعمت را نزد ایشان دوست بدارم، و هر چه درباره خویشان خود مقرر می‌دارم درباره ایشان نیز برقرار سازم، و آنچه درباره خواص خود منظور می‌کنم نسبت به ایشان نیز منظور دارم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا نیز از جانب ایشان رفتاری از این گونه نصیب فرمای، و کاملترین بهره‌ها را در آنچه نزد ایشان است برایم مقرر ساز و بصیرتشان را در حق من و معرفتشان را به فضل من بیفزای، تا ایشان به وسیله من سعادت‌مند شوند و من به وسیله ایشان نیکبخت گردم دعایم را مستجاب فرمای ای پروردگار جهانیان.

۲۷- نیایش، درباره مرزداران

(۲۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَهْلِ الثُّغُورِ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حَصِّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ، وَ أَيْدِ حُمَاتِهَا بِقُوَّتِكَ، وَ أَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَّتِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ كَثِّرْ عِدَّتَهُمْ، وَ اشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ، وَ اخْرُسْ حَوَزَتَهُمْ،

وَ امْنَعْ حَوْمَتَهُمْ، وَ اَلْفَ جَمْعُهُمْ، وَ دَبَّرَ امْرَهُمْ، وَ وَاثَرَ بَيْنَ مِيرِهِمْ، وَ تَوَخَّيْتُ بِكِفَايَةِ مُؤْنِهِمْ، وَ اغْضَدْتُهُمْ بِالنَّصِيرِ، وَ اعْنَتُهُمْ بِالصَّبْرِ، وَ الطُّفَّ لُهُمْ فِي الْمَكْرِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ عَرَّفُهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَ عَلَّمُهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ بَصَّرُهُمْ مَا لَا يُبْصِرُونَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ انْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذَكَرَ دُنْيَاهُمْ الْخَدَاعَةَ الْعُزُورَ، وَ امْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفُتُونِ، وَ اجْعَلِ الْجَنَّةَ نُصْبًا أَعْيُنِهِمْ، وَ لَوْحًا مِنْهَا لِابْصَارِهِمْ مَا أَعْيَدْتِ فِيهَا مِنْ مَسَاكِنِ الْخُلْدِ وَ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ وَ الْحُورِ الْحِسَانِ وَ الْأَنْهَارِ الْمُطَرِّدَةِ بِأَنْوَاعِ الْأَشْرِبَةِ وَ الْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَةِ بِصُنُوفِ الثَّمَرِ حَتَّى لَا يَهُمَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِدْبَارِ، وَ لَا يُحَدِّثُ نَفْسُهُ عَنْ قَوْلِهِ بِفِرَارٍ.

اللَّهُمَّ أَفْلَحَ بِذَلِكَ عِدْوَهُمْ، وَ أَقْلَمَ عَنْهُمْ أَظْفَارَهُمْ، وَ فَرَّقَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَسْلِحَتِهِمْ، وَ اخْلَعْ وَ ثَائِقَ أَفْتِدَتِهِمْ، وَ بَاعِدْ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَرْوَدَتِهِمْ، وَ حَيَّرْهُمْ فِي سُبُلِهِمْ، وَ ضَلَّلْهُمْ عَنْ وَجْهِهِمْ، وَ أَقْطَعْ عَنْهُمْ الْيَدَّ، وَ انْقُصْ مِنْهُمْ الْعَدَدَ، وَ امْلَأْ أَفْتِدَتَهُمُ الرُّعْبَ، وَ اقْبِضْ أَيْدِيَهُمْ عَنِ الْبَسِطِ، وَ اخْزِمِ أَلْسِنَتَهُمْ عَنِ النَّطْقِ، وَ شَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ وَ نَكَلْ بِهِمْ مَنْ وَرَاءَهُمْ، وَ أَقْطَعْ بِخَزْيِهِمْ أَطْمَاعَ مَنْ بَعْدَهُمْ.

اللَّهُمَّ عَقِّمْ أَرْحَامَ نِسَائِهِمْ، وَ يَبْسُ أَصْدِمَابَ رِجَالِهِمْ، وَ أَقْطَعْ نَسْلَ دَوَابِهِمْ وَ أَنْعَامِهِمْ، لَا تَأْذَنْ لِسَيِّمَائِهِمْ فِي قَطْرِ، وَ لَا لِأَرْضِيهِمْ فِي نَبَاتٍ.

اللَّهُمَّ وَ قَوِّ بِذَلِكَ مِحَالِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، وَ حَصِّنْ بِهِ دِيَارَهُمْ، وَ ثَمَّرْ بِهِ أَمْوَالَهُمْ، وَ فَرِّغْهُمْ عَنْ مُحَارَبَتِهِمْ لِعِبَادَتِكَ، وَ عَن مَنَابِدَتِهِمْ لِلْخَلْوَةِ بِكَ حَتَّى لَا يُعْبَدَ فِي بَقَاعِ الْأَرْضِ غَيْرُكَ، وَ لَا تُعْفَرَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ جَبْهَةٌ دُونَكَ.

اللَّهُمَّ اغْزُبْ كُلَّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى مَنْ يَارِئِهِمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَ أَمْدِدْهُمْ بِمَلَائِكَتِكَ

مِنْ عِنْدِكَ مُزِدِّينَ حَتَّى يَكْتَسِبُوا مِنْهُمُ إِلَى مُنْقَطَعِ التَّرَابِ قَتْلًا فِي أَرْضِكَ وَ أَسِيرًا، أَوْ يُقَرَّرُوا بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْعَلِيِّ لَمَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.

اللَّهُمَّ وَ اعْمَمْ بِذَلِكَ أَعْدَاءَكَ فِي أَقْطَارِ الْبِلَادِ مِنَ الْهِنْدِ وَ الرُّومِ وَ التُّرْكِ وَ الْخَزَرِ وَ الْحَبَشِ وَ النَّوْبَةِ وَ الرَّجِجِ وَ السِّقَالِيَّةِ وَ الدِّيَالِمَةِ وَ سَائِرِ أُمَّمِ الشُّرُكِ، الَّذِينَ تَخْفَى أَسْمَاؤُهُمْ وَ صِفَاتُهُمْ، وَ قَدْ أَحْصَيْتَهُمْ بِمَعْرِفَتِكَ، وَ أَشْرَفْتَ عَلَيْهِمْ بِقُدْرَتِكَ.

اللَّهُمَّ اشْغَلِ الْمُشْرِكِينَ بِالْمُشْرِكِينَ عَنْ تَنَاوُلِ أَطْرَافِ الْمُسْلِمِينَ، وَ خُذْهُمْ بِالنَّقْصِ عَنْ تَنْقِصِهِمْ، وَ تَبْطِئْهُمْ بِالْفُرْقَةِ عَنِ الْإِحْتِشَادِ عَلَيْهِمْ.

اللَّهُمَّ أَخْلِ قُلُوبَهُمْ مِنَ الْأَمْنَةِ، وَ أَبْيَدِ أَيْدِيَهُمْ مِنَ الْقُوَّةِ، وَ أَذْهِلْ قُلُوبَهُمْ عَنِ الْإِحْتِيَالِ، وَ أَوْهِنْ أَرْكَانَهُمْ عَنِ مُنَازَلَةِ الرِّجَالِ، وَ جَبِّئْهُمْ عَنِ مُقَارَعَةِ الْأَبْطَالِ، وَ ابْعَثْ عَلَيْهِمْ جُنْدًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ بِيَأْسٍ مِنْ بَأْسِكَ كَفَعْلِكَ يَوْمَ يَدْرِي، تَقَطَّعَ بِهِ دَابِرُهُمْ وَ تَحْصُدُ بِهِ شَوْكَتَهُمْ، وَ تَفَرِّقَ بِهِ عَدَدَهُمْ.

اللَّهُمَّ وَ امْرُجْ مِيَاهَهُمْ بِالْوَبَاءِ، وَ أَطْعِمْتَهُمْ بِالْمَأْدَوَاءِ، وَ ازْمِ بِلِسَانِهِمْ بِالْخُسُوفِ، وَ أَلْحِقْ عَلَيْهَا بِالْقَعْدُوفِ، وَ أفرغها بِالْمُحُولِ، وَ اجْعَلْ مِيرَهُمْ فِي أَحْصَ أَرْضِكَ وَ أَبْعِدْهَا عَنْهُمْ، وَ ائْتِمْ حُصُونَهَا مِنْهُمْ، أَصِيبْهُمْ بِالْجُوعِ الْمُقِيمِ وَ السَّقَمِ الْأَلِيمِ. اللَّهُمَّ وَ أَيَّمَا عَازِ عَزَاهُمْ مِنْ أَهْلِ مَلَّتِكَ، أَوْ مُجَاهِدِ جَاهِدَهُمْ مِنْ أَتْبَاعِ سِنَّتِكَ لِيَكُونَ دِينُكَ الْأَعْلَى وَ حِزْبُكَ الْأَقْوَى وَ حَظُّكَ الْأَوْفَى فَلَقَّهِ الْيُسْرَى، وَ هَيَّئْ لَهُ الْأَمْرَ، وَ تَوَلَّهِ بِالنَّجْحِ، وَ تَخَيَّرْ لَهُ الْأَصِيحَابَ، وَ اسْتَقْوِ لَهُ، الظُّهْرَ، وَ أَسْبِغْ عَلَيْهِ فِي النَّفَقَةِ، وَ مَتَّعْهُ بِالنَّشَاطِ، وَ أَطْفِ عَنهُ حَرَارَةَ الشُّوقِ، وَ أَجْزِهِ مِنْ عَمِّ الْوَحْشَةِ، وَ أَنْسِهِ ذِكْرَ الْأَهْلِ وَ الْوَالِدِ. أَنْزِلْ لَهُ حُسْنَ النَّيِّهِ، وَ تَوَلَّهِ بِالْعَافِيَةِ، وَ أَصِيحْبُهُ السَّلَامَةَ، وَ أَعْفِهِ مِنَ الْجُبْنِ، وَ أَلْهَمْهُ الْجُرْأَةَ، وَ ارزُقْهُ

الشَّدَّةَ، وَ أَيْدُهُ بِالنَّصِيرَةِ، وَ عِلْمُهُ السَّيْرَ وَ السَّنَنَ، وَ سَدَّدَهُ فِي الْحُكْمِ، وَ اعْزَلْ عَنْهُ الرِّيَاءَ، وَ خَلَّصَهُ مِنَ السَّمْعَةِ، وَ اجْعَلْ فِكْرَهُ وَ ذِكْرَهُ وَ ظَعْنَهُ وَ إِقَامَتَهُ، فِيكَ وَ لَكَ.

فَإِذَا صَافَ عِدُوَّكَ وَ عِدْوَهُ فَقَلِّلْهُمْ فِي عَيْنِهِ، وَ صَيِّرْ شَأْنَهُمْ فِي قَلْبِهِ، وَ ادِّلْ لَهُ مِنْهُمْ، وَ لَا تُدِلِّهِمْ مِنْهُ، فَإِنْ خَتَمْتَ لَهُ بِالسَّيِّئَةِ، وَ قَضَيْتَ لَهُ بِالشَّهَادَةِ فَبَعْدَ أَنْ يَجْتَاحَ عِدُوَّكَ بِالقِتْلِ، وَ بَعْدَ أَنْ يَجْهَدَ بِهِمُ الأَسِيرَ، وَ بَعْدَ أَنْ تَأْمَنَ أَطْرَافُ المُسْلِمِينَ، وَ بَعْدَ أَنْ يُوَلَّى عِدُوَّكَ مُدْبِرِينَ.

اللَّهُمَّ وَ أَيُّمًا مُسْلِمٍ خَلَفَ غَازِيًا أَوْ مُرَابِطًا فِي دَارِهِ، أَوْ تَعَهَّدَ خَالِفِيهِ فِي غَيْبَتِهِ، أَوْ أَعَانَهُ بِطَائِفِهِ مِنْ مَالِهِ، أَوْ أَمَدَّهُ بِعِتَادِهِ، أَوْ شَحَدَهُ عَلَى جِهَادِهِ، أَوْ أَتْبَعَهُ فِي وَجْهِهِ دَعِيوَةً، أَوْ رَعَى لَهُ مِنْ وَرَائِهِ حُرْمَةً، فَاجْزِ لَهُ مِثْلَ أَجْرِهِ وَزَنًا بِوِزْنٍ وَ مِثْلًا بِمِثْلِ، وَ عَوِّضْهُ مِنْ فِعْلِهِ عَوِّضًا حَاضِرًا يَتَعَجَّلُ بِهِ نَفْعَ مَا قَدَّمَ وَ سِرُّورَ مَا أَتَى بِهِ، إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ بِهِ الوَقْتُ إِلَى مَا أُجْرِيَتْ لَهُ مِنْ فَضْلِكَ، وَ أَعِيدَتْ لَهُ مِنْ كَرَامَتِكَ.

اللَّهُمَّ وَ أَيُّمًا مُسْلِمٍ أَهَمَّهُ أَمْرُ الأِسْلَامِ، وَ أَحْزَنَهُ تَحْزُبُ أَهْلِ الشَّرْكِ عَلَيْهِمْ فَنَوَى غَزْوًا، أَوْ هَمَّ بِجِهَادٍ فَقَعَدَ بِهِ ضَعْفٌ، أَوْ أَبْطَأَتْ بِهِ فَاقَةٌ، أَوْ أَحْزَهُ عَنْهُ حَادِثٌ، أَوْ عَرَضَ لَهُ دُونَ إِرَادَتِهِ مَانِعٌ فَكُتِبَ اسْمُهُ فِي العَابِدِينَ، وَ أَوْجِبَ لَهُ ثَوَابَ المُجَاهِدِينَ، وَ اجْعَلْهُ فِي نِظَامِ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، صَلَاةً عَالِيَةً عَلَى الصَّلَوَاتِ، مُشْرِفَةً فَوْقَ التَّحِيَّاتِ، صَلَاةً لَا يَنْتَهِي أَمْدُهَا، وَ لَا يَنْقَطِعُ عَدْدُهَا كَأَنَّ مَا مَضَى مِنْ صَلَوَاتِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ، إِنَّكَ المَنَّانُ الحَمِيدُ المُبْدِي المُعِيدُ الفَعَالُ لِمَا تُرِيدُ.

ترجمه دعای ۲۷

خدایا بر

محمد و آتش رحمت فرست، و مرزهای مسلمانان را به عزت و به قدرت خود محکم گردان، و محافظین مرزها را به نیروی خود تقویت فرمای و عطایای ایشان را از توانگری خود سرشار ساز.

خدایا بر محمد و آتش رحمت فرست، و عده ایشان را افزون ساز، و اسلحه ایشان را برا کن، و حوزه ایشان را حراست نمای، و نقاط حساس جبهه شان را محکم کن، و جمعیتشان را الفت بخش و کارشان را به وجه شایسته رو براه کن، و آذوقه شان را پیایی برسان، و مشکلاتشان را خود به تنهایی کفایت نمای، و ایشان را به نصرت خود تقویت کن، و به صبر مدد رسان، و چاره جوئیهای دقیق بیاموز.

خدایا بر محمد و آتش رحمت فرست، و آن دقایق جنگی را که به آن جاهلند به ایشان بشناسان، و آنچه را که نمی دانند تعلیمشان کن، و آنچه را که نمی بینند به ایشان بنمای.

خدایا بر محمد و آتش رحمت فرست، و هنگام برخورد با دشمن فکر دنیای فریبنده گول زننده را از یادشان ببر، و اندیشه های مال گمراه کننده را از دلهاشان بزدای.

و بهشت را نصب العینشان ساز، و آنچه را که در بهشت فراهم ساخته ای، از مسکنهای جاوید، و منزلهای عزت، و حوریان زیبا، و نهروائی که به انواع آشامیدنی ها روان شده، و درختانی که زیر بار میوه ها خم گشته، پیش چشمشان جلوه گر ساز، تا هیچ یک از ایشان آهنگ روی برگرداندن از دشمنی نکند و به خیال فرار از برابر هموردی مانند خود نیفتد.

خدایا به این وسیله دشمنان را در هم شکن و چنگ قدرت دشمنان را از ایشان کوتاه گردان و میان دشمنان

و سلاح هاشان جدائی افکن، و روحیه دشمنانشان را ضعیف کن، و میان آنان و زاد و توشه ایشان فاصله بیفکن، و در راهها سرگردانشان ساز، و از مقصد آواره و گمراهشان کن، و کمک را از ایشان بیر و از شمارشان بکاه، و دلهاشان را از ترس پر ساز، و دستهاشان را از گشودن بازدار، و زبانهاشان را از گفتار فرو بند، و با هزیمت پیشتازانشان قلب لشکرشان را پراکنده کن و شکست ایشان را؛ باعث روی بر تافتن ساقه ساز، و به خوار ساختن ایشان امیدهای قوای ذخیره را که دنبال ایشانند قطع کن.

خدایا رحمهای مادرانشان را از حمل و ولادت عقیم ساز، و اصلاب پدرانشان را خشک گردان، و نسل اسبها و شتر و گاو و گوسفندشان را قطع کن، و آسمانشان را باریدن و زمینشان را روئیدن مفرمای.

خدایا از این راه تدبیر اهل اسلام را نیرومند، و شهرهاشان را محکم، و اموالشان را افزون ساز و خاطرشان را از جنگ با دشمنان برای عبادتت پرداز و از مبارزه با ایشان برای خلوت گزیدن با تو آسوده ساز. تا در سراسر زمین غیر از تو پرستیده نشود، و جز در پیشگاه تو برای احدی پیشانی ای به خاک سوده نگردد.

خدایا هر یک از صفوف مسلمانان را بر صفهای مشرکانی که با ایشان بر سر جنگند غالب ساز، و ایشان را به صفوف پیاپی از فرشتگان مدد فرست، تا دشمنان را تا آخرین نقاط خاک در زمین تو به قتل و اسارت منهزم سازند. مگر آنکه اقرار کنند که توئی آن خدائی که جز او معبودی نیست، و تنها و بی شریکی.

خدایا و این سرنوشت را

بر همه دشمنان در اقطار کشورها تعمیم ده، از هند، روم، ترکستان، کرانه های خزر، حبشه، نوبه، زنگبار. سرزمین صقالبه، دیالمه و سایر طوایف مشرکینی که نام و نشانشان پوشیده است، و تو خود ایشان را می شناسی و به قدرت خود بر ایشان مشرفی.

خدایا مشرکان را از دستبرد به مرزهای مسلمین با اختلاف داخلی مشغول و به کاهش یکدیگرشان از کاستن مسلمانان بازدار، و رشته اتحادشان را از صف آرائی در برابر مسلمین بگسل.

خدایا دلهاشان را از ایمنی، و بدنهاشان را از توانائی تهی کن.

و افکارشان را از چاره جوئی غافل ساز، و مقاومتشان را در مبارزه با پیادگان اسلام سست کن، و ایشان را از زد و خورد با قهرمانان سپاه اسلام بترسان، و مانند روز بدر لشگری از فرشتگان را با عذابی از عذابهایت بر ایشان برانگیز که به وسیله آن ریشه ایشان را قطع کنی، و شوکتشان را بدروی وعده ایشان را پراکنده سازی.

خدایا آبهاشان را به وبا و خوراکشان را به امراض بیامیز، و شهرهاشان را به زمین فرو بر، و بلاهای پیاپی بر سرزمینشان ببار.

و خشکسالی و قحط را بر سرشان بکوب، و آذوقه هاشان را در بی برکت ترین و دورترین نقاط زمین خود قرار ده، و سنگرهای زمین را از پناه دادن ایشان بازدار، آنان را به گرسنگی دائم، و بیماری دردناک دچار کن.

خدایا هر جنگ آوری از اهل دین تو که با ایشان بجنگد، یا هر مجاهدی از پیروان طریقت تو که با ایشان جهاد کند. تا دین تو برتر و حزب تو قویتر، و نصیب تو کاملتر گردد، پس آسانی را در امر او فراز آور و کار را

برایش روبراه ساز، و پیرویش را خود بر عهده گیر، و یاران را برایش برگزین، و پشتش را قوی ساز.

و درآمدش را سرشار کن، و او را از خرمی کامیاب ساز، و آتش اشتیاق دیدار وطن را در دلش سرد کن.

و او را از غم تنهائی برهان، و یاد خویشان و فرزندان را فراموشش ساز، و حسن نیت را برایش برگزین، و عافیتش را به عهده خود گیر، و سلامت را رفیق راهش ساز، و او را از جبن محفوظ دار، و جرأت را در دلش بیفکن و نیرومندی را روزیش کن و او را به یاری خود تأیید فرمای، و طریقه ها و سنتهای حق را به او بیاموز و در حکومت، او را راه صواب بنما، و ریاکاری را از او برطرف کن، و او را از دل بستگی به اسم و آوازه برهان، و فکر و ذکر و رفتن و ایستادنش را در راه خود و برای خودت قرار ده، پس چون با دشمن خود و دشمن تو روبرو شود ایشان را در نظرش اندک بنمای، و مقاومتشان را در دلش کوچک ساز، و او را بر ایشان غلبه ده، و ایشان را بر او چیره مساز.

پس اگر عمرش را به نیکبختی پایان دهی و شهادت را روزیش سازی، شهادتش را بعد از آن قرار ده که ریشه دشمنانت را برکند، و اهل و عیالشان را اسیر کند، بعد از آنکه آرامش در مرزهای مسلمانان برقرار شده باشد.

و دشمنانت پشت به میدان جنگ کرده باشند.

خدایا هر مسلمانی که امور خانه جنگجوئی یا مرزداری را اداره کند، یا در غیبت او خانواده اش را کفالت کند،

یا او را به قسمتی از مال خود اعانت نماید، یا او را به ساز و برگی مدد دهد، یا بر جهاد وا دارد، یا دعای خیری، به طرف مقصدی که پیش گرفته، روانه سازد، یا در غیاب او احترام و آبرویش را رعایت کند، پس او را سنگ به سنگ و مثل به مثل، برابر اجر آن مجاهد، اجر ده، و در مقابل کارش مزد نقدی عطا کن که در دنیا نفع آنچه را پیش از این انجام داده و شادی کاری را که به جا آورده دریابد. تا آنگاه که کاروان زمان او را در آخرت به فضل و احسانی که برایش جاری ساخته ای و کرامت و عزتی که برایش مهیا کرده ای برساند.

خدایا هر مسلمانی که کار و فکر اسلام او را دل مشغول سازد، و اجتماع اهل شرک در برابر مسلمین او را غمگین کند، تا آنجا که نیت جنگ و آهنگ جهاد کند، پس ضعف او را فرو نشانند، یا فقر، کارش را به تعویق اندازد، یا پیش آمدی او را از اجرای قصد خود به تأخیر افکند، یا مانعی در برابر اراده اش پیش آید، پس نامش را در دفتر عبادت کنندگان ثبت کن، و ثواب مجاهدین را به او ارزانی دار، او را در زمره شهیدان و صالحان محسوب کن.

خدایا رحمت فرست بر محمد، بنده و فرستاده خود و بر آل محمد، رحمتی بلندتر و برتر از همه رحمتها، و بر فراز کنگره کاخ درودها؛ رحمتی که مدتش پایان نپذیرد، و شماره اش قطع نشود، از کاملترین نمونه رحمتهایی که بر یکی از دوستان گذشته است.

زیرا که توئی عطابخش ستوده آغاز

کننده باز گرداننده به جا آورنده هر چه بخواهی

۲۸- در اظهار ترس از خدا

(۲۸) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَفَرِّعًا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَخْلَصْتُ بِإِنْقِطَاعِي إِلَيْكَ وَ أَقْبَلْتُ بِكُلِّي عَلَيْكَ وَ صَيَّرْتُ وَجْهِي عَمَّنْ يَحْتَاجُ إِلَيَّ رِفْدِكَ وَ قَلْبْتُ مَسْأَلَتِي عَمَّنْ لَمْ يَسْتَعْنِ عَن فَضْلِكَ وَ رَأَيْتُ أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّهُ مِنْ عَقْلِهِ.

فَكَمْ قَدْ رَأَيْتُ يَا إِلَهِي مِنْ أَنَاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بِغَيْرِكَ فَذَلُّوا، وَ رَامُوا الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاكَ فَافْتَقَرُوا، وَ حَاوَلُوا الْإِرْتِفَاعَ فَاتَّضَعُوا، فَصَيَّحَ بِمَعَايِنِهِ أَمْثَالِهِمْ حَازِمٌ وَفَقَهُ اعْتِبَارَهُ، وَ أَرَشَدَهُ إِلَى طَرِيقِ صَوَابِهِ اخْتِيَارَهُ.

فَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ دُونَ كُلِّ مَسْئُولٍ مُوَضَّعٍ مَسْأَلَتِي، وَ دُونَ كُلِّ مَطْلُوبٍ إِلَيْهِ وَلِيَّ حَاجَتِي أَنْتَ الْمُخْصُوصُ قَبْلَ كُلِّ مَدْعُوٍّ بِدَعْوَتِي، لَا يَسْرُكُكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي، وَ لَا يَنْفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دُعَائِي، وَ لَا يَنْظُمُهُ وَ إِيَّاكَ نِدَائِي لَكَ يَا إِلَهِي وَحْدَانِيهِ الْعَدَدِ، وَ مَلَكُهُ الْقُدْرَةَ الصَّمَدِ، وَ فَضِيلُهُ الْحَوْلَ وَ الْقُوَّةَ، وَ دَرَجَةُ الْعُلُوِّ وَ الرَّفْعَةَ.

وَ مَنْ سِوَاكَ مَرْحُومٌ فِي عُمْرِهِ، مَغْلُوبٌ عَلَى أَمْرِهِ، مَقْهُورٌ عَلَى شَأْنِهِ، مُخْتَلِفٌ الْحَالَاتِ، مُتَنَقِّلٌ فِي الصِّفَاتِ فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَ الْأَضْدَادِ، وَ تَكَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَ الْأَنْدَادِ، فَسُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

ترجمه دعای ۲۸

خدایا همانا که من، به بریدنم از غیر و به پیوستنم به تو، دل را پیراسته ام، و سراپا به سوی تو رو آورده ام، و از کسی که خود به عطای تو محتاج است روی بر تافته ام.

و دست مسألت از جانب آنکه خود از فضل تو بی نیاز نیست، گردانده ام.

و دانسته ام که خواهش محتاج از دیگر دلیل سفاقت رأی و گمراهی عقل او است.

زیرا چه بسا مردمی را دیده ام ای معبود من که به وسیله غیر تو عزت طلبیدند و خوار شدند، و از دیگری

ثروت خواستند و فقیر شدند، و قصد بلندی کردند و پست گشتند.

پس در اثر مشاهده امثال ایشان پیش بینی آن شخص دور اندیش درست در آمد، که عبرت گرفتنش او را موفق ساخته بود و آزمایشش او را به راه راست رهبری کرده بود.

و از این جهت مرجع خواهش من ای مولای من توئی، نه مسئول دیگر، و متصدی حاجتم توئی، نه مطلوب دیگر. پیش از هر مدعوی تو مخصوص به دعای منی، در حالتی که هیچکس در نظر امید من با تو شریک نیست، و هیچکس در دعای من با تو برابر نیست، و ندای من هیچکس را با تو در نمی پیوندد.

ای معبود من، یگانگی ذات و صفات یا «وحدانیت عدد» و اداره نیروی نفوذناپذیر و افزون از حد و کمال توانائی بر هر گونه تصرف و نیرومندی بر هر کار دشوار و منزلت علو سلطان و رفعت شأن مخصوص تو است و ما سوای تو در دوره عمر خود، به چشم شفقت منظور، و در امور خود مسخر و مجبور، و در کار خود مغلوب و مقهورند و از حالی به حالی متحول و از صفتی به صفتی منتقل می شوند.

پس تو از داشتن اشتباه و اضداد برتر، و از مقایسه امثال و اقران بزرگتری.

پس منزهی تو، معبودی به جز تو نیست.

۲۹- نیایش، هنگامی که روزی بر او تنگ می شد

(۲۹) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا قُتِرَ عَلَيْهِ الرَّزْقُ:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ ابْتَلَيْتَنَا فِي أَرْزَاقِنَا بِسُوءِ الظَّنِّ، وَ فِي آجَالِنَا بِطُولِ الأَمَلِ حَتَّى التَّمَسُّ بِأَرْزَاقِكَ مِنْ عِنْدِ المَرْزُوقِينَ، وَ طَمِعْنَا بِأَمْثَالِنَا فِي أَعْمَارِ المَعْمَرِينَ.

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لَنَا يَقِيناً صَادِقاً تَكْفِينَا بِهِ مِنْ مُتُونِهِ الطَّلَبِ، وَ أَلْهِمْنَا ثِقَةً

خَالِصَةً تُغْفِينَا بِهَا مِنْ شِدَّةِ النَّصَبِ وَاجْعَلْ مَا صَرَّحْتَ بِهِ مِنْ عِدَّتِكَ فِي وَحْيِكَ، وَاتَّبِعْتَهُ مِنْ قَسْمِكَ فِي كِتَابِكَ، قَاطِعًا لِاهْتِمَامِنَا بِالرِّزْقِ الَّذِي تَكْفَلْتَ بِهِ، وَحَسِيمًا لِلِاسْتِغَالِ بِمَا ضَمِنْتَ الْكِفَايَةَ لَهُ فَقُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ الْأَصْدَقُ، وَأَقْسَمْتَ وَقَسْمِكَ الْأَبْرَ الْأَوْفَى وَفِي السَّمَاءِ رِزْقِكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ.

ثُمَّ قُلْتَ فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ.

ترجمه دعای ۲۹

خدایا تو ما را در روزیهایمان به سوء ظن و در عمرهامان به طول امل آزموده ای تا آنجا که ارزاق تو را از نزد روزیخواران طلب کردیم، و به سبب آرزوهای دراز در عمرهای طولانی معمرین طمع بستیم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را یقین راسخی ببخش که به وسیله آن از رنج طلب با زمان داری، و اطمینان خالصی در دل ما افکن که با آن از شدت تعب معافمان کنی.

و وعده ای را که در وحی خود به تصریح کرده ای و در کتاب خود به دنبالش قسم یاد فرموده ای وسیله قطع اهتمام و دل مشغولی ما از رزقمان قرار ده، رزقی که تو خود تعهد آن را کفالت کرده ای.

پس گفته ای و گفته تو حق و راست ترین گفته ها است.

و قسم یاد کرده ای و قسم تو راست ترین و وفا کننده ترین قسمها است:

«روزی شما و آنچه به آن وعده داده می شوید در آسمان است»

آنگاه فرموده ای:

پس به پروردگار آسمان و زمین قسم که هر آینه آن حق است مثل آنکه شما سخن می گوئید.»

۳۰- نیایش، در طلب کمک بر پرداختن قرض

(۳۰) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمَعُونَةِ عَلَى قَضَاءِ الدَّيْنِ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِي الْعَافِيَةَ مِنْ دَيْنٍ تُخَلِّقُ بِهِ وَجْهِي، وَ يَحَارُ فِيهِ ذِهْنِي، وَ يَتَشَعَّبُ لَهُ فِكْرِي، وَ يَطُولُ بِمِمَارَسَتِهِ شُغْلِي وَ أَعُوذُ بِكَ، يَا رَبِّ، مِنْ هَمِّ الدَّيْنِ وَ فِكْرِهِ، وَ شُغْلِ الدَّيْنِ وَ سَهْرِهِ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَعِزَّنِي مِنْهُ، وَ أَسْتَجِيرُ بِكَ، يَا رَبِّ، مِنْ ذَلَّتِهِ فِي الْحَيَاةِ، وَ مِنْ تَبَعْتِهِ بَعْدَ الْوَفَاةِ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَجْزِنِي مِنْهُ بِوَسْعِ فَاضِلٍ أَوْ كِفَافٍ وَاصِلٍ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ

اِحْجِبْنِي عَنِ السَّرْفِ وَالْاِزْدِيَادِ، وَقَوْمِنِي بِالْيَدْلِ وَالْاِقْتِصَادِ، وَعَلَّمْنِي حُسْنَ التَّقْدِيرِ، وَاقْبِضْنِي بِلُطْفِكَ عَنِ التَّيْدِيرِ، وَاجْرٍ مِنْ اَسْبَابِ الْحَلَالِ اِرْزَاقِي، وَوَجْهٍ فِي اَبْوَابِ الْبِرِّ اِنْفَاقِي، وَازْوِ عَنِّي مِنَ الْمَالِ مَا يُحَدِّثُ لِي مَخِيلَةً اَوْ تَأْدِيًا اِلَى بَغْيٍ اَوْ مَا اَتَعَقَّبُ مِنْهُ طُغْيَانًا.

اللَّهُمَّ حَبِّبْ اِلَى صُحْبَةِ الْفُقَرَاءِ، وَاعِنِّي عَلَي صُحْبَتِهِمْ بِحُسْنِ الصَّبْرِ

وَ مَا زَوَّيْتْ عَنِّي مِنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْفَانِيَةِ فَادْخِرْهُ لِي فِي خَزَائِنِكَ الْبَاقِيَةِ وَ اجْعَلْ مَا خَوَّلْتَنِي مِنْ حُطَامِهَا، وَ عَجَّلْتَ لِي مِنْ مَتَاعِهَا بُلْغَةً اِلَى جِوَارِكَ وَ وُضِلَّهُ اِلَى قُرْبِكَ وَ ذَرِيَعَهُ اِلَى جَنَّتِكَ، اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ، وَ اَنْتَ الْجَوَادُ الْكَرِيمُ.

ترجمه دعای ۳۰

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا رهائی بخش از قرضی که خفت آن آبرویم را ببرد و ذهنم را متشتت و پریشان کند، و فکرم برای آن پراکنده شود، و کارم در علاج آن به طول انجامد.

و به تو پناه می برم ای پروردگار من از غصه قرض و اندیشه اش و از کار وام و بی خوابیش.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست و مرا از آن پناه ده.

و زنده می طلبم از تو - ای پروردگار من از ذلت قرض در زندگی و از وبال آن پس از مرگ.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به توانگری سرشار، یا زندگی کفاف تا پایان کار از آن رهائی بخش.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست و مرا از اسراف و زیاده روی باز دار،

و به انفاق و میانه روی تعدیل فرمای، و نیک اندازه گرفتن خرج را به من بیاموز، و مرا به لطف خود از چنگ تبذیر باز گیر، و

ارزاقم

را از رهگذر حلال روان ساز، و انفاقم را متوجه ابواب خیر گردان و آن مال را که برای من تکبر پدید آورد، یا منجر به ارتکاب ظلم گردد، یا در اثر آن گرفتار سرکشی شوم از من باز ستان.

خدایا همنشینی فقیران را برایم دلپسند ساز، و مرا به نیروی صبر بر همنشینی ایشان مدد ده، و آنچه را از متاع دنیای فانی از من باز گرفتی پس در خزانه های باقی خود برایم ذخیره کن، و آنچه را از حطام دنیا که به من ارزانی داشته ای و هر متاعی از آن را که اکنون به من عطا کرده ای وسیله رسیدن به جوار خود و پیوستن به مقام قرب خود و وسیله ورود به بهشت خود قرار ده.

زیرا که تو صاحب فضل عظیم و بخشنده کریمی

۳۱- نیایش در ذکر توبه

نیایش در ذکر توبه و طلب آن از خدای تعالی

(۳۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِكْرِ التَّوْبَةِ وَ طَلَبِهَا:

اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَمَّا يَصْرَفُهُ نَعْتُ الْوَاصَةِ فَيَنْ وَيَا مَنْ لَمْ يُجَاوِزْهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ وَيَا مَنْ لَمْ يَضَعِ لَمَدِيهِ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَيَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى خَوْفِ الْعَابِدِينَ.

و يَا مَنْ هُوَ غَايَةُ خَشْيَةِ الْمُتَّقِينَ هَذَا مَقَامٌ مِنْ تَدَاوُلَتُهُ أَيَدِي الدُّنُوبِ، وَ قَادَتُهُ أَرْزَمَةُ الْخَطَايَا، وَ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ، فَفَصَّيَّرَ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ تَفْرِيطاً، وَ تَعَاطَى مَا نَهَيْتَ عَنْهُ تَغْرِيراً. كَالْجَاهِلِ بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ، أَوْ كَالْمُنْكَرِ فَضْلَ إِحْسَانِكَ إِلَيْهِ حَتَّى إِذَا انْفَتَحَ لَهُ بَصِيرُ الْهُدَى، وَ تَقَشَّعَتْ عَنْهُ سَيِّحَاتِبُ الْعَمَى، أَحْصَى مَا ظَلَمَ بِهِ نَفْسَهُ، وَ فَكَّرَ فِيهَا خَالَفَ بِهِ رَبَّهُ، فَرَأَى كَبِيرَ عِصْيَانِهِ كَبِيراً وَ جَلِيلَ مُخَالَفَتِهِ جَلِيلاً.

فَأَقْبَلَ نَحْوَكَ مُؤَمِّلاً لَكَ مُسْتَحِيئاً مِنْكَ، وَ وَجَّهَ رَغْبَتَهُ إِلَيْكَ ثِقَةً بِكَ، فَأَمَّكَ

بِطَمَعِهِ يَقِينًا، وَ قَصْدَكَ بِخَوْفِهِ إِخْلَاصًا، فَذْ خَلَا طَمَعُهُ مِنْ كُلِّ مَطْمُوعٍ فِيهِ غَيْرِكَ، وَ أَفْرَخَ رَوْعُهُ مِنْ كُلِّ مَحْذُورٍ مِنْهُ سِوَاكَ.

فَمَنْلَ بَيْنَ يَدَيْكَ مُتَضَرِّعًا، وَ غَمَضَ بَصْرَهُ إِلَى الْأَرْضِ مُتَخَشِّعًا، وَ طَاطَأَ رَأْسَهُ لِعِزَّتِكَ مُتَذَلِّلًا، وَ أَبْتَكَّ مِنْ سِرِّهِ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنْهُ خُضُوعًا، وَ عِيدَدَ مِنْ ذُنُوبِهِ مَا أَنْتَ أَحْصِي لَهَا خُشُوعًا، وَ اسْتَتَعَاثَ بِحُكْمِكَ مِنْ عَظِيمِ مَا وَقَعَ بِهِ فِي عِلْمِكَ وَ قَبِيحِ مَا فَضَحَهُ فِي حُكْمِكَ مِنْ ذُنُوبٍ أَدْبَرَتْ لِدَائِهَا فَذَهَبَتْ، وَ أَقَامَتْ تَبِعَاتُهَا فَلَزِمَتْ.

لَمَا يُنْكِرُ يَا إِلَهِي عَيْدَكَ إِنْ عَيَّاقَبْتَهُ، وَ لَمَا يَسْتَعْظِمُ عَفْوَكَ إِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ وَ رَحِمْتَهُ، لِأَنَّكَ الرَّبُّ الْكَرِيمُ الْعَدِي لَا يَتَعَاظَمُهُ غُفْرَانُ الذَّنْبِ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ فَهِيَ أَنَا ذَا قَدْ جِئْتُكَ مُطِيعًا لِأَمْرِكَ فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ مِنَ الدَّعَاءِ، مُتَنَجِّزًا وَعِيدَكَ فِيمَا وَعَدْتَ بِهِ مِنَ الْإِجَابَةِ، إِذْ تَقُولُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ.

اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ الْقِنِي بِمَغْفِرَتِكَ كَمَا لَقَيْتَكَ بِإِقْرَارِي، وَ ارْفَعْنِي عَنْ مَصَارِعِ الذَّنُوبِ كَمَا وَضَعْتَ لَكَ نَفْسِي، وَ اسْتُرْنِي بِسِتْرِكَ كَمَا تَأْتِيْتَنِي عَنِ الْإِنْتِقَامِ مِنِّي.

اللَّهُمَّ وَ ثَبِّتْ فِي طَاعَتِكَ نِيَّتِي، وَ أَحْكِمْ فِي عِبَادَتِكَ بَصِيرَتِي، وَ وَفِّقْنِي مِنَ الْأَعْمَالِ لِمَا تَغْسِلُ بِهِ دَنَسَ الْخَطَايَا عَنِّي، وَ تَوْفِّقْنِي عَلَى مِلَّتِكَ وَ مِلَّةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا تَوْفِّقْتَنِي.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا مِنْ كِبَائِرِ ذُنُوبِي وَ صِغَائِرِهَا، وَ بَوَاطِنِ سَيِّئَاتِي وَ ظَوَاهِرِهَا، وَ سَوَالِفِ زَلَاتِي وَ حَوَادِثِهَا، تَوْبَةً مِنْ لَأْ يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِمَعْصِيَتِهِ، وَ لَأْ يُضْمِرُ أَنْ يَعُودَ فِي خَطِيئِهِ وَ قَدْ قُلْتُ يَا إِلَهِي فِي مُحْكَمِ كِتَابِكَ إِنَّكَ تَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِكَ، وَ تَغْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ، وَ تُحِبُّ التَّوَابِينَ، فَاقْبَلْ تَوْبَتِي كَمَا وَعَدْتَ، وَ اعْفُ عَنِ سَيِّئَاتِي كَمَا ضَمَنْتَ، وَ أَوْجِبْ لِي

مَحَبَّتِكَ كَمَا شَرِطْتَ وَ لَمَكَ يَا رَبِّ شَرِطِي أَلَّا أُعَوِّدَ فِي مَكْرُوهِكَ، وَ ضَمَانِي أَنْ لَا أَرْجِعَ فِي مِذْمُومِكَ، وَ عَهْدِي أَنْ أَهْجِرَ جَمِيعَ مَعَاصِيكَ.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِمَا عَمِلْتُ فَاعْفُؤْ لِي مَا عَلِمْتَ، وَ اصْرِفْنِي بِقُدْرَتِكَ إِلَيَّ مَا أَحْبَبْتَ.

اللَّهُمَّ وَ عَلَيَّ تَبَعَاتٌ قَدْ حَفِظْتُهُنَّ، وَ تَبَعَاتٌ قَدْ نَسَيْتُهُنَّ، وَ كُلُّهُنَّ بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ، وَ عِلْمِكَ الَّذِي لَا يَنْسَى، فَعَوِّضْ مِنهَا أَهْلَهَا، وَ احْطُطْ عَنِّي وَ زُرْهَا، وَ خَفِّفْ عَنِّي ثِقَلَهَا، وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أُقَارِفَ مِثْلَهَا.

اللَّهُمَّ وَ إِنَّهُ لَمَا وَضَاءَ لِي بِالتَّوْبَةِ إِلَّا بِبَعْضِ مَتِّكَ، وَ لَا اسْتِمْسَاكَ بِي عَنِ الْخَطَايَا إِلَّا عَنْ قُوَّتِكَ، فَقَوِّنِي بِقُوَّةِ كَافِيهِ، وَ تَوَلَّنِي بِبَعْضِ مَهِّ مَا بَعَهُ.

اللَّهُمَّ أَيَّمَا عَبْدٍ تَابَ إِلَيْكَ وَ هُوَ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ فَاسِخٌ لِتَوْبَتِهِ، وَ عَائِدٌ فِي ذَنْبِهِ وَ خَطِيئَتِهِ، فَإِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَكُونَ كَذَلِكَ، فَاجْعَلْ تَوْبَتِي هَذِهِ تَوْبَةً لَا أَحْتَاجُ بَعْدَهَا إِلَى تَوْبَةٍ، تَوْبَةً مُوجِبَةً لِمَحْوِ مَا سَلَفَ، وَ السَّلَامَةِ فِيهَا بَقِي.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَدِرُ إِلَيْكَ مِنْ جَهْلِي، وَ أَسْتَوْهِبُكَ سُوءَ فِعْلِي، فَاضْمُنْنِي إِلَى كَنْفِ رَحْمَتِكَ تَطَوُّلاً، وَ اسْتُرْنِي بِسِتْرِ عَافِيَتِكَ تَفَضُّلاً.

اللَّهُمَّ وَ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَا خَالَفَ إِرَادَتَكَ، أَوْ زَالَ عَنْ مَحَبَّتِكَ مِنْ خَطَرَاتِ قَلْبِي، وَ لَحَظَاتِ عَيْنِي، وَ حِكَايَاتِ لِسَانِي، تَوْبَةً تَسْلَمُ بِهَا كُلُّ جَارِحَةٍ عَلَيَّ حِيَالِهَا مِنْ تَبَعَاتِكَ، وَ تَأْمَنُ مِمَّا يَخَافُ الْمُعْتَدُونَ مِنْ أَلِيمِ سَطَوَاتِكَ.

اللَّهُمَّ فَارْحَمْ وَ خِدْتِي بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ وَجِبِ قَلْبِي مِنْ خَشْيَتِكَ، وَ اضْطِرَابِ أَرْكَانِي مِنْ هَيْبَتِكَ، فَقَدْ أَقَامْتَنِي يَا رَبِّ ذُنُوبِي مَقَامَ الْخِزْيِ بِفِنَائِكَ، فَإِنْ سَكَتَ لَمْ يَنْطِقْ عَنِّي أَحَدٌ، وَ إِنْ شَفَعْتُ فَلَسْتُ بِأَهْلِ الشَّفَاعَةِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ شَفِّعْ فِي خَطَايَايَ كَرَمَكَ، وَ عُدْ عَلَيَّ سَيِّئَاتِي بِعَفْوِكَ، وَ لَا تَجْزِنِي جَزَائِي مِنْ عُقُوبَتِكَ،

وَ ابْسُطْ عَلَيَّ طَوْلَكَ، وَ جَلِّلْنِي بِسِتْرِكَ، وَ افْعَلْ بِي فِعْلَ عَزِيزٍ تَضَرَّعَ إِلَيْهِ عَبْدٌ ذَلِيلٌ فَرِحِمَهُ، أَوْ غَنِي تَعَرَّضَ لَهُ عَبْدٌ فَقِيرٌ فَنَعَشَهُ.

اللَّهُمَّ لَا خَفِيرَ لِي مِنْكَ فَلْيُخَفِّرْنِي عِزِّكَ، وَ لَا شَفِيعَ لِي إِلَيْكَ فَلْيَشْفَعْ لِي فَضْلَكَ، وَ قَدْ أَوْجَلْتَنِي خَطَايَايَ فَلْيُؤَمِّنِّي عَفْوِكَ.

فَمَا كُلُّ مَا نَطَقْتُ بِهِ عَنْ جَهْلِ مَنِّي بِسُوءِ أَثْرِي، وَ لَا نِسْيَانٍ لِمَا سَبَقَ مِنْ ذَمِيمِ فِعْلِي، لَكِنْ لَسْتِمْعَ سَمَاوِكَ وَ مَنْ فِيهَا وَ أَرْضِكَ وَ مَنْ عَلَيْهَا مَا أَظْهَرْتُ لَكَ مِنَ النَّدَمِ، وَ لَجَأْتُ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ التَّوْبَةِ.

فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَرْحَمُنِي لِسُوءِ مَوْقِفِي، أَوْ تُدْرِكُهُ الرِّقَّةُ عَلَيَّ لِسُوءِ حَالِي فَيُنَالَنِي مِنْهُ بِدَعْوِهِ هِيَ أَسْمَعُ لَدَيْكَ مِنْ دُعَائِي، أَوْ شَفَاعِهِ أَوْ كَدِّ عِنْدَكَ مِنْ شَفَاعَتِي تَكُونُ بِهَا نَجَاتِي مِنْ غَضَبِكَ وَ فُوزَتِي بِرِضَاكَ.

اللَّهُمَّ إِنْ يَكُنِ النَّدَمُ تَوْبَةً إِلَيْكَ فَأَنَا أَنْدَمُ النَّادِمِينَ، وَ إِنْ يَكُنِ التَّرُكُ لِمَعْصِيَتِكَ إِنْابَةً فَأَنَا أَوَّلُ الْمُتَنَبِّئِينَ، وَ إِنْ يَكُنِ الْإِسْتِغْفَارُ حِطَّةً لِلذُّنُوبِ فَإِنِّي لَكَ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ.

اللَّهُمَّ فَكَمَا أَمَرْتَ بِالتَّوْبَةِ، وَ ضَمِنْتَ الْقَبُولَ، وَ حَشَّتَ عَلَيَّ الدَّعَاءَ، وَ وَعَدْتَ الْإِجَابَةَ،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اقْبَلْ تَوْبَتِي، وَ لِمَا تَرَجَعْنِي مَرَجِعَ الْخَيْبَةِ مِنْ رَحْمَتِكَ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ عَلَيَّ الْمُذْنِبِينَ، وَ الرَّحِيمُ لِلْخَاطِئِينَ الْمُتَنَبِّئِينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، كَمَا هَدَيْتَنَا بِهِ، وَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، كَمَا اسْتَيْتَفَدْنَا بِهِ، وَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، صَلَاةَ تَشْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَوْمَ الْفَاقَةِ إِلَيْكَ، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ هُوَ عَلَيْكَ يَسِيرٌ.

ترجمه دعای ۳۱

خدایا ای کسی که توصیف و اصفان از وصف تو فرو ماند،

و ای کسی که امید امیدواران از تو در نگذرد،

و ای کسی که اجر نکوکاران نزد تو ضایع نشود،

و ای کسی که خوف عبادت کنندگان به

تو پایان پذیری،

و ای کسی که بیم پرهیزکاران به تو منتهی گردد، این مقام کسی است که گناهان او را دست بدست گردانده، و شیطان بر او غالب گشته است، و از این جهت در برابر امر تو از روی بی مبالاتی کوتاهی کرده.

و از سر غرور به نواهی تو گرائیده است. مانند کسی که به قدرت تو بر خود جاهل، یا فضل و احسان تو را درباره خویش منکر باشد. تا چون چشم هدایتش گشوده گشته و ابرهای کوری از برابرش پراکنده شده، ظلم های خود را درباره نفس خویش برشمرد، و در موارد مخالفت خود با پروردگارش فکر کرده، تا گناه بزرگش را بزرگ و مخالفت عظیمش را عظیم دیده، پس در حالی که به تو امیدوار و از تو شرمسار بوده به سوی تو رو آورده، و از سر اعتماد روی دلش را به جانب تو متوجه ساخته.

پس از فرط اطمینان و یقین با بار طمعش آهنگ تو کرده، و از سر اخلاص با توشه ترسش قصد درگاه تو نموده، در حالی که به هیچ کس جز تو طمع نداشته، و از هیچ چیز غیر از تو نمی ترسیده، پس در حضور تو با حال تضرع ایستاده، و دیده اش را از روی خضوع به زمین دوخته، و در برابر عزت با تذلل و خواری سر بزیر افکنده، و از سر فروتنی راز درونی خود را که تو بهتر از او می دانی برای تو آشکار ساخته، و به آئین خشوع گناهانش را که تو حساب آن را بهتر داری برشمرد، و از مهلکه عظیمی که در عالم علم تو بر او وارد شده و از

کار زشتی که او را در دادگاه حکومت تو رسوا ساخته به تو استغاثه کرده، همان گناهان که لذت هایش روی برتافته تا سپری شده و وبالش همچنان بر جای مانده، تا مزمن گشته است. اکنون من، در پیشگاه تو مانند چنین بنده ای هستم که با این اوصاف در حالی پیش تو ایستاده، که اگر عقوبتش کنی منکر عدل تو نشود، و اگر از او در گذری و بر او رحمت آوری عفو تو را عجیب و عظیم نشمارد.

زیرا که تو آن پروردگار کریمی هستی که آمرزش گناه بزرگ در نظرت بزرگ نمی نماید.

خدایا پس اینک منم که در حال اطاعت فرمان تو در دعائی که به آن امر کرده ای، و در حال طلب وفای به وعده ات در اجابتی که وعده داده ای به درگاه تو آمده ام. آنجا که فرموده ای:

«مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.»

خدایا

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و با آمرزش خود با من برخورد کن، همچنانکه من با اعتراف خود با تو برخورد کردم، و مرا از افتادن گاه های گناهان بردار، همچنانکه خود را برای تو پست ساخته ام، و مرا در پرده ستّاریت ببوشان، همچنانکه در انتقامم درنگ کردی.

خدایا و نیتم را در طاعت خود ثابت ساز، و بصیرتم را در عبادت قوی گردان، و مرا به اعمالی موفق دار که به وسیله آن چرک گناهان را از من بشوئی، و هنگام وفات مرا به ملت خود و ملت پیغمبرت، محمد علیه السلام بمیران.

خدایا من در این مقام خود به سوی تو باز می گردم. از گناهان کبیره و صغیره ام، و از معصیتهای پوشیده و آشکارم، و از لغزشهای دیرینه و تازه ام، مانند باز گشتن

تائبی که خیال گناه در دلش نگذرد و فکر برگشتن به خطائی را به ضمیر راه ندهد، و تو خود فرموده ای - ای پروردگار من - در کتاب محکمت، که توبه را از بندگان می پذیری، و از گناهان در می گذاری، و توبه کنندگان را دوست می داری.

پس به مقتضای وعده خود توبه ام را بپذیر، و بر حسب ضمانت خود از گناهم در گذر و چنانکه شرط کرده ای، محبتت را بر من لازم گردان، و شرط من با تو - ای پروردگار من - آن است که به آنچه ناپسند تو است باز نگردم، و ضمانتم آنکه بکاری که پیش تو نکوهیده است رجوع نکنم، و پیمانم این است که از همه معاصی تو دوری گزینم.

خدایا تو به آنچه من کرده ام داناتری پس بیامرز برای من آنچه را که می دانی و باز گردان مرا به قدرت خود به آنچه دوست داری.

خدایا، بر ذمه من غرامتها و مسئولیتهائی است که آنها را به یاد دارم و غرامتها و مسئولیتهائی هست که فراموش کرده ام، و همه آنها برابر چشم تو است که به خواب نمی رود و پیش علم تو است که فراموش نمی کند.

پس در برابر آنها به صاحبانش عوض بده، و وزرش را از دوش من بینداز، و سنگینیش را از من تخفیف ده و مرا از ارتکاب مانند آنها بازدار.

خدایا، و من یارای انجام توبه ندارم مگر به نگهداری تو و از گناهها خودداری نمی توانم، مگر به قوت تو.

پس مرا به نیروئی کافی و عصمتی مانع از گناه تعهد فرمای.

خدایا هر بنده که به سوی تو باز گردد و حال آنکه در علم غیب تو شکننده توبه و باز

گردنده به گناه و خطای خویش باشد.

پس من به تو پناه می برم از آنکه مانند او باشم.

پس توبه مرا چنان توبه ای قرار ده که پس از آن به توبه ای محتاج نباشم، توبه ای که موجب محو گناهان گذشته و سلامت از گناه در بقیه ایام عمر باشد.

خدایا من از نادانی خود به درگاه تو عذر می طلبم، و بخشش بدی کردارم را از تو می خواهم.

پس از روی احسان مرا به کشف رحمت خود در آور و از راه تفضل در جامه عافیت بپوشان.

خدایا من از آن خاطرات دل و نگاههای چشم و گفتگوهای زبانم که مخالف اراده تو یا بیرون از حد محبت تو باشد، پیش تو چنان توبه می کنم که هر یک از اعضايم - جداگانه - از عقوبتهای تو سالم بماند، و از قهر و انتقام شدید و دردناکت که بیدادگران از آن می هراسند ایمن گردد.

خدایا پس بر تنهائیم در برابر تو، و بر تپیدن دلم از ترس تو، و لرزه اعضايم از هیبت تو، رحمت آور زیرا گناهانم ای پروردگار من در ساحت تو مرا در مقام رسوائی به پا داشته.

پس اگر ساکت شوم، احدی درباره ام سخن نمی گوید و اگر وسیله ای یا کفیلی طلبم، سزاوار شفاعت نیستم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و کرمت را در خطاهایم شفیع ساز، و به آئین مهربانی گناهانم را ببخش، و مرا به آنچه سزاوار آنم عقوبت مفرمای.

و دامن احسانت را بر من بگستر، و مرا در پرده عفو پوشان، و با من معامله شخص مقتدری کن که بنده ای ذلیل با تضرع و خضوع به درگاه او رفته، پس آن مقتدر بر او رحمت آورده. یا توانگری

که بنده ای فقیر نزد او آمده، پس آن توانگر او را از خاک برداشته.

خدایا مرا از تو پناه دهنده ای نیست، پس باید که قدرتت مرا پناه دهد، و مرا شفيعی به سوی تو نیست، پس باید فضل تو شفيعم شود، و گناهم مرا به هراس افکنده، پس باید عفو تو مرا ایمن سازد.

پس با این حال آنچه بر زبان راندم، از جهت جهل به کردار زشت و در اثر فراموشی کارهای نکوهیده پیشینم نیست. بلکه برای آن است که آسمان تو و هر که در آن ساکن است، و زمین تو و هر که بر روی آن است ندامتی را که آشکار کردم و توبه ای را که در آن به تو پناه بردم، بشنوند تا مگر یکی از ایشان - به رحمت تو - بر پریشان حالیم رحم آورد. یا برای آسفتگیم بر من رقت کند.

پس از جانب او دعائی بمن رسد که از دعای من نزد تو به اجابت نزدیکتر باشد. یا شفاعتی دست دهد که نزد تو از شفاعت من استوارتر باشد که نجات من از خشم تو، و دست یافتنم به خشودی تو در طی آن باشد.

خدایا اگر پشیمانی پیش تو توبه است، پس من پشیمانترین پشیمان هایم و اگر ترک گناهت انابه است پس من اولین انابت کنندگانم، و اگر استغفار سبب ریختن گناهان است پس من پیش تو از مستغفرانم.

خدایا پس همچنانکه به توبه فرمان دادی و قبول آن را ضمانت کردی، و بر دعا تحریص و ترغیب کردی و وعده اجابت دادی، بر محمد و آلش رحمت فرست، و توبه مرا قبول کن، و به ناامیدی از رحمت بازم مگردان،

زیرا توئی پذیرنده توبه گناه کاران و بخشنده بر خطا پیشگان باز گرایندگان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، همچنانکه به وسیله او ما را هدایت کردی، و بر محمد و آلش رحمت فرست همچنانکه به سبب او ما را رهائی دادی، و بر محمد و آلش رحمت فرست، چنان رحمتی که ما را در روز رستاخیز و در روز احتیاج به تو شفاعت کند.

زیرا که تو بر هر چیز قدرت بی پایان داری.

و آن برای تو آسان است.

۳۲- نیایش، بعد از نماز شب

نیایش، درباره خود پس از انجام نماز شب، در مقام اعتراف به گناه

(۳۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ لِنَفْسِهِ فِي الْإِعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ:

اللَّهُمَّ يَا ذَا الْمُلْكِ الْمُتَابِدِ بِالْخُلُودِ وَالسَّلْطَانِ الْمُتَمَتِّعِ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَلَا أَعْوَانٍ.

و الْعِزِّ الْبَاقِي عَلَى مَرِّ الدَّهْرِ وَ حَوَالِي الْأَعْوَامِ وَ مَوَاضِي الْأَزْمَانِ وَ الْأَيَّامِ عِزًّا لَا حُدَّ لَهُ بِأَوْلِيَّهِ، وَ لَا مُنْتَهَى لَهُ بِآخِرِيَّهِ وَ اسْتِعْلَى مُلْكِكَ عَلْوًا سَقَطَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَ بُلُوغِ أَمِيدِهِ وَ لَا يَبْلُغُ أَدْنَى مَا اسْتِثْنَتْ بِهِ مِنْ ذَلِكَ أَقْصَى نَعْتِ النَّاعِيَتَيْنِ. ضَلَّتْ فِيكَ الصِّفَاتُ، وَ تَفَسَّخَتْ دُونَكَ النُّعُوتُ، وَ حَارَتْ فِي كِبْرِيائِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ كَمَا ذَلِكُ أَنْتَ اللَّهُ الْأَوَّلُ فِي أَوْلِيَّتِكَ، وَ عَلَى ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ وَ أَنَا الْعَبِيدُ الضَّعِيفُ عَمَلًا، الْجَسِيمُ أَمَلًا، خَرَجْتُ مِنْ يَدِي أَسْبَابُ الْوَضِيحَاتِ إِلَّا مَا وَصَلَهُ رَحْمَتُكَ، وَ تَقَطَّعَتْ عَنِّي عِصْمُ الْأَمْيَالِ إِلَّا مَا أَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ قَلَّ عِنْدِي مَا أَعْتَدَ بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ، وَ كَثُرَ عَلَيَّ مَا أُبَوُّ بِهِ مِنْ مَعْصِيَتِكَ وَ لَنْ يَضِيقَ عَلَيْكَ عَفْوٌ عَنِ عِبْدِكَ وَ إِنْ أَسَاءَ، فَاعْفُ عَنِّي.

اللَّهُمَّ وَ قَدْ أَشْرَفَ عَلَى خَفَايَا الْأَعْمَالِ عِلْمُكَ، وَ انْكَشَفَ كُلُّ

مَسْتُورٍ دُونَ خُبْرِكَ، وَ لَا تَنْطَوِي عَنْكَ دَقَائِقُ الْأُمُورِ، وَ لَا تَعْرُبُ عَنْكَ غَيْبَاتُ السَّيْرَائِرِ وَ قَدْ اسْتَحَوَذَ عَلَيَّ عَدُوُّكَ الَّذِي اسْتَنْظَرَكَ لِعَوَائِي فَأَنْظَرْتَهُ، وَ اسْتَمَهَكَ إِلَيَّ يَوْمَ الدِّينِ لِإِضْلَالِي فَأَمَهَلْتَهُ.

فَأَوْقَعَنِي وَ قَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ مِنْ صَيِّعَاتِ ذُنُوبٍ مُؤَبِّقَةٍ، وَ كِبَائِرِ أَعْمَالٍ مُزْدِيهِ حَتَّى إِذَا قَارَفْتُ مَعْصِيَتَكَ، وَ اسْتَوْجَبْتُ بِسُوءِ سَيِّئِي سَخَطَتِكَ، فَتَلَّ عَنِّي عِذَارَ غَدْرِهِ، وَ تَلَقَّانِي بِكَلِمَةٍ كُفْرِهِ، وَ تَوَلَّى الْبِرَاءَةَ مِنِّي، وَ أَدْبَرَ مُوَلِّيَاءَ عَنِّي، فَأَصَيْحْرَنِي لِعُضْبِكَ فَرِيداً، وَ أَخْرَجَنِي إِلَيَّ فِنَاءِ نَقَمَتِكَ طَرِيداً.

لَا شَفِيعَ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ، وَ لَا خَفِيرٌ يُؤْمِنُنِي عَلَيْكَ، وَ لَا حِصْنٌ يَحْجُبُنِي عَنْكَ، وَ لَا مَلَأُذُ الْجَأِ إِلَيْهِ مِنْكَ.

فَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِسُوءِ سَخَطِكَ، وَ مَحِلُّ الْمُعْتَرِفِ لِمَا كَفَرَ، فَلَا يَصِحُّ يَقْنَنُ عَنِّي فَضْلُكَ، وَ لَا يَقْضِرُنْ دُونِي عَفْوُكَ، وَ لَا أَكُنْ أَخِيْبَ عِبَادِكَ التَّائِبِينَ، وَ لَا أَقْنَطُ وَفُودَكَ الْآمِلِينَ، وَ اغْفِرْ لِي، إِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنِي فَتَرَكْتُ، وَ نَهَيْتَنِي فَرَكِبْتُ، وَ سَوَّلَ لِي الْخَطَاءَ خَاطِرُ السُّوءِ فَفَرَطْتُ.

وَ لَا اسْتَشْهِدُ عَلَى صِيَامِي نَهَاراً، وَ لَا اسْتَجِيرُ بِتَهَجْدِي لَيْلاً، وَ لَا تُثْنِي عَلَيَّ بِأَحْيَائِهَا سُنَّةً حَاشَا فُرُوضِكَ الَّتِي مِنْ ضَيَعِهَا هَلَكُ.

وَ لَسْتُ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَضْلِ نَافِلَةٍ مَعَ كَثِيرٍ مِمَّا أَغْفَلْتُ مِنْ وَظَائِفِ فُرُوضِكَ، وَ تَعَدَّيْتُ عَنْ مَقَامَاتِ حُدُودِكَ إِلَى حُرْمَاتِ انْتَهَكْتَهَا، وَ كِبَائِرِ ذُنُوبِ اجْتَرَحْتُهَا، كَأَنْتَ عَافَيْتَكَ لِي مِنْ فَضَائِحِهَا سِتْراً.

وَ هَذَا مَقَامٌ مِنَ اسْتِيْحْيَا لِنَفْسِهِ مِنْكَ، وَ سَيَّحِطُ عَلَيْهَا، وَ رَضِيَ عَنْكَ، فَتَلَقَّاكَ بِنَفْسٍ خَاشِعَةٍ، وَ رَقَبَةٍ خَاضِعَةٍ، وَ ظَهْرٍ مُثْقَلٍ مِنَ الْخَطَايَا وَاقِفاً بَيْنَ الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ وَ الرَّهْبَةِ مِنْكَ.

وَ أَنْتَ أَوْلَى مَنْ رَجَاهُ، وَ أَحَقُّ مَنْ خَشِيَهُ وَ اتَّقَاهُ، فَأَعْطِنِي يَا رَبِّ مَا رَجَوْتُ، وَ آمَنِي مَا حَذَرْتُ، وَ عُدْ عَلَيَّ بِعَائِدِهِ رَحْمَتِكَ، إِنَّكَ أَكْرَمُ الْمَسْئُولِينَ.

اللَّهُمَّ وَ إِذْ سَتَوْتَنِي

بِعَفْوِكَ، وَ تَغَمِّدْتَنِي بِفَضْلِكَ فِي دَارِ الْفَنَاءِ بِحَضْرِهِ الْأَكْفَاءِ، فَأَجْرَنِي مِنْ فَضَّةِ يَحَاتِ دَارِ الْبَقَاءِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ، وَ الرُّسُلِ الْمُكْرَمِينَ، وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصِّدِّيقِينَ، مِنْ حَيَارِ كُنْتُ أَكْمَاتُهُ سَيِّئَاتِي، وَ مِنْ ذِي رَحِمٍ كُنْتُ أَحْتَشِمُ مِنْهُ فِي سَرِيرَاتِي. لَمْ أَثِقْ بِهِمْ رَبِّ فِي السِّتْرِ عَلَيَّ، وَ وَثِقْتُ بِكَ رَبِّ فِي الْمَغْفِرَةِ لِي، وَ أَنْتَ أَوْلَى مَنْ وَثِقَ بِهِ، وَ أُعْطِيَ مَنْ رُغِبَ إِلَيْهِ، وَ أَرَأْفُ مَنْ اسْتَرْحَمَ، فَارْحَمْنِي.

اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ حَادَرْتَنِي مَاءً مَهِيناً مِنْ صُلْبِ مُتَصَابِقِ الْعِظَامِ، حَرَجِ الْمَسَالِكِ إِلَى رَحِمِ ضَيْقِهِ سَتَرْتَهَا بِالْحُجُبِ، تُصَيِّرُنِي حَالاً عَنْ حَيَالٍ حَتَّى انْتَهَيْتَ بِي إِلَى تَمَامِ الصُّورَةِ، وَ أَثْبَتَ فِي الْجَوَارِحِ كَمَا نَعَتَ فِي كِتَابِكَ نُطْفَةَ ثُمَّ عَلَقَهُ ثُمَّ مُضِغَةً ثُمَّ عَظْماً ثُمَّ كَسَوْتَ الْعِظَامَ لَحْماً، ثُمَّ أَنْشَأْتَنِي خَلْقاً آخَرَ كَمَا شِئْتُمْ. حَتَّى إِذَا احْتَجَجْتُ إِلَى رِزْقِكَ، وَ لَمْ أَسْتَعِنِ عَنْ غِيَاثِ فَضْلِكَ، جَعَلْتَ لِي قُوَّةً مِنْ فَضْلِ طَعَامٍ وَ شَرَابٍ أَجْرِيئَهُ لِأَمْتِكَ الَّتِي أَسْكَنْتَنِي جَوْفَهَا، وَ أَوْدَعْتَنِي قَوَارِرَ رَحِمِهَا.

وَ لَوْ تَكَلَّمْتَنِي يَا رَبِّ فِي تِلْكَ الْحَالَاتِ إِلَى حَوْلِي، أَوْ تَضَطَّرَّنِي إِلَى قُوَّتِي لَكَانَ الْحَوْلُ عَنِّي مُعْتَرِلاً، وَ لَكَانَتِ الْقُوَّةُ مِنِّي بَعِيدَةً.

فَعَدَوْتَنِي بِفَضْلِكَ غِذَاءَ الْبَرِّ اللَّطِيفِ، تَفَعَّلَ ذَلِكَ بِي تَطَوُّلاً عَلَيَّ إِلَى غَايَتِي هَذِهِ، لَا أَعْدَمُ بَرِّكَ، وَ لَا يُبْطِئُ بِي حُسْنُ صَبِيْعِكَ، وَ لَا تَتَأَكَّدُ مَعَ ذَلِكَ ثِقَتِي فَأَتَفَرِّغَ لِمَا هُوَ أَحْطَى لِي عِنْدَكَ. قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي فِي سُوءِ الظَّنِّ وَ ضَعْفِ الْيَقِينِ، فَأَنَا أَشْكُو سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي، وَ طَاعَةَ نَفْسِي لَهُ، وَ اسْتَعْصِمُكَ مِنْ مَلَكَتِهِ، وَ أَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ فِي صَرْفِ كَيْدِهِ عَنِّي.

وَ أَسْأَلُكَ فِي أَنْ تُسَهِّلَ إِلَيَّ رِزْقِي سَبِيلاً، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ابْتِدَائِكَ بِالنِّعَمِ الْجِسَامِ، وَ إِلَهَامِكَ الشُّكْرَ عَلَى الْإِحْسَانِ وَ الْإِنْعَامِ،

فَصَلِّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَهْلٍ عَلَيَّ رِزْقِي، وَ أَنْ تُقَنِّعَنِي بِتَقْدِيرِكَ لِي، وَ أَنْ تُرْضِيَنِي بِحِصَّتِي فِيمَا قَسَمْتَ لِي، وَ أَنْ تَجْعَلَ مَا ذَهَبَ مِنْ جِسْمِي وَ عُمْرِي فِي سَبِيلِ طَاعَتِكَ، إِنَّكَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغْلُظُ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ، وَ تَوَعَّدَتْ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ، وَ مِنْ نَارٍ نُورَهَا ظُلْمَةٌ، وَ هَيْئَتُهَا أَلِيمٌ، وَ بَعِيدُهَا قَرِيبٌ، وَ مِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضٌ، وَ يَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ.

وَ مِنْ نَارٍ تَذُرُّ الْعِظَامَ رَمِيمًا، وَ تَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيمًا، وَ مِنْ نَارٍ لَا تُبْقِي عَلَى مَنْ تَصْرَعُ إِلَيْهَا، وَ لَا تَرْحَمُ مِنْ اسْتَعْظَفَهَا، وَ لَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ عَمَّنْ حَشَعَ لَهَا وَ اسْتَسَلِمَ إِلَيْهَا تَلْقَى سُكَّانَهَا بِأَحْرَ مَا لَدَيْهَا مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَ شَدِيدِ الْوَبَالِ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقَابِهَا الْفَاغِرَةِ أَفْوَاهُهَا، وَ حَيَاتِهَا الصَّالِقَةِ بِأُتْيَابِهَا، وَ شَرَابِهَا الَّذِي يُقَطِّعُ أَمْعَاءَ وَ أَفئِدَةَ سُكَّانِهَا، وَ يَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ، وَ أَسْتَهْدِيكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا، وَ أَخَّرَ عَنْهَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَجْزِنِي مِنْهَا بِفَضْلِ رَحْمَتِكَ، وَ أَقْلِنِي عَثْرَاتِي بِحُسْنِ إِقَالَتِكَ، وَ لَا تَخْذُلْنِي يَا خَيْرَ الْمُجِيرِينَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَقِي الْكُرْبِيهَةَ، وَ تُعْطِي الْحَسِينَهَ، وَ تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ، وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، إِذَا ذُكِرَ الْأَبْرَارُ، وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، مَا اخْتَلَفَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، صِيْلَاءً لَا يَنْقَطِعُ مَدَدُهَا، وَ لَا يُحْصِي عَدَدُهَا، صَلَاةً تَشْحُنُ الْهَوَاءَ، وَ تَمَلَأُ الْأَرْضَ وَ السَّمَاءَ. صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَرْضَى، وَ صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَعْدَ الرِّضَا، صَلَاةً لَا حَدَّ لَهَا وَ لَا مُنْتَهَى، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه دعای ۳۲

خدایا ای صاحب پادشاهی ای که جاودانه دائم است، و

سلطنتی که خود بدون سپاه و پشتیبانها نیرومند است، و عزتی که بر مرور دهور و سالهای گذشته و زمانهای در نوشته باقی است. سلطنت چنان غالب است که محدود به آغاز و انجام نیست.

و پادشاهیت چنان بلند پایه است که همه چیز از رسیدن به کنه آن فرو مانده است.

و منتهای توصیف واصفان، به نازلترین مرتبه از آن رفعت که به خود تخصیص داده ای نمی رسد. کاروان اوصاف در بیان عظمت به گمراهی افتاده و رشته نعمتها در پیشگاه تو از هم بگسیخته، و لطائف تصورات در مقام کبریایت سرگردان شده اند تو ای خدای ازلی - در ازلیت چنان بوده ای، و تو - ای خدای جاودان بی زوال بر همین منوال خواهی بود.

و من آن بنده کم کار پر آرزویم که اسباب وصول به سعادت از کفم بیرون رفته، جز آن سبب که رحمت تو آن را در پیوسته و رشته های امید از جانم بگسیخته جز آن رشته عفو تو که بدان در آویخته ام، مرا از طاعت چیزی که به حساب آرم اندک، و از معصیت آنچه بر دوش دارم بسیار است و در گذشتن از بنده ات بر تو دشوار نیست اگر چه بد کرده باشد پس از من در گذر.

خدایا علم تو بر کارهای نهانی مشرف است، و هر پوشیده ای در برابر آگاهی تو آشکار است، و دقایق امور از نظرت مکتوم نیست، و رازهای نهانی از تو پنهان نمی ماند و تو عالم و ناظری که آن دشمن دیرینه ات که برای گمراه کردن من از تو مهلت طلبید و تو او را مهلت دادی، و برای منحرف کردن من تا روز قیامت از تو فرصت

خواست و تو او را فرصت دادی، بر من چیره گشت، و در همان حال که از گناهان خرد هلاک کننده، و معصیتهای بزرگ کشنده به سوی تو همی گریختم، مرا بر زمین زد و از وصول به پناهگاه عصمت و سنگر حفظ و حراست تو باز داشت، تا چون به معصیت تو آلوده شدم و به سوء عمل خود مستوجب خشم تو گشتم، عنان حيله خود را از من بر تافت، و انکار خود را در مقابل رفتار من اعلام کرد، و از من بیزاری جست، و پشت به من کرده به راه افتاد.

پس مرا در بیابان گمراهی در معرض غضب تو تنها گذاشت، و به ساحت انتقام تو به حالتی در آورد که نه شفيعی نزد تو از من شفاعت می کند، و نه پناه دهنده ای مرا در برابر تو ایمن می سازد، و نه قلعه ای مرا از تو مانع می شود، و نه پناهگاهی هست که از تو به آن پناه برم.

پس اکنون مقام من در پیشگاه تو مقام پناه آورنده به تو و محل معترف به گناه در پیشگاه تو است.

پس مبادا که کنف فضل تو از من تنگی گیرد، و جامه عفو از من کوتاهی نماید.

و من بی نصیب ترین بندگان تائب تو و ناامیدترین واردین امیدوار تو گردم.

و مرا بیامرز زیرا که تو بهترین آمرزندگان.

خدایا تو مرا فرمان دادی، پس من امر تو را فرو گذاشتم، و مرا نهی کردی، پس مناهی تو را مرتکب شدم، و اندیشه بد، گناه را در نظرم بیاراست، پس در اجتناب آن تقصیر کردم.

و هیچ روز را به روزه به سر نبرده ام که آن را گواه خود سازم،

و هیچ شب را به تهجد نگذاشته ام که آن را وسیله زینهار خود قرار دهم، و هیچ سنت را احیاء نکرده ام که از جانب آن مورد ستایش واقع شوم، جز فرائضی که هر که آن را ترک کند هلاک شود، و هیچ نافله ای در خور اعتبار و قابل شمار ندارم که آن را وسیله تقرب خود قرار دهم.

با آنکه بسیاری از آداب و شروط فرائض تو را به غفلت سپرده ام و از بسیاری پایگاههای حدود تو تجاوز کرده ام، و به هتک حرمتها و ارتکاب گناهان بزرگی پیوسته ام که تنها عافیت تو در برابر رسوائی هایش حافظ و ساتر من بوده است و این مقام من مقام کسی است که به علت شرمساری از تو، نفس خود را از کارهای ناشایسته باز داشته و بر نفس خود خشم گرفته و از مشیت و قضاء تو خشنود شده تا با دلی خاشع و گردنی خاضع و پستی از خطاها گرانبار به پیشواز کرم تو آمده، در حالی که میان بیم و امید به پا ایستاده و تو شایسته تر کسی هستی که به او امید ورزد و سزاوارتر کسی هستی که از او بترسد و پرهیزد.

پس ای پروردگار من، آنچه را به آن امیدوارم بمن عطا کن.

و از آنچه بیم دارم مرا ایمن ساز، وصله رحمت را بمن تفضل فرمای زیرا که تو کریم ترین مسئولینی.

خدایا اکنون که مرا به پرده عفو مستور ساختی، و در سرای فنا در حضور امثال و اقران به خلعت فضل خود پوشیدی، پس مرا از رسوائی های سرای بقاء در توقفگاه های حضار و تماشائیان، از فرشتگان مقرب، و پیغمبران مکرم و از همسایه ای که

بدی هایم را از او می پوشیدم، و از خویشاوندی که در کارهای پنهانی خود از او شرم می داشتم، پناه ده.

پروردگارا، من به رازپوشی ایشان اطمینان نکردم، و به تو - ای پروردگار من - در آمرزش خود اعتماد کردم، و تو سزاوارتر کسی هستی که به او اعتماد کنند و بخشنده تر کسی هستی که به او رو آورند.

و مهربانتر کسی هستی که از او مهربانی جویند، پس بر من رحمت آور.

خدایا تو مرا در صورت آبی بی مقدار از صلبی دارای استخوانهای بهم پیوسته و درهم فشرده و راه هائی باریک و تنگ به تنگنای رحمی که آن را به پرده ها پوشیده ای، سرازیر کردی - در حالی که مرا از حالی به حال دیگر می گرداندی، تا آنگاه که به کمال صورت رساندی.

و در نقشی کامل بیاراستی و شبکه اعضاء را در پیکر من برقرار کردی، و چنانکه در کتاب خود توصیف کرده ای، در آغاز به صورت نطفه، سپس علقه و آنگاه مضغه و بعد از آن به صورت استخوان آفریدی، سپس استخوانها را به گوشت پوشانیدی، و آنگاه مرا چنانکه خود خواستی به مرحله دیگری از آفرینش در آوردی. تا در آن دوران که به رزق تو نیازمند شدم، و از فریاد رسی و دستگیری فضیلت بی نیاز نبودم، از مازاد خوردنی و آشامیدنی کنیز خود که مرا در اندرون او مسکن دادی، و در نهاد رحمش و دیعت نهادی قوتی برایم تعیین کردی.

و اگر مرا - ای پروردگار من - در این احوال به تدبیر خودم وا می گذاشتی، و به نیروی خویشتم ملجأ می ساختی، هر آینه تدبیر از من برکنار و نیرو از من دور می بود.

پس مرا به فضل

خود همچون مهربانی با لطف، غذا دادی، و آن همه لطف را - از روی تفضل - تا این پایه که رسیده ام همچنان درباره ام به جا می آوری، رشته خیر و صله ات از من نمی گسلد، و حسن انعامت درباره ام به تعویق نمی افتد. ولی با وجود این، اعتماد بر تو محکم نمی شود، تا کوشش خود را در کاری که نزد تو برایم مفید است مصروف دارم چندان که شیطان عنان مرا در وادی سوء ظن و ضعف یقین بدست گرفته است. از این رو من از بد همسایگی او نسبت به خود، و از پیروی نفسم از او به نزد تو شکایت می کنم، و از تسلط او در دامن امن تو می آویزم، و در گرداندن مکر او از خویش به سوی تو تضرع و زاری می کنم، و از تو می خواهم که برای تحصیل روزیم راهی آسان فراهم سازی.

پس سپاس تو را بر آنکه نعمتهای بزرگ را درباره من آغاز کردی، و شکر احسان و انعام را بمن الهام فرمودی.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و روزیم را بر من سهل و آسان ساز.

و از تو می خواهم که مرا به حد و اندازه ای که خود برایم تعیین کرده ای خرسند سازی، و به سهم خودم در آنچه برایم قسمت فرموده ای، خشنود گردانی، و آنچه را از نیروی بدن و ایام عمرم صرف شده در راه طاعت خود محسوب داری، زیرا که تو بهترین روزی دهند گانی.

خدایا من به تو پناه می برم از آتشی که آن را وسیله سختگیری بر گنهکاران ساخته ای و منحرفین از شاهراه رضای خود را به وسیله آن تهدید کرده ای.

و به تو پناه می برم از آتشی که

روشنیش تاریکی، و ملایمش دردناک و دورش نزدیک است و از آتشی که قسمتی از آن قسمت دیگر را می خورد و پاره ای از آن بر پاره دیگر حمله می برد.

و از آتشی که استخوانها را می پوساند و ساکنین خود را از آب جوشان سیراب می سازد، و از آتشی که بر زاری کنندگانش ابقاء نمی کند، و بر مهرجویانش رحم نمی آورد، و بر تخفیف از کسی که برایش خضوع کند و در برابرش تسلیم شود، قادر نیست. آتشی که ساکنین خود را با سوزنده ترین عقاب دردناک خود و با مصیبت سخت استقبال می کند.

و به تو پناه می برم از کژدم های کام گشوده و مارهای نیش زننده اش و از آشامیدنیش که امعاء و احشاء ساکنینش را پاره پاره می کند، و دلهاشان را از جای بر می کند.

و از تو هدایت می طلبم به آنچه مرا از آن دور سازد، و باز پس دارد،

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا به فضل رحمت خود از آن آتش پناه ده، و به حسن عفو خود از لغزشهایم در گذر، و مرا خوار مساز.

ای بهترین پناه دهندگان. زیرا، تو بندگان را از مکروه نگاه می داری و خوبی را عطا می کنی و هر چه بخواهی به جا می آوری، و تو بر هر کار قدرت بی پایان داری.

خدایا هر زمان که نیکان یاد کرده شوند، بر محمد و آلش رحمت فرست، و تا شب و روز از پس هم در آیند بر محمد و آلش چنان رحمتی فرست که دنباله اش قطع نشود، و شماره اش به احصاء در نیاید، چنان رحمتی که هوا را پر کند، و زمین و آسمان را بیاگند. خدای بر او رحمت فرست تا

آن زمان که او از تواتر رحمت راضی شود، و پس از راضی شدنش همچنان فیض رحمت را بر او گسترده دارد. چنان رحمتی که حد و پایان برایش نباشد.

ای بخشنده تر بخشنده گان.

۳۳- نیایش، در طلب خیر

(۳۳) وَ كَانَ، مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِسْتِخَارَةِ:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَفْضِلْ لِي بِالْخَيْرِ وَ أَلْهِمْنَا مَعْرِفَةَ الْإِخْتِيَارِ، وَ اجْعَلْ ذَلِكَ ذَرِيعَةً إِلَى الرِّضَا بِمَا قَضَيْتَ لَنَا وَ التَّسْلِيمِ لِمَا حَكَمْتَ فَأَرْخِ عَنَّا رَيْبَ الْإِرْتِيَابِ، وَ أَيِّدْنَا بِبِقِينِ الْمُخْلِصِينَ.

وَ لَا تَسْمُنَا عَجْزَ الْمَعْرِفَةِ عَمَّا تَخَيَّرْتَ فَتَنْعِمَ قَدْرَكَ، وَ نَكْرَةَ مَوْضِعِ رِضَاكَ، وَ نَجْنَحَ إِلَى الَّتِي هِيَ أَبْعَدُ مِنْ حُسْنِ الْعَاقِبَةِ، وَ أَقْرَبُ إِلَى ضِدِّ الْعَاقِبَةِ حَبْثَ إِلَيْنَا مَا نَكْرُهُ مِنْ قَضَائِكَ، وَ سَهْلَ عَلَيْنَا مَا نَسْتَضِيْعُ مِنْ حُكْمِكَ وَ أَلْهِمْنَا الْإِنْقِيَادَ لِمَا أَوْرَدْتَ عَلَيْنَا مِنْ مَشِيَّتِكَ حَتَّى لَا نُحِبَّ تَأْخِيرَ مَا عَجَلْتَ، وَ لَا تَعْجِلَ مَا أَخَّرْتَ، وَ لَا نَكْرَةَ مَا أَحْبَبْتَ، وَ لَا نَتَّخِيزَ مَا كَرِهْتَ.

وَ اخْتِمْ لَنَا بِالَّتِي هِيَ أَحْمَدُ عَاقِبَةٍ، وَ أَكْرَمُ مَصِيرًا، إِنَّكَ تُفِيدُ الْكَرِيمَةَ، وَ تُعْطِي الْجَسِيْمَةَ، وَ تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ، وَ أَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ترجمه دعای ۳۳

خدایا از تو می خواهم که به دانائیت خیر را برایم بگزینی.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و درباره ام به خیر حکم فرمای، و ما را به حکمت اختیار خود ملهم ساز، و آن را برای ما وسیله رضای به قضاء و تسلیم به حکم خود قرار ده.

و به این وسیله پریشانی شک و تردید را از ما دور ساز، و ما را به یقین مخلصین تأیید فرمای، و به خویشتن و مگذار، که از معرفت آنچه برای ما برگزیده ای فرو مانیم، تا آنجا که قدر تو را سبک شماریم، و مورد رضای تو را مکروه داریم، و به چیزی که از حسن عاقبت دورتر و به خلاف عافیت نزدیکتر است متمایل شویم. آنچه را از

قضای خود که ما از آن اکراه داریم پیش ما محبوب ساز.

و آنچه را از حکم تو که دشوار می پنداریم بر ما آسان کن و ما را به گردن نهادن مشیتی که بر ما وارد ساخته ای ملهم ساز. تا تأخیر آنچه را تعجیل فرموده ای، و تعجیل آنچه را به تأخیر افکنده ای، دوست نداریم، و آنچه را تو دوست داری مکروه نشماریم و آنچه را مکروه داری بر نگزینیم.

و کار ما را به آنچه فرجامش پسندیده تر و مآلش بهتر است پایان بخش زیرا که تو عطایای نفیس می دهی.

و نعمتهای بزرگ می بخشی، و تو بر هر کار قدرت بی پایان داری.

۳۴- نیایش هنگام گرفتاری

نیایش وی هرگاه گرفتار می شد یا کسی را به رسوائی گناه گرفتار می دید

(۳۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتُلِيَ أَوْ رَأَى مُبْتَلًى بِفَضِيحِهِ بَدَنِب:

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سِتْرِكَ بَعِيدِ عِلْمِكَ، وَ مُعَافَاتِكَ بَعِيدِ خُبْرِكَ، فَكَلَّمْنَا قَدِ اقْتَرَفَ الْعَائِبَةَ فَلَمْ تَشْهَرُهُ، وَ ارْتَكَبَ الْفَاحِشَةَ فَلَمْ تَفْضَحْهُ، وَ تَسْتَرُ بِالْمَسْأُومِيِّ فَلَمْ تَدُلَّهُ عَلَيْهِ. كَمْ نَهَى لِمَكَ قَدِ اتَيْنَاهُ، وَ أَمْرٍ قَدْ وَقَفْنَا عَلَيْهِ فَتَعَدَّيْنَاهُ، وَ سَيِّئَةٍ اِكْتَسَبْنَاهَا، وَ خَطِيئَةٍ ارْتَكَبْنَاهَا، كُنْتَ الْمُطَّلِعَ عَلَيْهَا دُونَ النَّاطِرِينَ، وَ الْقَادِرَ عَلَى إِغْلَانِهَا فَوْقَ الْقَادِرِينَ، كَانَتْ عَافِيَتُكَ لَنَا حِجَاباً دُونَ أَبْصَارِهِمْ، وَ رَدْماً دُونَ أَسْمَاعِهِمْ فَاجْعَلْ مَا سَتَرْتَ مِنَ الْعَوْرَةِ، وَ أَخْفَيْتَ مِنَ الدَّخِيلَةِ، وَ اعْظَا لَنَا، وَ زَاجِراً عَنِ سُوءِ الْخُلُقِ، وَ اقْتِرَافِ الْخَطِيئَةِ، وَ سَعِيّاً إِلَى التَّوْبَةِ الْمَاجِيهِ، وَ الطَّرِيقِ الْمَحْمُودَةِ وَ قَرَبِ الْوَقْتِ فِيهِ، وَ لَا تَسْمُنَا الْغَفْلَةَ عَنْكَ، إِنَّا إِلَيْكَ رَاغِبُونَ، وَ مِنَ الذُّنُوبِ تَائِبُونَ.

وَ صَلِّ عَلَى خَيْرَتِكَ اللَّهُمَّ مِنْ خَلْقِكَ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ الصُّفْوَةِ مِنْ بَرِيَّتِكَ الطَّاهِرِينَ، وَ اجْعَلْنَا لَهُمْ سَامِعِينَ وَ مُطِيعِينَ كَمَا أَمَرْتَ.

ترجمه دعای ۳۴

خدایا سپاس تو را بر پرده پوشیت پس از علمت، و بر عافیت بخشیدنت پس از آگاهیت.

زیرا هر یک از ما، در کسب عیب کوشیده است و تو او را مشهور نکرده ای و مرتکب کار زشت شده و تو او را رسوا نساخته ای، و در پرده استتار خود را به نقائص و عیوب بیالوده و تو کسی را به راز او رهبری نکرده ای.

و چه بسا نهی تو که ما آن را مرتکب شده ایم! و چه بسا امر تو که ما را بر آن واقف ساخته ای و ما از آن تجاوز و تعدی کرده ایم! و چه بسا گناهان که در کسب

آن کوشیده ایم و چه بسا خطاها که آن را مرتکب شده ایم! در صورتی که تو بر آن مطلع بوده ای، نه ناظر آن، و تو بر افشاء آن قادر بوده ای بیشتر از قادران و در همگی این موارد و احوال عافیت تو در برابر چشمهای ایشان برای ما حجابی و در مقابل گوشه‌اشان سدی بوده.

پس این پرده داری و عیب پوشی را برای ما واعظ و زاجر از ارتکاب گناه و وسیله پیمودن راه توبه معصیت زدای و پویدن طریقه پسندیده قرار ده، و وقت پیمودن این راه را نزدیک ساز، و ما را به غفلت از خود گرفتار مکن.

زیرا که ما به سوی تو راغب و از گناهان تائبیم.

خدایا رحمت فرست به برگزیده ات از خلقت، محمد و عترتش که از آفریدگانت ممتاز و پاکیزه و پا کند.

و ما را بر آن گونه که خود فرموده ای، در برابر ایشان نیوشنده و فرمانبردار ساز.

۳۵- نیایش، در مقام رضا

نیایش، در مقام رضا در آن هنگام که به دنیا داران می نگریست

(۳۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرِّضَا إِذَا نَظَرَ إِلَى أَصْحَابِ الدُّنْيَا:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رِضَى بِحُكْمِ اللَّهِ، شَهِدْتُ أَنَّ اللَّهَ قَسَمَ مَعَايِشَ عِبَادِهِ بِالْعَدْلِ، وَ أَخَذَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ لَا تَفْتِنِي بِمَا أَعْطَيْتَهُمْ، وَ لَا تَفْتِنُهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِي فَأَحْسَدَ خَلْقَكَ، وَ أَعْمَطَ حُكْمَكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ طَيِّبْ بِقَضَائِكَ نَفْسِي، وَ وَسِّعْ بِمَوَاقِعِ حُكْمِكَ صَدْرِي، وَ هَبْ لِي الثَّقَةَ لِأَقْرَبِ مَعَهَا بِأَنَّ قَضَاءَكَ لَمْ يَجْرِ إِلَّا بِالْخَيْرِ، وَ اجْعَلْ شُكْرِي لَكَ عَلَيَّ مَا زَوَيْتَ عَنِّي أَوْ فَرَ مِنْ شُكْرِي إِيَّاكَ عَلَيَّ مَا خَوَّلْتَنِي وَ اعْصِمْنِي مِنْ أَنْ أَظُنَّ بِعَدِي عَدَمَ خَسَاسَةٍ، أَوْ أَظُنَّ بِصَاحِبِ ثَرْوَةٍ فَضْلًا،

فَإِنَّ الشَّرِيفَ مَنْ شَرَفْتَهُ طَاعَتُكَ، وَالْعَزِيزَ مَنْ أَعَزَّتْهُ عِبَادَتُكَ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَمَتَّعْنَا بَنُوهُ لَّا تَنْفَدُ، وَ أَيْدِنَا بَعْزٌ لَّا يُفْقَدُ، وَ اسْرِخْنَا فِي مُلْكِ الْأَبَدِ، إِنَّكَ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ، الَّذِي لَمْ تَلِدْ وَ لَمْ تُوَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ كُفْوًا أَحَدٌ.

ترجمه دعای ۳۵

سپاس خدای را به عنوان خشنودی به قضای خدا شهادت می دهیم که خدا معیشتهای بندگانش را به آئین عدل قسمت کرده، و با همه آفریدگانش راه تفضل و احسان پیش گرفته است.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و مرا به سبب آنچه به مردم عطا کرده ای آشفته مساز و ایشان را به سبب آنچه از من باز داشته ای گرفتار مکن که بر خلق تو حسد برم و حکمت را خوار شمارم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و مرا به قضای خود دلخوش ساز، و دلم را در موارد حکم خود باز و مسرور کن، و روح اعتماد بمن ببخش تا سبب آن اقرار کنم که قضای تو جز به بهترین وجوه روان نشده و شکر مرا بر آنچه از من باز داشته ای، از شکرم بر آنچه بمن بخشیده ای فزوتتر ساز، و مرا از آن نگهدار که تهیدستی را به چشم خواری بنگرم، یا درباره ثروتمندی گمان برتری برم.

زیرا شریف کسی است که طاعت تو او را شرف تو او را عزت داده باشد.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست.

و ما را از ثروتی فنا ناپذیر برخوردار کن، و به عزتی بی زوال تأیید فرمای، و در ملک جاودانیت روان و کامران ساز.

زیرا توئی آن یکتای یگانه بی نیازی که فرزند نیاورده ای و فرزند کسی نبوده ای و کفو و همسری نداشته ای.

۳۶- نیایش به هنگام رعد و برق

نیایش، هنگامی که به ابر و برق می نگریست و بانگ رعد را می شنید

(۳۶) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نَظَرَ إِلَى السَّحَابِ وَ الْبُرْقِ وَ سَمِعَ صَوْتَ الرَّعْدِ

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَيْنِ آيَاتَانِ مِنْ آيَاتِكَ، وَ هَذَيْنِ عَوْنَانِ مِنْ أَعْوَانِكَ، يَبْتَدِرَانِ طَاعَتَكَ بِرَحْمَةٍ نَافِعَةٍ أَوْ نِقْمَةٍ ضَارَةٍ،

فَلَا تُمَطِّرْنَا بِهِمَا مَطَرَ السَّوْءِ، وَ لَا تُلْبِسْنَا بِهِمَا لِبَاسَ الْبَلَاءِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْزِلْ عَلَيْنَا نَفْعَ هَذِهِ السَّيِّحَاتِ وَ بَرَكَتَهَا، وَ اصْرِفْ عَنَّا أَذَاهَا وَ مَضَرَّتَهَا، وَ لَا تُصِيبْنَا فِيهَا بِ آفَةٍ، وَ لَا تُرْسِلْ عَلَيَّ مَعَايِشَنَا عَاهَةً.

اللَّهُمَّ وَ إِن كُنْتَ بَعَثْتَهَا نِقْمَةً وَ أَرْضَيْتَهَا سَخَطَةً فَإِنَّا نَسْتَجِيرُكَ مِنْ غَضَبِكَ، وَ نَبْتَهِلُ إِلَيْكَ فِي سُؤَالِ عَفْوِكَ، فَمِلْ بِالْغَضَبِ إِلَيَّ الْمُشْرِكِينَ، وَ أَدِرْ رَحِي نِقْمَتِكَ عَلَيَّ الْمُلْحِدِينَ.

اللَّهُمَّ أَذْهَبْ مَحَلَّ بِلَادِنَا بِسُقْيَاكَ، وَ أَخْرِجْ وَحَرَ صُدُورِنَا بِرِزْقِكَ، وَ لَا تَشْغَلْنَا عَنْكَ بِغَيْرِكَ، وَ لَا تَقْطَعْ عَنَّا كَافِتِنَا مَادَّةَ بَرَكَتِكَ، فَإِنَّ الْغَنِيَّ مَنْ أَعْنَيْتَ، وَ إِنَّ السَّالِمَ مَنْ وَقَيْتَ مَا عِنْدَ أَحَدٍ دُونَكَ دِفَاعًا، وَ لَا بِأَحَدٍ عَنَّا سَطَوَاتِكَ امْتِنَاعًا، تَحْكُمُ بِمَا شِئْتَ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ، وَ تَقْضِي بِمَا أَرَدْتَ فِيمَنْ أَرَدْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا وَقَيْتَنَا مِنَ الْبَلَاءِ، وَ لَكَ الشُّكْرُ عَلَيَّ مَا خَوَّلْتَنَا مِنَ النُّعْمَاءِ، حَمْدًا يُخَلْفُ حَمْدَ الْحَامِدِينَ وَ رَاءَهُ، حَمِيدًا يَمْلَأُ أَرْضَهُ وَ سَمَاءَهُ إِنَّكَ الْمَنَّانُ بِجَسَدِ يَمِ الْمَنِّ، الْوَهَّابُ لِعَظِيمِ النُّعْمِ، الْقَابِلُ بِسَيْرِ الْحَمِيدِ، الشَّاكِرُ قَلِيلِ الشُّكْرِ، الْمُحْسِنُ الْمُجْمَلُ ذُو الطُّوْلِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، إِلَيْكَ الْمَصِيرُ.

ترجمه دعای ۳۶

خدایا این ابر و برق، دو نشان از نشانه های تو، و دو خدمتگزار از خدمتگزاران تو، که در مقام فرمانبرداریت به آوردن رحمتی سود بخش یا عقوبتی زیان بار می شتابند پس به آن دو باران عذاب بر ما مبار، و لباس محنت بر ما میپوشان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و منفعت و برکت این ابرها را بر ما نازل کن، و آزار و ضررش را از ما بگردان، و ما را در آن آفتی مرسان و بلیه ای بر معیشتها مان مگمار، خدایا، اگر این

ابر را برای عقوبت بر انگیخته ای، و از راه خشم فرستاده ای پس ما از غضب تو هم به تو پناه می بریم و برای طلب عفو و زاری می کنیم پس غضبت را متوجه مشرکین ساز و آسیای عقوبت را بر حق ناپرستان به گردش آور.

خدایا خشکی سرزمینهای ما را به سقایت خود برطرف ساز، و وسوسه های دلهامان را به افزودن رزق خود بزدای و ما را از خود به غیر سرگرم منما، و ماده احسانت را، از همه ما مبر، زیرا بی نیاز آن است که تو او را بی نیاز کنی، و سالم کسی است که تو او را از بلا نگاه داری.

زیرا چون از تو بگذرد حمایت و دفاعی و از سطوت و حشمت تو نزد دیگری پناهی نیست، تو هر چه خواهی و درباره هر که خواهی حکم می رانی، و به آنچه اراده کنی درباره هر که اراده کنی، فرمان می دهی پس تو را سپاس بر آنکه ما را از بلا نگاه داشتی، و تو را شکر، بر آن نعمتها که به ما عطا کردی، چنان سپاسی که سپاس سپاسگزاران را پشت سر گذارد، و چنان سپاسی که آسمان و زمین خدا را پر سازد زیرا که توئی منعم مواهب جسیم، و بخشایشگر نعمتهای عظیم، و پذیرنده سپاس مختصر و شکر اندک و توئی نیکوکار و خوش رفتار و صاحب نعمت، هیچ معبودی، جز تو نیست. باز گشت به سوی تو است.

۳۷- نیایش، به هنگام شکر

نیایش، هنگامی که به تقصیر از اداء شکر اعتراف می نمود

(۳۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا اعْتَرَفَ بِالتَّقْصِيرِ عَنْ تَأْدِيَةِ الشُّكْرِ:

اللَّهُمَّ إِنَّ أَحَدًا لَا يَبْلُغُ مِنْ شُكْرِكَ غَايَةَ إِلَّا حَصَلَ عَلَيْهِ مِنْ إِحْسَانِكَ مَا

يُلْزِمُهُ شُكْرًا.

وَلَا يَبْلُغُ مَبْلَغًا مِنْ طَاعَتِكَ وَإِنْ اجْتَهَدَ إِلَّا كَانَ مُقْصِرًا دُونَ اسْتِحْقَاقِكَ بِفَضْلِكَ فَأَشْكُرُ عِبَادِكَ عَاجِزٌ عَنِ شُكْرِكَ، وَاعْبُدْهُمْ مُقْصِرٌ عَنِ طَاعَتِكَ لَا يَجِبُ لِأَحَدٍ أَنْ تَغْفِرَ لَهُ بِاسْتِحْقَاقِهِ، وَلَا أَنْ تَرْضَى عَنْهُ بِاسْتِجَابِهِ فَمَنْ غَفَرْتَ لَهُ فَبَطُولِكَ، وَمَنْ رَضِيتَ عَنْهُ فَبِفَضْلِكَ تَشْكُرُ يَسِيرَ مَا شَكَرْتَهُ، وَتُثِيبُ عَلَى قَلِيلٍ مَا تُطَاعُ فِيهِ حَتَّى كَأَنَّ شُكْرَ عِبَادِكَ الَّذِي أُوجِبْتَ عَلَيْهِ ثَوَابَهُمْ وَأَعْظَمْتَ عَنْهُ جَزَاءَهُمْ أَمْرٌ مَلَكَوا اسْتِطَاعَةَ الْإِمْتِنَاعِ مِنْهُ دُونَكَ فَكَافَيْتَهُمْ، أَوْ لَمْ يَكُنْ سَبَبُهُ بِيَدِكَ فَحَازَيْتَهُمْ بَلْ مَلَكَتَ يَا إِلَهِي أَمْرَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَمْلِكُوا عِبَادَتَكَ، وَأَعْدَدْتَ ثَوَابَهُمْ قَبْلَ أَنْ يُفِيضُوا فِي طَاعَتِكَ، وَذَلِكَ أَنَّ سَيِّئَتَكَ الْإِفْضَالَ، وَعَادَتَكَ الْإِحْسَانَ، وَسَبِيلَكَ الْعَفْوَ فَكُلَّ الْبَرِيَّةِ مُعْتَرِفَةٌ بِأَنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ عَاقَبْتَ، وَشَاهِدَةٌ بِأَنَّكَ مُتَّفَضِّلٌ عَلَى مَنْ عَافَيْتَ، وَكُلُّ مُؤْمِرٌ عَلَى نَفْسِهِ بِالتَّقْصِيرِ عَمَّا اسْتَوْجِبْتَ

فَلَوْ لَا أَنَّ الشَّيْطَانَ يَخْتَدِعُهُمْ عَنِ طَاعَتِكَ مَا عَصَاكَ عَاصٍ، وَ لَوْ لَا أَنَّهُ صَوَّرَ لَهُمُ الْبَاطِلَ فِي مِثَالِ الْحَقِّ مَا ضَلَّ عَنْ طَرِيقِكَ ضَالٌّ فَسُبْحَانَكَ يَا أَبِينِ كَرَمِكَ فِي مُعَامَلِهِ مَنْ أَطَاعَكَ أَوْ عَصَاكَ تَشْكُرُ لِلْمُطِيعِ يَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَهُ، وَ تُمَلِي لِلْعَاصِي فِيمَا تَمْلِكُ مُعَاجَلَتُهُ فِيهِ. أَعْطَيْتَ كُلًّا مِنْهُمَا مَا لَمْ يَجِبْ لَهُ، وَ تَفَضَّلْتَ عَلَى كُلِّ مِنْهُمَا بِمَا يَقْصُرُ عَمَلُهُ عَنْهُ.

وَلَوْ كَافَأَتِ الْمُطِيعَ عَلَى مَا أَنْتَ تَوَلَّيْتَهُ لَأَوْشَكَ أَنْ يَفْقِدَ ثَوَابَكَ، وَأَنْ تَزُولَ عَنْهُ نِعْمَتُكَ، وَ لَكِنَّكَ بِكَرَمِكَ جَازَيْتَهُ عَلَى الْمِدَّةِ الْقَصِيرَةِ الْفَائِيَةِ بِالْمُدَّةِ الطَّوِيلَةِ الْخَالِدَةِ، وَ عَلَى الْغَايَةِ الْقَرِيبَةِ الزَّائِلَةِ بِالْغَايَةِ الْمَدِيدَةِ الْبَاقِيَةِ.

ثُمَّ لَمْ تَسِيْمُهُ الْفِصِيْاصَ فِيمَا أَكَلَ مِنْ رِزْقِكَ الْعَدِيَّ يَقْوَى بِهِ عَلَى طَاعَتِكَ، وَ لَمْ تَحْمِلْهُ عَلَى الْمُنَاقَسَاتِ فِي الْأَلَاتِ الَّتِي تَسَبَّبَ بِاسْتِعْمَالِهَا

إِلَى مَغْفِرَتِكَ، وَ لَوْ فَعَلْتَ ذَلِكَ بِهِ لَهَذَبَ بِجَمِيعِ مَا كَادَحَ لَهُ وَ جُمَلِهِ مَا سَعَى فِيهِ جَزَاءً لِلصِّغْرِى مِنْ أَيَادِيكَ وَ مَنِيكَ، وَ لَبَقِيَ رَهِينًا بَيْنَ يَدَيْكَ بِسَائِرِ نَعْمِكَ، فَمَتَى كَانَ يَسْتَحِقُّ شَيْئًا مِنْ ثَوَابِكَ لَا مَتَى هَذَا يَا إِلَهِي حَالُ مَنْ أَطَاعَكَ، وَ سَبِيلُ مَنْ تَعَبَدَ لَكَ، فَأَمَّا الْعَاصِي أَمْرَكَ وَ الْمَوَاقِعَ نَهَيْكَ فَلَمْ تُعَاجِلْهُ بِنِقْمَتِكَ لَكِنِّي يَسْتَبْدِلُ بِحَالِهِ فِي مَعْصِيَتِكَ حَالُ الْإِنَابَةِ إِلَى طَاعَتِكَ، وَ لَقَدْ كَانَ يَسْتَحِقُّ فِي أَوَّلِ مَا هَمَّ بِعُصْيَانِكَ كُلَّ مَا أَعْدَدْتُ لِجَمِيعِ خَلْقِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ.

فَجَمِيعُ مَا أَخْرَجَتْ عَنْهُ مِنَ الْعِيَابِ وَ أَبْطَأَتْ بِهِ عَلَيْهِ مِنْ سَطَوَاتِ النِّقْمَةِ وَ الْعِقَابِ تَزُكُّ مِنْ حَقِّكَ، وَ رَضِي بِهُدُونِ وَاجِبِكَ فَمَنْ أَكْرَمُ يَا إِلَهِي مِنْكَ، وَ مَنْ أَشَقَى مِمَّنْ هَلَمَّكَ عَلَيْكَ لَمَّا مِنْ فَتْيَارِكْتَ أَنْ تُوصَفَ إِلًا بِالْإِحْسَانِ، وَ كَرُمْتَ أَنْ يُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَدْلُ، لَا يُخْشَى جُورَكَ عَلَى مَنْ عَصَاكَ، وَ لَا يُخَافُ إِغْفَالَكَ ثَوَابَ مَنْ أَرْضَاكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِي أَمَلِي، وَ زِدْنِي مِنْ هُدَاكَ مَا أَصِلُ بِهِ إِلَى التَّوْفِيقِ فِي عَمَلِي، إِنَّكَ مَنَّانٌ كَرِيمٌ.

ترجمه دعای ۳۷

خدایا کسی در طی مراحل شکر تو به سرمنزلی نمی رسد، مگر آنکه باز چندان از احسانت بر او فراهم می آید، که او را به شکری دیگر ملزم می سازد.

و هر چند کوشش کند به درجه ای از طاعت دست نمی یابد مگر آنکه در برابر استحقاق تو به علت فضل مقصر می ماند.

پس شاکرترین بندگانت از شکر تو عاجز است، و عابدترین ایشان از طاعت مقصر است. هیچکس مستوجب آن نیست که به علت استحقاقش او را بیامری، یا به سبب سزاواریش از او خشنود باشی.

پس هر که را بیامری از انعام و احسان تو

است، و از هر که خشنود شوی از تفضل تو است. عمل کمی را که بپذیری جزای فراوان می بخشی، و طاعت اندک را مزد می دهی، تا آنجا که گوئی شکر بندگانت که مزدشان را در برابر آن واجب کرده ای و جزای ایشان را عظیم ساخته ای امری است که امتناع از آن تحت قدرت ایشان بوده، نه بدست تو، و از این سبب ایشان را پاداش داده ای. یا گوئی سبب آن بدست تو نبوده و به این جهت به ایشان اجر بخشیده ای!

نه چنین است بلکه تو ای معبود من مالک امر ایشان بوده ای، پیش از آنکه ایشان مالک عبادت تو شوند، و مزدشان را آماده کرده ای پیش از آنکه به طاعتت در آیند.

و این از آن جهت است که آئین تو انعام و عادتت احسان، و طریقتت عفو است، از این جهت همه آفریدگان معترفند که تو درباره هر که عقوبتش کنی ستم نکرده ای، و گواهند که هر که را ببخشی درباره اش تفضل فرموده ای.

و همه درباره خویش به تقصیر از آنچه سزاوار آئی معترفند.

و از این جهت اگر شیطان ایشان را از طاعتت نفریبد، هیچ نافرمانی تو را عصیان نکند.

و اگر شیطان باطل را در نظرشان به صورت حق مصور نسازد، هیچ گمراهی از راه تو منحرف نگردد.

پس منزهی تو، چه روشن و آشکار است کرم تو در معامله کسی که تو را اطاعت کرده یا عصیان نموده باشد! مطیع را در برابر آنچه خود برایش فراهم ساخته ای پاداش می بخشی! و معصیت کار را در آنچه شتاب در باز خواستش بدست تو است مهلت می دهی! به هر یک از آن دو چیزی عطا کرده ای، که مستوجب آن

نبوده، و بر هر یک از ایشان تفضلی فرموده ای که عملش از آن قاصر است.

و اگر مطیع را بر مجرد عملش با آنکه تو خود او را بر آن گماشته ای پاداش می دادی، بیم آن بود که ثواب تو را از کف بدهد، و نعمت از او زایل گردد. ولی تو به کرم خود، او را در برابر مدت کوتاه فانی به مدتی طولانی و جاودانی، و در مقابل عمل زودگذر به ثواب مستمر پاداش داده ای.

آنگاه در برابر رزقی که از خوان نعمت تو خورده تا به وسیله آن بر طاعت نیرو گرفته از او مطالبه عوض و بها نکرده ای و در رسیدگی به حساب آلات و ابزاری که استعمال آنها را وسیله رسیدن به آموزش تو قرار داده با او سختگیری ننموده ای.

و اگر با او چنین رفتار کرده بودی یکسره حاصل دسترنجش و نتیجه کوششش در برابر کوچکترین نعمتها و عطایای تو از دست می رفت، و خود در پیشگاه تو برای سایر نعمتها در گرو می ماند.

پس در این صورت کی و کجا چیزی از ثواب تو را استحقاق می داشت؟!

نه! (استحقاق نمی داشت) که استحقاق می داشت این، ای معبود من حال کسی است که تو را اطاعت کرده باشد.

و سرنوشت کسی است که در عبادت تو کوشیده باشد، اما آن کس که فرمان تو را عصیان کرده و نهی تو را مرتکب شده پس تو در انتقامش شتاب نکرده ای، تا مگر حال بازگشت به طاعت تو را بر حال نافرمانی تو برگزیند. حقا که او در اولین لحظه ای که بر نافرمانی تو همت گماشته، هر عقوبتی را که برای همه آفریدگانت مهیا کرده ای مستوجب شده.

پس هر عذابی

را که از او به تأخیر افکنده ای و هر سطوت و انتقام و عقابی را که از او باز پس داشته ای ترک قسمتی از حق تو، و رضا دادن به کمتر از استحقاق تو است.

پس با وجود انی کیست کریمتر از تو؟

ای معبود من و کیست بدبخت تر از کسی که در راه مخالفت تو هلاک شود؟

هیچ کس بدبخت تر از چنین کسی نیست! زیرا تو بزرگتر از آنی که جز به احسان تو را توصیف کنند و منزه تر از آنی که جز از جهت عدل از تو بترسند. بیم آن نیست که تو درباره عاصیت ستم کنی، و مزد کسی را که تو را خشنود کرده فرو گذاری.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و آرزویم را بر آور، و هدایتت را چندان بر من بیفزای که به وسیله آن به توفیق در کار خود دست یابم زیرا که تو منعمی، کریمی.

۳۸- نیایش، در اعتذار

نیایش، در اعتذار از تبعات بندگان و از تقصیر در حقوقشان و در طلب آزادی از آتش دوزخ

(۳۸) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْاِعْتِذَارِ مِنْ تَبَعَاتِ الْعِبَادِ وَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي حُقُوقِهِمْ وَ فِي فَكَاحِ رَقَبَتِهِ مِنَ النَّارِ:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظَلَمْتُ بِحَضْرَتِي فَلَمْ أَنْصُرْهُ، وَ مِنْ مَعْرُوفٍ أُسِدِدِي إِلَيْهِ فَلَمْ أَشْكُرْهُ، وَ مِنْ مُسِيءٍ اِعْتَدَرَ إِلَيَّ فَلَمْ أَعِذِرْهُ، وَ مِنْ ذِي فَاقِهِ سَأَلَنِي فَلَمْ أُؤْتِرْهُ، وَ مِنْ حَقِّ ذِي حَقِّ لَزِمَنِي لِمُؤْمِنٍ فَلَمْ أُؤْفِرْهُ، وَ مِنْ عَيْبٍ مُؤْمِنٍ ظَهَرَ لِي فَلَمْ أَشِئِرْهُ، وَ مِنْ كُلِّ إِثْمٍ عَرَضَ لِي فَلَمْ أَهْجِرْهُ. اِعْتَدِرْ إِلَيْكَ يَا إِلَهِي مِنْهُمْ وَ مِنْ نَظَائِرِهِمْ اِعْتَدَارَ نَدَامِهِ يَكُونُ وَاِعْظَا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ أَشْبَاهِهِمْ.

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ

وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ نَدَامَتِي عَلَى مَا وَقَعْتُ فِيهِ مِنَ الزَّلَّاتِ، وَ عَزْمِي عَلَى تَرْكِ مَا يَعْرِضُ لِي مِنَ السَّيِّئَاتِ، تَوْبَةً تُوجِبُ لِي مَحَبَّتَكَ، يَا مُجِيبَ التَّوَابِينَ.

ترجمه دعای ۳۸

خدایا من در پیشگاه تو عذر می خواهم از مظلومی که در حضور من به او ستم رسیده و من او را یاری نکرده باشم، و از احسانی که درباره من انجام گرفته و شکر آن را به جا نیاورده باشم، و از بد کرداری که از من خواسته باشد و من عذرش را نپذیرفته باشم، و از فقیری که از من خواهشی کرده باشد، و من او را به برآوردن حاجتش بر خویشتن ترجیح نداده باشم و از حق حقدار مؤمنی که بر ذمه ام مانده باشد و آن را نپرداخته باشم، و از عیب مؤمنی که بر من پدید شده باشد و آن را نپوشانده باشم و از هر گناهی که برایم پیش آمده باشد و از آن دوری نکرده باشم.

خدایا از همه آنها و نظائر آنها از تو عذر می خواهم، عذر ندامتی که مرا در برابر پیشامدهای نظیر آن، واعظی باشد.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست

و پشیمانیم را از لغزشهایی که به آن دچار شده ام، و تصمیمم را بر ترک گناهایی که برایم پیش آید توبه ای قرار ده، که برای من موجب محبت تو گردد.

ای دوستدار توابان.

۳۹- نیایش، در طلب عفو و رحمت

(۳۹) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَلَبِ الْعَفْوِ وَ الرَّحْمَةِ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اكْسِرْ شَهْوَتِي عَنْ كُلِّ مَحْرَمٍ، وَ ازوِ حُرْصِي عَنْ كُلِّ مَأْتَمٍ، وَ امْنَعْنِي عَنْ أَدَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، وَ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ.

اللَّهُمَّ وَ أَيَّمَا عَبْدٍ نَالَ مِنْ مَنِي مَا حَظَرْتَ عَلَيْهِ، وَ انْتَهَكْتَ مِنِّي مَا حَجَرْتَ عَلَيْهِ، فَمَضَى بِظُلَامَتِي مَيِّتًا، أَوْ حَصَلَتْ لِي قِبَلَهُ حَيًّا فَاعْفِرْ لَهُ مَا أَلَمَ بِهِ مِنِّي، وَ اعْفُ لَهُ عَمَّا أَدْبَرَ بِهِ

عَنِّي، وَ لَا تَقْفُهُ عَلَيَّ مَا ارْتَكَبْتُ فِيَّ، وَ لَا تَكْشِفْهُ عَمَّا اكْتَسَبْتُ بِئِي، وَ اجْعَلْ مَا سَيَمَحْتُ بِهِ مِنَ الْعَفْوِ عَنْهُمْ، وَ تَبَرَّعْتُ بِهِ مِنَ الصَّيِّدِ قَدِ
عَلَيْهِمْ أَزْكَى صَدَقَاتِ الْمُتَصَدِّقِينَ، وَ أَعْلَى صِلَاتِ الْمُتَقَرَّبِينَ وَ عَوْضِي مِنْ عَفْوِي عَنْهُمْ عَفْوَكُ، وَ مِنْ دُعَائِي لَهُمْ رَحْمَتِكَ حَتَّى
يَسْعَدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا بِفَضْلِكَ، وَ يَنْجُو كُلُّ مِنَّا بِمَنَّكَ.

اللَّهُمَّ وَ أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبِيدِكَ أَدْرَكَهُ مِنِّي دَرَكٌ، أَوْ مَسَّاهُ مِنْ نَاحِيَّتِي أَدَى، أَوْ لَحِقَهُ بِي أَوْ بِسَبَبِي ظَلَمْتُ فَفُتُّهُ بِحَقِّهِ، أَوْ سَبَقْتُهُ
بِمَظْلَمَتِهِ،

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَرْضِهِ عَنِّي مِنْ وَجْدِكَ، وَ أَوْفِهِ حَقَّهُ مِنْ عِنْدِكَ ثُمَّ قِنِي مَا يُوجِبُ لَهُ حُكْمَكَ، وَ خَلِّصْنِي مِمَّا يَحْكُمُ بِهِ
عَدْلُكَ، فَإِنَّ قُوَّتِي لَا تَسْتَقِلُّ بِنِعْمَتِكَ، وَ إِنَّ طَاقَتِي لَا تَنْهَضُ بِسُخْطِكَ، فَإِنَّكَ إِنْ تُكَافِنِي بِالْحَقِّ تُهْلِكْنِي، وَ إِلَّا تَعَمَّدْنِي بِرَحْمَتِكَ
تُوبِقْنِي.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْهَبُكَ يَا إِلَهِي مَا لَا يُنْقِصُكَ يَدُهُ، وَ أَسْتَحْمِلُكَ، مَا لَا يَبْهَظُكَ حَمْلُهُ. أَسْتَوْهَبُكَ يَا إِلَهِي نَفْسِي الَّتِي لَمْ تَخْلُقْهَا
لِتَمْتَنِعَ بِهَا مِنْ سُوءٍ، أَوْ لِتَطْرُقَ بِهَا إِلَى نَفْعٍ، وَ لَكِنْ أَنْشَأْتَهَا إِبْتِئَانًا لِقُدْرَتِكَ عَلَيَّ مِثْلَهَا، وَ احْتِجَاجًا بِهَا عَلَيَّ شَكْلَهَا.

وَ أَسْتَحْمِلُكَ مِنْ ذُنُوبِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ، وَ أَسْتَعِينُ بِكَ عَلَيَّ مَا قَدْ فَدَحَنِي ثِقْلُهُ.

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ هَبْ لِنَفْسِي عَلَيَّ ظُلْمَهَا نَفْسِي، وَ وَكِّلْ رَحْمَتَكَ بِاحْتِمَالِ إِصْرِي، فَكَمْ قَدْ لَحِقَتْ رَحْمَتُكَ بِالْمُسِيئِينَ، وَ
كَمْ قَدْ شَمِلَ عَفْوُكَ الظَّالِمِينَ.

فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِي أَسْوَاهَ مِمَّنْ قَدْ أَنْهَضْتَهُ بِتَجَاوُزِكَ عَيْنَ مَصَارِعِ الْخَاطِئِينَ، وَ خَلِّصْتَهُ بِتَوْفِيقِكَ مِنْ وَرَطَاتِ
الْمُجْرِمِينَ، فَأَصْبَحَ طَلِيقَ عَفْوِكَ مِنْ إِسَارِ سُخْطِكَ، وَ عَتِيقَ صُنْعِكَ مِنْ وَثَاقِ عَدْلِكَ.

إِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي تَفْعَلْهُ بِمَنْ لَا يَجْحَدُ اسْتِحْقَاقَ عَفْوَتِكَ، وَ

لَمَّا يُبْرَأُ نَفْسَهُ مِنْ اسْتِيحَابِ نِقْمَتِكَ تَفْعَلْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي بِمَنْ خَوْفُهُ مِنْكَ أَكْثَرُ مِنْ طَمَعِهِ فِيكَ، وَبِمَنْ يَأْسُهُ مِنَ النَّجَاهِ أَوْ كَادُ مِنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَّاصِ، لَأَنْ يَكُونَ يَأْسُهُ قُنُوطًا، أَوْ أَنْ يَكُونَ طَمَعُهُ اغْتِرَارًا، بَلْ لِقَلِّهِ حَسَبَاتِهِ بَيْنَ سَيِّئَاتِهِ، وَضَعْفِ حُجَجِهِ فِي جَمِيعِ تَبَعَاتِهِ فَأَمَّا أَنْتَ يَا إِلَهِي فَأَهْلٌ أَنْ لَا يَغْتَرَّ بِكَ الصَّيْدِيُّونَ، وَلَا يِنَاسَ مِنْكَ الْمُجْرِمُونَ، لِأَنَّكَ الرَّبُّ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا يَمْنَعُ أَحَدًا فَضْلَهُ، وَلَا يَسْتَقْصِي مَنْ أَحَدٍ حَقَّهُ. تَعَالَى ذِكْرُكَ عَيْنَ الْمَذْكُورِينَ، وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ عَيْنَ الْمُنْسُوبِينَ، وَفَشَتْ نِعْمَتُكَ فِي جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ، فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۳۹

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و شهوتم را از هر حرامی بشکن، و حرصم را از هر گناهی بگردان،

و مرا از آوردن هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه باز دار.

خدایا و هر آن بنده که به حقی از حقوق و حدی از حدود من که توأش از آن نهی فرموده ای تجاوز کرده باشد و پرده حرمتی از حرمت مرا که توأش از هتک آن منع کرده ای دریده باشد و ظلامه و حقی را از من با خود به گور برده باشد، یا در حال حیات بر ذمه اش مانده باشد، پس او را در ظلمی که بمن روا داشته است بیامرزد، و در حقی که از من برده است، عفو کن، و درباره آنچه با من کرده است سرزنش مفرمای، و به سبب آزردن من رسوا مساز و این گذشت را که در عفو ایشان بکار برده ام، و این تبرعی را که در کرم نسبت به ایشان معمول داشته ام، پاکیزه ترین صدقات صدقه دهندگان و

بالاترین عطایای تقرب جویان قرار ده.

و مرا در برابر عفو ایشان به رحمت خود پاداش ده، تا هر یک از ما به سبب فضل تو نیکبخت گردد، و هر کدام از ما در پرتو احسان تو نجات یابد.

خدایا هر بنده ای از بندگانت که از من عقوبتی دیده، و یا از جانب من آزاری به او رسیده. تا حقش را ضایع کرده باشم، یا مظلومه اش را از میان برده باشم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست.

و او را به توانگری خود از من خشنود گردان، و حقش را از جانب خود پرداز، و آنگاه مرا از عقوبتی که مستوجب آن شده ام نگاه دار، و از قبضه حکم عدل خود رهائی بخش، زیرا که نیروی من با انتقام تو بر نمی آید، و طاقتم با غضب تو برابری نمی تواند، پس اگر تو مرا به حق مکافات کنی هلاکم خواهی کرد، و اگر در رحمت خویشم پوشانی به مهلکه خواهی افکند.

خدایا بخشش چیزی را ای معبود من از تو می خواهم که بذل آن چیزی از تو نمی کاهد، و برداشتن باری را از دوش خویش می خواهم که برداشتن آن تو را گرانبار نمی سازد، بخشش نفس خویش را از تو می خواهم که آن را برای این نیافریده ای تا از بیم زیانی به آن پناهنده شوی، یا به وسیله آن به منفعتی راه جوئی، بلکه تا وسیله اثبات قدرت خود بر آفریدن مثل آن و حجت توانائی خود بر خلقت نظیر آن قرار دهی، و برداشتن بار گناهانم را از تو می خواهم که حمل آن مرا گرانبار ساخته است و از تو مدد می طلبم بر آنچه سنگینیش مرا به زانو درآورده است

پس

بر محمد و آلش رحمت فرست، و نفس مرا با وجود ستم کردنش درباره خود ببخش، و آزاد کن، و رحمت را به تحمل بار گران من بگمار.

زیرا چه بسا که عفو تو ستمکاران را فرا گرفته است.

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و پیشوای کسانی ساز که به عفو خود از افتادنگاههای خطاکاران به پا داشته ای، و به توفیق خود از مهلکه های مجرمان خلاص کرده ای، تا به مدد عفو از اسارت خشمت رها شده، و بدست احسانت از بند عدلت آزاد گشته. تو اگر چنین کنی - ای معبود من - این لطف را درباره کسی کرده ای که استحقاق خود را به عقوبت انکار نمی کند و نفس خویش را از سزاواری عقابت تبرئه نمی نماید.

این معامله را - ای معبود من - نسبت به کسی می کنی که ترسش از تو از طمعش به تو افزون است، و ناامیدیش از نجات از امیدش به خلاص استوارتر است. نه از جهت آنکه ناامیدیش به علت یأس از رحمت تو یا طمعش از باب غره شدن به مغفرت تو باشد، بلکه ناامیدیش از جهت آن است که اعمال نیکش در میان اعمال بد اندک، و حجتها و عذرهایش در برابر همگی مسئولیتهايش ضعيف است و تو - ای معبود من - پس سزاواری که صدیقان به تو مغرور نشوند، و گنهکاران از تو ناامید نگردند.

زیرا که تو آن پروردگار عظیمی هستی که فضل خود را از هیچ کس باز نمی داری، و در گرفتن حق خود بر کسی سخت نمی گیری. یاد تو از یاد شدگان برتر است، و نامهات از نامه شدن مردمان منزّه است و نعمت در

همه آفریدگان پراکند است.

پس تو را سپاس بر این بزرگواری ای پروردگار جهانیان.

۴۰- نیایش، هنگام یاد مرگ

نیایش، هنگامی که خبر مرگ کسی را می شنید یا از مرگ یاد می کرد

(۴۰) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نَعِيَ إِلَيْهِ مَيِّتٌ، أَوْ ذَكَرَ الْمَوْتَ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اكْفِنَا طُولَ الْأَمَلِ، وَ قَصِّرْهُ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ حَتَّى لَا نُؤَمَّلَ اسْتِثْمَامَ سَاعَةٍ بَعْدَ سَاعَةٍ، وَ لَا اسْتِيفَاءَ يَوْمٍ بَعْدَ يَوْمٍ، وَ لَا اتِّصَالَ نَفْسٍ بِنَفْسٍ، وَ لَا لُحُوقَ قَدَمٍ بِقَدَمٍ وَ سَلْمَنَا مِنْ غُرُورِهِ، وَ آمِنَا مِنْ شُرُورِهِ، وَ انْصِبِ الْمَوْتَ بَيْنَ أَيْدِينَا نَضْبًا، وَ لَا تَجْعَلْ ذِكْرَنَا لَهُ غِبًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْأَعْمَالِ عَمَلًا نَسْتَبِطُّ مَعَهُ الْمَصِيرَ إِلَيْكَ، وَ نَحْرِصُ لَهُ عَلَى وَشِكِّ اللَّحَاقِ بِكَ حَتَّى يَكُونَ الْمَوْتُ مَأْنَسًا لَنَا الَّذِي نَأْتِسُ بِهِ، وَ مَا لَفْنَا الَّذِي نَسْتَأْقُ إِلَيْهِ، وَ حَامَتْنَا الَّتِي نُحِبُّ الدُّنْيَا مِنْهَا فَإِذَا أُوْرِدَتْهُ عَلَيْنَا وَ أَنْزَلْتَهُ بِنَا فَأَسْعِدْنَا بِهِ زَائِرًا، وَ آنَسِنَا بِهِ قَادِمًا، وَ لَا تُشَقِّقْنَا بِضَةٍ يَأْفِتُهُ، وَ لَا تُخْزِنَا بِزِيَارَتِهِ، وَ اجْعَلْهُ بَابًا مِنْ أَبْوَابِ مَغْفِرَتِكَ، وَ مِفْتَاحًا مِنْ مَفَاتِيحِ رَحْمَتِكَ أَمْتَنَا مُهْتَدِينَ غَيْرَ ضَالِّينَ، طَائِعِينَ غَيْرَ مُسْتَكْرِهِينَ، تَائِبِينَ غَيْرَ عَاصِينَ وَ لَا مُصْرَبِينَ، يَا ضَامِنَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِينَ، وَ مُسْتَصْرِحِ عَمَلِ الْمُفْسِدِينَ.

ترجمه دعای ۴۰

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از طول امل نگاه دار، و با ادای حق عمل دست آرزو و امل را از گریبان ما کوتاه گردان تا به پایان رساندن ساعتی را پس از ساعتی، و در یافتن روزی را در پی روزی، و پیوستن نفسی رابه نفسی و گامی را در پی گامی آرزو نکنیم، و ما را از فریب آرزو به سلامت و از شرورش در امان دار، و مرگ را نصب العین ما قرار ده، و

یاد کردنمان را از مرگ گسسته و ناپیوسته مساز، و از اعمال شایسته توشه عملی برایمان قرار ده که با آن برای بازگشت به سوی تو شتاب کنیم، و به زود رسیدن به کوی تو حرص ورزیم، تا مرگ برای ما آرامگاهی باشد که با آن انس گیریم، و محل الفتی که به سویش مشتاق باشیم، و خویشاوند نزدیکی باشد که نزدیک شدن به او را دوست بداریم.

پس هر زمان که آن را بر ما وارد سازی و به سوی ما فرود آوری، ما را از دیدار چنان دیدار کننده ای نیکبخت ساز و چون در آید ما را با او مانوس گردان، و ما را در مهمانی او بدبخت مساز و از دیدنش سرافکننده مکن و آن را دری از درهای آمرزش و کلیدی از کلیدهای رحمت خود قرار ده، و ما را در سلک هدایت شدگانی بمیران که گمراه نشوند، و فرمانبردارانی که اکراه نداشته باشند، و تائبانی که عصیان نکنند، و بر گناه اصرار نورزند ای ضامن مزد نیکوکاران.

و ای مصلح کار تباهاکاران.

۴۱- نیایش، در طلب پرده پوشی و نگهداری

(۴۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَلَبِ الشَّرِّ وَالْوَقَايَةِ:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَفْرِشْنِي مَهَادِ كَرَامَتِكَ، وَ أوردِنِي مَسَارِعَ رَحْمَتِكَ، وَ أَحْلِلْنِي بُحْبُوحَةَ جَنَّتِكَ، وَ لَا تَسِيْمْنِي بِالرِّدِّ عَنكَ، وَ لَا تَحْرِمْنِي بِالْخِيْبَةِ مِنْكَ.

وَ لَا تُقَاصِبْنِي بِمَا اجْتَرَحْتُ وَ لَا تُنَاقِشْنِي بِمَا اكْتَسَبْتُ، وَ لَا تُبْرِزْ مَكْتُومِي، وَ لَا تَكْشِفْ مَسِيئَتِي، وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيَّ مِيزَانَ الْإِنصَافِ عَمَلِي، وَ لَا تُعْلِنْ عَلَيَّ عُيُونَ الْمَلَأِ حَبْرِي أَحْفِ عَنْهُمْ مَا يَكُونُ نَشْرُهُ عَلَيَّ عَارًا، وَ اطوِ عَنْهُمْ مَا يُلْحِقُنِي عِنْدَكَ شَرًّا شَرَفَ دَرَجَتِي بِرِضْوَانِكَ، وَ أَكْمِلْ كَرَامَتِي

بُغْفَرَانِ-كَ، وَ انْظُمْنِي فِي اَضْيَ حَابِ الْيَمِينِ، وَ وَجَّهْنِي فِي مَسَالِكِ الْاَمْنِينِ، وَ اجْعَلْنِي فِي فَوْجِ الْفَائِزِينَ، وَ اعْمُرْ بِي مَجَالِسَ الصَّالِحِينَ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۴۱

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و بسترهای اعزاز خود را برایم بگستران، و مرا به شریعه های رحمت در آور، و به آغوش بهشت خود وارد ساز، و به راندن از خویش مرنجان، و به ناامیدی از خود محروم مکن، و در گرو اعمالم مکش، و بر رفتارم خرده مگیر، و رازم را آشکار مکن، و سرم را فاش مساز.

و معلم را به میزان عدالت مسنج و باطنم را پیش برگزیدگان خلق آشکار مدار، آنچه را که انتشارش بر من ننگ است از ایشان پبوشان و آنچه را که مرا پیش تو رسوا کند، از نظر ایشان در هم نورد. به رضای خود درجه ام را بلند کن، و به آموزش خود عزتم را کامل ساز، و مرا در زمره اصحاب یمین در آور، و در راههای ایمان ببر، و در گروه رستگاران قرار ده، و مجالس صالحین را به وسیله من آباد ساز دعایم را مستجاب فرمای.

ای پروردگار جهانیان.

۴۲- نیایش، هنگام ختم قرآن

(۴۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ خْتَمِ الْقُرْآنِ:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْتَنِي عَلَى خْتَمِ كِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ نُورًا، وَ جَعَلْتَهُ مُهَيِّمًا عَلَى كُلِّ كِتَابٍ أَنْزَلْتَهُ، وَ فَضَّلْتَهُ عَلَى كُلِّ حَدِيثٍ قَصَصْتَهُ. وَ فُوقَانَا فَرَّقْتَ بِهِ بَيْنَ حَلَالِكَ وَ حَرَامِكَ، وَ قُرْآنًا أَعْرَبْتَ بِهِ عَنْ شَرَائِعِ أَحْكَامِكَ وَ كِتَابًا فَصَّلْتَهُ لِعِبَادِكَ تَفْصِيلًا، وَ وَحْيًا أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَتْرِبًا.

وَ جَعَلْتَهُ نُورًا نَهْتَدِي مِنْ ظُلَمِ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ بِاتِّبَاعِهِ، وَ شِفَاءً لِمَنْ أَنْصَتَ بِفَهْمِ التَّصْدِيقِ إِلَى اسْمِ تَمَاعِهِ، وَ مِيزَانَ قِسْطٍ لَا يَحِيفُ عَنِ الْحَقِّ لِسَانُهُ، وَ نُورَ هُدًى لَا يَطْفَأُ عَنِ الشَّاهِدِينَ بُرْهَانُهُ، وَ عَلَّمَ نَجَاهَ لَا يَضِلُّ مَنْ أَمَّ قَصْدَ سُنَّتِهِ، وَ لَا

تَنَالُ أَيْدِيَ الْهَلَكَاتِ مَنْ تَعَلَّقَ بِعُزْوِهِ عِصْمَتِهِ.

اللَّهُمَّ فَإِذَا أَفَدْتَنَا الْمَعُونَةَ عَلَى تِلَاوَتِهِ، وَ سَهَّلْتَ جَوَاسِمِي أَلْسِنَتَنَا بِحُسْنِ عِبَارَتِهِ، فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَزْعَاهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ، وَ يَدِينُ لَكَ بِاعْتِقَادِ التَّسْلِيمِ لِمُحْكَمِ آيَاتِهِ، وَ يَفْزَعُ إِلَى الْأَقْوَارِ بِمُتَشَابِهِهِ، وَ مُوضِحَاتِ بَيِّنَاتِهِ.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُجْمَلًا، وَ أَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا، وَ وَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا، وَ فَضَّلْتَنَا عَلَى مَنْ جَهَلَ عِلْمَهُ، وَ قَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمَلَهُ.

اللَّهُمَّ فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا لَهُ حَمَلَةً، وَ عَرَفْتَنَا بِرَحْمَتِكَ شَرَفَهُ وَ فَضْلَهُ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَطِيبِ بِهِ، وَ عَلَى آلِهِ الْخُزَّانِ لَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَرِفُ بِأَنَّهُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى لَا يُعَارِضَنَا؛ الشَّكُّ فِي تَصَدِيقِهِ، وَ لَا يَخْتَلِجَنَا الزُّبُغُ عَنْ قَصْدِ طَرِيقِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهِ، وَ يَأْوِي مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ إِلَى حِزْزِ مَعْقِلِهِ، وَ يَسْكُنُ فِي ظِلِّ جَنَاحِهِ، وَ يَهْتَدِي بِضَوْءِ صَبَاحِهِ، وَ يَقْتَدِي بِتَبَلُّجِ أَسْفَارِهِ، وَ يَسْتَضِيحُ بِمِضْبَاحِهِ، وَ لَا يَلْتَمِسُ الْهُدَى فِي غَيْرِهِ.

اللَّهُمَّ وَ كَمَا نَصَبْتَ بِهِ مُحَمَّدًا عَلِمًا لِلدَّلَالَةِ عَلَيْكَ، وَ أَنْهَجْتَ بِآلِهِ سُبُلَ الرِّضَا إِلَيْكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلِ الْقُرْآنَ وَسِيلَةً لَنَا إِلَى أَشْرَفِ مَنَازِلِ الْكِرَامَةِ، وَ سُلَّمًا نَعْرُجُ فِيهِ إِلَى مَحَلِّ السَّلَامَةِ، وَ سَبَبًا نُجْزَى بِهِ النَّجَاةَ فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ، وَ ذَرِيعَةً نَقْدُمُ بِهَا عَلَى نَعِيمِ دَارِ الْمُقَامَةِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ احْطُطْ بِالْقُرْآنِ عَنَّا ثِقَلَ الْأَوْزَارِ، وَ هَبْ لَنَا حُسْنَ شَمَائِلِ الْأَبْرَارِ، وَ أَقْفُ بِنَا آثَارَ الَّذِينَ قَامُوا لَكَ بِهِ آثَانَ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ حَتَّى تُطَهِّرَنَا مِنْ كُلِّ دَنَسٍ بِتَطْهِيرِهِ، وَ تَقْفُو بِنَا آثَارَ الَّذِينَ اسْتِضَاءُوا بِنُورِهِ، وَ لَمْ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ عَنِ الْعَمَلِ فَيَقْطَعَهُمْ بِخُدَعِ عُزُورِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلِ الْقُرْآنَ لَنَا فِي ظُلْمِ اللَّيَالِي مُونِسًا، وَ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ وَ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ حَارِسًا، وَ لِأَقْدَامِنَا عَنْ نَقْلِهَا إِلَى الْمَعَاصِي حَاسِبًا، وَ لِأَلْسِنَتِنَا عَنِ الْخَوْضِ فِي الْبَاطِلِ مِنْ غَيْرِ مَا آفَهُ مُخْرَسًا، وَ لِجَوَارِحِنَا عَنِ اقْتِرَافِ الْآثَامِ زَاجِرًا، وَ لِمَا طَوَّتِ الْغَفْلَةُ عَنَّا مِنْ تَصْفِيحِ الْإِعْتِبَارِ نَاشِرًا، حَتَّى تُوَصَلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهَمَّ عَجَائِبِهِ، وَ زَوَاجِرَ أَمْثَالِهِ الَّتِي ضَعُفَتِ الْجِبَالُ الرُّوَاسِي عَلَى صَلَاتِهَا عَنِ احْتِمَالِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَدِمْ بِالْقُرْآنِ صِلَاحَ ظَاهِرِنَا، وَ احْجُبْ بِهِ خَطَرَاتِ الْوَسَاوِسِ عَنْ صِدْقِهِ ضَمَائِرِنَا، وَ اغْسِلْ بِهِ دَرَنَ قُلُوبِنَا وَ عِلَاقَ أَوْزَارِنَا، وَ اجْمَعْ بِهِ مُتَشَشَ أُمُورِنَا، وَ أَرُوْ بِهِ فِي مَوْقِفِ الْعُرْضِ عَلَيْكَ ظَمَأَ هَوَاجِرِنَا، وَ اكْسِنَا بِهِ حُلَلَ الْأَمَانِ يَوْمَ الْفَرَعِ الْأَكْبَرِ فِي نُشُورِنَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اجْبُرْ بِالْقُرْآنِ حَلَّتْنَا مِنْ عَيْدَمِ الْإِمْلَاقِ، وَ سَقِّ إِلَيْنَا بِهِ رَعْدَ الْعَيْشِ وَ خِصْبَ سَيْعِهِ الْأُرْزَاقِ، وَ جَنِّبْنَا بِهِ الضَّرَائِبَ الْمَيْدُومَةَ وَ مِيدَانِي الْأَخْلَاقِ، وَ اعْصِمْنَا بِهِ مِنْ هُوِهِ الْكُفْرِ وَ دَوَاعِي النَّفَاقِ حَتَّى يَكُونَ لَنَا فِي الْقِيَامَةِ إِلَى رِضْوَانِكَ وَ جَنَانِكَ قَائِدًا، وَ لَنَا فِي الدُّنْيَا عَنْ سُخْطِكَ وَ تَعَدَّى حُدُودِكَ ذَائِدًا، وَ لِمَا عِنْدَكَ بِتَحْلِيلِ حَلَالِهِ وَ تَحْرِيمِ حَرَامِهِ شَاهِدًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ هَوِّنْ بِالْقُرْآنِ عِنْدَ الْمَوْتِ عَلَى أَنْفُسِنَا كَرْبَ السِّيَاقِ، وَ جَهْدَ الْأَنْبِيَنِ، وَ تَرَادُفَ الْحَشَارِحِ إِذَا بَلَغَتِ النَّفُوسُ التَّرَاقِي، وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ وَ تَجَلَّى مَلِكُ الْمَوْتِ لِقَبْضِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ، وَ رَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَايَا بِأَسْهُمِ وَحْشِهِ الْفِرَاقِ، وَ دَافَ لَهَا مِنْ دُعَافِ الْمَوْتِ كَأَسَا مَسْمُومَةَ الْمَذَاقِ، وَ دَنَا مِنَّا إِلَى الْآخِرَةِ رَحِيلٌ وَ انْطَلَاقٌ، وَ صَارَتْ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِي الْأَعْنَاقِ،

وَكَانَتْ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَارِكْ لَنَا فِي حُلُولِ دَارِ الْبَلَى، وَطُولِ الْمَقَامِ بَيْنَ أَطْبَاقِ الثَّرَى، وَاجْعَلِ الْقُبُورَ بَعْدَ فِرَاقِ الدُّنْيَا خَيْرَ مَنَازِلِنَا، وَافْسَحْ لَنَا بِرَحْمَتِكَ فِي ضَيْقِ مَلَاْحِدِنَا، وَ لَا تَفْضُخْنَا فِي حَاضِرِي الْقِيَامَةِ بِمُوبِقَاتِ آثَامِنَا.

وَ ارْحَمْ بِالْقُرْآنِ فِي مَوْقِفِ الْعَرْضِ عَلَيْكَ ذُلَّ مَقَامِنَا، وَ ثَبَّتْ بِهِ عِنْدَ اضْطِرَابِ جِسْرِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْمَجَازِ عَلَيْهَا زَلَلَ أَقْدَامِنَا، وَ نَوَّرْ بِهِ قَبْلَ الْبُعْثِ سِدْفَ قُبُورِنَا، وَ نَجِّنَا بِهِ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ شَدَائِدِ أَهْوَالِ يَوْمِ الطَّامَةِ وَ بَيْضِ وُجُوهِنَا يَوْمَ تَسْوَدُّ وُجُوهُ الظَّالِمَةِ فِي يَوْمِ الْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ، وَ اجْعَلْ لَنَا فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ وُدًّا، وَ لَا تَجْعَلِ الْحَيَاةَ عَلَيْنَا نَكْدًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ كَمَا بَلَغَ رِسَالَتُكَ، وَ صَدَعَ بِأَمْرِكَ، وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ نَبِينَا صَيِّمًا لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَقْرَبَ النَّبِيِّينَ مِنْكَ مَجْلِسًا، وَ أَمْكَنَهُمْ مِنْكَ شَفَاعَةً، وَ أَجْلَّهُمْ عِنْدَكَ قَدْرًا، وَ أَوْجَهُهُمْ عِنْدَكَ جَاهًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ شَرَّفْ بُنْيَانَهُ، وَ عَظِّمْ بُرْهَانَهُ، وَ ثَقِّلْ مِيزَانَهُ، وَ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ، وَ قَرِّبْ وَسِيلَتَهُ، وَ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَ أْتِمْ نُورَهُ، وَ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ وَ أَحْيِنَا عَلَى سُنَّتِهِ، وَ تَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِهِ وَ خُذْ بِنَا مِنْهَا جَهْدًا، وَ اسْلِكْ بِنَا سَبِيلَهُ، وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَهْلِ طَاعَتِهِ، وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِ، وَ أُوْرِدْنَا حَوْضَهُ، وَ اسْقِنَا بِكَأْسِهِ وَ صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، صَيِّمًا تَبْلُغُهُ بِهَا أَفْضَلَ مَا يَأْمُلُ مِنْ خَيْرِكَ وَ فَضْلِكَ وَ كَرَامَتِكَ، إِنَّكَ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ، وَ فَضْلٍ كَرِيمٍ.

اللَّهُمَّ اجْزِهِ بِمَا بَلَغَ مِنْ رِسَالَتِكَ، وَ أَدَى مِنْ آيَاتِكَ، وَ نَصَحَ لِعِبَادِكَ،

وَ جَاهِدَ فِي سَبِيلِكَ، أَفْضَلَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ الْمُقْرَبِينَ، وَ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ الْمُصْطَفَيْنَ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

ترجمه دعای ۴۲

خدایا، تو مرا بر ختم کتاب خود یاری فرمودی، همان کتابی که آن را به صورت نور فرو فرستاده ای، و آن را بر هر کتاب که نازل کرده ای گواه ساخته ای و بر هر حدیث که سروده ای تفضیل داده ای، و آن را فرقانی ساخته ای که حلال و حرمت را به وسیله آن جدا کرده ای، و قرآنی که شرایع احکام خود را به آن آشکار ساخته ای، کتابی که آن را برای بندگانت تفضیل و تشریح فرموده ای، و وحیی که بر پیغمبرت، محمد (صلواتک علیه و آله) فرو فرستاده ای.

و آن را نوری قرار داده ای که در پرتوش از تاریکی های گمراهی و نادانی راه می یابیم.

و شفائی برای هر کس که از سر تصدیق به آن به شنیدنش گوش فرا دهد، و ترازوی عدلی که زبانه اش از حق نگردد.

و نور هدایتی که پرتو برهانش از برابر ناظرین خاموش نشود و نشانه رستگاری ای که هر کس آهنگ طریقت آن کند گمراه نگردد و هر که به دستاویز عصمتش در آویزد دستهای مهالک به او نرسد،

خدایا پس اکنون که ما را بر تلاوتش مدد بخشیدی، و به حسن تعبیرش عقده های زبان ما را گشودی، پس ما را از کسانی قرار ده که آن را چنانچه شایسته نگهداری است نگاه می دارند، و به بندگی و اطاعت می کنند، و خود را از اقرار به متشابهات و محکمت آياتش ناچار می بینند.

خدایا تو کتاب خود را مجمل و سر بسته بر پیغمبرت، محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده ای،

و آنگاه او را به علم تفصیلی شگفتی هایش ملهم ساخته ای و علم آن را با تفسیر و توضیح به ما میراث داده ای، و ما را بر آن کسی که نسبت به علم قرآن جاهل بود برتری بخشیده ای، و بر فهم حقایق و عمل به مقتضای آن نیرو داده ای، تا با این افتخار ما را از آن کس که تاب قیام به حق آن را نداشت برتر نهی.

خدایا، پس همچنانکه دل‌های ما را حامل قرآن ساختی، و شرف و فضل آن را به رحمتت به ما شناساندی، پس رحمت فرست بر محمد که خطیب منبر قرآن است، و بر خاندانش که خزانه داران جواهر آنند و ما را از کسانی قرار ده که اعتراف دادند که آن از جانب تو است، تا در تصدیقش شک به ما رخ ندهد، و انحراف از راه مستقیمش در خاطرمان نیاید.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از کسانی قرار ده که به ریسمان عهد و پیمان قرآن چنگ در می زنند و از امور متشابه به پناهگاه محکمش التجا می کنند، و در سایه پر و بالش می آسایند و به روشنی صبحش راه می یابند و به اشراق روشن‌گریش راه می جویند، و از چراغش چراغ می افروزند و از غیر آن هدایت نمی طلبند.

خدایا، همچنانکه به کتاب خود محمد را برای دلالت بر خویش نشانه ساختی و به آل محمد راه‌های رضای خود را آشکار کردی

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و قرآن را برای ما وسیله رسیدن به شرف منازل عزت، و نردبان بر آمدن به محل سلامت، و سبب نجات یافتن در عرصه قیامت، و وسیله ورود به

نعمتهای سرای اقامت قرار ده.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و به وسیله قرآن گرانی گناهان را از دوش ما بردار و خوشخوئی نیکو کاران را به ما ارزانی دار، و ما را به نشان کسی ببر که در دل شب و صبح و شام قرآن را در پیشگاه تو به پا داشتند. تا به وسیله تطهیر آن ما را از هر آلودگی پاک سازی.

و در پی کسانی ببری که به نور قرآن روشنی جسته اند.

و هوس، ایشان را از کار غافل نساخته، که به فریب نیرنگهایش آنان را به مهلکه اندازد.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و قرآن را در تاریکی های شب مونس ما و از فسادهای شیطان و خطرات وسوسه ها نگهبان، و برای گامهای ما از رفتن به سوی معاصی نگهدارنده، و برای زبانها مان از فرو رفتن به باطل - نه به علت ابتلاء به مرضی - لال کننده، و برای اعضایمان از ارتکاب گناهان منع کننده، و برای تحقیق و مطالعه طومار عبرت - که دست غفلت آن را در هم پیچیده - گستراننده ساز. تا فهم عجایب و نصایح و مثلهای آن را - که کوههای استوار، با وجود استحکام خود، از حمل آن عاجز گشته اند - به دلهای ما برسانی.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و به وسیله قرآن آراستگی برون ما را ادامه ده و خاطرات و ساوس را از دست یافتن به سلامت درون هامان بازدار و زنگ دلها و آلودگیهای گناهانمان را به آب لطف آن بشوی، و کارهای شوریده ما را با مدد آن به سامان آر و در صف محشر سوز تشنگی ما را از

حرارت انفعال، به آب رحمت قرآن فرو نشان، و در روز ترس بزرگ، هنگام برانگیختن ما از قبور جامه های امان را به وسیله آن بر ما بپوشان.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و به وسیله قرآن فقر ما را جبران فرمای، و فراخی زندگانی و رفاه سعه ارزاق را به وسیله آن به سوی ما بران، و ما را از خویهای نکوهیده و اخلاق ناپسندیده دور ساز.

و از دره عمیق کفر و موجبات نفاق نگاه دار. تا در قیامت قرآن ما را به سوی خشنودی و بهشت تو سوق دهد.

و در دنیا از خشم تو و تجاوز از حدود تو باز دارد.

و برای ما به حلال شمردن حلال و حرام دانستن حرامش نزد تو گواه باشد.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و از برکت قرآن. به هنگام مرگ اندوه جان دادن و مشقت ناله کردن و به شمار افتادن نفسهای آخرین را بر ما آسان ساز، زمانی که جانها به چنبرهای گردن رسد و به علت درماندگی از افسونگران برای چاره جوئی سراغ گرفته شود و فرشته مرگ برای گرفتن جان از پرده های غیب پدید آید.

و تیرهای وحشت فراق را از کمانهای مرگ پرتاب کند، و از مرگ سریع جامی زهر مذاق، برای کام جانها آماده سازد و رخت بستن و روان شدن ما به جهان دیگر نزدیک شود، و اعمال در گردنها به صورت طوقها در آید، و تا موعد روز دیدار در قیامت آرامگاه گورها باشد.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و وارد شدن ما را به خانه فرسودگی، و طول زیستن ما را در میان طبقات خاک بر ما

مبارک ساز و پس از مفارقت دنیا قبرهامان را بهترین منازل ما قرار ده، و به رحمت خود تنگی لحدهامان را گشاده ساز، و در میان حاضران رستاخیز به گناه های هلاک کننده مان رسوا نمای، و به برکت قرآن در مقام صف بستن در پیشگاهت بر ذلت و خواری وضع ما رحمت آور، و هنگام لرزیدن جسر دوزخ در روز عبور از آن گامهای ما را از لغزش استوار بدار، و به برکت قرآن از هر اندوه روز رستاخیز و هولهای سخت روز «طامه» نجات بخش، و در آن روز که روی ستمگران سیاه شود در روز پشیمانی و حسرت چهره های ما را سفید گردان، و برای ما در دلهای مؤمنان مودتی بیفکن، و زندگی را بر ما دشوار مساز.

خدایا بر محمد، بنده و پیامبر خود رحمت فرست، همچنانکه او پیام تو را ابلاغ کرد، و امر تو را آشکار ساخت، و بندگانت را پند داد.

خدایا در روز رستاخیز پیغمبر ما را، (که رحمت تو بر او و بر آتش باد) از حیث مکانت مقربترین پیغمبران به خود، و از جهت شفاعت برترین، و از جهت قدر بزرگترین، و از جهت منزلت، آبرومندترین ایشان نزد خود قرار ده.

خدایا بر محمد و آتش رحمت فرست.

و کاخ دین و شرفش را افراخته ساز، و حجتش را قاهر و کفه ی میزانش را سنگین گردان، و شفاعتش را بپذیر، و توسلش را قبول کن، و روسفیدش نمای، و نورش را کامل ساز، و درجه اش را بالا بر، و ما را بر طریقت او زنده بدار.

و بر دین او بمیران و در شاهراهش پویا دار.

و در مسلک او پیش بر و

از پیروان او قرار ده.

و در زمره او گرد آور و به حوض او وارد کن، و از جامش سیراب نما.

و رحمت فرست - بار خدایا - بر محمد و آلش، چنان رحمتی که به وسیله آن او را به بهترین چیزی که از نیکی و فضل و عزت چشم دارد برسانی.

زیرا که تو صاحب رحمت پهناور و احسان بزرگی.

خدایا به پاداش ابلاغ پیام هایت و رساندن آیات، و پند دادن بندگانت، و کارزار در راهت، بهترین مزدی را که به یکی از فرشتگان مقرب خود و پیغمبران مرسل برگزیده خود داده ای به او عطا فرمای.

و سلام و رحمت خدا و برکاتش بر او و بر آل او باد که پاکیزگان و پاکانند.

۴۳- نیایش، هنگام نگاه کردن به ماه نو

(۴۳) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْهِلَالِ:

أَيُّهَا الْخَلْقُ الْمُطِيعُ، الدَّائِبُ السَّرِيعُ، الْمَتَرَدُّ فِي مَنَازِلِ التَّقْدِيرِ، الْمُتَصَيَّرُ فِي فَلَكِ التَّدْبِيرِ. آمَنْتُ بِمَنْ نُورَ بِكَ الظَّلَمَ، وَ أَوْضَحَ بِكَ النُّبُهَمَ، وَ جَعَلَكَ آيَةً مِنْ آيَاتِ مُلْكِهِ، وَ عَلَامَةً مِنْ عَلَامَاتِ سُلْطَانِهِ، وَ امْتَهَنَكَ بِالزِّيَادَةِ وَ التَّقْصَانِ، وَ الطَّلُوعِ وَ الْأُفُولِ، وَ الْإِنَارَةِ وَ الْكُشُوفِ، فِي كُلِّ ذَلِكِ أَنْتَ لَهُ مُطِيعٌ، وَ إِلَى إِرَادَتِهِ سَرِيعٌ سَبِيحَانَهُ مَا أَعْجَبَ مَا دَبَّرَ فِي أَمْرِكَ وَ الْطَفَ مَا؛ صَيَّنَ فِي شَأْنِكَ جَعَلَكَ مِفْتَاحَ شَهْرِ حَادِثٍ لِأَمْرِ حَادِثٍ فَأَسْأَلُ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبِّيكَ، وَ خَالِقِي وَ خَالِقِكَ، وَ مُعَدِّرِي وَ مُعَدِّرَكَ، وَ مُصَوِّرِي وَ مُصَوِّرَكَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَنْ يَجْعَلَكَ هِلَالًا بَرَكَهَ لَا تَمَحُّقُهَا الْأَيَّامُ، وَ طَهَّارَهُ لَا تُدْنِسُهَا الْأَثَامُ هِلَالًا أَمِنَ مِنَ الْآفَاتِ، وَ سَلَامَهُ مِنَ السَّيِّئَاتِ، هِلَالًا سَعِدٍ لَا نَحْسَ فِيهِ، وَ يُؤْمِنُ لَا نَكِدَ مَعَهُ، وَ يُسِّرُ لَا يُمَارِجُهُ

عُسْرٌ، وَ خَيْرٌ لَّا يَشُوْبُهُ شَرٌّ، هِلَالٌ أَمْنٌ وَ إِيْمَانٌ وَ نِعْمَةٌ وَ إِحْسَانٌ وَ سَلَامَةٌ وَ إِسْلَامٌ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَرْضِي مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ، وَ أَرْكَى مَنْ نَظَرَ إِلَيْهِ، وَ أَسْعَدَ مَنْ تَعَبَدَ لَكَ فِيهِ، وَ وَفَّقْنَا فِيهِ لِلتَّوْبَةِ، وَ اعْصِمْنَا فِيهِ مِنَ الْحَوْبَةِ، وَ احْفَظْنَا فِيهِ مِنْ مُبَاشَرَةِ مَعْصِيَتِكَ وَ أَوْزِعْنَا فِيهِ شُكْرَ نِعْمَتِكَ، وَ أَلْبِسْنَا فِيهِ جُنْنَ الْعَافِيَةِ، وَ أَتِمِّمْ عَلَيْنَا بِاسْتِكْمَالِ طَاعَتِكَ فِيهِ الْمِنَّةَ، إِنَّكَ الْمَنَّانُ الْحَمِيدُ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

ترجمه دعای ۴۳

ای آفریده فرمانبردار، و ای پوینده گرم رفتار، و ای آمد و شد کننده در منازل تقدیر، و ای متصرف در چرخ تدبیر، ایمان آوردم به آن کس که تاریکیها را به وسیله تو روشن کرد، و مبهمات را در پرتوت آشکار ساخت، و تو را نشانی از نشانهای جهاننداری و علامتی از علامات پادشاهی خود قرار داد.

و در چنبر فزونی و کاستی و طلوع و غروب، و تابندگی و گرفتگی مسخر ساخت.

در همه این احوال، تو او را مطیع فرمان، و به سوی اراده اش شتابانی. منزله است او! چه شگفت انگیز است تدبیری که درباره تو بکار برده! و چه دقیق است آنچه درباره تو انجام داده، تو را کلید ماهی نو، برای کاری نو ساخته است.

پس از خدائی که پروردگار من و تو، و آفریننده من و تو، و مهندس من و تو، و صورتگر من و تو است، مسألت می کنم که بر محمد و آلش رحمت فرستد، و تو را هلال برکتی قرار دهد که گردش ایام آن را در محاق نیفکند، و پاکی ای که لوث گناهان

آن را نیالاید، هلال ایمنی از آفتها، و سلامت از بدیها، هلال سعدی که نحس در آن نباشد. هلال برکتی که عسرت ضمیمه آن نگردد، و آسانی ای که دشواری با آن نیامیزد، و خیری که شائبه شری در آن نباشد، هلال ایمنی و ایمان، و نعمت و احسان، و سلامت و اسلام.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از خشنودترین کسانی قرار ده که این هلال بر ایشان طلوع کرده، و پاکیزه ترین کسانی که به آن نگریسته اند و نیکبخت ترین کسانی که در این ماه به عبادت تو کوشیده اند.

و ما را در این ماه به توبه موفق دار، و از گناه نگاه دار، و از ارتکاب نافرمانیت حفظ کن، و به شکر نعمت ملهم ساز، و در جامه های عافیت بپوشان، و به وسیله انجام دادن طاعت در این ماه نعمت را بر ما تمام کن.

زیرا که تو بخشنده نعمتهای بزرگی و تو ستوده ای، و خدای رحمت فرستد بر محمد و آل او که پاکیزگان و پاکانند.

۴۴- نیایش، هنگامی که ماه رمضان فرا می رسد

(۴۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِحَمْدِهِ، وَ جَعَلَنَا مِنْ أَهْلِهِ لِنُكُونَ لِإِحْسَانِهِ مِنَ الشَّاكِرِينَ، وَ لِيَجْزِيَنَا عَلَى ذَلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَبَانَا بِدِينِهِ، وَ اخْتَصَّ بِنَا بِمِلَّتِهِ، وَ سَبَّلَنَا فِي سَبِيلِ إِحْسَانِهِ لِنَسْلُكَهَا بِمَنْهَ إِلَى رِضْوَانِهِ، حَمْدًا يَتَقَبَّلُهُ مِنَّا، وَ يَرْضَى بِهِ عَنَّا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مِنْ تِلْكَ السَّبِيلِ شَهْرَهُ رَمَضَانَ، شَهْرَ الصِّيَامِ، وَ شَهْرَ الْإِسْلَامِ، وَ شَهْرَ الطُّهُورِ، وَ شَهْرَ التَّمْحِيصِ، وَ شَهْرَ الْقِيَامِ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ، هُدًى لِلنَّاسِ، وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَأَبَانَ فَضِيلَتَهُ عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ بِمَا

جَعَلَ لَهُ مِنَ الْحُرْمَاتِ الْمُؤْفُورَةِ، وَالْفَضَائِلِ الْمَشْهُورَةِ، فَحَرَّمَ فِيهِ مَا أَحَلَّ فِي غَيْرِهِ إِعْظَامًا، وَحَجَرَ فِيهِ الْمَطَاعِمَ وَالْمَشَارِبَ إِكْرَامًا، وَجَعَلَ لَهُ وَقْتًا بَيْنًا لَا يُجِيزُ جَلَّ وَعَزَّ أَنْ يُقَدَّمَ قَبْلَهُ، وَلَا يَقْبَلُ أَنْ يُؤَخَّرَ عَنْهُ.

ثُمَّ فَضَّلَ لِنَلِّهِ وَاحِدَةً مِنْ لِيَالِيهِ عَلَى لِيَالِي أَلْفِ شَهْرٍ، وَسَمَّاها لَيْلَةَ الْقَدْرِ، تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامًا، دَائِمَ الْبَرَكَهِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ بِمَا أَحْكَمَ مِنْ قَضَائِهِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ أَلْهِمْنَا مَعْرِفَةَ فَضْلِهِ وَ إِجْلَالَ حُرْمَتِهِ، وَ التَّحَفُّظَ مِمَّا حَظَرْتَ فِيهِ، وَ أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ بِكَيْفِ الْجَوَارِحِ عَنْ مَعَاصِيكَ، وَ اسْتِعْمَالِهَا فِيهِ بِمَا يُرْضِيكَ حَتَّى لَا نُضِغِيَ بِأَسْمَاعِنَا إِلَى لَعْوٍ، وَ لَا نُسْرِعَ بِأَبْصَارِنَا إِلَى لَهْوٍ وَ حَتَّى لَا نَبْسُطَ أَيْدِينَا إِلَى مَحْظُورٍ، وَ لَا نَحْطُوَ بِأَقْدَامِنَا إِلَى مَحْجُورٍ، وَ حَتَّى لَا تَعِيَ بُطُونُنَا إِلَّا مَا أَحَلَلْتَ، وَ لَا تَنْطِقَ أَلْسِنَتُنَا إِلَّا بِمَا مَثَلْتَ، وَ لَا نَتَكَلَّفَ إِلَّا مَا يُدْنِي مِنْ ثَوَابِكَ، وَ لَا نَتَعَاطَى إِلَّا الَّذِي يَقِي مِنْ عِقَابِكَ، ثُمَّ خَلِّصْ ذَلِكَ كُلَّهُ مِنْ رِثَاءِ الْمُرَائِينَ، وَ سِيَمَعِهِ الْمُسْتَجِيعِينَ، لَا نُشْرِكُ فِيهِ أَحَدًا دُونَكَ، وَ لَا نَبْتَغِي فِيهِ مُرَادًا سِوَاكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ قَفْنَا فِيهِ عَلَى مَوَاقِيتِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ بِحُدُودِهَا الَّتِي حَدَدْتَ، وَ فُرُوضِهَا الَّتِي فَرَضْتَ، وَ وَظَائِفِهَا الَّتِي وَظَفْتَ، وَ أَوْقَاتِهَا الَّتِي وَقَّتْ وَ أَنْزَلْنَا فِيهَا مَنْزِلَةَ الْمُصْطَفِيِّ لِمَنَازِلِهَا، الْحَافِظِينَ لِأَرْكَانِهَا، الْمُؤَدِّينَ لَهَا فِي أَوْقَاتِهَا عَلَى مَا سَيَّئَهُ عَبْدُكَ وَ رَسُولُكَ صَلِّ لِمَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي رُكُوعِهَا وَ سُجُودِهَا وَ جَمِيعِ فَوَاضِحِهَا عَلَى أَتَمِّ الطُّهُورِ وَ أَسْبِغِهِ، وَ أَبْيَنِ الْخُشُوعِ وَ أَبْلَغِهِ.

و وَقَفْنَا فِيهِ لِأَنَّ

نَصَلْ أَرْحَامِنَا بِإِلْبَرٍ وَ الصِّلِهِ، وَ أَنْ نَتَعَاهِدَ جِيرَانِنَا بِالْإِفْضَالِ وَ الْعَطِيَةِ، وَ أَنْ نُخَلِّصَ أَمْوَالِنَا مِنَ التَّسْعَاتِ، وَ أَنْ نُطَهِّرَهَا بِإِخْرَاجِ
الزُّكُوتِ، وَ أَنْ نُرَاجِعَ مَنْ هَاجَرَنَا، وَ أَنْ نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنَا، وَ أَنْ نُسَالِمَ مَنْ عَادَانَا حَاشَى مَنْ عُوِدَى فِيكَ وَ لَكَ، فَإِنَّهُ الْعَدُوُّ الَّذِي
لَا نُؤَالِيهِ، وَ الْحِزْبُ الَّذِي لَا نُصَافِيهِ.

وَ أَنْ نَتَقَرَّبَ إِلَيْكَ فِيهِ مِنَ الْأَعْمَالِ الزَّائِكِيهِ بِمَا؛ تُطَهِّرُنَا بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَ تَعَصِّمُنَا فِيهِ مِمَّا نَسْتَأْنِفُ مِنَ الْعُيُوبِ، حَتَّى لَا يُورِدَ عَلَيْكَ
أَحَدٌ مِنْ مَلَائِكَتِكَ إِلَّا دُونَ مَا تُورِدُ مِنْ أَبْوَابِ الطَّاعَةِ لَكَ، وَ أَنْوَاعِ الْقُرْبَةِ إِلَيْكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الشَّهْرِ، وَ بِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ مِنْ أَيْمَانِهِ إِلَى وَقْتِ فَنَائِهِ مِنْ مَلَكٍ قَرَّبْتَهُ، أَوْ نَبِيٍّ أَرْسَلْتَهُ، أَوْ عَبْدٍ
صَالِحٍ اخْتَصَصْتَهُ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَهْلُنَا فِيهِ لِمَا وَعَدْتَ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ كَرَامَتِكَ، وَ أَوْجِبْ لَنَا فِيهِ مَا أَوْجِبْتَ لِأَهْلِ
الْمُبَالِغَةِ فِي طَاعَتِكَ، وَ اجْعَلْنَا فِي نَظْمِ مَنْ اسْتَحَقَّ الرَّفِيعَ الْأَعْلَى بِرَحْمَتِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ جَنَّبْنَا الْإِلْحَادَ فِي تَوْحِيدِكَ، وَ التَّقْصِيرَ فِي تَمَجِيدِكَ، وَ الشُّكَّ فِي دِينِكَ، وَ الْعَمَى عَنْ سَبِيلِكَ، وَ
الْإِغْفَالَ لِحُرْمَتِكَ، وَ الْإِنْجِدَاعَ لِعَدْوِكَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ إِذَا كَانَ لَكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ لَيْلِي شَهْرِنَا
هَذَا رِقَابٌ يُعْتَقُّهَا عَفُوكَ، أَوْ يَهْبِهَا صَفْحُكَ فَاجْعَلْ رِقَابَنَا مِنْ تِلْكَ الرِّقَابِ، وَ اجْعَلْنَا لِشَهْرِنَا مِنْ خَيْرِ أَهْلِ وَ أَصْحَابِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ امْحَقْ ذُنُوبَنَا مَعَ امْحَاقِ هَلَالِهِ، وَ اسْلِخْ عَنَّا تَبَعَاتِنَا مَعَ انْسِلَاخِ أَيَّامِهِ حَتَّى يَنْفِضَ عَنَّا وَ قَدْ صَفَيْتَنَا فِيهِ
مِنَ الْخَطِيئَاتِ، وَ أَخْلَصْتَنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ

إِنْ مَلْنَا فِيهِ فَعَدَلْنَا، وَإِنْ زُغْنَا فِيهِ فَقَوَّمْنَا، وَإِنْ اشْتَمَلْ عَلَيْنَا عَدُوكَ الشَّيْطَانُ فَاسْتَقْدْنَا مِنْهُ.

اللَّهُمَّ اشْحَنْهُ بِعِبَادَتِنَا إِيَّاكَ، وَزَيْنِ أَوْقَاتِهِ بِطَاعَتِنَا لَكَ، وَاعِنَّا فِي نَهَارِهِ عَلَى صَيَامِهِ، وَفِي لَيْلِهِ عَلَى الصِّيَامِ وَالتَّضَرُّعِ إِلَيْكَ، وَ
الْخُشُوعِ لَكَ، وَالدَّلَالَةِ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتَّى لَا يَشْهَدَ نَهَارُهُ عَلَيْنَا بِغَفْلَةٍ، وَ لَا لَيْلُهُ بِتَفْرِيطٍ.

اللَّهُمَّ وَاجْعَلْنَا فِي سَيَائِرِ الشُّهُورِ وَالْأَيَّامِ كَمَا كُنَّا فِي عَمْرَتِنَا، وَاجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الْعَبِيدِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ، وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ، أَنْهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ، وَمِنَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فِي كُلِّ وَقْتٍ وَكُلِّ أَوَانٍ وَعَلَى كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى مَنْ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ، وَأَضْعَافَ ذَلِكَ كُلِّهِ
بِالْأَضْعَافِ الَّتِي لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ، إِنَّكَ فَعَالٌ لِمَا تُرِيدُ.

ترجمه دعای ۴۴

سپاس خدائی را که ما را به سپاس خود رهبری فرمود.

و از اهل سپاس قرار داد، تا در برابر احسانش از شاگردان باشیم، و ما را بر این کار مزد نیکوکاران بخشد.

و سپاس خدائی را که دینش را به ما عطا فرمود، و ما را به آئینش اختصاص داد، و در راههای احسان خود پویا ساخت، تا به
سبب نعمتش به سوی سر منزل خشنودیش بیوئیم

چنان سپاسی که آن را از ما بپذیرد، و به وسیله آن از ما خشنود شود، و سپاس خدائی را که ماه خود یعنی ماه رمضان، ماه
روزه، و ماه اسلام، و ماه پاکیزگی، و ماه آزمایش و تصفیه و ماه به پا خاستن برای نماز را یکی از این راههای احسان قرار داد:

چنان ماهی که قرآن

در آن نازل شده، در حالی که برای مردم چراغ رهبری به حق، و نشانه های آشکاری از هدایت و تفریق میان حق و باطل است.

پس برتری آن را بر سایر ماهها - به سبب احترامهای فراوان و فضایل نمایان که برایش قرار داد - آشکار ساخت. از این رو در آن ماه، برای بزرگ داشتن آن، چیزی را که در ماههای دیگر حلال کرده، حرام کرد، و برای گرامی داشتن آن، خوردنیها و آشامیدنیها را در آن منع فرمود، و برای آن، وقت آشکاری قرار داد که خدای بزرگ و ارجمند اجازه نمی دهد که پیش انداخته شود، و نمی پذیرد که از آن وقت به تأخیر افتد، سپس یکی از شبهای هزار ماه برتری داد، و آن را شب قدر نامید.

در آن شب فرشتگان و روح، به فرمان پروردگارشان با قضای تغییر ناپذیر بر آن کس از بندگان که خدا بخواهد، برای هر امری از رزق و اجل و امور دیگر فرود می آیند، و آن شب سلامتی است که برکتش تا سپیده دم دائم است.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست.

و ما را به شناسائی فضل این ماه، و بزرگ داشتن حرمت آن، و خودداری از آنچه در آن منع کرده ای ملهم ساز، و به روزه داشتن آن به وسیله نگه داشتن اعضاء از گناهانت، و بکار بردن آنها - در آن ماه - به آنچه تو را خشنود سازد، یاری ده. تا با گوشهای خود سخن لغوی ننویسیم، و با چشمهامان به طرف لهوی نشتابیم، و دستهامان را به حرامی نگشائیم، و گامهامان را در امر ممنوعی پیش نگذاریم.

و تا شکمهامان غیر

آنچه حلال ساخته ای در خود جای ندهد، و زیانها مان جز به آنچه تو حدیث کرده ای گویا نشود، و جز در کاری که به ثواب تو نزدیک سازد زحمت نکشیم، و جز آنچه از عقاب تو نگاه دارد فرا نگیریم، آنگاه همه آن اعمال ما را از ریاکاران، و سمعه ی سمعه پیشگان پیرای، بطوری که احدی غیر از تو را در آن شریک نگردانیم و جز تو، در آن، مرادی نداشته باشیم.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را در این ماه بر اوقات نمازهای پنجگانه - با آن حدودش که تحدیدی کرده ای و واجباتش که مقرر داشته ای و شروطش که تعیین نموده ای و اوقاتش که معین فرموده ای - واقف ساز، و ما را در نماز با کسانی برابر نما که به مراتب شایسته آن بالغ، و ارکانش را حافظند، و آن را در اوقات خود همانطور که پیغمبرت (صلواتک علیه و آله) در رکوع و سجود و همه فضیلتهایش تشریح فرموده، با کاملترین طهارت و بلیغ ترین خشوعی به جا آورنده اند.

و ما را در این ماه موفق دار که به وسیله بر و احسان، به خویشان خود بیوندیم، و با انعام و بخشش به همسایگان خود رسیدگی نمائیم، و اموالمان را از مظالم و حقوق پیرائیم، و با بیرون کردن زکات، آن را پاک گردانیم، و با آنکه از ما دوری کرده باز گردیم، و درباره آنکه بر ما ستم کرده انصاف دهیم، و با آنکه به ما دشمنی کرده آشتی کنیم. مگر آن کس که برای تو با او دشمنی شده باشد، زیرا که او دشمنی است که ما با او دوستی نمی کنیم، و

حزبی است که با او صاف نمی شویم.

و ما را توفیق ده بر اینکه، در این ماه به تو تقرب جوئیم، به وسیله اعمال شایسته ای که ما را به آن از گناهان پاک گردانی و از تجدید عیوب در این ماه باز گردانی. تا هیچیک از فرشتگان جز مرتبه ای نازلتر از ابواب طاعت و انواع تقریبی که ما به جا آورده ایم به پیشگاهت تقدیم نکند.

خدایا از تو می خواهیم بحق این ماه و بحق هر فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده صالح برگزیده ات که از آغاز تا انجام این ماه در عبادتت کوشیده، که بر محمد و آلش رحمت فرستی، و ما را در این ماه به کرامتی که به دوستانت وعده داده ای سزاوار ساز و آنچه را که برای اهل کوشش در طاعتت قرار داده ای برای ما مقرر فرمای، و ما را به رحمت خود، در سلک کسانی در آور که استحقاق بلندترین پایه رفیع دارند.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست

و ما را از انحراف در توحید و کوتاهی در تمجیدت، و شک در دینت، و کوری از راهت، و سرسری شمردن حرمتت، و فریب خوردن از دشمنت، شیطان رجیم، دور ساز.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و چون در هر شب از شبهای این ماهمان تو را بندگان هستند که عفو تو ایشان را آزاد می سازد یا گذشت تو ایشان را می بخشد، پس ما را از آن بندگان قرار ده، و ما را از بهترین اهل و یاران این ماه بگردان.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و همراه کاسته شدن ماه این ماه گناهان ما را بکاه، و با رسیدن سلخس

جامه های وبال ما را برکن، تا ماه رمضان در حالی از ما بگذرد که ما را از خطاها پاکیزه ساخته باشی و از گناهان پیراسته باشی.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و اگر از استقامت بگردیم مستقیمان ساز، و اگر دشمن تو، شیطان ما را احاطه کند پس از چنگ او خلاصمان کن.

خدایا این ماه را به عبادت ما آکنده ساز، و اوقاتش را به طاعتمان بیارای، و در روزش ما را به روزه داشتن، و در شبش به نماز و تضرع به سوی تو و فروتنی برای تو، و خواری در برابر تو، یاری ده، تا روزش بر ما به غفلی، و شبش به تقصیری گواهی ندهد.

خدایا ما را در همه ماهها و روزها، تا زمانی که زنده بداری، این چنین قرار ده، و از آن بندگان صالح خود گردان، که بهشت را جاودانه به میراث می برند، و از کسانی که آنچه را ببخشند در حالی می بخشند که دلهاشان از فکر بازگشت به سوی پروردگارشان هراسان است، و از کسانی که در کارهای خیر شتاب می کنند و ایشان در این مرحله بر دیگران سبقت گیرنده اند.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، در هر وقتی و در هر زمانی و بر هر حالی، به شماره رحمتی که فرستاده ای بر هر کس که رحمت فرستاده ای، و چندین برابر همه آن رحمتها بهضعافی که جز تو کسی آن را احصاء نتواند کرد.

زیرا که تو هر چه را که بخواهی به جا آورنده ای.

۴۵- نیایش، در وداع ماه مبارک رمضان

(۴۵) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَدَاعِ شَهْرِ رَمَضَانَ:

اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَزَعُ فِي الْجَزَاءِ وَيَا مَنْ لَا يَنْدُمُ عَلَيَّ

الْعَطَاءِ وَيَا مَنْ لَمَّا يُكَافِي عِبَادَهُ عَلَى السَّوَاءِ. مَنَّكَ ابْتِدَاءً، وَعَفْوُكَ تَفْضُلٌ، وَعُقُوبَتُكَ عِذْلٌ، وَقَضَاؤُكَ خَيْرٌ إِنَّ أُعْطِيتَ لَمْ تَشُبْ عَطَاءَكَ بِمَنْ، وَإِنْ مَنَعْتَ لَمْ يَكُنْ مَنَعُكَ تَعْدِيًا. تَشْكُرُ مَنْ شَكَرَكَ وَ أَنْتَ أَلْهَمْتَهُ شُكْرَكَ.

و تَكَاْفِي مَنْ حَمِدَكَ وَ أَنْتَ عَلَّمْتَهُ حَمْدَكَ. تَشْتُرُّ عَلَى مَنْ لَوْ شِئْتَ فَضَحْتَهُ، وَ تَجُودُ عَلَى مَنْ لَوْ شِئْتَ مَنَعْتَهُ، وَ كِلَاهُمَا أَهْلٌ مِنْكَ لِلْفُضِيحَةِ وَ الْمَنَعِ غَيْرَ أَنَّكَ بَنَيْتَ أَفْعَالَكَ عَلَى التَّفْضِيلِ، وَ أَجْرَيْتَ قُدْرَتَكَ عَلَى التَّجَاوُزِ.

وَ تَلَقَّيْتَ مَنْ عَصَاكَ بِالْحِلْمِ، وَ أَمَهَلْتَ مَنْ قَصَبَ دَلْفِيسِهِ بِالظُّلْمِ، تَسْتَنْظِرُهُمْ بِأَنَاتِكَ إِلَى الْإِنَابَةِ، وَ تَتْرُكُ مُعَاجَلَتَهُمْ إِلَى التَّوْبَةِ لِكَيْلَا يَهْلِكَ عَلَيْكَ هَيْلُ كُفْرِهِمْ، وَ لَمَّا يَشْقَى بِنِعْمَتِكَ شَقِيهِمْ إِلَّا عَنْ طُولِ الْأَعْيَادِ إِلَيْهِ، وَ بَعْدَ تَرَادُفِ الْحُجْبَةِ عَلَيْهِ، كَرَمًا مِنْ عَفْوِكَ يَا كَرِيمٌ، وَ عَائِدَةً مِنْ عَطْفِكَ يَا حَلِيمٌ.

أَنْتَ الْوَدَى فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَابًا إِلَى عَفْوِكَ، وَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ، وَ جَعَلْتَ عَلَى ذَلِكِ الْبَابِ دَلِيلًا مِنْ وَحْيِكَ لِنَّا يَضِلُّوا عَنْهُ، فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَ الْعَدِيْنَ آمَنُوا مَعَهُ، نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيْمَانِهِمْ، يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا، وَ اغْفِرْ لَنَا، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

فَمَا عِذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ ذَلِكَ الْمَنْزِلِ بَعْدَ فَتْحِ الْبَابِ وَ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ وَ أَنْتَ الْوَدَى زِدْتَ فِي السُّؤْمِ عَلَى نَفْسِكَ لِعِبَادِكَ، تُرِيدُ رِبْحَهُمْ فِي مُتَاجَرَتِهِمْ لَكَ، وَ فَوْزَهُمْ بِالْوَفَادَةِ عَلَيْكَ، وَ الزِّيَادَةَ مِنْكَ، فَقُلْتَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَ تَعَالَيْتَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا.

وَ قُلْتَ مِثْلَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ

اللَّهُ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سِنْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ، وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ، وَقُلْتُ مَنْ ذَا الْعَلِيِّ يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا
فِيضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً.

وَمَا أَنْزَلْتُ مِنْ نَظَائِرِهِنَّ فِي الْقُرْآنِ مِنْ تَضَاعِيفِ الْحَسَنَاتِ.

وَأَنْتَ الْعَلِيُّ دَلَلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مَنْ غَيَّبَكَ وَتَرَوَيْتَكَ الْعَلِيُّ فِيهِ حَظُّهُمْ عَلَيَّ مَا لَوْ سَيَّرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ تُدْرِكْهُ أَبْصَارُهُمْ، وَلَمْ تَعِهِ
أَسْمَاعُهُمْ، وَلَمْ تَلْحَقْهُ أَوْهَامُهُمْ، فَقُلْتُ أَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ، وَاشْكُرُوا لِي وَ لِمَا تَكْفُرُونَ، وَقُلْتُ لَيْسَ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ، وَ لَيْسَ
كَفَرْتُمْ إِنْ عَذَابِي لَشَدِيدٌ.

وَقُلْتُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ، فَسَمِعْتِ دُعَاءَكَ عِبَادَةً، وَ تَرَكْتِ
اسْتِكْبَارًا، وَ تَوَعَّدْتِ عَلَيَّ تَرْكِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.

فَذَكَرْتُكَ بِمَنِّكَ، وَ شَكَرْتُكَ بِفَضْلِكَ، وَ دَعَوْتُكَ بِأَمْرِكَ، وَ تَصَدَّقُوا لَكَ طَلِبًا لِمَزِيدِكَ، وَ فِيهَا كَانَتْ نَجَاتُهُمْ مِنْ غَضَبِكَ، وَ
فَوَزُّهُمْ بِرِضَاكَ.

وَلَوْ دَلَّ مَخْلُوقٌ مَخْلُوقًا مِنْ نَفْسِهِ عَلَيَّ مِثْلَ الْعَلِيِّ دَلَلْتُ عَلَيْهِ عِبَادَتَكَ مِنْكَ كَانَتْ مَوْصُوفًا بِالْإِحْسَانِ، وَ مَنُوعَتًا بِالِامْتِنَانِ، وَ مَحْمُودًا
بِكُلِّ لِسَانٍ، فَلَكَ الْحَمْدُ مَا وَجَدَ فِي حَمْدِكَ مَذْهَبٌ، وَ مَا بَقِيَ لِلْحَمْدِ لَفْظٌ تُحْمَدُ بِهِ، وَ مَعْنَى يَنْصَرِفُ إِلَيْهِ.

يَا مَنْ تَحَمَّدَ إِلَى عِبَادِهِ بِالْإِحْسَانِ وَ الْفَضْلِ، وَ غَمَّرَهُمْ بِالْمَنْ وَ الطُّولِ، مَا أَفْشَى فِيْنَا نِعْمَتَكَ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْنَا مَنِّكَ، وَ أَحْصَانَا بِبِرِّكَ
هَدَيْتَنَا لِدِينِكَ الَّذِي اصْطَفَيْتَ، وَ مَلَّتِكَ الَّتِي ارْتَضَيْتَ، وَ سَبِيلَكَ الَّذِي سَهَلْتَ، وَ بَصَّرْتَنَا الزَّلْفَةَ لَدَيْكَ، وَ الوُصُولَ إِلَى كَرَامَتِكَ
اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ جَعَلْتَ مِنْ صِفَائِيَا تِلْكَ الوُظَائِفِ، وَ خَصَّيْنَا بِتِلْكَ الْفُرُوضِ شَهْرَ رَمَضَانَ الْعَلِيُّ اخْتَصَّصْتَهُ مِنْ سَائِرِ الشُّهُورِ، وَ
تَخَيَّرْتَهُ مِنْ جَمِيعِ الْأَزْمَةِ وَ الدَّهْرِ، وَ آثَرْتَهُ عَلَيَّ كُلِّ أَوْقَاتِ السَّنَةِ بِمَا أَنْزَلْتَ فِيهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ التَّوْرِ، وَ

ضَاعَفَتْ فِيهِ مِنَ الْإِيْمَانِ، وَفَرَضَتْ فِيهِ مِنَ الصِّيَامِ، وَرَعَّبَتْ فِيهِ مِنَ الْقِيَامِ، وَ أَجَلَّتْ فِيهِ مِنْ لَيْلِهِ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ.

ثُمَّ آتَرْتَنَا بِهِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ، وَ اضِيَطَفَيْتَنَا بِفَضْلِهِ دُونَ أَهْلِ الْمَلَلِ، فَضِيْمْنَا بِأَمْرِكَ نَهَارَهُ، وَ قُئِمْنَا بِعَوْنِكَ لَيْلَهُ، مُتَعَرِّضِينَ بِصِيَامِهِ وَ قِيَامِهِ لِمَا عَرَّضْتَنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ تَسَبَّبْنَا إِلَيْهِ مِنْ مَثُوبَتِكَ، وَ أَنْتَ الْمَلِيءُ بِمَا رُغِبَ فِيهِ إِلَيْكَ، الْجَوَادُّ بِمَا سَيَّلْتَ مِنْ فَضْلِكَ، الْقَرِيبُ إِلَى مَنْ حَاوَلَ قُرْبَكَ.

وَ قَدْ أَقَامَ فِيْنَا هَذَا الشَّهْرَ مُقَامَ حَمْدٍ، وَ صَحْبِنَا صُحْبَهُ مَبْرُورٍ، وَ أَرْبَحْنَا أَفْضَلَ أَرْبَاحِ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ قَدْ فَارَقْنَا عِنْدَ تَمَامِ وَقْتِهِ، وَ انْقِطَاعِ مَدَّتِهِ، وَ وَقَاءِ عَدَدِهِ.

فَنَحْنُ مُودِعُوهُ وَدَاعٍ مَنْ عَزَّ فِرَاقُهُ عَلَيْنَا، وَ غَمْنَا وَ أَوْحَشْنَا انْصِرَافَهُ عَنَّا، وَ لَزِمْنَا لَهُ الدَّمَامَ الْمَحْفُوظَ، وَ الْحُرْمَةَ الْمَرْعِيَّةَ، وَ الْحَقَّ الْمَقْضِيَّ، فَنَحْنُ قَائِلُونَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ اللَّهِ الْأَكْبَرَ، وَ يَا عِيدَ أَوْلِيَائِهِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَكْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ، وَ يَا خَيْرَ شَهْرٍ فِي الْأَيَّامِ وَ السَّاعَاتِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ قَرَّبَتْ فِيهِ الْأَمَالَ، وَ نُشِرَتْ فِيهِ الْأَعْمَالُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ قَرِينِ جَلِّ قَدْرُهُ مُوجُودًا، وَ أَفْجَعَ فَقْدُهُ مَفْقُودًا، وَ مَرْجُوٌّ آلَمَ فِرَاقُهُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ أَلِيفِ آنَسٍ مُقْبِلًا فَسْرًا، وَ أَوْحَشَ مُنْقَضِيًا فَمَضَّ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ مُجَاوِرٍ رَقَّتْ فِيهِ الْقُلُوبُ، وَ قَلَّتْ فِيهِ الذُّنُوبُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ نَاصِرٍ أَعَانَ عَلَى الشَّيْطَانِ، وَ صَاحِبٍ سَهَّلَ سُبُلَ الْإِحْسَانِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا أَكْثَرَ عُنُقَاءَ اللَّهِ فِيكَ، وَ مَا أَسْعَدَ مَنْ رَعَى حُرْمَتَكَ بِكَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَمْحَاكَ لِلذُّنُوبِ، وَ أَسْتَرَكَ لِأَنْوَاعِ الْعُيُوبِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَطْوَلَكَ عَلَى الْمُجْرِمِينَ، وَ أَهْيَبَكَ فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ لَا تُتَافَسُهُ الْأَيَّامُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهْرٍ هُوَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ

السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرٌ

كَرِيهِ الْمُصَاحِبِ، وَ لَا ذَمِيمِ الْمَلَابِسَةِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمَا وَفَدْتَ عَلَيْنَا بِالْبَرَكَاتِ، وَ غَسَلْتَ عَنَّا دَنَسَ الْخَطِيئَاتِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ غَيْرِ مُودِعٍ بَرَمًا وَ لَا مَتْرُوكٍ صِيَامُهُ سَأْمًا.

السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ مَطْلُوبٍ قَبْلَ وَقْتِهِ، وَ مَحْزُونٍ عَلَيْهِ قَبْلَ فَوْتِهِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ كَمْ مِنْ سُوءٍ صُرِفَ بِكَ عَنَّا، وَ كَمْ مِنْ خَيْرٍ أُفِيضَ بِكَ عَلَيْنَا

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى لَيْلِهِ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ

السَّلَامُ عَلَيْكَ مَا كَانَ أَحْرَصَنَا بِالْأَمْسِ عَلَيْكَ، وَ أَشَدَّ شَوْقَنَا غَدًا إِلَيْكَ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَى فَضْلِكَ الَّذِي حُرْمَتَاهُ، وَ عَلَى مَاضٍ مِنْ بَرَكَاتِكَ سَلِبْنَاهُ.

اللَّهُمَّ إِنَّا أَهْلُ هَذَا الشَّهْرِ الَّذِي شَرَفْتَنَا بِهِ، وَ وَفَقْتَنَا بِمَنِّكَ لَهُ حِينَ جَهَلَ الْأَشْقِيَاءُ وَقْتَهُ، وَ حُرِمُوا لِشَقَائِهِمْ فَضْلَهُ.

أَنْتَ وَلِيٌّ مَا آثَرْتَنَا بِهِ مِنْ مَعْرِفَتِهِ، وَ هَدَيْتَنَا لَهُ مِنْ سُنَّتِهِ، وَ قَدْ تَوَلَّيْنَا بِتَوْفِيقِكَ صِيَامَهُ وَ قِيَامَهُ عَلَى تَقْصِيرٍ، وَ أَدَّيْنَا فِيهِ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ.

اللَّهُمَّ فَلكَ الْحَمْدُ إِقْرَارًا بِالْإِسَاءَةِ، وَ اعْتِرَافًا بِالْإِضَاعَةِ، وَ لَكَ مِنْ قُلُوبِنَا عَقْمُ النِّدَمِ، وَ مِنْ أَلْسِنَتِنَا صِدْقُ الْإِعْتِدَارِ، فَأَجْرُنَا عَلَى مَا أَصَابَنَا فِيهِ مِنَ التَّفْرِيطِ أَجْرًا نَسْتَدْرِكُ بِهِ الْفُضْلَ الْمَرْغُوبَ فِيهِ، وَ نَعْتَاضُ بِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الذَّخْرِ الْمَحْرُوصِ عَلَيْهِ.

وَ أَوْجِبْ لَنَا عُذْرَكَ عَلَى مَا قَصِدْنَا فِيهِ مِنْ حَقِّكَ، وَ ابْلُغْ بِأَعْمَارِنَا مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُقْبِلِ، فَإِذَا بَلَغْتَنَاهُ فَأَعِنَّا عَلَى تَنَاوُلِ مَا أَهْلُهُ مِنَ الْعِبَادَةِ، وَ أَدِّنَا إِلَى الْقِيَامِ بِمَا يَسْتَحِقُّهُ مِنَ الطَّاعَةِ، وَ أَجْرِ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ مَا يَكُونُ دَرَكًا لِحَقِّكَ فِي الشُّهُرَيْنِ مِنْ شُهُورِ الدَّهْرِ.

اللَّهُمَّ وَ مَا أَلْمَمْنَا بِهِ فِي شَهْرِنَا هَذَا مِنْ لَمَمٍ أَوْ إِثْمٍ، أَوْ وَقَعْنَا فِيهِ مِنْ ذَنْبٍ، وَ اكْتَسَبْنَا فِيهِ مِنْ خَطِيئَةٍ عَلَى تَعَمُّدٍ مِنَّا، أَوْ عَلَى نِسْيَانٍ ظَلَمْنَا فِيهِ أَنْفُسَنَا، أَوْ انْتَهَكْنَا بِهِ حُرْمَةً مِنْ غَيْرِنَا،

فَصَلِّ

عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاسْتُرْنَا بِسِتْرِكَ، وَاعْفُ عَنَّا بِعَفْوِكَ، وَلَمَّا تَنَصَّ بِنَا فِيهِ لِأَعْيُنِ السَّامِعِينَ، وَ لَا تَبْسُطْ عَلَيْنَا فِيهِ أَلْسِنَ الطَّاعِنِينَ، وَ اسْتَعْمِلْنَا بِمَا يَكُونُ حِطَّةً وَ كَفَّارَةً لِمَا أَنْكَرْتَ مِنَّا فِيهِ بِرَأْفَتِكَ الَّتِي لَا تَنْفَدُ، وَ فَضْلِكَ الَّذِي لَا يَنْقُصُ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اجْبُرْ مُصِيبَتَنَا بِشَهْرِنَا، وَ بَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا وَ فِطْرِنَا، وَ اجْعَلْهُ مِن خَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْنَا أَجْلِبَهُ لِعَفْوٍ، وَ أَمْحَاهُ لِذَنْبٍ، وَ اغْفِرْ لَنَا مَا خَفِيَ مِن ذُنُوبِنَا وَ مَا عَلَنَ.

اللَّهُمَّ اسْلُخْنَا بِانْسِلَاخِ هَذَا الشَّهْرِ مِنْ خَطَايَانَا، وَ أَخْرِجْنَا بِخُرُوجِهِ مِنْ سَيِّئَاتِنَا، وَ اجْعَلْنَا مِن أَسْعَدِ أَهْلِهِ بِهِ، وَ أَجْزَلِهِمْ قِسِمًا فِيهِ، وَ أَوْفَرِهِمْ حِطًّا مِنْهُ.

اللَّهُمَّ وَ مَنْ رَعَى هَذَا الشَّهْرَ حَقَّ رِعَايَتِهِ، وَ حَفِظَ حُرْمَتَهُ حَقَّ حِفْظِهَا، وَ قَامَ بِحُدُودِهِ حَقَّ قِيَامِهَا، وَ اتَّقَى ذُنُوبَهُ حَقَّ تَقَاتِهَا، أَوْ تَقَرَّبَ إِلَيْكَ بِقُرْبِهِ أَوْ جَبَّتْ رِضَاكَ لَهُ، وَ عَطَفَتْ رَحْمَتَكَ عَلَيْهِ، فَهَبْ لَنَا مِثْلَهُ مِن وُجْدِكَ، وَ أَعْطِنَا أَرْضَ عَافِيهِ مِن فَضْلِكَ، فَإِنَّ فَضْلَكَ لَا يَغِيضُ، وَ إِنَّ خَزَائِنَكَ لَا تَنْقُصُ بَلْ تَفِيضُ، وَ إِنَّ مَعَادِنَ إِحْسَانِكَ لَا تَفْنَى، وَ إِنَّ عَطَاءَكَ لِلْعَطَاءِ الْمُهْنَا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ اكْتُبْ لَنَا مِثْلَ أَجُورِ مَنْ صَامَهُ، أَوْ تَعَبَّدَ لَكَ فِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَتُوبُ إِلَيْكَ فِي يَوْمِ فِطْرِنَا الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عِيدًا وَ سُرُورًا، وَ لِأَهْلِ مَلَّتِكَ مَجْمَعًا وَ مُحْتَشِدًا مِن كُلِّ ذَنْبٍ أَدْنَبْنَاهُ، أَوْ سُوءِ أَسْلَفْنَاهُ، أَوْ خَاطِرِ شَرِّ أَضْمَرْنَاهُ، تَوْبَةً مَن لَّا يَنْطَوِي عَلَى رُجُوعٍ إِلَى ذَنْبٍ، وَ لَّا يَعُودُ بَعْدَهَا فِي خَطِيئِهِ، تَوْبَةً نَصُوحًا خَلَصَتْ مِنَ الشُّكِّ وَ الْإِزْتِيَابِ، فَتَقَبَّلَهَا مِنَّا، وَ ارْضَ عَنَّا، وَ ثَبِّتْنَا عَلَيْهَا.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا خَوْفَ عِقَابِ الْوَعِيدِ، وَ

شَوْقِ ثَوَابِ الْمَوْعُودِ حَتَّى نَجِدَ لَذَّةَ مَا نَدْعُوكَ بِهِ، وَكَأَبَهُ مَا نَسْتَجِيرُكَ مِنْهُ.

و اجْعَلْنَا عِنْدَكَ مِنَ التَّوَابِينَ الَّذِينَ أُوجِبَتْ لَهُمْ مَحَبَّتُكَ، وَ قَبِلَتْ مِنْهُمْ مُرَاجَعَةَ طَاعَتِكَ، يَا أَعْدَلَ الْعَادِلِينَ.

اللَّهُمَّ تَجَاوَزْ عَن آبَائِنَا وَ أُمَّهَاتِنَا وَ أَهْلِ دِينِنَا جَمِيعاً مَن سَلَفَ مِنْهُمْ وَ مَن غَبَرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ نَبِيِّنَا وَ آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَ صَلِّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ، وَ صَلِّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ، وَ أَفْضَلْ مَن ذَلِكُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، صَيِّمَاءَ تَبَلَّغْنَا بِرَكَّتْهَا، وَ يَنَالْنَا نَفْعَهَا، وَ يُسْتَجَابُ لَهَا دُعَاؤُنَا، إِنَّكَ أَكْرَمُ مَن رُغِبَ إِلَيْهِ، وَ أَكْفَى مَن تَوَكَّلَ عَلَيْهِ، وَ أَعْطَى مَن سُئِلَ مِنْ فَضْلِهِ، وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

ترجمه دعای ۴۵

خدایا ای کسی که در برابر احسان به خلق مزد نمی خواهی،

و ای کسی که از بخشش پشیمان نمی شوی،

و ای کسی که مزد بنده خود را افزون از عمل می بخشی و برابر نمی دهی، نعمتت بی سابقه استحقاق، و عفو تو به آئین تفضل، و عقوبتت عدل، و قضایت خیر است اگر عطا کنی عطایت را به منت آلوده نمی سازی، و اگر منع کنی منعت از روی ستم نیست. هر که تو را شکر گزارد جزای شکر می دهی، و حال آنکه تو خود او را به شکر ملهم ساخته ای و هر که سپاس تو را به جا آورد پاداش می بخشی در صورتی که تو خود سپاس به او آموخته ای، پرده می پوشی بر آنکه اگر می خواستی او را رسوا می ساختی، و بخشش می کنی بر کسی که اگر می خواستی از او دریغ می داشتی، در حالی که آن دو از جانب تو سزاوار رسوائی

و منعند. ولی تو کارهای خود را بر پایه تفضل بنا نهاده ای، و قدرتت را بر آئین گذشت روان ساخته ای، و آنکه را عصیان تو کرده به حلم تلقی نموده ای، و آنکه را درباره خود قصد ستم کرده مهلت داده ای. تو ایشان را به مدارای خود مهلت می دهی تا مگر باز گردند، و در مؤاخذه ایشان شتاب نمی کنی تا مگر توبه کنند تا کسی از ایشان که بر خلاف رضای تو مستوجب هلاک شده به مهلکه در نیفتد، و کسی از ایشان که به سوء استفاده از نعمت تو سزاوار بدبختی شده بدبخت نگردد مگر بعد از آنکه راه هر بهانه بر او بسته شود و حجت از هر حجت بر او تمام گردد.

و این اتمام حجت بر تو کرمی از آفتاب عفو تو است - ای خدای کریم - و میوه منفعتی از بوستان شفقت تو است - ای خدای حلیم - تویی که برای بندگانت دری به سوی عفو خود گشوده ای، و آن را توبه نامیده ای و بر آن در راهنمایی از وحی خود قرار داده ای تا آن را گم نکنند، پس تو خود که منزله و جاوید است نامت، فرموده ای:

«به سوی خدا توبه ای خالص و پیراسته از نفاق کنید. تا مگر پروردگارتان گناهانتان را محو کند، و شما را به بهشتی که نهرها از زیر درختان آن روان است در آورد.»

در آن روز که خدا پیغمبر خود را و آنان را که به او ایمان آورده اند خوار نمی گذارد، و در حالی که نورشان پیش رویشان و از سمت راستشان روان است می گویند:

ای پروردگار ما، نور ما را برای ما کامل ساز و

ما را بیامرز، زیرا که تو بر هر چیز توانائی پس بعد از گشودن در، و به پا داشتن راهنما، عذر آن کس که از ورود به آن منزل غفلت ورزد چه خواهد بود؟!

«گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟»

و توئی که در معامله، بر عطای خود به بندگان، افزوده ای؛ تا در تجارتهاشان، با تو سود برند، و در کوچ کردن به سوی تو کامیاب گردند، و از تو بهره ای افزون یابند و به همین سبب تو خود که مبارک نام و بلند مقامی - فرموده ای:

«هر که کار نیکی به جا آورد پس مزدش ده برابر آن است و هر که کار بدی را مرتکب شود پس جز بمانند کارش کیفر داده نمی شود»

و نیز فرموده ای:

«مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند؛ مانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا این شمار را برای هر که بخواهد مضاعف می سازد»

و نیز فرموده ای:

«کیست آنکه به خدا قرض الحسنه ای دهد تا خدا آن را برایش چندین برابر سازد؟»

و همچنین نظائر این وعده ها از افزایشهای حسنات که در قرآن نازل فرموده ای.

و توئی که به وسیله تشویقت که متضمن بهره بندگان است آنان را به اموری هدایت فرموده ای که اگر آن را از ایشان می پوشیدی چشمه‌های آن را درک نمی کرد، و گوشه‌های آن را فرا نمی گرفت، و دست اندیشه ایشان به آن نمی رسید از این رو فرموده ای:

«مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم، و مرا سپاس بگذارید و کفران مکنید»

و نیز فرموده ای:

«هر آینه اگر شکر کنید شما را فزونی دهم، و اگر کفران کنید همانا که عذاب من

سخت است.»

و نیز فرموده ای:

«مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از خواندن من کبر می ورزند زود است که به خواری به دوزخ در آیند.»

پس دعای خود را عبادت و ترکش را تکبر نامیده ای، و بر ترک دعا به دخول دوزخ با خواری تهدید فرموده ای.

و به این سبب بندگان تو را به نعمت یاد کردند، و به فضیلت شکر گزارند، و بر حسب فرمانت تو را خواندند، و برای افزودن احسانت در راه تو صدقه دادند، و تنها راه نجاتشان از خشم تو و دست یافتنشان بر رضای تو در آن بود.

و اگر مخلوقی دیگر را بمانند آنکه تو بندگان را به خود راهنمایی کرده ای، به سوی خود راهنمایی می کرد مورد ستایش می بود.

پس تو را سپاس تا آنجا که راهی در سپاس تو یافت شود، و تا آنجا که برای سپاس لفظی که در ستایش تو بکار رود و معنائی که به سپاس منصرف گردد باقی باشد.

ای کسی که احسان و فضل را بر بندگان انعام فرموده ای، و ایشان را به نعمت و عطا فرا گرفته ای، چه آشکار است در زندگی ما نعمت تو! و چه سرشار است بر ما احسان انعام تو! و چه بسیار ما را به نیکی و احسان خود اختصاص داده ای ما را به دین برگزیده و آئین پسندیده و راه آسان خود رهبری فرموده ای، و به تقرب نزد خویش، و رسیدن به کرامت خویش بینا ساخته ای.

خدایا و تو ماه رمضان را از جمله آن وظائف ممتاز و فرائض مخصوص قرار داده ای، همان ماه رمضان که آن را از همه ماهها اختصاص بخشیده ای، و از همه زمانها و روزگارا

برگزیده ای، و بر همه اوقات سال برتری داده ای، به سبب قرآن و نوری که در آن فرو فرستاده ای و به سبب آنکه ایمان را در آن ماه مضاعف ساخته ای، و روزه را در آن ماه واجب کرده ای، و به پا خاستن برای عبادت را در آن ترغیب فرموده ای، و شب قدر را در آن تجلیل نموده ای:

آن شب قدر را که خود از هزار ماه بهتر است. ما را به سبب آن بر سایر امتها تفضیل داده ای، و به فضیلت آن به جای اهل ملتها برگزیده ای از این رو روزش را - بفرمان تو - روزه داشتیم.

و شبش را - بیاری تو - به عبادت برخاستیم.

در حالی که به وسیله صیام و قیامش خود را در معرض آن رحمتی که ما را بر آن عرضه کرده ای در آوردیم، و آن را وسیله ثواب تو قرار دادیم.

و تو به عطای خواسته ها قادری و به آنچه از فضل و احسانت مسألت شود بخشنده ای و به هر کس که آهنگ قرب تو کند نزدیکی.

و این ماه در میان ما ستوده زیست، و با ما پسندیده مصاحبت کرد و بهترین سودهای جهانیان را بهره ما ساخت، و آنگاه به هنگام پایان یافتن وقت و سرآمدن مدت و کامل شدن شماره اش از ما جدا شد، پس ما آن را مانند کسی وداع می کنیم که فراقش بر ما دشوار آمده و روی بر تافتنش ما را به وحشت افکنده، و او را بر ذمه ما پیمانی نگاه داشتنی، و حرمتی رعایت کردنی، و حق گزاردنی لازم شده. از این رو همگی می گوئیم:

سلام بر تو ای بزرگترین ماه خدا، و ای عید دوستان

خدا - سلام بر تو - ای گرامیترین مصاحب از میان اوقات، و ای بهترین ماه در ایام و ساعات.

سلام بر تو.

ای ماهی که بر آمدن کامها در آن آسان و اعمال نیک در آن منتشر و فراوان است.

سلام بر تو ای همنشینی که چون پدید آید احترامش بزرگ، و چون ناپدید شود فقدانش دردناک است.

و ای مایه امیدی که فراقش رنج افزا است.

سلام بر تو ای همدمی که چون رو آورد مایه انس شد، و شادی انگیخت، و چون سپری شد، وحشت افزود، و متألم ساخت.

سلام بر تو ای همسایه ای که دلها در جوار آن رقت گرفت، و گناهان در آن کم شد.

سلام بر تو ای یاری دهنده ای که ما را در مبارزه شیطان یاری داد، و ای رفیقی که راههای احسان را هموار ساخت.

سلام بر تو، چه بسیارند آزاد شدگان خدا در دوران تو، و چه نیکبخت است به سبب تو کسی که احترام را منظور داشته است.

سلام بر تو که چه زداینده بودی گناهان را! و چه پوشنده بودی انواع عیبهها را! سلام بر تو، چه طولانی بودی بر گناهکاران! و چه با هیبت بودی در دلهای مؤمنان.

سلام بر تو ای ماهی که روزها با تو سر همسری ندارند، سلام بر تو که از هر جهت موجب سلامتی.

سلام بر تو، که همنشینیت مکروه، و معاشرتت نکوهیده نیست.

سلام بر تو، همچنانکه با ارمغان برکات بر ما وارد شدی، و آلودگی گناهان را از ما فرو شستی.

سلام بر تو، که وداع با تو از روی خستگی، و ترک روزه ات از سر ملالت نیست.

سلام بر تو، که پیش از آمدن در آرزوی تو بودیم، و

پیش از رفتن از اندیشه فراق محزونیم.

سلام بر تو، چه بسا بدیها که به یمن تو از جانب ما گشته، و چه خوبیها که به برکت تو بر ما روان شده! سلام بر تو، و بر شب قدری که از هزار ماه بهتر است.

سلام بر تو، دیروز چه سخت به تو دل بسته بودیم، و فردا چه بسیار به تو مشتاق خواهیم بود! سلام بر تو، و بر فضیلت که از آن محروم شدیم، و بر کات گذشته ات که از ما ربوده شد.

خدایا، ما اهل این ماهیم که ما را به آن تشریف بخشیدی، و ما را برای حق شناسی آن توفیق دادی.

در آن زمان که بدبختان قیمت وقتش را نشناختند.

و به علت بدبختی خود از فضل آن محروم ماندند.

و توئی سرپرست ما در شناختن فضیلتش، که ما را برای آن برگزیدی، و وظائفش که ما را به آن رهبری کردی.

و ما - با اعتراف به تقصیر - به توفیق تو صیام و قیامش را عهده دار شدیم.

و اندکی از بسیار را به جا آوردیم.

خدایا، پس از سر اعتراف به بدکرداری و به آیین اقرار بر سهل انگاری حمد تو می گوئیم و پشتیبانی قطعی دلها، و عذر صادقانه زبانها را به تو اختصاص می دهیم پس ما را بر تقصیری که به ما اصابت کرده، اجری عطا کن که به نیروی آن خیری را که دلخواه ما است دریابیم و اندوخته هائی را که مورد علاقه شدید ما است به عوض بستانیم.

و عذر ما را در تقصیر از پرداخت حق خود بپذیر، و آینده عمر ما را به ماه رمضان دیگر برسان.

و چون ما را به ماه رساندی بر انجام

عبادت‌تی که زینده تو باشد یاری ده، و بر قیام به طاعتی که لایق موجب تدارک حق تو در آن دو ماه که از ماههای زمان است، بدست ما جاری کن.

خدایا، هر معصیت صغیره یا کبیره ای که در این ماه پیرامون آن گشته ایم، یا گناهی که به آن آلوده شده ایم، یا خطائی که مرتکب گشته ایم، از روی عمد یا فراموشی، به ستم کردن بر خود یا به هتک حرمت دیگری،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و ما را از آن در پرده ستاری خود ببوشان، و به عفو از ما در گذر، و ما را در آن ماه نصب العین شماتت کنندگان مساز.

و زبان طعنه زندگان را بر ما مگشای، و ما را به مهربانی بی پایان و فضل کاستی ناپذیرت به کاری بگمار که سبب فرو نهادن و پوشاندن آن چیز شود که در آن ماه بر ما نمی پسندی.

خدایا، بر محمد و آلش رحمت فرست، و مصیبت رفتن ماه ما را جبران کن، و روز عید و روزه گشودنمان را بر ما مبارک ساز و آن را از بهترین روزهای قرار ده که بر ما گذشته است:

جالبترین روزها برای عفو، و پاک کننده ترین روزها برای گناه و گناهان پنهان و آشکار ما را بیامرز.

خدایا، با بیرون رفتن این ماه، ما را از گناهانمان بیرون آور، و همراه خارج شدنش ما را از بدیهامان خارج ساز.

و ما را از خوشبخت ترین اهل این ماه به وسیله این ماه، و از پر نصیب ترین ایشان در این ماه و از بهره مندترین ایشان در این ماه قرار ده.

خدایا، هر کس که این ماه را چنانکه شایسته رعایت است رعایت

کرده، و حرمتش را چنانکه شرط نگهداری است نگاه داشته، و به حدودش چنانکه شایسته قیام است بپاخاسته، و از گناهان خود، چنانکه حق پرهیزکاری است، پرهیز کرده، یا به وسیله تقریبی به تو نزدیکی جسته که تو را از خود راضی، و رحمت را به او معطوف ساخته، پس مانند آنچه به او بخشیده ای از توانگری خود به ما ببخش، و چندین برابر آن را از فضل خود به ما عطا کن.

زیرا که فضل تو کاستی نمی گیرد، و خزانه هایت نقصان نمی پذیرد، بلکه افزون می شود، و کانهای احسان تو، فانی نمی شود، و همانا که بخشش گوارا، بخشش تو است.

خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مانند ثوابهای آن کس را برای ما بنویس که تا روز رستاخیز در آن ماه روزه داشته، یا در عبادت تو کوشیده است.

خدایا، در این روز که آن را برای مؤمنان عید و شادی، و برای اهل ملت خود روز اجتماع و تعاون قرار دادی، پیش تو توبه می کنیم از هر گناهی که مرتکب شده ایم، یا هر کار بدی که از پیش فرستاده ایم، یا اندیشه بدی که در دل داشته ایم، توبه کسی که خیال بازگشت به گناه در دل ندارد، و پس از توبه به خطا باز نمی گردد، توبه خالصی که از شک و ریب پیراسته باشد.

پس آن را از ما بپذیر، و از ما خشنود شو، و ما را بر آن ثابت بدار.

خدایا، ترس از عذاب و عید، و شوق به ثواب موعود را روزی ما ساز، تا لذت آنچه را که از تو مسألت می کنیم و شدت اندوه آنچه را که از آن به تو پناه می بریم در یابیم.

ما را نزد خود از توبه کنندگانی قرار ده که محبت را بر ایشان لازم ساخته ای، و بازگشتشان را به طاعت خود، پذیرفته ای. ای عادلترین عادلان.

خدایا، بر محمد پیغمبر ما و آل او رحمت فرست، همچنانکه بر فرشتگان مقرب خود رحمت فرستادی.

و بر او و آلش رحمت فرست، همچنانکه بر پیغمبران مرسلت رحمت فرستادی و بر او و آلش رحمت فرست، همچنانکه بر بندگان صالحت رحمت فرستادی، و بهتر از آن ای پروردگار جهانیان! چنان رحمتی که برکتش به ما برسد، و نفعش به ما عاید شود و به موجب آن دعایمان مستجاب گردد، زیرا که تو کریمتر کسی هستی که بر او توکل کنند و بخشنده تر کسی هستی که از فضلش مسألت نمایند.

و تو بر هر چیز قدرت بی نهایت داری.

۴۶- نیایش، در روز عید فطر و جمعه

(۴۶) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ الْفِطْرِ:

إِذَا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ قَامَ قَائِمًا ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ،

فَقَالَ:

يَا مَنْ يَرْحَمُ مَنْ لَا يَرْحَمُهُ الْعِبَادُ وَيَا مَنْ يَقْبَلُ مَنْ لَا تَقْبَلُهُ الْبِلَادُ وَيَا مَنْ لَا يَحْتَقِرُ أَهْلَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ وَيَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ الْمُلْحِنَ عَلَيْهِ.

و يَا مَنْ لَا يَجِبُهُ بِالرَّدِّ أَهْلَ الدَّالَّةِ عَلَيْهِ وَيَا مَنْ يَجْتَبِي صَغِيرَ مَا يُتَّحَفُ بِهِ، وَيَشْكُرُ يَسِيرَ مَا يُعْمَلُ لَهُ.

و يَا مَنْ يَشْكُرُ عَلَى الْقَلِيلِ وَيُجَازِي بِالْجَلِيلِ وَيَا مَنْ يَدْنُو إِلَى مَنْ دَنَا مِنْهُ.

و يَا مَنْ يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ مَنْ أَدْبَرَ عَنْهُ.

و يَا مَنْ لَا يُعَيِّرُ النَّعْمَةَ، وَ لَا يُبَادِرُ بِالنَّقْمَةِ.

و يَا مَنْ يُثَمِّرُ الْحَسَنَةَ حَتَّى يُنْمِيَهَا، وَ يَتَجَاوَزُ عَنِ السَّيِّئَةِ حَتَّى يُعْفِيَهَا. انْصَرَفَ رَفَاتِ الْأَيَّامِ دُونَ مِايدَى كَرَمِكَ بِالْحَاجَاتِ، وَ امْتَلَأَتْ بِفَيْضِ جُودِكَ أَوْعِيَةَ الطَّلِبَاتِ، وَ تَفَسَّخَتْ دُونَ بُلُوغِ

نَعْتِكَ الصِّفَاتُ، فَلكَ العُلُوُّ الأَعْلَى فَوْقَ كُلِّ عَالٍ، وَ الجَلَالُ الأَمَجْدُ فَوْقَ كُلِّ جَلَالٍ.

كُلُّ جَلِيلٍ عِنْدَكَ صَغِيرٌ، وَ كُلُّ شَرِيفٍ فِي جَنبِ شَرَفِكَ حَقِيرٌ، حَابِ الوَافِدُونَ عَلَيَّ غَيْرِكَ، وَ حَسِرَ المُتَعَرِّضُونَ إِلَيَّ لَكَ، وَ ضَاعَ المُلْمُونَ إِلَيَّ بِكَ، وَ أَجْدَبَ المُتَجِيعُونَ إِلَيَّ مِنَ ائْتِجَاعِ فَضْلِكَ بِأَبْكَ مَفْتُوحٍ لِلرَّاعِبِينَ، وَ جُودِكَ مُبَاحٍ لِلسَّائِلِينَ، وَ إِعَانَتِكَ قَرِيبَةً مِنَ المُسْتَعِينِينَ.

لَا يَخِيبُ مِنْكَ الأَمْلُونَ، وَ لَا يَيْئَسُ مِنْ عَطَائِكَ المُتَعَرِّضُونَ.

وَ لَا يَشْقَى بِنِقْمَتِكَ المُسِيءُونَ. رِزْقُكَ مَبْسُوطٌ لِمَنْ عَصَاكَ، وَ حِلْمُكَ مُعْتَرِضٌ لِمَنْ نَاوَاكَ، عَادَتُكَ الإِحْسَانُ إِلَيَّ المُسِيئِينَ، وَ سُنَّتُكَ الإِبْقَاءُ عَلَيَّ المُعْتَدِينَ حَتَّى لَقَدْ غَرَّتْهُمُ أَنَاتُكَ عَنِ الرُّجُوعِ، وَ صَدَّهُمُ إِمْهَالُكَ عَنِ التَّرْوَعِ.

وَ إِنَّمَا تَأْنَيْتَ بِهِمْ لِيَفِيئُوا إِلَيَّ أَمْرِكَ، وَ أَمَهَلْتَهُمْ ثِقَةً بِدَوَامِ مُلْكِكَ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السِّعَادَةِ حَتَمَتْ لَهُ بِهَا، وَ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ خَذَلَتْهُ لَهَا. كُلُّهُمْ صَائِرُونَ، إِلَيَّ حُكْمِكَ، وَ أُمُورُهُمْ آئِلَةٌ إِلَيَّ أَمْرِكَ، لَمْ يَهِنْ عَلَيَّ طُولُ مُدَّتِهِمْ سَيْلَطَانِكَ، وَ لَمْ يَدْخُضْ لِتَرْكِ مُعَاجَلَتِهِمْ بُرْهَانُكَ. حُجَّتُكَ قَائِمَةٌ لَا تُدْخُضُ، وَ سَيْلَطَانُكَ ثَابِتٌ لَا يَزُولُ، فَالْوَيْلُ الدَّائِمُ لِمَنْ جَنَحَ عَنكَ، وَ الخَيْبَةُ الخَازِلَةُ لِمَنْ حَابَ مِنْكَ، وَ الشَّقَاءُ الأَشَقَى لِمَنْ اعْتَرَبَكَ. مَا أَكْثَرَ تَصَرَّفَهُ فِي عَذَابِكَ، وَ مَا أَطُولَ تَرَدُّدَهُ فِي عِقَابِكَ، وَ مَا أَبْعَدَ غَايَتَهُ مِنَ الفَرَجِ، وَ مَا أَقْنَطَهُ مِنْ سُهُولِهِ المُخْرَجِ عَدْلًا مِنْ قَضَائِكَ لَا تَجُورُ فِيهِ، وَ إِنصَافًا مِنْ حُكْمِكَ لَا تَحِيفُ عَلَيَّ.

فَقَدْ ظَاهَرَتْ الحُجَجُ، وَ أَبْلَيْتِ الأَعْدَارَ، وَ قَدْ تَقَدَّمَتْ بِالوَعِيدِ، وَ تَلَطَّفَتْ فِي التَّرْغِيبِ، وَ ضَرَبْتَ الأَمْثَالَ، وَ أَطَلْتَ الإِمْهَالَ، وَ أَخْرَجْتَ وَ أَنْتَ مُسِيءٌ لِلْمَعِاجِلِ، وَ تَأْنَيْتَ وَ أَنْتَ مَلِيٌّ بِالْمَيَادِرِ لَمْ تُكُنْ أَنَاتُكَ عَجْرًا، وَ لَمَّا إِمْهَالُكَ وَهْنًا، وَ لَا إِمْسَاكَكَ غَفْلَةً، وَ لَا ائْتِنَازُكَ

مِدَارَاهُ، يَلِّ لِيَتَكُونَ حُجَّتِكَ أَبْلَغَ، وَكَرَمِكَ أَكْمَلَ، وَإِحْسَانِكَ أَوْفَى، وَنِعْمَتِكَ أَتَمَّ، كُلَّ ذَلِكَ كَانَ وَلَمْ تَزَلْ، وَهُوَ كَائِنٌ وَلَا تَزَالُ. حُجَّتِكَ أَحِلِّ مِنِّي أَنْ تُوصِفَ بِكُلِّهَا، وَمَجِيدِكَ أَرْفَعُ مِنِّي أَنْ يُحَدِّدَ بِكُنْهِهِ، وَنِعْمَتِكَ أَكْثُرُ مِنِّي أَنْ تُحْصِيَ بِأَسِيرِهَا، وَإِحْسَانِكَ أَكْثُرُ مِنِّي أَنْ تُشْكِرَ عَلَيَّ أَقْلَهُ وَقَدْ قَصَّيْرَ بَيْ السَّيُّكُوتِ عَنِّي تَحْمِيدِكَ، وَفَهْنِي الْإِمْسَاكَ عَنِّي تَمْجِيدِكَ، وَقُصَارَايَ الْإِقْرَارُ بِالْحُسُورِ، لَا رَغْبَةَ يَا إِلَهِي بَلْ عَجْزًا.

فَهَا أَنَا ذَا أَوْمِكَ بِالْوَفَادَةِ، وَ أَسْأَلُكَ حُسْنَ الرِّفَادَةِ،

فَصَيْلٌ عَلَيَّ مُحْتَمِدٍ وَ آلِهِ وَاشْتِمَاعُ نَجْوَايَ، وَاسْتِجَابَةُ دُعَائِي، وَ لَا تَخْتِمَ يَوْمِي بِخَيْبَتِي، وَ لَا تَجْبُهْنِي بِالرَّدِّ فِي مَسْأَلَتِي، وَ أَكْرِمْ مِنِّي عِنْدَكَ مُنْصِرَفِي، وَ إِلَيْكَ مُنْقَلِبِي، إِنَّكَ غَيْرُ ضَائِقٍ بِمَا تُرِيدُ، وَ لَا عَاجِزٍ عَمَّا تُسْأَلُ، وَ أَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

ترجمه دعای ۴۶

که چون از نماز باز می گشت رو به قبله می ایستاد و می گفت:

ای کسی که رحم می کنی بر آنکه بندگان به او رحم نمی کنند.

و ای کسی که می پذیری کسی را که کشورها او را نمی پذیرند.

و ای کسی که اصرار کنندگان درگاه خود را ناامید نمی سازی.

و ای کسی که دست رد بر سینه واثقان به محبت و پر توقعان در مسألت نمی گذاری.

و ای کسی که هدیه بی مقدار را بر می گزینی، و در برابر اندک عملی که برایت انجام دهند جزا می بخشی.

و ای کسی که عمل کوچک را می پذیری و مزد بزرگ می دهی.

و ای کسی که هر کس به تو نزدیک شود به او نزدیک می شوی.

و ای کسی که هر که از تو روی بگرداند او را به سوی

خود می خوانی.

و ای کسی که نعمت خود را تغییر نمی دهی و به انتقام شتاب نمی کنی،

و ای کسی که نهال کار نیک را به بار می آوری تا آن را بیفزائی، و از کار بد در می گذری تا آن را ناپدید سازی.

کاروان آرزوها پیش از آنکه به منتهای کرم تو رسند با حاجتهای روا شده باز آمدند، و جامهای طلب به فیض جود تو لبریز شدند، و اوصاف به کنه نعت تو نرسیده از هم گسیختند، زیرا عالیتین بارگاه علو بر فراز هر عالی و جلیل ترین دستگاه مجد، فوق هر جلالی مخصوص تو است.

هر بزرگی در برابر بزرگی تو کوچک، و هر شریفی در جنب شرف تو خوار است. آنان که به سوی غیر تو کوچ کردند، ناامید شدند، و کسانی که جز تو را طلبیدند زیان بردند، و آنان که به درگاه غیر تو فرود آمدند تباه شدند، و نعمت خواهان از غیر فضل تو دچار قحطی گشتند.

در خانه احسان تو بر روی خواهندگان باز، و عطایت برای سائلان رایگان، و فریاد رسیت به داد خواهان نزدیک است. امیدواران از تو ناامید نمی شوند، و طالبان از عطایت محروم نمی مانند، و آمرزش خواهان به عقوبت بدبخت نمی گردند. خوان روزیت برای گنهکاران نهاده، و حلمت برای آنان که با تو دشمنی کردند آماده است.

عادت احسان درباره بدرفتاران، و طریقت شفقت بر تجاوز کاران است. چندان که مدارای تو ایشان را از بازگشت غافل ساخته، و مهلت دادنت آنان را از باز ایستادن، باز داشته.

در صورتی که تو از آن جهت با ایشان مدارا کرده ای که به فرمان تو باز گردند.

و از آن رو مهلتشان داده ای که بر دوام

ملک خود واثق بوده ای.

پس هر که شایسته نیکبختی بوده کارش را به نیکبختی فرجام داده ای، و هر که را سزاوار بدبختی بوده خوار و دچار بدبختیش ساخته ای. همگی در چنبر فرمان تو آند، و مآل کارشان وابسته امر تو است، طول مدت سرکشی ایشان تسلط را فرو نکاسته و از تأخیر باز خواست ایشان برهانت باطل نشده. حجت قائم و سلطنت ثابت و بی زوال است.

پس عذاب پاینده آن را است که از تو رخ بر تافته، و ناامیدی خوار کننده کسی را است که از تو ناامید شده، و بدترین بدبختیها برای کسی است که به حلم تو مغرور گشته.

چه بسیار شکنجه های گوناگون که خواهد چشید! و چقدر سرگشتگی در عقاب تو طول خواهد کشید! و چه دیر هنگام گشایش گرفتاریش خواهد رسید! و چه ناامیدی ای که از زود رهیدن خواهد دید! همه این امور از روی عدل در قضای تو است که در آن جور نمی کنی، و از سر انصاف در حکم تو است که ستم در آن روا نمی داری.

زیرا تو حجت‌هایت را متواتر ساخته ای، و بیان دلیل هایت را از دیر باز ادامه داده ای، و پیش از حدوث حادثه تهدید خود را اعلام فرموده ای، و در ترغیب و تشویق آئین لطف بکار برده ای، و برای تفهیم حقائق مثلها زده ای، و با آنکه بر شتاب قادر بودی مهلت را طولانی ساخته ای، و زمان مؤاخذه را به تأخیر افکنده ای، در حالی که بر پیش دستی نیرو داشتی مکث و درنگ کرده ای. مدارای تو نه از روی عجز، و مهلت دادنت نه از باب ضعف، و خودداریت نه از جهت غفلت و تعویق افکندن مؤاخذه ات نه از روی مدارا،

بلکه برای آن است که حجت رساتر و کرمتر کاملتر، و احسانت وافی تر، و نعمتت تمامتر باشد. همه این امور از تواتر حجتها و بیان دلیلها و امثال اینها سنتی ازلی است که جاری بوده است در حالی که تو از ازل بوده ای، و نظامی ابدی است که جاری خواهد ماند در حالی که تو تا ابد خواهی بود و حجت تو اجل از آن است که همگی صفاتش به وصف در آید، و شرف و عزت بالاتر از آن است که کنه آن در حدی بگنجد، و نعمتت بیشتر از آن است که همه آن بشمار آید، و احسانت فزونتر از آن است که حتی بر کمترین آن شرط سپاس به پیشگاه تو گزارده شود.

و اکنون خاموشی مرا از ادامه و تکرار سپاس تو ناتوان ساخته، و خودداری از تمجیدت زبانم را از کار انداخته است.

و آخرین حد توانائیم - ای معبود من - آن است که از سر عجز نه از بی رغبتی به درماندگی اقرار کنم.

پس اینک منم که برای حاجت خود آهنگ درگاه تو می کنم.

و پذیرائی و کمک از تو می خواهم

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و راز مرا بشنو و دعایم را مستجاب کن، و روز مرا با ناامیدی به پایان مبر، و در مسئلتم دست رد بر سینه ام مگذار، و رفتنم را از نزد خود و بازگشتنم را به سوی خود با احترام توأم ساز.

زیرا تو در هر چه اراده کنی دچار سختی نمی شوی، و از برآوردن خواهشها فرو نمی مانی، و تو بر هر چیز قدرت بی پایان داری، و هیچ کس را تاب و توانائی نیست، جز به نیروی

(۴۷) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَرَفَةَ:

الْحَمِيدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ بِدِيَعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، رَبِّ الْأَرْبَابِ، وَإِلَهُ كُلِّ مَلُوءٍ، وَخَالِقَ كُلِّ مَخْلُوقٍ، وَوَارِثَ كُلِّ شَيْءٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَيْءٍ، وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبٌ.

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الْمُتَوَحَّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرَّدُ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْكَرِيمُ الْمُتَكَرِّمُ، الْعَظِيمُ الْمُتَعَظَّمُ، الْكَبِيرُ الْمُتَكَبِّرُ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْعَلِيُّ الْمُتَعَالِ، الشَّدِيدُ الْمِحَالِ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، السَّمِيعُ الْبَصِيرُ، الْقَدِيمُ الْخَبِيرُ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْكَرِيمُ الْأَكْرَمُ، الدَّائِمُ الْأَدْوَمُ، وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ أَحَدٍ، وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ عَدَدٍ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الدَّانِي فِي عُلُوِّهِ، وَالْعَالِي فِي دُنُوِّهِ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، ذُو الْبَهَاءِ وَالْمَجْدِ، وَالْكَبْرِيَاءِ وَالْحَمْدِ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الَّذِي أَنْشَأْتَ الْأَشْيَاءَ مِنْ غَيْرِ سِنَخٍ، وَ صَوَّرْتَ مَا صَوَّرْتَ مِنْ غَيْرِ مَتَالٍ، وَ ابْتَدَعْتَ الْمُبْتَدَعَاتِ بِلَا احْتِدَاءٍ.

أَنْتَ الَّذِي قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا، وَ يَسَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَيْسِيرًا، وَ دَبَّرْتَ مَا دُونَكَ تَدْبِيرًا أَنْتَ الَّذِي لَمْ يُعْنِكَ عَلَى خَلْقِكَ شَرِيكٌ، وَ لَمْ يُوَارِثَكَ فِي أَمْرِكَ وَزِيرٌ، وَ لَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ وَ لَا نَظِيرٌ.

أَنْتَ الَّذِي أَرَدْتَ فَكَانَ حَتْمًا مَا أَرَدْتَ، وَ قَضَيْتَ فَكَانَ عَدْلًا مَا قَضَيْتَ، وَ حَكَمْتَ فَكَانَ نِصْفًا مَا حَكَمْتَ.

أَنْتَ الَّذِي لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ،

وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطَانِكَ سُلْطَانٌ، وَ لَمْ يُعِيكَ بُرْهَانٌ وَ لَا بَيَانٌ.

أَنْتَ الَّذِي أَحْصَيْتَ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا، وَ جَعَلْتَ لِكُلِّ شَيْءٍ أَمَدًا، وَ قَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا.

أَنْتَ الَّذِي فَصَّرْتَ الْأَوْهَامَ عَنِ ذَاتِيَّتِكَ، وَ عَجَزْتَ الْأَفْهَامَ عَنِ كَيْفِيَّتِكَ، وَ لَمْ تُدْرِكِ الْأَبْصَارُ مَوْضِعَ أُيْتِيَّتِكَ.

أَنْتَ الَّذِي لَا تُحَدِّ فَتُكُونُ مَحْدُودًا، وَ لَمْ تُمَثَّلْ فَتُكُونُ مَوْجُودًا، وَ لَمْ تَلِدْ فَتُكُونُ مَوْلُودًا.

أَنْتَ الَّذِي لَا ضِدَّ مَعَكَ فَيَعَانِدُكَ، وَ لَا عِدْلَ لَكَ فَيُكَائِرُكَ، وَ لَا نِدَّ لَكَ فَيَعَارِضُكَ.

أَنْتَ الَّذِي ابْتَدَأَ، وَ اخْتَرَعَ، وَ اسْتَحْدَثَ، وَ ابْتَدَعَ، وَ أَحْسَنَ صُنْعَ مَا صَنَعَ.

سُبْحَانَكَ مَا أَجَلَ شَأْنِكَ، وَ أَسْنَى فِي الْأَمَاكِنِ مَكَانِكَ، وَ أَصِيدَعِ بِالْحَقِّ فُرْقَانَكَ سُبْحَانَكَ مِنْ لَطِيفِ مَا أَلْطَفَكَ، وَ رَءُوفِ مَا أَرَأَفَكَ، وَ حَكِيمِ مَا أَعْرَفَكَ سُبْحَانَكَ مِنْ مَلِيكِ مَا أَمْنَعِكَ، وَ جَوَادِ مَا أَوْسَعَكَ، وَ رَفِيعِ مَا أَرْفَعَكَ ذُو الْبُهَاءِ وَ الْمَجِيدِ وَ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْحَمْدِ.

سُبْحَانَكَ بَسِطْتَ بِالْخَيْرَاتِ يَدَكَ، وَ عَرَفْتَ الْهِدَايَةَ مِنْ عِنْدِكَ، فَمَنْ التَّمَسَكَ لِذِيْنِ أَوْ دُنْيَا وَجَدَكَ سُبْحَانَكَ خَضَعَ لَكَ مَنْ جَرَى فِي عِلْمِكَ، وَ خَشَعَ لِعَظَمَتِكَ مَا دُونَ عَرْشِكَ، وَ انْقَادَ لِلتَّسْلِيمِ لَكَ كُلَّ خَلْقِكَ

سُبْحَانَكَ لَمَا تُحَسُّ وَ لَا تُجَسُّ وَ لَا تُمَسُّ وَ لَا تُكَادُ وَ لَا تُمَاطُ وَ لَا تُتَارَعُ وَ لَا تُجَارَى وَ لَا تُمَارَى وَ لَا تُخَادَعُ وَ لَا تُمَآكِرُ سُبْحَانَكَ سَبِيلَكَ جَدِّدًا.

وَ أَمْرَكَ رَشْدًا، وَ أَنْتَ حَيٌّ صَمَدٌ.

سُبْحَانَكَ قَوْلَكَ حُكْمًا، وَ فِضَاؤَكَ حَيْثُمُ، وَ إِرَادَتَكَ عَزْمًا.

سُبْحَانَكَ لَا رَادَ لِمَشِيَّتِكَ، وَ لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِكَ.

سُبْحَانَكَ بَاهِرِ الْآيَاتِ، فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ، بَارِيِ النَّسَمَاتِ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَدُومُ بِدَوَامِكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا بِنِعْمَتِكَ.

وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَازِي صُنْعَكَ وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَزِيدُ عَلَى رِضَاكَ.

وَ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا مَعَ حَمْدِ كُلِّ حَامِدٍ، وَ

شُكْرًا يَقْصُرُ عَنْهُ شُكْرُ كُلِّ شَاكِرٍ حَمْدًا لَا يَتَّبِعِي إِلَّا لَكَ، وَلَا يَتَّقَرُّ بِهِ إِلَّا إِلَيْكَ حَمْدًا يُسْتَدَامُ بِهِ الْأَوَّلُ، وَيُسْتَدْعَى بِهِ دَوَامُ الْآخِرِ.
حَمْدًا يَتَّصَعَفُ عَلَى كُرُورِ الْأَزْمِنَةِ، وَيَتَزَايِدُ أَضْعَافًا مُتَرَادِفَةً.

حَمْدًا يَعْجِزُ عَنْ إِحْصَائِهِ الْحَفْظُ، وَيَزِيدُ عَلَى مَا أَحْصَيْتُهُ فِي كِتَابِكَ الْكُتْبَةُ حَمْدًا يُوَازِنُ عَرْشَكَ الْمَجِيدَ وَيُعَادِلُ كُرْسِيَّكَ الرَّفِيعَ.
حَمْدًا يَكْمُلُ لَدَيْكَ ثَوَابُهُ، وَيَسْتَعْرِقُ كُلَّ جَزَاءٍ جَزَاؤُهُ حَمْدًا ظَاهِرُهُ وَفَقُّ لِبَاطِنِهِ، وَبَاطِنُهُ وَفَقُّ لِصِدْقِ النَّيِّ حَمْدًا لَمْ يَحْمَدَكَ خَلْقٌ
مِثْلُهُ، وَلَا يَعْرِفُ أَحَدٌ سِوَاكَ فَضْلَهُ حَمْدًا يُعَانُ مِنَ اجْتِهَادِ فِي تَعْدِيدِهِ، وَيُؤَيِّدُ مَنْ أَعْرَقَ نَزْعًا فِي تَوْفِيَّتِهِ.

حَمْدًا يَجْمَعُ مَا خَلَقْتَ مِنَ الْحَمْدِ، وَيَنْتَظِمُ مَا أَنْتَ خَالِقُهُ مِنْ بَعْدُ.

حَمْدًا لَا حَمْدَ أَقْرَبُ إِلَى قَوْلِكَ مِنْهُ، وَلَا أَحْمَدَ مِمَّنْ يَحْمَدُكَ بِهِ.

حَمْدًا يُوجِبُ بِكَرَمِكَ الْمَزِيدَ بُوْفُورِهِ، وَتَصِلُهُ بِمَزِيدٍ بَعْدَ مَزِيدٍ طَوَّلًا مِنْكَ حَمْدًا يَجِبُ لِكَرَمِ وَجْهِكَ، وَيُقَابِلُ عِزَّ جَلَالِكَ.

رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، الْمُتَتَجِبِ الْمُضِيَّ طَفَى الْمُكْرَمِ الْمُقْرَبِ، أَفْضَلَ صَلَوَاتِكَ، وَبَارِكْ عَلَيْهِ أَنْتُمْ بَرَكَاتِكَ، وَتَرَحَّمْ
عَلَيْهِ أُمَّتِ رَحْمَاتِكَ.

رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، صَلَاةً زَاكِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً أَزْكَى مِنْهَا، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً نَامِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً أَنْمَى مِنْهَا، وَصَلِّ عَلَيْهِ
صَلَاةً رَاضِيَةً لَا تَكُونُ صَلَاةً فَوْقَهَا.

رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، صَلَاةً تُرَضِّيهِ وَتَزِيدُ عَلَى رِضَاهُ، وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً تُرَضِّيكَ وَتَزِيدُ عَلَى رِضَاكَ لَهُ وَصَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً
لَا تُرَضِّي لَهُ إِلَّا بِهَا، وَلَا تَرَى غَيْرَهُ لَهَا أَهْلًا.

رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَاةً تُجَاوِزُ رِضْوَانَكَ، وَتَتَّصِلُ بِاتِّصَالِهَا بِبَقَائِكَ، وَلَا يَنْفَدُ كَمَا لَا تَنْفَدُ كَلِمَاتُكَ.

رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، صَلَاةً تَنْتَظِمُ صَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ

وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ وَ أَهْلَ طَاعَتِكَ، وَ تَشْتَمِلُ عَلَى صَلَوَاتِ عِبَادِكَ مِنْ جَنِّكَ وَ إِنْسِكَ وَ أَهْلِ إِجَابَتِكَ، وَ تَجْتَمِعُ عَلَى صَلَافِهِ
كُلِّ مَنْ ذَرَأَتْ وَ بَرَأَتْ مِنْ أَصْنَافِ خَلْقِكَ.

رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، صَلَافَهُ تَحِيَّطُ بِكُلِّ صَلَافِهِ سَالِفِهِ وَ مُسْتَأْتِفِهِ، وَ صَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ، صَلَافَهُ مَرْضِيَّتُهُ لَكَ وَ لِمَنْ دُونِكَ، وَ تَنْشِئُ
مَعَ ذَلِكَ صَلَوَاتٍ تُضَاعِفُ مَعَهَا تِلْكَ الصَّلَوَاتِ عِنْدَهَا، وَ تَزِيدُهَا عَلَى كُرُورِ الْأَيَّامِ زِيَادَةً فِي تَضَاعِيفِ لَا يَعْدُهَا غَيْرُكَ.

رَبِّ صَلِّ عَلَى أَطْيَابِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ، وَ جَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ، وَ حَفَظَةَ دِينِكَ، وَ خُلَفَاءَكَ فِي أَرْضِكَ، وَ
حُجَجَكَ عَلَى عِبَادِكَ، وَ طَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرَّجْسِ وَ الدَّنَسِ تَطْهِيراً بِإِرَادَتِكَ، وَ جَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ، وَ الْمَسْلُوكَ إِلَى جَنَّتِكَ رَبِّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، صَلَافَهُ تَجْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ نَحْلِكَ وَ كَرَامَتِكَ، وَ تُكْمِلُ لَهُمُ الْأَشْيَاءَ مِنْ عَطَايَاكَ وَ نَوَافِلِكَ، وَ تُوفِّرُ عَلَيْهِمُ
الْحِطَّ مِنْ عَوَائِدِكَ وَ فَوَائِدِكَ.

رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ صَلَافَهُ لَا أَمَدَ فِي أَوْلِيَّهَا، وَ لَا غَايَةَ لِأَمَدِهَا، وَ لَا نِهَائِيَةَ لِآخِرِهَا.

رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِمْ زِينَةَ عَرْشِكَ وَ مِثْلَ دُونِهِ، وَ مِثْلَ سَمَواتِكَ وَ مَا فَوْقَهُنَّ، وَ عِيدَ أَرْضِيكَ وَ مَا تَحْتَهُنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ، صَلَافَهُ تَقَرُّبُهُمْ
مِنْكَ زُلْفَى، وَ تَكُونُ لَكَ وَ لَهُمْ رِضَى، وَ مُتَّصِلَةً بِنَظَائِرِهِنَّ أَبَدًا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيْدَتَ دِينَكَ فِي كُحْلِ أَوَانٍ بِإِمَامِ أَقَمْتَهُ عِلْمًا لِعِبَادِكَ، وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعِيدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ، وَ جَعَلْتَهُ
الدَّرِيْعَةَ إِلَى رِضْوَانِكَ، وَ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ، وَ حَذَرْتَ مَعْصِيَتَهُ، وَ أَمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ، وَ الْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ، وَ أَلَّا يَتَقَدَّمَ مُتَقَدِّمًا، وَ لَا
يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مُتَأَخِّرٌ فَهُوَ عِصْمَةُ اللَّائِدِينَ، وَ كَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَ عِزُّهُ الْمُتَمَسِّكِينَ، وَ بَهَاءُ

الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لَوْلِيكَ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ، وَ أَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ، وَ آتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا، وَ افْتِيحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا، وَ أَعِنُّهُ بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ، وَ اشْدُدْ أَرْزُهُ، وَ قَوِّ عَضُدَهُ، وَ رَاعِهِ بِعَيْنِكَ، وَ احْمِهِ بِحِفْظِكَ وَ انصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ، وَ امدُدْهُ بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ.

وَ أَقِمْ بِهِ كِتَابِيكَ وَ حُدُودَكَ وَ شَرَائِعَكَ وَ سُنَنَ رَسُولِكَ، صِلْ مَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ أَحْيِ بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ، وَ اخْجِلْ بِهِ صِدَاءَ الْجُورِ عَنْ طَرِيقَتِكَ، وَ أَبْنِ بِهِ الصِّرَاءَ مِنْ سَبِيلِكَ، وَ أزلْ بِهِ النَّيَاطِينَ عَنْ صِرَاطِكَ، وَ امْحَقْ بِهِ بُعَاةَ قَصْدِكَ عَوْجًا وَ أَلِنْ جَانِبَهُ لِأَوْلِيَائِكَ، وَ ابْسُطْ يَدَهُ عَلَى أَعْدَائِكَ، وَ هَبْ لَنَا رَأْفَتَهُ، وَ رَحْمَتَهُ وَ تَعَطُّفَهُ وَ تَحَنُّنَهُ، وَ اجْعَلْنَا لَهُ سَامِعِينَ مُطِيعِينَ، وَ فِي رِضَاهُ سَاعِينَ، وَ إِلَى نُصْرَتِهِ وَ الْمُدَافَعَةِ عَنْهُ مُكِنِّفِينَ، وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى رَسُولِكَ صِلْ مَوَاتِكَ اللَّهُمَّ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِمَذَلِكِ مُتَقَرِّبِينَ.

اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَى أَوْلِيَائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمْ، الْمُتَّبِعِينَ مِنْهُمْ، الْمُقْتَفِينَ آثَارَهُمْ، الْمُسْتَمْسِكِينَ بِعُرْوَتِهِمْ، الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَتِهِمْ، الْمُؤْتَمِّينَ بِإِمَامَتِهِمْ، الْمُسَلِّمِينَ لِأَمْرِهِمْ، الْمُجْتَهِدِينَ فِي طَاعَتِهِمْ، الْمُنتَظِرِينَ أَيَّامَهُمْ، الْمَادِينَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمْ، الصِّلِمَاتِ الْمُبَارَكَاتِ الرَّاكَيَاتِ النَّامِيَاتِ الْغَادِيَاتِ الرَّائِحَاتِ.

وَ سَلِّمْ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ، وَ اجْمَعْ عَلَى التَّقْوَى أَمْرَهُمْ، وَ أَصْلِحْ لَهُمْ شُؤْنَهُمْ، وَ تَبَّ عَلَيْهِمْ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ، وَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ، وَ اجْعَلْنَا مَعَهُمْ فِي دَارِ السَّلَامِ بِرَحْمَتِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ عَرَفَهُ يَوْمَ شَرَفْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ عَظَّمْتَهُ، نَشَرْتَ فِيهِ رَحْمَتَكَ، وَ مَنَنْتَ فِيهِ بِعَفْوِكَ، وَ أَجَزَلْتَ فِيهِ عَطِيَّتَكَ، وَ تَفَضَّلْتَ بِهِ عَلَى عِبَادِكَ.

اللَّهُمَّ وَ أَنَا عَبْدُكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهُ وَ بَعْدَ خَلْقِكَ إِيَّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِكَ، وَ وَفَّقْتَهُ لِحَقِّكَ، وَ عَصَمْتَهُ

بِحِيلِكَ، وَ أَدْخَلْتَهُ فِي حِزْبِكَ، وَ أَرَشَدْتَهُ لِمَوْلَاهِ أَوْلِيَائِكَ، وَ مُعَادَاهِ أَعْدَائِكَ.

ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتِمِرْ، وَ زَجَرْتَهُ فَلَمْ يَنْزَجِرْ، وَ نَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ، فَخَالَفَ أَمْرَكَ إِلَى نَهْيِكَ، لَا مُعَانَدَةً لَكَ، وَ لَا اسْتِكْبَاراً عَلَيْكَ، بَلْ دَعَاهُ هَوَاهُ إِلَى مَا زِيلْتَهُ وَ إِلَى مَا حَذَرْتَهُ، وَ أَعَانَهُ عَلَى ذَلِكَ عَدُوَّكَ وَ عَدُوَّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عَارِفاً بِوَعِيدِكَ، رَاجِياً لِعَفْوِكَ، وَ اثِقاً بِتَجَاوُزِكَ، وَ كَانَ أَحَقَّ عِبَادِكَ مَعَ مَا مَنَنْتَ عَلَيْهِ أَلَّا يَفْعَلَ.

وَ هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ صَاغِراً ذَلِيلاً خَاضِعاً خَاشِعاً خَائِفاً، مُعْتَرِفاً بِعَظِيمِ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتَهُ، وَ جَلِيلِ مِنَ الْخَطَايَا اجْتَرَمْتَهُ، مُسْتَجِيرِياً بِصَفْحِكَ، لِأَنِّدَا بِرَحْمَتِكَ، مُوقِناً أَنَّهُ لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ مُجِيرٌ، وَ لَا يَمْنَعُنِي مِنْكَ مَانِعٌ.

فَعِيدٌ عَلَيَّ بِمَا تَعَوَّدُ بِهِ عَلَيَّ مِنَ اقْتِرَافِ مَنْ تَعَمَدِكَ، وَ جُدُّ عَلَيَّ بِمَا تَجُودُ بِهِ عَلَيَّ مَنْ أَلْقَى بِيَدِهِ إِلَيْكَ مِنْ عَفْوِكَ، وَ ائْمُنْ عَلَيَّ بِمَا لَمَّا يَتَعَاطَمِيكَ أَنْ تَمُنَّ بِهِ عَلَيَّ مِنْ أَمْلِكَ مِنْ غُفْرَانِكَ، وَ اجْعَلْ لِي فِي هَذَا الْيَوْمِ نَصِيحاً أَنَالُ بِهِ حِطّاً مِنْ رِضْوَانِكَ، وَ لَا تَرُدَّنِي صِفْراً مِمَّا يَنْفَلِبُ بِهِ الْمُتَعَبِّدُونَ لَكَ مِنْ عِبَادِكَ وَ إِنِّي وَ إِن لَمْ أَقْدِمْ مَا قَدَّمُوهُ مِنَ الصَّالِحَاتِ فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِيدَكَ وَ نَفْيَ الْأَضْدَادِ وَ الْأَنْدَادِ وَ الْأَشْبَاهِ عَنْكَ، وَ أَتَيْتُكَ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي أَمَرْتَ أَنْ تُؤْتَى مِنْهَا، وَ تَقَرَّبْتُ إِلَيْكَ بِمَا لَا يَقْرُبُ أَحَدٌ مِنْكَ إِلَّا بِالتَّقَرُّبِ بِهِ.

ثُمَّ أَتْبَعْتُ ذَلِكَ بِالْإِنَابَةِ إِلَيْكَ، وَ التَّدَلُّلِ وَ الِاسْتِكَانَةِ لَكَ، وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ، وَ الثَّقَةِ بِمَا عِنْدَكَ، وَ شَفَعْتُهُ بِرِجَائِكَ الَّذِي قَلَّ مَا يَخِيبُ عَلَيْهِ رَاجِيكَ.

وَ سَأَلْتُكَ مَسْأَلَةَ الْحَقِيرِ الذَّلِيلِ الْبَائِسِ الْفَقِيرِ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ، وَ مَعَ ذَلِكَ خِيفَةً وَ تَضَرُّعاً وَ تَعَوُّذاً وَ تَلَوُّذاً، لَا مُسْتِطْبِلاً بِتَكْبِيرِ الْمُتَكَبِّرِينَ، وَ لَا مُتَعَالِياً

بِدَالِهِ الْمُطِيعِينَ، وَ لَا مُسْتَطِيلًا بِشَفَاعِهِ الشَّافِعِينَ.

وَ أَنَا بَعِيدٌ أَهْلُ الْأَقْلِينَ، وَ أَذِلُّ الْأَذَلِّينَ، وَ مِثْلُ الدَّرَّةِ أَوْ دُونَهَا، فَيَا مَنْ لَمْ يُعَاجِلِ الْمُسَيِّئِينَ، وَ لَا يَنْدَهُ الْمُشْرَفِينَ، وَ يَا مَنْ يَمُنُّ بِإِقَالِهِ الْعَاثِرِينَ، وَ يَتَفَضَّلُ بِإِنظَارِ الْخَاطِئِينَ.

أَنَا الْمُسِيءُ الْمُعْتَرِفُ الْخَاطِئُ الْعَاثِرُ.

أَنَا الَّذِي أَقْدَمَ عَلَيْكَ مُجْتَرِئًا.

أَنَا الَّذِي عَصَاكَ مُتَعَمِّدًا.

أَنَا الَّذِي اسْتَخْفَى مِنْ عِبَادِكَ وَ بَارَزَكَ.

أَنَا الَّذِي هَابَ عِبَادَكَ وَ أَمِنَكَ.

أَنَا الَّذِي لَمْ يَزْهَبْ سَطْوَتُكَ، وَ لَمْ يَخَفْ بِأَسْكَ.

أَنَا الْجَانِي عَلَى نَفْسِهِ أَنَا الْمُزْتَهَنُ بِبِلَيْتِهِ.

أَنَا الْقَلِيلُ الْحَيَاءِ.

أَنَا الطَّوِيلُ الْعَنَاءِ.

بِحَقِّ مَنْ انْتَجَبْتَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ بِمَنْ اضْطَفَيْتَهُ لِنَفْسِكَ، بِحَقِّ مَنْ اخْتَرْتَ مِنْ بَرِيَّتِكَ، وَ مَنْ اجْتَبَيْتَ لِشَأْنِكَ، بِحَقِّ مَنْ وَصِيَلْتَ طَاعَتَهُ بِطَاعَتِكَ، وَ مَنْ جَعَلْتَ مَعْصِيَتَهُ كَمَعْصِيَتِكَ، بِحَقِّ مَنْ قَرَنْتَ مَوَالِيَتَهُ بِمَوَالِيَتِكَ، وَ مَنْ نُطِتَ مُعَادَاتَهُ بِمُعَادَاتِكَ، تَعَمَّدَنِي فِي يَوْمِي هَذَا بِمَا تَعَمَّدُ بِهِ مَنْ جَارَ إِلَيْكَ مُتَنَصِّلًا، وَ عَاذَ بِاسْتِغْفَارِكَ تَائِبًا.

وَ تَوَلَّيْتُ بِمَا تَوَلَّى بِهِ أَهْلَ طَاعَتِكَ وَ الزُّلْفَى لَدَيْكَ وَ الْمَكَانَةَ مِنْكَ.

وَ تَوَحَّدَنِي بِمَا تَتَوَحَّدُ بِهِ مَنْ وَفَى بِعَهْدِكَ، وَ أَتَعَبَ نَفْسَهُ فِي ذَاتِكَ، وَ أَجْهَدَهَا فِي مَرْضَاتِكَ.

وَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِتَفْرِيطِي فِي جَنْبِكَ، وَ تَعَدَّى طُورِي فِي حُدُودِكَ، وَ مُجَاوَزِهِ أَحْكَامِكَ.

وَ لَا تَسْتَدْرِجْنِي بِإِفْلَاحِكَ لِي اسْتِدْرَاجَ مَنْ مَنَعَنِي خَيْرَ مَا عِنْدَهُ وَ لَمْ يَشْرِكْكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي.

وَ تَبَهَّنِي مِنْ رَقْدِهِ الْغَافِلِينَ، وَ سَبَّهَ الْمُسْرِفِينَ، وَ نَعَسِيهِ الْمَخْذُولِينَ وَ خُذْ بِقَلْبِي إِلَى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقَانِتِينَ، وَ اسْتَعْبَدْتَ بِهِ الْمُتَعَبِدِينَ، وَ اسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهَاوِنِينَ.

وَأَعِدُّنِي مِمَّا يُبَاعِدُنِي عَنْكَ، وَيَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَ حَظِّي مِنْكَ، وَيُصِدِّدُنِي عَمَّا أَحَاوِلُ لَدَيْكَ وَسَيِّئُهُ لِي مَسْلَكَ الْخَيْرَاتِ إِلَيْكَ،
وَالْمُسَابَقَةَ إِلَيْهَا مِنْ حَيْثُ أَمَرْتُ، وَالْمُشَاحَةَ فِيهَا عَلَيَّ مَا أَرَدْتُ.

وَلَا تَمَحِّقْنِي فِيمَنْ تَمَحِّقُ مِنَ الْمُسْتَحْفِينَ بِمَا

أَوْعَيْدَتْ وَ لَا تُهْلِكُنِي مَعَ مَنْ تُهْلِكُ مِنَ الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَقْتِكَ وَ لَا تُبْزِنِي فِيمَنْ تُبْزِرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَن سُبُلِكَ وَ نَجِّنِي مِنْ غَمَرَاتِ
الْفِتْنَةِ، وَ خَلِّصْنِي مِنَ لَهَوَاتِ الْبُلُوَى، وَ أَجِرْنِي مِنَ أَخْذِ الْإِمْلَاءِ.

وَ حِيلَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَيْدٍ يُضِلُّنِي، وَ هَوَى يُوبِقُنِي، وَ مَنْقَصَةٍ تَرْهَقُنِي وَ لَا تُعْرِضْ عَنِّي إِعْرَاضَ مَنْ لَا تَرْضَى عَنْهُ بَعِيدَ غَضَبِكَ وَ لَا
تُؤَيِّسُنِي مِنَ الْأَمَلِ فِيكَ فَيَعْلَبَ عَلَيَّ الْقُنُوطُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ لَا تَمْنَحْنِي بِمَا لَا طَاقَةَ لِي بِهِ فَتَبْهَظُنِي مِمَّا تُحْمَلُنِيهِ مِنْ فَضْلِ مَحَبَّتِكَ.

وَ لَا تُزِيلْنِي مِنْ يَدِكَ إِزْسَالَ مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ، وَ لَا حَاجَةَ بِكَ إِلَيْهِ، وَ لَا إِنَابَةَ لَهُ وَ لَا تَزِمِ بِي رَمَى مَنْ سَقَطَ مِنْ عَيْنِ رِعَايَتِكَ، وَ مَنْ
اشْتَمَلَ عَلَيْهِ الْخِزْيُ مِنْ عِنْدِكَ، بَلْ خُذْ بِيَدِي مِنْ سَقَطِهِ الْمُتَرَدِّدِينَ، وَ وَهَلِهِ الْمُتَعَسِّفِينَ، وَ زَلِّهِ الْمَعْرُورِينَ، وَ وَرِّطِهِ الْهَالِكِينَ.

وَ عَافِنِي مِمَّا ابْتَلَيْتَ بِهِ طَبَقَاتِ عَيْدِكَ وَ إِمَائِكَ، وَ بَلِّغْنِي مَبَالِغَ مَنْ عُنَيْتَ بِهِ، وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ، وَ رَضَيْتَ عَنْهُ، فَأَعَشْتَهُ حَمِيداً، وَ
تَوَفَّيْتَهُ سَعِيداً وَ طَوْقُنِي طَوْقَ الْإِقْلَاعِ عَمَّا يُحِبُّ الْحَسَنَاتِ، وَ يَذْهَبُ بِالْبَرَكَاتِ وَ أَشْعِرْ قَلْبِي الْإَزْدِجَارَ عَن قَبَائِحِ السَّيِّئَاتِ، وَ فَوَاضِحِ
الْحَوْبَاتِ.

وَ لَمَّا تَشَعَّلْنِي بِمَا لَا أُدْرِكُهُ إِلَّا بِكَ عَمَّا لَا يُرْمِيكَ عَنِّي غَيْرُهُ وَ انزِعْ مِنْ قَلْبِي حُبَّ دُنْيَا دُنْيِهِ تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ، وَ تَصِيدُ عَنِ ابْتِغَاءِ
الْوَسِيلَةِ إِلَيْكَ، وَ تُذْهِلُ عَنِ التَّقَرُّبِ مِنْكَ.

وَ زَيِّنْ لِي التَّفَرَّدَ بِمَنَاجَاتِكَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ هَبْ لِي عِصْمَةً تُدْنِينِي مِنْ خَشْيَتِكَ، وَ تَقْطَعُنِي عَن رُكُوبِ مَحَارِمِكَ، وَ تُفَكِّنِي مِنْ
أَسْرِ الْعِظَائِمِ.

وَ هَبْ لِي التَّطْهِيرَ مِنْ دَنَسِ الْعِضْيَانِ، وَ أَذْهِبْ عَنِّي دَرَنَ الْخَطَايَا، وَ سَرِّبْنِي بِسِرْبَالِ عَافِيَتِكَ، وَ رَدِّدْنِي رِدَاءَ مُعَافَاةِكَ، وَ جَلِّبْنِي

سَوَابِغِ نِعْمَاتِكَ، وَظَاهِرِ لَمَدِي فَضْلِكَ وَطَوْلِكَ وَأَيْدِي بِتَوْفِيْقِكَ وَتَسْدِيدِكَ، وَأَعْنِي عَلَى صَالِحِ النَّبِيِّ، وَمَرْضِي الْقَوْلِ، وَ
مُسْتَحْسَنِ الْعَمَلِ، وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى حَوْلِي وَقُوَّتِي دُونَ حَوْلِكَ وَقُوَّتِكَ.

و لَا تُخْزِنِي يَوْمَ تَبْعُنِي لِلْقَائِكَ، وَ لَا تَفْضَحْنِي بَيْنَ يَدَيِ أَوْلِيَائِكَ، وَ لَا تُنْسِنِي ذِكْرَكَ، وَ لَا تُذْهِبْ عَنِّي شُكْرَكَ، بَلْ أَلْزِمْنِي فِي
أَحْوَالِ السُّهُوِّ عِنْدَ غَفَلَاتِ الْجَاهِلِينَ لِآلَائِكَ، وَ أَوْزِعْنِي أَنْ أُتْنِي بِمَا أَوْلَيْتَنِيهِ، وَ اعْتَرِفْ بِمَا أَسَدَيْتَهُ إِلَيَّ.

وَ اجْعَلْ رَغْبَتِي إِلَيْكَ فَوْقَ رَغْبَةِ الرَّاعِبِينَ، وَ حَمْدِي إِيَّاكَ فَوْقَ حَمْدِ الْحَامِدِينَ وَ لَا تَحْذُلْنِي عِنْدَ فَاقَتِي إِلَيْكَ، وَ لَا تُهْلِكْنِي بِمَا
أَسَدَيْتَهُ إِلَيْكَ، وَ لَا تَجْبُهْنِي بِمَا جَبَهْتَ بِهِ الْمُعَادِينَ لَكَ، فَإِنِّي لَكَ مُسَلِّمٌ، أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَكَ، وَ أَنَّكَ أَوْلَى بِالْفَضْلِ، وَ أَعُوذُ
بِالْإِحْسَانِ، وَ أَهْلِ التَّقْوَى، وَ أَهْلِ الْمَغْفِرَةِ، وَ أَنَّكَ بَانَ تَعْفُو أَوْلَى مِنْكَ بِأَنْ تُعَاقِبَ، وَ أَنَّكَ بَانَ تَسْتُرُ أَقْرَبُ مِنْكَ إِلَيَّ أَنْ تُشَهَرَ.

فَأَخِينِي حَيَاةَ طَيْبَةٍ تَنْتَظِمُ بِمَا أُرِيدُ، وَ تَبْلُغُ مَا أَحَبُّ مِنْ حَيْثُ لَا آتِي مَا تَكْرَهُ، وَ لَا أَرْتَكِبُ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ، وَ أَمْتِنِي مِيتَةً مَنْ يَسِيَعِي
نُورُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ عَن يَمِينِهِ.

وَ ذَلِّلْنِي بَيْنَ يَدَيْكَ، وَ اعْزِنِي عِنْدَ خَلْقِكَ، وَ ضَعْنِي إِذَا خَلَوْتُ بِكَ، وَ ارْزُقْنِي بَيْنَ عِبَادِكَ، وَ أَعْنِنِي عَمَّنْ هُوَ غَيْبِي عَنِّي، وَ زِدْنِي
إِلَيْكَ فَاقَةً وَ فَقْرًا.

وَ أَعِزَّنِي مِنْ شِمَاتِهِ الْأَعْدَاءِ، وَ مِنْ حُلُولِ الْبَلَاءِ، وَ مِنَ الذَّلِّ وَ الْعَنَاءِ، تَعَمَّدْنِي فِيْمَا أَطْلَعْتَ عَلَيْهِ مِنِّي بِمَا يَتَّعَمَدُ بِهِ الْقَادِرُ عَلَى الْبُطْشِ
لَوْ لَا حِلْمُهُ، وَ الْآخِذُ عَلَى الْجَرِيرَةِ لَوْ لَا أَنَاتُهُ وَ إِذَا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً أَوْ سُوءًا فَانْجِنِي مِنْهَا لَوْذَا بِكَ، وَ إِذْ لَمْ تُقِمْنِي مَقَامَ فَضِيحِهِ

فِي دُنْيَاكَ فَلَا تُقْمِنِي مِثْلَهُ فِي آخِرَتِكَ وَاشْفَعْ لِي أَوَائِلَ مِنْكَ بِأَوَاخِرِهَا، وَقَدِيمَ فَوَائِدِكَ بِحَوَادِثِهَا، وَلَا تَمُدُّ لِي مَدًّا يَقْسُو مَعَهُ قَلْبِي، وَلَا تَقْرَعْنِي قَارِعَهُ يَذْهَبُ لَهَا بَهَائِي، وَلَا تَسْمِنِي خَسِيسَهُ يَصْغُرُ لَهَا قَدْرِي وَلَا نَقِيسَهُ يُجْهَلُ مِنْ أَجْلِهَا مَكَانِي.

وَلَا تُرْعِنِي رَوْعَهُ أُبْلِسُ بِهَا، وَلَا خِيفَهُ أُوجِسُ دُونَهَا، اجْعَلْ هَيْبَتِي فِي وَعِيدِكَ، وَحَذْرِي مِنْ إِعْذَارِكَ وَإِنْذَارِكَ، وَرَهْبَتِي عِنْدَ تَلَاوِهِ آيَاتِكَ.

وَاعْمُرْ لَيْلِي بِإِقْسَاطِي فِيهِ لِعِبَادَتِكَ، وَتَفَرِّدِي بِالتَّهَجُّدِ لَكَ، وَتَجَرِّدِي بِسُكُونِي إِلَيْكَ، وَإِنْزَالِ حَوَائِجِي بِكَ، وَمُنَازَلَتِي إِيَّاكَ فِي فَكَاكَ رَقَبَتِي مِنْ نَارِكَ، وَإِجَارَتِي مِمَّا فِيهِ أَهْلُهَا مِنْ عَذَابِكَ.

وَلَمَّا تَذَرْنِي فِي طُغْيَانِي عَامِيًا، وَلَا فِي غَمْرَتِي سَاهِيًا حَتَّى حِينٍ، وَلَا تَجْعَلْنِي عِظَةً لِمَنْ اتَّعَظَ، وَلَا نَكَالًا لِمَنْ اعْتَبَرَ، وَلَا فِتْنَةً لِمَنْ نَظَرَ، وَلَا تَمْكُرْ بِي فِي مَنْ تَمْكُرُ بِهِ، وَلَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي، وَلَا تُغَيِّرْ لِي أَسْمَاءَ، وَلَا تُبَدِّلْ لِي جِسْمًا، وَلَا تَتَّخِذْنِي هُزُؤًا لِخَلْقِكَ، وَلَا سُخْرِيًّا لَكَ، وَلَا تَبْعًا إِلَّا لِمَرْضَاتِكَ، وَلَا مُمْتَهَنًا إِلَّا بِالِاتِّتِقَامِ لَكَ.

وَأَوْجِدْنِي بَرْدَ عَفْوِكَ، وَحُلَاوَةَ رَحْمَتِكَ وَرَوْحَكَ وَرِيحَانَتِكَ، وَجَنَّةَ نَعِيمِكَ، وَأَذِقْنِي طَعِيمَ الْفَرَاغِ لِمَا تُحِبُّ بِسَيِّعِهِ مِنْ سَعَتِكَ، وَالِاجْتِهَادِ فِيمَا يُزْلِفُ لَدَيْكَ وَعِنْدَكَ، وَأَتَّحِفْنِي بِتُحْفَتِكَ مِنْ تُحْفَاتِكَ.

وَاجْعَلِي تَحِيَّارَتِي رَابِحَةً، وَكَرَّتِي غَيْرَ خَاسِرَةٍ، وَأَحْفِنِي مَقَامِكَ، وَشَوْقِي لِقَاءِكَ، وَتُبْ عَلَيَّ تَوْبَةً نَصُوحًا لَمَّا تُبْقِ مَعَهَا ذُنُوبًا صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً، وَلَا تَذُرْ مَعَهَا عَلَانِيَةً وَلَا سَرِيرَةً.

وَانزِعِ الْغُلَّ مِنْ صَدْرِي لِلْمُؤْمِنِينَ، وَاعْطِفْ بِقَلْبِي عَلَى الْخَاشِعِينَ، وَكُنْ لِي كَمَا

تَكُونُ لِلصَّالِحِينَ، وَ حَلِيٍّ حَلِيَّةِ الْمُتَّقِينَ، وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْغَابِرِينَ، وَ ذِكْرًا نَامِيًا فِي الْآخِرِينَ، وَ وَا فِ بِي عَزْصِهِ
الْأُولَى.

وَ تَمِّمْ سُبُوحَ نِعْمَتِكَ، عَلَيَّ، وَ ظَاهِرَ كَرَامَاتِهَا لَدَيَّ، اَمَلًا مِنْ فَوَائِدِكَ يَدِي، وَ سُقَى كَرَائِمِ مَوَاهِبِكَ إِلَيَّ، وَ جَاوِزِ بِي الْأَطْيَبِينَ مِنْ
أَوْلِيَائِكَ فِي الْجَنَانِ الَّتِي زَيَّنْتَهَا لِأَصْفِيَائِكَ، وَ جَلَلَنِي شَرَائِفَ نِحْلِكَ فِي الْمَقَامَاتِ الْمُعَدَّةِ لِأَحِبَّائِكَ.

وَ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ مَقِيلًا آوِي إِلَيْهِ مُطْمَئِنًّا، وَ مَثَابَةً أَتَبَوُّوْهَا، وَ أَقْرَّ عَيْنًا، وَ لَا تُقَايِسْنِي بِعَظِيمَاتِ الْجَزَائِرِ، وَ لَا تُهْلِكْنِي يَوْمَ تُبْلَى
السَّرَائِرُ، وَ أزلْ عَنِّي كُلَّ شَكٍّ وَ شُبُهَةٍ، وَ اجْعَلْ لِي فِي الْحَقِّ طَرِيقًا مِنْ كُلِّ رَحْمَةٍ، وَ أَجْزِلْ لِي قِسْمَ الْمَوَاهِبِ مِنْ نَوَالِكَ، وَ وَفِّرْ
عَلَيَّ حُطُوظَ الْإِحْسَانِ مِنْ إِفْضَالِكَ.

وَ اجْعَلْ قَلْبِي وَاثِقًا بِمَا عِنْدَكَ، وَ هَمِّي مُسْتَفْرغًا لِمَا هُوَ لَكَ، وَ اسْتَعْمِلْنِي بِمَا تَسْتَعْمِلُ بِهِ خَالِصِيَّتَكَ، وَ أَشْرِبْ قَلْبِي عِنْدَ ذُهُولِ
الْعُقُولِ طَاعَتَكَ، وَ اجْمَعْ لِي الْغِنَى وَ الْعَفَافَ وَ الدَّعَةَ وَ الْمُعَافَاةَ وَ الصَّحَّةَ وَ السَّعَةَ وَ الطَّمَأْنِينَةَ وَ الْعَافِيَةَ.

وَ لَمَّا تُحْبِطُ حَسَنَاتِي بِمَا يَشُوبُهَا مِنْ مَعْصِيَّتِكَ، وَ لَا خَلَوَاتِي بِمَا يَعْرِضُ لِي مِنْ نَزَعَاتِ فِتْنَتِكَ، وَ صُنْ وَجْهِي عَنِ الطَّلَبِ إِلَى أَحَدٍ
مِنَ الْعَالَمِينَ، وَ ذُبْنِي عَنِ الْتِمَاسِ مَا عِنْدَ الْفَاسِقِينَ.

وَ لَمَّا تَجْعَلْنِي لِلظَّالِمِينَ ظَهِيرًا، وَ لَمَّا لَهُمْ عَلَيَّ مَحْوِ كِتَابِكَ يَدًا وَ نَصِيرًا، وَ حُطْنِي مِنْ حَيْثُ لَمَّا أَعْلَمُ حِيَاطَةَ تَقِينِي بِهَا، وَ افْتِيحْ لِي
أَبْوَابَ تَوَيْتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ رَأْفَتِكَ وَ رِزْقِكَ الْوَاسِعِ، إِنِّي إِلَيْكَ مِنَ الرَّاغِبِينَ، وَ أَتَمِّمْ لِي إِنْعَامَكَ، إِنَّكَ خَيْرُ الْمُنْعِمِينَ وَ اجْعَلْ
بَاقِيَ عُمْرِي فِي الْحَجِّ وَ الْعُمْرَةِ ابْتِغَاءً وَجْهَكَ، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَ

ترجمه دعای ۴۷

سپاس خدائی را که پروردگار جهانیان است.

خدایا سپاس تو را ای پدید آورنده آسمانها و زمین ای صاحب بزرگی و اعزاز ای پروردگار پروردگاران، و ای معبود هر معبود و ای آفریننده هر مخلوق و ای وارث هر چیز.

توئی آن خدائی که چیزی به او نمی ماند، و علم چیزی از او پوشیده نمی ماند، و او به هر چیز محیط و همه چیز را نگهدار است.

توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که یکتای بی همتای فرد بی ماندی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که کریم به منتهای کرم و عظیم در نهایت عظمت و بزرگ در کمال بزرگی هستی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که بلند مرتبه و در منتهای بلندی مقام و شدید الانتقامی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که بخشنده و مهربان و دانا و بر حقیقت اشیاء واقفی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که شنوا و بینا و قدیم و آگاه بر اسراری و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که کریمی، و در کرم از همه افزونی، و دائم و جاویدی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که پیش از هر چیز آغازی و پس از هر شمار انجامی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که در اوج بلندی خود نزدیک، و در نزدیکی خود بلندی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که صاحب جمال و بزرگی و کبریا و ستایشی.

و توئی خدائی که نیست معبودی جز تو که همه چیز را بدون اصل و مایه ای، پدید آورده ای و صورتها را بدون انگاره نقش بسته ای،

و ساخته ها را بدون اقتباس ساخته ای.

توئی که هر چیز را به مقیاس حکمت اندازه گرفته ای، و هر چیز را برای انجام وظیفه ای روبراه کرده ای، و «ما سوا» را سامان بخشیده ای. توئی که در آفرینش شریکی تو را کمک نداده، و در فرمانروایت وزیری برایت وزارت نکرده، و ناظر و نظیری برای تو نبوده.

توئی که اراده کرده ای، پس اراده ات لازم گشته، و داوری کرده ای، پس داوریت بر آئین عدل بوده، و حکم کرده ای پس حکمت بر اساس انصاف بنیاد شده.

توئی که مکانی تو را فرامی گیرد، و در برابر سلطنت سلطانی به پانخاسته و برهان و بیانی تو را عاجز نساخته است.

توئی که همه چیز را یکایک بشمار آورده ای، و برای هر چیز مدتی قرار داده ای، و هر چیز را به مقیاس حکمت اندازه گرفته ای.

توئی که پرواز شاهباز و هم به اوج ذات نرسیده، و دست فهم از دامن کیفیت کوتاه مانده، و مکانی نداری که به چشم ما درک شود.

توئی که پایان نداری، تا محدود گردی و به چیزی مانند نشده ای تا به قیاس تمثیل به ادراک در آئی، و فرزندی نیاورده ای تا زائیده شده باشی.

و توئی که ضدی با تو نیست تا با تو منازعه کند و همتائی برایت نیست تا بر تو پیروز شود، و کسی در گوهر با تو شریک نیست تا با تو برابری کند توئی که آغاز کرده ای و اختراع نموده ای، و از نو پدید آورده ای، و نقش تازه بکار بسته ای، و ساختمان هر چه را ساخته ای محکم نهاده ای.

منزهی تو! چه بزرگ است شأن تو! و چه بلند است در همه جا منزلت تو! و چه آشکار ساخته است حق

را فرقان تو! منزهی تو! ای صاحب لطفی که چه بسیار است لطفت! و ای مهربانی که چه بسیار است مهربانیت! و ای حکیمی که چه بسیار است شناسائیت! منزهی تو! ای پادشاهی که چه عزیز و نیرومند است سلطنتت! و ای صاحب جودی که چه عظیم است توانگری! و ای بلند پایه ای که چه بلند است پایگاه رفعتت! تو صاحب جمال و بزرگی و کبریاء و ستایشی، منزهی تو! دست خود را به خیرات گشوده ای، و هدایت از جانب تو شناخته شده است پس هر که تو را برای دین یا دنیا طلب کند تو را خواهد یافت.

منزهی تو! هر که در عالم علمت گذشته در پیشگاهت خضوع کرده، و هر چه زیر عرش تو است در برابر عظمتت به زانوی خشوع در آمده و همگی آفریدگانت برای تو رشته تسلیم به گردن نهاده اند.

منزهی تو! با هیچ یک از حواس برونی و درونی احساس نمی گردی، و با دست سودن و تماس جسم درک نمی شوی، کسی را نیروی حيله گری با تو، و دور ساختن تو، و نزاع با تو، و غلبه بر تو، و جدال با تو، و فریب دادن تو، و مکر کردن با تو نیست.

منزهی تو! راه تو کوبیده و هموار است، و کار و گفتار تو حق و صواب است، و زنده جاوید و مرجع حاجتها توئی.

منزهی تو! گفتارت حکمت، و فرمانت لازم، و اراده ات جازم است.

منزهی تو! مشیت را رد کننده ای و، کلمات را تغییر دهنده ای نیست.

منزهی تو! ای صاحب آیات درخشان، و ای نقشبند دستگاه آسمان، و ای آفریننده روان انسان.

سپاس تو را سپاسی که به دوام تو دائم

ماند.

و سپاس ترا، سپاسی که به نعمت تو جاوید بپاید.

و سپاس ترا، سپاسی که با کردار و احسانت برابر باشد، و سپاس تو را سپاسی که بر خشنودیت بیفزاید.

و سپاس و شکر ترا، سپاسی که با سپاس هر سپاسگزاری توأم باشد، و شکر هر شاکری از آن فرو ماند

سپاسی که سزاوار غیر تو نباشد، و وسیله تقرب به غیر تو نشود

سپاسی که موجب دوام سپاس اول گردد، و به وسیله آن دوام سپاس آخر درخواست شود سپاسی که بر گردش زمانها مضاعف گردد، و به افزایشهای پیاپی فزونی گیرد

سپاسی که حساب داران از شمردنش فرو مانند، و از آنچه نویسندگان در نامه ات نوشته اند افزون شود

سپاسی که با عرش بزرگت هم سنگی کند، و با کرسی بلند پایه ات برابری نماید

سپاسی که ثوابش از جانب تو کامل شود، و مزدش همه مزدها را فرا گیرد

سپاسی که برونش با درون و درونش با صدق نیت موافق باشد

سپاسی که هیچ آفریده بمانند آن تو را سپاس نکرده باشد، و جز تو هیچ کس فضل آن را نشناسد

سپاسی که هر کس در انجامش کوشش کند از جانب تو یاری شود و هر که کمانش را بکشد از نیروی تو تأیید گردد

سپاسی که هر چه سپاس آفریده ای جمع کند، و هر چه را بعد از این بیافرینی در رشته انتظام کشد

سپاسی که هیچ سپاس از آن به سخن تو نزدیکتر و هیچ کس از آن کس که این گونه سپاس گوید سپاسگزارتر نباشد.

سپاسی که به کرمت به سبب فراوانیش موجب افزونی نعمتها شود، و تو خود به آئین تفضل آن را پیاپی با افزونی پیوسته سازی.

سپاسی که زیننده ذات

کریم تو باشد، و با عز جلالت برابری کند.

پروردگارا، بر محمد و آل محمد - که برگزیده و پسندیده و گرامی و مقرب است - بهترین رحمت‌های خود را بفرست و او را به کاملترین برکات برکت ده، و با کام بخش‌ترین مهربانیت درباره اش مهربانی کن.

پروردگارا بر محمد و آلش رحمت فرست، چنان رحمت پاکیزه ای که پاکیزه تر از آن رحمتی نباشد.

و رحمت فرست بر او، رحمت فزاینده ای که فزاینده تر از آن رحمتی صورت نیندد.

و رحمت فرست بر او رحمت خشنودئی که رحمتی برتر از آن صورت نیندد.

پروردگارا، بر محمد و آلش رحمت فرست. رحمتی که او را خشنود سازد، و از خشنودیش افزون گردد و رحمت فرست بر او رحمتی که تو را خشنود سازد، و بر خشنودیت از او فزونی گیرد.

و رحمت فرست بر او رحمتی که جز آن را بر او نپسندی، و غیر او را سزاوار آن رحمت ندانی.

پروردگارا، بر محمد و آلش رحمت فرست، رحمتی که صلوات فرشتگان و پیغمبران و رسولان و پیروان تو را به رشته انتظام آورد، و بر صلوات بندگانت از جن و انس و پذیرندگان دعوت مشتمل باشد، و صلوات هر که را از انواع خلق خود که آفریده ای و پدید آورده ای مجتمع سازد.

پروردگارا، رحمت فرست بر او و آلش، چنان رحمتی که بر هر رحمت دیرینه و تازه ای محیط باشد.

و رحمت فرست بر او و آلش، چنان رحمتی که نزد تو و نزد غیر تو پسندیده باشد، و همراه آن رحمت‌های بیافرینی که هنگام آفریدن آنها رحمت‌های نخستین را دو چندان سازی، و بر گردش روزگار در جریان افزایش گذاری، تا غیر تو کسی آن

را نتواند شمرد.

پروردگارا، رحمت فرست بر پاکیزه تران از اهل بیت او که ایشان را برای - قیام به امر خود برگزیده ای، و خزانه داران علم، و نگهداران دین، و جانشینان خویش در زمین، و حجت‌های خویش بر بندگان خود قرار داده ای، و ایشان را به خواست خود از پلیدی و آلودگی یکباره پاک کرده ای، و وسیله توسل به خود و راه بهشت خود ساخته ای.

پروردگارا، رحمت فرست بر محمد و آلش، چنان رحمتی که به وسیله آن بخشش و کرامت را درباره ایشان بزرگ گردانی، و همه چیز را از عطایا و تبرعات خود را درباره ایشان کامل سازی، و بهره ایشان را از عوائد و فوائد خود سرشار کنی.

پروردگارا، رحمت فرست بر او و بر ایشان، رحمتی که آغازش را حدی، و مدتش را فرجامی، و آخرش را پایانی نباشد.

پروردگارا، بر ایشان رحمت فرست، به وزن عرش خود، و آنچه زیر عرش است، و به گنجایش آسمانهایت، و آنچه بالای آنها است، و به شمار زمینهایت، و آنچه در زیر آنها و میان آنها است. چنان رحمتی که ایشان را به وسیله آن به کمال قرب خود رسانی و برای تو و ایشان مایه خشنودی شود، و جاودانه به نظائر آن رحمتها پیوسته باشد.

خدایا تو در هر زمان دین خود را به وسیله پیشوائی تأیید فرموده ای که او را برای بندگان به عنوان علم و در کشورهایت به جای نورافکن بر پا داشته ای، پس از آنکه پیمان او را به پیمان خود در پیوسته، و او را وسیله خشنودی خود ساخته ای و طاعتش را واجب کرده ای.

و از نافرمانیش بیم داده ای، و به اطاعت فرمانهایش و

به باز ایستادن در برابر نهیش و سبقت نجستن بر او و واپس نماندن از او فرمان رانده ای پس او نگهدار پناهندگان، و ملجأ مؤمنان، و دستاویز متمسکان، و جمال جهانیان است.

خدایا پس ولی خود را به شکر آنچه بر او انعام فرموده ای. ملهم ساز.

و ما را همچنان به شکر نعمت وجود او ملهم فرمای، و او را از جانب خود سلطنتی یاری دهنده عطا فرمای، و درهای کامیابی و پیروزی را به آسانی بر او بگشای، و او را به نیرومندترین تکیه گاه خود مدد ده، و پشت گرم ساز.

و بازویش را نیرو بخش، و به چشم عنایت منظورش دار، و به نگهداریت حمایتش کن، و به فرشتگانت یاریش ده، و او را به پیروزترین سپاهت امداد فرمای، و کتاب و حدود خود و شریعتها و سنتهای پیغمبرت را (که رحمتهاست بر او و آل او باد) به وسیله او به پا دار، و آنچه را از نشانه های دینت که ستمکاران میرانده اند به وسیله او زنده ساز.

و زنگ جور ظالمان را به مدد او از شریعت بزدا، و سختی ناهمواری را به وسیله او از راه خود برطرف کن، و منحرفین از صراط خود را به وسیله او از میان بردار، و آنان را که قصد کج ساختن راه راست تو دارند هلاک نمای، و دل ولی خود را درباره دوستان نرم کن، و دستش را بر دشمنان گشوده ساز، و مهربانی و رحمت و عطف و شفقتش را به ما ارزانی دار، و چنان کن که ما از شنندگان و مطیعان او شویم، و در راه رضایش پوینده و در نصرت او و

دفاع از او یاری کننده باشیم.

و به این وسیله به سوی تو و پیغمبرت که رحمت‌های ای بار خدای بر او و آتش باد تقرب جوئیم.

خدایا و رحمت فرست بر دوستان ایشان که معترف به مقام، و تابع راه روشن، و پیرو آثار، و چنگ زنده به دستاویز، و متمسک به دوستی، و مقتدی به امامت، و گردن نهنده فرمان، و کوشنده در طاعت، و منتظر ایام دولت، و چشم دوخته بر ایشانند، رحمت‌های با برکت و پاکیزه و فزاینده ای که بامدادان و شامگاهان در رسند.

و درود فرست بر ایشان و بر جانهایشان، و کارشان را بر اساس تقوی فراهم ساز و احوالشان را به صلاح آور، و توبه ایشان را بپذیر زیرا که تویی توبه پذیر مهربان، و بهترین آمرزندگان.

و ما را به رحمت خود در دار السلام بهشت با ایشان قرار ده.

ای مهربانترین مهربانان.

خدایا این روز عرفه روزی است که آن را تشریف بخشیده ای، و گرامی داشته ای، و عظمت داده ای، رحمت را در آن گسترده ای، و عفو را در آن انعام فرموده ای، و عطایت را در آن فراوان کرده ای، و به وسیله آن بر بندگان تفضل فرموده ای.

خدایا و من آن بنده توئم که پیش از آفریدنش و پس از خلقتش بر او انعام کرده ای، پس او را از کسانی قرار داده ای که به دین خود رهبری نموده ای و بر انجام حق خود توفیق داده ای و او را با رشته ولایت و دین خود نگاه داشته ای، و در حزب خود وارد کرده ای، و به دوستاری دوستان و دشمنی دشمنان ارشاد فرموده ای.

با این همه او را فرمان داده ای پس فرمان نبرده، و منع کرده ای پس باز

نایستاده، و از نافرمانی خود نهی کرده ای، پس از طریق امر تو، به نهیت شتافته، نه از روی عناد با تو، و نه از جهت گردن کشی بر تو. بلکه هوای نفسش او را به آنچه تو از آتش رانده و ترسانده ای فرا خوانده و دشمن تو و دشمن او وی را بر آن یاری کرده، تا در حال معرفت به تهدید و امیدواری به عفو و وثوق به گذشت تو بر آن کار اقدام کرده، در صورتی که او - با وجود آن همه انعامی که درباره اش فرموده ای - سزاوارترین بندگان تو بود که به آن کار اقدام نکند.

و اینک منم در پیشگاهت که خوار و ذلیل و خاضع و خاشع و ترسان، و به گناه عظیمی که بر دوش کشیده ام و به خطاهای بزرگی که مرتکب شده ام معترفم، و از عفو تو پناه خواه، و به رحمت تو ملتجیم.

و یقین دارم که امان دهنده ای مرا از تو امان نمی دهد، و باز دارنده ای مرا از تو باز نمی دارد.

پس در برابر این اعتراف و عقیده ستر و پوششی را که بر گناهکار می پوشی بر من بیوش، و عفوی را که به تسلیم شونده خود می بخشی بمن ببخش، و آمرزشی را که چون به شخص امیدوار عطا کنی در نظرت بزرگ نمی نماید. بر من انعام نمای.

و در این روز مرا بهره ای قرار ده که به وسیله آن به نصیبی از خشنودی تو برسم.

و مرا از چیزی که بندگان کوشا در عبادتت به ارمغان می آورند تهیدست بر مگردان.

و من اگر چه اعمال شایسته ای را که ایشان پیش فرستاده اند، نفرستاده ام، ولی توحید تو را نفی اضداد و امثال

و اشباه از تو را پیش فرستاده ام، و از آن درها که تو خود فرمان داده ای تا از آن به سوی تو آیند آمده ام، و به آنچه کسی جز با تقرب به آن به قرب تو نرسد تقرب جسته ام.

آنگاه باز گشت به سوی تو، و خواری و زاری در پیشگاه تو، و نیک بینی نسبت به تو، و اعتماد به رحمت تو را بدرقه آن کرده ام.

و امید به تو را، که کم وقتی امیدوار از آن ناامید می شود، ضمیمه آن ساخته ام، و مانند مسألت شخص حقیر خوار نیازمند فقیر ترسنده امان خواهنده از تو مسألت کرده ام.

و به این احوال مسئلتم از روی ترس و زاری و پناه خواهی و ملجأ طلبی است نه از روی گردن کشی کبر آمیز متکبران، و نه از روی بلند پروازی و نه از روی جرأت و خاطر جمعی طاعت کاران، و نه از روی ترفع به اعتماد شفاعت شفیعان.

و من گذشته از این اعتراف، کمترین کمترین، و خوارترین خوارترین، و مانند ذره ای یا کمتر از آنم پس ای کسی که در مؤاخذه بدکاران شتاب نکرده ای، و اسراف کاران را نمی رانی،

و ای کسی که به آئین انعام از لغزندگان در می گذاری و از راه تفضل خطاکاران را مهلت می دهی.

منم آن بدکار معترف خطاکار لغزنده.

منم که از روی تجری در برابر تو قدم فرا نهاده ام.

منم که از بندگان تو پرده پوشی کرده، و با تو آشکارا به مخالفت برخاسته ام.

منم که از بندگان تو ترسیده و از تو ایمن شده ام.

منم که از هیبت تو نهراسیده و از خشم تو نترسیده ام.

من آن جنایتکار درباره خویشم، من آنم که در گرو بلای خویشتم.

من آن کم

آزرمم.

من آن گرفتاری رنج طولانیم.

ترا قسم می دهم بحق آنکه او را از خلق خود برگزیده ای، و او را برای خود پسندیده ای بحق آنکه او را از آفریدگانت اختیار کرده ای، و برای انجام کار خود گزیده خویش ساخته ای، بحق آنکه طاعتش را به طاعت خود پیوسته ای، و نافرمانیش را مانند نافرمانی خود کرده ای، بحق آنکه دوستیش را به دوستی خود مقرون و دشمنیش را به دشمنی خود منضم ساخته ای، مرا در این روز چنان جامه عفوی بپوشان که بر کسی می پوشانی، که با حال بیزاری از گناه نزد تو زاری کند و در حال توبه به طلب آمرزش پناه آورد و مرا به آن گونه که اهل طاعت و قرب و منزلت خود را سرپرستی می کنی سرپرستی کن، و مرا اختصاص ده به آنچه اختصاص می دهی کسی را به عهده تو وفا کرد، و جانش را در راه به رنج انداخت، و برای خشنودیت خسته کرد.

و مرا به کوتاهی در حق تو، و تجاوز از حد خویش در محرمات تو، و گذاشتن از مرز احکامت مؤاخذه مفرمای.

و به وسیله مهلت دادن بمن خام و غافلگیرم مساز؛ مانند عافلگیر کردن کسی که خیر خود از من باز گرفت و چنان پنداشت که بهره من تنها بدست او است، و حتی تو را هم در انعام بر من شریک و سهم نشناخت و مرا از خواب بی خبران، و خواب آلودگی اسراف کاران، و چرت زدن مخدولان بیدار ساز، و دلم را به راهی بسر که طاعت کاران را به آن گماشته ای و کوشش کنندگان در عبادت را در آن مسخر ساخته ای، و مسامحه کاران را به وسیله آن رهانیده ای،

و مرا پناه ده از آنچه موجب دوریم از تو شود، و میان من و بهره ام از تو حائل گردد، و از مقصود خویشم باز دارد.

و پوئیدن راه خیرات را به سوی خود، و سبقت جستن به آنها را از آنجا که خود فرموده ای، و منازعه در انجام و اعمال خیر را، بر آن گونه که تو خواسته ای، برایم آسان کن، و در زمره سهل انگاران به تهدید و وعید خود، تباهم مساز.

و در جمله کسانی که در معرض دشمنیت در آمده اند هلاکم مکن، و مرا در عداد منحرفین از را خود در هم مشکن، و از گردابه‌های فتنه رهائی ده، و از گلوگاه بلاها خلاص کن، و از غافلگیر شدن در امان دار، و میان من و دشمنی که گمراهی کند، و آرزویی که هلاکم سازد، و عیبی که مرا فرا گیرد حائل شو، بر آن گونه که از کسانی رو می گردانی که پس از خشم از ایشان خشنود نمی شوی؛ از من رو مگردان.

و از امیدواری به عطای خود ناامیدم مکن، که یأس از رحمت بر من غالب شود.

و چندان هم نعمت مبخش که طاق آن را نداشته باشم، و از فزونی محبتی که بر من تحمیل می کنی گرانبار گردم، و از پا در آیم و مرا از دست فرو مگذار مثل فرو گذاشتن کسی که خیری در او نباشد و تو با او کاری نداشته باشی و بازگشتی برایش نباشد.

و مرا به دور میفکن مانند دور انداختن کسی که از چشم رعایت تو افتاده باشد.

و از جانب تو رسوائی او را فرا گرفته باشد بلکه از در افتادن افتادگان و وحشت گمراهان و لغزش

فرب خوردگان و از ورطه هلاک شدگان دستگیریم کن، و از گرفتاری که طبقات غلامان و کنیزانت را به آن دچار کرده ای سلامت بخش و به درجات کسی برسان که با او عنایت داری، و بر او انعام فرموده ای، و از خشنود شده ای، و او را ستوده زنده داشته ای و نیکبخت می رانده ای.

و خودداری از موجبات بطلان حسنات و برکات را طوق گردنم ساز، و دلم را به جامه امتناع از زشتیهای سیئات، و رسوائیهای گناهان بزرگ پوشان، و مرا به چیزی که جز به مدد تو آن را در نمی یایم مشغول مساز، و از کاری که غیر آن تو را از من خشنود نمی سازد بازم دار، و محبت دنیای پست را از دلم برکن، که از توجه به سعادت‌های ابدی ای که نزد تو است باز می دارد، و از طلبیدن وسیله به سوی تو منع می کند، و از تقرب به تو غافل می سازد، و تنها به سر بردن با راز و نیاز را در شب و روز در نظرم بیارای، و مرا عصمتی بخش که به ترس تو نزدیکم کند، و از ارتکاب محرماتت جدایم سازد، و از اسیری گناهان بزرگم برهاند و مرا از لوث نافرمانی بزدای و آلودگی به خطاها را از من ببر و پیراهن عافیت خود را بر من پوشان، و ردای سلامت را در برم کن، و به خلعت نعمتهای کامل و رسای خود مزینم ساز، و نعمتها و عطایای خود را بر من پیاپی فرما و به توفیق و ارشاد خود تأییدم نما، و به نیت شایسته و سخن پسندیده و کار نیک یاریم ده، و به جای قوت و

قدرت خودت به قوت و قدرت خودم وا مگذار، و در آن روز که برای لقای خویشم بر انگیزی شرمنده ام مکن، و در برابر دوستانت رسوایم مساز، و یاد خود را از خاطر مبر، و شکر را از من سلب مکن. بلکه آن را، در حالات سهو و در مواقع غفلت جاهلان به نعمتهایت، با من ملازم ساز، و مرا ملهم کن که بر آنچه بمن عطا فرموده ای ثنا گویم، و بر آنچه بسویم فرستاده ای اعتراف کنم، و توجهم را به سوی خود فوق توجه متوجهان، و ستایشم را درباره ات فوق ستایش ستایشگران قرار ده و مرا در هنگام احتیاجم فرو مگذار و به وسیله اعمالی که به سویت فرستاده ام هلاک منما، و به آنچه معاندینت را با آن تلقی می کنی استقبال مکن.

زیرا که من منقاد توام، و می دانم که حجت تو را است، و توئی شایسته تر به تفضل، و خو کرده تر به احسان و اهل تقوی و شایسته آمرزشی و تو به بخشیدن سزاوارتر از عقاب کردنی، و به پرده پوشی از پرده دری نزدیکتری.

پس مرا به زندگانی پاکیزه ای زنده بدار که به دلخواهم انتظام پذیرد، و مرا به آنچه دوست دارم منتهی شود از رهگذری که ناپسند تو را در آن به جا نیاورم، و آنچه را که تو از آن نهی کرده ای مرتکب نشوم و بمیران نحوه مردن کسی که نورش در پیش رویش و از سمت راستش روان گردد، و مرا در پیشگاه خود خوار و در نزد آفریدگانت عزیز گردان، و چون با تو خلوت کنم خاشع ساز، و در میان بندگانت سرفرازم گردان، و از کسی که از من

بی نیاز است بی نیازم کن، و بر فقر و فاقه ام نسبت به خودت بیفزای، و از شادی دشمنان و حلول بلا و ذلت و رنج پناهم ده، و درباره گناهانی که از من دانسته ای مرا مانند کسی بیوشان که اگر حلمش نمی بود انتقام می کشید، و اگر مدارایش نمی بود بر گناه مؤاخذه می کرد و چون درباره قومی فتنه ای یا بدی ای بخواهی پس مرا از جهت پناه جستن به تو از آن نجات ده، و چون مرا در دنیای خود در موقف رسوائی به پا نداشتی پس همچنین در آخرت در چنان موقعی به پا مدار، و اوائل نعمتهایت را درباره من با اواخر آن، و فوائد دیرینه خود را با تازه های آن توأم ساز، و چندان مهلتم مده که در اثر آن قسوت قلب پیدا کنم، و به مصیبتی کوبنده دچار مکن که در اثر آن رونق و بهجتم برود.

حقارتی بر من وارد مساز که قدر و منزلتم بر اثر آن کوچک و پست شود، و مرا گرفتار عیبی مکن که به علت آن مقام مجهول ماند، و مرا چنان مترسان که در اثر آن ناامید شوم، و آن گونه بیم مده که در برابر آن هراسان گردم. ترسم را به بیم از تهدید خود منحصر ساز، و پرهیزم را از امهال و انداز خود، و حال خوف و خشوعم را هنگام تلاوت آیات خود قرار ده، و شبم را آباد ساز به بیدار ساختنم برای عبادت تو و خلوت گزیدن به شب زنده داری برای تو، و مجرد به انس با تو و گشودن بار حاجت بر در خانه تو، و سؤال مکرر از تو برای

رهائی دادن از آتش و زنهار دادن از عذاب اهل جهنم و مرا تا هنگام مرگ در طغیانم سرگردان، و در گرداب نادانیم بی خبر مگذار، و مایه پند پندپذیران و وسیله عبرت عبرت گیران قرار مده، و برای ناظرین موجب گمراهی مساز، و در زمره گرفتاران مکر خود مگذار.

و هنگام انعام دیگری را به جای من مگزین، و نامم را از دفتر نیکبختان تغییر مده، و جسمم را در اثر بلای دنیا و عذاب آخرت دستخوش تغییر مساز و مرا مضحکه خلق و مسخره خویش منمای.

و جز پیرو رضای خود مگردان، و جز به انتقام گرفتن از دشمنان برای خود به زحمت مینداز، و از لذت عفو و شیرینی رحمت و روح و ریحان و بهشت نعیمت کامیاب گردان، و طعم دل پرداختن برای آنچه تو دوست داری، و کوشش در کاری را که موجب تقرب نزد تو است بمن بچشان، و تحفه ای از تحفه هایت را بسویم بفرست و تجارتتم را در سفر زندگی سودمند و بازگشتم را از این سفر بی ضرر گردان و مرا از مقام عظمت خود بترسان، و به لقای خود مشتاق ساز، و به توبه ای خالص موفق دار که گناهان خرد و کلان و آشکار و نهان را با آن باقی نگذاری، و کینه مؤمنان را از دلم بر کن، و قلبم را بر فروتنان مهربان کن، و با من چنان باش که با صالحان هستی، و به زیور پرهیزکارانم بیارای، و برای من ذکر خیری در آیندگان و آوازه روز افزونی در پسینان قرار ده، و به روز رستاخیز، در عرصه مهاجرین اولینم در آور، و وسعت نعمت را بر من

تمام کن، و کرامتهایش را نزد من پیایی ساز و هر دو دستم را از عطایای خود بیاگن و نفائس مواهبت را به سوی من سوق ده و در بوستانهای بهشت که برای گزیدگانت آراسته ای با پاکیزه ترین دوستانت همسایه ام ساز.

و در مقاماتی که برای دوستانت فراهم شده خلعت عطایای بزرگتر را بر من بپوشان، و برای من در کنف خود جای آسایشی قرار ده که با آرامش در آن بیارامم، و منزلی که در آن مسکن گزینم، و دیده را با آن روشن سازم و عقوبت مرا با گناهان بزرگم مسنج، و در آن روز که اسرار آشکار شود هلاکم مساز.

و هر شک و شبهه ای را از دلم بزدای، و از هر رحمتی برایم راهی بحق بگشای، و بهره های مواهبم را از عطای خود سرشار کن، و نصیبهای احسان را از انعام خود بر من فراوان ساز، و دلم را به آنچه نزد تو است مطمئن کن، و همتم را یکسره بکار خود مبدول دار.

و مرا به کاری بگمار که خاصان خود را بر آن می گماری و هنگام غفلت خردها از تشخیص ارزشها طاعتت را در دلم بیامیز و توانگری و پاکدامنی و آسایش و بی نیازی از خلق و تندرستی و وسعت زندگی و آرامش دل و عافیت را برایم فراهم ساز، و کارهای نیکم را به وسیله معصیتی از معاصی تو که در آن بیامیزد، و لذت خلوتهایم را به نعمت و محنتی از جانب تو که برای امتحان من به آن راه یابد، تباه مساز، و آبرویم را از رو زدن به کسی از جهانیان نگاه دار و از طلبیدن آنچه نزد اهل

فسق و فجور است بازم دار و پشتیان ستمکارانم مکن و در محو کتاب تو دست و دستیار ایشانم مساز، و از آنجا که خود نمی دانم، چنانم نگهبانی کن که با آن از همه شرور محفوظم داری، درهای توبه و رحمت و مهربانی و روزی وسیعت را بر من بگشای، زیرا که من از رو آورندگان به توئم و انعامت را درباره ام کامل ساز.

زیرا که تو بهترین نعمت دهند گانی.

و بازمانده عمر مرا برای طلب خشنودی خودت در حج و عمره قرار داده، ای پروردگار جهانیان.

و خدای رحمت فرستد بر محمد و آل او که پاکیزگان و پاکانند.

و جاودانه سلام بر او و بر ایشان باد.

۴۸- نیایش، در عید اضحی و جمعه

(۴۸) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْأَضْحَى وَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ:

اللَّهُمَّ هَذَا يَوْمٌ مُبَارَكٌ مَيِّمُونَ، وَ الْمُشْرِكُونَ فِيهِ مُجْتَمِعُونَ فِي أَقْطَارِ أَرْضِكَ، يَشْهَدُ السَّائِلُ مِنْهُمْ وَ الطَّالِبُ وَ الرَّاعِبُ وَ الرَّاهِبُ وَ أَنْتَ النَّاطِرُ فِي حَوَائِجِهِمْ، فَاسْأَلْكَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ هَوَانِ مَا سَأَلْتُكَ عَلَيْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

وَ اسْأَلُكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ، وَ لَكَ الْحَمِيدَ، لِمَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، يَدْبِعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ، مَهْمَا قَسَمْتَ بَيْنَ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ خَيْرٍ أَوْ عِافِيَةٍ أَوْ بَرَكَهٍ أَوْ هُدًى أَوْ عَمَلٍ بِطَاعَتِكَ، أَوْ خَيْرٍ تَمَنَّ بِهٍ عَلَيْهِمْ تَهْدِيهِمْ بِهِ إِلَيْكَ، أَوْ تَرْفَعَ لَهُمْ عِنْدَكَ دَرَجَةً، أَوْ تُعْطِيَهُمْ بِهِ خَيْرًا مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ أَنْ تُوفِّرَ حَظِّي وَ نَصِيبِي مِنْهُ.

وَ اسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ وَ الْحَمِيدَ، لِمَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ حَبِيبِكَ وَ صِدِّيقِكَ وَ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، وَ عَلَيَّ آلِ

مُحَمَّدٍ الْأَبْرَارِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ صِلَاءَ لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهَا إِلَّا أَنْتَ، وَ أَنْ تُشْرِكَنَا فِي صَلَاحِ مَنْ دَعَاكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ مِنْ عِبَادِكَ
الْمُؤْمِنِينَ، يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ أَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَ لَهُمْ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ تَعَمَّدْتُ بِحَاجَتِي، وَ بِعَيْكَ أَنْزَلْتُ الْيَوْمَ فَقْرِي وَ فِاقَتِي وَ مَسِيكَتِي، وَ إِنِّي بِمَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ أَوْثِقُ مِنِّي بِعَمَلِي، وَ
لَمَغْفِرَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ أَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ تَوَلَّ قَضَاءَ كُلِّ حَاجَةٍ هِيَ لِي بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهَا، وَ تَيْسِيرِ ذَلِكَ عَلَيْكَ، وَ بِفَقْرِي إِلَيْكَ، وَ غِنَاكَ
عَنِّي، فَإِنِّي لَمْ أَصِبْ خَيْرًا قَطُّ إِلَّا مِنْكَ، وَ لَمْ يَصْرِفْ عَنِّي سُوءًا قَطُّ أَحَدٌ غَيْرُكَ، وَ لَا أَرْجُو لَأَمْرٍ آخِرَتِي وَ دُنْيَايَ سِوَاكَ.

اللَّهُمَّ مَنْ تَهَيَّأَ وَ تَعَبَّأَ وَ أَعَدَّ وَ اسْتَعَدَّ لَوْفَادِهِ إِلَى مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ وَ نَوَافِلِهِ وَ طَلَبَ نَيْلِهِ وَ جَائِزَتِهِ، فَإِلَيْكَ يَا مَوْلَايَ كَانَتْ الْيَوْمَ
تَهَيَّئِي وَ تَعَبِّئِي وَ إِعْدَادِي وَ اسْتِعْدَادِي رَجَاءَ عَفْوِكَ وَ رِفْدِكَ وَ طَلَبِ نَيْلِكَ وَ جَائِزَتِكَ.

اللَّهُمَّ

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لَا تُخَيِّبِ الْيَوْمَ ذَلِكَ مِنْ رَجَائِي، يَا مَنْ لَا يُحْفِيهِ سَائِلٌ وَ لَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ، فَإِنِّي لَمْ آتِكَ ثِقَةً مِنِّي
بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدُمْتُهُ، وَ لَا شَفَاعَةٍ مَخْلُوقٍ رَجَوْتُهُ إِلَّا شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ سَلَامُكَ. أَتَيْتُكَ مُقِرًّا بِالْجُرْمِ وَ الْإِسَاءَةِ
إِلَى نَفْسِي، أَتَيْتُكَ أَرْجُو عَظِيمَ عَفْوِكَ الْعَدِي عَفْوَتَ بِهِ عَنِ الْخَاطِئِينَ، ثُمَّ لَمْ يَمْنَعَكَ طَوْلُ عُكُوفِهِمْ عَلَى عَظِيمِ الْجُرْمِ أَنْ عُيِدْتَ
عَلَيْهِمْ بِالرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ.

فِيَا مَنْ رَحْمَتُهُ وَاسِعَةٌ، وَ عَفْوُهُ عَظِيمٌ، يَا عَظِيمُ يَا عَظِيمُ، يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عُيِدْ عَلَيَّ بِرَحْمَتِكَ وَ
تَعَطَّفْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ

وَ تَوَسَّعْ عَلَيَّ بِمَغْفِرَتِكَ.

اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ وَ مَوَاضِعِ أُمْنَائِكَ فِي الدَّرَجَةِ الرَّفِيعَةِ الَّتِي اخْتَصَصْتَهُمْ بِهَا قَدْ ابْتَرَوْهَا، وَ أَنْتَ الْمُقَدَّرُ لِدَلِكَ، لَا يُعَالَبُ أَمْرُكَ، وَ لَا يُجَاوَزُ الْمَحْتَمُومُ مِنْ تَدْبِيرِكَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ، وَ لِمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ غَيْرُ مُتَّهَمٍ عَلَى خَلْقِكَ وَ لَا لِإِرَادَتِكَ حَتَّى عَادَ صِفُوتُكَ وَ خُلَفَاؤُكَ مَغْلُوبِينَ مَقْهُورِينَ مُبْتَرِّينَ، يَرُونَ حُكْمَكَ مُبَدِّلًا، وَ كِتَابَكَ مُتَّبِوًا، وَ فَرَائِضَكَ مُحَرِّفَةً عَنِ جِهَاتِ أَشْرَاعِكَ، وَ سُنَنَ نَبِيِّكَ مَتْرُوكَةً.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَعْدَاءَهُمْ مِنَ الْأُولِينَ وَ الْآخِرِينَ، وَ مَنْ رَضِيَ بِفِعَالِهِمْ وَ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعَهُمْ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، كَصَلِّ لِمَوَاتِكَ وَ بَرَكَاتِكَ وَ تَحِيَّاتِكَ عَلَى أَصْفِيَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَ عَجَلِ الْفَرَجَ وَ الرُّوحَ وَ النَّصْرَةَ وَ التَّمَكِينَ وَ التَّائِيدَ لَهُمْ.

اللَّهُمَّ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ وَ الْإِيمَانِ بِكَ، وَ التَّصْدِيقِ بِرَسُولِكَ، وَ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ حَتَمْتَ طَاعَتَهُمْ مِمَّنْ يَجْرِي ذَلِكَ بِهِ وَ عَلَى يَدَيْهِ، آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

اللَّهُمَّ لَيْسَ يَرُدُّ غَضَبَكَ إِلَّا حِلْمِيكَ، وَ لَا يَرُدُّ سَخَطَكَ إِلَّا عَفْوُكَ، وَ لَا يُجِيرُ مِنْ عِقَابِكَ إِلَّا رَحْمَتُكَ، وَ لَا يُنْجِينِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ وَ بَيْنَ يَدَيْكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ هَبْ لَنَا يَا إِلَهِي مِنْ لَدُنْكَ فَرْجًا بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا تُحْيِي أَمْوَاتَ الْعِبَادِ، وَ بِهَا تُنْشُرُ مَيِّتَ الْبِلَادِ.

وَ لَمَّا تُهْلِكُنِي يَا إِلَهِي عَمَّا حَتَّى تَسْتَجِيبَ لِي، وَ تُعَرِّفَنِي الْإِجَابَةَ فِي دُعَائِي، وَ أَذِقَنِي طَعْمَ الْعَافِيَةِ إِلَى مُنْتَهَى أَجْلِي، وَ لَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي، وَ لَا تَمَكِّنْهُ مِنْ عُنُقِي، وَ لَا تُسَلِّطْهُ عَلَيَّ يَا إِلَهِي إِنْ رَفَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي، وَ إِنْ وَضَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي، وَ إِنْ أَكْرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يُهِينُنِي، وَ

إِنْ أَهَنْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يُكْرِمُنِي، وَإِنْ عَيْدَبْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْحُمُنِي، وَإِنْ أَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْزِضُ لَكَ فِي عَيْدِكَ، أَوْ يَسْأَلُكَ عَنْ أَمْرِهِ، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ، وَلَا فِي نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ، وَإِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفَوْتَ، وَإِنَّمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ، وَقَدْ تَعَالَيْتَ يَا إِلَهِي عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا، وَلَا لِنَقِمَتِكَ نَصِيبًا، وَمَهْلَنِي، وَنَفْسِنِي، وَأَقْلَبْنِي عَثْرَتِي، وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِبَلَاءٍ عَلَى أَثَرِ بَلَاءٍ، فَقَدْ تَرَى ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي وَتَضَرَّعِي إِلَيْكَ.

أَعُوذُ بِكَ اللَّهُمَّ الْيَوْمَ مِنْ غَضَبِكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِزَّنِي.

وَأَسْتَجِيرُ بِكَ الْيَوْمَ مِنْ سَخَطِكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجِرْنِي وَأَسْأَلُكَ أَمْنًا مِنْ عَذَابِكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَآمِنِي وَأَشْهَدِيكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاهْدِنِي وَأَسْتَنْصِرُكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَنْصِرْنِي وَأَسْتَرْحِمُكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْحَمْنِي وَأَسْتَكْفِيكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْفِنِي وَأَسْتَرْزُقُكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي وَأَسْتَعِينُكَ،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِنِّي وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِي،

فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاغْفِرْ لِي.

وَأَسْتَعِصِمُكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْصِمْنِي، فَإِنِّي لَنْ أَعُودَ لِشَيْءٍ كَرِهْتَهُ مِنِّي إِنْ شِئْتَ ذَلِكَ.

يَا رَبِّ يَا رَبِّ،

يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ،

يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ،

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاسْتَجِبْ لِي جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ وَطَلَبْتُ إِلَيْكَ وَرَغَبْتُ فِيهِ إِلَيْكَ، وَارِدُهُ وَقَدَّرُهُ وَأَقْضِهِ وَأَمْضِهِ، وَخِرْ لِي فِيمَا تَقْضِي مِنْهُ، وَبَارِكْ لِي فِي

ذَلِكَ، وَ تَفْضُلُ عَلَيَّ بِهِ، وَ أَسْجِدُنِي بِمَا تُعْطِينِي مِنْهُ، وَ زِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ وَ سَعِهِ مَا عِنْدَكَ، فَإِنَّكَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ، وَ صَلِّ ذَلِكَ بِخَيْرِ
الْآخِرَةِ وَ نَعِيمِهَا، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ثُمَّ تَدْعُو بِمَا بَدَأَ لَكَ، وَ تُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَلْفَ مَرَّةٍ هَكَذَا كَانَ يَفْعَلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ترجمه دعای ۴۸

خدایا این، روزی مبارک و با میمنت است و مسلمین در اطراف زمین تو در این روز مجتمعند، مسألت کننده و خواهنده و امیدوار و ترسنده ایشان، همه در یک جا برای نماز حاضر می شوند، و ناظر در حوائج ایشان تویی.

پس تو را به جود و کرمت و آسانی مسئلتم پیش تو - سؤال می کنم که بر محمد و آلش رحمت فرستی.

و ای بار خدای، ای پروردگار ما - به عنوان آنکه پادشاهی و ستایش تو را است، و جز تو معبودی نیست و تو بردبار و بزرگوار و مهربان و نعمت بخش و صاحب جلال و اکرام و پدید آورنده آسمانها و زمینی از تو می خواهم که بهره و نصیب مرا سرشار سازی، از هر نیکی یا عافیت یا برکت یا هدایت یا توفیق طاعت یا خیری که بر محمد و آلش انعام می کنی، و به وسیله آن به سوی خود هدایتشان می نمائی. یا درجه ای که پیش خود برای ایشان بلند می سازی، یا به وسیله آن بهره ای از دنیا و آخرت به ایشان همی بخشی.

خدایا به عنوان آنکه پادشاهی و ستایش تو را است که معبودی جز تو نیست، از تو مسألت می کنم که رحمت فرستی بر محمد، بنده و فرستاده و دوست و برگزیده ات، و مختار از آفریدگانت، و بر آل محمد که نیکوکاران، و

پاکان و خیر خواهانند چنان رحمتی که کسی جز تو شمردن آن را نتواند، و از تو مسألت می کنم که ما را در دعای شایسته هر یک از بندگان مؤمن که در این روز تو را بخواند شریک سازی.

ای پروردگار جهانیان، و اینکه ما و ایشان را بیمارزی زیرا تو به هر چیز قدرت بی پایان داری.

خدایا حاجتم را به سوی تو آورده ام، و بار فقر و فاقه و مسکنتم را در این روز بر در خانه تو فرو نهاده ام، و من به آمرزش و رحمت تو مطمئن ترم تا به عمل خود، و آمرزش و رحمت تو وسیعتر از گناهان من است.

پس رحمت فرست بر محمد و آلش، و بر آوردن هر حاجتی را که دارم. به قدرتت بر آن، و آسان بودنش بر تو، و به سبب احتیاج من به تو و بی نیازی تو از من - تو خود بر عهده گیر.

زیرا که من هرگز به خیری نرسیده ام، مگر از جانب تو.

و هرگز کسی بدی ای را از من برنگردانده است مگر تو.

و در کار آخرت و دنیای خود به کسی امید ندارم غیر از تو.

خدایا هر کس برای کوچ کردن به سوی مخلوقی - به امید صله و عطایای او و طلب بخشش و جایزه او - آماده و مهیا و معد و مستعد شود، پس مهیا شدن و ساز و برگ ساختن و آماده کردن و آماده شدن من، امروز، به امید عفو و صله تو و طلب بخشش و جایزه تو است.

خدایا

پس بر محمد و آل محمد رحمت فرست.

و در این روز آن امید مرا مبدل به ناامیدی مکن، ای کسی که خواهش

خواهنده ای او را از عطا باز نمی دارد.

و بخشیدن عطائی از توانگریش نمی کاهد.

زیرا که من از جهت اطمینانم به کردار شایسته ای که از خود پیش فرستاده باشم به سوی تو نیامده ام، مگر به امید شفاعت محمد و اهل بیت او، که صلوات و سلامت بر او و بر ایشان باد.

من اکنون به سوی تو آمده ام در حالی که به گناه و بدی درباره خود اقرار دارم. به سوی تو آمده ام در حالی که همان عفو بزرگ را چشم همی دارم که به وسیله آن از خطا کاران در گذشته ای، از این روی طول توفشان بر گناه بزرگ، تو را از آن باز نداشته که دوباره رحمت و آمرزش را به ایشان عطا کنی.

پس، ای کسی که رحمت پهناور و عفو عظیم است.

ای عظیم! ای عظیم! ای کریم! ای کریم! بر محمد و آل محمد رحمت فرست، و به رحمت خود بر من تفضل فرمای و به فضل خود بر من شفقت کن، و به آمرزش بر من گشایش بخش.

خدایا این مقام [خلافت و القاء خطبه و اقامه نماز عید] مخصوص خلفای تو و برگزیدگان تو، و این پایگاه های مخصوص امانت تو - در درجه رفیعی که ایشان را بدان اختصاص داده ای - از طرف غاصبین دستخوش سلب و نهب گشته است، و تقدیر کننده آن تویی. فرمان تو مغلوب نمی گردد، و از تدبیر قطعیت هر طور بخواهی و هر زمان که بخواهی تجاوز نمی شود.

و به سبب امری که تو آن را بهتر می دانی چنین تقدیر فرموده ای، و تو در آفرینش و اراده خود متهم نیستی، و کار این سلب و نهب تا آنجا گسترش یافته

که برگزیدگان و خلفای تو مغلوب و مقهور و مسلوب الحق شده اند، در حالتی که حکم تو را تبدیل یافته و کتاب تو را دور افتاده و واجبات را از طریقه های تو، تحریف شده و سنتهای پیغمبرت را متروک می بینند.

خدایا دشمنان ایشان را از اولین و آخرین و هر که را به اعمال ایشان خشنود شده و شیعیان و پیروانشان را بدست عذاب بسیار، و از رحمت خود محروم مدار.

خدایا بر محمد و آل او رحمت فرست - زیرا که توئی ستوده بزرگوار - از آن گونه رحمتها و برکتها و درودها که به برگزیدگان، ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده ای، و در گشایش آسایش و نصرت و تمکین و تأیید ایشان تعجیل فرمای.

خدایا مرا از اهل توحید و ایمان به خود و تصدیق به پیغمبر خود و امامانی که طاعتشان را واجب ساخته ای قرار ده از آن گونه امامان که برنامه توحید و ایمان و تصدیق به وسیله و به دستهای ایشان اجرایی می شود، دعایم را مستجاب کن، ای پروردگار جهانیان.

خدایا خشم تو را جز حلمت و شدت غضبت را جز عفویت باز نمی گرداند، و غیر از رحمت از عقابت زنهار نمی دهد، و مرا جز تضرع به تو و در برابر تو نجات نمی بخشد.

پس بر محمد و آل محمد رحمت فرست، و ما را ای معبود من، از جانب خود با آن قدرت که به وسیله آن مردگان بندگان را زنده می سازی، و سرزمینهای مرده را زندگی می بخشی، گشایشی ببخش.

و مرا - ای معبود من - از اندوه هلاک مساز تا دعایم را مستجاب کنی، و اجابت دعایم را بر من اعلام کنی.

و تا پایان

زندگیم طعم عافیت را بمن بچشان، و دشمن را بر من شاد نمای، و او را بر گردنم - ای خدای من - سوار مکن، و بر من مسلط مساز، ای معبود من اگر تو مرا بلند گردانی پس کیست که پستم کند؟

و اگر تو مرا پست کنی پس کیست که مرا بلند گرداند و اگر تو مرا گرامی داری، پس کیست که خوادم کند؟

و اگر تو مرا خوار داری، پس کیست که گرامیم دارد؟

و اگر تو مرا عذاب کنی پس کیست که بر من رحم آورد؟

و اگر تو مرا تسلیم هلاک کنی، پس کیست که درباره بنده ات اعتراض نماید؟

یا تو را از کارش سؤال کند؟

و من دانسته ام که در حکم تو ستمی و در عقوبت شتابی نیست و جز این نیست که آن کس شتاب می کند که از فوت شدن فرصت بترسد، و جز این نیست که نیازمند به ستم کسی است که ناتوان باشد و تو - ای معبود من - از آن صفات بسیار برتری.

خدایا، رحمت فرست بر محمد و آل محمد، و مرا آماج بلا - و نشانه عقوبت مساز، و مرا مهلت ده، و اندوهم را بزدای، و از لغزشم در گذر، و به بلائی دنبال بلائی مبتلایم مکن، زیرا تو ناتوانی و بیچارگی و زاری مرا در پیشگاه خود می بینی.

خدایا، در این روز از خشم تو به تو پناه می برم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا پناه ده، و در این روز از خشم تو از تو زینهار می طلبم،

پس بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا زینهار بخش و من ایمنی از عذابت را از تو هدایت

پس بر محمد و آتش رحمت فرست، و مرا رهبری کن، و از تو یاری می خواهم،

پس بر محمد و آتش رحمت فرست، و مرا یاری فرمای، و از تو رحمت می طلبم،

پس بر محمد و آتش رحمت فرست، و بر من رحمت آور، و از تو بی نیازی می جویم،

پس بر محمد و آتش رحمت فرست، و مرا بی نیاز کن، و از تو طلب روزی می کنم،

پس بر محمد و آتش رحمت فرست، و مرا روزی بیخش و از تو کمک می طلبم.

پس بر محمد و آتش رحمت فرست، و مرا اعانت کن، و برای گناهان پیشینم از تو آمرزش می خواهم،

پس بر محمد و آتش رحمت فرست، و مرا بیامرز، و از تو طلب نگهداری می کنم،

پس بر محمد و آتش رحمت فرست، و مرا نگهدار.

زیرا که اگر مشیت تو تعلق گیرد من هرگز به کاری که تو آن را از من ناپسند داری باز نخواهم گشت.

ای پروردگار من، ای پروردگار من، ای مهربان! ای بخشنده نعمتها، ای صاحب جلال و اکرام، بر محمد و آتش رحمت فرست، و همه آنچه را که از تو مسألت کرده ام، و از تو طلبیده ام و برای آن روی دل به سوی تو آورده ام، برایم به اجابت برسان و آن را بخواه، و مقدر کن، و به مقتضای آن فرمان بران، و آن را بگذران و در آنچه بر من حکم می کنی خیر مرا قرار ده، و مرا در آن برکت بخش و به وسیله آن درباره ام تفضل فرمای، و مرا به آنچه که از آن عطا می کنی نیکبخت بساز، و از فضل خود و از خیرات پهناوری که نزد تو است بر من

بیفزای، زیرا تو - توانگر و کریمی، و آن را به خیر و نعمت آن جهان پیوسته ساز، ای مهربانترین مهربانان.

سپس، هر چه می خواهی بخواه و هزار بار بر محمد و آتش صلوات فرست، که حضرت سجاد علیه السلام چنین می کرد.

۴۹- نیایش در دفع مکر دشمنان و رد قهر و غلبه ایشان

(۴۹) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي دِفَاعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ، وَ رَدِّ بَأْسِهِمْ:

إِلَهِي هَيِّدْ تِنِّي فَلَهْوْتُ، وَ وَعَظْتَ فَقَسَوْتُ، وَ أَبْلَيْتَ الْجَمِيلَ فَعَصَيْتُ، ثُمَّ عَرَفْتُ مَا أَصْدَرْتَ إِذْ عَرَفْتَنِيهِ، فَاسْتَغْفَرْتُ فَأَقَلَّتْ، فَعُدْتُ فَسْتَرْتُ، فَلَكَ إِلَهِي الْحَمْدُ. تَفَحَّمْتُ أَوْدِيَةَ الْهَلَاكِ، وَ حَلَلْتُ شِعَابَ تَلْفٍ، تَعَرَّضْتُ فِيهَا لِسَطَوَاتِكَ وَ بِحُلُولِهَا عُقُوبَاتِكَ.

وَ وَسَّيَلْتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ، وَ ذَرِيعَتِي أَنِّي لَمْ أُشْرِكْ بِكَ شَيْئًا، وَ لَمْ أَتَّخِذْ مَعَكَ إِلَهًا، وَ قَدْ فَرَزْتُ إِلَيْكَ بِنَفْسِي، وَ إِلَيْكَ مَفْرَ الْمُسَىءِ، وَ مَفْرَعُ الْمُضْئِيعِ لِحِظِ نَفْسِهِ الْمُلْتَجِي.

فَكَمْ مِنْ عَدُوٍّ انْتَضَى عَلَيَّ سَيْفَ عَدَاوَتِهِ، وَ شَحَذَ لِي ظُبَةَ مُدَيْتِهِ، وَ أَرْهَفَ لِي شَبَا حِدِّهِ، وَ دَافَ لِي قَوَائِلَ سُومِيهِ، وَ سَدَدَ نَحْوِي صَوَائِبَ سِهَامِهِ، وَ لَمْ تَنْمُ عَنِّي عَيْنُ حِرَاسَتِهِ، وَ أَضْمَرَ أَنْ يَسُومَنِي الْمَكْرُوهَ، وَ يُجَرِّعَنِي زُعَاقَ مَرَارَتِهِ.

فَنظَرْتُ يَا إِلَهِي إِلَى ضَعْفِي عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَاحِشِ، وَ عَجَزِي عَنِ الْإِنْتِصَارِ مِنْ قَصِي دَنِي بِمُحَارَبَتِهِ، وَ وَحْدَتِي فِي كَثِيرِ عَدَدِ مَنْ نَاوَانِي، وَ أَرَصَدَ لِي بِالْبَلَاءِ فِيمَا لَمْ أُعْمَلْ فِيهِ فِكْرِي.

فَابْتَدَأْتَنِي بِنَضِيرِكَ، وَ شَدَدْتَ أَرْزِي بِقُوَّتِكَ، ثُمَّ فَلَلْتَ لِي حِدَّهُ، وَ صَيَّرْتَهُ مِنْ بَعِيدِ جَمْعِ عَدِيدِ وَحْدَهُ، وَ أَعْلَيْتَ كَعْبِي عَلَيْهِ، وَ جَعَلْتَ مَا سَدَدَهُ مَرْدُودًا عَلَيْهِ، فَزِدَدْتَهُ لَمْ يَشْفِ غَيْظُهُ، وَ لَمْ يَشْكُنْ غَلِيلُهُ، قَدْ عَضَّ عَلَى شَوَاهِ وَ أَدْبَرَ مَوْلِيًا قَدْ أَخْلَفْتَ سَرَايَاهُ.

وَ كَمْ مِنْ بَاغٍ بَعَانِي بِمَكَائِدِهِ، وَ نَصَبَ لِي شَرَكَ مَصَايِدِهِ، وَ وَكَّلَ بِي تَفَقَّدَ رِعَائَتِهِ، وَ أَضْبَأَ إِلَيَّ إِضْبَاءَ السَّبْعِ لِطَرِيدَتِهِ

اِنْتَظَارًا لِانْتِهَازِ الْفُرْصَةِ لِفَرِيَسَتِهِ، وَ هُوَ يُظْهِرُ لِي بَشَاشَةَ الْمَلَقِ، وَ يَنْظُرُنِي عَلَيَّ شِدَّةَ الْحَقِّ.

فَلَمَّا رَأَيْتَ يَا إِلَهِي تَبَارَكَتَ وَ تَعَالَيْتَ دَغَلَ سِرِيرَتِهِ، وَ قُبِحَ مَا انطَوَى عَلَيْهِ، أَرْكَسْتَهُ لَأَمِّ رَأْسِهِ فِي زُبَيْتِهِ، وَ رَدَدْتَهُ فِي مَهْوَى حُفْرَتِهِ، فَانْقَمَعَ بَعْدَ اسْتِطَالَتِهِ ذَلِيلًا فِي رَبَقِ حِبَالَتِهِ الَّتِي كَانَ يُقَدِّرُ أَنْ يَرَانِي فِيهَا، وَ قَدْ كَادَ أَنْ يَحُلَّ بِي لَوْ لَا رَحْمَتُكَ مَا حَلَّ بِسَاحَتِهِ.

وَ كَمَ مِنْ حَاسِدٍ قَدْ شَرِقَ بِي بِعُصِيَّتِهِ، وَ شَجِيَ مِنِّي بِغَيْظِهِ، وَ سَلَقَنِي بِحَدِّ لِسَانِهِ، وَ وَحَرَنِي بِقَرَفِ عُيُوبِهِ، وَ جَعَلَ عِرْضِي غَرَضًا لِمَرَامِيهِ، وَ قَلَدَنِي خِلَالًا لَمْ تَزَلْ فِيهِ، وَ وَحَرَنِي بِكَيْدِهِ، وَ قَصَدَنِي بِمَكِيدَتِهِ.

فَنَادَيْتُكَ يَا إِلَهِي مُسْتَبِغِيًا بِكَ، وَ اِنْقَاءً بِسُرْعِهِ إِجَابَتِكَ، عَالِمًا أَنَّهُ لَا يُضْطَهَدُ مَنْ أَوَى إِلَى ظِلِّ كَنْفِكَ، وَ لَا يَفْرُعُ مَنْ لَجَأَ إِلَى مَعْقِلِ اِنْتِصَارِكَ، فَحَصَّنْتَنِي مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِكَ.

وَ كَمَ مِنْ سَيِّحَائِبٍ مَكْرُوهٍ جَلِيَّتْهَا عَنِّي، وَ سَيِّحَائِبٍ نِعَمٍ أَمْطَرَتْهَا عَلَيَّ، وَ حِدَاوِلِ رَحْمَةٍ نَسَرَتْهَا، وَ عَافِيَةِ أَلْبَسَتْهَا، وَ أَعْيُنِ أَحْدَاثٍ طَمَسَتْهَا، وَ عَوَاشِي كُرْبَاتٍ كَشَفَتْهَا.

وَ كَمَ مِنْ ظَنٍّ حَسَنِ حَقَّقْتِ، وَ عَدَمٍ جَبْرَتِ، وَ صَرَعِهِ أَنْعَشْتِ، وَ مَسْكَنِهِ حَوَّلْتِ.

كُلُّ ذَلِكَ إِنْعَامًا وَ تَطَوُّلاً مِنْكَ، وَ فِي جَمِيعِهِ اِنْهَمَاكَ مِنِّي عَلَى مَعَاصِيِكَ، لَمْ تَمْنَعْكَ إِسَاءَتِي عَنْ اِنْتِمَامِ اِحْسَانِكَ، وَ لَا حَجْرَنِي ذَلِكَ عَنْ اِرْتِكَابِ مَسَاحِطِكَ، لَا تُسْأَلُ عَمَّا تَفْعَلُ.

وَ لَقَدْ سِيئَلْتُ فَأَعْطَيْتَ، وَ لَمْ تُسْأَلْ فَابْتَدَأْتَ، وَ اسْتَيْمِيحَ فَضْلُكَ فَمَا أَكْدَيْتَ، أَيْبَتَ يَا مَوْلَايَ إِلَّا اِحْسَانًا وَ اِمْتِنَانًا وَ تَطَوُّلاً وَ اِنْعَامًا، وَ أَيْبَتُ إِلَّا تَفَحُّمًا لِحُرْمَاتِكَ، وَ تَعَدِيًا لِحُدُودِكَ، وَ غَفْلَةً عَنْ وَعِيدِكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ إِلَهِي مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ، وَ ذِي اِنْهَاءٍ لَا يَعْجَلُ.

هَذَا مَقَامٌ مِنْ اعْتِرَافٍ بِسُبُوحِ النِّعَمِ، وَ قَابِلَهَا بِالتَّقْصِيرِ، وَ شَهَادَةٍ عَلَيَّ نَفْسِي

اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِالْمُحَمِّدِ الرَّفِيعِ، وَالْعَلَوِيَّةِ الْبَيْضَاءِ، وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِهِمَا أَنْ تُعِيدَنِي مِنْ شَرِّ كَذَا وَكَذَا، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَضِيْقُ عَلَيْكَ فِي وُجْدِكَ، وَلَا يَتَكَادُكَ فِي قُدْرَتِكَ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَهَبْ لِي يَا إِلَهِي مِنْ رَحْمَتِكَ وَدَوَامِ تَوْفِيقِكَ مَا أَتَّخِذُهُ سُلْمًا أَعْرُجُ بِهِ إِلَيْ رِضْوَانِكَ، وَآمَنُ بِهِ مِنْ عِقَابِكَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه ۴۹

ای معبود من - هدایت‌م کردی، پس راه صلاح را بگذاشتم، و در پی خواهش دل‌رفتم، و پند دادی، پس سنگین دل شدم و پند تو را نپوشیدم، و عطای‌جمیل بخشیدی، پس نافرمانی کردم سپس آنچه را که از آنم برگردانده بودی شناختم - چون تو آن را بمن شناساندی - پس آموزش طلبیدم، تا از نافرمانیم در گذشته‌ی، پس به گناه باز گشتم و باز در پرده غفاری و ستاریم پوشیدی.

پس ستایش تو را - ای معبود من - من خویش را در وادیهای هلاک در افکنده‌ام، و در دره‌های تلف وارد شده‌ام، و در آن وادیها و دره‌ها به مظاهر قهرت بر خورده‌ام، و با فرود آمدن در آن با عقوبت‌هایت مواجه شده‌ام، و وسیله‌ام به سوی تو توحید است، و دستاویز آن است که چیزی را با تو شریک نساخته‌ام، و با تو معبودی نگرفته‌ام، و اکنون جان خویش را به سویت گریزانده‌ام و گریزگاه شخص بدکار و پناهگاه فرد تبه‌روزگاری که بهره‌اش را از کف داده، و بست‌نشین گشته‌استان تو است، پس چه بسا دشمنی که شمشیر عداوتش را بر من برهنه ساخت، و دم تیغش را برای من تیز کرد، و سرنیزه‌اش را

به قصد جان من تند ساخت، و زهرهای جانکاهش را برای کام من در آب ریخت، و مرا آماج تیرهای بر کمان نهاده اش قرار داد، و چشم مراقبتش از من نخفت، و در دل آورد که گزند بمن رساند، و تلخابه مرارت خود را به کامم افشاند، پس تو - ای معبود من - ناتوانیم را از تحمل رنجهای گران، و عجز مرا از انتقام کشیدن از آنکه در جنگ خود آهنگ من کرده بود، و تنهائیم را در برابر بسیاری عده کسی که با من دشمنی نموده بود، و در حین غفلت من در کمین گرفتار کردن من نشسته بود، در نظر گرفتی تا به یاریم آغاز کردی، و پشتم را به نیرویت محکم ساختی.

آنگاه حدت او را شکستی، و پس از آنکه در حمایت گروهی انبوه بود، او را تنها ساختی، و مرا بر او پیروز گرداندی، و تیری را که به قصد من بر کمان نهاده بود، به سوی خودش باز گرداندی، و بدون آنکه خشمش را شفا دهد و کینه اش را فرو نشاند، او را باز گرداندی تا به ناچار سر انگشتان خود را به دندان بگزید، و در آن حال که سپاهیانش و کمین هایش با او خلف کردند روی از مصاف بر تافت و چه بسا ستمکاری که با مکرهای خود درباره من ستم کرد، و دامهای شکارش را بر سر راه من بگسترده، و جستجوی جاسوسی خود را بر من بگماشت، و همچون درنده ای که به انتظار شکارش کمین کند در کمین من بنشست، در حالی که خوشرویی چاپلوسی را برایم اظهار همی کرد، و با شدت کینه بر

من همی نگریست، پس چون تو - ای معبود من - که منزله و بلند بارگاهی، فساد باطن و زشتی اندیشه اش را دیدی. او را با مغز در آن گودال که برای شکار کننده بود نگونسار کردی و در پرتگاه حفره اش در افکندی، تا پس از سرکشیش در بند دامی که دیدن مرا در آن برآورد می کرد، به ذلت در افتاد، و حقا که اگر رحمت تو نمی بود، نزدیک بود که آنچه به او وارد شد بر من وارد شود.

و چه بسا حسودی که به سبب من غصه گلوگیرش شد، و شدت خشمش در گلویش پیچید، و با نیش زبانش مرا آزد، و به تهمت عیوبی که در وجود خود داشت بر من طعنه زد، و آبروی مرا آماج تیرهای کینه خود ساخت، و صفاتی را به گردن من نهاد که پیوسته در وجودش بود و به نیرنگ خود سینه ام را به خشم بینباشت، و با مکر خود آهنگ من کرد.

پس من تو را ندا دادم - ای معبود من - در حالی که از تو فریادرسی می خواستم، و به سرعت اجابت اطمینان داشتم، و می دانستم که هر کس در سایه حمایت تو جا گرفت ستم زده نمی شود، و هر کس به پناهگاه انتقام تو ملتجی شد نمی هراسد.

پس تو مرا به قدرت خود از شدت او محفوظ داشتی.

و چه بسا ابرهای مکروهی که آن را از افق زندگی من بر طرف کردی! و چه بسا ابرهای نعمت که بر من باراندی! و چه جویهای رحمت که در کشتزار زندگیم روان ساختی! و چه جامه های عافیت که بر من پوشیدی! و چه چشمهای حوادث که به سوی

من متوجه بود و تو آنها را کور ساختی! و چه پرده های غم که تو آنها را از دل من برداشتی! و چه بسا حسن ظنی که آن را به تحقیق پیوستی! و فقری که آن را تدارک نمودی! و در افتادنی که مرا از آن برداشتی! و مسکنتی که یکباره آن را به انعام و تفضل از جانب خود مبدل کردی، همگی آن عطایا و مواهب از جانب تو ارمغان انعام و احسان بود، و در همگی این موارد از جانب من سرسختی در نافرمانی تو همی افزود! نه بد کرداری من تو را از اتمام احسانت بازداشت، و نه آن همه احسان و تفضل مرا از ارتکاب موجبات خشم تو منع کرد! تو در کرده خود مسئول نیستی و به جلال تو قسم که چون از تو مسألت شده عطا کرده ای، و در آن حال که مورد مسألت واقع نشده ای، خود به بخشش آغاز نموده ای، و چون فضل تو طلبیده شد، نعمت اندک نبخشیده ای. تو ابا کرده ای - ای مولای من - مگر از احسان و اکرام و تفضل و انعام.

و من ابا کرده ام، مگر از در افکندن خود در محرمات و تعدی از حدودت و غفلت از تهدیدت.

پس ستایش تو را است - ای خدای من - که مقتدری هستی که مغلوب نمی شوی، و مهلت دهنده ای هستی که شتاب نمی کنی، این مقام که من اکنون در آن به پا خاسته ام، مقام کسی است که به فراوانی نعمتها اعتراف نموده و آن را به تقصیر مقابله کرده، و درباره خود به تزییع احکام و سنن تو و تباه کردن عمر خویش گواهی داده.

خدایا،

پس به وسیله مقام رفیع محمد صلی الله علیه و آله و ولایت کریمه علوی به تو تقرب می جویم، و به واسطه آن دو به سویت رو می آورم، که مرا از شر آنچه از آن به تو پناه برده می شود پناه دهی، زیرا که این کار تو را در برابر قدرتت دچار سختی نمی سازد.

و تو بر هر چیز قدرت بی پایان داری.

پس از رحمت و دوام توفیق خود بهره ای بمن ببخش که آن را نردبان بر آمدن به سطح خشنودی تو سازم، و به وسیله آن از عقوبتت ایمن شوم.

ای مهربانترین مهربانان.

۵۰ - نیایش، در مقام خوف و خشیت

(۵۰) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّهْبَةِ:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَنِي سَوِيًّا، وَ رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا، وَ رَزَقْتَنِي مَكْفِيًّا

اللَّهُمَّ إِنِّي وَجَدْتُ فِيهَا أَنْزَلْتَ مِنْ كِتَابِكَ، وَ بَشَّرْتَ بِهِ عِبَادَكَ أَنْ قُلْتَ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَيَّ أَنْفُسَهُمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، وَ قَدْ تَقَدَّمَ مِنِّي مَا قَدْ عَلِمْتَ وَ مَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي فَوَا سَوَأَتَاهُ مِمَّا أَحْصَاهُ عَلَيَّ كِتَابُكَ فَلَوْ لَا الْمَوَاقِفُ الَّتِي أُوْمَلُ مِنْ عَفْوِكَ الَّتِي شَجَلَتْ كُلَّ شَيْءٍ لَأَلْقَيْتُ بِيَدِي، وَ لَوْ أَنَّ أَحَدًا اسْتَطَاعَ الْهَرَبَ مِنْ رَبِّهِ لَكُنْتُ أَنَا أَحَقُّ بِالْهَرَبِ مِنْكَ، وَ أَنْتَ لَا تَخْفَى عَلَيْكَ خَافِيَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا أَتَيْتَ بِهَا، وَ كَفَى بِكَ جَازِيًّا، وَ كَفَى بِكَ حَسِيًّا.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ طَالِبِي إِنْ أَنَا هَرَبْتُ، وَ مُدْرِكِي إِنْ أَنَا فَرَرْتُ، فَهَذَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ خَاضِعٌ ذَلِيلٌ رَاغِمٌ، إِنْ تُعَذِّبْنِي فَإِنِّي لِذَلِكَ أَهْلٌ، وَ هُوَ يَا رَبِّ مِنْكَ عَدْلٌ، وَ إِنْ تَعَفَّ عَنِّي فَقَدِيمًا سَمَلْنِي عَفْوُكَ، وَ أَلْبَسْتَنِي عَافِيَتِكَ.

فَأَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِالْمَخْرُوجِ مِنَ أَسْمَائِكَ، وَ بِمَا وَارَتْهُ الْحُجُبُ مِنْ بَهَائِكَ، إِلَّا

رَحِمْتَ هَيْدَةَ النَّفْسِ الْجَزُوعَةَ، وَ هَيْدَةَ الرَّمَّةِ الْهَلُوعَةَ، الَّتِي لَمَّا تَسِيَّتْ طَبِيعَ حَرِّ شَمْسِكَ، فَكَيْفَ تَسِيَّتْ طَبِيعَ حَرِّ نَارِكَ، وَ الَّتِي لَمْ تَسِيَّتْ طَبِيعَ صَوْتِ رَعِيدِكَ، فَكَيْفَ تَسِيَّتْ طَبِيعَ صَوْتِ غَضَبِكَ فَارْحَمْنِي اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَمْرٌ حَقِيرٌ، وَ خَطَرٌ يَسِيرٌ، وَ لَيْسَ عِيْدَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، وَ لَوْ أَنَّ عِيْدَابِي مِمَّا يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ لَسَأَلْتُكَ الصَّبْرَ عَلَيْهِ، وَ أَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ لَكَ، وَ لَكِنْ سُلْطَانُكَ اللَّهُمَّ أَعْظَمُ، وَ مُلْكُكَ أَذْوَمُ مِنْ أَنْ تَزِيدَ فِيهِ طَاعَةُ الْمُطِيعِينَ، أَوْ تَنْقُصَ مِنْهُ مَعْصِيَةُ الْمُذْنِبِينَ.

فَارْحَمْنِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَ تَجَاوَزْ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ، وَ تَبَّ عَلَيَّ، إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

ترجمه دعای ۵۰

خدایا، تو مرا کامل و بی عیب آفریدی، و در خردی پروردی، و از رنج بردن در طلب روزی بی نیاز کردی.

خدایا، من در کتابی که فرو فرستاده ای و بندگان را به آن بشارت داده ای، یافته ام که گفته ای:

«ای بندگان من که درباره خود اسراف کرده اید، از رحمت خدا ناامید مشوید، زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد» و پیش از این از من اعمالی سر زده که تو دانسته ای، و از من به آن داناتری.

پس وای به رسوائی من از آنچه نامه تو بر من شمرده است! پس اگر نبود مواردی از عفو عالم گیرت که به آن امیدوارم، خود را از دست می دادم.

و اگر کسی را یارای فرار از پروردگارش می بود، هر آینه من به گریختن از تو سزاوارتر بودم.

و تو هیچ رازی در زمین و در آسمان از نظرت پوشیده نیست، و آن را در روز رستاخیز حاضر می سازی، و از هر جزا دهنده و محاسبی بی نیازی.

خدایا، همانا که تو جوینده منی اگر بگریزم، و دریابنده منی اگر فرار

کنم.

پس اینک منم در پیشگاهت، فروتن و خوار و روی بر خاک نهاده، اگر عذابم کنی پس من سزاوار آنم، و آن از طرف تو ای پروردگار من عدل است.

و اگر از من در گذری پس از دیر باز عفو مرا فرا گرفته است و تو جامه عافیت را بر من پوشانیده ای.

پس از تو مسألت می کنم - خدایا - به نامهای اندوخته ات، و به آن جمالت که پرده های جلال آن را پوشیده است که در حال آسایش و رنج رحمت آوری بر این جان بی تاب، و این مشت استخوان سست بی طاقتی که تاب حرارت آفتاب ندارد، پس چگونه تاب حرارت آفتاب ندارد، پس چگونه تاب حرارت دوزخ تو می آورد و آنکه طاقت بانک رعد تو را نمی آرد، پس چگونه شنیدن غریو خشم تو را می تواند.

پس رحم کن بر من - ای خدای من - زیرا که من فردی حقیرم، و قدر من اندک است، و عذابم چیزی نیست که به وزن ذره ای در پادشاهی تو بیفزاید و اگر عذاب من در پادشاهی تو می افزود، هر آینه نیروی صبر بر آن را از تو می خواستم، و دوست داشتم که آن فزونی تو را باشد. ولی پادشاهی تو خدایا، بزرگتر، و سلطنت با دوام تر، از آن است که طاعت اطاعت کنندگان در آن بیفزاید، یا نافرمانی گنهکاران از آن بکاهد، پس بر من رحم کن، ای مهربانترین مهربانان، و از من در گذر، ای صاحب جلال و اکرام، و توبه ام را بپذیر زیرا که تویی آن توبه پذیر مهربان.

۵۱ - نیایش، در تضرع و زاری

(۵۱) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي التَّضَرُّعِ وَالِاسْتِكَانَةِ:

إِلَهِي أَحْمَدُكَ وَ أَنْتَ لِلْحَمْدِ أَهْلٌ عَلَى حُسْنِ

صَنِيعَتِكَ إِلَيَّ، وَ سُبُوحِ نِعْمَائِكَ عَلَيَّ، وَ جَزِيلِ عَطَائِكَ عِنْدِي، وَ عَلَيَّ مَا فَضَّلْتَنِي بِهِ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ أَسْبَغْتَ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَتِكَ، فَقَدْ اضْطَنَعْتُ عِنْدِي مَا يَعْجِزُ عَنْهُ شُكْرِي.

وَ لَوْ لَا إِحْسَانُكَ إِلَيَّ وَ سُبُوحُ نِعْمَائِكَ عَلَيَّ مَا بَلَغْتُ إِحْرَارَ حَظِّي، وَ لَا إِصْلَاحَ نَفْسِي، وَ لَكِنَّكَ ابْتَدَأْتَنِي بِالْإِحْسَانِ، وَ رَزَقْتَنِي فِي أُمُورِي كُلِّهَا الْكَفَايَةَ، وَ صَرَفْتَ عَنِّي جَهْدَ الْبَلَاءِ، وَ مَنَعْتَ مِنِّي مَحْذُورَ الْقَضَاءِ.

إِلَهِي فَكَمْ مِنْ بَلَاءٍ جَاهِدٍ قَدْ صِرَفْتَ عَنِّي، وَ كَمْ مِنْ نِعْمَةٍ سَابَغَهُ أَفْرَزْتُ بِهَا عَيْنِي، وَ كَمْ مِنْ صَنِيعَةٍ كَرِيمَةٍ لَكَ عِنْدِي أَنْتَ الَّذِي أَجَبْتَ عِنْدَ الْإِضْطِرَارِ دَعْوَتِي، وَ أَقَلْتَ عِنْدَ الْعِثَارِ زَلَّتِي، وَ أَخَذْتَ لِي مِنَ الْأَعْدَاءِ بَطْلَامَتِي.

إِلَهِي مَا وَحَدَّثْتُكَ بِخِيَلِمَا حِينَ سَأَلْتُكَ، وَ لَمَّا مُنْقَبِضًا حِينَ أَرَدْتُكَ، يَلُ وَحَدَّثْتُكَ لِإِدْعَائِي سَامِعًا، وَ لِمَطَالِبِي مُعْطِيًا، وَ وَحَدَّثْتُ نِعْمَاكَ عَلَيَّ سَابِغَةً فِي كُلِّ شَأْنٍ مِنْ شَأْنِي وَ كُلِّ زَمَانٍ مِنْ زَمَانِي، فَأَنْتَ عِنْدِي مَحْمُودٌ، وَ صَنِيعُكَ لَدَيَّ مَبْرُورٌ. تَحْمَدُكَ نَفْسِي وَ لِسَانِي وَ عَقْلِي، حَمْدًا يَبْلُغُ الْوَفَاءَ وَ حَقِيقَةَ الشُّكْرِ، حَمْدًا يَكُونُ مَبْلَغَ رِضَاكَ عَنِّي، فَجَنِّبْنِي مِنْ سُخْطِكَ.

يَا كَهْفِي حِينَ تُعِينِي الْمَذَاهِبُ وَ يَا مُقِيلِي عِثْرَتِي، فَلَوْ لَمَّا سَيَّرْتُكَ عَوْرَتِي لَكُنْتُ مِنَ الْمَفْضُوحِينَ، وَ يَا مُؤَيِّدِي بِالنَّصِيرِ، فَلَوْ لَا نَصِيرُكَ إِيَّايَ لَكُنْتُ مِنَ الْمَغْلُوبِينَ، وَ يَا مَنْ وَضَعْتَ لَهُ الْمُلُوكُ نِيرَ الْمِدْلَةِ عَلَيَّ أَعْنَاقَهُمْ، فَهُمْ مِنْ سَيِّطَوَاتِهِ خَائِفُونَ، وَ يَا أَهْلَ التَّقْوَى، وَ يَا مَنْ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، أَسْأَلُكَ أَنْ تَعْفُو عَنِّي، وَ تَعْفِرَ لِي فَلَسْتُ بَرِيئًا فَأَعْتَدِرْ، وَ لَا بَدِي قُوَّةٌ فَأَتَّصِرْ، وَ لَا مَفَرَّ لِي فَأَفِرْ.

وَ أَسْتَقِيلُكَ عَثْرَاتِي، وَ أَتَنْصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذُنُوبِي الَّتِي قَدْ أَوْبَقْتَنِي، وَ أَحَاطْتُ بِهَا فَاهْلَكْتَنِي، مِنْهَا فَرَزْتُ إِلَيْكَ رَبِّ تَائِبًا فَتُبَّ عَلَيَّ، مُتَعَوِّدًا

فَاعْزِدْنِي، مُسِيئَةً تَجِيرًا فَلَا تَخْذُلْنِي، سَائِلًا فَلَا تَحْرِمْنِي مُعْتَصِمًا فَلَا تُسَلِّمْنِي، دَاعِيًا فَلَا تَرُدَّنِي خَائِبًا. دَعْوَتُكَ يَا رَبِّ مَسِيئَتَيْنَا، مُسِيئَتَيْنَا، مُشْفِقًا، خَائِفًا، وَجَلًّا، فَقِيرًا، مُضْطَرًّا إِلَيْكَ. أَشْكُو إِلَيْكَ يَا إِلَهِي ضَعْفَ نَفْسِي عَنِ الْمَسَارَعَةِ فِيمَا وَعَدْتَهُ أَوْلِيَاءَكَ، وَالْمَجَانِبَةَ عَمَّا حَذَرْتَهُ أَعْدَاءَكَ، وَكَثْرَةَ هُمُومِي، وَوَسْوَاسَةَ نَفْسِي.

إِلَهِي لَمْ تَفْضَحْنِي بِسِرِّي، وَ لَمْ تُهْلِكْنِي بِجَرِيرَتِي، أَدْعُوكَ فَتَجِيبْنِي وَإِنْ كُنْتُ بَطِينًا حِينَ تَدْعُونِي، وَ أَسْأَلُكَ كُلَّمَا شِئْتُ مِنْ حَوَائِجِي، وَ حَيْثُ مَا كُنْتُ وَضَعْتُ عِنْدَكَ سِرِّي، فَلَا أَدْعُ سِوَاكَ، وَ لَا أَرْجُو غَيْرَكَ لِيُنِيبَكَ لِيُنِيبَكَ، تَسْمَعُ مِنْ شِكَايِكَ، وَ تَلْقَى مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْكَ، وَ تَخْلُصَ مِنْ اعْتَصَمَ بِكَ، وَ تَفْرُجَ عَمَّنْ لَازِمَكَ.

إِلَهِي فَلَا تَحْرِمْنِي خَيْرَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى لِقَلْبِهِ شُكْرِي، وَ اغْفِرْ لِي مَا تَعَلَّمْتُ مِنْ ذُنُوبِي.

إِنْ تُعَذِّبْ فَإِنَّا الظَّالِمُ الْمُفْرَطُ الْمُضَيِّعُ الْإِثْمِ الْمُقْصِرُ الْمُغْفَلُ حَظُّ نَفْسِي، وَ إِنْ تَغْفِرْ فَإِنَّتِ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.

ترجمه دعای ۵۱

ای معبود من تو را می ستایم و تو شایان ستایشی، در برابر احسان کاملت نسبت به من، و فراوانی نعمتهایت بر من، و بسیاری عطایت درباره من، و بر رحمتی که مرا به آن برتری داده ای، و نعمتی که بر من سرشار ساخته ای.

زیرا چندان درباره ام احسان کرده ای که شکر من از آن قاصر است.

و اگر احسان تو نسبت بمن و سرشاری نعمتهایت بر من نمی بود، به احراز بهره خود و به اصلاح نفس خود نمی رسیدم. ولی تو درباره ام احسان آغاز کردی، و از رنج کوشش در کفایت امورم بی نیازم ساختی، و مشقت بلا را از من برگرداندی، و قضای خوفناک را از من باز داشتی - ای معبود من - پس چه بسا بلای مشقت باری که آن را از

من برگردانیدی! و چه بسا نعمت سرشاری، که چشمم را به آن روشن ساختی و چه بسا احسان بزرگی که از آن تو نزد من است! تویی که هنگام بیچارگی دعایم را اجابت کردی.

و هنگام در افتادن به گناه از لغزشم در گذشتی، و حقم را از ستمکاران باز ستانیدی.

ای معبود من - من آنگاه که از تو مسألت کردم تو را بخیل ندیدم.

و چون آهنگ تو کردم تو را گرفته نیافتم. بلکه تو را نسبت به دعایم شنونده و درباره خواهشهایم عطا کننده یافتم، نعمتهایت را در هر حال از حالاتم و در هر زمان از زمانهایم بر خود سرشار یافتم، از این رو تو نزد من ستوده ای، و احسانت پیش من مشکور است. جان و زبان و عقل من تو را همی ساینند، چنان ستایش که به پایگاه کمال و به کنه شکر رسد، چنان ستایش که در حد خشنودی تو از من فراز آید.

پس در آن وقت که تعدد راهها مرا خسته سازد، و ای در گذرنده از لغزش من، که اگر عیب پوشی تو درباره من نمی بود هر آینه از رسوا شدگان می بودم، و ای دستگیر من از سر یاری، که اگر یاریت نسبت به من نمی بود هر آینه از مغلوبان می بودم.

و ای کسی که پادشاهان در پیشگاهش یوغ مذلت را به گردنهایشان نهاده اند، و از این رو از حمله هایش ترسانند.

و ای سزاوار پرهیزگاری.

و ای کسی که نامهای نیکو مخصوص او است.

از تو مسألت می کنم که از من در گذری و مرا بیامرزی زیرا من بی گناه نیستم که در برابر مؤاخذه تو حجت آورم، و نیرومند نیستم که غلبه کنم و

گریز گاهی ندارم که بگریزم، و از تو می خواهم که از لغزشهایم در گذری، و پوزش و بیزاری می جویم از آن گناهانم که مرا گرفتار ساخته، و بر من احاطه کرده، چندان که نابودم ساخته. از شر آن گناهان - ای پروردگار من - به حال توبه به سوی تو گریخته ام، پس توبه ام را بپذیر و به حال پناه جستن، پس پناهم ده، و به حال زینهار خواستن، پس خوارم مگذار، و به حال سؤال، پس محرومم مگردان، و به حال دست به دامن شدن، پس به دشمن تسلیم مکن، و به حال خواهش، پس ناامیدم باز مگردان. تو را خواندم - ای پروردگار من - در حالی که مسکین و زار و ترسنده و هراسان و نگران و فقیر و بیچاره آستان توئم.

به تو شکایت می کنم - ای معبود من - از ناتوانی خود در شتاب کردن به سوی آنچه به دوستانت وعده دادی، و در دوری گزیدن از آنچه دشمنانت را از آن بیم داده ای، شکایت می کنم از بسیاری غم هایم، و از وسوسه نفسم - ای معبود من - تو مرا به نیت بدم رسوا نکردی، و به گناهم هلاک نساختی. تو را می خوانم، پس مرا اجابت می کنی، اگر چه چون تو مرا می خوانی در اجابت کند باشم و هر حاجتی که دارم از تو می خواهم، و هر کجا باشم راز خود را پیش تو می سپارم.

پس جز تو را نمی خوانم و به غیر تو امید ندارم.

لیک لیک!، تو می شنوی شکایت کسی را که شکایت نزد تو آورد، و رو می آوری به کسی که بر تو توکل کند، و می رهانی هر که را

به پناه لطف تو در آید و بلا را بر طرف می کنی از زهر که به تو پناه می آورد. - ای معبود من - پس مرا به علت ناسپاسیم از خیر جهان و این جهان محروم مکن، و آن گناهانم را که می دانی بیامرز. اگر عذاب فرمائی پس به علت آن است که من آن ستمکار سهل انگار اهمال پیشه گناهکار کوتاهی کننده فرو گذارنده به غفلت گذارنده ی بهره خویشم.

و اگر بیامرزی، پس به سبب آن است که تو مهربان ترین مهربانانی.

۵۲ - نیایش، در مقام اصرار به طلب از خدای تعالی

(۵۲) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِلْحَاحِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى:

يَا اللَّهُ الَّذِي لَمَّا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ، وَ كَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ يَا إِلَهِي مَا أَنْتَ خَلَقْتَهُ، وَ كَيْفَ لَا تُحْصِي مَا أَنْتَ صَنَعْتَهُ، أَوْ كَيْفَ يَغِيبُ عَنْكَ مَا أَنْتَ تَدْبِرُهُ، أَوْ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَهْرَبَ مِنْكَ مَنْ لَا حَيَاةَ لَهُ إِلَّا بِرِزْقِكَ، أَوْ كَيْفَ يَنْجُو مِنْكَ مَنْ لَا مَذْهَبَ لَهُ فِي غَيْرِ مُلْكِكَ.

سُبْحَانَكَ أَحْسَى خَلْقِكَ لَكَ أَعْلَمُهُمْ بِكَ، وَ أَخْضَعُهُمْ لَكَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِكَ، وَ أَهْوَنُهُمْ عَلَيْكَ مَنْ أَنْتَ تَرْزُقُهُ وَ هُوَ يَعْبُدُ غَيْرَكَ سُبْحَانَكَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانَكَ مَنْ أَشْرَكَ بِكَ، وَ كَذَبَ رُسُلَكَ، وَ لَيْسَ يَسْتَطِيعُ مَنْ كَرِهَ قَضَاءَكَ أَنْ يَرُدَّ أَمْرَكَ، وَ لَا يَمْتَنِعُ مِنْكَ مَنْ كَذَبَ بِقُدْرَتِكَ، وَ لَا يَفُوتُكَ مَنْ عَبَدَ غَيْرَكَ، وَ لَا يُعَمِّرُ فِي الدُّنْيَا مَنْ كَرِهَ لِقَاءَكَ.

سُبْحَانَكَ يَا أَعْظَمَ شَأْنِكَ، وَ أَفْهَرَ سُلْطَانِكَ، وَ أَشَدَّ قُوَّتِكَ، وَ أَنْفَذَ أَمْرَكَ سُبْحَانَكَ قَضَيْتَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ الْمَوْتَ مَنْ وَحْدَكَ وَ مَنْ كَفَرَ بِكَ، وَ كُلَّ ذَاتِ الْمَوْتِ، وَ كُلَّ صَائِرِ إِلَيْكَ، فَتَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ. آمَنْتُ

بِكَ، وَ صَدَقْتُ رُسُلَكَ، وَ قَبِلْتُ كِتَابَكَ، وَ كَفَرْتُ بِكُلِّ مَعْبُودٍ غَيْرِكَ، وَ بَرِئْتُ مِمَّنْ عَبَدَ سِوَاكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَصِيبُ وَ أُمْسِي مُسِيئًا لِعَمَلِي، مُعْتَرِفًا بِذُنُوبِي، مُقِرًّا بِخَطَايَايَ، أَنَا يَا سِرَافِي عَلَى نَفْسِي ذَلِيلٌ، عَمَلِي أَهْلِكُنِي، وَ هَوَايَ أَرْدَانِي، وَ شَهَوَاتِي حَرَمَتْنِي.

فَأَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ سُؤَالَ مَنْ نَفْسُهُ لَاهِيَةٌ لِطُولِ أَمَلِهِ، وَ يَدُهُ غَافِلٌ لِسِيِّئِ كَوْنِ عُرُوقِهِ، وَ قَلْبُهُ مَفْتُونٌ بِكَثْرَةِ النِّعَمِ عَلَيْهِ، وَ فِكْرُهُ قَلِيلٌ لِمَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ. سُؤَالَ مَنْ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْأَمَلُ، وَ فَتَنَهُ الْهَوَى، وَ اسْتَمَكَّنَتْ مِنْهُ الدُّنْيَا، وَ أَظْلَمَ الْأَجَلَ، سُؤَالَ مَنْ اسْتَكْتَرَ ذُنُوبَهُ، وَ اعْتَرَفَ بِخَطِيئَتِهِ، سُؤَالَ مَنْ لَا رَبَّ لَهُ غَيْرُكَ، وَ لَا وَلِيَّ لَهُ دُونُكَ، وَ لَا مُنْقِذَ لَهُ مِنْكَ، وَ لَا مَلْجَأَ لَهُ مِنْكَ، إِلَّا إِلَيْكَ.

إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ الْوَاجِبِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ، وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي أَمَرْتَ رَسُولَكَ أَنْ يُسَبِّحَكَ بِهِ، وَ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي لَا يَنْبَلِي وَ لَا يَتَغَيَّرُ، وَ لَا يَحُولُ وَ لَا يَفْنَى، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تُغْنِيَنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ بِعِبَادَتِكَ، وَ أَنْ تُسَلِّيَ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا بِمَخَافَتِكَ، وَ أَنْ تُثَبِّتَنِي بِالْكَثِيرِ مِنْ كَرَامَتِكَ بِرَحْمَتِكَ.

فَالْيَاكَ أَوْزُ، وَ مِنْكَ أَخَافُ، وَ بِكَ أَسْتَعِيْثُ، وَ إِلَيْكَ أَرْجُو، وَ لَكَ أَدْعُو، وَ إِلَيْكَ أَلْجَأُ، وَ بِكَ أُنْقُ، وَ إِلَيْكَ أَسْتَعِينُ، وَ بِكَ أُوْمِنُ، وَ عَلَيْكَ أَتَوَكَّلُ، وَ عَلَى جُودِكَ وَ كَرَمِكَ أَتَكَلُّ.

ترجمه دعای ۵۲

ای خدائی که چیزی در آسمان و زمین بر تو پوشیده نمی ماند، و چگونه بر تو پوشیده بماند - ای معبود من - آنچه تو خود آن را آفریده ای؟

و چگونه نشناسی آنچه را که تو خود ساخته ای، یا چگونه از نظر تو غائب شود آنچه تو آن را به عنایت

خود روبراه می سازی؟

یا چگونه می تواند از تو بگریزد کسی که جز به روزی تو حیات ندارد؟

یا چگونه از تو نجات یابد آنکه در غیر ملک تو راهی نمی یابد، منزهی تو! ترسنده ترین خلق تو، در پیشگاه جلالت داناترین آنها نسبت به تو است، و خاضع ترین ایشان در مقام عظمت تو عامل ترین ایشان به طاعت تو است، و خوارترین ایشان در نظر تو کسی است که تو او را روزی می دهی و او غیر تو را عبادت می کند.

منزهی تو، هر که به تو شرک آورد و پیغمبرانت را تکذیب کند از پادشاهی تو نمی کاهد و هر که حکم تو را نپسندد نمی تواند فرمانت را رد کند، و هر که قدرتت را انکار کند، خود را از غلبه قدرت تو باز نمی دارد و هر که غیر تو را بندگی کند از دست مؤاخذه تو بدر نمی رود و هر که لقای تو را مکروه دارد در دنیا جاوید زیست نمی کند.

منزهی تو، چه عظیم است شأن تو! و چه قاهر است پادشاهی تو! و چه سخت است نیروی تو! و چه نافذ است فرمان تو! منزهی تو، همه آفریدگانت را به مرگ محکوم کرده ای، چه آن کس که تو را به توحید بستاید، و چه آن کس که تو را انکار کند، و ایشان همگی چشمنده ی مرگند، و یکسره به سوی تو باز گردنده اند، پس تو از هر نقص و عیب منزهی و از همگان برتری. نیست معبودی جز تو که تنهائی و شریکی نداری. به تو ایمان آوردم و پیغمبرانت را تصدیق کردم، و کتابت را پذیرفتم، و بهر معبودی جز تو کافر شدم، و از هر که غیر

تو را پرستید بیزار گشتم.

خدایا من صبح و شام می‌کنم در حالی که عمل خود را اندک می‌شمارم، و به گناه خود معترفم، و به خطاهای خود مقرر.

من به سبب اسرافم درباره خویش خوارم. عملم دستخوش هلاکم ساخته، و هوای نفسم مرا بمیرانده، و شهواتم محرومم کرده، پس از تو مسألت می‌کنم - ای مولای من - مانند سؤال کسی که نفس او به علت درازی آرزویش غافل است، و بدنش به سبب تن پروریش بی‌خبر و بی‌حرکت و دلش به علت فزونی نعمتهایش گرفتار است، و اندیشه اش نسبت به فرجام کارش کم است، مانند سؤال کسی که آرزو بر او چیره شده و هوای نفس گرفتارش ساخته، و دنیا بر او دست یافته، و مرگ بر او سایه انداخته است. مانند سؤال کسی که گناهان خود را بسیار شمرده، و به خطای خود اعتراف کرده، مانند سؤال کسی که پروردگاری جز تو و دوستی غیر از تو ندارد، و رهاننده ای برای او از تو، و پناهگاهی برای او از تو جز به سوی تو نیست - ای معبود من - تو را مسألت می‌کنم بحق واجب و لازمت، بر همه آفریدگانت و به آن نام بزرگت که پیغمبرت را فرمان دادی تا تو را به آن نام تسبیح کند و بزرگی ذات بزرگوار تو که کهنه نمی‌شود و دیگرگون نمی‌گردد، و تغییر حال نمی‌دهد، و فنا نمی‌پذیرد، که رحمت فرستی بر محمد و آل محمد، و مرا به عبادت خود از هر چیزی بی‌نیاز کنی، و با ترس خود دل مرا از دنیا سرد سازی، و به رحمت خود با ارمغانهای فراوان کرامت خود

باز گردانی، زیرا که من به سوی تو می گریزم، و از تو می ترسم و از تو فریاد رسی می خواهم.

و به تو امیدوارم و تو را می خوانم و به سوی تو پناه می آورم.

و به تو اطمینان دارم، و از تو مدد می طلبم، و به تو می گروم، و بر تو توکل می کنم، و بر جود و کرم تو اعتماد می ورزم.

۵۳ - نیایش، در تذلل ب پیشگاه خدای عز و جل

(۵۳) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي التَّذَلُّلِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:

رَبِّ أَفْحَمْتَنِي ذُنُوبِي، وَ انْقَطَعَتْ مَقَالَتِي، فَلَمَّا حَجَّجَهُ لِي، فَأَنَا الْأَسِيرُ بِبَيْتِي، الْمُرْتَهَنُ بِعَمَلِي، الْمُرْتَدُّ فِي خَطِيئَتِي، الْمُتَحَيِّرُ عَنِ قَصْدِي، الْمُتَنَقِّطُ بِي. قَدْ أَوْقَفْتُ نَفْسِي مَوْفَقَ الْأَذْلَاءِ الْمُذْنِبِينَ، مَوْفَقَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُتَجَرِّينَ عَلَيْكَ، الْمُسْتَخْفِينَ بِوَعْدِكَ سُبْحَانَكَ أَيُّ جُزْأِهِ اجْتَرَأْتُ عَلَيْكَ، وَ أَيُّ تَغْرِيرِ عَزْرَتُ بِنَفْسِي مَوْلَايَ اِرْحَمْ كِتَابَتِي لِحُرِّ وَجْهِي وَ زَلَّةِ قَدَمِي، وَ عُدِّ بِحِلْمِكَ عَلَيَّ جَهْلِي وَ يَاخْسَانِكَ عَلَيَّ إِسَاءَتِي، فَأَنَا الْمُقَرَّبُ بِذَنْبِي، الْمُعْتَرَفُ بِخَطِيئَتِي، وَ هَذِهِ يَدِي وَ نَاصِيَتِي، أَسْتَكِينُ بِالْقَوْدِ مِنْ نَفْسِي، اِرْحَمْ شَيْبَتِي، وَ نَفَادَ أَيَّامِي، وَ اقْتِرَابَ أَجَلِي وَ ضَعْفِي وَ مَسْكَتِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي.

مَوْلَايَ وَ اِرْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا أَثْرِي، وَ اَمَحَى مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي، وَ كُنْتُ مِنَ الْمُنْسَبِّينَ كَمَنْ قَدْ نُسِيَ مَوْلَايَ وَ اِرْحَمْنِي عِنْدَ تَغْيِيرِ صُورَتِي وَ حَالِي إِذَا بَلَى جِسْمِي، وَ تَفَرَّقَتْ أَعْضَائِي، وَ تَقَطَّعَتْ أَوْصَالِي، يَا عَفْلَتِي عَمَّا يُرَادُ بِي.

مَوْلَايَ وَ اِرْحَمْنِي فِي حَشْرِي وَ نَشْرِي، وَ اجْعَلْ فِي ذَلِّكَ الْيَوْمِ مَعَ أَوْلِيَائِكَ مَوْفِي، وَ فِي أَحْبَابِكَ مَضِي بَدْرِي، وَ فِي جَوَارِكَ مَسْكِنِي، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ترجمه دعای ۵۳

ای پروردگار من، گناهانم مرا خاموش ساخته، و رشته گفتارم را بگسیخته است، زیرا حاجتی برایم نمانده است، و از این رو به بلیه خود اسیر، و به کردار خود در گرو، و در خطای خود سرگشته، و از مقصد خود سرگردان و در راه درمانده ام هم اکنون نفس خویش را در موقف ذلیلان گناهکار داشته ام، در موقف بدبختانی که بر تو جری شده اند، و وعده تو را سرسری شمرده اند.

منزهی تو! به چه جرأت بر تو دلیری کردم؟!

و به کدام فریب خود را به مهلکه افکندم؟!

مولای من،

رحمت آور بر زمین خوردنم با صفحه صورتم، و بر لغزیدن گامم و بیخس به حلم خود بر نادانیم، و به احسان خود بر بد کرداریم.

زیرا منم که به گناه خود مقرر، و به خطای خود معترفم، و این دست و سر من است که برای قصاص از نفس خویش آن را به زاری تسلیم کرده ام. بر پیری و به آخر رسیدن عمر و نزدیک شدن مرگ و ناتوانی و مسکینی و بیچارگیم رحمت آور.

ای مولای من، و چون نشان من از دنیا منقطع شود، و یادم از میان آفریدگان محو گردد، و همچون کسی که یکباره از یاد برود، از فراموش شدگان گردهم، بر من رحمت آور ای مولای من و هنگام دیگرگون شدن صورت و حال، آنگاه که بدنم بپوسد، و اعضايم از هم بپاشد، و پیوندهایم بگسلد، بر من رحمت آور.

ای وای از بی خبری من از آنچه درباره ام اراده شده.

مولای من، و هنگام زنده کردن و برانگیختنم بر من رحمت آور، و در آن روز توقفم را با دوستان، و به راه افتادنم را از موقف حشر به دار جزاء در سلک یاران، و مسکنم را در جوارت قرار ده، ای پروردگار جهانیان.

۵۴ - نیایش، در طلب گشایش اندوه ها

(۵۴) وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اسْتِكْشَافِ الْهُمُومِ:

يَا فَارِجَ الْهَمِّ، وَ كَاشِفَ الْغَمِّ، يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ رَحِيمَهُمَا، صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ افْرِجْ هَمِّي، وَ اكْشِفْ غَمِّي.

يَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ، اعْصِمْنِي وَ طَهِّرْنِي، وَ اذْهَبْ بِنَيْتِي.

وَ اقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، وَ قُلْ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ مَنْ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ، وَ ضَعُفَتْ قُوَّتُهُ، وَ كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ، سُؤَالَ مَنْ لَا يَجِدُ لِفَاقَتِهِ مُغِيثًا، وَ لَا لِضَعْفِهِ مُقْوِيًا، وَ لَا لِذُنُوبِهِ غَافِرًا غَيْرَكَ، يَا ذَا الْجَمَالِ وَ الْبِكْرَامِ أَسْأَلُكَ عَمَلًا تُحِبُّ بِهِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، وَ يَقِينًا تَنْفَعُ بِهِ مَنْ اسْتَيْقَنَ بِهِ حَقَّ الْيَقِينِ فِي نَفَازِ أَمْرِكَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اقْبِضْ عَلَى الصَّدَقِ نَفْسِي، وَ اقْطَعْ مِنَ الدُّنْيَا حَاجَتِي، وَ اجْعَلْ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتِي شَوْقًا إِلَى لِقَائِكَ، وَ هَبْ لِي صِدْقَ التَّوَكُّلِ عَلَيْكَ.

أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ كِتَابٍ قَدْ خَلَا، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كِتَابٍ قَدْ خَلَا، أَسْأَلُكَ خَوْفَ الْعَابِدِينَ لَكَ، وَ عِبَادَةَ الْخَاشِعِينَ لَكَ، وَ يَقِينَ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ، وَ تَوَكُّلَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْكَ.

اللَّهُمَّ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِي مَسْأَلَتِي مِثْلَ رَغْبَةِ أَوْلِيَائِكَ فِي مَسَائِلِهِمْ، وَ رَهْبَتِي مِثْلَ رَهْبَةِ أَوْلِيَائِكَ، وَ اسْتِعْمَلْنِي فِي مَرْضَاتِكَ عَمَلًا لَا أَتْرُكُ مَعَهُ شَيْئًا مِنْ دِينِكَ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ.

اللَّهُمَّ هَذِهِ حَاجَتِي فَأَعْظِمْ فِيهَا رَغْبَتِي، وَ أَظْهِرْ فِيهَا عُذْرِي، وَ لَقِّنِي فِيهَا حُجَّتِي، وَ عَافِ فِيهَا جَسَدِي.

اللَّهُمَّ مَنْ أَصْبَحَ لَهُ ثِقَةٌ أَوْ رَجَاءٌ غَيْرُكَ، فَقَدْ أَصْبَحَتْ وَ أَنْتَ ثِقَتِي وَ رَجَائِي فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا، فَأَقْضِ لِي بِخَيْرِهَا عَاقِبَةً، وَ نَجِّنِي مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ الْمُصْطَفَى وَ عَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

ترجمه دعای ۵۴

ای زداينده اندوه، و ای زایل کننده غم، ای بخشنده در دنیا و آخرت، و مهربان در هر دو سرای، بر محمد و آل محمد رحمت فرست، و اندوه مرا بر طرف کن، و غم را بزداي.

ای یگانه، ای یکتا، ای بی نیاز، ای کسی که نزاده و زائیده نشده، و هیچ همتائی نداشته، مرا نگاه دار

و پاک ساز، و گرفتاریم را بر طرف کن.

و آیه الکرسی و معوذتین و قل هو الله احد را بخوان و بگو:

خدایا من از تو مسألت می کنم، همچون سؤال کسی که احتیاجش سخت، و نیرویش سست، و گناهانش انبوه شده همچون سؤال کسی که برای حاجت خود فریاد رسی، و برای ناتوانیش نیرو دهنده ای، و برای گناهش آمرزنده ای جز تو نمی یابد.

ای صاحب جلال و اکرام. توفیق عملی را از تو می خواهم که به وسیله آن هر که آن را به جا آورد او را دوست داری.

و یقینی را که هر کس در جریان قضای تو به آن متیقن شود او را بدان وسیله سود دهی.

خدایا، رحمت فرست بر محمد و آل محمد و دلم را به سوی راستی فراکش، و حاجتم را از دنیا بگسل و رغبتم را از سر شوق به لقایت در آنچه نزد تو است. قرار ده، و صدق توکل بر خویش را بر من ارزانی دار. تو را از خیر سرنوشت گذشته مسألت می کنم، و از شر آن به تو پناه می برم. ترس عبادتکارانت را و عبادت خاشعان در پیشگاهت را، و یقین توکل کنندگان بر ترا، و توکل مؤمنان به تو را، از تو مسألت دارم.

خدایا رغبت مرا در مسئلهم مانند رغبت دوستانم در مسئلههایشان، و ترسم را مانند ترس اولیاءت قرار ده، و مرا در خشنودی خود چنان بکار دار که با وجود آن چیزی از دین تو را به علت ترس از آفریده ای ترک نکنم.

خدایا این حاجت من است، پس رغبتم را در آن عظیم ساز، و عذر مرا در آن، آشکار گردان.

و حاجتم را در آن

بر زبانم گذار و بدنم را در آن عافیت بخش.

خدایا هر که صبح کند در حالی که به غیر از تو اعتماد و امیدی داشته باشد، پس من صبح کردم.

در حالی که اعتماد و امیدم در همه کارها توئی.

پس به نیک فرجام ترین آنها برایم حکم کن، و مرا به رحمت خود از فتنه های گمراه کننده نجات بخش.

ای مهربانترین مهربانان.

و خدای رحمت فرستد بر سید ما محمد پیغمبر خدا که برگزیده است، و بر آل او که پاکانند.

سیمای صحیفه سجادیه

نویسنده

سیمای صحیفه سجادیه - نویسنده: غلامحسین اعرابی

مقدمه

نام امام سجاد علیه السلام چهارمین امام شیعیان تداعی کننده مناجات و راز و نیاز و دعاست.

آن امام، مجالی برای فعالیتهای علنی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیافت و عمر شریف خود را در محراب عبادت و نیایش سپری ساخت.

عبادت و دعایش، «سیر الی الحق» نبود که «سیر الی الخلق» را به دنبال نداشته باشد. بلکه عبادت و محراب او و رویی به خالق و سویی به سوی خلق داشت. او با «حبل» دعا مردم را با خدایشان مرتبط می ساخت و این «حبل» از چنان استحکام و عمقی برخوردار است که پس از گذشت قرنهای طراوت، اتقان و ژرفای خود را از دست نداده است. نوشته حاضر، بحثی کوتاه درباره «صحیفه سجادیه» آن حضرت است. نمی توان گفت همه دعاها و نیایشهای امام به دست ما رسیده است بلکه دعاها منسوب به آن حضرت قطره ای از دریای ژرف نیایشهای او است. دلیل این سخن مستدرکات بسیار «صحیفه کامله سجادیه» است. به هر صورت، به قول شهید سید محمد باقر صدر (ره)، صحیفه سجادیه را باید به عنوان بزرگترین عمل اجتماعی زمان و موقعیت امام علیه السلام معرفی کرد.

این کتاب یگانه میراث فرهنگ الهی، یک منبع بزرگ مکتبی، یک مشعل هدایت ربانی و یک مدرسه اخلاق و تربیت اسلامی است که با گذشت روزگاران پایدار می ماند. انسانیت پیوسته به آن نیازمند است و هرچه گمراهی های شیطان و فریبندگی دنیا فزونتر گردد، نیاز به آن بیشتر می شود. حکومت بنی امیه، به طور کامل امام را در عزلت سیاسی قرار داده بود به نحوی که در تمام مدت عمر شریفش فقط یک بار

از روی ناچاری از پیشنهاد کارساز امام استقبال کردند و آن موقعی بود که:

«عبد الملک خلیفه اموی با پادشاه روم درگیری پیدا کرد، و پادشاه روم ... او را تهدید کرد که نقدینه های آنان را برای تحقیر مسلمانان از کشور روم وارد کند و در مقابل آن، هر قراردادی که خواست با آنها ببندد.

در اینجا عبد الملک متحیر و بیچاره شد ... لذا مسلمانان را دعوت به گردهمایی کرد و با آنها به مشورت پرداخت. هیچ کدام نظری که بتواند آن را به کار ببندد، اظهار نکردند.

در آنجا مردم به او گفتند:

تو خود می دانی راه فرار از این مشکل به دست چه شخصی است. فریاد برداشت:

وای بر شما چه کسی این کار از او ساخته است؟

گفتند:

بازمانده اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله.

گفت:

راست گفتید. او برای رفع این مشکل به امام زین العابدین علیه السلام پناهنده شد.

امام علیه السلام فرزند خود، محمد بن علی الباقر علیه السلام را به شام گسیل داشت و تعلیمات لازم را به او داد.

در آنجا امام باقر علیه السلام طرحی نو، برای تنظیم پول مسلمانان ارائه داد و کشور اسلامی را از موقعیت استعماری نجات داد.

این قضیه نشان می دهد که اگر موقعیت اجتماعی و سیاسی برای امام فراهم بود، تنها به دعا و مناجات نمی پرداخت و از کان دانش و معرفت و تدبیر الهی خود امت اسلامی را بهره مند می ساخت.

اما افسوس که حکام مستبد بنی امیه این موقعیت را از امام سلب کردند و امت اسلامی را از خورشید وجودش محروم ساختند.

صحیفه سجادیه چه کتابی است؟

از صحیفه سجادیه، که سند آن به امام زین العابدین علیه السلام منتهی می شود، به «اخذ القرآن» و

«انجيل اهل البيت (عليهم السلام)» و «زبور آل محمد صلى الله عليه و آله» و «صحيفه كامله» تعبير شده است.

علامه ابن شهر آشوب، در كتاب معالم العلماء در ذيل ترجمه متوكل ابن عمير، با عنوان «زبور آل محمد صلى الله عليه و آله» و در ذيل ترجمه يحيى ابن محمد الحسينى الدلفى، با عنوان «انجيل اهل بيت» از آن ياد کرده است. ششمين تصنيفى كه در اسلام صورت گرفته، صحيفه سجديه است زيرا چنين نقل گردیده است:

«الصحيح ان اول من صنف امير المؤمنين ثم سلمان ثم ابوذر ثم الاصبغ بن نباته ثم عبيدالله بن ابى رافع ثم صنف الصحيفه الكامله.» بدین سبب، علمای مسلمان اهتمام بسیار به این كتاب داشته، شرحهای زيادى بر آن نوشته اند.

يکى از نويسندگان در كتاب خود تعداد ۶۸ شرح صحيفه را معرفى کرده است.

شيخ آقابرگک نيز در كتاب الذريعه (ج ۱۳، ص ۳۴۵ به بعد) شروح صحيفه سجديه را معرفى کرده است.

به هر حال صحيفه سجديه اى كه اکنون در دسترس ماست، پنجاه و چهار دعا دارد كه دعای اولش «فى التحميد لله عز و جل» و دعای آخرش «دعاؤه فى استكشاف الهموم» است.

متوكل بن هارون گفته است كه «امام صادق عليه السلام هفتاد و پنج دعا به من املا فرمود. يازده باب آن از دستم رفت و شصت و چند باب آن را حفظ كردم...»

سيد محسن امين (ره) مى گويد:

صحيفه كامله ۶۱ دعا دارد كه در باره انواع خير و عبادت و طلب سعادت است و كيفيت توجه به پروردگار و طلب حوائج از او و چگونگى عمل كردن به قول خداوند «ادعونى استجب لكم» را مى آموزد.

سند صحيفه سجديه

صحيفه اى كه اکنون در دست ما است سندش

به «بهاء الشرف» می‌رسد. وی در سال ۵۱۶ در ماه ربیع الاول این دعاها را به سندی که در اول صحیفه نقل شده، دریافت کرده است البته صحیفه سالها قبل از «بهاء الشرف» معروف بود. چنانکه نجاشی در ذیل ترجمه «متوکل بن عمیر بن المتوکل» نوشته است:

«روی عن یحیی بن زید دعاء الصحیفه اخبرنا الحسین بن عبیدالله عن ابن اخی طاهر عن محمد بن مطهر عن ابیه عن عمیر بن المتوکل عن ابیه متوکل عن یحیی بن زید بالدعاء.»

بی تردید نجاشی قبل از «بهاء الشرف» می‌زیست و در سال ۴۵۰ ه. وفات یافت.

همچنین علامه مجلسی (ره) از نسخه ای از صحیفه یاد می‌کند که به سال ۳۳۳ ق. مربوط است:

«قد وجدت فی نسخه قدیمه من الصحیفه الکامله ... و کان تاریخ کتابتها سنه ثلاث و ثلاثین و ثلاثمائه ...»

شایان ذکر است که صحیفه سجاده به بررسی سندی نیاز ندارد، چون بسیاری از علما ادعای تواتر آن را کرده اند.

از مطالعه اجازاتی که برای نقل صحیفه سجاده به ثبت رسیده است، چنان بر می‌آید که این کتاب به بررسی سندی نیاز ندارد و متواتر است.

علامه مجلسی می‌نویسد:

«... و یرتقی الاسانید المذکوره هنا الی سته و خمسين الف اسنادا و مائه اسناد.»

یکی از شارحان صحیفه نیز چنین نوشته است:

«و لما کانت نسبه الصحیفه الشریفه الی صاحبها علیه السلام ثابتة بالاستفاضه الی کادت تبلغ حد التواتر ...»

ناگفته نماند که اگر به سندی که در مقدمه صحیفه ذکر شده اکتفا کنیم، از شرایط حجیت و اتقان برخوردار نیست زیرا:

اولا:

از سید نجم الدین بهاء الشرف، که در اول سند آمده است، در کتابهای رجالی ذکری به میان نیامده است.

همچنین از «عکبری» و «عبدالله»

بن عمر بن الخطاب « نیز در کتابهای رجالی یاد نشده است.

ثانیا:

اگرچه در کتب رجالی از ابوالفضل یاد شده است اما بیشتر او را تضعیف کرده اند.

نجاشی در مورد وی می گوید:

«كان سافر في طلب الحديث عمره و كان في اول امره ثبتا ثم خلط و رایت جل اصحابنا يغمزونه و يضعفونه.»

ثالثا:

در رجال نجاشی آمده است که «متوکل بن عمیر بن متوکل» صحیفه را از «یحیی بن زید» نقل کرده، در حالی که در مقدمه صحیفه می خوانیم:

عمیر از پدرش «متوکل» نقل کرده است.

و این متوکل توثیق نشده است.

رابعا:

اخبار شیخ سعید ابو عبدالله ... در سال پانصد و شانزده بوده است و عبدالله بن عمر، که در سند آمده، صحیفه را در سال دویست و شصت و پنج (۲۶۵) نقل کرده است. تنها سه راوی (ابو منصور عکبری و ابوالفضل و شریف ابو عبدالله) واسطه این دو نفر شمرده می شوند.

بعید به نظر می رسد که در فاصله زمانی بین شیخ سعید و عبدالله بن عمر (دویست و پنجاه و یک سال) فقط سه راوی واسطه قرار گیرند مگر اینکه گفته شود این سه راوی یکدیگر را ملاقات کرده باشند و ... گوینده «حدثنا» در اول سند صحیفه چه کسی است؟

چنانکه مرحوم الهی قمشه ای در مقدمه ترجمه خود بر صحیفه آورده و همچنین در ریاض السالکین دیده می شود، در این مورد دو قول وجود دارد:

۱- گوینده «حدثنا» شیخ جلیل القدر «علی بن السکون» است.

وی از بزرگان علمای امامیه و مورد وثوق است.

این قول منسوب به شیخ بهایی (ره) است. (الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۸)

۲- گوینده «حدثنا» عمید الروساء هبه الله بن حامد است که متوفای سال ۶۰۹ ق. است. (سید ابوالفضل

حسینی، تلخیص الریاض، ص ۹، پاورقی) صاحب ریاض السالکین این قول را پذیرفته و نوشته است:

«... دل علیه ما وجد بخط المحقق الشهيد (ره) علی نسخه المعارضه بنسخه ابن السکون المرقوم علیها بخط عمید الروساء ما صورتہ:

قراها علی السید الاجل النقیب الاوحد العالم جلال الدین عماد الاسلام ابوجعفر القاسم بن الحسن بن محمد بن الحسن بن معیه ادام الله تعالی علوه قرائه صحیحہ مہذبہ.

و رویتها له عن السید بهاء الشرف ابی الحسن محمد بن ...»

با همه اینها صحیفه سجادیه به بررسی سندی نیاز ندارد زیرا:

۱- علمای امامیه بر استفاضه و بلکه تواتر آن اتفاق نظر دارند.

چنانکه عالم بزرگوار الهی قمشه ای می گوید:

«... علمای بزرگ امامیه گویند:

صدور صحیفه سجادیه از امام سجاد علیه السلام به روایات مستفیضه بلکه قریب به تواتر است، هیچ شک و تردیدی در این که کلام امام است نتوان کرد.»

آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) نزد زیدیه و اسماعیلیه نیز ادعای تواتر کرده است.

در همین مورد، کلام علامه مجلسی و صاحب ریاض السالکین قبلاً نقل گردید.

۲- فصاحت و بلاغت صحیفه حاکی از آن است که نمی تواند کلام غیر معصوم علیه السلام باشد. چنانکه «طنطاوی»، مفسر قرآن، وقتی آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) صحیفه سجادیه را به عنوان هدیه برایش ارسال می کند، می گوید:

این کتاب را فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق دیدم.

«قال سیدنا الاستاذ العلامة الکبری و الایه العظمی النجفی المرعشی:

کتب الی العلامة الجوهری الطنطاوی صاحب التفسیر المعروف وصول الصحیفه و شکرلی علی هذه الهدیه السنیه و اطری فی مدحها و الثناء علیها الی ان قال:

و من الشقاء انا الی الان لم نقف علی هذا الاثر القیم الخالد من موارث النبوه و اهل البیت و انی کلما تأملتها رأيتها فوق

کلام المخلوق و دون کلام الخالق ...»

شایان یادآوری است که پس از آن، طنطای از آیت الله العظمی مرعشی نجفی می پرسد:

آیا تاکنون کسی از علمای اسلام شرحی بر آن (صحیفه سجادیه) نوشته است؟

آیت الله مرعشی می نویسد:

«شارحینی که می دانستم نام بردم و کتاب ریاض السالکین تالیف سید علی خان را به ایشان تقدیم کردم. معظم له در جواب نوشت که من مصمم و آماده ام که بر این صحیفه گرامی شرحی بنویسم.»

همچنین سید محسن امین (ره) فصاحت و بلاغت و اسلوب این صحیفه را دلیلی بر صدور آن از امام معصوم علیه السلام دانسته و می نویسد:

«و بلاغه الفاظها و فصاحتها التي لا تبارى و علو مضامينها و ما فيها من انواع التذلل لله تعالى و الثناء عليه و الاساليب العجيبه فى طلب عفوه و كرمه و التوسل اليه اقوى شاهد على صحه نسبتها و ان هذا الدر من ذلك البحر و هذا الجوهر من ذلك المعدن و هذا الثمر من ذلك الشجر.»

پس باید گفت صحیفه سجادیه هرگز به جرح و تعدیل روات نیازمند نیست، بلکه با توجه به انشای کلام و فصاحت و اعجاز بیان، می توان گفت که کلام حضرت امام سجاد علیه صلوات الله است.

۳- نکته دیگری که بر صدور صحیفه دلالت می کند، سندهای متعدد و اجازه های گوناگون است.

علامه مجلسی (ره) درباره طرق روایی صحیفه، می گوید:

«واعلم انها كثيره جدا بحيث يعسر الضبط و الاحاطه و الاحصاء ...»

در صورت اجازه ای که «امیر ماجد بن امیر جمال الدین محمد الحسینی الدشتکی» به «مولی محمد شفیع» داده است، سند متصل دیگری وجود دارد که قابل توجه می نماید:

«انى ارويها عن والدى السيد السند العلامة الثقة ... جمال الدين محمد بن عبدالحسين الحسينى الدشتكى عن

عمه السيد معزالدين محمد ابن السيد الفاضل ... نظام الدين احمد ... عن ابيه السيد نظام الدين احمد المذكور عن ابيه معزالدين ابراهيم، عن ابيه سلام الله عن ابيه عماد الدين مسعود، عن ابيه صدرالدين محمد، عن ابيه غياث الدين منصور عن ابيه صدرالدين محمد عن ابيه ابراهيم عن ابيه محمد عن ابيه اسحاق عن ابيه علي عن ابيه عرشاه عن ابيه اميرانبه، عن ابيه اميرى، عن ابيه الحسن، عن ابيه الحسين، عن ابيه علي، عن ابيه زيد، عن ابيه علي، عن ابيه محمد، عن ابيه علي، عن ابيه جعفر، عن ابيه احمد، عن ابيه جعفر، عن ابيه محمد، عن ابيه زيد، عن ابيه الامام علي بن الحسين زين العابدين عليه و على آباءه التحيه والسلام

«...»

ظاهرا «امير ماجد» با بيست و نه واسطه سند خود را به امام زين العابدين عليه السلام رسانده است.

همچنين علامه مجلسى اجازه هاى متعددى در مورد صحيفه در جلد ۱۰۷ بحار (ص ۴۳ به بعد) نقل کرده است. يك مورد از اين اجازه ها كه قابل توجه است، اجازه روايتى است كه پدر علامه مجلسى در روايا از امام زمان عجل الله تعالى فرجه دريافت کرده است:

«... و بعد فيقول افقر عبادالله الغنى، محمد تقى بن مجلسى الاصفهانى عفى عنهما بالنبى و آله:

انى اروى الصحيفه الكامله عن مولانا و مولى الانام سيدالساجدين على بن الحسين زين العابدين مناو له عن صاحب الزمان و خليفه الرحمان الحجه بن الحسن عليه السلام بين النوم و اليقظه و رايت كانى فى الجامع العتيق باصبهان و المهدي صلوات الله عليه قائم و سالت عنه مسائل اشكلت على فاجاب عنها، ثم سالت عنه عليه السلام كتابا اعلم عليه، فاحالنى بذلك الكتاب الى

رجل صالح، فلما اخذت منه كان الصيحه و ببر كه هذه الرويا انتشرت الصحيفه في الافاق بعدما كان مطموس الاثر في هذه البلاد.»

با توجه به مجموع مطالبی که گذشت، می توان اطمینان پیدا کرد که صحیفه از ناحیه امام سجاد علیه السلام صادر گردیده و تاکنون هیچ کس در این امر تشکیک نکرده است.

چرا صحیفه کامله گفته اند؟

در این مورد، دو نظر ابراز شده است آیت الله مرعشی نجفی (ره)، در مقدمه اش بر صحیفه سجادیه ترجمه بلاغی، چنین نگاشته است:

«فلسفه آنکه صحیفه را «کامله» نامیده اند، بنابر آنچه من از سید جمال الدین کوبانی یمنی شنیدم، آن است که نزد «زیدیه» از صحیفه، نسخه ای هست ولی کامل نیست و در حدود نصف این صحیفه است و از این جهت این صحیفه را کامله نامیده اند.» یکی از محققان معاصر این نظر را نپذیرفته، چنین مورد نقد قرار داده است:

«این تحلیل نه تنها کافی نیست، بلکه آن را درست نمی توان شمرد چه لفظ کامله در سند صحیفه از گفته متوکل بن هارون که خود یحیی بن زید را دیده است، مشاهده می شود و می گوید:

اخبره انه من دعاء ابیه علی بن الحسین من دعاء الصحیفه الکامله.»

و نیز متوکل می گوید:

یحیی بن زید گفت:

می خواهی تو را صحیفه ای از دعای کامل بدهم؟

و مسلم است که در آن وقت صحیفه ای که امروز به نام صحیفه زیدیه مشهور است (طبق گفته کوبانی)، وجود نداشته و بر فرض وجود، شکی نیست که متوکل از آن بی خبر بوده است تا چه رسد که از نقص آن مطلع باشد...»

سپس این محقق چنین ابراز نظر می کند:

«... این مجموعه را از آن جهت کامله گفته اند که دستوری کامل برای درخواست حاجات بنده از خدای تعالی است.»

در بیشتر

موارد و دربارۀ اغلب نیازمندیها و چون چنین دعاها از ائمه ی معصومین (علیهم السلام) با این ترتیب صدور نیافته، این ادعیه در مقابل دعاها ی ائمه دیگر به کامله ملقب شده است. والله العالم.»

این نظریه نیز قابل قبول نمی نماید زیرا دعاهایی که از سایر ائمه علیهم السلام رسیده است نیز از چنین جامعیتی برخوردار است.

مثلا دعای کمیل، دعای سمات و سایر ادعیه که در کتابهای ادعیه مثل مصباح کفعمی، مهج الدعوات ابن طاوس، عده الداعی ابن فهد حلّی و غیره آمده است. به نظر می رسد قبل از تدوین جوامع روایی اولیه شیعه، همزمان با اصول «اربع مائه» و حتی قبل از آنها، در بین شیعه صحایفی از معروفیت برخوردار بوده است مانند صحیفه فاطمه زهرا (س)، صحیفه علی علیه السلام که به یک عدد هم منحصر نبوده است.

این صحایف در دسترس عموم نبوده، گاه برخی از روایات و مطالب آنها توسط برخی از ائمه (علیهم السلام) برای خواصی از اصحاب نقل می شده است. اکنون نیز جز اینکه برخی از مطالب آنها در جوامع روایی آمده، اطلاعی از آنها در دست نیست.

اما دعاها ی صحیفه سجادیه به صورت کامل به دست افرادی از غیر امامان معصوم (علیهم السلام) رسیده است. احتمالا به این سبب این صحیفه را کامله خوانده اند.

مستدرکات صحیفه

دعاها ی امام سجاد علیه السلام به نیایشهای موجود در صحیفه کامله سجادیه منحصر نیست، بلکه به چندین برابر این دعاها می رسد.

تاکنون مستدرکات زیادی برای صحیفه کامله نوشته شده است که از این قرار است:

۱- صحیفه سجادیه که توسط شیخ محمد بن علی الحرفوشی، که چهل سال قبل از شیخ حر عاملی وفات یافته، گردآوری شده است.

۲- الصحیفه الثانیة السجادیة، گردآوری شیخ

محمد بن الحسن بن الحر العاملی.

محدث جزائری در اول شرح ملحقات صحیفه چنین نوشته است:

«ان الشيخ الحر لما جمع من ادعيه السجاده عليه السلام ما يقرب من الصحيفه سماه اخت القرآن.»

۳- الصحيفه السجاده الثالثه، گردآوری میرزا عبدالله افندی صاحب کتاب ریاض العلماء.

۴- الصحيفه السجاده الرابعه، جمع آوری میرزا حسین نوری.

در این مجموعه، غیر از دعاهای موجود در صحیفه های قبلی، هفتاد و هفت دعای دیگر گردآوری شده است.

۵- الصحيفه السجاده الخامسه.

این مجموعه گردآوری سید محسن امین است و بیش از یکصد و هشتاد و دو دعا دارد.

مؤلف درباره این اثر چنین توضیح داده است:

«و استدرک فيها ما خلت عنه الصحيفه الكامله و مافات الثانيه و الثالثه و الرابعه.»

۶- الصحيفه السجاده السادسه، گردآوری شیخ محمد صالح مازندرانی.

آیت الله مرعشی نجفی (ره) در مقدمه خود بر صحیفه سجاده ترجمه بلاغی، مستدرکات دیگری نیز ذکر کرده است که جهت رعایت اختصار از نام بردن آنها خود داری می شود.

ماهنامه کوثر شماره ۳۲

ترجمه های صحیفه سجاده

نظر به اهمیت والایی که کتاب صحیفه سجاده پیش علما و بزرگان ما داشته است تاکنون ترجمه های متعددی از آن به عمل آمده است که به آنها به ترتیب زمانی اشاره میکنیم:

۱. ترجمه آقا هادی مازندرانی. [۱]

۲. ترجمه مرحوم سید علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، مترجم قرآن کریم و نهج البلاغه.

۳. ترجمه خطیب نامی بلاغی اصفهانی، استاد سید صدرالدین بلاغی اصفهانی که توسط ناشران مختلف دارالکتب اسلامی، امیرکبیر، حسینیه ارشاد به چاپ رسیده است و این ترجمه به زبان روز بوده، از نظر صحت ترجمه نیز جای بحث ندارد.

۴. ترجمه شادروان جواد فاضل لاهیجی نویسنده و داستان نویس مشهور، اما در مورد این ترجمه نمیتوان آن را ترجمه

کامل نامید.

آن زنده‌یاد هرچه دل تنگش خواسته تحت عنوان ترجمه با نثری زیبا و ارزنده نگاشته است.

۵. ترجمه و شرح استاد محی‌الدین الهی قمشهای که توسط جناب آقای نظیفی مدیر محترم انتشارات تهران اسلامی به چاپ رسیده است ولی این ترجمه نثری غامض دارد و به زبان روز نیست.

۶. ترجمه استاد حسینی عمادزاده اصفهانی که بارها به چاپ رسیده است.

۷. ترجمه حسین انصاریان خطیب شهیر و گوینده توانا شیخ حسین انصاریان که به زبان روز بوده و از نظر صحت ترجمه نیز جای بحث ندارد.

۸. ترجمه دعای مکارم الاخلاق محمدتقی فلسفی، ترجمه در سه مجلد از استاد خطیب نامی شیخ محمدتقی فلسفی (ره) متوفی (۱۴۲۰).

۹. حاشیه ملا مهدی بناجی تبریزی نزیل کربلا از شاگردان علامه شیخ مرتضی انصاری این حاشیه به رؤیت آیه الله مرعشی رسیده است. [۲]

۱۰. ترجمه فارسی صحیفه توسط آقایان محسن غروی‌ان و عبد‌الجواد ابراهیمی که در سال ۱۳۷۶ ه.ش توسط انتشارات الهادی قم به چاپ رسیده است:

ترجمه غروی‌ان در یکی از مجلات تحقیقی مورد ایراد و اشکالات فراوان واقع گردیده و مترجمان محترم تاکنون به نقد مزبور پاسخی نداده‌اند. [۳]

۱۱. ترجمه همراه متن کامل صحیفه علی شیروانی، توسط فاضل گرامی آقا دکتر علی شیروانی مترجم کتابهای درسی حوزه‌های علمیه در سال ۱۳۷۹ ه.ش انجام و توسط انتشارات دارالفکر در تیراژ وسیع نشر یافته است.

۱۲. ترجمه عقیقی بخشایشی که از دو ترجمه شعرانی و بلاغی استفاده گردیده است.

۱۳. ترجمه علامه مرحوم ابوالحسن شعرانی که نثری غامض دارد و به زبان روز نیست.

۱۴. ترجمه محمد آیتی که ترجمه خوب و به زبان روز است و از نظر صحت ترجمه نیز جای بحث ندارد.

۱۵. ترجمه

سید احمد فهری که این هم به زبان روز و از نظر صحت ترجمه نیز جای بحث ندارد.

۱۶. ترجمه واحد تحقیقات سازمان حج و زیارت و اوقاف و امور خیریه که این هم به زبان روز است.

۱۷. ترجمه مرحوم دکتر اسدالله مبشری که ایشان هم ترجمه صحیحی دارند و به زبان روز است.

۱۸. ترجمه داریوش شاهین که نثری بسیار زیبا دارد ولی از نظر صحت ترجمه قابل تأمل است.

[۱]. الذریعه، حاج آقابزرگ، ج ۴، ص ۱۱۱ تا ۱۱۲.

[۲]. به شرح صحیفه عقیقی بخشایشی، ص ۴۰، مؤسسه نشر نوید اسلام.

[۳]. مقاله تحقیقی ماهنامه کوثر، شماره ۳۲.

سخنان

میراث علمی امام سجاد

منبع

برگرفته از نشریه موعود

مقدمه

میراث علمی امام علی بن الحسین علیه السلام بر سه قسم است:

الف- ادعیه به ویژه در صحیفه سجاده؛

ب- رساله حقوق؛

ج- دیگر روایات که غالباً تعالیم اخلاقی است.

متن رساله حقوق در تحف العقول شرح و بسط بیشتری دارد و صحیح ترین نسخ رساله حقوق، منقولات شیخ صدوق به ویژه نسخه خصال است.

در رساله حقوق، پنجاه و یک حق الهی در هفت دسته طبقه بندی شده است.

اول: حق خداوند،

دوم: حق نفس و اعضای بدن،

سوم: حق افعال عبادی،

چهارم: حق سائسان و رعایا،

پنجم: حقوق خویشاوندان،

ششم: حقوق برخی اصناف اجتماعی،

هفتم: حق مالی.

در آیات و روایات و علوم دینی (فلسفه کلام، اخلاق و فقه) و نیز برخی علوم انسانی حق به پنج معنی و اصطلاح مختلف به کار رفته است.

اول:

حق به معنای موجود، ثابت و صادق، نقیض باطل (اصطلاح قرآنی، فلسفی و کلامی)

دوم:

حق الله مرادف حکم الله به معنای تکلیف الهی و وظیفه اخلاقی انسان اعم از الزامی و غیر الزامی (اصطلاح روایی) سوم:

حق الله و حق الناس، اصطلاح حقوق جزایی اسلام در ابواب فقهی قضا، شهادت و حدود.

چهارم:

حق در مقابل حکم اصطلاح خاص فقهی در ابواب معاملات با سه ویژگی قابلیت اسقاط، انتقال و توریث.

پنجم:

حق در مقابل تکلیف، اصطلاح رایج در علوم انسانی و حقوق بشر، آنچه از لوازم انسانیت انسان است و زیر پا گذاشتن آنها جرم محسوب می شود و رعایت آنها حداقل شرایط یک زندگی سالم اجتماعی است.

مراد از حق در رساله حقوق معنای دوم حق است.

یعنی احکام و وظایفی که از سوی خداوند نسبت به اصناف مختلف بر انسان جعل شده است.

این حقوق منحصر به وظایف الزامی مؤمن نیست و شامل احکام استجابی

نیز می شود. به علاوه این حقوق منحصر به احکامی نیست که نقض آنها معصیت (مستوجب مجازات اخروی) محسوب شود یا موجب اجرای مجازات دنیوی (حد و تعزیر شرعی) گردد، بلکه رساله حقوق در بردارنده وظایف اخلاقی یک مؤمن است.

رساله حقوق در بردارنده اهم حقوق الهی و وظایف اخلاقی است نه همه حقوق و وظایف و در هر حق نیز اهم جوانب آن بیان شده نه لزوما همه ابعاد هر حق و وظیفه.

با توجه به نقش کارساز و تعیین کننده معیارها و ضوابط اخلاقی در جامعه دینی، رساله حقوق امام سجاد علیه السلام در تکوین وجدان اخلاقی جامعه مذهبی می تواند سهمی بسزا داشته باشد.

از جمله حقوق مطرح شده در رساله حقوق، حق سلطان بر مردم و مردم بر سلطان است. سلطان مورد بحث رساله، حکمران متعارف جوامع است نه لزوما امام معصوم و حاکم عادل. به دو مورد از حقوق سلطان بر مردم اشاره شده، یکی:

مردم وسیله آزمایش فرمانروایان هستند و دیگر اینکه مردم نباید خود را گرفتار خشم فرمانروایان کنند. از جمله حقوق مردم بر سلطان: یکی اینکه سلطان موظف است عدالت پیشه کند و دیگر آنکه نسبت به مردم همچون پدری مهربان نسبت به فرزندان خود باشد.

حقوق سلطان و رعیت در رساله حقوق در مقایسه با حقوق مشابه در نهج البلاغه و دیگر متون دینی، بخشی از این حقوق متقابل است نه حتی اهم آن که به تناسب شرایط زمان و مخاطب مطرح شده است.

رساله حقوق

رساله ای که بدین نام خوانده می شود، یکی از چند اثر منسوب به امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام است. تا آنجا که این بنده تتبع کرده

است قدیم ترین ماخذها که نام این رساله در آن آمده بشرح زیر است:

۱ - تحف العقول، از حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی متوفی به سال ۳۸۱ هـ. ق.

۲ - خصال، از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی متوفی به سال ۳۸۲ هـ. ق.

۳ - من لایحضره الفقیه، از همین مولف

پس از این سه ماخذ نوشته احمد بن علی بن احمد نجاشی اسدی کوفی متوفی به سال ۴۵۰ هجری قمری است.

مولف تحف العقول این رساله را بدون سند آورده است، اما صدوق در خصال سند خود را چنین نویسد؛ علی بن احمد بن موسی، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از جعفر بن مالک فزاری از خیران بن داهر، از احمد بن علی بن سلیمان جبلی از پدرش، از محمد بن علی از محمد بن فضیل، از ابوحمزه ثمالی و در من لایحضر حدیث مرسل است.

و نویسد:

اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار از سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام.

در من لا- یحضر رساله با عبارت (و حق الله الاکبر علیک ...) آغاز می شود و مقدمه ای را که حقوق به اجمال در آن آمده است، ندارد.

در تحف العقول آن مقدمه موجود است.

اما عبارت رساله با آنچه در خصال است اختلاف فراوان دارد:

در عبارت بسط بیشتری دیده می شود و در مواردی کلمات مبهم، مغشوش و یا نامفهوم است که علت آن را تصرف ناسخان باید دانست. شماره حق ها در هر دو مورد که به اجمال و تفصیل یاد شده در تحف العقول پنجاه حق است.

اما در خصال و من لایحضر در تفصیل حقوق، شماره حق ها پنجاه و یک حق است و حقی به نام حج (بین

نماز و روزه) دیده می شود.

لیکن در مقدمه خصال که حق ها به اجمال شمرده شده از حج نامی نیست. به هر حال چون صدوق در خصال روایت رساله را مسنداً نوشته، نیز نشانه قدمت عبارت در آن آشکار است، نویسنده، متن خصال را برای ترجمه برگزید. رساله حقوق بارها جداگانه نیز چاپ شده و بر آن شرح ها و تعلیقه ها نوشته اند که از آن جمله است:

۱ - رساله حقوق گردآورنده مرحوم سید سبط الحسن لکهنوی با تعلیقات. نسخه خطی آماده به چاپ.

این رساله را نویسنده در حدود سی و پنج سال پیش نزد مولف دیدم.

۲ - رساله حقوق گردآورده عبدالهادی مختار که با مقدمه مولف، جزو سلسله کتابهای ماده به شماره ۶ از جانب عبدالامیر سبیتی، موسس هیات نشر سلسله «کتاب الشهر» در کاظمین با مقدمه سیدصادق صدر به چاپ رسید.

۳ - رساله حقوق تالیف فاضل ارجمند و حقوقدان، توفیق الفکیکی، مقیم نجف اشرف که هنگام توقف نویسنده در نجف به تالیف آن مشغول بود.

۴ - فقره هایی از این رساله ضمن رساله ای به نام سخنان سجاد به وسیله آقای دکتر صاحب الزمانی به سال ۱۳۲۶ ه. ش در تهران چاپ و منتشر شد.

۵ - ترجمه کامل رساله حقوق از روی متن خصال بقلم فاضل محترم آقای حاج شیخ محمد باقر کمره ای.

۶ - رساله حقوق از مرحوم ناصری از فضلالی تهران.

۷ - رساله حقوق از آقای علی گلزاده غفوری.

۸ - ترجمه رساله حقوق به وسیله دانشمند ارجمند حضرت آیت الله جنتی که با متن تحف العقول به وسیله موسسه انتشارات علمیه اسلامی به سال ۱۳۵۴ ه. ق به چاپ رسید.

۹ - ترجمه رساله حقوق از فاضل محترم آقای حاجی سیداحمد فهري زنجانی که با متن خصال به وسیله انتشارات علمیه اسلامی چاپ شده است.

۱۰ - رساله

حقوق، با مقدمه ای کوتاه از انتشارات دار التوحید، تهران سال ۱۴۰۲ هجری قمری و مطمئنا شرح ها و ترجمه های دیگر نیز هست که نویسنده از آن اطلاعی ندارد.

ترجمه رساله برابر ضبط صدوق در خصال

بدان که خدای عزوجل را بر تو حق هاست، که تو را فراگرفته است در هر جنبشی یا آرامشی، یا حالتی یا در هر جایی که در آن فرود آیی، یا در عضوی که آن را بگردانی یا در هر ابزاری که در آن تصرف کنی.

پس بزرگترین حق های خدای - تبارک و تعالی - بر تو، آن است که برای خود واجب ساخته، که آن اصل حق هاست.

پس آنچه بر تو برای تو واجب ساخته، از سر تا به پاست، با اندام های گوناگون که تراست.

پس خدای عزوجل - برای زبان تو بر تو حقی قرار داده است و برای گوش تو بر تو حقی، و برای دیده ات بر تو حقی، و برای دستت بر تو حقی، و برای پایت بر تو حقی، و برای شکمت بر تو حقی، و برای عورتت بر تو حقی، پس این هفت اندامند که کارها با آنها پدید آید.

پس خدای - عزوجل - برای کارهای تو، بر تو حق ها نهاده است. برای نمازت حقی و برای روزه ات حقی.

و برای صدقه ات حقی، و برای قربانیت حقی.

و برای کارهایت بر تو حق هاست سپس حق های دیگران که بر تو واجب است. واجب ترین آن بر تو حق های پیشوایان است.

پس حق های رعیت تو.

پس حق های خویشاوند تو.

این حق هاست که از آن حق هایی جدا می شود.

اما حق پیشوایان تو سه حق است. واجب ترین آن حق آنکه تو را با نیرو اداره کند.

پس حق آنکه تو را تعلیم دهد.

پس حق آنکه مالک تو باشد.

و هر

کس که تدبیر کار با او باشد پیشواست.

و حق های رعیت تو سه حق است، واجب ترین آن بر تو حق کسی که به خاطر قدرت تو رعیت توست.

پس حق کسی که در آموختن رعیت توست، چه نادان رعیت داناست - پس حق کسی که بر آن تسلطی داری. زن یا غلام یا کنیز.

و حق های خویشاوندان تو بسیارست و به هم پیوسته به اندازه نزدیکی پیوند خویشاوندی.

و واجب تر آن بر تو حق مادر توست.

پس حق پدرت.

پس حق فرزندات.

پس حق برادرت

پس نزدیک تر، پس نزدیک تر،

پس سزاوارتر، پس سزاوارتر.

سپس حق مولای تو که بر تو حق نعمت دارد.

پس حق آن که هم اکنون به تو نعمت می دهد (ظاهراً حق آن که تو بر او نعمتی داری. چنان که در تفصیل به خوبی آشکار است).

پس حق آن که به تو احسانی کرده.

پس حق آن که برای نماز تو اذان می گوید.

پس حق پیش نماز تو.

پس حق همنشین تو.

پس حق همسایه تو.

پس حق رفیق تو.

پس حق شریک تو.

پس حق مال تو.

پس حق وامخواه تو.

پس حق آن که با تو آمیزش دارد.

پس حق آن که بر تو ادعایی دارد.

پس حق آن که تو بر او ادعایی داری.

پس حق آن که با او مشورت کنی.

پس حق آن که رای خود را به تو گوید.

پس حق آن که از او اندرز خواهی.

پس حق آن که تو را اندرز دهد.

پس حق آن که از تو بزرگتر است.

پس حق آن که از تو کوچکتر است.

پس حق آن که از تو چیزی خواهد.

پس حق آن که تو از او چیزی خواهی.

پس حق آن که به گفتار یا به کردار به تو بدی کرده - از روی عمد یا بدون عمد.

پس

حق همدینان تو.

پس حق اهل ذمه تو (که در پناه مسلمانان اند).

پس حق هایی که به موجبهای گوناگون و سبب های مختلف پدید می آید. خوشا به حال کسی که خدا او را به گزاردن حق هایی که بر او واجب فرموده یاری کند و او را موفق و استوار بدارد.

متن کامل رساله حقوق

۱- حق الله

فاما حق الله الاکبر فانک تعبده لا تشرک به شیئا؛ فاذا فعلت ذلک باخلاص جعل لک علی نفسه ان یکفیک امر الدنیا و الاخره و یحفظ لک ما تحب منها.

پس حق خداوند که بزرگترین حق است؛ بر گردن تو آنست که فقط بنده او باشی و در عبادت و بندگی شرک نوری؛ پس وقتی که چنین بودی و بنده مخلص او شدی؛ خداوند نیز بر خود واجب میکند که دنیا و آخرت تو را کفایت نموده و آنچه را که از دنیا و آخرت دوست میداری برای تو حفظ نماید.

۲- حق انسان بر خودش

و اما حق نفسک علیک فان تستوفیها فی طاعه الله؛ فتؤدی الی لسانک حقه و الی سمعک حقه و الی بصرک حقه و الی یدک حقه و الی رجلک حقه و الی بطنک حقه و الی فرجک حقه و تستعین بالله علی ذلک.

اما حق خودت بر خودت آنست که از تمام قوه و نیروی خدادادیت؛ استفاده کنی و خودت را در مسیر طاعت خداوند قرار دهی؛ پس ادا نمائی حق زیانت را و حق گوشت را و حق چشمت را و حق دستت را و حق پایت را و حق شکمت را و حق عورتت را و در ادای این حقوق از خدا کمک خواهی و به او اتکاء کنی

۳- حق زبان.

و اما حق اللسان فاكرامه عن الخنى و تعویده علی الخیر و حمله علی الادب و اجمامه إلا لموضع الحاجه و المنفعه للدين و الدنيا و اعفائه عن الفضول الشنعه القلیله الفائده التی لا یؤمن ضررها مع قله عائدتها و بعد شاهد العقل و الدلیل علیه و تزیین العاقل بعقله حسن سیرته فی لسانه و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

اما حق زیانت بر تو آنست که از فحشا و منکرات دورش نگهداری و به گفتن کلمات خوب و نافع عادتش دهی و وادارش کنی که با ادب و خوب سخن گوید و از زیاد گفتن و بیخود چرخیدن در دهان منعش نمائی تا سکوت را رعایت کند مگر در جائی که نیاز به تکلم باشد و نفعی برای دنیا و آخرت داشته باشد و نگراری سخنی که فائده و نفعی ندارد و جز ضرر و زیان حاصلی در آن متصور نیست؛ از دهان تو

خارج شود بعد از آنکه عقل و نقل بر مضر بودن و بد بودن آن دلالت دارد؛ زیرا که زینت عاقل به عقلش در خوبی گفتار و درست سخن گفتن است و حول و قوه ای نیست مگر به حول و قوه خداوند بزرگ.

۴- حق گوش

و أما حق السمع فتزیهه عن أن تجعله طريقا إلى قلبك إلا لفوهه کریمه تحدث فی قلبك خیرا أو تکسب خلقا کریمه فإنه باب الکلام إلى القلب یؤدی إليه ضروب المعانی علی ما فیها من خیر او شر و لاقوه الا بالله.

اما حق گوش بر تو آنست که منزّه و پاک کنی از اینکه راهی به سوی قلب تو باشد مگر برای شنیدن مطالب خوب و مفیدی که در قلب تو خیری ایجاد نماید؛ یا آنکه سبب کسب خلق نیکی گردد؛ زیرا گوش دروازه ی سخن به سوی قلب است و موجب انتقال انواع و اقسام معانی به قلب می باشد با تمام خوبیها یا بدیهای که در آن وجود دارد و قوت و قدرتی نیست مگر قوت و قدرت پروردگار.

۵- حق چشم

و أما حق بصرک فغضه عما لا یحل لک و ترک ابتذاله إلا لموضع عبره تستقبل بها بصرا أو تستفید بها علما فإن البصر باب الإعتبار

اما حق چشمت بر تو آنست که برگردانی آن را از چیزی که خداوند تو را از دیدن آن منع نموده است و بی جهت بهر طرف و هر چیز نظر نکنی؛ مگر در جائی که موجب پند و عبرتی باشد یا سبب بصیرت و بیداری گردد و یا علمی از آن استفاده شود زیرا چشم دروازه ی پند و عبرت گرفتن است.

۶- حق پا

و أما حق رجلیک فأن لا تمشی بهما إلى ما لا یحل لک و لا تجعلهما مطیتک فی الطریق المستخفه بأهلها فیها فإنها حاملتک و سالکه بک مسلک الدین و السبق لک و لاقوه ‘لا بالله.

اما حق پاهایت بر تو آنست که از آن به عنوان وسیله ای برای رفتن به طرف حرام استفاده نکنی و پا را مرکب در راهی که سبب استخفاف و زبونی تو میشود قرار ندهی؛ زیرا که این دو پا تو را حمل میکنند و سیر میدهند در مسیر دین و سبقت گرفتن در کارهای خوب و قوتی نیست مگر به قوت پروردگار.

۷- حق دست

و أما حق یدک فأن لا تبسطها إلى ما لا یحل لک فتنال بما تبسطها إليه من الله العقوبه فی الآجل و من الناس بلسان اللائمه فی العاجل؛ و لا تقبضها مما افترض الله علیها؛ و لکن توقرها بقبضها عن کثیر مما لا یحل لها و بسطها الی کثیر مما لیس علیها؛ فاذا هی قد عقلت و شرفت فی العاجل و جب لها حسن الثواب فی الاجل

اما حق دست بر تو آنست که به سوی حرام دراز نشود زیرا سبب عقوبت و و عذاب خداوند در آخرت و ملامت و سرزنش مردم در دنیا خواهد بود؛ و دستهایت را منع نکنی از چیزی که خداوند بر آن واجب نموده است. بلکه با استفاده ی صحیح و مشروع؛ دستهایت را موقر و بزرگ نما به این بیان که از تمام چیزهای که حرام است دورش نگهداری و برای بدست آوردن آنچه که مفید است باز و آزادش گزاری؛ پس درین صورت است که مورد احترام دیگران در دنیا و پاداش و اجر خداوند در آخرت قرار خواهی گرفت.

۸- حق شکم.

و اما حق بطنک فان لا-تجعله وعاء لقليل من الحرام و لا لكثير و ان تقتصد له في الحلال و لا تخرجه من حد التقويه الى حد التهوین و ذهاب المروه و ضبطه اذا هم بالجوع والظماً فان الشبع المنتهی بصاحبه الى التخم مکسله و مثبطه و مقطعه عن کل برّ و کرم و إن الری المنتهی بصاحبه الى السكر مسخفه و مجهله و مذهبه للمروه.

اما حقی که شکمت بر تو دارد پس از آن به عنوان ظرفی برای جمع شدن حرام چه کم باشد یا زیاد استفاده نکن؛ بلکه حتی در خوراکی های حلال نیز

حد اعتدال را کاملاً رعایت کن و برای تقویت از خوراک استفاده کن و هیچ وقت ب فکر پر کردن شکم خودت تا حلقوم و نادیده گرفتن دیگران نباش و مروت و انصاف را فراموش نکن.

زیرا که نتیجه ی پر خوری تبلی و کسالت است و تو را از خیر و صلاح و نیکوئی و انجام اعمال صالحه باز میدارد؛ چنانکه نتیجه ی زیاده روی در نوشیدن مایعات نیز سخافت و جهالت و بی عقلی خواهد بود.

۹- حق عورت.

و اما حق فرجک فحفظه مما لایحل لک و الاستعانه علیه بغض البصر؛ فانه من اعون الاعوان و کثره ذکر الموت و التهدد لنفسک بالله و التخویف لها به و بالله العصمه و التأیید و لاحول و لا قوه الا به.

اما حق عورت؛ عبارت است از حفظ آن از حرام و برای آنکه بتوانی از حرام حفظش نمائی؛ چشمت را از حرام برگردان که چشم بسیار کمک کننده است و هم چنین زیاد به یاد مرگ باش و خودت را تهدید به عذاب خداوند کن و از خدا بترسان و دست نیاز به سوی خالق بی نیاز بلند نما و از او طلب کمک کن زیرا که حول و قوه ای نیست مگر به حول و قوه ی خداوند.

حقوق افعال

۱۰- حق نماز.

فأما حق الصلاه فأن تعلم أنها وفاده إلى الله و أنك قائم بها بین یدی الله فإذا علمت ذلك كنت خلیقا أن تقوم فیها مقام الدلیل؛ الراجب؛ الراهب؛ الخائف؛ الراجی؛ المسکین؛ المتضرع؛ المعظم من قام بین یدی به بالسکون والإطراق؛ و خشوع الاطراف و لین الجناح؛ و حسن المناجاه له فی نفسه و الطلب إليه فی فکاک رقبتک التي احاطت به خطیبتک و استهلکتها ذنوبک؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق نماز پس بدان که آن حضور در محضر خداوند متعال است و تو در برابر خداوند متعال ایستاده ای؛ پس وقتی متوجه این نکته شدی سزاوار برای تو آنست که حاضر شوی در این محضر مانند عبد ذلیلی که رغبت به تقرب و نزدیک شدن به مولایش را دارد و در حالی که از او (به سبب گناهانت) هراس داری به لطف و کرم او امیدوار باش و با

مسکنت و بیچارگی به تضرع و زاری پرداز و حضور در محضر او را بزرگ بدان؛ با آرامش جسم و جان و توجه کامل به معبود انس و جان تواضع و اظهار بیچارگی کرده آزادیت را از عذاب و آتش تمنا کن زیرا که گناهان و خطاها تو را در بند کشیده اند و به سوی هلاکت و نیستی برده اند؛ و قوتی نیست مگر به قوت خداوند متعال.

۱۱- حق روزه

و أما حق الصوم فأن تعلم أنه حجاب ضربه الله على لسانك و سمعك و بصرک و فرجك و بطنك لیسترك به من النار؛ و هكذا جاء في الحديث الصوم جنه من النار فإن سكت اطرافك في حجبها رجوت أن تكون محجوبا و إن أنت تركتها تضطرب في حجابها و ترفع جنبات الحجاب فتطلع الى ما ليس لها بالنظره الداعيه للشهوه و القوه الخارجه عن حد التقیه لله لم تأمن أن تخرق الحجاب و تخرج منه و لا قوه الا بالله.

اما حق روزه پس بدان که آن حجابیست که خداوند متعال بین زبان و گوش و چشم و عورت و شکم تو و آتش جهنم آویخته است؛ تا تو را از آتش و عذاب حفظ نماید؛ چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که روزه سپری در برابر آتش جهنم است پس اگر اعضا و جوارحت را با این حجاب پوشانیدی امیدوار باش که از آتش و عذاب نیز در امان خواهی بود.

اما اگر اعضایت را مطلق العنان و آزاد گذاشتی و از این حجاب استفاده نکردی یا آن را کاملا رعایت نکردی و از حدی که خدا برای

اعضای تعیین نموده بود تجاوز کردی؛ با نگاههای شهوت انگیز و بدون ترس از خداوند و عذاب او؛ پس در این صورت؛ از پاره شدن حجاب و خروج از آن در امان مباش و هیچ قوتی نیست مگر به قوت خداوند.

۱۲- حق صدقه.

و أما حق الصدقه فأن تعلم أنها ذخرک عند ربک و ودیعتک التي لا تحتاج إلى الإشهاد فإذا علمت ذلك؛ کنت بما استودعته سرا أوثق بما استودعته علانیه و کنت جديراً أن تكون أسررت إليه أمراً أعلنته و كان الأمر بينک و بينه فيها سرا علی کل حال و لم تستظهر علیه فيما استودعته منها بإشهاد الأسماع و الأبصار علیه بها كأنها أوثق فی نفسک؛ لا كأنک لا تثق به فی تأدیه و دیعتک إلیک؛ ثم لم تمتن بها علی أحد لأنها لک فإذا امتنت بها لم تأمن أن تكون بها مثل تهجين حالک منها إلی من مننت بها علیه؛ لأن فی ذلك دليلاً علی أنك لم ترد نفسک بها؛ و لو اردت نفسک بها لم تمتن بها علی احد و لاقوه الا بالله.

اما حق صدقه پس بدان که آن ذخیره تست در نزد پروردگار؛ و امانتی از تو نزد خداوند متعال که نیاز به شاهد ندارد؛ پس وقتی متوجه این جهت شدی؛ به آنچه که مخفیانه و بدون اطلاع دیگران نزد خداوند به امانت می گزاری بیشتر مطمئن باش تا آنچه را که به طور علنی و آشکار.

بنا بر این سزاوار برای تو آنست؛ هر چیزی را که به عنوان امانت نزد خداوند میگزاری به صورت مخفیانه بگزاری و از اعلان آن و اخبار دیگران خود داری نمائی و فقط بین تو و خدایت باشد؛ و

گوشها و چشمها را شاهد امانتت قرار ندهی؛ و تو باید به امانت بدون شاهد و اطلاع دیگران بیشتر مطمئن باشی؛ نه اینکه فکر کنی اگر شاهدهی نباشد او امانت تو را به تو بر نمی گرداند.

هرگز با دادن صدقه بر کسی منت نگذار زیرا که صدقه از تو میباشد و گر نه خودت را مورد توهین و تحقیر خودت قرار داده ای برای آنکه در صورت منت گذاشتن؛ خودت را از آن اراده نکرده ای و اگر این کار را برای خودت انجام میدادی کس دیگری را مورد منت قرار نمی دادی و قوتی نیست مگر به قوت خداوند متعال.

۱۳- حق قربانی.

و أما حق الهدی؛

فأن تخلص بها الإرادة إلى ربك و التعرض لرحمته و قبوله و لا تريد عيون الناظرين دونه؛ فإذا كنت كذلك لم تكن متكلفا و لا متصنعا و كنت إنما تقصد إلى الله. و اعلم أن الله يراد باليسير و لا يراد بالعسير؛ كما أراد بخلقه التيسير و لم يرد بهم التعسير و كذلك التذلل أولى بك من التدهقن لأن الكلفه و المؤونه في المتدهقنين فأما التذلل و التمسكن فلا كلفه فيهما و لا مؤونه عليهما لأنهما الخلقه و هما موجودان في الطبيعه؛ و لاقوه إلا بالله.

اما حق قربانی آنست که هدیه ای برای خدای متعال باشد و رحمت و قبول او را در نظر داشته باشی نه دیدن و تعریف نمودن دیگران را؛

پس وقتی که با این خلوص در نیت؛ قربانی را انجام دهی؛ تکلف و زحمتی برای تو نخواهد داشت زیرا فقط خدا در آن قصد شده است و بس؛ و بدان که خداوند قصد میشود با آسان گرفتن و نه با سخت گرفتن بر خود

و دیگران چنانکه خود خداوند نیز بر بندگان خود آسان گرفته و هرگز بر آنان سخت نگرفته است.

و سزاوار برای تو در وقت قربان کردن اظهار تذلل و بیچارگی در پیشگاه خداوند است

۱۴- حق رهبر سیاسی.

فأما حق سائسك بالسلطان فأن تعلم أنك جعلت له فتنه و أنه مبتلى فيك بما جعله الله له عليك من السلطان و أن تخلص له في النصيحة و أن لا تماحكه و قد بسطت يده عليك فتكون سبب هلاك نفسك و هلاكه؛ و تذلل و تلتطف لإعطائه من الرضى ما يكفك عنك و لا يضر بدینك و تستعين عليه في ذلك بالله و لا تعازّه و لا تعانده فانك ان فعلت ذلك عقتة و عقتت نفسك فعرضتها لمكروهه و عرضته للهلكه فيك و كنت خلیقا ان تكون معینا له علی نفسك و شریکا له فیما أتى الیک و لا قوه الا بالله

اما حق کسی که امور سیاسی تو را رهبری میکند؛ پس بدان که تو برای او فتنه و امتحان هستی و او به خاطر سلطه ای که بر تو دارد به این امتحان مبتلی شده است. او را مخلصانه نصیحت کن و از در معارضه و مخالفت با او وارد مشو؛ زیرا که اینکار تو سبب نابودی خودت و او خواهد شد؛ بذل و بخشش او را اگر قبول آن ضرری به دینت وارد نمی کند بلکه میتوانی ازین بخشش استفاده برای امور دینیت نمائی؛ بدون تکبر و با جبین گشاده و تواضع بپذیر؛ و با او در حکومتش معارضه و معانده نکن زیرا نتیجه ی دشمنی تو با او قطع رابطه ی دوستی و ایجاد کینه و عداوت است؛ و این تو هستی که

با معارضه ات او را وادار نموده ای که به تو ضرر بزند و خودش را به هلاکت و نابودی دچار گرداند در حالی که تو یاور و معین و شریک او حساب می شوی در آنچه که او نسبت به تو مرتکب شده است و قوتی نیست مگر به قوت خداوند.

۱۵- حق استاد (رهبر علمی).

فأما حق سائسك بالعلم فالتعظيم له و التوقير لمجلسه و حسن الاستماع اليه و الإقبال عليه و المعونه له على نفسك فيما لا غنى بك عنه من العلم بأن تفرغ له عقلك و تحضره فهمك و تذكى له (قلبك) و تجلى له بصرك بترك اللذات و نقص الشهوات و أن تعلم انك فيما ألقى (إليك) رسوله إلى من لقيك من اهل الجهل فلزمك حسن التأديه عنه إليهم و لا تخنه فى تأديه رسالته و القيام بها عنه إذا تقلدتها و لا حول و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که تو را تعلیم می دهد بر تو آنست که در تعظیم و تکریم و احترام او کوتاهی نکرده؛ محضر و مجلس او را بزرگ شماری و به نحو احسن به گفتار او در حال درس گوش فرا دهی و با پیشانی باز از گفتارش و درسش استقبال کنی. برای آنکه بتواند در آموزش تو موفق باشد تو خود نیز استاد را در این امر کمک کن به این بیان که در حال درس و شنیدن سخنان استاد؛ ذهنت را کاملاً آماده کن و دقت داشته باش و قلب و دلت را برای پذیرش آنچه میشنوی پاک بگردان و خاطرات را در آن حال فراموش کرده به لذایذ و امور شهوانی فکر نکن.

و بدان که تو از

طرف معلم و استاد رسالت داری تا آنچه را که از او می آموزی به غیر خودت منتقل نمائی و باید همانطور که شنیده ای به دیگران انتقال دهی و چیزی از آن کم یا به آن اضافه نکنی و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۱۶- حق مالک.

و أما حق سائسك بالملك فنحو من سائسك بالسلطان إلا أن هذا يملك ما لا يملكه ذاك تلزمك طاعته فيما دق و جل منك إلا- أن تخرجك من وجوب حق الله و يحول بينك و بين حقه و حقوق الخلق؛ فإذا قضيته رجعت إلى حقه فتشاغلت به و لا قوه إلا بالله.

اما حق کسی که مالک تست؛ پس مثل حق کسی است که بر تو حکومت دارد مگر با این تفاوت که مالک چیزی را مالک است که سلطان و حاکم مالک آن نیست! پس بر تو لازم است که مالک را در امور کوچک و بزرگ اطاعت نمائی تا وقتی که اطاعت از او منافات با اطاعت و فرمانبرداری خدای متعال نداشته باشد و حق خودش را بین تو و حق خدا و حقوق دیگر بندگان خدا حایل و پرده نکرده باشد؛ پس هر وقت که حقوق خدا و دیگر بندگان خدا را ادا نمودی؛ برگرد و حق مالکت را ادا کن.

۱۷- حق رعیت.

فأما حقوق رعيتك بالسلطان فأن تعلم أنك إنما استرعيتهم بفضل قوتك عليهم فإنه إنما احلهم محل الرعيه لك؛ ضعفهم و ذلهم فما اولی من كفاكه ضعفه و ذله حتى صيره لك رعيه و صير حكمك عليه نافذا؛ لا يمتنع منك بعزه و لا قوه و لا يستنصر فيما تعاضمه منك إلا (بالله) بالرحمه و الحياطه و الأناه و ما أولاك إذا عرفت ما أعطاك الله من فضل هذه العزه و القوه التي قهرت بها أن تكون لله شاكرًا و من شكر الله أعطاه فيما أنعم عليه؛ و لا قوه إلا بالله.

ای کسی که بر مردم حکومت می کنی و زمام امور آنها را بدست گرفته ای بدان که

رعیت را بر گردن تو حقوقی است که ملزم به رعایت آن میباشی.

بدان که حکومت تو بر آنها ناشی از قوت تو و ضعف ایشان است؛ پس بهتر آنست که کفایت و رعایت کنی کسی را که ضعف و ناتوانیش او را رعیت تو ساخته است؛ و حکم تو را بر او نافذ گردانیده است و نمی تواند که با تو به مخالفت پردازد و برای استیفای حقش علیه تو قیام نماید و فرمانت را سر پیچی کند چون قوت و قدرتی ندارد. چنانکه برای رهائش از تو نمی تواند به کسی اتکاء کند مگر به خداوند متعال.

پس نسبت به رعیت رحیم و مهربان باش و برای حفاظت جان و مال و ناموس رعیت و حمایت از آنان لحظه ای غافل نباش؛ برای آسایش و آرامش آنها تلاش کن و با حلم و بردباری با ایشان برخورد نما و باید بدانی که تو به فضل خداوند و لطف او حکومت را به دست آورده ای پس خدا را شکر گزار باش؛ زیرا کسی که شاکر باشد خداوند نعمت بیشتری به عطا می کند و قوتی نیست مگر به قوت خداوند.

۱۸- حق متعلم بر استاد یا حق جاهل بر عالم.

و أما حق رعیتک بالعلم؛ فأن تعلم أن الله قد جعلک لهم فیما آتاک من العلم؛ و ولاک من خزانه الحکمه؛ فإن أحسنت فیما ولاک الله من ذلک و قمت به لهم مقام الخازن الشفیق؛ الناصح لمولاه فی عبیده؛ الصابر المحتسب الذی إذا رأى ذا حاجه أخرج له من الاموال التی فی یدیه کنت راشدا؛ و کنت لذلک آملا- معتقدا وإلا- کنت له خائنا و لخلقه ظالما و لسلبه و عزه متعرضا.

اما حق جاهل بر عالم یا متعلم

بر معلم آنست که بداند خداوند متعال او را امام و راهنما قرار داده است به جهت علمی که به او عطا نموده است و کلید خزانه حکمت را به دست او داده است؛ پس اگر با آنها که نمی دانند احسان و نیکی نمود و از علمی که خداوند به او عطا نموده با مهربانی به آنها آموخت و در نصیحت و راهنمایی آنان با صبر و حوصله قدم برداشت؛ و برای نجات جامعه از جهل و نادانی؛ از خزانه ی علمی که خدا در اختیار او گذاشته است انفاق کرد؛ این عالم و معلم هدایت شده و هدایت گر است و از روی اعتقاد و ایمان؛ خدمتکار جامعه انسانی است.

اما اگر از آنچه می داند انفاق نکند و علم خود را از دیگران دریغ بدارد؛ خیانتکار بوده و نسبت به خلق خداوند ظالم محسوب می گردد.

۱۹- حق زن بر شوهر.

و أما حق رعیتک بملک النکاح فأن تعلم إن الله جعلها سkena و مستراحا و انسا و واقیه؛ و كذلك کل واحد منكما يجب ان یحمد الله علی صاحبه و یعلم أن ذلک نعمه منه علیه و وجب ان یحسن صحبه نعمه الله و یکرهما و یرفق بها و إن کان حقک علیها اغلظ و طاعتک بها الزم فیما احببت و کرهت ما لم تکن معصیه؛ فإن لها حق الرحمه و المؤمنسه و موضع السکون إلیها قضاء اللذه التي لا بد من قضائها و ذلک عظیم؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که به جهت ازدواج رعیت تو حساب می شود؛ بر تو آنست که بدانی؛ خداوند متعال قرار داده است او را تسکین دهنده و آرامش بخشنده

و نگهدارنده و انیس برای تو؛ پس بر هر دو نفر شما واجب است که قدر این مصاحبت را بدانید و از خداوند متعال به خاطر این نعمت تشکر نمائید؛ زیرا که این نعمت از ناحیه اوست و واجب است که با نعمت خداوند بدیده تکریم و احترام نگاه شود و با مهربانی و لطف و خوشروئی با آن برخورد نمائید.

گرچه که شوهر را بر زن حق بزرگیست و اطاعت زن از شوهرش واجب است تا وقتی در آن معصیت خداوند نباشد؛ اما زن نیز بر شوهر حقوقی دارد که باید رعایت نماید پس بر شوهر است که با همسر خویش مهربان بوده و با او انیس و همدم باشد.

زیرا به خاطر لذتی که از زندگی با زن خویش میبرد بر او واجب است که حق این لذت ادا کند و این حق بزرگی می باشد و قوتی نیست مگر به قوت خداوند متعال.

۲۰- حق مملوک (خدمتکار)

و أما حق رعیتک بملک الیمین فأن تعلم أنه خلق ربک و لحمک و دمک و أنک تملکه لا أنت صنعته دون الله و لا خلقت له سمعا و لا بصرا و لا أجریت له رزقا؛ و لكن الله کفاک ذلك بمن سخره لک و ائتمنک علیه و استودعک اياه لتحفظه فیه و تسیر فیه بسیرته فتطعمه مما تأکل و تلبسه مما تلبس و لا- تکلفه ما لا یطیق؛ فان کرهت (ه) خرجت إلی الله منه و استبدلت به ولم تعذب خلق الله؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق مملوک (غلام و کنیز) بر تو آنست که بدانی او مخلوق پروردگار تست و گوشت و خون تو حساب می شود و تو مالک او هستی

نه سازنده او و نه آفریننده گوش و چشم او و نه روزی دهنده او؛ بلکه خداوند تو را امین قرار داده و او را امانتی در نزد تو گذاشته است که حفظ و صیانت از او به عهده تو می باشد.

پس همان طوری که خداوند با تو رفتار میکند تو با او رفتار کن؛ از آنچه خودت میخوری به او بخوران و آنچه خودت میپوشی به او بپوشان و او را به آنچه که بالاتر از توان و قدرتش میباشد تکلیف نکن؛ اگر از او خوشت نمی آید؛ آزادش کن و یا با استبدال و تبدیل نمودن خودت و او را راحت نما؛ و چون از او خوشت نمی آید؛ مخلوق خداوند را مورد آزار و اذیت قرار نده و قوتی نیست مگر به قوت پرودگار توانا.

۲۱- حق مادر.

فحق امك أن تعلم أنها حملتك حيث لا- يحمل احد احدا؛ و أطعمتك من ثمره قلبها ما لا يطعم احد احدا؛ و أنها وقتك بسمعها و بصرها و يدها و رجلها و شعرها و بشرها و جميع جوارحها مستبشرة بذلك؛ فرحها؛ موبله؛ محتمله لما فيه مكروهها و ألمها و ثقلها و غمها؛ حتى دفعتها عنك يد القدره و أخرجتك الى الارض فرضيت أن تشبع و تجوع هي و تكسوك و تعري و تروييك و نظماً و تظلك و توضحى و تنعمك ببؤسها و تلذذك بالنوم بأرقها و كان بطنها لك و عاءاً و حجرها لك و حواءاً و ثديها لك ثقاءً و نفسها لك و قاءاً؛ تباشر حوال الدنيا و بردها لك و دونك؛ فتشكرها على قدر ذلك و لا تقدر عليه الا بعون الله و توفيقه.

اما حق مادر بر تو آنست که بدانی او حمل کرده است تو را نه ماه طوری که هیچ کس حاضر نیست این چنین دیگری را

حمل کند و به تو شیره جانش را خورانده است قسمی که هیچ کس دیگر حاضر نیست اینکار را انجام دهد و با تمام وجود؛ با گوشش چشمش؛ دستش؛ پایش؛ مویش؛ پوست بدنش و جمیع اعضا و جوارحش تو را حمایت و مواظبت نموده است و اینکار را از روی شوق و عشق انجام داده و رنج و درد و غم و گرفتاری دوران بارداری را به خاطر تو تحمل نموده است؛ تا وقتی که خدای متعال تو را از عالم رحم به عالم خارج انتقال داد.

پس این مادر بود که حاضر بود گرسنه بماند و تو سیر باشی؛ برهنه بماند و تو لباس داشته باشی؛ تشنه بماند و تو سیراب باشی؛ در آفتاب بنشیند تا تو در سایه او آرام استراحت کنی؛ ناراحتی را تحمل کند تا تو در نعمت و آسایش به زندگی ادامه داده و رشد نمائی و در اثر نوازش او به خواب راحت و استراحت لذیذ دست یابی. شکم او خانه ی تو و آغوش او گهواره تو و سینه او سیراب کننده تو و خود او حافظ و نگهدارنده تو بود؛ سردی و گرمی دنیا را تحمل میکرد؛ تا تو در آسایش و ناز و نعمت زندگی کنی.

پس شکر گزار مادر باش به اندازه ای که برای تو زحمت کشیده است؛ و نمی توانی از او قدر دانی نمائی مگر به عنایت و توفیق خداوند متعال.

۲۲- حق پدر.

و أما حق أبیک فتعلم أنه أصلک و أنك فرعه و أنك لولاه لم تکن؛ فمهما رأیت فی نفسک مما یعجبک؛ فاعلم أن أباک أصل النعمه علیک فیه و احمدلله و اشکره علی قدر ذلک

و لا قوه الا بالله.

اما حق پدريت بر تو آنست كه بداني او اصل و ريشه تست؛ و تو فرع و شاخه او هستی؛ و اگر او نبود تو نبودی؛ پس هر وقت در خودت چیزی می بینی كه موجب پیدا شدن غرور در تو می گردد؛ متوجه باش كه پدريت اصل و اساس آن نعمت است و خداوند را به خاطر این نعمت بزرگ ستایش كن و از او تشكر كن به اندازه ی نعمتی كه به تو ارزانی نموده است و قوتی نیست مگر به قوت خداوند متعال.

۲۳- حق فرزند بر پدر و مادر

حق فرزند تو آنست كه بدانی او از توست و در این جهان در نيك و بد خویش وابسته توست و با تو نسبت به پرورش دادن خوب و راهنمایی كردن او به راه پروردگارش و یاری رساندن به او در اطاعت خداوند هم درباره خودت و هم حق او مسئول هستی و بر اساس این مسئولیت پاداش میگیری و کیفر میبینی پس در كار فرزند همچون کسی عمل كن كه كارش را در این دنیا به حسن اثر خویش آراسته میکند و تو به سبب حسن رابطه میان خود و او و سرپرستی خوبی كه از او کرده ای و نتیجه الهی كه از او گرفته ای نزد پروردگار خویش معذور باشی و قوتی نیست مگر قوت خداوند متعال.

۲۴- حق برادر

اما حق برادرت آنست كه دست و بازوی قدرت تو و پشت و پناه تو میباشد و باعث توست كه متكي به او هستی و نیرو و توان تو میباشد كه بدان وسیله به دشمن حمله میبری پس مبادا از او در راه معصیت خدا بعنوان اسلحه استفاده كنی و همچنین ابزاری در راه ظلم و پایمال كردن حق خدا قرار دهی كمك و یاری او در مقابل هوای نفس و پشتیبانی از وی در مقابل دشمن را ترك مكن با این همه اگر او مطیع امر پروردگارش بود و دستور را بخوبی پذیرا بود چه بهتر و اگر نه باید خداوند نزد تو مقدم بر او و عزیزتر از او باشد ...

حقوق نيكو كار

۲۵- حق کسی كه بر تو احسان نموده است.

و أما حق المنعم عليك بالولاء؛ فأن تعلم انه انفق فيك ماله؛ وأخرجك من ذل الرق و وحشته إلي عز الحرية و انسها وأطلقك من اسر الملكة و فك عنك حلق العبودية وأوجدك رائحة العز؛ و أخرجك من سجن القهر؛ و دفع عنك الاسر؛ و بسط لك لسان الانصاف و اباحك الدنيا كلها فملكك نفسك و حل اسرك و فرغك لعباده ربك و احتمال بذلك التقصير في ماله؛ فتعلم انه اولی الخلق بك بعد اولی رحمك في حياتك و موتك و احق الخلق بنصرك و معاونتك و مكافئتك في ذات الله؛ فلا تؤثر عليه نفسك ما احتاج اليك.

اما حق کسی كه تو را كمك نموده است به خاطر دوستی یا ملك یا قرابت و ... بر تو آنست كه بدانی او از مالش گذشته و با صرف مال ترا؛ از ذلت بندگی و بردگی دیگران و وحشت آن نجات داده است و

مزه آزادی و آسایش را به تو چشانیده است و تو را از اسارت دیگران رهنانیده؛ و زنجیرهای بردگی را از تو باز نموده و بوی خوش عزت و آزادی را به مشام تو رسانیده است. او تو را از زندان قهر و جبر بیرون آورده و عسر حرج و سختی را از تو دور نموده و با خوشی و خوشروئی و زبان انصاف با تو سخن گفته و تمام دنیا را (به جهت احسانی که نموده است) به تو بخشیده است و تو را فارغ البال ساخته که به عبادت پروردگارت پردازی و در این راستا ضرر مالی را تقبل و تحمل نموده است.

بدان که او نزدیک ترین مخلوق خداوند است نسبت به تو بعد از پدر و مادر و برادر و خواهرت و سزاوارتر از دیگران است که در مواقع لزوم به کمک او بشتابی و به خاطر خدا و احسانی که برای تو نموده است یاریش نمائی و خودت را هیچ وقت در اموری که مورد نیاز اوست مقدم نمائی.

۲۶- حق آزاد کرده

و أما حق مولا-ك الجاریه علیه نعمتك فأن تعلم أن الله جعلك حامیه علیه و واقیه و ناصرًا و معقلاً و جعله لك وسیله و سبباً بینك و بینه؛ فبالحرى أن یحببك عن النار فیکون فی ذلك ثواب منه فی الآجل و یحکم لك بمیراثه فی العاجل اذا لم یکن له رحم مكافأه لما أنفقته من مالک علیه و قمت به من حقه بعد إنفاق مالک فإن لم تخفه خیف علیك أن لا یطیب علیك میراثه؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که تو به او کمک کرده ای به خاطر دوستی یا ملک یا قرابت

پس بدان که خداوند تو را نگهدارنده و یاری کننده و حامی و آزاد کننده ی او قرار داده است و او را وسیله و سبب تقرب تو به خداوند متعال. اگر چنانچه تو به او کمک نمائی خداوند در آخرت تو را از آتش جهنم دور خواهد نمود و در دنیا (اگر شخص مذکور وارثی نداشته باشد) میراثش به تو تعلق خواهد گرفت و اگر ارثی از او باقی نماند یا وارث داشته باشد؛ خداوند متعال؛ از جای دیگر بر مال و دارائی تو می افزاید و این به جهت پاداشی که خداوند برای تو در نظر گرفته است.

و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۲۷- حق کسی که کار خوبی برای تو نموده است

و أما حق ذی المعروف علیک فأن تشکره و تذکر معروفه و تنشر له المقالہ الحسنه و تخلص له الدعاء فیما بینک و بین الله سبحانہ؛ فإنک إذا فعلت ذلک کنت شکرته سرا وعلانیہ؛ ثم إن أمکن مکافأته بالفعل کافأته وإلا کنت مرصدا له موطننا نفسک علیها

اما حق کسی که برای تو کار خوبی انجام داده است؛ آن است که از او تشکر و سپاس گزاری نموده خویش را فراموش نکنی؛ و خویش را منتشر نمائی و در حق او مخلصانه دعا کنی؛ که اگر چنین نمودی؛ در ظاهر و پنهان شکر گزاری نموده ای و اگر میتوانی خوبی او را با خوبی جبران نما و چنانچه او فعلا نیازمند کمک نیست متوجه و مراقب باش تا اگر مشکلی پیدا کرد فوراً برای رفع مشکلش اقدام نمائی.

۲۸- حق مؤذن

و أما حق المؤذن فأن تعلم أنه مذکرک بریک و داعیک إلی حظک و أفضل أعوانک علی قضاء الفریضهالتي افترضها الله علیک؛ فتشکره علی ذلک شکرک للمحسن إلیک وإن کنت فی بیتک متهما لذلک لم تکن لله فی أمره متهما و علمت أنه نعمه من الله علیک لا شک فیها فأحسن صحبه نعمه الله بحمد الله علیها علی کل حال و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که اذان میگوید و مومنان را متوجه وقت نماز می سازد؛ آنست که بدانی؛ اذان گو به یاد آورنده خداوند در دلها و دعوت کننده تو به سوی سود و فایده می باشد؛ او بهترین یاری کننده بر انجام فریضه ایست که خداوند بر تو واجب نموده است؛ پس باید از او به خاطر این کار نیکش تشکر کنی؛ و اگر در دل نسبت

به بعضی از کارهای او بدبین هستی؛ در این قضیه باید خوشبین بوده و او را به چیزی متهم نکنی که او نعمتی از نعمتهای خداوند است؛ و با نعمت خداوند باید برخوردی نیکو و شایسته داشته و شکر گزار پروردگار خویش باشی

۲۹- حق امام جماعت.

و أما حق إمامك في صلاتك فأنت تعلم أنه قد تقلد السفاره فيما بينك وبين الله والوفاده إلى ربك و تكلم عنك ولم تتكلم عنه ودعا لك ولم تدع له وطلب فيك ولم تطلب فيه و كفاك هم المقام بين يدي الله والمساءله له فيك ولم تكفه ذلك فإن كان في شيء من ذلك تقصير كان به دونك وإن كان آثما لم تكن شريكه فيه و لم يكن لك عليه فضل فوقى نفسك بنفسه و وقى صلاتك بصلاته؛ فتشكر له على ذلك ولا حول ولا قوة الا بالله.

اما حق کسی که امام تو در نمازت می باشد؛ پس باید بدانی که او سفارت بین تو و خدایت را به عهده گرفته است و در میهمانی ای که میزبان آن خداوند می باشد؛ او از طرف تو سخن میگوید و تو از طرف او سخن نمی گوئی و او برای تو دعا می کند و تو برای او دعا نمی کنی و او برای تو میخواهد و تو برای او نمی خواهی و اوست که کفایت می کند تو را در این حضور در برابر خداوند و تو او را کفایت نمی کنی. حال اگر در انجام این اعمال تقصیری باشد؛ او مقصر است نه تو و اگر مرتکب گناهی شود تو شریک او حساب نمی شوی و تو را بر او فضل و برتری نخواهد

وچون حفظ می کنی خودت را در پناه او و حفظ می کنی نمازت را در پناه نماز او پس او را سپاس گزار باش؛ و به خاطر خدمتی که برای تو انجام می دهد از او تشکر کن؛ و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۰- حق هم نشین.

و أما حق المجلس فأنت تليق له كنفك و تطيب له جانبك و تنصفه في مجاراه اللفظ و لا تغرق في نزع اللحظ إذا لحظت و تقصد في اللفظ إلى إفهامه إذا لفظت و إن كنت المجلس إليه كنت في القيام عنه بالخيار و إن كان المجلس إليك كان بالخيار و لا تقوم إلا باذنه و لا قوه إلا بالله.

اما حق هم مجلس و هم نشین بر تو آنست که با کمال خوشروئی پذیرای او شده و با تواضع و طیب خاطر از او استقبال نمائی و اجازه دهی که او هم سخن گوید و تو متکلم وحده نباشی؛ از نگاهای متکبرانه و تحقیر آموز که با گوشه چشم صورت می گیرد پرهیز کن و وقتی سخن می گوئی قسمی سخن بگو که او بفهمد و اگر تو بر او وارد شده ای؛ اختیار با خودت هست که هر وقت بخواهی ترکش کنی و اگر او بر تو وارد شده است؛ اختیار با خودش هست که بخواهد مجالست با تو را ترک نماید.

اما تو بدون اجازه ی او (در صورتی که او وارد بر تو باشد) حق نداری؛ که مجالست او را ترک نمائی.

۳۱- حق همسایه.

و أما حق الجار فحفظه غائبا و كرامته شاهدا و نصرته و معونته في الحالين جميعا لا تتبع له عوره و لا تبحث له سوء (ه) لتعرفها؛ فإن عرفتها منه عن غير إرادة منك و لا تكلف؛ كنت لما علمت حصنا حصينا و سترنا ستيرا؛ لو بحثت الاسنه عنه ضميرا لم تتصل إليه لا نطوائه عليه.

لا تستمع عليه من حيث لا يعلم.

لا تسلمه عند شدیده و لا تحسده عند نعمه. تقیل عشرته و تغفر زلته. و لا تدخر حلمک عنه إذا جهل علیک

ولا تخرج أن تكون سلما له ترد عنه لسان الشتمه وتبطل فيه كيد حامل النصيحة و تعاشره معاشره كريمه؛ و لا حول و لا قوه الا بالله.

اما حق همسايه پس بر تو واجب است که حافظ منافع او در غيابش و حافظ کرامت او در حضورش باشی؛ و در هر دو حال (حضور و غياب) يار و مددکار او باشی برای یافتن عیبهای او تجسس نکن و اگر ناخود آگاه و بدون قصد متوجه عیبی در او شدی؛ چون دژ محکم و پرده ی ضخیمی باش و عیب او را بپوشان طوری که هیچ کس به هیچ عنوان متوجه آن عیب از ناحیه ی تو نشود.

در گرفتاری تنهاتش نگذار و اگر خداوند به او نعمتی عطا کرد حسد نورز؛ لغزشهایش را ببخش و از خطاهایش در گذر؛ اگر گاهی از روی نادانی حرکت نادرستی نسبت به تو انجام داد با حلم و بردباری برخورد کن و همیشه با او در صلح و صفا باش. مگزار دیگران او را بد گویند و بدیها و عیبهای او را اینجا و آنجا نقل نمایند؛ از خیانت به او ممانعت کن و اگر کسی حرف بدی یا سخن زشتی را به او نسبت داد باور نکن.

با همسایه ات معاشرت نیکو و انسانی داشته باش.

و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۲- حق هم صحبت.

و أما حق الصاحب فأن تصحبه بالفضل ما وجدت إليه سيلا وإلا فلا أقل من الا نصاف وأن تکرمه كما يکرمک و تحفظه كما يحفظک ولا يسبقک فیما بینک و بینه إلى مکرمه فإن سبقک کافأته ولا تقصر به عما يستحق من الموده. تلزم نفسک نصیحتہ و حیاطته و معاضدته علی طاعه ربه و معونته علی

نفسه فیما لا یهم به من معصیه ربه ثم تكون (علیه) رحمه ولا تكون علیه عذابا.

و لا قوه الا بالله.

اما حق رفیق و هم صحبت بر تو آنست که اگر علم و کمالی داری و میتوانی با او قسمی صحبت کنی که از تو استفاده کند و بیاموزد پس صحبت کن و گرنه اجازه بده او صحبت کند تا تو استفاده کنی و احترامش را نگه دار همانطوری که دوست داری او احترام تو را حفظ کند. کوشش کن که در کارهای نیک و رساندن فائده همیشه پیش قدم باشی و اگر او پیشی گرفت و نفعی به تو رساند تو هم به بهترین وجه تلافی کن و در دوستی و محبت با او کوتاهی نکن؛ بر خودت لازم بدان که او را نصیحت کنی و در گرفتاریها و بلاها از او به قدر توان محافظت نمائی و در تمام موارد یار و یاور او باش؛ مگر اینکه میل به طرف معصیت و گناه نماید که در این صورت باید او را باز داری و برای او رحمت باش؛ نه عذاب و نقت و نیست قوتی مگر به خداوند متعال.

۳۳- حق شریک.

و أما حق الشریک فإن غاب کفیته وإن حضر ساویته و لا- تعزم علی حکمک دون حکمه ولا تعمل برأیک دون مناظرته و تحفظ علیه ماله و تنفی عنه خیانته فیما عز أو هان فإنه بلغنا أن ید الله علی الشریکین ما لم یتخاونا و لا قوه الا بالله.

اما حق شریک آنست که در غیابش کفایتش کنی و در حضورش خود را با او مساوی حساب نمائی و هیچ وقت بدون تصمیم او تصمیم نگیری و

به نظر خود بدون مشورت با او عمل نکنی. حافظ مالش باشی؛ و از خیانت به او در امور بزرگ و کوچک پرهیز نمائی زیرا که به ما رسیده است دست خداوند با شرکاء است؛ تا وقتی که به هم دیگر خیانت نکنند و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۴- حق مال.

و أما حق المال فأن لا تأخذه إلا من حله و لا تنفقه إلا في حله و لا يحرفه عن مواضعه و لا تصرفه عن حقائقه و لا تجعله إذا كان من الله إلا إليه و سببا إلى الله و لا تؤثر به على نفسك من لعله لا يحمذك و بالحرى أن لا يحسن خلافته في تركك و لا يعمل فيه بطاعه ربك فتكون معينا له على ذلك و بما أحدث في مالك أحسن نظرا لنفسه فيعمل بطاعه ربه فيذهب بالغنيمه و تبوء بالاثم و الحسره و الندامه مع التبعه و لا قوه الا بالله.

اما حق مال و دارائی به گردن تو آنست که از حلال کسب نموده و به حلال مصرف کنی و از آن استفاده ی صحیح نمائی که خیر دنیا و آخرت را به دنبال داشته باشد. وقتی آنچه داری از آن خداوند است پس آن را وسیله و سبب تقرب به خداوند قرار ده و مالت را عزیز تر از جانت حساب نکن که برای ترقیات مادی و معنویت از آن استفاده نکنی؛ و در نتیجه آن را برای کسی بگزاری که هرگز به فکر تو نباشد و از مال تو که به او رسیده است؛ استفاده ی غلط و حرام نماید و تو در این کار شریک جرم او محسوب گردی؛ و اگر استفاده ی صحیح و درست نماید پس سود و فائده

از آن او باشد و گناه و حیرت و ندامت و عذاب آخرت از آن تو و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۵- حق طلبکار.

و أما حق الغريم الطالب لك فإن كنت موسرا أوفيته و أغنيته و لم ترده و ت مطلقه فإن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال: مطل الغنى ظلم و إن كنت معسرا أرضيته بحسن القول و طلبت إليه طلبا جميلا. و ردته عن نفسك ردا لطيفا و لم تجمع عليه ذهاب ماله و سوء معاملته فإن ذلك لؤم و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که به تو قرض داده است و موعد پرداخت آن رسیده است؛ آنست که اگر توان پرداخت قرض را داری؛ بدون معطلی بپرداز و بی جهت مال مردم را نزد خود نگه ندار و اگر از تو قرض خود را می خواهد جواب رد به او نده زیرا که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

تعلل در ادای قرض؛ و تاخیر در پرداخت آن ظلم است؛ و اگر توان پرداخت آن را نداری با عذر خواهی و طلب تمديد وقت قرض رضایت صاحب مال را بدست آور و با تشکر و تقدیر او را از خودت راضی بساز؛ نه اینکه هم قرضش را نپردازی و هم فحش و دشنام نثارش نمائی؛ که نشانه ی پستی تو خواهد بود؛ و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۶- حق معاشر.

و أما حق الخلیط فأن لا- تغره و لا تغشه و لا تکذبه و لا تغفله و لا تخدعه و لا تعمل فی إنتفاضه عمل العدو الذی لا یبقی علی صاحبه؛ و إن اطمأن إلیک استقصیت له علی نفسك و علمت أن غبن المسترسل ربا؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که با تو معاشرت دارد آنست که ضرری به او وارد نساخته و از خیانت به اجتناب نمائی؛

سخنش را تکذیب نکرده و اغفالش نکنی و از خدعه و نیرنگ نسبت به پرهیز نمائی؛ چون دشمنان با او برخورد نکرده و اگر به تو اعتماد نمود؛ او را برخورد مقدم بداری و بدان که ضرر رساندن به خاطر منافع خودت به کسی که؛ به تو اعتماد نموده است؛ ربا قلمداد می شود و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

حقوق خصومت

۳۷- حق مدعی.

و أما حق الخصم المدعی عليك فإن كان ما يدعی عليك حقا لم تنسخ في حجة و لم تعمل في ابطال دعوته؛ و كنت خصم نفسك له والحاكم عليها والشاهد له بحقه دون شهادة الشهود؛ فإن ذلك حق الله عليك و إن كان ما يدعیه باطلا رفقت به و روعته و ناشدته بدینه و كسرت حدته بذكر الله و ألقیت حشو الكلام ولغظه الذي لا يرد عنك عادیه عدوك بل تبوء باثمه وبه يشحذ عليك سيف عداوته لان لفظه السوء تبعث الشر والخير مقمعه للشر و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که علیه تو اقامه ی دعوی نموده و خصم تو حساب میشود؛ آنست که اگر در دعوایش علیه تو صادق است و حق به طرف اوست؛ در پی بی اعتبار کردن حجت و دلیلش نباش و برای باطل نمودن دعوایش تلاش نکن؛ زیرا با وجدانت بلکه با خودت دشمنی کرده ای؛ برای آنکه وجدانت حکم به حق بودن طرف مقابلت مینماید و خودت بهترین شاهد و گواه هستی بر اینکه حق به طرف خصمت هست؛ پس حق را بدون چون و چرا بپذیر که پذیرفتن حق یکی از حقوق خداوند متعال بر عهده ی بندگان می باشد.

اما اگر در دعوایش کاذب است؛ با او مدارا کن؛

و او را از خدا بترسان و از هر مذهب و دینی که پیروی می کند برایش دلیل بیاور تا متوجه زشتی کارش شود و با یاد آوری عذاب قیامت و مرگ او را از راه باطل برحذر دار. از سخنان منافی ادب و اخلاق پرهیز کن؛ زیرا دشمنی دشمن را بیشتر و تیغش را تیز تر نموده و موجب برانگیخته شدن شر خواهد شد؛ اما سخن خوب؛ شر را نابود می کند و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۳۸- حق مدعی علیه.

و أما حق الخصم المدعی علیه فإن كان ماتدعیه حقا أجملت فی مقاولته بمخرج الدعوی؛ فإن للدعوی غلطه فی سماع المدعی علیه و قصدت قصد حجتك بالرفق و أمهل المهله وأبین البیان وألطف اللطف ولم تتشاغل عن حجتك بمنازعته بالقیل والقال فتذهب عنك حجتك ولا يكون لك فی ذلك درك و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که تو علیه او اقامه ی دعوی نموده ای بر تو آنست؛ که اگر در دعوایت برحق و صادق هستی با او به خوبی و مهربانی سخن بگو تا راهی برای حل و فصل دعوی و خصومت پیدا شود؛ زیرا کلمه ی دعوی و شکایت کلمه ی خوبی نیست و خصم تو از شنیدن این کلمه ناراحت می شود؛ پس حجت و برهانت را با رفق و مدارا برای او بازگو کن و اگر نیاز به فکر کردن داشت به او مهلت بده تا فکر کند.

حقوق مشاوره

۳۹- حق کسی که از تو مشورت میخواهد.

و أما حق المستشار فإن حضرک له وجه رأی جهدت له فی النصیحه وأشرت علیه بما تعلم انک لو کنت مکانه عملت به و ذلك لیکن منک فی رحمه و لین؛ فإن اللین یؤنس الوحشه وإن الغلظ یوحش موضع الانس وإن لم یحضرک له رأی وعرفت له من تثق برأیه وترضی به لنفسک؛ دللته علیه و أرشده الیه فکنت لم تأله خیرا و لم تدخره نصحا؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که از تو مشورت می خواهد؛ پس اگر نظر خوبی داری که برای او مفید باشد؛ در نصیحت و راهنمایی او کوتاهی نکن و راهی را پیش پای او بگذار که اگر خودت جای او بودی همان راه را می رفتی و با

نرمی و خوش‌زبانی با او صحبت کن زیرا نرم سخن گفتن و مهربانی وحشت و ترس را تبدیل به انس و الفت می‌کند در حالی که غلظت و تندى انس و محبت را مبدل بترس و وحشت می‌سازد و اگر چیزی به ذهنت نرسید تا او را راهنمایی کنی و کسی را می‌شناختی که خود به او اعتماد داشته و حاضر بودی به رای و نظرش عمل کنی او را به سوی همان شخص راهنمایی کن و در این صورت است که در مشورت دادن کوتاهی ننموده‌ای و راه صحیح و درست را از او پنهان نداشته‌ای و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

با بیانی واضح او را متوجه حق خودت بگردان. از قیل و قال و جار و جنجال بپرهیز؛ برای آنکه سبب بی‌ارزش شدن حجت و برهانت شده‌اجر و پاداش تو را ضایع میگرداند و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۰- حق کسی که از او مشورت میخواهی.

أما حق المشير عليك فلا تتهمة فيما يوافقك عليه من رأيه إذا أشار عليك فانما هي الآراء وتصرف الناس فيها و اختلافهم فكن عليه في رأيه بالخيار إذا اتهمت رأيه فاما تهمة فلا تجوز لك إذا كان عندك ممن يستحق المشاورة؛ ولا تدع شكره على ما بدا لك من إشخاص رأيه و حسن وجه مشورته؛ فاذا وافقك حمدت الله و قبلت ذلك من أخيه بالشكر والارصاد بالمكافأة في مثلها ان فزع اليك و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که از او مشورت می‌خواهی بر تو آنست که اگر در مشورت دادن؛ نظر او مطابق خواسته‌ی تو بود؛ او را به خیانت متهم نکنی

زیرا که آراء و انظار بین مردم مختلف است و اختلاف آنان در آراء و نظریات امریست متداول و معمول. البته تو کاملاً اختیار داری که نظر او را قبول نمائی یا رد کنی؛ و چنانچه نظر او را مطابق صواب ندیدی میتوانی اصل نظر را متهم کنی و ناصواب بخوانی؛ اما خود او را هرگز؛ چون تو او را اهل مشورت میدانستی و به همین جهت به او مراجعه نمودی. اگر نظرش را عمل نمودی و به آنچه میخواستی رسیدی پس او را تشکر نموده و خدا را سپاس گزار باش و اگر روزی او به تو مراجعه کند و از تو مشورت بخواهد؛ تو نیز احسان نموده و او را به طور صحیح و به دور از خیانت راهنمایی کن و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۱- حق نصیحت شوند.

و أما حق المستنصِح فإن حقه أن تؤدّي إليه النصيحة على الحق الذي ترى له أنه يحمل ويخرج المخرج الذي يلين على مسامحة و تكلمه من الكلام بما يطيقه عقله؛ فإن لكل عقل طبقه من الكلام يعرفه ويجتنبه وليكن مذهبك الرحمة و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که نصیحتش میکنی یا از تو خواسته است که نصیحتش کنی بر تو آنست که او را صحیح و به حق نصیحت نمائی و چیزی بگوئی که او بتواند به آن عمل کند و از حد توان و قدرتش بیرون نباشد؛ و قسمی با او سخن بگویی که در خور فهم و درک او باشد زیرا که همه از نظر تعقل و فکر در یک حد نیستند بلکه هر انسانی دارای مرتبه ای از عقل می باشد و روش در

حال نصیحت کردن نرم؛ و گفتارت نیز دوستانه باشد و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۲- حق نصیحت کننده.

و أما حق الناصح فأن تلين له جناحك ثم تشرئب له قلبك وتفتح له سمعك حتى تفهم عنه نصيحتته ثم تنظر فيها فإن كان وفق فيها للصواب حمدت الله على ذلك و قبلت منه و عرفت له نصيحتته وإن لم يكن وفق لها فيها رحمته ولم تتهمه و علمت أنه لم يألك نصحا إلا أنه أخطأ؛ إلا أن يكون عندك مستحقا للتهمه فلا تعبا بشئ من أمره على كل حال؛ و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که که تو را نصیحت می کند آنست که در برابر او متواضع باشی و با شنیدن نصیحتهایش قلبت را سیراب کنی؛ و گوشت را در اختیار او قرار دهی تا هرچه میگوید متوجه شوی؛ بعد از شنیدن در گفتار او تفکر کن چنانچه نصایحش را درست و صواب دیدی بپذیر؛ و خداوند را به خاطر این نعمت شاکر باش؛ و چنانچه آن را نا صواب یافتی؛ ضمن تشکر با مهربانی از کنارش بگذر و او را متهم نکن زیرا که میدانی او قصد نصیحت داشت نه چیز دیگر اما اشتباه کرده است؛ مگر اینکه او را از قبل می شناسی و میدانی که او آدم خیر خواهی نیست؛ در این صورت به نصیحت او اعتناء و اعتماد نکن.

۴۳- حق بزرگترها.

و أما حق الكبير فإن حقه توقير سنه و إجلال اسلامه إذا كان من أهل الفضل في الاسلام بتقديمه فيه و ترك مقابله عند الخصام و لا تسبقه إلى طريق و لا تؤمه في طريق و لا تستجهله وإن جهل عليك تحملت و أكرمه بحق اسلامه مع سنه فانما حق السن بقدر الاسلام و لا قوه الا بالله.

اما حق بزرگتر بر

تو آنست که او را به خاطر سنش احترام نمائی و چنانچه فضل و سابقه در اسلام دارد مورد تکریم و تجلیلش قرار دهی و بر خود مقدم داری و اگر با تو به منازعه پرداخت با او مقابله نکنی و اگر در راهی همراه بودید؛ از او سبقت نگیری و پیش روی او حرکت نکنی و چنانچه به مطلبی جاهل بود؛ جهلش را به رخش نکشی و اگر او تو را جاهل خواند تحمل نموده به خاطر اسلام و سنش گذشت کنی؛ زیرا حق سن به اندازه ی حق سابقه در اسلام است و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۴- حق کوچکترها.

و أما حق الصغیر فرحمته و تثقیفه و تعلیمه و العفوعنه و السترعليه و الرفق به و المعونه له والسترعلى جرائر حدائته فإن سبب للتوبه و المداراه له و ترک مما حکتہ فإن ذلک أدنی لرشد.

اما حق کوچکتر بر بزرگتر آنست که نسبت به او مهربان بوده در تربیت و تعلیم او بکوشد؛ خطاهایش را نادیده گرفته عیش را بر او ببوشاند؛ با او به مدارا رفتار نموده و در مشکلات کمکش نماید؛ و چون به خاطر حدائت سن و جوانی؛ اعمال و حرکات نابخردانه ای از او سرزند؛ مستور نگه دارد زیرا که سبب توبه او خواهد شد و با او نزاع و مخاصمه نکند که مانع رشد او می شود.

۴۵- حق کسی که از تو کمک می خواهد.

و أما حق السائل فإعطائه اذا تهيأت صدقه وقدرت على صد حاجته والدعاء له فيما نزل به والمعاونه له على طلبته وإن شككت في صدقه و سبقت إليه التهمه له و لم تعزم على ذلك لم تأمن أن يكون من كيد الشيطان أراد أن يصدك عن حظك و يحول بينك و بين التقرب الى ربك و تركته بستره وردده ردا جميلا وإن غلبت نفسك في مره وأعطيته على ما عرض في نفسك منه فإن ذلك من عزم الامور.

اما حق کسی که از تو کمک می خواهد آنست که اگر در قدرت و توانت هست برای رفع نیازش اقدام نموده و حاجتش را برآورده سازی؛ اگر صدقه ای آماده داری به او عطا نموده و برای رفع گرفتاریش در حقش دعا کن؛ چنانچه در صدق گفتارش شک و تردید در دلت پیدا شد و گمان بردی که دروغ می گوید پس به این شک و گمان اعتناء

نموده و بدان که بعید نیست؛ این شک و گمان از وسوسه های شیطان باشد که می خواهد تو را از این ثواب محروم نموده و مانع تقرب تو به پروردگارت شود.

پس اگر چیزی به او ندادی؛ محترمانه و بدون آنکه خوارش کنی با سخنان زیبا و نرم که او را آزرده خاطر نسازد جوابش کن. چنانچه بر شکست غالب آمدی و علی رغم آنچه در دلت گذشته است کمکش نمودی بدان که این از کارهای مهم و قابل اطمینان است.

۴۶- حق کسی که تو از او کمک می خواهی.

و أما حق المسئول فحقه إن اعطى قبل منه ما اعطى بالشكر له و المعروفه لفضله و طلب وجه العذر فى منعه وأحسن به الظن و اعلم أنه إن منع (فماله) منع وأن ليس التثريب فى ماله؛ وإن كان ظالما فإن الانسان لظلوم كفار.

اما حق کسی که از او کمک خواسته ای پس حق او آنست که؛ اگر چیزی تو را عطا کرد با تشکر و سپاس و قدر دانی بپذیری و اگر نخواست کمکت کند نسبت به او گمان بد پیدا نکن بلکه برایش عذری در ذهنت جستجو نموده و منعش را حمل بر آن کن و حسن ظن داشته باش و بدان که اگر او تو را منع کرده؛ از مال خودش به تو نداده است و کسی را به خاطر اینکه مالش را به دیگری نمیدهد؛ ملامت و سرزنش نمی کنند؛ و اگر با این کارش ظلم نموده است؛ پس انسان بسیار ظالم و کفران کننده ی نعمتهای خداوند متعال است.

۴۷- حق کسی که سبب خوشحالی تو شده است.

و أما حق من سرّك الله به و على يديه؛ فإن كان تعمد لها لك حمدت الله اولاً ثم شكرته على ذلك بقدره فى موضع الجزاء و كفاًته على فضل الابتداء و أرصدت له المكافأه و إن لم يكن تعمد لها حمدت الله و شكرته و علمت أنه منه؛ توحدك بها و أحببت هذا إذا كان سبباً من أسباب نعم الله عليك و ترجو له بعد ذلك خيراً فإن أسباب النعم برکه حيث ما كانت و إن كان لم يعتمد و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که خداوند او را سبب سرور و خوشحالی تو قرار داده است پس اگر با آگاهی و خواسته خودش تو را سرور نموده است

خداوند را ستایش نموده و بعد از حمد و ثنای الهی از آن شخص به اندازه ی ارزش کارش قدر دانی کن؛ زیرا که که برتری عمل او از آن جهت است که اول اقدام نموده است؛ مراقب باش تا تو نیز در او سبب سرور و خوشحالی شوی.

و اگر ناخود آگاه و بدون قصد سبب شده است؛ خدای را سپاسگزار باش و بدان که این نعمت از ناحیه ی اوست که تو را به آن اختصاص داده است؛ و شخصی را که سبب سرور تو شده است دوست بدار چون سببی از اسباب نعمتهای خداوند است و برای او طلب خیر کن زیرا که اسباب نعمت هر جا باشد مایه ی برکت است؛ اگرچه بدون قصد باشد و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۸- حقی کسی که بسبب او نکبتی به تو رسیده است.

و أما حق من ساءك القضاء على يديه بقول او فعل فإن كان تعمدها كان العفو أولى بك لما فيه له من القمع و حسن الادب مع كثير أمثاله من الخلق فإن الله يقول:

(وَلَمَنْ اُتْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ اِلَى قَوْلِهِ:

مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ)

و قال عزوجل:

(وَإِنْ عَيَاقِبُكُمْ فَعَيَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ) هذا في العمد؛ فإن لم يكن عمدا لم تظلمه بتعمد الا نتصار منه فتكون قد كافأته في تعمد على خطأ؛ و رفقت به وردده بالطف ما تقدر عليه و لا قوه الا بالله.

اما حق کسی که به خاطر گفتار یا رفتارش؛ سبب نکبت و گرفتاری تو شده است آنست که اگر از روی عمد و آگاهی به تو ضرر رسانیده است بهتر آنست که او را ببخشی زیرا عفو موجب می شود که از این کار در

آینده دست بر دارد و با خلق خدا مودبانه و بدون آزار برخورد نماید زیرا خداوند متعال می فرماید:

(و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد، ایرادی بر او نیست؛ ایراد و مجازات بر کسانی است که بر مردم ستم می کنند و در زمین به نا حق ظلم روا می دارند برای آنان عذاب درد ناکی است؛ اما کسانی که شکیبائی و عفو کنند؛ این از کارهای پر ارزش است [شوری ۴۱/۴۳]).

و هم چنین می فرماید:

(و هرگاه خواستید مجازات کنید؛ تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبائی کنید این کار برای شکیبایان بهتر است [نحل ۱۲۶]).

این در صورتی است که عمدی در کار باشد.

اما اگر ضروری که به تو رسیده است غیر عمدی بوده باشد؛ از ستم بر او به نیت انتقام پرهیز کن تا ضرر عمدی به کسی که از روی خطا مرتکب عملی شده است نرسانی. بلکه با او به رفق و مدارا رفتار کن؛ و خطایش را با مهربانی و لطفی که در توان داری پاسخ بده؛ و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

۴۹- حق همه مسلمانان به طور عموم.

و أما حق اهل ملتک عامه فیاضار السلامه ونشر جناح الرحمه والرفق بمسيئهم و تألفهم واستصلاحهم وشکر محسنهم إلی نفسه وإلیک فإن احسانه الی نفسه احسان إلیک إذا کف عنک أذاه و کفاک مؤونته و حبس عنک نفسه فعمهم جميعا بدعوتک و انصرهم جميعا بنصرتک وأنزلتهم جميعا منک منازلهم؛ کبیرهم بمنزله الوالد و صغیرهم بمنزله الولد و أوسطهم بمنزله الاخ؛ فمن أتاک تعاهدته بلطف و رحمه؛ وصل أخاک بما یجب للأخ علی أخیه.

اما حق همه ی مسلمانان بر تو آنست که در دل

نسبت به آنان کدورتی نداشته باشی و بالهای مهربانی و لطف را بر سر خطاکاران ایشان بیفشانی و به جهت اصلاح و ایجاد الفت بین آنها و خود بکوشی و شکر و سپاست را از نیکوکاران آنها دریغ نداری؛ کسانی که احسان و نیکی آنها برای خودشان و برای تست؛ زیرا که احسان آنها به خودشان احسان به تو نیز هست وقتی که آزاری به تو نرسانند و تو را گرفتار دفع آن آزار نکنند و خود را از آسیب رساندن به تو دور نگه دارند.

پس برای همه ی مسلمانان دعا کن و به یاری همه ی آنها بشتاب و همه را در مراتبی که دارند مورد عنایت و تکریم قرار ده.

۵۰- حق غیر مسلمانی که در حال جنگ با مسلمانان نباشند.

و أما حق اهل الذمه فالحکم فیهم أن تقبل منهم ما قبل الله وتفی بما جعل الله لهم من ذمته وعهده وتکلهم الیه فیما طلبوا من أنفسهم و أجبروا علیه وتحکم فیهم بما حکم الله به علی نفسک فیما جرى بینک (وبینهم) من معامله ولیکن بینک و بین ظلمهم من رعایه ذمه الله والوفاء به عهده وعهد رسول الله صلی الله علیه و آله حائل فانه بلغنا أنه قال:

من ظلم معاهدا فأنا خصمه فاتق الله و لا حول و لا قوه الا بالله.

اما حق کسانی که مسلمان نیستند؛ و در هر حال جنگ با مسلمانها هم نیستند و شرایط زندگی در مملکت اسلامی را پذیرفته اند؛ آنست که پذیری از آنان چیزی را که خدا پذیرفته است و وفا کنی به عهد و پیمانی که بین آنها و دولت اسلامی منعقد شده است و مزاحم آنان در آنچه که از خودشان میخواهند و به آنچه که مجبور

به آن هستند نشوی؛ و حکم کن در آنها همان گونه که خداوند بر تو حکم نموده است؛ در آنچه واقع می شود بین تو و آنها از معامله؛ و حائل و پرده قرار بده بین خود و بین ظلم به آنها پیمان خداوند و وفا به عهد خدا و رسول خدا را؛ زیرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما رسیده است که فرمود:

کسی که کافر ذمی و معاهد را مورد ظلم قرار دهد من خصم او خواهم بود.

پس تقوای الهی را پیشه کن و قوتی نیست مگر به خداوند متعال.

تمه

فهذه خمسون حقاً محيطاً بك لا تخرج منها في حال من الاحوال يجب عليك رعايتها والعمل في تأديتها والاستعانه بالله جل ثنائه على ذلك ولا حول ولا قوة الا بالله والحمد لله رب العالمين

این پنجاه حقی است که تو را احاطه کرده است و از این حقوق در هیچ حالی از احوال خارج نیستی؛ بر تو واجب است رعایت این حقوق و تلاش برای ادای آن و طلب مساعدت و کمک از خداوند متعال بر رعایت این حقوق؛ و نیست قوتی مگر به خداوند متعال و حمد و سپاس مخصوص آن ذات مقدس است.

چهل حدیث

چهل حدیث

۱- قال الامام علي بن الحسين، زين العابدين عليه السلام:

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَتْ فِي كَنْفِ اللَّهِ، وَأَظْلَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّ عَرْشِهِ، وَأَمَّنَهُ مِنْ فَزَعِ الْيَوْمِ الْاَكْبَرِ مَنْ أُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لِنَفْسِهِ، وَرَجُلٌ لَمْ يَقْدِمْ يَدًا وَرَجُلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ قَدِمَهَا أَوْ فِي مَعْصِيَتِهِ، وَرَجُلٌ لَمْ يَعْبُ أَخَاهُ بِعَيْبٍ حَتَّى يَثْرَكَ ذَلِكَ الْعَيْبُ مِنْ نَفْسِهِ. [۱]

امام سجاد علیه اسلام فرمود:

سه حالت و خصلت در هر یک از مؤمنین باشد در پناه خداوند خواهد بود و روز قیامت در سایه رحمت عرش الهی می باشد و از سختی ها و شدايد صحراى محشر در امان است:

اول آن که در کارگشائی و کمک به نیازمندان و درخواست کنندگان دریغ ننماید.

دوم آن که قبل از هر نوع حرکتی بیندیشد که کاری را که می خواهد انجام دهد یا هر سخنی را که می خواهد بگوید آیا رضایت و خشنودی خداوند در آن است یا مورد غضب و سخط

او می باشد.

سوّم قبل از عیب جوئی و بازگوئی عیب دیگران، سعی کند عیب های خود را بر طرف نماید.

۲- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

ثَلَاثٌ مُنْجِيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِ:

كَفُّ لِسَانِهِ عَنِ النَّاسِ وَاعْتِيَابِهِمْ،

وَإِشْغَالُهُ نَفْسَهُ بِمَا يَنْفَعُهُ لِآخِرَتِهِ وَدُنْيَاهُ،

وَ طَوْلُ الْبُكَاءِ عَلَى خَطِيئَتِهِ. [۲]

فرمود:

سه چیز موجب نجات انسان خواهد بود:

بازداشت زبان از بدگوئی و غیبت مردم،

خود را مشغول به کارهایی کردن که برای آخرت و دنیایش مفید باشد.

و همیشه بر خطاها و اشتباهات خود گریان و ناراحت باشد.

۳- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَمِيلَ إِسْلَامِهِ، وَ مَحَصَّتْ ذُنُوبَهُ، وَ لَقِيَ رَبَّهُ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ وَقَاءٌ لِلَّهِ بِمَا يَجْعَلُ عَلَى نَفْسِهِ لِلنَّاسِ، وَ صِدْقٌ لِسَانِهِ
مَعَ النَّاسِ، وَ الْأَسْتِحْيَاءُ مِنْ كُلِّ قَبِيحٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ، وَ حُسْنُ خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ. [۳]

فرمود:

هرکس دارای چهار خصلت باشد، ایمانش کامل، گناهانش بخشوده خواهد بود، و در حالتی خداوند را ملاقات می کند که از او راضی و خشنود است:

۱ خصلت خود نگهداری و تقوای الهی به طوری که بتواند بدون توقّع و چشم داشتی، نسبت به مردم خدمت نماید. ۲ راست گوئی و صداقت نسبت به مردم در تمام موارد زندگی. ۳ حیا و پاکدامنی نسبت به تمام زشتی های شرعی و عرفی. ۴ خوش اخلاقی و خوش برخوردی با اهل و عیال خود.

۴- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَا تَزَالُ بِخَيْرٍ مَا دَامَ لَكَ وَعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ، وَ مَا كَانَتْ الْمُحَاسَبَةُ مِنْ هَمِّكَ، وَ مَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا. [۴]

فرمود:

ای فرزند آدم، تا آن زمانی که در درون خود واعظ و نصیحت کننده ای دلسوز داشته باشی، و در تمام امور بررسی و محاسبه کارهایت را

اهمیت دهی، و در تمام حالات از عذاب الهی ترس و خوف داشته باشی در خیر و سعادت خواهی بود.

۵- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

وَ أَمَا حَقُّ بَطْنِكَ فَإِنَّ لَا تَجْعَلُهُ وِعَاءً لِقَلِيلٍ مِنَ الْحَرَامِ وَلَا لِكَثِيرٍ، وَ أَنْ تَقْتَصِدَ لَهُ فِي الْحَلَالِ. [۵]

فرمود:

حقی که شکم بر تو دارد این است که آن را ظرف چیزهای حرام چه کم و چه زیاد قرار ندهی و بلکه در چیزهای حلال هم صرفه جوئی کنی و به مقدار نیاز استفاده نمائی.

۶- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ اشْتَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَارَعَ إِلَى الْحَسَنَاتِ وَ سِيَلَ عَنِ الشَّهَوَاتِ، وَ مَنْ اشْفَقَ مِنَ النَّارِ بَادَرَ بِالتَّوْبَةِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِهِ وَ رَاجَعَ عَنِ الْمَحَارِمِ. [۶]

فرمود:

کسی که مشتاق بهشت باشد در انجام کارهای نیک، سرعت می نماید و شهوات را زیر پا می گذارد و هر کس از آتش قیامت هراسناک باشد به درگاه خداوند توبه می کند و از گناهان و کارهای زشت دوری می جوید.

۷- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

طَلَبُ الْخَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ مِذْلَةٌ لِلْحَيَاءِ وَ مَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ، وَ اسْتِخْفَافٌ بِالْوَقَارِ وَهُوَ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ، وَ قَلْبُهُ طَلَبُ الْخَوَائِجِ مِنَ النَّاسِ هُوَ الْغِنَى الْحَاضِرُ. [۷]

فرمود:

دست نیاز به سوی مردم دراز کردن، سبب ذلت و خواری در زندگی و در معاشرت خواهد بود.

و نیز موجب از بین رفتن حیاء و ناچیز شدن شخصیت خواهد گشت به طوری که همیشه احساس نیاز و تنگ دستی نماید.

و هرچه کمتر به مردم رو بیندازد و کمتر درخواست کمک نماید بیشتر احساس خودکفائی و بی نیازی خواهد داشت.

۸- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الْخَيْرُ كُلُّهُ صَيَانُهُ الْإِنْسَانَ نَفْسَهُ. [۸]

فرمود:

سعادت و خوشبختی انسان در حفظ و کنترل اعضاء و جوارح خود از هرگونه کار

زشت و خلاف است.

۹- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

سَادَةُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا الْأَسْحِيَاءُ، وَ سَادَةُ النَّاسِ فِي الْآخِرَةِ الْأَتْقِيَاءُ. [۹]

فرمود:

در این دنیا سرور مرد، سخاوتمندان هستند ولی در قیامت سید و سرور مردم، پرهیزکاران خواهند بود.

۱۰- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ زَوَّجَ لِلَّهِ، وَوَصَلَ الرَّحِمَ تَوَجَّهَ اللَّهُ بِتَاجِ الْمَلِكِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. [۱۰]

فرمود:

هرکس برای رضا و خشنودی خداوند ازدواج نماید و با خویشان خود صله رحم نماید، خداوند او را در قیامت مفتخر و سربلند می گرداند.

۱۱- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ طَلَبًا لِانْجَازِ مَوْعُودِ اللَّهِ، شَيَّعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ، وَهَتَفَ بِهِ هَاتِفٌ مِنْ خَلْفِ الْأَيْمَنِ وَطَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ، فَإِذَا صَافَحَهُ غَمْرَتُهُ الرَّحْمَةُ. [۱۱]

فرمود:

هرکس به دیدار دوست و برادر خود برود و برای رضای خداوند او را زیارت نماید به امید آن که به وعده های الهی برسد، هفتاد هزار فرشته او را همراه و مشایعت خواهند کرد، همچنین مورد خطاب قرار می گیرد که از آلودگی ها پاک شدی و بهشت گوارایت باد.

پس چون با دوست و برادر خود دست دهد و مصافحه کند مورد رحمت قرار خواهد گرفت.

۱۲- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنْ شَتَمَكَ رَجُلٌ عَنْ يَمِينِكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى يَسَارِكَ فَأَعْتَذَرَ إِلَيْكَ فَأَقْبِلْ مِنْهُ. [۱۲]

فرمود:

چنانچه شخصی تو را بدگویی کند، و سپس برگردد و پوزش طلبد، عذرخواهی و پوزش او را پذیرا باش.

۱۳- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي مِنَ الطَّعَامِ لِمَضْرَتِهِ، كَيْفَ لَا يَحْتَمِي مِنَ الذَّنْبِ لِمَعْرَتِهِ. [۱۳]

فرمود:

تعجب دارم از کسی که نسبت به تشخیص خوب و بد خوراکش اهتمام میورزد که مبادا ضرری به او برسد، چگونه نسبت به گناهان و دیگر کارهایش اهمیت نمی دهد، و نسبت به مفسد دنیائی، آخرتی روحی، فکری، اخلاقی و ...

بی تفاوت است.

۱۴- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ أَطْعَمَ مُؤْمِنًا مِنْ جُوعٍ أَطْعَمَهُ اللَّهُ مِنْ ثَمَارِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ سَقَى مُؤْمِنًا مِنْ ظَمَأٍ سَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ، وَمَنْ كَسَا مُؤْمِنًا كَسَاهُ اللَّهُ مِنَ الثِّيَابِ الْخُضْرِ. [۱۴]

فرمود:

هر کس مؤمن گرسنه ای را طعام دهد خداوند او را از میوه های بهشت اطعام می نماید، و هر که تشنه ای را آب دهد خداوند از چشمه گوارای بهشتی سیرایش می گرداند، و هر کس برهنه ای را لباس بپوشاند خداوند او را از لباس سبز بهشتی که بهترین نوع و رنگ می باشد خواهد پوشاند.

۱۵- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ، وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ، وَالْمَقَائِيسِ الْفَاسِدَةِ، وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلَّمَ، وَمَنْ اهْتَدَى بِنَا هُدَى، وَمَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ. [۱۵]

فرمود:

به وسیله عقل ناقص و نظریه های باطل، و مقایسات فاسد و بی اساس نمی توان احکام و مسائل دین را به دست آورد بنابراین تنها وسیله رسیدن به احکام واقعی دین، تسلیم محض می باشد پس هر کس در مقابل ما اهل بیت تسلیم باشد از هر انحرافی در امان است و هر که به وسیله ما هدایت یابد خوشبخت خواهد بود.

و شخصی که با قیاس و نظریات شخصی خود بخواهد دین اسلام را دریابد، هلاک می گردد.

۱۶- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الدُّنْيَا سِتَّةٌ، وَالْآخِرَةُ يَقْطَعُهَا، وَنَحْنُ بَيْنَهُمَا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ. [۱۶]

فرمود:

دنیا همچون نیمه خواب چرت است و آخرت بیداری می باشد و ما در این میان رهگذر، بین خواب و بیداری به سر می بریم.

۱۷- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَجِرُهُ فِي بِلَادِهِ، وَيَكُونَ خُلَطَاؤُهُ صَالِحِينَ، وَتَكُونَ لَهُ أَوْلَادٌ يَشْتَعِينُ بِهِمْ. [۱۷]

فرمود:

از سعادت مرد آن است که در شهر خود کسب

و تجارت نماید و شریکان و مشتریانش افرادی صالح و نیکوکار باشند، و نیز دارای فرزندانى باشد که کمک حال او باشند.

۱۸- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

آيَاتُ الْقُرْآنِ خَزَائِنُ الْعِلْمِ، كُلَّمَا فُتِحَتْ خَزَانَةٌ، فَيَتَّبِعِي لَكَ أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا. [۱۸]

فرمود:

هر آیه ای از قرآن، خزینه ای از علوم خداوند متعال است، پس هر آیه را که مشغول خواندن می شوی، در آن دقت کن که چه می یابی.

۱۹- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ بِمَكَّةَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ يَرَى مَنَزِلَهُ فِي الْجَنَّةِ. [۱۹]

فرمود:

هر که قرآن را در مکه مکرمه ختم کند، نمی میرد مگر آن که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز جایگاه خود را در بهشت رؤیت می نماید.

۲۰- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

يَا مَعْشَرَ مَنْ لَمْ يَحِجَّ اسْتَبَشِرُوا بِالْحَاجِّ إِذَا قَدِمُوا فَصَافِحُوهُمْ وَ عَظِّمُوهُمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَيْكُمْ تَشَارِكُوهُمْ فِي الْأَجْرِ. [۲۰]

فرمود:

شماهایی که به مکه نرفته اید و در مراسم حج شرکت نکرده اید، بشارت باد شماها را به آن حاجیانی که بر می گردند، با آنها دیدار و مصافحه کنید تا در پاداش و ثواب حج آنها شریک باشید.

۲۱- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

الرِّضَا بِمَكْرُوهِ الْقَضَاءِ، مِنْ أَعْلَى دَرَجَاتِ الْيَقِينِ. [۲۱]

فرمود:

شادمانی و راضی بودن به سخت ترین مقدرات الهی از عالی ترین مراتب ایمان و یقین خواهد بود.

۲۲- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَا مِنْ جُرْعَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ جُرْعَتَيْنِ:

جُرْعَةُ غَيْظٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ، أَوْ جُرْعَةُ مُصِيبَةٍ رَدَّهَا مُؤْمِنٌ بِصَبْرٍ. [۲۲]

فرمود:

نزد خداوند متعال حالتی محبوب تر از یکی از این دو حالت نیست:

حالت غضب و غیظی که مؤمن با بردباری و حلم از آن بگذرد و دیگری حالت

بلا و مصیبتی که مؤمن آن را با شکیبائی و صبر بگذرانند.

۲۳- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ. [۲۳]

فرمود:

هر کس مردم را عیب جوئی کند و عیوب آنان را بازگو نماید و سرزنش کند، دیگران او را متهم به غیر واقعیات می کنند.

۲۴- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ دَاعِيَةٌ إِلَى الصَّلَاحِ، وَ أَدَبُ الْعُلَمَاءِ زِيَادَةٌ فِي الْعَقْلِ. [۲۴]

فرمود:

هم نشینی با صالحان انسان را به سوی صلاح و خیر می کشاند و معاشرت و هم صحبت شدن با علماء، سبب افزایش شعور و بینش می باشد.

۲۵- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ، وَ يُحِبُّ كُلَّ عَبْدٍ شَكُورٍ. [۲۵]

فرمود:

همانا خداوند مهربان دوست دارد هر قلب حزین و غمگینی را که در فکر نجات و سعادت خود باشد و نیز هر بنده شکر گذاری را دوست دارد.

۲۶- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ لِسَانَ ابْنِ آدَمَ يَشْرَفُ عَلَى جَمِيعِ جَوَارِحِهِ كُلِّ صَبَاحٍ

فَيَقُولُ:

كَيْفَ أَصْبَحْتُمْ؟

فَيَقُولُونَ:

بِخَيْرٍ إِنْ تَرَكْتَنَا، إِنَّمَا نُنَابُ وَ نُعَاقِبُ بِكَ. [۲۶]

فرمود:

هر روز صبحگاهان زبان انسان بر تمام اعضاء و جوارحش وارد می شود و می گوید:

چگونه اید؟ و در چه وضعیتی هستید؟

جواب دهند:

اگر تو ما را رها کنی خوب و آسوده هستیم، چون که ما به وسیله تو مورد ثواب و عقاب قرار می گیریم.

۲۷- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَا تَعَبَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا، بَلْ تَعَبُوا فِي الدُّنْيَا لِالْآخِرَةِ. [۲۷]

فرمود:

دوستان و اولیاء خدا در فعالیت های دنیوی خود را برای دنیا به زحمت نمی اندازند و خود را خسته نمی کنند بلکه برای آخرت زحمت می کشند.

۲۸- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بَسَفَكَ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجْجِ. [۲۸]

فرمود:

چنانچه مردم منافع و

فضایل تحصیل علوم را می دانستند هر آینه آن را تحصیل می کردند گرچه با ریخته شدن و یا فرو رفتن زیر آب ها در گرداب های خطرناک باشد.

۲۹- قال علیه السلام:

لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا. [۲۹]

فرمود:

چنانچه تمامی اهل آسمان و زمین گرد هم آیند و بخواهند خداوند متعال را در جهت عظمت و جلال توصیف و تعریف کنند، قادر نخواهند بود.

۳۰- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ مِنْ عَفْهِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ، وَمَا شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ. [۳۰]

فرمود:

بعد از معرفت به خداوند چیزی محبوب تر از دور نگه داشتن شکم و عورت از آلودگی ها و هوسرانی ها و گناهان نیست، و نیز محبوبترین کارها نزد خداوند مناجات و درخواست نیازمندیها به درگاهش می باشد.

۳۱- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ عَفْهُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ. [۳۱]

فرمود:

با فضیلت ترین و مهمترین مجاهدت ها، عفیف نگه داشتن شکم و عورت است از چیزهای حرام و شبهه ناک.

۳۲- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِبْنُ آدَمَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ مَبْعُوثٌ وَ مَوْقُوفٌ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَسْئُولٌ، فَأَعِدْ لَهُ جَوَابًا. [۳۲]

فرمود:

ای فرزند آدم! ای انسان!

تو خواهی مُرد و سپس محشور می شوی و در پیشگاه خداوند متعال جهت سؤال و جواب احضار خواهی شد، پس جوابی قانع

کننده و صحیح در مقابل سؤال‌ها مهیا و آماده کن.

۳۳- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

نَظَرَ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لِلْمَوَدَّةِ وَالْمَحَبَّةِ لَهُ عِبَادَةً. [۳۳]

فرمود:

نظر کردن مؤمن به صورت برادر مؤمنش از روی علاقه و محبت عبادت است.

۳۴- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَهُ الْفَاسِقِ، فَإِنَّهُ بَاتِعُكَ بِأَكْلِهِ أَوْ أَقْلٍ مِنْ

ذَلِكَ وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَهُ الْقَاطِعِ لِرَحْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ. [۳۴]

فرمود:

بر حذر باش از دوستی و همراهی با فاسق چون که او به یک لقمه نان و چه بسا کمتر از آن هم، تو را می فروشد و مواظب باش از دوستی و صحبت کردن با کسی که قاطع صله رحم می باشد چون که او را در کتاب خدا ملعون یافتیم.

۳۵- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَشَدُّ سَاعَاتِ ابْنِ آدَمَ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ:

السَّاعَةُ الَّتِي يُعَايِنُ فِيهَا مَلَكُ الْمَوْتِ، وَالسَّاعَةُ الَّتِي يَقُومُ فِيهَا مِنْ قَبْرِهِ، وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَقِفُ فِيهَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، فَأَمَّا الْجَنَّةُ وَإِنَّمَا إِلَى النَّارِ. [۳۵]

فرمود:

مشکل ترین و سخت ترین لحظات و ساعات دور آنها برای انسان، سه مرحله است:

۱ آن موقعی که عزرائیل بر بالین انسان وارد می شود و می خواهد جان او را بگیرد. ۲ آن هنگامی که از درون قبر زنده می شود و در صحرای محشر به پا می خیزد. ۳ آن زمانی که در پیشگاه خداوند متعال جهت حساب و کتاب و بررسی اعمال قرار می گیرد و نمی داند راهی بهشت و نعمت های جاوید می شود و یا راهی دوزخ و عذاب دردناک خواهد شد.

۳۶- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ، وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ كُزْبِرَ الْحَدِيدِ، وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا. [۳۶]

فرمود:

هنگامی که قائم ما حضرت حجت، روحی له الفداء و عیج قیام و خروج نماید خداوند بلا و آفت را از شیعیان و پیروان ما بر می دارد و دل های ایشان را همانند قطعه آهن محکم می نماید، و نیرو و قوت هر یک از ایشان به مقدار نیروی

چهل نفر دیگران خواهد شد.

۳۷- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

عَجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ لِمَنْ عَمِلَ لِدَارِ الْفَنَاءِ وَتَرَكَ دَارَ الْبَقَاءِ. [۳۷]

فرمود:

بسیار عجیب است از کسانی که برای این دنیای زودگذر و فانی کار می کنند و خون دل می خورند ولی آخرت را که باقی و ابدی است رها و فراموش کرده اند.

۳۸- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

رَأَيْتُ الْخَيْرَ كُلَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ فِي قَطْعِ الطَّمَعِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ. [۳۸]

فرمود:

تمام خیرات و خوبی های دنیا و آخرت را در چشم پوشی و قطع طمع از زندگی و اموال دیگران می بینم یعنی قناعت داشتن.

۳۹- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ لَمْ يَكُنْ عَقْلُهُ أَكْمَلَ مَا فِيهِ، كَانَ هَلَاكُهُ مِنْ أَيْسَرِ مَا فِيهِ. [۳۹]

فرمود:

کسی که بینش و عقل خود را به کمال نرساند و در زکود فکری و فرهنگی به سر برد به سادگی در هلاکت و گمراهی و سقوط قرار خواهد گرفت.

۴۰- قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ الْمَعْرِفَةَ، وَ كَمَالَ دِينِ الْمُسْلِمِ تَزُكُّهُ الْكَلَامَ فِيمَا لَا يُغْنِيهِ، وَقَلَّةُ رِيَاءِهِ، وَ حِلْمُهُ، وَ صَبْرُهُ، وَ حُسْنُ خُلُقِهِ. [۴۰]

فرمود:

همانا معرفت و کمال دین مسلمان در گرو رهاکردن سخنان و حرف هائی است که به حال او و دیگران سودی ندارد.

همچنین از ریا و خودنمائی دوری جستن و در برابر مشکلات زندگی بردبار و شکیبیا بودن و نیز دارای اخلاق پسندیده و نیک سیرت بودن است.

[۱] تحف العقول: ص ۲۰۴

بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۱۴۱، ح ۳.

[۲] تحف العقول: ص ۲۰۴

بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۱۴۰، ح ۳.

[۳] مشکاه الأنوار: ص ۱۷۲

بحار الأنوار: ج ۶۶، ص ۳۸۵، ح ۴۸.

[۴] مشکاه الأنوار: ص ۲۴۶

بحار الأنوار: ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۵.

[۵] تحف العقول: ص ۱۸۶

بحار الأنوار: ج ۷۱، ص ۱۲، ح ۲.

[۶] تحف العقول: ص

بحار الأنوار: ج ٧٥، ص ١٣٩، ح ٣.

[٧] تحف العقول: ص ٢١٠

بحار الأنوار: ج ٧٥، ص ١٣٦، ح ٣.

[٨] تحف العقول: ص ٢٠١

بحار الأنوار: ج ٧٥، ص ١٣٦، ح ٣.

[٩] مشكاة الأنوار: ص ٢٣٢، س ٢٠

بحار الأنوار: ج ٧٨، ص ٥٠، ح ٧٧.

[١٠] مشكاة الأنوار: ص ١٦٦، س ٣.

[١١] مشكاة الأنوار: ص ٢٠٧، س ١٨.

[١٢] مشكاة الأنوار: ص ٢٢٩، س ١٠

بحار الأنوار: ج ٧٨، ص ١٤١، ح ٣.

[١٣] أعيان الشيعة: ج ١، ص ٦٤٥

بحار الأنوار: ج ٧٨، ص ١٥٨، ح ١٩.

[١٤] مستدرک الوسائل: ج ٧، ص ٢٥٢، ح ٨.

[١٥] مستدرک الوسائل: ج ١٧، ص ٢٦٢، ح ٢٥.

[١٦] تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام: ص ٣٤٣، س ٢٠.

[١٧] وسائل الشيعة: ج ١٧، ص ٦٤٧، ح ١

و مشكاة الأنوار: ص ٢٦٢.

[١٨] مستدرک الوسائل: ج ٤، ص ٢٣٨، ح ٣.

- [١٩] من لا يحضره الفقيه: ج ٢، ص ١٤٦، ح ٩٥.
- [٢٠] همان مدرک: ج ٢، ص ١٤٧، ح ٩٧.
- [٢١] مستدرک الوسائل: ج ٢، ص ٤١٣، ح ١٦.
- [٢٢] مستدرک الوسائل: ج ٢، ص ٤٢٤، ح ٢١.
- [٢٣] بحار الأنوار: ج ٧٥، ص ٢٦١، ح ٦٤.
- [٢٤] بحار الأنوار: ج ١، ص ١٤١، ضمن ح ٣٠، و ج ٧٥، ص ٣٠٤.
- [٢٥] کافی: ج ٢، ص ٩٩
- بحار الأنوار: ج ٧١، ص ٣٨، ح ٢٥.
- [٢٦] اصول کافی: ج ٢، ص ١١٥
- وسائل الشیعه: ج ١٢، ص ١٨٩، ح ١.
- [٢٧] بحار الأنوار: ج ٧٣، ص ٩٢، ضمن ح ٦٩.
- [٢٨] اصول کافی: ج ١، ص ٣٥
- بحار الأنوار: ج ١، ص ١٨٥، ح ١٠٩.
- [٢٩] اصول کافی: ج ١، ص ١٠٢، ح ٤.
- [٣٠] تحف العقول: ص ٢٠٤
- بحار الأنوار: ج ٧٨، ص ٤١، ح ٣.
- [٣١] مشکاه الأنوار: ص ١٥٧، س ٢٠.
- [٣٢] تحف العقول: ص ٢٠٢
- بحار الأنوار: ج ٧٠، ص ٦٤، ح ٥.
- [٣٣] تحف العقول: ص

بحار الأنوار: ج ۷۸، ص ۱۴۰، ح ۳.

[۳۴] تحف العقول: ص ۲۰۲

بحار الأنوار: ج ۷۴، ص ۱۹۶، ح ۲۶.

[۳۵] بحار الأنوار: ج ۶، ص ۱۵۹، ح ۱۹

به نقل از خصال شیخ صدوق.

[۳۶] خصال: ج ۲، ص ۵۴۲

بحار الأنوار: ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۲.

[۳۷] بحار الأنوار: ج ۷۳، ص ۱۲۷، ح ۱۲۸.

[۳۸] اصول کافی: ج ۲، ص ۳۲۰

بحار الأنوار: ج ۷۳، ص ۱۷۱، ح ۱۰.

[۳۹] بحار الأنوار: ج ۱، ص ۹۴، ح ۲۶

به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

[۴۰] تحف العقول: ص ۲۰۲

بحار الأنوار: ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۱۱.

منبع: سایت اندیشه قم

دعای ابو حمزه ثمالی

متن دعا

در مصباح شیخ است که روایت کرده ابو حمزه ثمالی که:

حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ماه رمضان بیشتر از شب را نماز می کرد و چون سحر می شد این دعا می خواند

إِلَهِي لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمَكِّرْ بِي فِي حِيلَتِكَ مِنْ أَيْنَ لِي الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يُوحِدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَمِنْ أَيْنَ لِي النِّجَاهُ وَلَا
تُسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ لَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَعْنَى عَنْ عَوْنِكَ وَرَحْمَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ وَاجْتَرَأَ عَلَيْكَ وَلَمْ يُرْضِكَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِكَ

يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ بگويد تا آنکه نفس قطع شود

بِعَمَلِكَ عَرَفْتِكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَ لَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيَجِيبُنِي وَإِنْ كُنْتُ بَطِيئًا
حِينَ يَدْعُونِي

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَإِنْ كُنْتُ بَخِيلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أُنَادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَ أَحْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي بغيرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

الَّذِي لَا أَرْجُو غَيْرَهُ وَ لَوْ رَجَوْتُ غَيْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجَائِي

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَكَلَنِي إِلَيْهِ فَأَكْرَمَنِي وَ لَمْ يَكِلْنِي إِلَى النَّاسِ فَيَهِينُونِي

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَ هُوَ غَيِّئِي عَنِّي

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَنِّي حَتَّى كَانَنِي لَا ذَنْبَ لِي فَرَبِّي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَ أَحَقُّ بِحَمْدِي

اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ سُبُلَ الْمَطَالِبِ إِلَيْكَ مُسْرَعَةً وَ مَنَاهِلَ الرَّجَاءِ إِلَيْكَ [لَمَدَيْكَ] مُتْرَعَةً وَ الْاسْتِعَانَةَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ أَمَلَكَ مُبَاحَةً وَ أَبْوَابَ الدُّعَاءِ إِلَيْكَ لِلصَّارِحِينَ مَفْتُوحَةً وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ لِلرَّاجِي [لِلرَّاجِينَ] بِمَوْضِعِ إِجَابِهِ وَ لِلْمَلْهُوفِينَ [لِلْمَلْهُوفِ] بِمَرْصِدِ إِعَانَتِهِ وَ أَنَّ فِي اللَّهْفِ إِلَى جُودِكَ وَ الرِّضَا بِقَضَائِكَ عَوْضًا مِنْ مَنَعِ الْبَاطِلِينَ وَ مَمْدُوحَةً عَمَّا فِي أَيْدِي الْمُسْتَأْثِرِينَ وَ أَنَّ الرَّاحِلَ إِلَيْكَ قَرِيبُ الْمَسِيرَةِ وَ أَنَّكَ لَا تَحْتَجِبُ عَن خَلْفِكَ إِلَّا - أَنْ تَحْجِبَهُمُ الْأَعْمَالُ [الْأَمَالُ] دُونَكَ وَ قَدْ قَصَيْدْتُ إِلَيْكَ بِطَلْبَتِي وَ تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَتِي وَ جَعَلْتُ بِسُكْرِ اسْتِعَانَتِي وَ بِدُعَائِكَ تَوْشِيًا مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِعَانِكَ مِنِّي وَ لَا اسْتِجَابَ لِعَفْوِكَ عَنِّي بَلْ لِيَتَّقِي بِكَرَمِكَ وَ سَيُكُونِي إِلَى صِدْقِ وَعْدِكَ وَ لَجَأِي إِلَى الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِكَ وَ يَقِينِي [وَتَقْتِي] بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي أَنْ لَا رَبَّ لِي غَيْرَكَ وَ لَا إِلَهَ [لِي] إِلَّا أَنْتَ وَ حُدُوكَ لَا شَرِيكَ لَكَ

اللَّهُمَّ أَنْتَ الْقَائِلُ وَقَوْلِكَ حَقٌّ وَ وَعْدُكَ صِدْقٌ [الصَّدْقُ] وَ اسأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَ لَيْسَ مِنْ صِفَاتِكَ

يَا سَيِّدِي أَنْ تَأْمُرَ بِالسُّؤَالِ وَ تَمْنَعَ الْعَطِيَّةَ وَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْعَطِيَّاتِ عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِكَ وَ الْعَائِدُ عَلَيْهِمْ بِتَحَنُّنٍ رَأْفَتِكَ [بِحُسْنِ نِعْمَتِكَ] [إِلَهِي رَبِّيَنِي فِي نِعْمَتِكَ وَ إِحْسَانِكَ صَغِيرًا وَ نَوَّهْتَ بِاسْمِي كَبِيرًا فَيَا مَنْ رَبَّنِي فِي الدُّنْيَا بِإِحْسَانِهِ وَ تَفَضُّلِهِ [بِفَضْلِهِ] وَ نِعْمِهِ وَ أَشَارَ لِي فِي الْآخِرَةِ إِلَى عَفْوِهِ وَ

كَرَمِهِ مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ دَلِيلِي [دَلَّتْنِي] عَلَيْكَ وَحُبِّي لَكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ

وَ أَنَا وَاثِقٌ مِنْ دَلِيلِي بِدَلَالَتِكَ وَ سَاكِنٌ مِنْ شَفِيعِي إِلَى شَفَاعَتِكَ أَدْعُوكَ

يَا سَيِّدِي بِلَسَانٍ قَدْ أَحْرَسَهُ ذَنْبُهُ رَبِّ أَنَا جِيكَ بِقَلْبٍ قَدْ أَوْبَقَهُ جُزْمُهُ أَدْعُوكَ يَا رَبِّ رَاهِبًا رَاغِبًا رَاجِيًا خَائِفًا إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ
ذُنُوبِي فَرِغْتُ وَ إِذَا رَأَيْتُ كَرَمِيكَ طَمَعْتُ فَإِنْ عَفَوْتَ [عَفَوْتَ] فَخَيْرٌ رَاحِمٌ وَ إِنْ عَيَّدْتَ فَعَيْرٌ ظَالِمٌ حُجَّتِي يَا اللَّهُ فِي جُزْأَتِي عَلَى
مَسْأَلَتِكَ مَعَ إِيْيَانِي مَا تَكَرَّهُ جُودَكَ وَ كَرَمَكَ وَ عِيْدَتِي فِي شِدَّتِي مَعَ قَلَّةِ حَيَاتِي رَأْفَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تَخِيْبَ
بَيْنَ ذَيْنِ وَ ذَيْنِ مُنْتَبِي فَحَقُّ رَجَائِي وَ اسْمَعْ دُعَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ عَظْمٌ

يَا سَيِّدِي أَمَلِي وَ سَاءَ عَمَلِي فَأَعْطِنِي مِنْ عَفْوِكَ بِمِقْدَارِ أَمَلِي وَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِأَسْوَأِ عَمَلِي فَإِنَّ كَرَمَكَ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاهِ الْمُذْنِبِينَ وَ
حِلْمَكَ يَكْبُرُ عَنْ مُكَافَاهِ الْمُقْصِرِينَ

وَ أَنَا يَا سَيِّدِي عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَنَجِّزٌ مَا وَعَيْدَتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا وَ مَا أَنَا يَا رَبِّ وَ مَا خَطَرِي
هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ أَيْ رَبِّ جَلَلْنِي بِسِتْرِكَ وَ اعْفُ عَنْ تَوْبِيحِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ فَلَوْ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ
مَا فَعَلْتَهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعَجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَا جُنْبَتُهُ لَا- [لِأَنَّكَ أَهْيَوْنَ النَّاطِرِينَ] [إِلَى] وَ أَخْفُ الْمُطَّلِعِينَ [عَلَى] [بِإِنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ
السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ] [وَ أَحْلَمُ الْأَحْلَمِينَ] وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ سَيِّئَاتُ الْعُيُوبِ غَفَارُ الذُّنُوبِ عَلَامُ الْعُيُوبِ تَشْتُرُ الذَّنْبَ بِكَرَمِكَ
وَ تُؤَخِّرُ الْعُقُوبَةَ بِحِلْمِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ وَ عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قُدْرَتِكَ وَ يَحْمِلُنِي وَ يُجَرِّئُنِي عَلَى مَعْصِيَتِكَ
حِلْمِكَ عَنِّي وَ يَدْعُونِي إِلَى قَلْبِهِ

الْحَيَاءِ سَتْرُكَ عَلَيَّ وَ يُسْرِ عُنِي إِلَى التَّوْبِ عَلَى مَحَارِمِكَ مَعْرِفَتِي بِسَعَةِ رَحْمَتِكَ وَ عَظِيمِ عَفْوِكَ يَا حَلِيمٌ يَا كَرِيمٌ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمٌ
يَا غَافِرَ الذَّنْبِ يَا قَابِلَ التَّوْبِ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ أَيْنَ سَتْرُكَ الْجَمِيلُ أَيْنَ عَفْوُكَ الْجَلِيلُ أَيْنَ فَرْجُكَ الْقَرِيبُ أَيْنَ
غِيَاثُكَ السَّرِيعُ أَيْنَ رَحْمَتُكَ الْوَاسِعَةُ أَيْنَ عَطَايَاكَ الْفَاضِلَةُ أَيْنَ مَوَاهِبُكَ الْهَنِيئَةُ أَيْنَ صِنَائِعُكَ السَّيِّئَةُ أَيْنَ فَضْلُكَ الْعَظِيمُ أَيْنَ
مُنْكَ الْجَسِيمُ أَيْنَ إِحْسَانُكَ الْقَدِيمُ أَيْنَ كَرَمُكَ يَا كَرِيمٌ بِهِ

[وَبِمُحَمَّدٍ وَ آلٍ مُحَمَّدٍ] فَاسْتَقْدِنِي وَ بِرَحْمَتِكَ فَخَلِّصْنِي يَا مُحْسِنُ يَا مُجْمِلُ يَا مُنْعِمُ يَا مُفْضِلُ لَسْتُ أَتَّكِلُ فِي النَّجَاهِ مِنْ عِقَابِكَ
عَلَى أَعْمَالِنَا بَلْ بِفَضْلِكَ عَلَيْنَا لِأَنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ تُبَدِّئُ بِالْإِحْسَانِ نَعْمَا وَ تَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ كَرَمًا فَمَا نَدْرِي مَا نَشْكُرُ
أَجْمِيلَ مَا تَنْشُرُ أَمْ قَبِيحَ مَا تَسْتُرُ أَمْ عَظِيمَ مَا أَنْبِئُ وَ أَوْلَيْتَ أَمْ كَثِيرَ مَا مِنْهُ نَجَّيْتَ وَ عَافَيْتَ يَا حَبِيبَ مَنْ تَحَبَّبَ إِلَيْكَ وَ يَا قُوَّةَ عَيْنِ
مَنْ لَادَ بِكَ وَ انْقَطَعَ إِلَيْكَ أَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ نَحْنُ الْمُسْتَيْئُونَ فَتَجَاوَزْ يَا رَبِّ عَنْ قَبِيحِ مَا عِنْدَنَا بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ وَ أَيْ جَهْلٍ يَا رَبِّ
لَا- يَسِّرْهُ جُودَكَ أَوْ أَيْ زَمَانٍ أَطْوَلَ مِنْ أَنْتِكَ وَ مَا قَدَرُ أَعْمَالِنَا فِي جَنْبِ نِعْمَتِكَ وَ كَيْفَ نَسْتَكْتَرُ أَعْمَالًا- نُقَابِلُ بِهَا كَرَمَكَ
[كَرَامَتِكَ] بَلْ كَيْفَ يَضِيقُ عَلَى الْمُذْنِبِينَ مَا وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ فَوْعَزَّتِكَ

يَا سَيِّدِي لَوْ نَهَرْتَنِي [انْتَهَرْتَنِي] مَا بَرَحْتُ مِنْ بَابِكَ وَ لَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ أَنْتَ
الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَ تَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ

كَيْفَ تَشَاءُ لَا تُسْأَلُ عَن فِعْلِكَ وَلَا تُنَازَعُ فِي مُلْكِكَ وَلَا تُشَارَكُ فِي أَمْرِكَ وَلَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ وَلَا يَعْتَرِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَدْبِيرِكَ لَمَكَ الْخَلْقُ وَالْمَأْمُرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ يَا رَبِّ هَذَا مَقَامٌ مِّنْ لَّا ذَبَكَ وَاسْتَجَارَ بِكَرَمِكَ وَ أَلْفَ إِحْسَانِكَ وَ نِعْمَكَ وَ أَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَضِيْقُ عَفْوُكَ وَ لَا يَنْقُصُ فَضْلُكَ وَ لَا تَقِلُّ رَحْمَتُكَ وَ قَدْ تَوَقَّعْنَا مِنْكَ بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ وَ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَ الرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ أَفْتَرَاكَ [تُرَاكَ] يَا رَبِّ تُخْلِفُ ظُنُونَنَا أَوْ تُخَيِّبُ آمَالَنَا كَلَا يَا كَرِيمُ فَلَيْسَ هَذَا ظَنُّنَا [ظَنُّنَا] بِكَ وَ لَا هَذَا فِيكَ طَمَعُنَا [طَمَعُنَا] يَا رَبِّ إِنَّ لَنَا فِيكَ أَمَلًا- طَوِيلًا- كَثِيرًا إِنَّ لَنَا فِيكَ رَجَاءً عَظِيمًا عَصِيْبًا وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْنَا وَ دَعْوَانَا وَ نَحْنُ نَرْجُو أَنْ تَسْتَجِيبَ لَنَا فَحَقِّقْ رَجَاءَنَا مَوْلَانَا فَقَدْ عَلِمْنَا مَا نَسْتَجِيبُ بِأَعْمَالِنَا وَ لَكِنِ عَلِمْنَا فِيْنَا وَ عَلِمْنَا بِأَنَّكَ لَا تَصْرِفُنَا عَنْكَ [حَشْنَا عَلَى الرَّغْبَةِ إِلَيْكَ] وَ إِنَّ كُنَّا غَيْرَ مُسْتَجِيبِينَ لِرَحْمَتِكَ فَأَنْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيْنَا وَ عَلَى الْمَذْنِبِينَ بِفَضْلِ سَعَتِكَ فَامْنُنْ عَلَيْنَا بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ جُدْ عَلَيْنَا فَإِنَّا مُحْتَاجُونَ إِلَى نَيْلِكَ يَا غَفَّارُ بُنُورِكَ اهْتَدَيْنَا وَ بِفَضْلِكَ اسْتَغْنَيْنَا وَ بِنِعْمَتِكَ [فِي نِعْمِكَ] أَصْبَحْنَا وَ أَمْسَيْنَا ذُنُوبُنَا بَيْنَ يَدَيْكَ نَسْتَغْفِرُكَ

اللَّهُمَّ مِنْهَا وَ نُتُوبُ إِلَيْكَ تَتَحَبَّبُ إِلَيْنَا بِالنَّعْمِ وَ نُعَارِضُكَ بِالذُّنُوبِ خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ وَ شَرُّنَا إِلَيْكَ صَاعِدٌ وَ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ [عَنَّا] بِعَمَلٍ قَبِيحٍ فَلَا يَمْنَعُكَ ذَلِكَ مِنْ أَنْ تَحُوطَنَا بِنِعْمَتِكَ وَ تَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالْإِيَّامِ فَسُبْحَانَكَ مَا أَحْلَمَكَ وَ أَعْظَمَكَ وَ أَكْرَمَكَ مُبْدِئًا وَ مُعِيدًا تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ وَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ وَ كَرَّمَ

صَنَائِعُكَ وَفِعَالُكَ أَنْتَ إِلَهِي أَوْسَعُ فَضْلاً وَ أَعْظَمُ حِلْماً مِنْ أَنْ تُقَايَسَنِي بِفِعْلِي وَ خَطِيئَتِي فَالْعَفْوُ الْعَفْوُ سَيِّدِي سَيِّدِي
اللَّهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ وَ أَعِدْنَا مِنْ سَخَطِكَ وَ أَجِرْنَا مِنْ عَذَابِكَ وَ ارْزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِكَ وَ أَنْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلِكَ وَ ارْزُقْنَا حَجَّ بَيْتِكَ
وَ زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ صِلْ مَوَاتِكَ وَ رَحْمَتِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ وَ رِضْوَانِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ إِنَّكَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ وَ ارْزُقْنَا عَمَلًا بِطَاعَتِكَ
وَ تَوَفَّنَا عَلَى مِلَّتِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا اجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَ بِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَ الْأَمْوَاتِ وَ تَابِعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ [فِي الْخَيْرَاتِ]

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَ مَيِّتِنَا وَ شَاهِدِنَا وَ غَائِبِنَا ذَكَرْنَا وَ أَنْثَانَا [إِنَائِنَا] صَغِيرِنَا وَ كَبِيرِنَا حُرْنَا وَ مَمْلُوكِنَا كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالًا
بَعِيدًا وَ حَسِرُوا حُسْرَانًا مُبِينًا

اللَّهُمَّ صِدِّقْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اخْتِمْ لِي بِخَيْرٍ وَ اكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي وَ لَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي وَ
اجْعَلْ عَلَيَّ مِنْكَ وَاقِيَةً بَاقِيَةً وَ لَا تَسْلُبْنِي صَالِحَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ وَ ارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ رِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا

اللَّهُمَّ احْرُسْنِي بِحِرَاسَتِكَ وَ احْفَظْنِي بِحِفْظِكَ وَ اكْلِمْنِي بِكَلَامِكَ وَ ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ وَ
زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَ الْأَيْمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَا تُخْلِنِي يَا رَبِّ مِنْ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ وَ الْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ

اللَّهُمَّ تَبَّ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَغْصِيكَ وَ أَلْهَمْنِي الْخَيْرَ وَ الْعَمَلَ بِهِ وَ حَشِيَّتَكَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مَا أَبْقَيْتَنِي يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ إِنِّي كَلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ وَ

تَعَبْتُ [تَعَبْتُ] وَقُمْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَاجَيْتُكَ أَلْقَيْتَ عَلَيَّ نِعَاسًا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ وَسَلَّيْتُ مُنَاجَاتَكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ مَا لِي
كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَّيْتُ سِرِّي وَ قَرَّبْتُ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي عَرَضْتُ لِي بَلِيَّةٌ أَزَالَتْ قَدَمِي وَ حَالَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ خِدْمَتِكَ
سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنِ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنِ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا
عَنكَ فَفَلَّيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ [الْكَاذِبِينَ] فَفَرَضْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ
فَقَدَرْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينَ
فَسَبَّيْتَنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بَجُرْمِي وَ جَرِيرَتِي كَدَأَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بِقَلْبِهِ حَيَّائِي
مِنْكَ جَارَيْتَنِي فَإِنْ عَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَمَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ قَبْلِي لِأَنَّ كَرَمَكَ أَيُّ رَبِّ يَجِلُّ عَنِ مُكَافَاهِ الْمُقْصِرِينَ

وَ أَنَا عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَجَرِّجٌ [مُتَجَرِّجٌ] مَا وَعَدْتْ مِنْ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا

إِلَهِي أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلًا وَ أَعْظَمُ حِلْمًا مِنْ أَنْ تُقَايَسَنِي بِعَمَلِي أَوْ أَنْ تَسْتَرِلَنِي بِخَطِيئَتِي وَ مَا أَنَا

يَا سَيِّدِي وَ مَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ سَيِّدِي وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ وَ جَلِّلْنِي بِسُرِّكَ وَ اعْفُ عَن تَوْبِيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ سَيِّدِي

أَنَا الضَّعِيفُ الَّذِي رَبَّيْتُهُ

وَ أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتُهُ

وَ أَنَا الضَّالُّ الَّذِي هَدَيْتُهُ

وَ أَنَا الْوَضِيعُ الَّذِي رَفَعْتُهُ

وَ أَنَا الْخَائِفُ الَّذِي آمَنْتُهُ وَ الْجَائِعُ الَّذِي أَشْبَعْتُهُ وَ الْعَطْشَانُ الَّذِي أَرَوَيْتُهُ وَ الْعَارِي الَّذِي كَسَوْتُهُ وَ الْفَقِيرُ الَّذِي أَغْنَيْتُهُ وَ الضَّعِيفُ
الَّذِي قَوَّيْتُهُ وَ الدَّلِيلُ الَّذِي أَعَزَّزْتَهُ وَ السَّقِيمُ الَّذِي شَفَيْتُهُ وَ السَّائِلُ الَّذِي أَعْطَيْتُهُ وَ الْمُذْنِبُ الَّذِي سَتَرْتَهُ وَ الْخَاطِئُ الَّذِي

أَقْلَتُهُ

وَ أَنَا الْقَلِيلُ الَّذِي كَثُرَتْهُ وَ الْمُشْتَضَعُ الَّذِي نَصَرَتْهُ

وَ أَنَا الطَّرِيدُ الَّذِي آوَيْتَهُ

أَنَا يَا رَبِّ الَّذِي لَمْ أَسْتَحْيِكَ فِي الْخَلَاءِ وَ لَمْ أُرَاقِبَكَ فِي الْمَلَأِ

أَنَا صَاحِبُ الدَّوَاهِي الْعُظْمَى

أَنَا الَّذِي عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى

أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ

أَنَا الَّذِي أُعْطِيتُ عَلَى مَعَاصِي الْجَلِيلِ [الْمَعَاصِي جَلِيلَ] الرُّشَا

أَنَا الَّذِي حِينَ بُشِّرْتُ بِهَا خَرَجْتُ إِلَيْهَا أَسْعَى

أَنَا الَّذِي أَمَهَلْتَنِي فَمَا اِرْعَوَيْتُ وَ سَتَرْتَ عَلَيَّ فَمَا اسْتَحْيَيْتُ وَ عَمِلْتُ [عَلِمْتُ] بِالْمَعَاصِي فَتَعَدَّيْتُ وَ اسْقَطْتَنِي مِنْ عَيْنِكَ [عِنْدِكَ] فَمَا بِيَايَتُ فَبِحِلْمِكَ أَمَهَلْتَنِي وَ بِسِرِّكَ سَتَرْتَنِي حَتَّى كَأَنَّكَ أَغْفَلْتَنِي وَ مِنْ عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِي جَبَبْتَنِي حَتَّى كَأَنَّكَ اسْتَحْيَيْتَنِي إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ

وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَا حِدٌ وَ لَا بِأَمْرِكَ مُسْتَحْفٌ وَ لَا لِعُقُوبِيَّتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَ لَا لِوَعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَايَ وَ أَعْيَانِي عَلَيْهَا شَقَمْتَنِي وَ عَزَّنِي سِرِّكَ الْمُرْحَى عَلَيَّ فَقَدْتُ عَصِيَّتَكَ وَ خَالَفْتُكَ بِجَهْدِي فَالآنَ مِنْ عِيْدَابِكَ مَنْ يَسْتَنْقِذُنِي وَ مِنْ أَيْدِي الْخُصَمَاءِ عَدَا مَنْ يُخَلِّصُنِي وَ بِحَبْلِ مَنْ أَتَّصِلُ إِنْ أَنْتَ قَطَعْتَ حَبْلَكَ عَنِّي فَوَا سَوَاتَا [أَسْفَا] عَلَيَّ مَا أَحْصَى كِتَابُكَ مِنْ عَمَلِي الَّذِي لَوْ لَا مَا أَرْجُو مِنْ كَرَمِكَ وَ سِعِهِ رَحْمَتِكَ وَ نَهْيِكَ إِيَّايَ عَنِ الْقُنُوطِ لَقَنَطْتُ عِنْدَ مَا أَتَدَكَّرَهَا يَا خَيْرَ مَنْ دَعَا دَاعٍ وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ

اللَّهُمَّ بِذِمَّةِ الْإِسْلَامِ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ

وَ بِحُزْمَةِ الْقُرْآنِ أَعْتَمِدُ إِلَيْكَ

وَ بِحُبِّي النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الْقُرَشِيِّ الْهَاشِمِيِّ الْعَرَبِيِّ التَّهَامِيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ أَرْجُو الرُّزْفَةَ لَدَيْكَ فَلَا تُوحِشْ اسْتِيْنَاسَ إِيْمَانِي

وَ لَا تَجْعَلْ ثَوَابِي ثَوَابَ مَنْ عَبْدَ سِوَاكَ فَإِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالْبِسْتِهِمْ لِيُحَقِّنُوا بِهِ دِمَاءَهُمْ فَأَدْرَكُوا مَا أَمَلُوا

وَ إِنَّا آمَنَّا بِكَ بِالْبِسْتِنَا

وَقُلُوبِنَا لِنَتَعَفُوْا عَنَّا فَادْرِكُنَا [فَادْرِكْ بِنَا] مَا أَمَلْنَا

وَتَبَّتْ رَجَاءَكَ فِي صُدُورِنَا

وَلَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

وَهَبْ

لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَوَ عِزَّتِكَ لَوْ انْتَهَرْتَنِي مَا بَرِحْتُ مِنْ بَابِكَ

وَ لَا كَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِكَ لِمَا

أُلْهِمَ قَلْبِي]

يَا سَيِّدِي [مِنْ الْمَعْرِفَةِ بِكَرَمِكَ وَ سَعَةِ رَحْمَتِكَ إِلَى مَنْ يَذْهَبُ الْعَبْدُ إِلَّا إِلَى مَوْلَاهُ

وَ إِلَى مَنْ يَلْتَجِي الْمَخْلُوقُ إِلَّا إِلَى خَالِقِهِ إِلَهِي لَوْ قَرَنْتَنِي بِالْأَصْفَادِ

وَ مَعْتَنِي سَيْبِكَ مِنْ بَيْنِ الْأَشْهَادِ

وَ دَلَلْتَ عَلَيَّ فَضَائِحِي عُيُونَ الْعِبَادِ

وَ أَمَرْتَ بِي إِلَى النَّارِ

وَ حُلَّتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْأَبْرَارِ مَا قَطَعْتَ رَجَائِي مِنْكَ

وَ مَا صَرَفْتُ تَأْمِيلِي لِلْعَفْوِ عَنْكَ

وَ لَا خَرَجَ حُجُّكَ مِنْ قَلْبِي

أَنَا لَا أَنْسَى أَيَادِيكَ عِنْدِي

وَ سَتَرْتَ عَلَيَّ فِي دَارِ الدُّنْ

يَا سَيِّدِي أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي

وَ اجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْمُصْطَفَى وَ آلِهِ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

وَ أَنْقِلْنِي إِلَى دَرَجَةِ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ

وَ أَعِنِّي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَ الْأَمَالِ عُمْرِي

وَ قَدْ نَزَلْتُ مَنزِلَةَ الْأَيْسِينَ مِنْ خَيْرِي [حَيَاتِي] فَمَنْ يَكُونُ أَسْوَأَ حَالًا مِنِّي إِنْ

أَنَا نُقِلْتُ عَلَيَّ مِثْلَ حَالِي إِلَى قَبْرِي [قَبْرِ] لَمْ أُمَهِّدْهُ لِرُقْدَتِي

وَ لَمْ أَفْرُسْهُ بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ لِضَجْعَتِي

وَمَا لِي لَا أَبْكِي

وَلَا أَدْرِي إِلَىٰ مَا يَكُونُ مَصِيرِي

وَأَرَىٰ نَفْسِي تُخَادِعُنِي وَ أَيَّامِي تُخَاتِلُنِي

وَقَدْ خَفَقْتُ عِنْدَ [فَوْقَ] رَأْسِي أَجْنَحَهُ الْمَوْتِ فَمَا لِي لَا أَبْكِي أَبْكِي لِخُرُوجِ نَفْسِي أَبْكِي لِظُلْمَةِ قَبْرِي أَبْكِي لِضَيْقِ لَحْدِي أَبْكِي
لِسُؤَالِ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ إِيَّايَ أَبْكِي لِخُرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا ذَلِيلًا حَامِلًا ثِقْلِي عَلَىٰ ظَهْرِي أَنْظُرُ مَرَّةً عَنِ يَمِينِي وَ أُخْرَىٰ عَنِ شِمَالِي
إِذِ الْخَلَائِقُ فِي شَأْنٍ غَيْرِ شَأْنِي لِكُلِّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ
تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ وَ ذَلَّةٌ

سَيِّدِي عَلَيْكَ مُعَوَّلِي وَ مُعْتَمِدِي وَ رَجَائِي وَ تَوَكُّلِي وَ بِرَحْمَتِكَ تَعَلَّقِي تُصِيبُ

بِرَحْمَتِكَ مِنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي بِكَرَامَتِكَ مَنْ تُحِبُّ

فَلَمَكَ الْحَمِيدُ عَلَى مَا نَقَيْتَ مِنَ الشُّرُكِ قَلْبِي وَ لَمَكَ الْحَمِيدُ عَلَى بَسِيطِ لِسَانِي هَذَا الْكَالِ أَشْكُرُكَ أَمْ بِغَايَةِ جُهْدِي [جَهْدِي] فِي عَمَلِي أَرْضِيكَ وَ مَا قَدَّرُ لِسَانِي يَا رَبِّ فِي جَنْبِ شُكْرِكَ وَ مَا قَدَّرُ عَمَلِي فِي جَنْبِ نِعَمِكَ وَ إِحْسَانِكَ [إِلَى] إِلَهِي إِنَّ [إِلَّا أَنْ] جُودَكَ بَسَطَ أَمَلِي وَ شُكْرَكَ قَبَلَ عَمَلِي

سَيِّدِي إِلَيْكَ رَغْبَتِي وَ إِلَيْكَ [مِنْكَ] رَهْبَتِي وَ إِلَيْكَ تَأْمِيلِي وَ قَدْ سَأَفِي إِلَيْكَ أَمَلِي وَ عَلَيْكَ [إِلَيْكَ] يَا وَاحِدِي عَكْفَتُ [عَلَقْتُ] هِمَّتِي وَ فِيمَا عِنْدَكَ انْبَسَيْطُ رَغْبَتِي وَ لَكَ خَالِصُ رَجَائِي وَ خَوْفِي وَ بِكَ أَنْسَتْ مَحَبَّتِي وَ إِلَيْكَ أَلْقَيْتُ يَدِي وَ بِحَبْلِ طَاعَتِكَ مَيَدَدْتُ رَهْبَتِي [يَا] مَوْلَايَ بِذِكْرِكَ عَاشَ قَلْبِي وَ بِمُنَاجَاتِكَ بَرَّدْتُ أَلَمَ الْخَوْفِ عَنِّي يَا مَوْلَايَ وَ يَا مَوْلَايَ وَ يَا مُنْتَهَى سُؤْلِي فَرَّقُ بَيْنِي وَ بَيْنَ ذَنْبِي الْمَانِعِ لِي مِنْ لُزُومِ طَاعَتِكَ فَإِنَّمَا أَسْأَلُكَ لِقْدِيمِ الرَّجَاءِ فِيكَ وَ عَظِيمِ الطَّمَعِ مِنْكَ الَّذِي أَوْجَبْتَهُ عَلَيَّ نَفْسِكَ مِنَ الرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ فَالْأَمْرُ لَكَ وَ حُدُوكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَ الْخَلْقُ كُلُّهُمْ عِيَالُكَ وَ فِي قَبْضَتِكَ وَ كُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَكَ تَبَارَكْتَ يَا رَبِّ الْعَالَمِينَ

إِلَهِي اِرْحَمْنِي إِذَا انْقَطَعَتْ حُجَّتِي وَ كَلَّ عَنْ جَوَابِكَ لِسَانِي وَ طَاشَ عِنْدَ سُؤْلِكَ إِيَّايَ لُبِّي يَا عَظِيمَ رَجَائِي لَا تُخَيِّبْنِي إِذَا اشْتَدَّتْ فَاقَتِي وَ لَا تَزِدَّنِي لِجَهْلِي وَ لَا تَمْنَعْنِي لِقَلْبِهِ صَبْرِي أَعْطِنِي لِفَقْرِي وَ اِرْحَمْنِي لِضَعْفِي

سَيِّدِي عَلَيْكَ مُعْتَمِدِي وَ مَعْوَلِي وَ رَجَائِي وَ تَوَكُّلِي وَ بِرَحْمَتِكَ تَعَلَّقِي وَ بِفَنَائِكَ أَحْطُ رَحْلِي وَ بِجُودِكَ أَفْصِدُ [أَفْصِرُ] طَلِبَتِي وَ بِكَرَمِكَ أُنِي رَبِّ أَسْتَفْتِحُ دُعَائِي وَ لَدَيْكَ أَرْجُو فَاقَتِي [ضِيَاةِي] وَ بِنِعْمَتِكَ أَجْبُرُ عَيْلَتِي وَ تَحْتَ ظِلِّ عَفْوِكَ قِيَامِي

وَإِلَى جُودِكَ وَكَرَمِكَ أَرْفَعُ بَصِيرِي وَإِلَى مَعْرُوفِكَ أُدِيمُ نَظْرِي فَلَا تُحْرِقْنِي بِالنَّارِ وَأَنْتَ مَوْضِعُ أَمَلِي وَلَا تُسْكِنِي الْهَيَاوِيَةَ
فَإِنَّكَ قَرُّهُ عَيْنِي

يَا سَيِّدِي لَا تُكَذِّبْ ظَنِّي يَا حَسَنَكَ وَمَعْرُوفَكَ فَإِنَّكَ ثِقْتِي وَلَا تَحْرِمْنِي ثَوَابَكَ فَإِنَّكَ الْعَارِفُ بِفَقْرِي

إِلَهِي إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَلَمْ يُقَرِّبْنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الاعْتِرَافَ إِلَيْكَ بِذُنُوبِي وَسَائِلَ عِلْمِي

إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَى مِنْكَ بِالْعَفْوِ وَإِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ أَعْدَلُ مِنْكَ فِي الْحُكْمِ ارْحَمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا غُرْبَتِي وَعِنْدَ الْمَوْتِ
كُرْبَتِي وَفِي الْقَبْرِ وَخَدَتِي وَفِي اللَّحْدِ وَحَشَتِي وَإِذَا نَشَرْتُمْ لِلْحِسَابِ بَيْنَ يَدَيْكَ ذُلَّ مَوْفِعِي وَاعْفُ لِي مَا خَفِيَ عَلَيَّ الْأَدْمِيْنَ مِنْ
عَمَلِي وَأَدِّمْ لِي مَا بَعْدَ سِتْرَتِي وَارْحَمْنِي صَبْرًا عَلَيَّ الْفِرَاشِ تُقْلِبْنِي أَيْدِي أَحِبَّتِي وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ مَهْدُودًا عَلَيَّ الْمُغْتَسِلِ يُقْلِبْنِي
[يُعْسَلْنِي] صَالِحِ جِيرَتِي وَتَحَنَّنْ عَلَيَّ مَحْمُولًا- قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرَبَاءُ أَطْرَافَ جَنَابَتِي وَجِدَّ عَلَيَّ مَنُوقًا- قَدْ نَزَلَتْ بِكَ وَحِيدًا فِي
حُفْرَتِي وَارْحَمْ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ الْجَدِيدِ غُرْبَتِي حَتَّى لَا أَسْتَأْنِسَ بِغَيْرِكَ

يَا سَيِّدِي إِنْ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي هَلَكْتُ

سَيِّدِي فَبِمَنْ أَسْتَعِيثُ إِنْ لَمْ تُقْلِبْنِي عَثْرَتِي فَإِلَى مَنْ أَفْرُغُ إِنْ فَقَدْتُ عِنَايَتَكَ فِي ضَجْعَتِي وَإِلَى مَنْ أَلْتَجِي إِنْ لَمْ تُنْفَسْ كُرْبَتِي

سَيِّدِي مَنِ لِي وَمَنْ يَرْحَمْنِي إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَفَضَلَ مَنْ أُوْمَلُ إِنْ عَدِمْتُ فَضْلَكَ يَوْمَ فَاقَتِي وَإِلَى مَنْ الْفِرَارُ مِنَ الذُّنُوبِ إِذَا
انْقَضَى أَجَلِي

سَيِّدِي لَا تُعَذِّبْنِي وَأَنَا أَرْجُوكَ

إِلَهِي [اللَّهُمَّ] حَقِّقْ رَجَائِي وَآمِنْ خَوْفِي فَإِنَّ كَثْرَةَ ذُنُوبِي لَا أَرْجُو فِيهَا [لَهَا] إِلَّا عَفْوَكَ سَيِّدِي أَنَا أَسْأَلُكَ مَا لَا أَسْتَحِقُّ وَأَنْتَ
أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفَرَةِ فَاغْفِرْ لِي وَالْبِسْنِي مِنْ نَظْرِكَ ثُوبًا

يُعْطِي عَلَيَّ التَّعَاتِ وَ تَغْفِرُهَا لِي وَ لَا أَطَالِبُ بِهَا إِنَّكَ ذُو مَن قَدِيمٍ وَ صَفْحٍ عَظِيمٍ وَ تَجَاوِزٍ كَرِيمٍ

إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي تُفِيضُ سَيِّئَكَ عَلَيَّ مَنْ لَا يَسْأَلُكَ وَ عَلَيَّ الْجَاهِدِينَ بِرُبُوبِيَّتِكَ فَكَيْفَ

سَيِّدِي بِمَنْ سَأَلَكَ وَ أَيَقِنَنَّ أَنَّ الْخَلْقَ لَكَ وَ الْأَمْرَ إِلَيْكَ تَبَارَكْتَ وَ تَعَالَيْتَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

سَيِّدِي عَبْدُكَ بِبَابِكَ أَقَامْتَهُ الْخِصَاصَهُ بَيْنَ يَدَيْكَ يَقْرَعُ بَابَ إِحْسَانِكَ بِدُعَائِهِ [وَ يَسْتَعِظُ جَمِيلَ نَظْرِكَ بِمَكْنُونِ رَجَائِكَ] فَلَا
تُعْرِضُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ عَنِّي وَ اقْبَلْ مِنِّي مَا أَقُولُ فَقَدْ دَعَوْتُ [دَعَوْتُكَ] بِهَذَا الدُّعَاءِ

وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ لَا تَرُدَّنِي مَعْرِفَهُ مِنِّي بِرَأْفَتِكَ وَ رَحْمَتِكَ

إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي لَا يُحْفِيكَ سَائِلٌ وَ لَا يَنْقُصُكَ نَائِلٌ أَنْتَ كَمَا تَقُولُ وَ فَوْقَ مَا نَقُولُ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرًا جَمِيلًا- وَ فَرَجًا قَرِيبًا وَ قَوْلًا صَادِقًا وَ أَجْرًا عَظِيمًا أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ
أَسْأَلُكَ

اللَّهُمَّ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلْتُكَ مِنْهُ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ يَا خَيْرَ مَنْ سِئِلَ وَ أَجْوَدَ مَنْ أُعْطِيَ أَعْطِنِي سُؤْلِي فِي نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ وَالِدِي وَ
وُلْدِي [وُلْدِي] وَ أَهْلِ حُرَايَتِي وَ إِخْوَانِي فِيكَ [وَ] أَرْغِدْ عَيْنِي وَ أَظْهِرْ مُرُوتِي وَ أَصْلِحْ جَمِيعَ أَحْوَالِي وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ أَطَلَّتْ عُمُرُهُ
وَ حَسُنَتْ عَمَلُهُ وَ أَتَمَّتْ عَلَيْهِ نِعْمَتُكَ وَ رَضِيَتْ عَنْهُ وَ أَحْيَيْتُهُ حَيَاةً طَيِّبَةً فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَ أَشْبَعِ الْكِرَامَةَ وَ أَتَمِّمِ الْعَيْشَ إِنَّكَ تَفْعَلُ
مَا تَشَاءُ وَ لَا تَفْعَلُ [يَفْعَلُ] مَا يَشَاءُ غَيْرُكَ

اللَّهُمَّ خُصِّنِي مِنْكَ بِخَاصَّةِ ذِكْرِكَ وَ لَا تَجْعَلْ شَيْئًا مِمَّا أَتَقَرَّبُ بِهِ فِي آثَاءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ رِيَاءً وَ لَا سُمُوعَةً وَ لَا أَشْرًا وَ لَا
بَطْرًا وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي السَّعَةَ فِي الرِّزْقِ وَ الْأَمْنَ فِي الْوَطَنِ وَ

قُرَّةَ الْعَيْنِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَالِدِ وَالْمُقَامِ فِي نِعْمَتِكَ عِنْدِي وَالصَّحَّةَ فِي الْجِسْمِ وَالْقُوَّةَ فِي الْبَدَنِ وَالسَّلَامَةَ فِي الدِّينِ وَ
اسْتَعْمَلْنِي بِطَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبَدًا مَا اسْتَعْمَرْتَنِي وَاجْعَلْنِي مِنْ أَوْفَرِ عِبَادِكَ عِنْدَكَ نَصِيبًا فِي
كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ وَتَنْزِلُهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَنْتَ مُنْزِلُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُهَا وَ عَافِيَةٍ تُلْبِسُهَا وَ بَلِيَّةٍ تَدْفَعُهَا وَ
حَسَنَاتٍ تَتَقَبَّلُهَا وَ سَيِّئَاتٍ تَتَجَاوَزُ عَنْهَا وَ ارزُقْنِي حَيْجَ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا [عَامِي] هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ وَ ارزُقْنِي رِزْقًا وَسِعًا مِنْ
فَضْلِكَ الْوَاسِعِ

وَ اصْرِفْ عَنِّي يَا سَيِّدِي الْأَسْوَاءَ وَ اقْضِ عَنِّي الدَّيْنَ وَ الظُّلُمَاتِ حَتَّى لَا أَتَأَذَى بِشَيْءٍ مِنْهُ وَ خُذْ عَنِّي بِأَسْمَاعٍ وَ أَبْصَارٍ أَعْدَائِي وَ
حُسَادِي وَ الْبِيَاعِينَ عَلَيَّ وَ انصُرْنِي عَلَيْهِمْ وَ أَقِرَّ عَيْنِي [وَ حَقَّقْ ظَنِّي] وَ فَرِّحْ قَلْبِي وَ اجْعَلْ لِي مِنْ هَمِّي وَ كَرْبِي فَرْجًا وَ مَخْرَجًا وَ
اجْعَلْ مَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ تَحْتَ قَدَمِي وَ اكْفِنِي شَرَّ الشَّيْطَانِ وَ شَرَّ السُّلْطَانِ وَ سَيِّئَاتِ عَمَلِي وَ طَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ
كُلِّهَا وَ اجْزِنِي مِنَ النَّارِ بَعْفُوكَ وَ ادْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَ زَوِّجْنِي مِنَ الْجُورِ الْعَيْنِ بِفَضْلِكَ وَ الْحَقِّقْنِي بِأَوْلِيَاءِكَ الصَّالِحِينَ
مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَبْرَارِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَجْسَادِهِمْ وَ أَرْوَاحِهِمْ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ

إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ عَزِّبِكَ وَ جَلَالِكَ لَيْنَ طَالِبَتْنِي بِذُنُوبِي لِأَطَالِبَنَّكَ بِعَفْوِكَ وَ لَيْنَ طَالِبَتْنِي بِلُغْمِي لِأَطَالِبَنَّكَ بِكَرَمِكَ وَ لَيْنَ
أَدْخَلْتَنِي النَّارَ لِأُخْبِرَنَّ أَهْلَ النَّارِ بِحُبِّي لَكَ

إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنْ كُنْتُ لَا تَغْفِرُ إِلَّا لِأَوْلِيَاءِكَ وَ أَهْلِ طَاعَتِكَ فَالِي مَنْ يَفْزَعُ

الْمُذْتَبُونَ وَإِنْ كُنْتَ لَا تُكْرِمُ إِلَّا أَهْلَ الْوَفَاءِ بِكَ فَمَنْ يَسْتَعِيثُ الْمُسِيئُونَ

إِلَهِي إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ فَبِي ذَلِكِ سُرُورٌ عَدُوِّكَ وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فَبِي ذَلِكِ سُرُورٌ نَبِيِّكَ

وَ أَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ أَنَّ سُرُورَ نَبِيِّكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ سُرُورِ عَدُوِّكَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَمَلَأَ قَلْبِي حُبًّا لَكَ وَخَشْيَةً مِنْكَ وَتَصْدِيقًا بِكِتَابِكَ وَإِيمَانًا بِكَ وَفَرَقًا مِنْكَ وَشَوْقًا إِلَيْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ حَبَّبْ إِلَيَّ لِقَاءَكَ وَ أَحْبِبْ لِقَائِي وَ اجْعَلْ لِي فِي لِقَائِكَ الرَّاحَةَ وَالْفَرَجَ وَالْكَرَامَةَ

اللَّهُمَّ أَلْحِقْنِي بِصَالِحٍ مِنْ مَضَى وَ اجْعَلْنِي مِنْ صَالِحٍ مَنْ بَقِيَ وَ خُذْ بِي سَبِيلَ الصَّالِحِينَ وَ اعْنِي عَلَى نَفْسِي بِمَا تُعِينُ بِهِ الصَّالِحِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ اخْتِمْ عَمَلِي بِأَحْسَنِ بِنِي وَ اجْعَلْ ثَوَابِي مِنْهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَ اعْنِي عَلَى صَالِحٍ مَا أَعْطَيْتَنِي وَ تَبَّتْ يَدَايَ يَا رَبِّ وَ لَا تَزِدَّنِي فِي سُوءِ اسْتَنْقَذْتَنِي مِنْهُ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ أَحْيِنِي مَا أَحْيَيْتَنِي عَلَيْهِ وَ تَوَفَّنِي إِذَا تَوَفَّيْتَنِي عَلَيْهِ وَ ابْعَثْنِي إِذَا بَعَثْتَنِي عَلَيْهِ وَ أْبْرئِ قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَ الشُّكِّ وَ السُّمْعَةِ فِي دِينِكَ حَتَّى يَكُونَ عَمَلِي خَالِصًا لَكَ

اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بَصِيرَةً فِي دِينِكَ وَ فَهْمًا فِي حُكْمِكَ وَ فِقْهًا فِي عِلْمِكَ وَ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ وِرْعًا يَحْجُزُنِي عَنْ مَعْصِيَتِكَ وَ بَيْضَ وَجْهِ بِنُورِكَ وَ اجْعَلْ رَغْبَتِي فِيْمَا عِنْدَكَ وَ تَوَفَّنِي فِي سَبِيلِكَ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ الْفَسَلِ وَ الْهَمِّ وَ الْجُبْنِ وَ الْبُخْلِ وَ الْعُفْلَةِ وَ الْقَسْوَةِ [وَ الدُّلَّةِ] وَ الْمَسِيكَةِ وَ الْفَقْرِ وَ الْفَاقَةِ وَ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ

وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَاحِقَةٍ وَ بَطْنٍ لَاحِقٍ وَ قَلْبٍ لَاحِقٍ وَ دُعَاءٍ لَاحِقٍ وَ عَمَلٍ لَاحِقٍ وَ أَعُوذُ بِكَ يَا رَبِّ عَلَى نَفْسِي وَ دِينِي وَ مَالِي وَ عَلَى جَمِيعِ مَا رَزَقْتَنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُجِيرُنِي مِنْكَ أَحَدٌ وَ لَا أَجِدُ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحِداً فَلَا تَجْعَلْ نَفْسِي فِي شَيْءٍ مِنْ عَذَابِكَ وَ لَا تَرُدَّنِي بِهِلِكَ وَ لَا تَرُدَّنِي بِعَذَابِ أَلِيمٍ

اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي وَ أَعِزِّ لِي [كَفَيْبِي وَ] ذِكْرِي وَ ارْزُقْ دَرَجَتِي وَ حُطِّ زِرِّي وَ لَا تَذَكِّرْنِي بِخَطِيئَتِي وَ اجْعَلْ ثَوَابَ مَجْلِسِي وَ ثَوَابَ مَنْطِقِي وَ ثَوَابَ دُعَائِي رِضَاكَ وَ الْجَنَّةَ وَ أَعْطِنِي يَا رَبِّ جَمِيعَ مَا سَأَلْتُكَ وَ زِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ إِنَّي إِلَيْكَ رَاغِبٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ [الْعَفْوَ وَ أَمْرَتَنَا] أَنْ نَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمْنَا وَ قَدْ ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا فَاعْفُ عَنَّا فَإِنَّكَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنَّا وَ أَمْرَتَنَا أَنْ لَا نُرَدَّ سَائِلاَ - عَنْ أَبَوَانَا وَ قَدْ جِئْتِكَ سَائِلاَ فَلَا تَرُدَّنِي إِلَّا بِقَضَاءِ حَاجَتِي وَ أَمْرَتَنَا بِالْإِحْسَانِ إِلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُنَا وَ نَحْنُ أَرْقَاؤُكَ فَاعْتِقْ رِقَابَنَا مِنَ النَّارِ يَا مَفْرَعِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَ يَا غَوْثِي عِنْدَ شِدَّتِي إِلَيْكَ فَارْعُتْ وَ بِكَ اسْتِغْثُ وَ لَذْتُ لَا أَلُوذُ بِسِوَاكَ وَ لَا أَطْلُبُ الْفَرَجَ إِلَّا مِنْكَ فَاعْنِنِي وَ فَرِّجْ عَنِّي يَا مَنْ يُفَكُّ الْأَسِيرَ [يَقْبَلُ الْيَسِيرَ] وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ أَقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ

اللَّهُمَّ إِنَّي أَسْأَلُكَ إِيمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي وَ يَقِينًا [صَادِقًا] حَتَّىٰ أَعْلَمَ أَنَّهُ لَنْ يُصِيبَنِي إِلَّا مَا كَتَبْتَ لِي وَ رَضِيَنِي مِنَ الْعَيْشِ بِمَا قَسَمْتَ لِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

امام سجاد عليه السلام از کربلا تا شهادت

نویسنده

سید عباس رفیعی پور

مقدمه

در زندگی پرفراز و نشیب امام زین العابدین علیه السلام نکات بسیار مهمی برای بحث و بررسی وجود دارد.

در اینجا گوشه ای از نقش احیاگر سیدالساجدین حضرت امام زین العابدین علیه السلام را از کربلا تا شهادت در چند محور به صورت گذرا مورد بررسی قرار می دهیم

۱ - بیماری امام سجاد علیه السلام

۲ - نقش آن حضرت در زنده نگهداشتن قیام عاشورا

۳ - حضور ایشان در جمع اسرای اهل بیت علیهم السلام

۴ - خطبه های حضرت سجاد از کربلا تا مدینه

الف - بیماری امام سجاد علیه السلام

برخی از مورخان معتقدند که امام زین العابدین علیه السلام در واقعه جان گداز و خونین کربلا ۲۴ ساله بوده است و بعضی دیگر نوشته اند که از سن مبارکش ۲۲ سال می گذشت. محمد بن سعد در کتابش می نویسد:

«علی بن الحسین علیهما السلام در واقعه کربلا همراه پدرش بود و در آن هنگام از عمر شریفش ۲۳ سال (۱) می گذشت. فرزند ایشان، امام محمد باقر علیه السلام که امام سجاد علیه السلام از کربلا تا شهادت

همراه پدر بود، سه یا چهار ساله بود.

امام زین العابدین در آن هنگام به سبب بیماری در جهاد شرکت نکرد و خداوند او را برای هدایت مسلمانان نگه داشت و نسل رسول الله صلی الله علیه و آله از فاطمه علیها السلام در ذریه امام حسین علیه السلام به امام سجاد علیه السلام و اولاد او منحصر گردید.» (۲)

شیخ مفید در این باره می گوید:

«همین که امام حسین علیه السلام شربت شهادت نوشید، شمر به قصد کشتن امام سجاد علیه السلام نیز حمله برد.

امام زین العابدین علیه السلام در بستر بیماری به سر می برد و حمید بن مسلم به دفاع

پرداخت و حمله شمر را مانع گردید. عمر بن سعد آن حضرت را در حالی که از بیماری رنج می برد با اهل بیت به کوفه انتقال داد.» (۳)

امام سجاد علیه السلام در قیام خونین کربلا مدت کوتاهی - بنا به مشیت الهی - بیمار بود و پس از بهبودی، مدت ۳۵ سال امامت و زعامت جامعه مسلمین را تداوم بخشید.

این که برخی این امام همام را دائم المریض معرفی کرده اند تا آنجا که در اذهان عوام این قضیه مانده است، در حقیقت نسبت به امام چهارم علیه السلام و فداکاری های ایشان بی توجهی کرده اند.

ب: نقش امام سجاد در زنده نگهداشتن قیام عاشورا

از آن جا که شهادت سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران باوفایش از منظر عمومی، آثار ویرانگری برای حکومت بنی امیه داشت و مشروعیت آن را زیر سؤال برده بود و نیز برای این که این تراژدی غم بار به دست فراموشی سپرده نشود، امام چهارم با گریه بر شهیدان نینوا و زنده نگهداشتن یاد و خاطره جانبازی آنان اهداف شهیدان کربلا را دنبال می کرد. ظلمت حادثه کربلا و قیام جاودانه عاشورا به قدری دلخراش بود که شاهدان آن مصیبت عظیم تا زنده بودند آن را فراموش نکردند.

هر وقت امام می خواست آب بیاشامد، تا چشمش به آب می افتاد، اشک از چشمانش سرازیر می شد. هنگامی که سبب گریه آن حضرت را می پرسیدند می فرمود:

«چگونه گریه نکنم، در حالی که یزیدیان آب را برای وحوش و درندگان بیابان آزاد گذاشتند ولی به روی پدرم بستند و او را تشنه به شهادت رساندند.»

بزرگ مبلغ قیام عاشورا، حضرت امام سجاد علیه السلام، با سخنرانی و خطبه های آتشین خود توانست نهضت حق طلبانه سالار شهیدان را از

هجوم تحریف نجات بخشد. اینک بعد از گذشت پانزده قرن همچنان این قیام، پرشکوه و جاودانه است.

ج - حضور ایشان در جمع اسرای اهل بیت علیهم السلام

پس از عاشورا حضرت سجاد را همراه دیگر اسرا به سوی کوفه حرکت دادند. آمار دقیقی از اسیران در دست نیست. برخی مورخان تعداد زنان را ۶۴ نفر تا ۸۴ نفر و تعداد مردان و کودکان پسر را ۱۲ تا ۱۴ نفر نوشته اند (۴) که با چهل شتر - که هر شتر هودجی بی سر پوش بر آنها بسته بودند - حمل می شدند. (۵) همه آنها در زنجیر بوده یا با ریسمان بسته بودند. (۶)

تنها مرد کاروان اسیران، حضرت سجاد علیه السلام بود. دشمن نسبت به ایشان سخت گیرتر عمل می کرد.

آن چنان که مورخان نوشته اند:

امام زین العابدین علیه السلام را بر شتری برهنه سوار کرده بودند و دست های مبارک آن حضرت را بر گردن وی بسته، بر تن او زنجیر نهاده و (۷) هر دو پای او را به شکم شتر بسته بودند. (۸)

بعضی از مورخان، ورود قافله اسرا به شهر کوفه را دوازدهم محرم سال ۶۱ ه. ق ذکر کرده اند و بعضی دیگر شانزدهم و هفدهم محرم نوشته اند. (۹)

خطبه ها و سخنرانی ها

سخنان انقلابی حضرت سجاد علیه السلام با کوفیان

امام زین العابدین علیه السلام در مدت اقامت خویش در کوفه، دو بار سخن گفت بار نخست هنگامی بود که جارچیان حکومت، مردم را برای تماشای اسیران، فراخوانده بودند.

این در حالی بود که برای اسرا در کنار شهر کوفه، خیمه زده بودند. علی بن الحسین علیه السلام از خیمه بیرون آمد و با اشاره از مردم خواست تا آرام شوند.

امام علیه السلام سخنش را با ستایش پروردگار آغاز کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و سپس چنین فرمود:

«ایها الناس، من عرفنی فقد عرفنی! و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبوح

بشط الفرات من غير ذحل ولا ترات،

انا ابن من انتھك حریمه و سلب نعيمه و انتھب ماله و سبى عياله،

انا ابن من قتل صبیرا فكفی بذلك فخرا.

ایها الناس، ناشدتكم بالله هل تعلمون انكم كتبتم الى ابی و خدعتموه، و اعطيتموه من انفسكم العهد و الميثاق و البيعه؟

ثم قاتلتموه و خذلتموه فتبا لكم ما قدمتم لانفسكم و سوء لرایكم، بایه عین تنظرون الى رسول الله صلی الله علیه و آله (۱۰)

ای مردم!

آن که مرا می شناسد که می شناسد و آن که مرا نمی شناسد، من علی فرزند حسین علیه السلام هستم. همان که در کنار نهر فرات سر مقدسش را از بدن جدا کردند بی آن که جرمی داشته باشد و حتی داشته باشند!

من فرزند آن آقای هستم که حریم او هتک شد آرامش او ربوده شد و مالش به غارت رفت و خاندانش به اسارت رفت.

من فرزند اویم که [دشمنان انبوه محاصره اش کردند و در تنهایی و بی یآوری بی آن که کسی را داشته باشد تا به یاریش برخیزد و محاصره دشمن را برای او بشکافد] به شهادتش رساندند. البته این گونه شهادت (شهادت در اوج مظلومیت و حقانیت) افتخار ماست.

هان، ای مردم!

شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید که نامه هایی را برای پدرم نوشتید و او را خدعه کردید؟ و [در نامه هایتان] با او عهد و پیمان بستید و با او بیعت کردید؟ سپس با او به جنگ برخاستید و دست از یاری او برداشتید. وای بر شما! از آنچه برای آخرت خویش تدارک دیده اید! چه زشت و ناروا اندیشیدید [و توطئه چیدید!] به چه رویی به رسول الله صلی الله علیه و

آله خواهید نگریست؟»

سخنان امام چهارم که به این جا رسید، صدای کوفیان به گریه بلند شد و وجدان های خفته برای چندمین بار بیدار شد. آنها یکدیگر را سرزنش می کردند و به همدیگر می گفتند:

تباه شدید و نمی دانید.

امام سجاد علیه السلام در ادامه سخنانش فرمود:

«خدا بیامرزد کسی را که پند مرا بپذیرد و به خاطر خدا و رسول به آن چه می گویم عمل کند، چرا که روش رسول خداصلی الله علیه و آله برای ما الگویی شایسته است.» و به این آیه قرآن استناد کرد:

«و لکم فی رسول الله اسوه حسنه»

قبل از این که سخنان حضرت به پایان برسد کوفیان ابراز هم دردی کردند و یک صدا فریاد برآوردند:

ای فرزند رسول خداصلی الله علیه و آله! ما گوش به فرمان شما و به تو وفاداریم از این پس مطیع فرامین تو هستیم با هر که فرمان دهی می جنگیم با هر که دستور دهی صلح می کنیم و ما حق تو و حق خودمان را از ظالمان می گیریم.

امام زین العابدین علیه السلام در پاسخ سخنان ندامت آمیز و شعارگونه کوفیان فرمود:

«هرگز! (به شما اعتماد نخواهم کرد و گول شعارها و حمایت های سراب گونه شما را نخواهم خورد) ای خیانت کاران دغل باز! ای اسیران شهوت و آرزو! می خواهید همان پیمان شکنی و ظلمی را که نسبت به پدران من روا داشتید، درباره من نیز روا دارید؟»

نه به خدا سوگند! هنوز زخمی را که زده اید، خون فشان است و سینه از داغ مرگ پدر و برادرانم سوزان. طعم تلخ مصیبت ها هنوز در کامم هست و غم ها گلوگیر و اندوه من تسکین ناپذیر است. از شما کوفیان می خواهم که نه با ما

باشید و نه علیه ما.»

امام سجاد علیه السلام با این سخنان، مهر بی اعتباری و بی وفایی را بر پیشانی آنها زد و آتش حسرت را در جان کوفیان شعله ور ساخت و با این سخنان بر ندامت آنها افزود:

«اگر حسین علیه السلام کشته شد، چندان شگفت نیست، چرا که پدرش با همه آن ارزش ها و کرامت های برتر نیز قبل از او به شهادت رسید.

ای کوفیان! با آن چه نسبت به حسین علیه السلام روا داشتند، شادمان نباشید.

آن چه گذشت واقعه ای بزرگ بود! جانم فدای او باد که در کنار شط فرات، سر بر بستر شهادت نهاد. آتش دوزخ جزای کسانی است که او را به شهادت رساندند.» (۱۱)

سخنان امام سجاد علیه السلام در مجلس عیدالله بن زیاد

حضور امام زین العابدین علیه السلام در جمع اسرای کربلا، چشم گیر بود.

پس از ورود کاروان اسرا به مجلس عیدالله، مهم ترین فردی که نظر عیدالله را جلب کرد، وجود مرد جوانی در میان اسرا بود. عیدالله که تصور می کرد در حادثه کربلا مردی باقی نمانده و همه آنان به قتل رسیده اند، از ماموران خود در این باره پرسید.

و این بازجویی درباره زنده ماندن امام سجاد، حاکی از کینه وی نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به ویژه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بود که نمی توانست شاهد حیات مردی از سلاله امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیهما السلام باشد. مورخ مشهور طبری، آورده است:

«با ورود قافله حسینی به مجلس تشریفاتی عیدالله، عیدالله به امام سجاد علیه السلام رو کرد و پرسید:

نامت چیست؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

علی بن الحسین. عیدالله گفت:

مگر خداوند علی ابن الحسین علیهما السلام را در کربلا نکشت؟

علی ابن الحسین علیهما السلام لحظه ای سکوت کرد. عیدالله خطاب

به امام علیه السلام گفت:

چرا پاسخ نمی دهی؟

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«الله يتوفى الانفس حين موتها» (۱۲)

«خداوند جان ها را به هنگام مرگ دریافت می کند.»

«و ما كان لِنفس ان تموت الا باذن الله» (۱۳)

هیچ انسانی نمی میرد مگر به اذن الهی.»

عبیدالله بن زیاد با مشاهده آن حضور ذهن و حاضر جوابی و پاسخ کوبنده جوانی که در زنجیر اسارت است، خشمگین شد و دستور داد تا علی بن الحسین علیهما السلام را نیز به شهادت رسانند. ولی حضرت زینب کبری علیها السلام فریاد برآورد:

«یا بن زیاد حسبك من دماننا اسالك بالله ان قتلته الا قتلتنی معه ...»

ای ابن زیاد! آن همه از خون های ما که ریخته ای، برایت کافی نیست؟

سوگند به خدا! اگر می خواهی او را بکشی، مرا هم با او بکش.»

شرایط مجلس عبیدالله و سخنان افشاگر حضرت زینب علیها السلام سبب شد تا ابن زیاد از کشتن امام زین العابدین علیه السلام منصرف شود. (۱۴)

امام سجاد علیه السلام در مسیر شام

در کاروان اسیران هفتاد و دو سر مقدس از یاران امام حسین علیه السلام بود که از کربلا به کوفه و از کوفه به شام حرکت دادند و این در حالی بود که هنوز آثار بیماری علی بن الحسین علیهم السلام باقی بود. (۱۵)

کسانی که ماموریت یافتند تا قافله حسینی را از کوفه به شام ببرند، مخضر بن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن بودند. (۱۶) و تنها چهل نفر از سپاه ابن زیاد، مسئولیت حمل سرهای شهدا را بر عهده داشتند. (۱۷)

قافله اسیران را از چند منزل از جمله:

قادسیه، هیت، ناووسه، آلوسه، حدیثه، ائیم، رقه، حلاوه، سفاخ، علیث و دیرالزور گذراندند تا به دمشق وارد شدند. (۱۸)

هنگامی که کاروان اهل بیت علیهم السلام

به منزل «سفاخ» رسیدند، باران شدید شتران را از رفتن باز داشت، ناگزیر چند روزی در آن جا توقف کردند و این توقف سبب شد تا شائق پسر سهل بن سعدی - از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله - از موضوع شهادت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسارت اهل بیت علیهم السلام او آگاه شود و فرمایشات رسول الله صلی الله علیه و آله درباره محبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به امام حسین علیه السلام را برای مردم بازگو کند و کاروان اسیران مورد حمایت و محبت مردم قرار گیرند. (۱۹)

در برخی از منابع تاریخی آورده اند که:

قافله اسیران اهل بیت علیهم السلام از شهر بعلبک نیز گذشت. مردم بعلبک تا شش مایلی از شهر بیرون آمده، به روش خاص خود به جشن و شادی پرداختند!

باید گفت:

شهرها هر چه به شام، مقر حکومت امویان نزدیک تر می شد، مردمانش از اهل بیت علیهم السلام دورتر بودند و شناخت آنها از اسلام اموی بیش از اسلام ناب محمدی و علوی بود.

سلطه بنی امیه بر این مناطق، اجازه نمی داد تا راویان و سخنگویان، فضائل اهل بیت علیهم السلام و مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام را برای مردم بازگو کنند، بلکه برعکس راویانی اجازه حدیث گفتن داشتند که در راستای اهداف دستگاه خلافت به جعل حدیث پردازند. از این جهت دور از انتظار نمی نمود که ساکنان بعلبک با مشاهده کاروان اهل بیت و اسیران ستمدیده به شادی و سرور پردازند، به ویژه این که قبل از ورود کاروان اسیران اهل بیت علیهم السلام به آن شهر، تبلیغات وسیعی علیه

آن قافله صورت داده بودند.

منظره تاسف آور کودکان شلاق خورده و بچه های پدر از دست داده و زنان داغ دیده و دختران یتیم از یک طرف و قهقهه های مردم بی خبر از همه جا و سخنان شماتت آمیز آن ها، نمکی بود بر زخم اسرای کربلا! در این جا بود که دختر امیرالمؤمنین، ام کلثوم، با مشاهده این وضعیت به آنها چنین نفرین کرد:

«اباد الله کثرتکم، و سلط علیکم من لا یرحمکم (۲۰)»

خداوند جمعتان را پراکنده و نابود سازد و کسانی را که به شما رحم نمی کنند بر شما مسلط گرداند.»

سخنان اسوه زهد و تقوا در بعلبک

حضرت امام سجاد علیه السلام در حالی که قطرات اشک بر چهره اش جاری بود، با قلبی سوزان به مردم غفلت زده بعلبک چنین فرمود:

«آری روزگار است و شگفتی های پایان ناپذیر و مصیبت های مداوم آن! ای کاش می دانستم کشمکش های گردون تا کی و تا کجا ما را به همراه می برد و تا چه وقت روزگار از ما روی بر می تابد! ما را بر پشت شتران برهنه سیر می دهد.

در حالی که سواران بر شترهای نجیب، خویش را از گزند دشواری های راه در امان می دارند! گویی که ما اسیران رومی هستیم که اکنون در حلقه محاصره ایشان قرار گرفته ایم!

وای بر شما، ای مردمان غفلت زده!

شما به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کفر ورزیدید و زحمات او را ناسپاسی کردید و چون گمراهان راه پیمودید.» (۲۱)

ورود به شام

در بعضی مقاتل آمده است که:

امام سجاد علیه السلام پس از تحمل شکنجه های فراوان در بین راه، سرانجام به شهر شام، شهر دسیسه و دشنام، شهر دشمنان اهل بیت علیهم السلام، شهری که مردان و زنان مدت پنجاه سال جز بدگویی علی بن ابی طالب علیهما السلام چیزی نشنیده بودند و لعن او را فریضه می شمردند، رسید. کوفیان که پیرو علی علیه السلام بودند و از مولی شناخت داشتند، چه کردند که شامیان بکنند!

دیلیم بن عمر می گوید:

«آن روز که کاروان اسیران آل رسول الله صلی الله علیه و آله وارد شام شدند، من در شام بودم و حرکت آنان را در شهر با

چشمانم دیدم. اهل بیت علیهم السلام را به طرف مسجد جامع شهر آوردند، لختی آنان را متوقف ساختند.

در این میان پیرمردی از شامیان در برابر علی ابن الحسین علیهما السلام

که سالار آن قافله شناخته می شد، ایستاد و گفت:

خدا را سپاس که شما را کشت و مردمان را از شر شما آسوده ساخت و پیشوای مؤمنان - یزید بن معاویه - را بر شما پیروز گردانید! علی بن الحسین علیهم السلام لب فرو بسته بود تا آن چه پیرمرد در دل دارد بگوید. وقتی سخنان پیرمرد به پایان رسید، امام علیه السلام فرمود:

همه سخنان را گوش دادم و تحمل کردم تا حرف هایت تمام شود، اکنون شایسته است تو نیز سخنان مرا بشنوی. پیرمرد گفت:

برای شنیدن آماده ام. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

آیا قرآن تلاوت کرده ای؟

پیرمرد گفت:

آری. علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

آیا این آیه را خوانده ای که خداوند می فرماید:

«قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» (۲۲)

«ای پیامبر! به مردمان بگو من در برابر تلاش هایی که برای هدایت شما انجام داده ام، پاداشی نمی خواهم جز این که خویشان مرا دوست بدارید.»

پیرمرد جواب داد:

آری خوانده ام (ولی چه ارتباطی با شما دارد؟) حضرت پاسخ داد:

مقصود این آیه از خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله ماییم.

سپس امام علیه السلام پرسید:

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای؟

«و آت ذی القربی حقه» (۲۳)

«حق خویشاوندان و نزدیکان را پرداخت کن.»

مرد شامی:

آیا شما یید «ذی القربی» و خویشاوند پیامبر؟

امام علیه السلام فرمود:

بلی، ما هستیم.

آیا سخن خدا را در قرآن خوانده ای که فرموده است:

«واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی» (۲۴)

«آن چه غنیمت به چنگ می آورید یک پنجم آن از خدا و رسول و نزدیکان اوست.»

مرد شامی گفت:

آری خوانده ام.

امام فرمود:

مقصود از ذی القربی در این آیه نیز ما هستیم.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

آیا این آیه را تلاوت کرده ای:

«انما

یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (۲۵)

«همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی و گناه از شما اهل بیت زدوده شود و شما را به گونه ای بی مانند پاک گرداند.»

ای مرد شامی! آیا در میان مسلمانان کسی جز ما، «اهل بیت رسول خداصلی الله علیه و آله» شناخته می شود؟

مرد شامی دانست آن چه درباره این اسیران شنیده درست نیست. آنان خارجی نیستند. اینان فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و از آن چه گفته بود پشیمان شده، با شرمساری دست هایش را به سوی آسمان بالا برد و به حالت توبه و استغفار گفت:

«اللهم انی اتوب الیک،

اللهم انی اتوب الیک،

اللهم انی اتوب الیک، من عداوه آل محمد صلی الله علیه و آله و ابرا الیک ممن قتل اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و لقد قرأت القرآن منذ دهر فما شعرت بها قبل الیوم (۲۶)

خدایا به سوی تو باز می گردم،

خدایا به سوی تو باز می گردم،

خدایا به سوی تو باز می گردم از دشمنی خاندان پیامبر و بی زاری می جویم و به سوی تو رو می آورم از کشندگان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله.

من روزگاران دراز قرآن تلاوت کرده ام ولی تا امروز مفاهیم و معارف آن را درک نکرده بودم.»

سخنانی که بین امام سجاد علیه السلام و پیرمرد شامی گذشت، ندای بیدارباشی بود بر پندار خفته شامیان.

جواب امام سجاد علیه السلام به شماتت دشمنان

مورخین نوشته اند:

ابراهیم پسر طلحه (از بلوگران جنگ جمل) در آن هنگام در شام بود. خود را به کاروان اسرای اهل بیت رساند.

چون علی بن الحسین علیهما السلام را دید، از حضرت پرسید:

علی بن الحسین علیهما السلام! حالا چه کسی پیروز است؟

شکست پدرش در جنگ با علی ابن ابی طالب علیهما السلام را در برابر چشمانش مجسم کرد و از روی انتقام جویی چنین گفت.) امام سجاد علیه السلام فرمود:

«اگر می خواهی بدانی ظفرمند کیست هنگام نماز، اذان و اقامه بگو.» (۲۷)

پاسخ کوتاه، اما کوبنده امام سجاد علیه السلام به پسر طلحه بن عبیدالله، پیامی ژرف به همراه داشت. به او فهماند که جنگ ما در گذشته و حال برای عزت و قدرت دنیایی نبود که اکنون ما شکست خورده باشیم و تو و یزید فاتح باشید. قیام ما برای زنده ماندن پیام وحی و رسالت بود و تا زمانی که از مأذنه ها، ندای اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله به گوش رسد و مسلمانان برای نماز خویش در اذان و اقامه، این شعارها را تکرار کنند، ما پیروزیم.

امام سجاد در مجلس یزید

یزید بن معاویه - لعنه الله علیه - که از پیروزی سرمست و خود را فاتح نهضت کربلا می دانست، دستور برپایی مجلسی را داد تا با تشریفات خاصی اسیران اهل بیت علیهم السلام را وارد کنند و او اهل بیت را تحقیر کند. ماموران دربار موظف شدند که قافله اسرا را با ریسمان به یکدیگر ببندند و علی بن الحسین علیهما السلام را که بزرگ ایشان بود، با زنجیر ببندند و (۲۸)

وارد مجلس یزید کنند. مراسم اجرا شد. کاروان اسیران، وارد مجلس یزید شدند. غبار غم و اندوه و درد بر چهره اسرا نشسته، لبخند غرور و شادی بر چهره یزید و اطرافیانش نمایان بود.

امام زین العابدین علیه السلام سکوت را جایز ندانست.

همین که چشم مبارکش به چهره خبیث یزید افتاد فرمود:

«انشدك الله

یا یزید ما ظنک برسول الله لو رانا علی هذه الحاله (۲۹)

ای یزید تو را به خدا سوگند، اگر رسول خدا ما را بر این حال مشاهده کند با تو چه خواهد کرد؟»

امام علیه السلام با کوتاه ترین جمله، بلندترین پیام را به حاضرین در مجلس یزید منتقل می کند. مردم شام که یزید را خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله می دانستند و برای پیامبر صلی الله علیه و آله احترام قائل بودند، با این فرمایش امام علیه السلام از خود می پرسند:

مگر میان اسیران با پیامبر نسبتی هست؟

سخنان امام سجاد علیه السلام چنان ضربه ای بر ارکان حکومت یزید وارد کرد که سبب رسوایی او شد و او دستور داد غل و زنجیر از دست و پا و گردن امام زین العابدین علیه السلام باز کنند. یزید همچنان مست غرور است.

چون ماموران سر سیدالشهداء را پیش یزید گذاردند، به شعر حصین بن حمام مری تمثل جست:

«یغلن هاما من رجال اعزه علينا و هم كانوا اعق و اظلما [شمشیرها] سر مردانی را می شکافند که نزد ما گرامی هستند [ولی چه می توان کرد که] آنان در دشمنی و کینه توزی پیشدستی کردند!»

امام سجاد علیه السلام در جواب یزید فرمود:

«ای یزید! به جای شعری که خواندی، این آیه را از قرآن بشنو که خداوند می فرماید:

«ما اصابکم من مصیبه فی الارض و فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرها ان ذلک علی الله یسیر. لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور» (۳۰)

«نرسد هیچ مصیبتی در زمین و نه در جان های شما مگر آن که در لوح محفوظ است پیش

از آن که آن را پدید آریم. به درستی که آن بر خدا آسان است، تا بر آنچه از شما فوت شد غمگین نشوید و به آنچه به شما داد شاد نشوید، خدا متکبران را دوست ندارد.»

یزید که منظور امام علیه السلام و پیام آیه را دریافته بود، به شدت خشمگین شد و در حالی که بارش خود بازی می کرد، گفت:

آیه دیگری هم در قرآن هست که سزاوار تو و پدر توست:

«و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر» (۳۱)

«هر مصیبتی که به شما برسد، نتیجه دستاوردهای خود شماست و خدا بسیاری را عفو می کند.»

و سپس خطاب به علی بن الحسین علیهما السلام گفت:

علی، پدرت، پیوند خویشاوندی را برید و حق مرا ندیده گرفت و بر سر قدرت با من به ستیز برخاست، خدا با وی آن کرد که دیدی. (۳۲)

امام سجاد علیه السلام مجدداً آیه «ما اصابکم من مصیبه ...»

را تلاوت کرد. یزید به پسرش (خالد) گفت:

پاسخ او را بگو. خالد ندانست چه بگوید و یزید مجدداً آیه ای را خواند که قبلاً متعرض آن شده بود. یزید انتظار داشت که امام سجاد علیه السلام در برابر اهانت ها و کردار زشت او سکوت کند، ولی حضرت پیش رفت و در برابر یزید ایستاد و فرمود:

«طمع نداشته باشید که ما را خوار کنید و ما شما را گرامی بداریم. شما ما را اذیت کنید و ما از اذیت شما دست برداریم. خدا می داند ما شما را دوست نداریم و اگر شما ما را دوست ندارید، سرزشتان نمی کنیم.» (۳۳)

یزید که به بن بست رسیده بود، گفت:

راست گفتمی لیکن پدر و جد تو

خواستند امیر باشند.

سپاس خدا را که آنان را کشت و خونشان را ریخت.

سپس سخن قبلی خود را تکرار کرد که:

علی، پدرت، خویشاوندی را رعایت نکرد و حق مرا نادیده گرفت و در سلطنت من با من به نزاع برخاست و خدا چنان کرد که دیدی.

علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

«ای پسر معاویه و هند و صخر!»

پیش از این که به دنیا بیایی پیغمبری و حکومت از آن پدر و نیاکان من بوده است. روز بدر، احد و احزاب، پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله در دست پدر من بود و پدر و جد تو پرچم کفار را در دست داشتند.

سپس فرمود:

ای یزید!

اگر می دانستی چه کرده ای و بر سر پدر و برادر و عموزاده ها و خاندان من چه آورده ای به کوه ها می گریختی و بر ریگ ها می خفتی و بانگ و فریاد بر می داشتی.» (۳۴)

یزید از خطیب دربار خواست تا بر منبر رود و از امام حسین علیه السلام و حضرت علی علیه السلام بد بگوید و او طبق دستورش عمل کرد.

امام سجاد علیه السلام از گستاخی خطیب برآشفت و فرمود:

«خداوند جایگاهت را آتش دوزخ قرار دهد.»

هنگامی که سخنان خطیب مزدور به پایان رسید، امام سجاد علیه السلام خطاب به یزید گفت:

«سخنگوی شما آن چه را خواست، به ما نسبت داد. به من هم اجازه بده تا با مردم سخن بگویم.»

ابتدا یزید رضایت نداد تا این که بنا به اصرار اطرافیان و حاضران در مجلس و یکی از فرزندان خلیفه، یزید به امام علیه السلام اجازه داد و گفت:

منبر برو و از آن چه پدرت کرد، معذرت بخواه.

خطبه معروف امام عارفان

امام سجاد عليه السلام از پله منبر بالا

رفت و خطبه ای را با نوای گرم توحیدی بیان کرد که در این جا به فرازی از آن خطبه می پردازیم:

«انا بن مکه و منی،

انا بن الزمزم و الصفا

انا بن محمد المصطفی

انا بن علی المرتضی

انا بن فاطمه الزهراء ... (۳۵)

من فرزند مکه و منایم

من فرزند زمزم و صفایم

من فرزند محمد مصطفایم

من فرزند علی مرتضایم

من فرزند فاطمه زهرایم ...»

امام زین العابدین همچنان به معرفی خویش ادامه داد، تا آن جا که صدای مردم به گریه بلند شد و ارکان کاخ یزید به لرزه درآمد و یزید از تحت تاثیر قرار گرفتن مردم سخت بیمناک شد، از این رو برای قطع کردن سخنان امام علیه السلام به مؤذن دستور اذان داد.

مؤذن دربار برخاست و با صدایی که همه می شنیدند، اذان گفت.

وقتی به اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، امام که هنوز بر بالای منبر قرار داشت، خطاب به یزید فرمود:

«ای یزید! این محمد صلی الله علیه و آله که هم اکنون نامش را مؤذن بر زبان آورد و به پیامبری او گواهی داد، جد توست یا جد من است؟

اگر بگویی پیامبر صلی الله علیه و آله جد توست، دروغ گفته ای و کفر ورزیده ای و اگر باور داری که پیامبر صلی الله علیه و آله جد من است، پس چرا و به چه جرمی خاندان او را کشتی؟» (۳۶)

آری بزرگ مبلغ نهضت عاشورا رسالت خویش را به نحو شایسته ایفا نمود و چهره مجلس را با تبلیغ رسای خود دگرگون کرد و مجلس یزید با رسوایی خاندان بنی امیه و یزید بن معاویه پایان یافت.

سخنان بزرگ مبلغان اسلام حضرت سجاد عليه السلام و زينب

کبری علیها السلام چنان در روحیه مردم شام تاثیر گذاشت که انقلاب به پا کرد. شامیان دریافتند کسانی که با چنین وضع فجیعی در کربلا شهید شدند، شورش می نمودند. آنان خاندان کسی هستند که یزید به نام وی بر مسلمانان حکومت می کند. مؤذن دربار به یزید اعتراض کرد و با شگفتی پرسید:

«تو که می دانستی این ها فرزندان پیامبر هستند، به چه علت آنان را کشتی و دستور دادی اموال آنان را غارت کنند؟» (۳۷)

عالم یهودی که در مجلس یزید بود، پس از شنیدن سخنان امام سجادعلیه السلام از یزید پرسید:

«این جوان کیست؟»

یزید گفت:

«فرزند حسین علیه السلام.»

یهودی گفت:

«کدام حسین؟...»

آن قدر پرسید تا دانست این ها از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند. حسین کسی است که مظلومانه در کربلا به شهادت رسیده و او فرزند دختر رسول الله صلی الله علیه و آله است. یزید را مورد سرزنش قرار داد و گفت:

«شما دیروز از پیامبران جدا شدید و امروز فرزندش را کشتید!» (۳۸)

عکس العمل یزید

یزید در برابر سرزنش دیگران مجبور شد تا از موضع جابرانه و ظالمانه خود دست بردارد و از آن چه نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده است، معذرت خواهی کند (۳۹)

و مسؤولیت شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش را به گردن فرماندار کوفه یعنی، عبیدالله بن زیاد پسر مرجانه بیندازد. (۴۰)

ضمن اظهار ندامت از عملکرد خود و لعنت بر پسر مرجانه، از امام سجادعلیه السلام می خواهد که اگر درخواست یا پیشنهادی دارد، بنویسد تا آن را انجام دهد. (۴۱)

بدیهی می نماید که نخستین تقاضای امام سجادعلیه السلام و دیگر اسرای کربلا، سوگواری برای شهیدان به خاک

آرمیده شان در سرزمین گلگون نینوا و بازگشت به شهر پیامبر صلی الله علیه و آله، مدینه، شهر خاطره های زنده شهیدانشان باشد.

مدت توقف امام سجاده علیه السلام و اسرای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را در شام از ده روز تا یک ماه نوشته اند. (۴۲)

شهادت امام سجاد علیه السلام

اسوه علم و حلم، امام زین العابدین علیه السلام، پس از یک عمر مجاهدت در راه خدا و پس از ابلاغ پیام عاشورا به جوامع بشری، به دست هشام و یا ولید بن عبدالملک مسموم (۴۳)

و در (۲۵ محرم سال ۹۵ ه ق) به شهادت رسید و بدن مطهرش را در کنار تربت پاک امام حسن مجتبی علیه السلام در بقیع به خاک سپردند.

پاورقی ها

(۱) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۶۳ زندگانی امام زین العابدین، سید محسن امین، حسین وجدانی، ص ۷۰.

(۲) ارشاد شیخ مفید، ص ۲۵۴.

(۳) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۶۳.

(۴) ریاض القدس بحدائق الانس، ج ۲، ص ۲۲۷.

(۵) مقتل الحسین، مقدم، ص ۳۵۵ و بحار الانوار، ج ۴۵، صص ۱۱۴ و ۱۹۶.

(۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۲.

(۷) ارشاد، ج ۲، ص ۱۲۳ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶ و امالی شیخ طوسی، ج ۱، ص ۹۰.

(۸) ناسخ، ج ۳، ص ۳۰.

(۹) امام حسین و ایران، ص ۴۸۰.

(۱۰) لهوف، صص ۶۶ و ۶۷.

(۱۱) همان.

(۱۲) زمر/ ۴۲.

(۱۳) آل عمران / ۱۴۵.

(۱۴) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۰ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۷۵۷.

(۱۵) انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۶.

(۱۶) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲.

(۱۷) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۴.

(۱۸) امام حسین و ایران، صص ۴۸۵ - ۴۹۲.

(۱۹) همان.

(۲۰) ینایع الموده، ص ۳۵۲.

(۲۱) همان.

(۲۲) شوری / ۲۲.

(۲۳) اسراء / ۲۶.

(۲۴) انفال / ۴۱.

(۲۵) احزاب / ۳۳.

(۲۶) مقتل خوارزمی، صص ۶۱ و ۶۲ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۰۵.

(۲۷) امالی شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۹۰.

(۲۸) سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۱۶.

(۲۹) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱.

(۳۰) حدید، ۲۲.

(۳۱) شوری / ۳۰.

(۳۲) تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۷۶ و بلاذری، ج ۲، ص ۲۲۰.

(۳۳) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۵.

(۳۴) تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۸۶.

(۳۵) مقاتل الطالبیین، ج ۲، ص ۱۲۱ احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۳۱۰ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹.

(۳۶) همان.

(۳۷) ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۱۹۷.

(۳۸) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۹.

(۳۹) طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۱۵۷.

(۴۰) ترجمه مقتل ابی مخنف، ص ۱۹۸.

(۴۱) تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۷۸ و احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۱.

(۴۲) امام سجاد علیه السلام، جمال نیایشگران، احمد ترابی، ص ۱۳۵.

(۴۳) دلائل الامامه، ص ۸۰ و فصول المهمه، ص ۲۰۸.

امام زمان در کلمات و دعاهای امام سجاد

نویسنده

امام زمان علیه السلام در کلمات و دعاهای امام سجاد علیه السلام نویسنده: سید جواد حسینی

میلاذ

با قامت عصمت و حیا می آید

با بانك مناجات و دعا می آید

میلاذ عبادت است یعنی سجاد

از سوی خدا به سوی ما می آید

علی بن الحسین علیهما السلام؛ مشهورترین لقبش «زین العابدین» و «سجاد» است.

در پنجم شعبان سال ۳۸ ه ق در مدینه منوره دیده به جهان گشود. پدر بزرگوارش حسین بن علی علیهما السلام می باشد.

و مادرش به نامهای «شهر بانو»، «شاه زنان»، «شهر ناز»، «جهان بانویه» «خوله» و ... خوانده شده است.

آن حضرت دوران کودکی را در مدینه سپری کرد. حدود دو سال از خلافت جدّش امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ده سال دوران امامت عمومی خویش امام حسن مجتبی علیه السلام را شاهد بود. بعد از شهادت امام مجتبی علیه السلام ده سال دوران امامت پدر را درک نمود. بعد از قیام عاشورا در سال ۶۱ ه ق که امامت به او رسید، با زمامداران زیر معاصر بود:

یزید بن معاویه (سال ۶۱ ۶۴)،

عبدالله بن زبیر (۶۱ ۷۳)،

معاویه بن یزید، مروان بن حکم (نه ماه از سال ۶۵)،

عبدالملک بن مروان (۶۵ ۸۶)

و ولید بن عبدالملک (۸۶ ۹۶)

و سرانجام در سال ۹۴ یا ۹۵ هجری به شهادت رسید.

معصومان علیهم السلام هر یک الگوی تامی برای بشریت بودند.

با این حال فرصتهای زمانی و شرایط محیطی و مکانی، زمینه بروز برخی شیوه ها و روشها را به آنها داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روش حکومت و اخلاق مردمی الگو قرار گرفت، و علی علیه السلام شیوه اجرای عدالت و جهاد و صبر و بردباری را به

مردم آموخت و حسین بن علی علیهما السلام مکتب جهاد و شهادت و تحمل اسارت را زینت بخشید و حسن بن علی علیهما السلام روش صلح با دشمن و تحمل زخم زبانهای دوستان را به مردم ارائه کرد.

و حضرت سجاد علیه السلام نیز روش دعا و سخن گفتن با خدا و خواستن حاجت از او را به مردم تعلیم نمود.

و همین طور آموخت که چگونه با دعا می توان مسائل مهم اعتقادی، سیاسی، عاطفی، و روحی را بیان نمود.

آنچه پیش رو دارید، نگاهی است گذرا به برخی کلمات حضرت سجاد علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام و اهم دعاهایی که آن حضرت درباره امام زمان علیه السلام، انتظار آن حضرت، فرج او، دعا برای سلامتی و نصرت او و ... فرموده است.

ای آن که عزیز خاطر مایی تو

ما خسته عشقیم و مسیحایی تو

ای چشم و چراغ عارفان ای سجاد

بیمار نه ای طیب دلهایی تو

نگاهی اجمالی به سخنان امام سجاد علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام

امام سجاد علاوه بر دعاهایی که درباره حضرت مهدی علیه السلام دارد، کلمات و سخنان نغز و زیبایی نیز درباره مسائل مربوط به آن حضرت بیان نموده است که به نمونه هایی اشاره می شود:

۱. زمان خالی از حجت نیست

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«لَا تَخْلُو الْأَرْضُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يَعْبُدِ اللَّهُ»

زمین تا روز قیامت خالی از حجت نیست، و اگر حجت الهی نبود، خدا پرستیده نمی شد.»

این حدیث به خوبی نشان می دهد که در این زمان نیز حجت الهی وجود دارد. منتهی این امام باید معصوم باشد و معرفی شده از طرف خدا و امامان قبلی، چنان که

آن حضرت فرمود:

«الامامُ لا يكونُ الا معصوماً و ليست العِصمه في ظاهر الخلقه فيعرف بها و كذلك لا يكونُ الا منصوصاً؛

جز معصوم احدی شایسته امامت نیست و چون عصمت یک نشان ظاهری در خلقت نیست (که همگان) بشناسند، باید امام از طرف خدا (تعیین) و اعلام شود.»

و در خطبه معروف خود در مسجد جامع شام در حضور یزید بن معاویه فرمود:

«رسول خدا، و وصی او علی علیه السلام، سید الشهداء (حمزه)، جعفر طیار، دو سبط این امت و مهدی [این امت] از ماست.»

۲. راز غیبت و پنهان بودن ولادت

حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

«القائم منا يخفي على الناس ولادته حتى يقولوا:

لم يولد بعد، ليخرج حين يخرج و ليس لاحد في عنقه بيعه؛

قائم ما، ولادتش از مردم مخفی می شود تا جایی که می گویند:

هنوز متولد نشده است. تا هنگامی که ظهور می کند بیعت کسی در گردن او نباشد.»

همچنین درباره مخفی بودن مکان آن حضرت فرمود:

«لا يطلع على موضعه أحد من ولي ولا غيره إلا الذي يلي أمره؛

هیچ کس از دوست و غیر دوست از اقامتگاه او مطلع نمی شود، به جز کسی که متصدی خدمتگزاری اوست.»

۳. غیبت کبری و صغری

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«إنَّ لِلقائمِ منا غيبتين، إحداهما أطول من الأخرى.

اما الأولى فبیتته أيام و سبته أشهر و ست سنوات و اما الأخرى فیطول أمدها حتى يخرج من هذا الأمر أكثر من يقول به، فلا يثبت عليه إلا من قوى يقينه و صححت معرفته و لم يجد في نفسه حرجاً مما قضينا و سلم لنا أهل البيت؛

برای قائم ما دو غیبت است که یکی از آنها طولانیتر از دیگری است.

اما اولی شش سال و شش ماه و شش روز طول می کشد و اما دومی به قدری طول می کشد که بیشتر کسانی که به غیبت او ایمان داشتند از اعتقاد خود بر می گردند. فقط کسانی بر اعتقاد خود استوار می مانند که یقین محکم و شناخت صحیح داشته باشند و سخنان ما بر آنها گران نباشد و تسلیم ما اهل بیت باشند.»

۴. فتنه های دوران غیبت

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

«یا اباخالد لتأتین فتن کقطع اللیل المظلم لا ینجو الا من اخذ الله میثاقه اولئک مصابیح الهدی و ینابیع العلم ینجیهم الله من کل فتنه مظلمه؛

ای اباخالد!

به راستی (در دوران غیبت) فتنه هایی همچون قطعه های شب تاریک هجوم می آورد که از آن جز کسانی که خدا از آنها پیمان گرفته رهایی نمی یابد. همانها چراغهای هدایت و سرچشمه علمند، که خداوند آنها را از هر فتنه تاریک نجات می بخشد.»

و همچنین فرمود:

«من ثبت علی ولایتنا فی غیبه قائمنا أعطاه الله اجر الف شهید مثل شهداء بدر و احد؛

کسی که در زمان غیبت قائم ما علیه السلام بر ولایت ما ثابت و استوار بماند، خداوند به او پاداش هزار شهید مثل شهیدان بدر و احد عطا می

۵. انتظار راستین و پاداش آن

برای انتظار حضرت مهدی علیه السلام آثار گرانبهایی وجود دارد، از جمله امام سجاد علیه السلام فرمود:

«إِنْتَظِرُ الْفَرَجِ مِنْ أَعْظَمِ الْعَمَلِ؛ انتظار فرج از برترین اعمال است.»

و فرمود:

«اهل زمان غیبت او که قائل به امامت او و منتظر ظهور او باشند، برتر از مردمان هر زمان دیگر می باشند، زیرا خدای تبارک و تعالی به آنها آن قدر عقل، فهم و شناخت عطا فرموده است که غیبت امام در پیش آنها چون زمان حضور شده است. خداوند اهل آن زمان را همانند مجاهدانی قرار داده که در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر بزنند، آنها مخلصان حقیقی و شیعیان واقعی و دعوت کنندگان به دین خدا در آشکار و نهان می باشند.»

۶. یاران مهدی علیه السلام

حضرت سجاد علیه السلام در تفسیر آیه

[حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا]؛

«هنگامی که ببینند آنچه را که وعده می شوند، پس می فهمند که چه کسی یاورش ضعیف تر و نفراتش کمتر است»،

فرمود:

«يَعْنِي الْقَائِمَ وَ انصَارَهُ بِالنِّسْبَةِ لِاعْدَائِهِ؛ مقصود [از ما یوعدون]

قائم علیه السلام و یاران او در مقایسه با دشمنان او می باشند.»

در جای دیگر فرمود:

«... كَأَنِّي بِصَاحِبِكُمْ قَدْ عَلَا فَوْقَ نَجْفِكُمْ بِظَهْرِ كَوْفَانِ فِي ثَلَاثِمِائَةٍ وَ بَضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا، جَبْرَائِيلُ عَنِ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنِ شِمَالِهِ وَ إِسْرَافِيلُ أَمَامَهُ، مَعَهُ رَأْيُهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَدْ نَشَرَهَا لِإِيْهَوِي بِهَا إِلَى قَوْمِ الْأَهْلِكِهِمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛

گویا صاحب شما (مهدی) را می بینم که پشت کوفه بالای نجف در بین سیصد و سیزده نفر قرار گرفته، جبرئیل از راستش، و میکائیل از سمت چپش و اسرافیل جلو آن حضرت قرار

دارند.

و با او پرچم رسول خدا است که آن را برافراشته است.

و بر قومی فرود نمی آید جز آنکه آنها را [به امر] خدای عزیز و جلیل هلاک می کند.»

۷. دوران ظهور

با ظهور حضرت مهدی علیه السلام برکات فراوانی عاید بشریت و متدینین می شود؛ از جمله، آنچه حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

«اِذَا قَامَ الْقَائِمُ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنِ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ كزُبُرِ الْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا؛

وقتی قائم قیام کند، خداوند رنج را از شیعیان ما دور می کند و دل‌های آنها را چون پاره آهن قرار می دهد و خداوند قدرت هر مرد از آنها را برابر چهل مرد قرار می‌دهد و آنها حاکمان زمین خواهند شد.»

دعاهای امام سجاد درباره امام زمان علیهما السلام

پیشتر اشاره شد که یکی از برکات وجود حضرت سجاد علیه السلام، تعلیم شیوه و روش دعا نمودن است. درباره انتظار مهدی علیه السلام و دعا برای فرج و نصرت آن حضرت و ... نیز دعاهای متعددی وجود دارد که به اهم آنها اشاره می شود:

الف. دعا برای ظهور در روز عرفه

این دعا از چهار بخش تشکیل شده است؛ لزوم وجود امام در هر زمان و اطاعت مطلق از امر و نهی او، دعا برای نصرت و یاری و محافظت آن حضرت، بیان نتایج و پی آمدهای ظهور مهدی علیه السلام در قالب دعا، بیان اوصاف یاران آن حضرت و دعا در حق آنان.

در بخش اول چنین می خوانیم:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَيْدَتَ دِينَكَ فِي كُلِّ أَوَانٍ يَا مُمَامٍ أَقَمْتَهُ عَلَمًا لِعِبَادِكَ وَ مَنَارًا فِي بِلَادِكَ بَعْدَ أَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ وَ جَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ

إلى رِضْوَانِكَ وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَحَدَّرْتَ مَعْصِيَتَهُ وَآمَرْتَ بِامْتِثَالِ أَمْرِهِ وَالْإِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ وَأَنْ لَا يَتَقَدَّمَ مَتَقَدِّمٌ وَلَا يَتَأَخَّرَ عَنْهُ مَتَأَخَّرٌ فَهُوَ عِزُّهُمُ اللَّائِذِينَ وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ وَعُزْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ وَبَهَاءُ الْعَالَمِينَ؛

«بار الها! تو در هر زمان دین خود را به وسیله امامی تایید فرموده ای که او را برای بندگانت به عنوان عَلم و در کشورهايت به جای منار [هدایت] برپا داشته ای؛ پس از آنکه پیمان او را به پیمان خود پیوسته و او را وسیله خشنودی خود ساختهای و طاعتش را واجب کرده و از نافرمانیش بیم داده ای و به اطاعت فرمانش و باز ایستادن در برابر نهیش و سبقت نگرفتن بر او و عقب نماندن از او فرمان داده ای! پس او نگهدارنده پناهندگان و ملجأ مؤمنان و دستاویز متمسکان و جمال و عظمت جهانیان است.»

و در بخش دوم می خوانیم:

«اللَّهُمَّ فَارِزِعْ شُكْرَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْهِ وَأَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ وَ أَيْدٍ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا وَأَفْتَحْ لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا وَأَعِنُّهُ بِرُكْنِكَ الْإِعْزَ وَ اَشْدُدْ أَرْزَهُ وَقَوِّ عَضْدَهُ وَرَاعِهِ بِعَيْنِكَ وَأَحْمِهِ بِحِفْظِكَ وَأَنْصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ...»

بار الها! پس ولی خود را به شکر آنچه بر او نعمت داده ای مُلْهَم ساز، و ما را نیز به سپاسگزاری نعمت وجود او توفیق ده، و او را از جانب خود سلطنتی یاری دهنده عطا فرمای و درهای پیروزی را به آسانی بر وی بگشا، و او را به نیرومندترین تکیه گاه خود مدد ده و پشت گرم ساز، و بازویش را نیرو بخش و به چشم عنایت منظورش دار، و به نگهداری خود حمایتش کن و

با فرشتگان یاریش ده ...»

و در بخش چهارم چنین آمده است:

«وَأَحْيِي بِهِ مَا أَمَاتَهُ الظَّالِمُونَ مِنْ مَعَالِمِ دِينِكَ وَاجْلَلْ بِهِ صِدْقَ الْجَوْرِ عَنْ طَرِيقَتِكَ وَأَبْنِ بِهِ الضَّرَاءَ عَنْ سَبِيلِكَ وَادِلْ بِهِ التَّائِبِينَ عَنْ صِرَاطِكَ وَأَمَحِّقْ بِهِ بَغَاةَ قُصْدِكَ عَوَجًا...»

و به وسیله او آنچه از نشانه های دینت توسط ستمگران از بین رفته را زنده ساز، و زنگ جور [ظالمان] را از طریق خویش بزدا، و سختی و ناهمواری را به وسیله او از راه خویش برطرف کن، و منحرفین از صراط [مستقیم] خود را توسط او از میان بردار، و آنانی را که قصد کج ساختن راه تو را دارند هلاک نمای ...»

این همه دستاوردهای بزرگ حکومت جهانی مهدی است که در قالب دعا در سختترین دوران خفقان و ستم بیان شده است.

و درباره اوصاف یاران مهدی چنین آمده است:

«اللَّهُمَّ وَصِلْ عَلَى أَوْلِيَائِهِمُ الْمُعْتَرِفِينَ بِمَقَامِهِمْ، الْمُتَّبِعِينَ مَنْهَجَهُمُ الْمُقْتَنِينَ آثَارَهُمْ ... الْمُتَنْظِرِينَ أَيَّامَهُمُ الْمَيَّادِينَ إِلَيْهِمْ أَعْيَنَهُمْ...»

بارالها! رحمت فرست بر دوستان ایشان که معترف به مقام آنها، و تابع راه آنان و پیرو آثار آنهایند، منتظر روزگار [دولت] آنها و چشم دوخته به راهشان می باشند.»

ب. دعای دیگر برای ظهور و فرج:

این دعا نیز در منابع متعددی آمده است و مربوط به روز عرفه میباشد.

این دعا با درخواست فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و در خواست یاری آنان شروع شده و با بیان ره آوردهای ظهور حضرت مهدی علیه السلام در قالب دعا ادامه یافته، در پایان با بیان اوصاف یاران حضرت خواسته میشود دعا کننده جزء بهترین یاران او قرار گیرد.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

وَفَرِّجْ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ... وَانصُرْهُمْ وَانْتَصِرْ بِهِمْ وَانجِزْ لَهُمْ مَا وَعَدْتَهُمْ وَبَلِّغْ فَتْحَ آلِ مُحَمَّدٍ...؛

خدایا بر محمد و آل او درود فرست و فرج آل محمد را [با ظهور مهدی علیه السلام] برسان، آنها را امامانی که به حق هدایت میکنند قرار بده و آنها را یاری کن و به وسیله آنها یاری بخش و برای آنها آنچه وعده فرمودی وفا کن و پیروزی آل محمد را برسان...»

در ادامه، خطاب مخصوص به حضرت حجت شده، می گوید:

«... وَاصْلِحْ لَنَا إِمَامَنَا وَاسْتَضِلِّحْهُ وَاصْلِحْ عَلَيَّ يَدِيهِ وَآمِنْ خَوْفَهُ وَخَوْفَنَا عَلَيْهِ وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ الَّذِي تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ؛

و برای ما اماممان را اصلاح کن و برای او طلب اصلاح کن و با دستان او [جامعه را] اصلاح کن، ترس او را و ترس ما را نسبت به [وجود مبارک] او ایمن گردان و او را کسی قرار بده که به وسیله او دینت را یاری نمایی.»

و درباره دستاوردهای دوران ظهور می گوید:

«اللَّهُمَّ افْلَاءِ الْأَرْضِ بِهِ قِسْطاً وَ عَيْدِلاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلماً وَ جَوْراً وَ ائْتِنِ بِهِ عَلَى فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ أَرَامِلِهِمْ وَ مَسَاكِينِهِمْ وَ اجْعَلْنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيهِ وَ شِيَعَتِهِ، أَشَدُّ هِمَّ لَهُ حُبّاً وَ أَطْوَعِهِمْ لَهُ طَوْعاً؛

خدایا به وسیله او زمین را پر از عدل و داد کن چنان که از ستم و جور پر گشته است، و به وسیله او بر فقراى مسلمین و یتیمان و بی سرپرستان و از کار افتادگان منت گذار و مرا از برگزیدگان دوستان و شیعیانش، و شدیدترین آنها نسبت به او از

نظر محبت، و رامترین شان در فرمانبری قرار ده.»

«وَ أَنْفَذِهِمْ لِأَمْرِهِ وَ أَسْرَعَهُمْ إِلَى مَرْضَاتِهِ وَ أَقْبَلَهُمْ لِقَوْلِهِ وَ أَقْوَمَهُمْ بِأَمْرِهِ وَ أَرْزُقْنِي الشَّهَادَةَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى الْفَاكِ وَ أَنْتَ عَنِّي رَاضٍ؛

و [مرا] نافذترین آنها در مقابل فرمان او، و شتاب کننده ترین شان به سوی خرسندی و رضایت او، و رو کننده ترین آنها به سوی سخن او، و پایدارترینشان در امر او قرار ده، و شهادت در پیشگاه او را روزی من گردان، تا تو را در حالی که از من راضی هستی ملاقات کنم.»

به دلیل طولانی بودن این بحث، بخش دیگری از دعاهای امام سجاد علیه السلام در مورد حضرت مهدی علیه السلام را در قسمت دوم این مقاله مرور خواهیم کرد.

ادامه دارد ...

پی نوشتها:

۱. سید رضا مؤید.

دکتر سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، اول، ۱۳۶۵ ه ش، ص ۲۷ ۲۹.

ابن ابی السراج البغدادی، تاریخ الائمه، قم مکتبه بصیرتی، ص ۹، مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۲۳۴ ۲۳۵.
جواد مشفق.

محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت دار احیاء التراث، ج ۵۲، ص ۹۲؛

رک: لطف الله صافی، منتخب الاثر، ص ۲۷۱

کامل سلیمان، روزگار رهائی، ترجمه علی اکبر مهدی پور، نشر آفاق، سوم، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۸۶.

روزگار رهائی، همان، ص ۸۷؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۱۳۲.

منتخب الاثر، ص ۱۷۲

روزگار رهائی، همان، ص ۸۷.

همان، ص ۱۸۷

بحارالانوار، همان، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

بحار الانوار، ج ٥٢، ص ١٥٣ و ج ٥٣، ص ٣٢٤؛ منتخب الاثر، ص ٢٥١ و ٢٥٣.

همان، ص ٢٥١، و بحار الانوار، ج ٥١، ص ١٣٤.

بحار الانوار، همان، ج ٥١، ص ١٣٥، روایت ٣.

همان، ج ٥٢، ص ١٢٥.

منتخب الاثر، ص ٢٤٤.

بحار الانوار، ج ٥٢، ص ١٢٢

منتخب الاثر، ص

ینابیع المودّه، ج ۳، ص ۸۴؛ بشاره المصطفی، ص ۶۲؛ الزام الناصب، ص ۳۲ و ۲۴۲.

بحار الانوار، همان؛ ج ۵۱، ص ۱۳۵، ح ۳.

همان، ج ۵۲، ص ۳۶۴ و ۳۱۷؛ الزام الناصب، ص ۱۳۹.

رک: صحیفه کامله سجادیه، ترجمه صدرالدین بلاغی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا، در ضمن دعای ۴۷ روز عرفه، ص

۲۵۵ - ۲۵۸

«الصحیفه السجادیه الجامعه، قم، مؤسسه الامام المهدي، اول، ۱۴۱۱ ه ق، ص ۳۲۲؛ سید رضی الدین علی بن طاووس، اقبال

الاعمال، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۶۶۴

المصباح، ابراهیم العاملی الکفعمی، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی، ص ۸۹۱.

اقبال الاعمال، همان، ص ۶۷۵

الصحیفه السجادیه الجامعه، همان، ص ۳۴۷

محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ج ۹۸، ص ۲۳۴

ابراهیم عاملی کفعمی، مصباح المتهدج، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۶۹۷.

خطبه در مسجد شام

نویسنده

برگرفته از کتاب: قصه کربلا، ص ۵۰۶ نویسنده: علی نظری منفرد

خطبه در مسجد شام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید درخواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند، یزید

رخصت داد؛ چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هر چه تواند به علی و

حسین علیهما السلام اهانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند، و آن خطیب چنین کرد.

امام سجاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند، یزید از وعده ای که به

امام علیه السلام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد. معاویه پسر یزید به پدرش گفت:

خطبه این مرد چه تأثیری دارد؟ بگذار تا هر چه می خواهد، بگوید. یزید گفت:

شما قابلیت‌های این خاندان را نمی دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه برانگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد (۱).

به همین جهت یزید از قبول این پیشنهاد سرباز زد و مردم از یزید مصرانه خواستند تا امام سجاد علیه السلام نیز به منبر رود. یزید گفت:

اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد!

به یزید گفته شد:

این نوجوان چه تواند کرد؟!

یزید گفت:

او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند.

بالاخره در اثر پافشاری شامیان، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود.

آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای ایراد

کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند. فرمود:

ایها الناس!

اعطینا ستا و فضلنا بسبع:

اعطینا العلم و الحلم و السماحه و الفصاحه و الشجاعه و المحبه فی قلوب المؤمنین، و فضلنا بان منا النبی المختار محمدا و منا الصدیق و منا الطیار و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هذه الامه. من عرفنی فقد عرفنی و من لم يعرفنی انبأته بحسبی و نسبی.

ایها الناس!

انا ابن مکة و منی،

انا ابن زمزم و الصفا،

انا ابن من حمل الرکن باطراف الردا،

انا ابن خیر من ائتزر و ارتدی،

انا ابن خیر من انتعل و احتفی،

انا ابن خیر من طاف و سعی،

انا ابن خیر من حج و لبی،

انا ابن خیر من حمل علی البراق فی الهواء،

انا ابن من اسرى به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصى،

انا ابن من بلغ به جبرئیل الی صدره المنتهی،

انا ابن من دنا فتدلی فكان قاب قوسین او ادنی،

انا ابن من صلی بملائکة السماء،

انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی،

انا ابن محمد المصطفی،

انا ابن على المرتضى،

انا ابن من ضرب خراطيم الخلق حتى قالوا:

لا اله الا الله.

انا ابن من ضرب بين يدي رسول الله بسيفين و طعن برمحين و هاجر الهجرتين و بايع البيعتين و قاتل ببدر و حنين و لم يكفر بالله طرفه عين،

انا ابن صالح المؤمنين و وارث النبيين و قامع الملحدين و يعسوب المسلمين و نور المجاهدين و زين العابدين و تاج البكائين و اصبر الصابرين و افضل القائمين من آل ياسين رسول رب العالمين،

انا ابن المؤيد بجبرئيل، المنصور بميكائيل.

انا ابن المحامى عن حرم المسلمين و قاتل المارقين و الناكثين و القاسطين و المجاهد اعداءه الناصيين، و افخر من مشى من قريش اجمعين، و اول

من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنين، و اول السابقين، و قاصم المعتدين و مبيد المشركين، و سهم من مرامى الله على المنافقين،

و لسان حكمه العابدين و ناصر دين الله و ولى امر الله و بستان حكمه الله و عيبه علمه،

سمح، سخی، بهی، بهلول، زکی، ابطحی، رضی، مقدم، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام،

قاطع الاصلاب و مفرق الاحزاب، اربطهم عناناو اثبتهم جنانا، و امضاهم عزيمه و اشد هم شكيمه، اسد باسل، يطحنهم فى الحروب اذا ازدلفت الاسنه و قربت الاعدنه طحن الرحى، و يذروهم فيها ذرو الريح الهشيم، ليث الحجاز و كبش العراق، مكى مدنى خَيْفِي عَقْبِي بَدْرِي احدى شجرى مهاجرى.

من العرب سيدها، و من الوغى ليثها، وارث المشعرين و ابو السبطين، الحسن و الحسين، ذاك جدى على بن ابى طالب.

ای مردم!

خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را، و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیر المؤمنین علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)، و امام حسن و امام حسین علیه السلام دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از ما قرار داد (۲). (با این معرفی کوتاه) هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم.

ای مردم!

من فرزند مکه و منایم،

من فرزند زمزم و صفایم،

من فرزند کسی هستم که حجر الاسود را با ردای خود

حمل و در جای خود نصب فرمود،

من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم،

من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم،

من فرزند آنم که بر براق سوار شد،

من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد،

من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید،

من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد،

من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد،

من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم،

من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.

من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد، و در بدر و

حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید،

من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و

افتخار گریه کنندگانم،

من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نماز گزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را

یاری کرد،

من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکثین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد،

من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده

ای در ایمان و ش کننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم،

من فرزند آنم

که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او، و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود. او جوانمرد، سخاوتمند، نیکو چهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکیبیا، دائما روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نماز گزار بود. او رشته اصلاب دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و به سان باد آنها را پراکنده می ساخت. او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری (۳) است، که در همه این صحنه ها حضور داشت. او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر (۴)، و پدر دو فرزند، حسن و حسین. آری او، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدم علی بن ابی طالب است.

ثم قال:

انا ابن فاطمه الزهراء،

انا ابن سیده النساء. فلم یزل یقول:

انا انا،

حتى ضج الناس بالبكاء والنحيب، و خشی یزید ان یكون فتنه فأمر المؤذن فقطع الکلام،

فلما قال المؤذن:

الله اکبر الله اکبر،

قال علی:

لا شیء اکبر من الله،

فلما قال المؤذن:

اشهد ان لا اله الا الله،

قال علی بن الحسین:

شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی،

فلما قال المؤذن:

اشهد ان محمدا رسول الله، التفت من فوق

المنبر الی یزید

فقال:

محمد هذا جدی ام جدك یا یزید؟

فان زعمت انه جدك فقد كذبت و كفرت و ان زعمت انه جدی فلم قتلت عترته؟

آنگاه گفت:

من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم. و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! یزید بیمناک شد و برای آنکه مبدا انقلابی صورت پذیرد به مؤذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند!! مؤذن برخاست و اذان را آغاز کرد، همین که گفت:

الله اکبر، امام سجاد علیه السلام فرمود:

چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد.

و چون گفت:

اشهد ان لا اله الا الله، امام علیه السلام فرمود:

موی و پوست و گوشت و خونم به یکتائی خدا گواهی می دهد.

و هنگامی که گفت:

اشهد ان محمدا رسول الله، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود:

این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است و یا جد تو؟!

اگر ادعا کنی که جد توست پس دروغ گفستی و کافر شدی، و اگر جد من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی؟!

سپس مؤذن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد (۵).

در نقل دیگری آمده است که:

چون مؤذن گفت:

اشهد ان محمدا رسول الله، امام سجاد عليه السلام عمامه خویش از سر بر گرفت و به مؤذن گفت:

تورا بحق این محمد که لحظه ای درنگ کن، آنگاه روی به یزید کرد و گفت:

ای یزید! این پیغمبر، جد من است و یا جد تو؟

اگر گویی جد من است، همه می دانند که دروغ می گوئی، و اگر جد من است

پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او را به اسارت گرفتی؟!

این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت:

به خدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست، آن منم، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟!

آنگاه فرمود:

ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می گویی:

محمد رسول خداست؟!

و روی به قبله می ایستی؟!

وای بر تو! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند.

پس یزید فریاد زد که مؤذن اقامه بگوید! در میان مردم هیاهویی برخاست، بعضی نماز گزاردند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند (۶).

و در نقل دیگری آمده است که امام سجاد علیه السلام فرمود:

انا ابن الحسين القتيل بكربلا،

انا ابن علي المرتضى،

انا ابن محمد المصطفى،

انا ابن فاطمه الزهراء،

انا ابن خديجه الكبرى،

انا ابن سدره المنتهى،

انا ابن شجرة طوبى،

انا ابن المرمل بالدماء،

انا ابن من بكى عليه الجن في الظلماء،

انا ابن من ناح عليه الطيور في الهواء (٧).

من فرزند حسین شهید کربلایم،

من فرزند علی مرتضی و فرزند محمد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم، و فرزند خدیجه کبرایم،

من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم،

من فرزند آنم که در خون آغشته شد، و پسر آنم که پریان در ماتم او گریستند، و

من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون کردند.

بازتاب خطبه امام سجاد علیه السلام

هنگامی که امام سجاد علیه السلام آن خطبه رسا را ایراد فرمود، مردم حاضر در مسجد را سخت تحت تأثیر قرار داد و انگیزه بیداری را در آنان برانگیخت و به آنان جرأت و جسارت بخشید. یکی

از علمای بزرگ یهود که در مجلس یزید حضور داشت، از یزید پرسید:

این نوجوان کیست؟!

یزید گفت:

علی بن الحسین است. سؤال کرد:

حسین کیست؟

یزید گفت:

فرزند علی بن ابی طالب است. باز پرسید:

مادر او کیست؟

یزید گفت:

دختر محمد. یهودی گفت:

سبحان الله!! این فرزند دختر پیامبر شماست که او را کشته اید؟!

شما چه جانشین بدی برای فرزندان رسول خدا بودید؟!

به خدا سوگند که اگر پیامبر ما موسی بن عمران در میان ما فرزندی می گذاشت، ما گمان می کردیم که او را تا سر حد پرستش باید احترام کنیم، و شما دیروز پیامبرتان از دنیا رفت و امروز بر فرزند او شوریده و او را از دم شمشیر خود گذراندید؟!

وای بر شما امت!! یزید در خشم شد و فرمان داد تا او را بزنند، آن عالم بزرگ یهودی بیای خاست در حالی که می گفت:

اگر می خواهید مرا بکشید، باکی ندارم! من در تورات یافته ام کسی که فرزند پیامبر را می کشد او همیشه ملعون خواهد بود و جایگاه او در آتش جهنم است (۸).

سپس یزید دستور داد تا سر مقدس امام حسین علیه السلام را بر سر درب کاخ خود بیاورند. هند دختر عبدالله بن عامر همسر یزید، چون شنید که یزید سر امام حسین علیه السلام را بر سر در خانه اش آویخته است، پرده ای که یزید را از حرمسرای او جدا می کرد، پاره کرد و بدون روسری به سوی یزید دوید، در آن هنگام یزید در مجلس عمومی نشسته بود، هند به یزید گفت:

ای یزید! سر فرزند فاطمه دختر رسول خدا باید بر سر در خانه من آویخته شود؟!!

یزید از جای خود برخاست و او را پوشاند و گفت:

آری برای حسین ناله کن! و

بر فرزند دختر پیامبر اشک بریز! که همه قبیله قریش بر او گریه می کنند! عیدالله بن زیاد در کشتن او شتاب کرد که خدا او را بکشد! (۹)

پی نوشت ها:

۱. نفس المهموم. ۴۵۰

۲. در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده، ولی شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است. در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم:

«و المهدی الذی یقتل الدجال»

«و مهدی که دجال را می کشد، از ماست.»

(نفس المهموم ۴۵۰).

۳. از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه هجرت نمود.

۴. ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیادی باشد، بنابراین مراد «وارث دو بهشت است»، و در آیه مبارکه آمده است

«و لمن خاف مقام ربه جنتان»

؛ و ممکن است مراد از مشعر، مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله مکانهای حرم است، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد.

۵. بحار الانوار ۴۵/۱۳۷؛ الاحتجاج ۲/۱۳۲ به اختصار نقل کرده است.

۶. نفس المهموم. ۴۵۱

۷. نفس المهموم. ۴۵۱

۸. حیاة الامام الحسین ۳/۳۹۵.

۹. بحار الانوار ۴۵/۱۴۲.

اینگونه امور باعث گردید که یزید از آن غرور و شادی که در آغاز کار داشت و بر لبان مبارک امام چوب می زد و شعر می خواند دست بردارد و با نسبت دادن قتل امام حسین علیه السلام به عیدالله بن زیاد خود را تبرئه کند! هم در کتاب تذکره سبط

ابن جوزی و هم در کامل ابن اثیر نقل شده است که:

چون سر امام را به شام آوردند، نخست یزید شاد

شد و از کار ابن زیاد اظهار خشنودی نمود و برای ابن زیاد جوایز و هدایایی فرستاد، اندکی که از ماجرا گذشت، نفرت و خشم مردم را از این عمل زشت احساس کرد و دید که مردم به او دشنام می دهند، از کرده و گفته خود پشیمان شد و می گفت:

خداوند پسر مرجانه را لعنت کند که کار را آن چنان بر حسین سخت گرفت که راه مرگ را آسانتر شمرد و شهید گردید! و می گفت:

مگر در میان من و ابن زیاد چه بود که مرا چنین مورد خشم مردم قرار داد و تخم دشمنی مرا در دل نیکوکار و بزهکار کاشت؟! کاشت!

(قمقام زخار ۵۷۷).

سیوطی می گوید:

«فسر بقتلهم اولاً ثم ندم لما مقته المسلمون علی ذلک و ابغضه الناس و حق لهم ان یبغضوه!»

(تاریخ الخلفاء ۲۰۸).

البته این امر در تاریخ سابقه دارد که امیران و فرمانروایان و پادشاهان چون عملی انجام می دادند که مردم را به خشم می آورد، تلاش می کردند که برای تثبیت اقتدار خود انجام آن عمل زشت را به دیگران نسبت داده و خود را تبرئه کنند! و در همین راستا یزید پس از خطبه عقيله زینب علیها السلام و خطبه علی بن الحسین علیه السلام و اعتراض ابو برزه اسلمی و همسر خود هند دختر عبدالله بن عامر و دیگران، به ناگهان مشی سیاسی خود را تغییر داد و قتل امام حسین علیه السلام را به عبیدالله بن زیاد نسبت داد! و می گفت:

«لعن الله ابن مرجانه!»

، در حالی که پس از ماجرای عاشورا عبیدالله بن زیاد به شام آمد و یزید به او مال فراوانی بخشید! و در نزد خود نشانید و او را به

حرمسرای خود برده و شراب خوردند و در حال مستی می گفت:

اسقنی شربه تروی مشاشی

ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السر و الامانه عندی

و لتسدید مغنمی و جهادی

قاتل الخارجی اعنی حسینا

و مبیذ الاعداء و الاضداد

(تذکره سبط ۱۴۶).

طبری می گوید:

«فسر بقتلهم اولاً و حسنت بذلك منزله عیبده الله عنده ثم لم یلبث الا قليلا حتی ندم علی قتل الحسین»،

تا آنجا که می گوید یزید گفت:

«لعن الله ابن مرجانه!

فبغضنی الی المسلمین و زرع لی فی قلوبهم العداوه فبغضنی البر و الفاجر بما استعظم الناس من قتلی حسینا!»

از این نقل واضح است که تزلزل موقعیت اجتماعی و خشم مردم نسبت به او، یزید را وادار به تغییر روش کرد. (تاریخ طبری

۵/۲۵۵).

سخن با کوفیان

نویسنده

کتاب: امام سجاد جمال نیایشگران، ص ۱۰۳ نویسنده: احمد ترابی

سخنان آتشین امام سجاد با کوفیان

رسالت بیدارگرانه امام سجاد علیه السلام چندان دیر آغاز نشد.

با فاصله ای کوتاه، علی رغم همه دردهای درونی و رنجهای جسمی، امام بر سکوی رهبری ایستاد. از لابلای توده های غم و

درد، قد برافراشت و چنان با سخنان برنده اش فضای تیره اتهامها و تبلیغات مسموم امویان را شکافت که کورترین چشمها، درخشش حقیقت را دیدند و سنگترین دلها، لرزید و بر مظلومیت حسین و خاندانش گریستند و بر آینده خویش بیمناک شدند!

امام علی بن الحسین - علیه السلام - در مدت اقامت خویش در کوفه، دو بار به احتجاج برخاست، یک بار روی سخنش با مردم پیمان شکن کوفه بود، و بار دیگر در دارالاماره و در برابر عبیدالله بن زیاد. نخست، احتجاج آن حضرت با مردم کوفه را می آوریم:

قافله حسینی را پی از عاشورا به سوی کوفه آوردند و برای آنان در کنار شهر، خیمه زدند.

خاندان حسین - علیه السلام - را - که اکنون اسیران حکومت اموی شناخته می شوند - در آن خیمه ها جا دادند. جارچیان حکومت، در شهر نفرت و خیانت، کوفیان را فرا می خوانند تا از اسیران جنگی خویش دیدار کنند! از میهمانانشان، فرزندان پیامبرشان، استقبال نمایند! به راستی مگر خانه هاشان را برای پذیرایی از حسین و خاندانش تزیین نکرده اند! مگر نخلستانها و باغستانهایشان به ثمر ننشسته است! و مگر برای حمایت از ولایت و امامت آماده نیستند! آیا با مسلم، نماز پیمان نخوانده اند! اکنون نامه ای که مسلم از زبان آنان برای حسین علیه السلام نوشته بود، قاصدان شهادت پاسخش را آورده اند و در کنار دروازه

های کوفه، منتظر استقبالتند! کوفیان، آن قدرها هم که شهرت یافته اند بی وفا نیستند! خون از سرنیزه و لبه شمشیرهایشان شستند.

و غبار شرم و خجالت از چهره های سیاهشان پاک کردند.

و مهر سکوت خانه نشینی و ترس از قلبها و قدمهایشان برداشتند!

عبیدالله اجازه داده بود که از خانه ها بیرون بیایند! کوفیان هم، بی شرم آمدند. آمدند برای تماشا! تماشای بزرگترین ستم تاریخ بر اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه و آله، ستمی که کوفیان پایه های آن را بنیان نهاده بودند!

کوفیان ایستاده اند و منتظر دیدن اسیران! علی بن الحسین - علیه السلام - از خیمه ها خارج می شود. برای نخستین بار نگاهش در چشمان بی مهر و چهره های پیمان شکن کوفیان خیره می گردد. به راستی، علی بن الحسین با غم انبوهی که در سینه دارد و با شکوه های بی پایانی که از کوفیان در قلبش نهفته است، چه بگوید واز کجا آغاز کند! تاریخ نگاران ثبت نکرده اند که در نخستین لحظه، کوفیان با مشاهده علی بن الحسین علیه السلام چه عکس العملی نشان دادند. گریستند، ناله بر آوردند؟ یا هلله کردند و کف زدند! هر چه بود، فضای بیابان آرام نبود.

حذیم بن شریک اسدی روایتگر آن صحنه می گوید:

علی بن الحسین علیه السلام با اشاره از مردم خواست تا قدری آرام شوند. همه آرام شدند.

امام برجای ایستاد، سخنش را با ستایش پروردگار آغاز کرد و بر پیامبر اسلام درود فرستاد و سپس چنین فرمود:

هان ای مردم!

آن که مرا می شناسد، سخنی با او ندارم ولی آن کس که مرا نمی شناسد، بداند که من علی بن الحسین فرزند همان حسین

هستم که در کنار رود فرات، با کینه و عناد، سر مقدسش را از بدن جدا کردند بی این که جرمی داشته باشد و حقی داشته باشند!

من فرزند کسی هستم که حریم او را حرمت ننهادند، آرامش او را ربودند، اموالش را به غارت بردند و خاندانش را به اسارت گرفتند.

من فرزند اویم که دشمنان انبوه محاصره اش کردند و در تنهایی و بی یآوری - بی آن که کسی را داشته باشد تا به یاریش برخیزد و محاصره دشمن را برای او بشکافد - به شهادتش رساندند.

و البته این گونه شهادت، - شهادت در اوج مظلومیت و حقانیت - افتخار ماست! هان، ای مردم ای کوفیان! شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید نامه هایی را که برای پدرم نوشتید! نامه های سراسر خدعه و نیرنگتان را! در نامه هایتان با او عهد پیمان بستید و با او بیعت کردید! ولی او را کشتید، به جنگ کشانیدید و تنهایش گذاشتید! وای بر شما! از آنچه برای آخرت خویش تدارک دیده اید! چه زشت و ناروا، اندیشیدید و برنامه ریختید! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با کدام رو با کدام چشم نگاه خواهید کرد. (۱)

امام سجاد - علیه السلام - در این بخش از سخنان خویش به آیه ای از قرآن اشاره کرد که خداوند می فرماید:

ولکم فی رسول الله اسوه حسنه

یعنی برنامه های پیامبر و شیوه عمل او الگویی شایسته برای شماست. گویا امام با مطرح ساختن این آیه، می خواست به کوفیان بنمایاند که روش آنان مخالف روش پیامبر اسلام است، چه این که پیامبر صلی الله علیه و آله

نسبت به خویش بویژه نسبت به فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان - حسن بن علی و حسین بن علی - علیه السلام - محبتی خاص داشت و درباره رعایت حقوق و حرمت آنها سفارشهای صریحی به امت کرده بود. از سوی دیگر کوفیان که به ظاهر هوادار اهل بیت بوده و از دیر زمان با منطق استدلالی شیعه آشنایی داشتند بسرعت منظور امام سجاد - علیه السلام - را دریافتند و یک بار دیگر سخنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - در گوشه‌هایشان طنین افکند و گویی با همین آیه، همه چیز را دریافتند از این رو به جای این که بگذارند بیان امام سجاد و استدلال آن حضرت تمام شود، به اظهار پشیمانی و ندامت و ابراز همدردی پرداختند. کوفیان یکصد فریاد بر آوردند:

ای فرزند رسول خدا! تمامی ما گوش به فرمان شما و پاسدار حق شمایم بی این که از این پس، روی بگردانیم و نافرمانی کنیم! اکنون با کسی که به جنگ شما برخیزد خواهیم جنگید.

و با کسی که در صلح با شما باشد صلح و سازش خواهیم داشت. ما حق خودمان را از ظالمان باز خواهیم گرفت! (۲)

سخنان ندامت آمیز کوفیان، جدی می نمود و شعارهایشان رنگی جذاب داشت ولی نه برای امام سجاد و نه برای آنان که بارها شعارها و دعوتها و حمایتهای کوفیان را تجربه کرده بودند! از این رو امام سجاد - علیه السلام - بی این که تحت تاثیر شعارهای مقطعی و بی اساس کوفیان قرار گیرد بدانها پاسخی مناسب داد.

امام سجاد علیه السلام در پاسخ کوفیان فرمود:

هرگز! هرگز

تحت شعارهای شما قرار نخواهم گرفت و به شما اعتماد نخواهم کرد ای خیانت پیشگان مکار! میان شما و آرمانهایی که اظهار می دارید فاصله ها و موانع بسیار است. (۳)

آیا می خواهید همان جفا و پیمان شکنی که با پدران و من داشتید، دوباره درباره من روا دارید! نه به خدا سوگند! هنوز جراحتهای گذشته ای که از شما بر تن داریم، الیتام نیافته است همین دیروز بود که پدرم به شهادت رسید در حالی که خاندانش در کنار او بودند. داغ های برجای مانده از فقدان رسول خدا، پدرم و فرزندانش و جدم امیر مؤمنان فراموش نشده است. طعم تلخ مصیبتها هنوز در کامم هست و غمها در گسترده سینه ام موج می زند.

در خواست و سفارش من درباره یاری خواستن از شما نیست تنها می خواهم که شما - شما کوفیان! - نه عزم یاری ما کنید و نه به دشمنی و ستیز با ما برخیزید! (۴)

امام سجاد علیه السلام در پایان این سخنان که آتش ندامت و حسرت را در جان کوفیان برافروخت و مهر بی اعتباری و بی وفایی را برای همیشه بر پیشانی آنان زد، اندوه عمیق خویش را با این شعرها اظهار کرد و بر التهاب قلبها افزود:

لا غروا ان الحسین و شیخه

قد کاان خیرا من حسین و اء کرما

قتیل تفرحوا یا اهل نفسی فداؤ ه

جزاء الذی اء راده نار جهنما

یعنی:

اگر حسین - علیه السلام - کشته شد، چندان شکفت نیست. چرا که پدرش با همه آن ارزشها و کرامتهای برتر نیز قبل از او شهادت رسید.

ای کوفیان! با آنچه نسبت به حسین روا داشتند شادمان نباشید. واقعه ای عظیم صورت گرفت و آنچه

گذشت رخدادی بزرگ بود! جانم فدای او باد که در کنار شط فرات، سر بر بستر شهادت نهاد. آتش دوزخ جزای کسانی است که او را به شهادت رساندند.

پی نوشتها:

۱- قال حذیم بن شریک الاسدی:

خرج زین العابدین - علیه السلام - الی الناس و اومی الیهم ان اسکتوا فسکتوا، و هو قائم فحمدالله و اثنی علیه و صلی علی نبیه، ثم قال:

ایها الناس، من عرفنی فقد عرفنی! و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبح بشط الفرات من غیر ذحل و ل ترات،

انا ابن من انتهک حریمه، و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله، اءنا ابن من قتل صبیرا، فکفی بذلک فخرا.

ایها الناس ناشد بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی الی و خدعتمه، و اعطیتموه من انفسکم العهد و الميثاق و الیبعه؟

ثم قاتلتموه فتبا لکم ما قدمتم لا نفسکم و سوء لرایکم، بایه عین تنظرون الی رسول الله - صلی الله علیه و آله -.

۲- فقالوا باجمعهم:

نحن کلنا یا ابن رسول الله سامعون مطیعون حافظون لذمامک، غیر زاهدین فیک و لا راغبین عنک، فمرنا بامرک رحمک الله فانا حرب لحربک، وسلم لسلمک، لئانخذن ترئک و ترئنا، ممن ظلمک و ظلمنا.

۳- امام سجاد - علیه السلام - در اینجا به آیه ای اشاره دارد که از جهات مختلف به موضوع مورد سخن آن حضرت ارتباط دارد. پیوند عمیق این آیه با موضوع یاد شده ژرفای علم امام و احاطه آن حضرت بر مفاهیم پیام وحی را می رساند.

در این آیات خداوند به پیامبر می فرماید:

ای پیامبر به امت خویش بگو شما را موعظه می کنم به قیام در راه خدا ...

ای پیامبر به اینان

بگو:

آنچه من از شما می‌طلبم در جهت منافع خود شماست... در ادامه این آیه خداوند به مجرمان و متخلفان از جهاد و یاری پیامبر هشدار داده و می‌فرماید:

کافران هنگام مشاهده عذاب الهی نگران و مضطرب شده و می‌گویند ما به حق ایمان آوردیم!

ولی آنها کجا و ایمان کجا!

آنها در زندگی دنیا و در آنجا که فرصت و زمینه داشتند کافر شدند و امروز که میان ایشان و آرمانهایشان فاصله افتاده، دم از ایمان می‌زنند!

و حیل بینهم و بین ما یشتھون

رک: سوره سباء آیه ۴۶ تا ۵۴.

۴- فقال علی بن الحسین - علیه السلام:

ھیئات! ایها الغدره، المکره، یل بینکم بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تاءتوا الیکما اتیم الی آبائی من قبل. کلا و رب الرقصات الی منی، فاءن الجرح لما یندمل، قتل اءبی بالامس و اهل بیته معه، فلم ینسنی ثکل رسول الله صلی الله علیه و آله و ثکل اءبی و بنی اءبی و جدی شق لهاز و مرارته بین حناجری و حلقی و غصصه تجری صدری و مساءلتی لا تکنونو لنا و لا علینا. ثم قال علیه السلام:

لا غرو ان قتل الحسین و شیخه... احتجاج طبرسی ۲/۳۰۶

اصحاب و یاران

اصحاب امام سجاد

شیخ طوسی متولد ۴۶۰ هجری اصحاب امام سجاد علیه السلام را این گونه یاد کرده است:

۱ - ابراهیم بن عبدالله

۲ - ابراهیم بن محمد بن حنیفه

۳ - ابراهیم بن بشیر الانصاری

۴ - ابراهیم بن ابی حفصه

٥ - اسماعيل بن عبدالرحمن

٦ - اسماعيل بن اميه

٧ - اسحاق بن عبدالله بن الحرث

٨ - اسحاق بن يسار المدني

٩ - ابان بن تغلب

١٠ - ابان بن ابي عياش فيروز

١١ - ايوب بن عايد الطائي

- ١٢

اسحاق بن عبدالله

١٣ - افلح بن حميد

١٤ - اسماعيل بن رافع

١٥ - ايوب بن الحسن

١٦ - ابراهيم بن يزيد النخعي

١٧ - اسماعيل بن عبدالله بن جعفر

١٨ - اسماعيل بن عبد الخالق

١٩ - احمد بن حمويه

٢٠ - بشر بن غالب اسدي

٢١ - بكر بن اوس ابوالمنهال

٢٢ - بكير بن عبدالله

٢٣ - برد الاسكاف

٢٤ - ثابت بن عبدالله بن زبير

٢٥ - ثابت بن هرمز الفارسي

٢٦ - ثابت بن ابي صفيه ابو حمزه الثمالي

٢٧ - ثابت بن اسلم البناني

٢٨ - ثوير بن ابي فاخته

٢٩ - ثوير بن يزيد

٣٠ - جابر بن عبدالله انصاري

٣١ - جعفر بن علي بن الحسين الصادق عليه السلام ٤١٢

۳۲ - جعفر بن ابراهيم الجعفرى

۳۳ - جعفر بن اياس

۳۴ - جعيد همدانى

۳۵ - جهه الهلالى الكوفى

۳۶ - جابر بن محمد بن ابى بكر

۳۷ - حسن بن على بن ابى رافع

۳۸ - حسن بن الرواح البصرى

۳۹ - حسن بن محمد بن حنفيه

۴۰ - حسين بن عبدالله بن ضميره

۴۱ - حسين بن على بن الحسين فرزند امام سجاد عليه السلام

۴۲ - حكيم بن عتيبه

۴۳ - حبيب بن ابى ثابت

۴۴ - حميد بن مسلم كوفى

۴۵ - حرين كعب ازدي كوفى

۴۶ - حطان بن خفاف

۴۷ - حصين بن عمر و الهمدانى

۴۸ - حكيم بن جبير بن مطعم

۴۹ - حفص بن عمر انصارى

۵۰ - حبيب بن حسان

۵۱ - حميد بن نافع همدانى

۵۲ - حارث بن فضیل مدنی

۵۳ - حکیم بن حکیم بن عباد

۵۴ - حذیم بن سفیان اسدی

۵۵ - حسن بن عماره

۵۶ - حکیم بن صهیب الصیرفی

۵۷ - حارث بن جارود تیمی

۵۸ - حسان عامری

۵۹ - حذیم بن شریک اسدی

۶۰ - حیب سحبتانی

۶۱ - خشرم بن یسار مدنی

۶۲ - داوود صرمی

- ۶۳

رزین

۶۴ - ربیعہ استاد ابوحنیفہ

۶۵ - رزین بن عبید

۶۶ - رشید ہجری

۶۷ - ربیعہ بن ابی عبدالرحمان

۶۸ - رباح بن عبیدہ ہمدانی

۶۹ - ربیعہ بن عثمان تیمی

۷۰ - زید بن علی بن الحسین علیہ السلام فرزند امام سجاد علیہ السلام

۷۱ - زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیہ السلام

۷۲ - زیاد بن سوقہ الجریری

۷۳ - زید العمی البصری

۷۴ - زید بن اسلم عدوی

۷۵ - سعید بن مسیب

۷۶ - سعید بن جبیر

۷۷ - سعید بن عثمان

۷۸ - سدیر بن حکیم بن صہیب

۷۹ - سری بن عبداللہ

۸۰ - سلیم بن قیس الہلالی الکوفی

۸۱ - سالم بن ابی الجعد

۸۲ - سالم مولیٰ عمرو بن عبداللہ

- ٨٣ - سلمه بن كهيل
- ٨٤ - سعد بن سعيد بن قيس
- ٨٥ - سلمه بن دينار
- ٨٦ - سلمه بن ثييط
- ٨٧ - سماك بن حرب
- ٨٨ - سليمان بن ابي مغيره
- ٨٩ - سالم بن ابي حفصه
- ٩٠ - سعيد بن مرزبان
- ٩١ - سعيد بن طريف حنظلي
- ٩٢ - سعد بن ابي سعيد مقبري
- ٩٣ - سعيد بن حرث مدني
- ٩٤ - سعيد بن مرجانه مدني
- ٩٥ - سليمان ابو عبدالله بن سليمان العبسي
- ٩٦ - سلام بن المستنير الجعفي
- ٩٧ - سعيد ابو خالد الصيقل
- ٩٨ - سعيد بن حكيم
- ٩٩ - شيبه بن نعامه الضبي
- ١٠٠ - شر حليل بن سعد
- ١٠١ - صالح بن كيسان
- ١٠٢ - صالح بن ابي حسان

١٠٣ - صالح بن خوات

١٠٤ - صالح بن صالح بن خوات

١٠٥ - صفوان بن سليم زهري

١٠٦ - صهيب ابو حكيم الصيرفي

١٠٧ - ضحاک بن مزاحم

١٠٨ - ضحاک بن عبدالله المشرقي

١٠٩ - طلحه بن نضر مدني

١١٠ - طارق بن عبدالرحمان

١١١ - طاووس بن كيسان

١١٢ - طلحه بن عمور المدني

١١٣ - ظالم بن عمرو ابوالاسود دثلي

١١٤ - عبدالله بن علي الحسين

فرزند امام سجاد عليه السلام

۱۱۵ - عبدالله بن عقيل بن ابى طالب

۱۱۶ - عبدالله بن سليمان العيسى

۱۱۷ - عبدالله بن دينار

۱۱۸ - عبدالله المستورد المدنى

۱۱۹ - عبدالله بن ابى ملكيه المخزومى المكى

۱۲۰ - عبدالله بن عطا الهاشمى

۱۲۱ - عبدالله بن هرمز المكى

۱۲۲ - عبدالله بن ابى بكر بن عمرو

۱۲۳ - عبدالله بن عبيده الزهرى

۱۲۴ - عبدالله بن ذكوان ابوالزناد

۱۲۵ - عبدالله بن زييد هاشمى

۱۲۶ - عبدالله بن عبدالرحمان مدنى

۱۲۷ - عبدالله بن جعفر

۱۲۸ - عبدالله بن سعيد بن ابى هند

۱۲۹ - عبدالله بن شرمه

۱۳۰ - عبدالله بن محمد بن عمر بن على عليه السلام

۱۳۱ - عبدالله بن على بن ابى رافع

۱۳۲ - عبيدالله بن المغيرة

۱۳۳ - عبيدالله بن ابى الوشيم

- ١٣٤ - عبيدالله بن مسلم العمري
- ١٣٥ - عبيدالله بن عبدالرحمان
- ١٣٦ - عبدالله بن ابي الجعد
- ١٣٧ - عامر بن وائله الكنانى ابا الطفيل
- ١٣٨ - عامر بن السمط ابا يحيى
- ١٣٩ - على بن ثابت
- ١٤٠ - عيسى بن على
- ١٤١ - عايد الاحمسي
- ١٤٢ - عمران بن ميثم التمار
- ١٤٣ - عبدالله بن محمد الجعفي
- ١٤٤ - عبدالملك بن عطاء بن ابي الرياح
- ١٤٥ - عقبه بن بشير
- ١٤٦ - عبد الرحمان القصير
- ١٤٧ - عبدالمؤمن بن قاسم بن قيس ...
- ١٤٨ - عماره الانصارى
- ١٤٩ - عبدالله البرقى
- ١٥٠ - عبدالغفار بن القاسم.
- ١٥١ - فرات بن احنف العبدى
- ١٥٢ - فليح بن بكير الشيبانى
- ١٥٣ - فرزدق شاعر ابافراس

١٥٤ - القاسم بن عوف الشيباني

١٥٥ - القاسم بن محمد بن ابي بكر

١٥٦ - القاسم بن عبدالرحمان

١٥٧ - كيسان بن كليب

١٥٨ - كنكر ابوخالد كابلي

١٥٩ - محمد بن جبير بن مطعم

١٦٠ - محمد بن علي بن الحسين عليه السلام امام باقر عليه السلام

١٦١ - منهل بن عمرو اسدي

١٦٢ - مسلم بن علي البطين

- ١٦٣

محمد بن شهاب الزهري

۱۶۴ - محمد بن عمر بن علي عليه السلام

۱۶۵ - مالك بن عطيه

۱۶۶ - محمد بن قيس الانصاري

۱۶۷ - منذر الثوري

۱۶۸ - ميمون القداح

۱۶۹ - ميمون البان

۱۷۰ - معروف بن خربوذ

۱۷۱ - يحيى بن ام الطويل المطعمي

۱۷۲ - ام البراء گفته شده است و همان حبابه والبيه مي باشد ۴۱۳

شيخ مفيد رحمه الله عليه ۴۱۴ در كتاب اختصاص تنها نام پنج تن از اصحاب امام سجاد عليه السلام را به اين شرح ياد کرده است:

ابو خالد الكابلي، يحيى بن ام الطويل، معطم محمد بن جبير بن مطعم، سعيد بن المسيب المخزومي، حكيم بن جبير. ۴۱۵

علت اين كه شيخ مفيد تنها به ذكر پنج تن از شاگردان امام سجاد عليه السلام اكتفا کرده است، چه بسا روايتي باشد كه فضل بن شاذان نقل کرده است. او مي گويد:

در نخستين مراحل امامت امالي بن الحسين عليه السلام اولين اصحاب آن حضرت تنها پنج نفر بودند:

سعيد بن جبير، سعيد بن المسيب، محمد بن جبير بن مطعم، يحيى بن ام طويل، ابو خالد الكابلي كه نام او وردان و لقبش كنكر بوده است. ۴۱۶

فرقي كه عبارت مفيد با عبارت روايت فضل بن شاذان مشهود مي باشد اين است كه در عبارت مفيد به جاي سعيد بن جبير نام حكيم بن جبير آمده است و البته هر دو از اصحاب امام سجاد عليه السلام بوده اند.

ابن شهر آشوب در كتاب مناقب ضمن اين كه نام گروهی از اصحاب امام سجاد عليه السلام را بر شمرده است مي گويد:

آن دسته از کسانی که از شاگردان امام سجاد علیه السلام بوده و قبلاً محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

را درک کرده و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می آیند عبارتند از:

جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن وائله کنانی، سعید بن مسیب ابن حزن و سعید بن جهان الکنانی. ۴۱۷

۴۱۳- رجال الطوسی ۸۱-۱۲۰

۴۱۴- رجال الطوسی ۸۱-۱۲۰

۴۱۵- الاخصاص ۸.

۴۱۶- رجال کشی ۷۶

۴۱۷- مناقب ۳/۳۱۱؛ بحار الانوار ۴۶/۱۳۳؛ اعیان الشیعه ۱۱/۶۳۷

ابان بن تغلب

ابان بن تغلب بن رباح ریاح ابو سعید البکری الجریری، مولی بنی جریر بن عباد بن ضبیعه بن قیس بن ثعلبه بن عکاشه ابن صعب بن صعب بن علی بن بکر بن وائل، شخصیت جامع و طراز اول از شیعیان حضرت سجاد علیه السلام می باشد که به اتفاق علما و رجال شیعه و سنی مورد وثاقت بوده و همه به اخبار او اعتماد داشته اند.

نجاشی می گوید:

او در اصحاب ما عظیم المنزله است.

حضرت علی بن الحسین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام را ملاقات کرده و از آنها روایت نقل می کند و نزد آنها دارای منزلت و قدمت بوده است.

حضرت باقر علیه السلام به او فرمودند:

در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده چرا که من دوست دارم در بین شیعیان خود مثل تو را بینم. هنگامی که خبر ارتحالش به امام صادق علیه السلام رسید حضرت فرمود:

سوگند به خدا، مرگ ابان قلبم را به درد آورد!!! او از برجستگان و سرآمد قاریان بود، همچنین فقیه و لغت دان بود. ابان رحمه الله علیه در همه فنون از علوم متبحر بود در قرآن، در فقه و حدیث، در ادب و لغت و نحو، او دارای کتبی است، مانند:

تفسیر غریب القرآن و کتاب الفضائل. برای ابان قرائت منحصر

به فردی است که نزد قراء مشهور است. از امام صادق علیه السلام نقل شده بود که فرمود:

ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث روایت کرده است پس آنها را از او روایت کنید. او در زمان حیات حضرت امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۱ ه. ق وفات نمود شیخ طوسی در مورد او نیز فرموده است:

او ثقه، جلیل القدر و در بین اصحاب دارای منزلت عظیمی می باشد. او حضرت سجاد و امام باقر و صادق علیهم السلام را ملاقات نموده از آنها روایت نقل می کند و نزد آن امامان دارای بهره و شرافت بوده است.

«کشی» نیز بعد از مدح و تمجید او از مسلم بن ابی حبه نقل می کند که گفت:

من نزد حضرت امام صادق علیه السلام و در خدمت ایشان بودم، چون خواستم از ایشان جدا شوم با حضرت وداع کرده و عرض کردم:

دوست دارم چیزی به من هدیه نمائید تا زاد من باشد.

حضرت فرمود:

به خدمت ابان بن تغلب برو چرا که او از من احادیث بیشماری شنیده است.

پس آنچه او از من روایت کرد تو نیز از من روایت کن. از مجموع آنچه گذشت به دست می آید ابان بن تغلب از درخشان ترین چهره های علمی و فقهی است که در اوج اطمینان و امانت بوده است و مقام علمی و امانت او از طرف ائمه هدی علیهم السلام مورد امضا قرار گرفته و او را در انتقال معارف دین شایسته می دانسته اند.

و افراد زیادی از علمای اهل سنت با اقرار به امامی بودن او، روایات او را مورد اعتماد دانسته و از او روایت می کنند، مانند:

نسائی،

حاکم، ابن سعد، ذهبی و ...

ابو حمزه ثمالی

ابو حمزه ثمالی که نام مبارکش قرین دعای شریف ابو حمزه ثمالی بوده برای همه شیعیان آشنا می باشد یکی از ثابت قدمان و از اصحاب خاص حضرت سجاد علیه السلام می باشد. جمیع بزرگان علما رجال او را مورد اعتماد و ثقہ دانسته اند.

نجاشی نقل می کند که او از اخیار اصحاب و افراد مورد اعتماد و معتمدین آنها در روایت و حدیث می باشد و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

ابو حمزه در زمان خودش مانند سلمان در زمان خودش بود. عامه نیز از او روایت می کنند و در سال ۱۵۰ ه. ق وفات کرد و صاحب کتاب تفسیر القرآن بود.

و رساله الحقوق حضرت سجاد علیه السلام نیز از طریق او روایت شده است. جناب شیخ صدوق نیز فرموده است:

ابو حمزه، ثابت بن دینار الثمالی، ثقہ و عدل بود و چهار نفر از امامان شیعه را ملاقات کرده بود، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و موسی بن جعفر علیهم السلام. فضل بن شاذان نیز گفته است که از فرد ثقہ ای شنیده که امام رضا علیه السلام فرموده اند:

ابو حمزه ثمالی در زمان خودش مانند لقمان سلمان در زمان خودش بوده است. رجال کشی نیز از ابو بصیر نقل می کند که من وارد به حضرت صادق علیه السلام شدم، حضرت فرمود:

ابو حمزه ثمالی چه می کند؟

گفتم:

در حالی او را ترک کردم که مریض بود.

فرمود:

هر گاه برگشتی سلام مرا به او برسان.

و او را متوجه کن که او در فلان ماه و فلان روز خواهد مرد. ابوبصیر می گوید:

عرض کردم:

سوگند به خداوند، شما در

مورد او انس و محبت داشتید و او شیعه شما بود.

حضرت فرمود:

راست می گویی آنچه که نزد ماست، خیر برای اوست.

عرض کردم:

آیا شیعیان شما با شما هستند؟

فرمود:

البته ولی به شرط اینکه از خداوند بترسند و پیامبر خدا را مراقبت داشته و از گناهان بپرهیزند. هر گاه شیعه ای چنان کند، با ما در همان درجه های ما خواهد بود. ابو بصیر می گوید:

ما همان سال بر گشتیم و چیزی طول نکشید که ابو حمزه وفات نمود. بهر حال جناب ابو حمزه ثمالی شخصیتی برجسته و ممتاز دارد و بر اساس روایتی حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند:

من هر گاه تو را می بینم احساس آرامش می کنم. که این تعریف بر اوج ارجمندی و کمال او دلالت می کند ابو حمزه با حضرت سجاد علیه السلام انس خاصی داشته و دعای شریف آن حضرت که طولانی ترین دعای سحر ماه مبارک رمضان است، از طریق او روایت شده است و به همین علت به نام او نام گذاری شده است.

سعید بن جبیر

سعید بن جبیر از شیعیان خالص و با صلابت و اهل یقین نسبت به حضرت سجاد علیه السلام بوده است که صلابت او در مسیر صحیح، منجر به شهادت او به دست پلید حجاج بن یوسف ثقفی گردید. ابن شهر آشوب رحمه الله علیه می گوید:

او از تابعین، کسانی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده اند می باشد که در مکه سکونت داشته و به نام جبهه العلماء، (جبهه = تمیز دهنده و دانا) نامیده شده و تمام قرآن را در دو رکعت نماز خود تلاوت می نموده است

و چنین گفته شده که در روی زمین هیچ کس یافت نمی شد مگر این که به علم او نیازمند بود. جناب کشی نیز از قول فضل بن شاذان آورده است که او یکی از پنج نفری است که در ولایت و اعتقاد به حضرت سجاد علیه السلام از پیشتازان بوده اند.

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

سعید بن جبیر به امامت علی بن الحسین علیه اسلام معتقد بود و آن حضرت از او تعریف و تمجید می فرمودند و چیزی جز اعتقاد صحیح او به ولایت سبب قتل او به دست حجاج نیست و او مستقیم بود و ذکر شده است که چون به حجاج داخل شد حجاج به او گفت:

«تو شقی بن کسیر» هستی؟

جواب داد:

مادرم که مرا سعید بن جبیر نامید. به اسم من آشناتر بوده است. حجاج گفت:

در مورد ابوبکر و عمر چه می گویی آیا آنها در آتشند یا در بهشت؟

او گفت:

اگر وارد بهشت شده و به اهل آن نگریسته بودم حتماً می دانستم چه کسانی آنجا هستند و اگر به آتش دوزخ رفته بودم و اهلش را دیده بودم می دانستم چه افرادی در آن هستند. حجاج گفت:

در مورد خلفا چه دید گاهی داری؟

او گفت:

من وکیل آنها نمی باشم. پرسید؟

کدام یک از آنها نزد تو محبوب ترند. جواب داد:

هر کدام که بیشتر مورد رضایت خالقشان بوده اند گفت:

خب کدامشان بیشتر مورد رضایت خالقشان هستند جواب داد:

علم به این مطلب نزد کسی است که به سر و نجوای آنان آگاه هست حجاج گفت:

از این که من را تصدیق کنی امتناع می ورزی. سعید بن جبیر فرمود:

بلکه دوست ندارم تا تو را

تکذیب کنم. مسعودی ادامه این جریان را چنین نقل کرده است. حجاج با او گفت:

می خواهی تو را چگونه بکشم؟

او گفت:

هر طور می خواهی بکش، ولی هر شکلی را انتخاب کنی من به همان نحو از تو در قیامت انتقام خواهم کشید. بعد حجاج دستور داد او را بیرون ببرند و بکشند.

در همین حال سعید خنده ای کرد! وقتی حجاج از علتش پرسید، گفت:

به جواب احمقانه تو و حلم و بردباری خدا می خندم. جلادان حجاج او را به رو به زمین افکنده و می خواستند سر از بدنش جدا کنند که او شروع به اقرار به وحدانیت خداوند و نبوت پیامبر و کفر حجاج کرد.

و به خدا عرضه داشت خدایا پس از من حجاج را به هیچ کس مسلط نکن و به او فرصت نده تا پس از من کسی را بکشد! دعای این عالم عارف از شیعیان حضرت زین العابدین علیه السلام به سرعت مستجاب شد و حجاج بیش از پانزده روز زنده نماند و به بیماری خوره مبتلا شد و در حالی که تحت فشار شدید روانی بود و مرتب می گفت:

سعید بن جبیر با من چکار دارد؟! هر وقت می خواهم بخوابم گلوی مرا فشار می دهد مرد.

داستان

چهل داستان

نویسنده

مؤلف: عبدالله صالحی

پیش گفتار

مؤلف: عبدالله صالحی

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی نهایت، خداوند بزرگ را که ما را از اّمت مرحومه قرار داد؛ و به صراط مستقیم، ولایت حبلّ الله - یعنی؛ اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین - هدایت نمود. بهترین تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام و بر اهل بیت گرامی او باد، مخصوصا چهارمین خلیفه بر حقش، امام علی بن الحسین حضرت سجاد علیه السلام.

و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت، که در حقیقت دشمنان خدا و رسول و قرآن خواهند بود. نوشتاری که

در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد برگزیده و گرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده، چهارمین پیشوای بشریت و ستاره فروزنده آسمان ولایت، آن انسان کامل و مجاهد عابد و نستوه که لقب زین العابدین و نیز سید الساجدین را به خود اختصاص داده است.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله، در عظمت و جلالت آن امام همام ضمن بشارت بر ولادتش؛ و این که چهارمین خلیفه و حجّت بر حقّ می باشد؛ فرمود:

هنگامی که نطفه اش توسط فرزندم حسین علیه السّلام منعقد گردد همانند ماه خواهد بود و وجودش بیان گر و هدایت گر بشر می باشد، هر که از او - در ابعاد مختلف زندگی - تبعیت نماید سعادت مند و اهل نجات است.

و در روز قیامت به واسطه شفاعت و رهبری آن امام، وارد بهشت خواهد شد و از نعمت های جاوید الهی بهره مند می گردد.

آیات شریفه قرآن، احادیث قدسیّه و روایات متعددی در منقبت و عظمت آن امام مظلوم،

با سندهای مختلف وارد شده است.

و این مختصر ذره ای از قطره اقیانوس بی کران فضائل و مناقب و کرامات آن امام والا مقام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب معتبر (۱)، در جهت های مختلف، عقیدتی، سیاسی، عبادی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ... خواهد بود.

به امید آن که این ذره دلنشین و لذت بخش مورد استفاده و افاده عموم علاقمندان، مخصوصا جوانان عزیز قرار گیرد.

و ذخیره ای باشد «لِيَوْمٍ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

لِي وَلِوَادَتِي وَلِمَنْ لَهٗ عَلَيَّ حَقٌّ»

انشاء الله تعالی.

مؤلف

در مدح چهارمین امام علیه السلام

از میهن بانوی ایران سر زد از خاک عرب

آفتابی کز جمالش شد عیان آیات ربّ

حجّت حقّ، رحمت مطلق، علیّ بن الحسین

درّه التّاج شرف، ماه عجم، شاه عرب

حَبْذا شاهی که محکوم شد از او کاخ کمال

فَرّخا ماهی که روشن شد از او مهد ادب

زینت پرهیزکاران بود در زهد و عفاف

زان خدا سجّاد و زین العابدین دادش لقب

آن شنیدستم که در عهد ولی عهدی هشام

رهسپار کعبه شد، با مردم شام و حلب

خواست تا بوسد حجر را، گشت مانع، ازدحام

شد ز جمعیت برون، کاساید از رنج و تعب

دید ناگه صف ز هم بشکست، ماهی شد پدید

کافتاب از پرتو صبح جمالش در عجب

ماه گرد کعبه می گردید و خلقی گرد ماه

سنگ را از بوسه ای سیراب کرد از لعل لب

چون هشام، آن عزّت و قدر و جمال و جاه دید

از شرار آتش کین حسد شد ملتهب

زان میان یک تن از او پرسید کاین شه زاده کیست

کاین چنین بر دامن مطلوب زد دست طلب

کرد در پاسخ تجاهل، گفت شناسم که کیست

زان تجاهل ها که بر اعجاز احمد بولهب

چون

فرزدق آن سخندان توانا از هشام

این سخن بشنید، شد آشفته از خشم و غضب

گفت گر نامش ندانی با تو گویم نام او

گر پرسی خاک بطحا را وجب اندر وجب

از زمین و آسمان و آفتاب و مشتری

زهره و پروین و ماه و کهکشان و ذو ذنب

مروه و بیت و صفا و زمزم و رکن و مقام

می شناسندش نکو نام و نسب اصل و حَسَب

میوه بستان زهرا، قرّه العین حسین

آن که شد پیدایش او آفرینش را سبب

کوکب صبح هدایت، آن که نور طلعتش

کرد محو از ساحت دین، ظلمت جهل و شغب (۲)

مختصر حالات ششمین معصوم، چهارمین اختر امامت

آن حضرت روز جمعه یا پنج شنبه، ۱۵ جمادی الثانی یا ۲۳ شعبان، سال ۳۶ یا ۳۸ هجری (۳)، در شهر مدینه منوره تولد یافت.

نام: علی (۴) صلوات الله و سلامه علیه.

کنیه: ابوالحسن، ابو محمد، ابوالقاسم و ...

لقب: سجاد، زین العابدین، زین الصالحین، سید العابدین، سید الساجدین، ذو الثنات، ابن الخیرتین، مجتهد، عابد، زاهد، خاشع، بکاء، امین و ...

نقش انگشتر: حضرت دارای سه انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از:

لله لله «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ»،

«إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ»

و «الْعِزَّةُ لِلَّهِ.»

دربان: ابو خالد کابلی، ابو جبهه، یحیی بن امّ طویل.

پدر: امام ابو عبدالله الحسین، سید الشهداء علیه الصّلاه والسّلام.

مادر: معروف به شهربانو، شاهزاده ایرانی، دختر یزدجرد - که آخرین پادشاه فارس بود - می باشد؛ و در زمان عُمر به اسارت مسلمین در آمد و امام علیّ علیه السّلام از فروش او مانع شد و فرمود:

او شریف زاده است، آزادش بگذارید تا از مسلمین هر که را بخواهد با او ازدواج نماید و مهریه اش از بیت المال پرداخت شود.

پس با

انتخاب خود، امام حسین علیه السّلام را برای همسری خویش برگزید که پس از ازدواج با او، امام سجّاد علیه السّلام از ایشان تولّد یافت.

حضرت در صحرا و صحنه کربلاء حضور داشت و مصائب سخت و دلخراشی را متحمّل شد، که عُمر آن حضرت را در آن لحظات، بین ۲۲ تا ۲۴ سال گفته اند؛ و نسل شجره مبارکه بنی الزّهراء توسط امام سجّاد علیه السّلام تکثیر و منتشر گردید.

آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش امام حسین علیه السّلام مبارزات گوناگونی علیه دستگاه حکومتی بنی امیّه داشت و به شیوه های مختلفی در فرصت های مناسب، در هوشیاری بخشیدن جامعه نسبت به دستگاه ظالم لحظه ای سکوت و آرامش نداشت، از طریق سخنرانی، تشکیل جلسات دعا و مناجات، گریه و اظهار مظلومیت و تظلم و ... آن حضرت یکی از چهار نفر گریه کننده گان عالم به شمار آمده، که پس از جریان دلخراش کربلاء مرتّب در هر فرصت مناسبی بر مظلومیت پدرش امام حسین علیه السّلام و یاران باوفایش می گریست، و جنایات دستگاه بنی امیّه را افشاء می کرد.

مدّت عمر: آن حضرت مدّت دو سال و چند ماه در حیات جدّش امام امیرالمؤمنین علیه السّلام، و حدود دوازده سال در حیات عمویش امام مجتبی علیه السّلام، و ۲۳ یا ۲۴ سال نیز با پدرش، و حدود ۳۵ سال امامت و رهبریّت جامعه اسلامی را بر عهده داشت که جمعا عمر آن حضرت را حدود ۵۷ سال گفته اند.

مدّت امامت:

آن حضرت روز دهم محرّم الحرام، سال ۶۱ هجری پس از شهادت پدر بزرگوارش، در سنین ۲۳ یا ۲۴ سالگی به منصب امامت و خلافت نایل

آمد و تا ۱۲ یا ۲۵ محرم سال ۹۴ یا ۹۵، امامتش به طول انجامید که جمعا حدود ۳۵ سال امامت و رهبریت را بر عهده داشته است.

شهادت: حضرت روز شنبه، دوازدهم یا بیست و پنجم محرم، سال ۹۴ یا ۹۵ هجری قمری (۵)، توسط هشام بن عبدالملک مروان به وسیله زهر، مسموم و به درجه رفیع شهادت نائل گردید.

محلّ دفن:

بیکر مطهر و مقدّس آن بزرگوار در قبرستان بقیع کنار عمویش امام حسن مجتبی علیهماالسلام دفن گردید.

تعداد فرزندان:

مرحوم سید محسن امین تعداد پانزده پسر و چهار دختر برای حضرتش نام برده است.

خلفای هم عصر آن حضرت: یزید بن معاویه بن ابی سفیان، فرزندش معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان، ولید ابن عبدالملک.

نماز آن حضرت:

دو رکعت است، که در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، صد مرتبه آیه الکرسی یا سوره توحید خوانده می شود، و بعد از سلام نماز، تسبیحات حضرت زهراء علیهاالسلام گفته شود؛ و پس از آن حوایج مشروعه خود را از درگاه خداوند منان تقاضا و درخواست نماید. (۶)

فرخنده میلاد امام چهارم علیه السلام

حجّت حقّ، آیت مطلق، علیّ بن الحسین

مظهر شمس الصّحی و زاده طاها و یاسین

گوهر بحر امامت، آن که می بودش صدف

دخت کسری، شاه بانو، بانوی ایران زمین

پنجم شعبان چو طالع شد به امر پروردگار

شهر یثرب نورافشان گشت از آن ماه جبین

مهر رخسارش عیان گشتی چو از شاه زنان

ماه و خورشیدِ فلک آمد ز نورش خوشه چین

چیره بر ابلیس دون گردید چون گاه نماز

این ندا آمد ز رحمان اَنْتَ زین العابدین

صاحب دعوت چو جدش خاتم پیغمبران

وارث بابش علی در خطبه های آتشین

خدایو دین که بغضش باعث نار سقر آمد

ولّی حقّ

که حُبش موجب ماء معین آمد
جهان را شهریار و خلق آن را سید و سرور
خدا را حجت و ختم رسل را جانشین آمد
مُعین انبیاء از ابتدا تا انتها بودی
امین اولیا از اولین تا آخرین آمد
چو جدش مصطفی فرمانده ارض و سماء گشتی
چو باش مرتضی شاهنشاه دنیا و دین آمد
مطیع امر و فرمانش قضا همچون قدر آمد
غلام حلقه بر گوشش فلک همچون زمین آمد
بهر عیدی نمود آزاد، یک سر بندگان خود
غلامان و کنیزان را چنین یار و معین آمد
چو باشد مادر نیک اختر وی دختر کسری
سزد ایران زمین را فخر بر چرخ برین آمد

۱ - فرزندی از دو بهترین انسانها

در احادیث و روایات مختلف آمده است:

هنگامی که لشکر اسلام بر شهرهای فارس هجوم آورد و پیروز شد غنیمت های بسیاری از آن جمله، دختر یزدگرد را به دست آورد و آنها را به شهر مدینه طیبه آوردند.

همین که آن غنائم جنگی را داخل مسجد بردند، جمعیت انبوهی گرد آمده بود؛ و در این میان زیبایی دختر یزدگرد توجه همگان را به خود جلب کرده بود.

پس چون چشم این دختر به عمر بن خطاب افتاد صورت خود را از او پوشاند و گفت:

ای کاش چنین روزی برای هرگز نمی بود، که دخترش این چنین در نوجوانی اسیر شود.

سپس از طرف امام علی علیه السلام به او پیشنهاد داده شد که هر یک از مردان و جوانان حاضر را که مایل است برای ازدواج انتخاب کند، و مهریه و صداق او از بیت المال تامین و پرداخت گردد.

دختر که خود را جهان‌شاه معرفی کرده بود و امام علی امیرالمؤمنین علیه السلام او را شهربانو نامید، نگاهی به اطراف خود کرد و پس از

آن که افراد حاضر را مورد نظر قرار داد؛ از بین تمامی آنان، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السّلام را برگزید؛ و سپس جلو آمد و دست خود را بر شانه آن حضرت نهاد.

در همین حال مولای متّقیان علیّ علیه السّلام جلو آمد و حسین علیه السّلام را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

از او محافظت کن و به او نیکی نما، که به همین زودی بهترین خلق خدا بعد از تو، از این دختر به دنیا می آید.

و چون از وی سؤال کردند که به چه علّت، امام حسین علیه السّلام را به عنوان همسر خویش انتخاب نمود؟

در پاسخ گفت:

پیش از آن که لشکر اسلام بر ما هجوم آورد، من حضرت محمّد، رسول الله صلّی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به همراه فرزندش حسین علیه السّلام وارد منزل ما شد و مرا به ازدواج حسین علیه السّلام درآورد.

وقتی از خواب بیدار شدم، عشق و علاقه به او تمام وجودم را فرا گرفته بود و به غیر از او به چیز دیگری نمی اندیشیدم.

و چون شب دوّم فرا رسید، در خواب دیدم که حضرت فاطمه زهراء علیها السّلام، به منزل ما آمد و دین اسلام را بر من عرضه نمود و من نیز اسلام را پذیرفتم و در عالم خواب توسط حضرت زهراء مسلمان شدم.

سپس حضرت زهراء علیها السّلام به من فرمود:

به همین زودی لشکر اسلام بر فارس غالب و پیروز خواهد شد و تو را به عنوان اسیر می برند؛ و پس از آن به وصال فرزندم حسین خواهی رسید و کسی نمی تواند نسبت به تو تجاوز و قصد سوئی کند.

مادر

امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام افزود:

سخن و پیش گوئی حضرت فاطمه زهراء علیها السّلام به واقعیت پیوست و من صحیح و سالم به وصال خود رسیدم و به همسری و ازدواج امام حسین علیه السّلام در آمدم.

و پس از گذشت مدّتی سید السّاجدین، امام زین العابدین سلام الله علیه در شهر مدینه منوره دیده به جهان گشود و جهانی را به نور وجود مقدّس خود روشنائی بخشید.

و آن حضرت همانند دیگر ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین در حالتی به دنیا قدم نهاد که پاک و پاکیزه و ختنه شده بود؛ و پس از تولّد، شهادت بر یگانگی خداوند و رسالت جدّش رسول خدا و امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیّ و دیگر اوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین داد.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت به این نوزاد فرمود:

«ابن الخیرتین»

یعنی؛ پدر این نوزاد، امام حسین علیه السّلام بهترین خلق خدا و مادرش، شهربانو بهترین زن از زنان عجم می باشد. (۷)

۲- از آدم تا سجّاد علیه السّلام

مرحوم حضینی و دیگر بزرگان آورده اند:

شخصی به نام عسکر - غلام امام محمّد جواد علیه السّلام - به نقل از پدرش حکایت کند:

روزی به محضر شریف حضرت علیّ بن موسی الرضا علیه السّلام شرف حضور یافتم و عرضه داشتم:

یا ابن رسول الله!

چطور در بین اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله فقط امام چهارم، حضرت علیّ بن الحسین علیهما السّلام به عنوان «سید العابدین» معروف و مشهور گشته است؟

امام رضا علیه السّلام در جواب فرمود:

خداوند متعال در قرآن تصریح نموده است که بعضی از پیغمبران را بر بعضی از ایشان فضیلت و برتری داده است؛ و ما اهل بیت رسالت نیز همانند انبیاء

عظام صلوات الله عليهم می باشیم.

و سپس افزود:

و اما در رابطه با جدم، علی بن الحسین علیهما السلام، که سؤال کردی:

همانا پدرم از پدران بزرگوارش علیهم السلام بیان فرموده است:

روزی امام علی بن الحسین علیهما السلام مشغول نماز بود، که ناگاه شیطان به صورت یک افعی بسیار هولناکی، با چشم های سرخ از درون زمین آشکار شد و خود را به محراب عبادت آن حضرت نزدیک کرد. (۸) ولیکن امام سجّاد علیه السلام کمترین حسّاسیتی در برابر آن موجود وحشتناک نشان نداد و ارتباط خود را با پروردگار متعال خود قطع نکرد.

افعی دهان خود را نزدیک انگشتان پای آن حضرت آورد و آتشی از دهانش خارج ساخت که بسیار وحشتناک بود، ولی حضرت با آرامش خاطر و خیالی آسوده به نماز خود ادامه می داد و توجهی به آن نداشت.

در همین حال که شیطان با آن حالت ترسناک مشغول اذیت و آزار بود، ناگهان تیری سوزاننده از سمت آسمان آمد و به آن ملعون اصابت کرد. هنگامی که تیر به او خورد، فریادی کشید و به همان حالت و شکل اوّلیه خود باز گشت و کنار امام سجّاد، زین العابدین علیه السلام ایستاد و اظهار داشت:

شما سید و سرور عبادت کنندگان هستی؛ و چنین نامی تنها زیننده و شایسته شما می باشد.

و سپس در ادامه کلام خود افزود:

من شیطان هستم؛ و تمام عبادت کنندگان را از زمان حضرت آدم تا کنون فریب و بازی داده ام و کسی را از توقوی تر و پارساتر نیافته ام.

و پس از آن شیطان از نزد امام سجّاد علیه السلام خارج شد و حضرت بدون آن که به او توجهی داشته باشد، به

نماز و نیایش خود با پروردگار متعال خویش ادامه داد. (۹)

۳ - اظهار نعمت و شکر توفیق

یکی از اصحاب امام زین العابدین علیه السلام و از راویان حدیث که به نام زهری معروف است، حکایت کند:

روزی به همراه آن حضرت، نزد عبدالملک مروان رفتیم؛ عبدالملک، احترام شایانی نسبت به حضرت سجاد علیه السلام به جا آورد؛ و چون چشمش به آثار سجود در چهره و پیشانی مبارک امام زین العابدین علیه السلام افتاد، گفت:

ای ابو محمّد! خود را بسیار در زحمت عبادت انداخته ای، با این که خداوند متعال تمام خوبی ها را به تو داده است و تو نزدیک ترین فرد به رسول الله می باشی، تو دارای علم و کمالی هستی که دیگران از داشتن آن محروم می باشند!

امام سجاد علیه السلام فرمود:

آنچه از فضل پروردگار و توفیقات الهی برای من گفתי، نیاز به شکر و سپاس دارد.

و آن گاه فرمود:

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با این که تمام خطاهای گذشته و آینده اش بخشیده شده بود، آن قدر نماز می خواند که پاهای مبارکش ورم می کرد، به قدری روزه می گرفت که دهانش خشک می گشت و می فرمود:

آیا نباید بنده ی شکرگزار باشم.

و سپس حضرت در ادامه سخنانش افزود:

حمد خداوندی را، که ما را بر دیگران برتری بخشید و به ما پاداش خیر عطا نمود، و در دنیا و آخرت حمد و سپاس، تنها مخصوص اوست.

به خدا سوگند! چنانچه اعضاء و جوارح قطع شده گردد و در اثر عبادت نفسم قطع شود، یک صدم شکر یکی از نعمت های خداوند را هم انجام نداده ام. چگونه می توان نعمت های الهی را برشمرد؟!

و چگونه توان شکر نعمتی

از نعمت هایش را خواهیم داشت؟!!

نه به خدا قسم! خداوند هرگز مرا غافل از شکر نعمت هایش نبیند.

و چنانچه عائله ام و دیگر خویشان و سائر مردم حقی بر من نمی داشتند، به جز عبادت و ستایش و مناجات با خداوند سبحان، کار دیگری انجام نمی دادم و سخنی به جز تسبیح و ذکر خدای متعال نمی گفتم تا آن که نفسم قطع شود. زهری می گوید:

سپس امام علیه السلام به گریه افتاد و عبدالملک نیز گریان شد و گفت:

چقدر فرق است بین کسی که آخرت را طلب کرده و برای آن جدیت و کوشش می نماید و بین آن کسی که دنیا را طلب کرده است و باکی ندارد که از کجا و چگونه به دست می آورد، پس چنین افرادی در آخرت سهمی و نجاتی برایشان نخواهد بود. (۱۰)

۴ - ادعای رهبری و گواهی سنگ

امام محمد باقر علیه السلام حکایت نماید:

مدتی پس از آن که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، روزی محمد بن حنفیه به حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام گفت:

ای برادرزاده! تو خوب می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله، وصایای امامت را به پدر من امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحویل داد و او نیز این امانت الهی را به برادرم امام حسن مجتبی علیه السلام سپرد و پس از آن هم به امام حسین علیه السلام داده شد و او در صحرای سوزان کربلاء به شهادت رسید.

و می دانی که پدرت وصیتی درباره امامت نکرده است، و چون تو جوانی بیش نیستی؛ پس با من که عموی تو و هم ردیف پدرت می باشم؛ و همچنین از تو بزرگ تر

و با تجربه هستم و من عموی تو و هم ردیف پدرت می باشم و من بزرگ و با تجربه ام. بنابراین در امر امامت و رهبری جامعه اسلامی با من نزاع نکن؛ زیرا که آن حق من خواهد بود.

امام سجّاد علیه السّلام در مقابل او چنین اظهار داشت:

ای عمو! رعایت تقوای الهی کن و از خدا بترس و در آنچه حقّ تو نیست ادعیا نکن، من تو را موعظه می کنم که مبادا در ردیف بی خردان باشی. همانا پدرم امام حسین علیه السّلام پیش از آن که عازم عراق گردد، با من عهد نمود و وصایای امامت را به من سپرد و این سلاح حضرت رسول است، که نزد من موجود می باشد. بنابراین، آنچه را استحقاق نداری مدعی آن مباش که برایت بسی خطرناک است و مرگ زودرس، تو را فرا می گیرد؛ پس بدان که خداوند متعال وصایت و امامت را تنها در ذریّه امام حسین علیه السّلام قرار داده است.

و چنانچه مایل باشی، نزد حجرالاسود برویم و از آن شهادت طلبیده و آن را حاکم قرار دهیم.

امام باقر علیه السّلام فرمود:

چون محمّد حنفیه به همراه آن حضرت کنار حجرالاسود آمدند، امام زین العابدین علیه السّلام به محمّد حنفیه خطاب نمود:

تو از خدا بخواه و او را بخوان که این سنگ به سخن آید.

پس محمّد حنفیه هر چه دعا کرد، اثری ظاهر نگشت، و بعد از آن امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

اینک نوبت من است؛ چون اگر حقّ با تو می بود جواب می شنیدیم. محمّد حنفیه گفت:

اکنون تو از خدا بخواه که این سنگ شهادت دهد.

سپس امام سجّاد علیه السّلام دعائی

را زمزمه نمود و سنگ را مخاطب قرار داد و فرمود:

تو را قسم می دهم به آن کسی که میثاق پیغمبران و دیگر اوصیاء را در تو قرار داد، شهادت دهی که امامت و وصایت پس از پدرم امام حسین علیه السّلام حقّ کدام یک از ما دو نفر می باشد. ناگهان سنگ به حرکت درآمد، به طوری که نزدیک بود از جای خود بیرون آید؛ و آن گاه با زبانی فصیح به عربی چنین گفت:

خداوندا! من شهادت می دهم که وصایت و امامت بعد از حسین ابن علیّ، حقّ پسرش علیّ بن الحسین خواهد بود.

و محمّد بن حنفیه با مشاهده این چنین معجزه ای، حقّ را پذیرفت و امامت و ولایت امام سجّاد علیه السّلام را قبول کرد و از او در تمام مسائل و امور اطاعت نمود. (۱۱)

۵- رهایی از زن مخالف

حضرت ابوجعفر امام محمّد باقر علیه السّلام حکایت فرماید:

روزی از روزها مردی - از آنایان - به محضر پدرم امام زین العابدین علیه السّلام وارد شد و به آن حضرت عرضه داشت:

یا ابن رسول الله!

همسرت - که از خانواده شیبانی ها است - امام علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را دشنام و ناسزا می گوید و با خوارچ هم عقیده است. او این عقیده را از شما پنهان می دارد، چنانچه مایل باشید خود را مخفی نمائید تا من با او سخن گویم و متوجه شوید که چگونه است. لذا پدرم، امام زین العابدین علیه السّلام این پیشنهاد را پذیرفت و فردای آن روز به عنوان این که همانند همیشه از خانه خارج می گشت، حرکت کرد و در گوشه ای استراحت نمود.

پس آن مرد

آمد و با همسر آن حضرت مشغول صحبت شد و پیرامون امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطالبی را مطرح کرد، و زن از روی دشمنی و خباثتی که داشت، مشغول دشنام گفتن و توهین به آن حضرت شد؛ و پدرم امام سجّاد علیه السلام سخنانی که بین آنها ردّ و بدل می گردید، به طور کامل می شنید؛ و با این که آن زن بسیار مورد علاقه پدرم بود، چون متوجه شد که از مخالفین و نواصب است او را طلاق داده و رهایش ساخت. (۱۲)

۶ - هدایت گران پس از غروب خورشید

یکی از اصحاب به نام کنگر ابو خالد کابلی حکایت کند:

روزی در محضر پر فیض امام سجّاد زین العابدین علیه السلام شرفیاب شدم و از آن حضرت سؤال کردم چه کسانی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب الاطاعه هستند؟

حضرت فرمود:

ای کنگر!

کسانی نسبت به امور دین و مردم اولی الا- مر بوده؛ و فرمایشاتشان لازم الاجرا می باشد که از طرف خداوند به عنوان امام و خلیفه معرفی شده باشند.

و اولین آنها پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب و سپس حسن و آن گاه حسین علیهم السلام؛ و بعد از ایشان ولایت و رهبری جامعه به من محوّل گردیده است.

کنگر گوید:

پرسیدم که روایتی از حضرت امیر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده است که فرمود:

هیچ گاه زمین خالی از حجّت نمی ماند، آیا حجّت خدا بعد از شما کیست؟

حضرت فرمود:

پسرم، که نامش در تورات باقر می باشد، او شکافنده تمام علوم و فنون است؛ و بعد از او فرزندش، جعفر حجّت خدا خواهد بود که نام او در آسمانها،

صادق می باشد.

گفتم:

یا ابن رسول الله!

با این که همه شما صادق و راستگو هستید، چطور فقط او عنوان صادق را به خود گرفته است.

حضرت در جواب فرمود:

همانا پدرم امام حسین از پدرش امیرالمؤمنین علیهما السلام نقل نمود، که پیغمبر خدا فرموده است:

هرگاه فرزندانم جعفر بن محمد تولد یافت او را صادق لقب دهید.

چون که پنجمین فرزندش نیز به نام جعفر است؛ و با تمام جرات و جسارت ادعای امامت خواهد نمود و در پیشگاه خداوند او به عنوان جعفر کذاب و مفتری علی الله می باشد، زیرا به برادر خود حسادت می ورزد و چیزی را که اهلیت ندارد ادعا می کند. بعد از آن امام سجاد علیه السلام بسیار گریست و آن گاه اظهار داشت:

به روشنی می بینم که جعفر کذاب، هم دست طاغوت زمانش شده و از روی طمع و حسادت، منکر - دوازدهمین - حجت خدا می گردد.

گفتم:

ای سرور!

این که می گویند دوازدهمین حجت خدا غیبت می نماید، آیا حقیقت دارد و آیا امکان پذیر است؟

حضرت فرمود:

آری، سوگند به خداوند، که این مطلب در کتابی نزد ما موجود است؛ و تمام جریانات و وقایعی که بر ما و بعد از ما و در زمان غیبت رخ می دهد، همه آنها در آن کتاب موجود می باشد. (۱۳)

۷ - شرمندگی حسن بصری

حسن بصری - که یکی از درویش صوفی مسلک می باشد - در کنگره عظیم حج در محل منی برای جمعی از حاجیان، مشغول موعظه و نصیحت بود.

امام علی بن الحسین علیهما السلام از آن محل عبور می نمود، چشمش به حسن بصری افتاد که برای مردم سخنرانی و موعظه

می کرد.

حضرت ایستاد و به او خطاب کرد و

فرمود:

ای حسن بصری! لحظه ای آرام باش، از تو سؤالی دارم، چنانچه در این حالت و با این وضعیتی که مابین خود و خدا داری، مرگ به سراغ تو آید آیا از آن راضی هستی؟ و آیا برای رفتن به سوی پروردگارت آماده ای؟

حسن بصری گفت:

خیر، آماده نیستم.

حضرت فرمود:

آیا نمی خواهی در افکار و روش خود تجدید نظر کنی و تحوّل در خود ایجاد نمائی؟

حسن بصری لحظه ای سر به زیر انداخت و سپس گفت:

آنچه در این مقوله بگویم، خالی از حقیقت است.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

آیا فکر می کنی که پیغمبر دیگری مبعوث خواهد شد و تو از نزدیکان او قرار خواهی گرفت؟

پاسخ داد:

خیر، چنین فکری ندارم.

حضرت فرمود:

آیا در انتظار جهانی دیگر غیر از این دنیا هستی، که در آن کارهای شایسته انجام دهی و نجات یابی؟

اظهار داشت:

خیر، آرزوی آن را ندارم.

امام علیه السّلام فرمود:

آیا تاکنون عاقلی را دیده ای که از خود راضی باشد و به راه کمال و ترقّی قدم ننهد؛ و در فکر تحوّل و موعظه خود نباشد؛ ولی دیگران را پند و اندرز نماید؟!

و بعد از این سخنان، امام سجّاد علیه السّلام به راه خود ادامه داد و رفت. حسن بصری پرسید:

این چه کسی بود، که در این جمع با سخنان حکمت آمیز خود با من چنین صحبت کرد؟

در پاسخ به او گفتند:

او علی بن الحسین علیهما السلام بود.

پس از آن دیگر کسی ندید که حسن بصری برای مردم سخنرانی و موعظه کند. (۱۴)

۸ - خصلت های ممتاز

حضرت باقرالعلوم علیه السلام صفات و خصلت هائی را پیرامون پدرش، حضرت سجّاد، زین العابدین علیه السلام بیان فرموده است که بسیار قابل توجه و کسب فیض است:

در هر شبانه روز

همچون امیرالمؤمنین علی علیه السلام هزار رکعت نماز به جا می آورد، پانصد درخت خرما داشت که کنار هر درختی دو رکعت نماز می خواند.

چون آماده نماز می گردید، رنگ چهره اش دگرگون می گشت و به هنگام ایستادن به نماز، همچون عبدی ذلیل و فروتن که در برابر پادشاهی عظیم و جلیل قرار گرفته؛ و تمام اعضاء بدنش از ترس و خوف الهی می لرزید. نمازش همانند کسی بود که در حال وداع و آخرین ملاقات و دیدار با پروردگارش باشد.

هنگام نماز به هیچ کسی و هیچ سمتی توجه نداشت؛ و تمام توجهش به خدای متعال بود، به طوری که گاهی عبایش از روی شانه هایش می افتاد و اهمیتی نمی داد، وقتی به حضرتش گفته می شد، در پاسخ می فرمود:

آیا نمی دانید در مقابل چه قدرتی ایستاده و با چه کسی سخن می گویم؟!

می گفتند:

پس وای بر حال ما که به جهت نمازهایمان بیچاره و هلاک خواهیم گشت؛ و حضرت می فرمود:

نافله بخوانید، همانا که نمازهای نافله جبران ضعف ها را می نماید.

حضرت در شب های تاریک کیسه های آرد و خرما و مبالغی دینار و درهم بر پشت خود حمل می نمود و چه بسا چهره خود را می پوشانید؛ و آنها را بین فقراء و نیازمندان توزیع و تقسیم می نمود.

و چون حضرتش وفات یافت، مردم متوجه شدند که او امام و پیشوایشان، حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام بوده است. روزی شخصی نزد آن حضرت آمد و گفت:

یا ابن رسول الله!

من تو را بسیار دوست دارم، پس فرمود:

خداوندا

من به تو پناه می برم از این که دیگران مرا دوست بدانند در

حالی که مورد خشم و غضب تو قرار گرفته باشم. از یکی از کنیزان پدرم پیرامون زندگی آن بزرگوار سؤال شد؟

در جواب گفت:

حضرت در منزل آنچه مربوط به خودش بود، شخصا انجام می داد ضمن آن که به دیگران هم کمک می نمود. روزی پدرم از محلی عبور می کرد، دید عده ای درباره ایشان بدگوئی و غیبت می کنند، ایستاد و فرمود:

اگر آنچه درباره من می گوئید صحت دارد از خداوند می خواهم که مرا بیمارزد؛ و چنانچه دروغ می گوئید، خداوند شما را بیمارزد. هر گاه محصل و دانشجوئی به محضر آن حضرت وارد می شد، می فرمود:

مرحبا به کسی که به سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می کند، هر که جهت تحصیل علم از منزل خارج شود در هر قدمی که بردارد زمین برایش تسبیح می گوید. پدرم امام سجّاد علیه السّلام سرپرستی بیش از صد خانوار مستضعف و بی بضاعت را بر عهده گرفته بود و به آنها کمک می نمود.

و آن حضرت سعی می نمود که همیشه در کنار سفره اش یتیمان و تهی دستان و درماندگان بنشینند؛ و آنهایی که معلول و فلج بودند، حضرت با دست مبارک خود برای ایشان لقمه می گرفت و در دهانشان می نهاد؛ و اگر عائله داشتند، نیز مقداری غذا برای خانواده هایشان می فرستاد. (۱۵)

۹ - استجابت دعا در هلاکت دشمن

محدّثین و تاریخ نویسان آورده اند:

پس از واقعه دلخراش کربلاء، و بعد از وقوع تحولاتی در حکومت بنی امیّه، مختار ثقفی روی کار آمد.

و یکی از فرماندهان مختار شخصی به نام ابراهیم فرزند مالک اشتر بود، که بعد از آن که عبیدالله بن زیاد ملعون را دست گیر کردند، توسط

ابراهیم، فرمانده لشکر مختار در کنار رودی به نام خازر به هلاکت رسید و سپس سر آن خبیث را به همراه چند سر دیگر از جنایت کاران و قاتلین - در صحنه عاشورای حسینی سلام الله علیه - را برای مختار فرستاد.

و مختار نیز بی درنگ و بدون فوت وقت، سر عبیدالله ملعون را برای امام سجاد، حضرت زین العابدین علیه السلام و همچنین عمویش محمد حنفیه ارسال داشت. هنگامی که سر آن ملعون را حضور امام سجاد علیه السلام آوردند، آن حضرت کنار سفره طعام نشسته بود و غذا تناول می نمود.

و چون چشم حضرت بر آن سر افتاد، فرمود:

هنگامی که ما را به مجلس عبیدالله بن زیاد وارد کردند، آن ملعون با اصحاب خود مشغول خوردن غذا بود و سر مقدس و مطهر پدرم، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را نیز مقابلش نهاده بودند.

و من در همان حالت از خداوند متعال تقاضا کردم:

پیش از آن که از این دنیا بروم، سر بریده ابن زیاد ملعون را ببینم. شکر و سپاس خداوند متعال را به جا می آورم که دعای مرا مستجاب نمود.

پس از آن، امام سجاد علیه السلام سر آن ملعون خبیث و پلید را به دور انداخت و سر بر سجده شکر نهاده و چنین اظهار داشت:

حمد می گویم و سپاس به جا می آورم خداوند متعالی را که دعای مرا به استجاب رساند و در این دنیا انتقام خون به ناحق ریخته پدرم را از دشمن گرفت.

و سپس افزود در پایان:

خداوند، مختار را پاداش نیک و جزای خیر عطا فرماید. (۱۶)

۱۰ - مدینه در محاصره دشمن و تنها پشتیبان، فرشته الهی

سعید بن مسیب - که یکی از اصحاب

و یاران امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام است - حکایت کند:

در آن هنگامی که دشمن به شهر مدینه طّیبه حمله و هجوم آورد و تمام اموال و ثروت مسلمانها را چپاول کرده و به غارت بردند، مدّت سه شبانه روز اطراف مسجد النّبیّ صلی الله علیه و آله در محاصره دشمن قرار گرفت.

و در طیّ این مدّت، ما به همراه امام سجّاد علیه السّلام بر سر قبر مطّهّر حضرت رسول صلی الله علیه و آله می آمدیم؛ و زیارت می کردیم و نماز می خواندیم، ولی هرگز دشمن متوجّه ما نمی شد و ما را نمی دید.

و هنگامی که کنار قبر مطّهّر می رسیدیم، حضرت سجّاد علیه السّلام سخنانی را با قبر مطرح و زمزمه می نمود که ما متوجّه آن سخنان نمی شدیم.

در یکی از همین روزها در حالتی که مشغول زیارت قبر مطّهّر بودیم و حضرت نیز با قبر مطّهّر و مقدّس جدّش سخن می گفت، ناگه مردی اسب سوار را دیدیم، در حالتی که لباس سبز پوشیده بود و سلاحی در دست داشت، بر ما وارد شد.

و چون هر یک از نیروی دشمن می خواست به قبر شریف جسارتی کند، آن اسب سوار با سلاح خود به آن شخص مهاجم اشاره می نمود و بدون آن که آسیبی به او برسد، در دم به هلاکت می رسید.

و پس از آن که مدّت قتل و غارت پایان یافت و دشمنان از شهر مدینه طّیبه بیرون رفتند، امام سجّاد حضرت زین العابدین علیه السّلام تمامی زیور آلات زنان بنی هاشم را جمع آوری نمود؛ و خواست که آن هدایا را به رسم تشکر

و قدر دانی، تقدیم آن اسب سوار سبزپوش نماید؛ لیکن او خطاب به امام زین العابدین علیه السلام کرد و اظهار داشت:

یا بن رسول الله!

من یکی از ملائکه الهی هستم که چون دشمن به شهر مدینه طیبه و همچنین به اهالی آن حمله کرد، از خداوند متعال اجازه خواستم تا حامی و پشتیبان شما باشم. (۱۷)

۱۱ - زهد و قناعت همراه با ثروت انبوه

مرحوم قطب الدین راوندی در کتاب خود به نقل از امام پنجم، حضرت باقرالعلوم علیه السلام آورده است:

روزی عبدالملک بن مروان مشغول طواف کعبه الهی بود و امام سجّاد حضرت زین العابدین علیه السلام نیز بدون آن که کمترین توجهی به عبدالملک نماید، مشغول طواف گردید و تمام توجهش به خدای متعال بود. عبدالملک با دیدن این صحنه، از اطرافیان خود سؤال کرد:

این شخص کیست، که هیچ اعتنا و توجهی به ما ندارد؟

به او گفتند:

او علی بن الحسین، زین العابدین است. عبدالملک در همان جایی که بود نشست و بدون آن که حرکتی کند دستور داد: او را نزد من آورید.

چون حضرت را نزد عبدالملک آوردند، گفت:

یا بن رسول الله!

من که قاتل پدرت - امام حسین علیه السلام - نیستم؛ پس چرا نسبت به ما بی اعتنا و بی توجه هستی؟

حضرت فرمود:

قاتل پدرم به جهت کارهای ناشایستی که داشت، دنیایش تباه گشت و با کشتن پدرم آخرتش نیز تباه گردید، اگر تو هم دوست داری که همچون او دنیا و آخرت تباه گردد، هر چه می خواهی انجام بده.

عبدالملک عرضه داشت:

خیر، هرگز من چنان نمی کنم؛ ولیکن از تو می خواهم تا در فرصت مناسبی نزد ما آئی، تا از دنیای ما بهره مند شوی.

در این هنگام، امام سجّاد علیه السلام روی

زمین نشست و آن گاه دامن عبای خویش را گشود و به ساحت اقدس الهی اظهار داشت:

خداوندا

موقعیت و عظمت دوستان و بندگان مخلصت را به او نشان بده، تا مورد عبرتش قرار گیرد. ناگاه دامن حضرت پر از جواهرات گرانبها شد و همه چشم ها را بدان سو، خیره گشت.

سپس حضرت خطاب به عبدالملک کرد و فرمود:

ای عبدالملک! کسی که این چنین نزد خداوند متعال آبرومند و محترم باشد، چه احتیاجی به دنیای شما دارد؟

و پس از آن اظهار داشت:

خداوندا

آنها را از من باز گیر، که مرا نیازی به آنها نیست. (۱۸)

۱۲ - نجات از غل و زنجیر

ابن شهاب زهری - که یکی از یاران و دوستان حضرت سجاد امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه است - حکایت کند:

در آن روزی که عبدالملک بن مروان امام سجاد علیه السلام را دست گیر کرد، حضرت را به شهر شام فرستاد، و مامورین بسیاری را نیز برای کنترل آن حضرت گماشت، آن چنان که حضرت در سخت ترین وضعیت قرار گرفت. زهری گوید:

من با یکی از فرماندهان صحبتی کردم و اجازه خواستم تا با امام علیه السلام خداحافظی کنم؛ پس به من اجازه دادند، همین که به محضر مبارک حضرت وارد شدم، او را در اتاقی بسیار کوچک دیدم، در حالی که پاهای حضرت را با زنجیر به گردنش بسته و دست هایش را نیز دست بند زده بودند.

من با دیدن چنین صحنه ای دلخراش، گریان شدم و عرضه داشتم:

ای کاش من به جای شما بودم و شما را با این حالت نمی دیدم.

امام علیه السلام فرمود:

ای زهری! گمان می کنی این حرکات و شکنجه ها مرا آزرده خاطر می گرداند؟!

چنانچه

بخواهم و اراده نمایم، همه آنها هیچ است.

سپس حضرت تکانی به پاها و دست های مبارکش داد و خود را از غل و زنجیر و دست بندرها ساخت؛ و آن گاه من از حضور پُر فیض حضرت خداحافظی کرده و بیرون آمدم. بعد از آن شنیدم که مامورین در جستجوی حضرت بسیج شده بودند و می گفتند:

نمی دانیم در زمین فرو رفته و یا آن که به آسمان بالا رفته است، ما چندین مامور مواظب او بودیم؛ ولی شبانگاه او را از دست دادیم و چون به کجاوه او رفتیم، غل و زنجیر را در حالی که کف کجاوه افتاد بود، خالی دیدیم. زهری گوید:

من سریع نزد عبدالملک رفتم تا بیشتر در جریان امر قرار گیرم، و هنگامی که بر عبدالملک وارد شدم، پس از صحبت هائی، به من گفت:

در آن چند روزی که علی بن الحسین علیهما السلام مفقود شده بود، ناگهان نزد من آمد و اظهار نمود:

ای عبدالملک! تو را با من چه کار است؟

و از من چه می خواهی؟

گفتم:

دوست دارم نزد من و در کنار من باشی.

فرمود:

ولیکن من دوست ندارم؛ و سپس از نزد من خارج شد و رفت، و مرا از آن پس ترس و وحشتی عجیب فرا گرفته است. (۱۹)

۱۳ - هر که دعوت شود دوستش دارند

مرحوم طبرسی در کتاب احتجاج خود آورده است:

در یکی از سال ها بر اثر نیامدن باران، شهر مکه را بی آبی و خشک سالی فرا گرفته بود، آن چنان که مردم سخت در مضیقه و تنگنای بی آبی قرار گرفته بودند. لذا بعضی از شخصیت ها همانند:

مالک بن دینار، ثابت بنانی، ایوب سجستانی، حبیب فارسی و ... جهت نیایش و

نیاز به درگاه خداوند متعال وارد مسجدالحرام شده و کعبه الهی را طواف کردند؛ ولیکن هر چه دعا و استغاثه کردند، نتیجه ای حاصل نشد و باران نیامد.

در همین بین، جوانی خوش سیما، غمگین و محزون وارد شد و پس از طواف و زیارت کعبه الهی، خطاب به جمعیت کرد و فرمود:

ای جماعت! آیا در جمع شماها کسی نیست که مورد محبت خدای مهربان باشد؟

جمعیت گفتند:

ای جوان! وظیفه ما دعا و درخواست کردن است و استجاب دعا بر عهده خداوند رحمان می باشد. جوان فرمود:

چنانچه یک نفر از شما محبوب پروردگار می بود، دعایش مستجاب می گردید؛ و سپس به آنها اشاره نمود که از نزدیک کعبه کنار روید، و آن گاه خودش نزدیک آمد و سر به سجده الهی نهاد و چنین اظهار داشت:

«سَيِّدِي بِحُبِّكَ لِي إِلَّا سَقَيْتَهُمُ الْغَيْثَ»؛

ای مولا و سرورم!

تو را قسم می دهم به آن محبت و دوستی که نسبت به من داری، این مردم را از آب باران سیراب فرما. ناگهان ابری پدیدار شد و همانند دهانه مشک، باران بر اهل مکه و بر آن جمعیت فرو ریخت. ثابت بنانی گوید:

به او گفتم:

ای جوان! از کجا دانستی که خدایت تو را دوست دارد؟

فرمود:

چنانچه خداوند کریم، مرا دوست نمی داشت، به زیارت خانه اش دعوت نمی کرد؛ پس چون مرا به زیارت خود پذیرفته است؛ دوستم می دارد، و به همین جهت وقتی دعا کردم مستجاب شد.

پس از آن، جوان اشعاری را به این مضمون سرود:

هر که پروردگار متعال را بشناسد و عارف به او باشد؛ ولی در عین حال خود را از دیگران بی نیاز نداند، شقی و بیچاره است.

بنده خدا

به غیر از تقوا و پرهیزکاری چه چیز دیگری می تواند برایش سودمند باشد؟

با این که می داند تمامی عزّت ها و سعادت‌مندی ها و خوشبختی ها تنها برای افراد باتقوا و پرهیزکار خواهد بود. ثابت بنانی گوید:

پس از آن از اهالی مکه سؤال کردم که این جوان کیست؟

گفتند:

او علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - یعنی امام سجّاد، زین العابدین - علیهم السّلام می باشد. (۲۰)

۱۴ - نتیجه نواضع در مقابل بیخردان

روزی امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام در جمع عدّه ای از دوستان و یاران خود نشسته بود، که یکی از خویشان آن حضرت، به نام حسن بن حسن وارد شد.

و چون نزدیک حضرت قرار گرفت، زبان به دشنام و بدگویی به آن حضرت باز کرد؛ و امام علیه السّلام سکوت نمود و هیچ عکس‌العملی در مقابل آن مرد بی خرد نشان نداد تا آن که آن مرد بد زبان آنچه خواست به حضرت گفت و سپس از مجلس بیرون رفت.

آن گاه، امام سجّاد علیه السّلام به حاضرین در جلسه خطاب نمود و فرمود:

دوست دارم هر که مایل باشد با یکدیگر نزد آن مرد برویم تا پاسخ مرا در مقابل بد رفتاری او بشنود. افراد گفتند:

یا بن رسول الله!

ما همگی دوست داریم که همراه شما باشیم و آنچه لازم باشد به او بگوییم و از شما حمایت کنیم.

سپس حضرت کفش های خود را پوشید و به همراه دوستان خود حرکت کرد و آنها را با این آیه شریفه قرآن نصیحت نمود:

«و الكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين» (۲۱).

و با این سخن دلنشین، همراهان فهمیدند که حضرت با آن مرد برخورد خوبی خواهد داشت. وقتی

به منزل آن مرد رسیدند، حضرت یکی از همراهان را صدا کرد و فرمود:

به او بگوئید که علی بن الحسین آمده است.

چون مرد بد زبان شنید که آن حضرت درب منزل او آمده است، با خود گفت:

او آمده است تا تلافی کند و جسارت های مرا پاسخ گوید.

پس هنگامی که آن مرد درب خانه را گشود و از خانه خارج گشت، حضرت به او فرمود:

ای برادر! تو نزد من آمدی و به من نسبت هائی دادی و چنین و چنان گفתי، اگر آنچه را که به من نسبت دادی در من وجود دارد، پس از خداوند متعال می خواهم که مرا بیامرزد.

و اگر آنچه را که گفتم، در من نیست و تهمت بوده باشد از خداوند می خواهم که تو را بیامرزد.

چون آن مرد چنین اخلاق حسنه ای را از امام زین العابدین علیه السلام مشاهده کرد، حضرت را در آغوش گرفته و بوسید و ضمن عذرخواهی، گفت:

ای سرورم!

آنچه را که به شما گفتم، تهمت بود و من خود سزاوار آن حرف ها هستم، مرا ببخش. (۲۲)

۱۵ - تخریب کعبه و پیدایش مار

ابان بن تغلب - که یکی از اصحاب و راویان حدیث می باشد - حکایت کند:

روزی حجاج بن یوسف ثقفی کعبه الهی را تخریب کرد و مردم خاک های آن را جهت تبرک بردند.

و چون پس از مدتی خواستند کعبه را تجدید بنا کنند، ناگهان مار بزرگی نمایان شد و مردم را از بنای مجدد کعبه الهی منع کرد و آنها را فراری داد.

چون این خبر به حجاج رسید، دستور داد که مردم جمع شوند و سپس بالای منبر رفت و گفت:

خداوند، رحمت کند کسی را که به ما اطلاع دهد

چه کسی از واقعیت این قضیه اطلاع کامل دارد؟

پیرمردی جلو آمد و گفت:

تنها امام سجّاد، علی بن الحسین علیه السّلام است که از این امر مهم آگاهی دارد. حجّاج پذیرفت و گفت:

آری، او معدن تمام علوم و فنون است، بایستی از او سؤال کنیم.

پس شخصی را به دنبال حضرت فرستادند و هنگامی که امام سجّاد علیه السّلام نزد حجّاج حاضر شد و جریان را به اطلاع حضرت رساندند.

فرمود:

ای حجّاج! خطای بزرگی را انجام داده ای و گمان کرده ای که خانه الهی نیز در مُلک حکومت تو است؟!

اکنون باید بر بالای منبر روی و هر طور که شده، مردم را با تقاضا و نصیحت بگوئی که هر کس هر مقدار خاک برده است باز گرداند. حجّاج پذیرفت و فرمایش حضرت را به اجراء در آورد و مردم نیز خاک هائی را که برده بودند، باز گرداندند.

پس از آن که خاک ها جمع شد، حضرت جلو آمد و دستور داد تا جای کعبه را حفر نمایند و مار در آن موقع مخفی و پنهان گشت و مردم مشغول حفر کردن و خاک برداری شدند، تا آن که به اساس کعبه رسیدند. بعد از آن، امام علیه السّلام خود جلو آمد و آن جایگاه را پوشانید و پس از گریه بسیار فرمود:

اکنون دیوارها را بالا ببرید.

و چون مقداری از دیوارها بالا رفت، حضرت فرمود:

داخل آن را از خاک پر نمائید.

و پس از آن که دیوارهای کعبه الهی را بالا بردند و تکمیل گردید، کف درونی کعبه الهی از زمین مسجدالحرام بالاتر قرار دارد و باید به وسیله پله بالا روند و داخل آن گردند. (۲۳)

۱۶ - ارتباط و نجات حتمی

در کتاب های مختلفی روایت کرده اند:

روزی

از روزها حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام مشغول نماز بود؛ و فرزندش محمد باقر سلام الله علیه - که کودکی خردسال بود - کنار چاهی که در وسط منزلشان قرار داشت، ایستاده بود و چون مادرش خواست او را بگیرد، ناگهان کودک به داخل چاه افتاد. مادر فریاد زنان، بر سر و سینه خود می زد و برای نجات فرزندش کمک می طلبید، و می گفت:

یا ابن رسول الله!

شتاب نما و به فریادم برس که فرزندت در چاه افتاد، بچه ات غرق شد و ... امام سجّاد علیه السّلام با این که داد و فریاد همسر خود را می شنید، امّا در کمال آرامش و متانت به نماز خود ادامه داد؛ و لحظه ای ارتباط خود را با پروردگار متعال و معبود بی همتای خویش قطع و بلکه سست نکرد. همسر آن حضرت، چون چنین حالتی را از شوهر خود ملاحظه کرد، با حالت افسردگی و اندوه گفت:

شما اهل بیت رسول الله چنین هستید! و نسبت به مسائل دنیا و متعلّقات آن بی اعتنا می باشید.

پس از آن که حضرت با کمال اعتماد و اطمینان خاطر، نماز خود را به پایان رسانید، بلند شد و به سمت چاه حرکت کرد و چون کنار چاه آمد، لب چاه نشست و دست خود را داخل آن برد و فرزند خود، محمد باقر علیه السّلام را گرفت و بیرون آورد. هنگامی که مادر چشمش به فرزند خود افتاد که می خندد و لباس هایش خشک می باشد؛ آرام شد و آن گاه امام سجّاد علیه السّلام به او فرمود:

ای زن ضعیف و سست ایمان! بیا فرزندت را بگیر.

زن به جهت سلامتی بچه اش، خوشحال ولی از طرفی، به جهت سخن شوهرش غمگین و گریان شد.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

من تمام توجه و فکرم در نماز به خداوند متعال بود؛ و خدای مهربان بچه ات را حفظ کرد و از خطر نجات داد. (۲۴)

۱۷ - هیزم و آرد برای سفر نهایی

یکی از اصحاب امام علی بن الحسین، حضرت سجّاد علیه السّلام حکایت نماید:

در یکی از شب های سرد و بارانی حضرت را دیدم، که مقداری هیزم و مقداری آرد بر پشت خود حمل نموده است و به سمتی در حرکت می باشد. جلو آمدم و گفتم:

یا ابن رسول الله!

این ها که همراه داری چیست؟

و کجا می روی؟

حضرت فرمود:

سفری در پیش دارم، که در آن نیاز مُبَرَم به زاد و توشه خواهم داشت. عرضه داشتم:

اجازه بفرما تا پیش خدمت من، شما را یاری و کمک نماید؟

چون حضرت قبول ننمود، گفتم:

پس اجازه دهید تا من خودم هیزم را حمل کنم و همراه شما بیاورم؟

امام علیه السّلام در جواب فرمود:

این وظیفه خود من است و تنها خودم باید آنها را به مقصد رسانده و به دست مستحقین برسانم؛ و گرنه برایم سودی نخواهد داشت.

و بعد از آن فرمود:

تو را به خدای سبحان قسم می دهم، که باز گردی و مرا به حال خود رها کن. به همین جهت، من برگشتم و حضرت به راه خویش ادامه داد.

پس از گذشت چند روزی از این جریان، امام سجّاد علیه السّلام را دیدم و سؤال کردم:

یا ابن رسول الله!

فرموده بودید که سفری در پیش دارید، لیکن آثار و علائم مسافرت را در شما نمی بینم؟!

حضرت فرمود:

بلی، سفری را در پیش دارم؛ ولی نه آنچه را که تو فکر کرده

ای، بلکه منظورم سفر مرگ - قبر و قیامت - بود، که باید خود را برای آن مهیا می کردم.

و سپس افزود:

هر کس خود را در مسیر سفر آخرت ببیند، از حرام و کارهای خلاف دوری می کند و همیشه سعی می نماید تا به دیگران کمک و یاری برساند. (۲۵)

۱۸ - اشتهای انگور در بالای کوه

لیث بن سعد حکایت کند:

در سال ۱۱۳ هجری قمری برای زیارت کعبه الهی، به حج مشرف شده بودم، و چون به شهر مکه معظمه وارد شدم و نماز ظهر و عصر را به جا آوردم. به بالای کوه ابو قییس - که در کنار کعبه الهی قرار دارد - رفتم؛ و در آن جا مردی را دیدم که نشسته و مشغول دعا و نیایش می باشد؛ و بعد از اتمام دعا، به محضر پروردگار، چنین خواسته ای را طلب کرد:

ای خداوندا! من به انگور علاقه و اشتها دارم،

خدایا هر دو لباس من کهنه و پوسیده گشته است. هنوز دعا و سخن او تمام نشده بود، که ناگهان دیدم ظرفی پر از انگور جلوی آن شخص ظاهر گشت، که انگوری همانند آن هرگز ندیده بودم؛ و همراه آن نیز دو جامه، همچون بُرد یمانی آورده شد. هنگامی که آن شخص خواست شروع به خوردن انگور نماید، من نیز جلو رفتم و گفتم:

من نیز با شما در این هدایا شریک هستم. اظهار داشت:

برای چه؟

عرضه داشتم:

چون شما دعا می کردی و من آمین می گفتم.

آن شخص فرمود:

پس جلو بیا و با من میل نما؛ و مواظب باش که چیزی از آن را مخفی و پنهان منمائی. هنگامی که انگورها را خوردیم، اظهار داشت:

اکنون یکی از این دو جامه

را نیز بگیر.

عرض کردم:

خیر، من احتیاجی به آن ندارم.

فرمود:

پس آن را بر من بپوشان، و چون آن دو جامه را پوشید، حرکت کرد و من هم دنبالش رفتم تا به مَسعی - محلّ سعی بین صفا و مروه - رسیدیم، مردی آمد و اظهار داشت:

من برهنه ام، مرا بپوشان، خداوند تو را بپوشاند.

آن شخص هم یکی از آن دو جامه را از تن خود بیرون آورد و به آن سائل داد.

لیث بن سعد گوید:

من آن شخص را نشناختم کیست، و از مردم پرسیدم که آن مرد چه کسی می باشد؟

در پاسخ گفتند:

او حضرت علی بن الحسین، امام سجاد، زین العابدین علیه السلام می باشد. (۲۶)

۱۹ - مصیبت من از یعقوب مهم تر بود

اسماعیل بن منصور - که یکی از راویان حدیث است - حکایت کند:

امام سجاد، حضرت زین العابدین علیه السلام پس از جریان دلخراش و دلسوز عاشورا بیش از حدّ بی تابی و گریه می نمود. روزی یکی از دوستان حضرت اظهار داشت:

یابن رسول الله!

شما با این وضعیّت و حالتی که دارید، خود را از بین می برید، آیا این گریه و اندوه پایان نمی یابد؟

امام سجاد علیه السلام ضمن این که مشغول راز و نیاز به درگاه خداوند متعال بود، سر خود را بلند نمود و فرمود:

وای به حال تو! چه خبر داری که چه شده است، پیغمبر خدا، حضرت یعقوب در فراق فرزندش، حضرت یوسف علیهما السلام آن قدر گریه کرد و نالید که چشمان خود را از دست داد، با این که فقط فرزندش را گم کرده بود. ولیکن من خودم شاهد بودم که پدرم را به همراه اصحابش چگونه و با چه وضعی به شهادت رساندند. نیز اسماعیل گوید:

سجّاد علیه السّلام بیشتر به فرزندان عقیل محبّت و علاقه نشان می داد، وقتی علّت آن را جویا شدند؟

فرمود:

وقتی آنها را می بینم یاد کربلاء و عاشورا می کنم. (۲۷)

۲۰ - رعایت حقّ مادر و برخورد با مخالف

مرحوم سید محسن امین، به نقل از کتاب مرآت الجنان مرحوم علاّمه مجلسی آورده است:

امام علیّ بن الحسین، حضرت زین العابدین علیه السّلام بسیار به مادر خود احترام می نمود و لحظه ای از خدمت به او و رعایت حقوقش دریغ نمی کرد. روزی عدّه ای از اصحاب به آن حضرت عرض کردند:

یا ابن رسول الله!

شما بیش از همه ما نسبت به مادرت نیکی و خدمت کرده ای و می کنی؛ ولی با این حال، یک بار ندیده ایم که با مادرت هم غذا شده باشی؟

حضرت سجّاد علیه السّلام در جواب، به اصحاب خویش فرمود:

می ترسم سر سفره ای کنار مادرم بنشینم و بخواهم لقمه ای را بردارم که او میل آن را داشته است که بردارد، و به همین جهت سعی می کنم که با او هم غذا نباشم. (۲۸)

همچنین به نقل از امام جعفر صادق علیه السّلام حکایت کرده اند:

روزی عبّاد بصری - که یکی از سران صوفیه و دراویش بود - در بین راه مکه، حضرت سجّاد امام زین العابدین علیه السّلام را ملاقات کرد و گفت:

ای علیّ بن الحسین! تو جهاد و مبارزه با دشمنان و مخالفان را رها کرده ای، چون که سخت و طاقت فرسا بود و به سوی مکه معظمه جهت انجام مراسم حجّ حرکت کرده ای چون که ساده و آسان است؟!

و حال آن که خداوند در قرآن گوید:

به درستی که خداوند از مؤمنین جان و اموالشان را در قبال بهشت خریداری نموده است

تا در راه خدا مقاتله و مبارزه نمایند و بکشند و یا کشته شوند ... و در آن جهاد، سعادت عظیم خواهد بود.

امام سجّاد علیه السّلام - با کمال متانت و آرامش - فرمود:

آیه قرآن را به طور کامل تا پایان آن ادامه بده و بخوان؟

عبّاد بصری خواند:

توبه کنندگان عابد و شکرگزارانی که دائم در رکوع و سجود هستند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و نگهبان و نگه دارنده احکام و حدود الهی می باشند امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

هر زمان چنین افرادی را با این اوصاف و حالات یافتیم، قیام و جهاد با آنها در راه خدا برای نابودی دشمن، همانا از حجّ و اعمال آن افضل خواهد بود. (۲۹)

۲۱ - تسلیم اجباری

حضرت باقرالعلوم صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید:

در یکی از سال ها، یزید فرزند معاویه بن ابی سفیان به قصد انجام مراسم حجّ خانه خدا، عازم مکه معظمه گردید.

و در مسیر راه خود وارد مدینه منوره شد و چون در آن شهر مستقرّ گردید، ماموری را فرستاد تا یکی از مردان قریش را نزد وی آورد.

همین که آن مرد را نزد یزید آوردند، یزید به او گفت:

آیا تو اعتراف و اقرار می کنی بر این که تو بنده من هستی و اگر من مایل باشم و می توانم تو را بفروشم، یا غلام خود گردانم.

آن مرد قریشی اظهار داشت:

ای یزید! به خدای یکتا سوگند، تو و پدرت بر طایفه قریش هیچ برتری و فضیلتی نداشته اید؛ و همچنین از جهت اسلام، تو از من بهتر و برتر نخواهی بود، بنابراین چگونه به آنچه که گفتی، اعتراف و اقرار نمایم.

یزید با شنیدن این سخن، خشمگین شد و گفت:

اگر اعتراف نکنی، دستور قتل تو را صادر می کنم.

آن مرد، یزید را مخاطب قرار داد و اظهار داشت:

همانا کشتن من از قتل حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام مهم تر نیست.

پس از آن یزید بن معاویه دستور قتل و اعدام او را صادر کرد؛ و سپس دستور داد تا حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام را نزد وی احضار نمایند.

همین که آن امام مظلوم علیه السلام را به حضور یزید آوردند، یزید همان سخنانی را که به آن مرد قریشی گفته بود، برای حضرت سجاد علیه السلام، نیز بازگو کرد.

حضرت در مقابل اظهار نمود:

اگر اعتراف و اقرار نکنم، آیا همانند آن مرد، دستور قتل مرا هم صادر خواهی کرد؟

یزید ملعون پاسخ داد:

آری، چنانچه اقرار نکنی، تو هم به سرنوشت او دچار خواهی شد.

امام علیه السلام چون چنین دید، اظهار داشت:

من از روی اضطرار و ناچاری تسلیم هستم و به آنچه گفتم اقرار و اعتراف می نمایم، و تو هم آنچه خواهی انجام بده.

آن گاه یزید خبیث در چنین حالتی به حضرت سجاد، زین العابدین علیه السلام خطاب کرد و عرضه داشت:

تو با این روش، حفظ جان خود کردی و از کشته شدن نجات یافتی، پس تو آزادی. (۳۰)

۲۲ - نان خشک و گوهر در شکم

زهری - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب حضرت سجاد علیه السلام است - حکایت کند:

روزی در محفل و محضر امام زین العابدین علیه السلام که تعدادی از دوستان و مخالفان حضرت نیز در آن جمع حضور داشتند، نشسته بودم، که مردی از دوستان حضرت با چهره ای غمناک و افسرده وارد شد، حضرت

فرمود:

چرا غمگینی؟

تو را چه شده است؟

عرض کرد:

یا ابن رسول الله!

چهار دینار بدهی دارم و چیزی که بتوانم آن را بپردازم ندارم، همچنین عائله ام بسیار است و درآمدی برای تامین مخارج آنها ندارم.

در این هنگام، امام سجاد علیه السلام به حال دوستش گریست، من عرض کردم:

آقا! چرا گریه می کنی؟

حضرت فرمود:

گریه آرام بخش عقده ها و مصائب می باشد و چه مصیبتی بالاتر از این که انسان نتواند مشکلات مؤمنی از دوستانش را برطرف نماید.

در همین بین، حاضرین از مجلس پراکنده شدند، و مخالفین در حال بیرون رفتن از مجلس زخم زبان می زدند، که این ها - ائمه اطهار علیهم السلام - ادعا می کنند بر همه جا و همه چیز دست دارند و آنچه از خدا بخواهند برآورده می شود، ولی عاجزند از این که بتوانند مشکلی را برطرف نمایند.

آن مرد نیازمند، این زخم زبانها را شنید و به حضرت عرض کرد:

تحمل این حرف ها برای من سخت تر از تحمل مشکلات خودم بود.

حضرت فرمود:

خداوند، راه حلی برای کارهایت به وجود آورد، و سپس امام علیه السلام به یکی از کنیزان خود فرمود:

غذایی را که برای افطار و سحر دارم بیاور، کنیز دو قرص نان خشک آورد.

حضرت به آن دوستش فرمود:

این دو عدد نان را بگیر، که خداوند به وسیله آنها بر تو خیر و برکت دهد، پس آن مرد دو قرص نان را گرفت و رفت.

در بین راه، به ماهی فروشی برخورد کرد، به او گفت:

یکی از ماهی های خود را به من بده تا در عوض آن قرص نانی به تو بدهم، ماهی فروش نیز قبول کرد و یک عدد ماهی به آن

مرد داد و در ازای آن یک قرص نان دریافت نمود.

آن مرد ماهی را گرفت و چون به منزل رسید، خواست ماهی را برای عائله اش تمیز و آماده پختن نماید، پس همین که شکم ماهی را پاره نمود، دو گوهر گرانبها در شکم ماهی پیدا کرد، با شادمانی آنها را برداشت و شکر و سپاس خداوند متعال را به جای آورد.

در همین بین، شخصی درب خانه اش را کوبید، وقتی بیرون آمد، دید همان ماهی فروش است، می گوید:

هرچه تلاش کردیم که این نان را بخوریم نتوانستیم؛ چون بسیار سفت و خشک است، گمان می کنم در وضعیتی سخت به سر می بری، بیا این نانت را بگیر؛ و ماهی را هم نیز به تو بخشیدم.

پس از گذشت لحظاتی، شخص دیگری درب خانه اش را کوبید، و چون درب را گشود، کوبنده درب گفت:

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود:

خداوند متعال، مشکل تو را برطرف ساخت، اکنون غذا و نان ما را بازگردان، که کسی غیر ما نمی تواند آن نآنهارا بخورد.

و سپس آن مرد گوهرها را با قیمت خوبی فروخت و قرض خود را پرداخت کرد؛ و سرمایه ای مناسب برای کسب و کار و تامین مایحتاج مشکلات زندگی خانواده اش تنظیم کرد. (۳۱)

۲۳ - برخورد با دشمن ناآگاه

هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه السلام را به عنوان اسیر وارد شهر شام کردند و در بین ایشان حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام نیز با حالتی ناجور و دلخراش حضور داشت، مردم شام با تبلیغات سوئی که توسط مامورین یزید لعنه الله علیه شده بود، با شادمانی و سرور برای استقبال از اسیران آمده بودند.

در بین مردم پیرمردی بود، جلو

آمد و گفت:

شکر خدای را که مردان شما را کشت و آتش فتنه خاموش شد؛ و سپس به آن عزیزان دل شکسته، بسیار دشنام و ناسزا گفت.

امام علیه السلام در همان وضعیتی که بود، فرمود:

ای پیرمرد! آنچه تو گفتی، من گوش کردم و چیزی نگفتم تا آن که سخن تو تمام شد؛ و آنچه خواستی گفتی، اکنون ساکت باش تا من نیز سخنی گویم؟

پیرمرد گفت:

آنچه می خواهی بیان کن.

حضرت فرمود:

آیا قرآن خوانده ای؟

پیرمرد گفت:

آری.

حضرت فرمود:

این آیه قرآن را نیز خوانده ای:

«قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»

یعنی؛ من از شما پاداشی به جز مودت و دوستی اهل بیت را نمی خواهم. پیرمرد پاسخ داد:

آری، آن را خوانده ام.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

ما اهل بیت - قُربى - هستیم؛ و آیا این آیه قرآن را

«وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ»؛

حق و شئون اهل بیت را پرداخت و رعایت نمائید،

خوانده ای؟

پیرمرد نیز گفت:

آری، آن را هم خوانده ام.

حضرت فرمود:

به راستی که آن افراد، ما هستیم؛ پس حقّ ما چگونه باید رعایت گردد؟

پیرمرد شامی گفت:

آیا واقعا شما همانها هستید؟

حضرت فرمود:

بلی؛ و سپس افزود:

آیا این آیه قرآن را «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ»؛

آنچه از غنائم و منافع را که به دست می آورید، باید یک پنجم آن را - به عنوان خمس - تحویل رسول خدا و اهل بیتش دهید، را خوانده ای؟

پیرمرد گفت:

بلی.

آن گاه امام علیه السلام فرمود:

ما اهل بیت رسول خدا هستیم، و آیا این آیه قرآن را «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»

یعنی؛ خداوند شما اهل بیت را از هر نوع گناه و آلودگی پاک

و منزّه گردانده است، را نیز خوانده ای؟

در این حال پیرمرد شامی دست های خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت:

خداوندا به تو پناه می برم،

خدایا توبه کردم، سال ها است که قرآن می خوانده ام و این چنین درک نمی کردم و امروز هدایت گشتم. (۳۲)

۲۴ - پذیرائی جنیان از حاجیان

امام سجّاد، حضرت زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه به همراه تنی چند از دوستان و یاران خویش عازم مکه معظمه گردید، در این بین، حضرت با بعضی از دوستان مقداری عقب تر و تعدادی نیز به همراه خدمه جلوتر حرکت می کردند.

آنهایی که جلوتر بودند، چون به محلّ عَشْفان - منزل گاه و استراحتگاه حاجیان - رسیدند، در گوشه ای خیمه زده و چادر برپا کردند. وقتی حضرت نزدیک آنها رسید فرمود:

چرا این جا بار انداخته اید! این جا محلّ سکونت آن دسته از جنّیانی است که از دوستان و شیعیان ما هستند؛ و بودن ما در این جا برای آنها موجب مزاحمت و ضرر می باشد.

اصحاب گفتند:

ما این موضوع را نمی دانستیم؛ و چون خواستند اسباب و وسائل خود را جمع کنند و از آن جا کوچ نمایند، ناگهان صدائی را شنیدند که گفت:

یا ابن رسول الله!

حرکت نکنید و همین جا بمانید، زیرا ما به وجود شما افتخار می کنیم.

سپس طبقی را فرستادند و گفتند:

دوست داریم میهمان ما باشید، و از آنچه برایتان فرستادیم تناول نمائید.

همین که اصحاب امام علیه السلام، نگاه کردند، دیدند در گوشه ای از خیمه حضرت طبقی از انواع میوه های انگور، رطب، انار، موز و دیگر میوه ها قرار دارد ولی کسی را ندیدند، بلکه فقط صدائی را می شنیدند و طبق میوه

ها را مشاهده می کردند. بعد از آن امام سجّاد علیه السّلام همراهان خود را دعوت نمود و همگی از آن میوه ها میل کردند؛ و پس از آن حرکت کرده و از آن مکان کوچ نمودند و به سمت مکه معظّمه رهسپار شدند. (۳۳)

۲۵ - یادی از سخنان حضرت خضر

ابو حمزه ثمالی - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام سجّاد، زین العابدین علیه السّلام است - حکایت کند:

روزی به همراه آن حضرت از مدینه طیبه بیرون رفتیم، و چون به یکی از باغات در حوالی شهر مدینه رسیدیم، حضرت به من خطاب نمود و فرمود:

مدّت ها پیش، مثل همین روز کنار این باغ تکیه بر دیوار آن داده بودم و در فکر و اندوه قرار داشتم، که ناگاه مردی سفید پوش را دیدم در مقابل من ایستاده است و به صورتم نگاه می نماید.

پس از گذشت لحظاتی، مرا مورد خطاب قرار داد و اظهار نمود:

چرا غمگین و اندوهناک هستی؟

آیا برای دنیا این چنین در فکر و اندیشه فرو رفته ای؟

اگر چنین است، بدان که دنیا برای عموم مخلوقات است، و افراد نیک و پست همه از آن بهره می برند.

گفتم:

خیر، غم و اندیشه من درباره دنیا نیست.

آن مرد اظهار نمود:

آیا برای آخرت غمگینی؟

آخرت وعده گاه حتمی برای همگان است و حکم فرمای آن روز، خداوند یکتا می باشد.

گفتم:

خیر، اندیشه و اندوه من درباره آخرت نیست.

گفت:

پس برای چه این گونه غمگین هستی؟

گفتم:

ناراحتی و اندوه من به جهت عبدالله بن زبیر می باشد.

سپس آن مرد سفیدپوش تبسمی نمود و فرمود:

آیا تا به حال کسی را دیده ای که اعتماد و توکل بر خداوند رحیم نماید و آن گاه ناامید گردد؟

گفتم:

خیر.

فرمود:

آیا

تاکنون کسی را دیده ای که از خداوند چیزی را بخواهد و به آن دست نیابد؟

گفتم:

خیر.

سپس افزود:

و آیا کسی را دیده ای که از خدا بترسد و در زندگی پیروزمند و خوشبخت نباشد؟

گفتم:

خیر.

و بعد از بیان چنین سخنان حکمت آمیز، آن مرد سفیدپوش حرکت کرد و از آن جا رفت؛ و از نظرم غایب گشت. ابو حمزه ثمالی گوید:

امام سجّاد علیه السّلام در پایان سخن خویش فرمود:

آن مرد حضرت خضر نبیّ علیه السّلام بود. (۳۴)

۲۶ - خبر از غیب و شفای جنّ زدگی

مرحوم قطب الدّین راوندی، به نقل از حضرت باقرالعلوم علیه السّلام حکایت کند:

شخصی به نام ابو خالد کابلی مدّت زمانی را خدمت گذاری امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام نمود و چون به طول انجامید، جهت دیدار با مادر خویش از امام سجّاد علیه السّلام اجازه خواست که راهی شهر شام گردد.

امام علیه السّلام او را مخاطب قرار داد و فرمود:

ای ابو خالد! فردا مردی از اهالی شام - که معروف و ثروتمند می باشد - به همراه دخترش که دچار جنّ زدگی شده است، وارد مدینه خواهد شد. پدر این دختر به دنبال کسی می گردد که دخترش را معالجه و درمان نماید؛ پس تو نزد او می روی و اظهار می داری که من دخترت را معالجه می کنم و مقدار ده هزار درهم می گیرم.

چون فردای آن روز فرا رسید، مرد شامی وارد مدینه شد، ابو خالد کابلی طبق دستور امام علیه السّلام نزد وی آمد و گفت:

چنانچه ده هزار درهم به من بدهی، دخترت را معالجه و درمان می نمایم. پدر دختر هم قبول کرد و قول داد که چنانچه دخترش خوب و سالم شود آن مقدار پول

را بپردازد. ابو خالد کابلی نزد امام سجاد علیه السلام رفته و جریان را برای آن حضرت بازگو کرد.

پس حضرت به او فرمود:

مرد شامی بی وفایی می کند و پول را به تو نمی دهد؛ ولی با این حال، تو نزد دختر می روی و گوش چپ او را می گیری و می گوئی:

ای خبیث! علی بن الحسین می گوید:

هر چه زودتر از بدن این دختر خارج شو و او را رها کن. ابو خالد کابلی نیز پیام حضرت را به انجام رسانید و سپس دختر از آن حالت جنّ زدگی نجات یافت و بهبودی کامل خود را بازیافت.

اما همین که ابو خالد آن ده هزار درهم را مطالبه نمود، مرد شامی بدون پرداخت کمترین پولی او را از منزل خود بیرون کرد.

پس از آن، ابو خالد نزد امام زین العابدین علیه السلام بازگشت و جریان را به طور مفصل برای آن بزرگوار بازگو کرد.

حضرت در پاسخ فرمود:

گفته بودم که مرد شامی حيله و نیرنگ دارد و از پرداخت پول، امتناع می ورزد، ولی بدان که دخترش دو مرتبه به همین زودی دچار جنّ زدگی خواهد شد و پدرش نزد تو می آید.

پس موقعی که مراجعه کرد به او بگو:

چون به عهد خود وفا نکردی، چنین شده است؛ اکنون باید همان آن مبلغ را تحویل علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام بده تا او را معالجه و درمان کنم و دیگر آن حالت جنّ زدگی باز نخواهد گشت. بنابر این مرد شامی به ناچار، آن مبلغ را تحویل امام سجاد علیه السلام داد؛ و ابو خالد نزد دختر آمد و همان سخن قبل را

در گوش چپ دختر بازگو کرد و افزود:

چنانچه برگردی، تو را به آتش قهر خداوند متعال می سوزانم.

امام محمد باقر علیه السلام افزود:

با این روش، دختر به بهبودی کامل رسید و نجات یافت و چون با پدرش به سمت شهر شام رفتند، پدرم حضرت زین العابدین علیه السلام آن پول ها را تحویل ابو خالد کابلی داد و به او اجازه داد تا جهت دیدار مادرش راهی شهر شام گردد. (۳۵)

۲۷ - شادمانی فقیران در روز جمعه

ابو حمزه ثمالی حکایت کند:

در یکی از روزهای جمعه، هنگامی که نماز صبح را به امامت حضرت سجاد علیه السلام خواندیم، سپس حضرت روانه منزل خود شد.

و چون وارد منزل گردید، یکی از کنیزان خود را به نام سکینه صدا زد و فرمود:

امروز جمعه است، هر فقیر و مستمندی که مراجعه کند نباید دست خالی و ناامید برگردد.

من به حضرتش عرضه داشتم:

هر سائلی که مستحق نیست؟

فرمود:

می دانم؛ ولی می ترسم همان شخصی که ناامید شود، مستحق باشد و به جهت آن مورد عقاب و سخط قرار گیریم. همان طوری که حضرت یعقوب علیه السلام، هر روز گوسفندی را قربانی می نمود و آن را به فقرا و نیازمندان صدقه می داد و مقداری از آن را نیز خود و خانواده اش مصرف می کردند. ولیکن غروب جمعه ای، یک نفر مؤمن روزه دار غریب، درب منزل حضرت یعقوب علیه السلام آمد و گفت:

به من غریب گرسنه کمک کنید، جواب او را ندادند و آن غریب چندین مرتبه خواسته خود را تکرار کرد؛ و چون ناامید شد و شب فرا رسیده بود رفت و شکایت گرسنگی خود را با خداوند متعال بازگو کرد و بدون آن

که چیزی خورده باشد خوابید و فردای آن روز را نیز روزه گرفت.

در همان شب از سوی خداوند به یعقوب وحی نازل شد:

بنده ای از بندگان مرا ناامید گرداندی و موجب عقاب و سخط قرار گرفته اید.

ای یعقوب! محبوب ترین پیامبران من آنانی هستند که بر مستمندان محبت و دلسوزی داشته باشند و آنها را در پناه خود قرار دهند و هر که بنده ای از بندگان مؤمن مرا ناامید کند مبتلا به عقوبت سختی خواهد شد، پس تو هم خود را آماده مصائب و مقدرات گردان.

پس از بیان داستان مفصل قصه یعقوب و یوسف علیهما السلام، ابو حمزه ثمالی گوید:

به حضرت سجّاد علیه السلام عرض کردم:

آن زمانی که حضرت یوسف به درون چاه افتاد چند ساله بود؟

در پاسخ فرمود:

نه سال داشت، گفتم:

فاصله منزل حضرت یعقوب تا شهر مصر چه مقدار مسافتی بوده است؟

جواب فرمود:

مسافتی معادل دوازده روز پیاده روی.

و سپس افزود بر این که حضرت یوسف زیباترین افراد زمان خود بود که مورد حسادت برادران خود قرار گرفت و سپس جریان به چاه افتادن و زندانی شدن و نابینا شدن پدرش یعقوب و وصال مجدد را به طور مشروح بیان نمود، که در این داستان به ترجمه خلاصه ای از آن اکتفا شد. (۳۶)

۲۸ - خسارت بعضی از مردان در قیامت

حضرت ابو عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام حکایت نماید:

در مدینه طیبه مردی بیکار و ولگرد وجود داشت که کارش جُک گفتن و خندانیدن افراد بود. روزی با خود گفت:

من همه را خندانده ام، مگر یک نفر به نام علی بن الحسین، امام سجّاد علیه السلام را؛ و بالاخره یک روزی باید حيله ای برایش بسازم تا او و دیگر همراهانش را بخندانم.

حالی که حضرت زین العابدین علیه السّلام به همراه دو نفر از دوستان خود از محلی عبور می نمود، آن شخص شوخ مزاج آمد و عبای حضرت را از روی شانه هایش کشید و فرار کرد. دوستان حضرت او را دنبال کردند و عبای حضرت را از او پس گرفتند و در حالی که امام علیه السّلام کناری نشسته و در فکر فرو رفته بود عبای حضرت را تقدیم حضورش کردند.

امام علیه السّلام بعد از آن که عبای خود را گرفت و بر دوش انداخت، به آن دو نفر همراه خود فرمود:

این شخصی که این چنین کاری را مرتکب شد، چه کاره است؟

عرضه داشتند:

شخصی بی کار است، که با متلک و جُک گفتن مردم را می خندانند و از این راه امرار معاش کرده و زندگی خود را تامین می کند.

حضرت فرمود:

به او بگویید:

وای بر حال تو! مگر نمی دانی، روزی را در پیش داری که به حساب اعمال و گفتار رسیدگی خواهد شد؛ و در آن روز متوجه خواهی شد که خسارت کرده ای و پشیمان خواهی گشت و دیگر قابل جبران نخواهد بود. (۳۷)

۲۹ – دعا برای سهولت زایمان گرگ

مرحوم قطب الدین راوندی در کتاب خود آورده است:

روزی امام سجّاد علیه السّلام، به سمت یکی از باغات خود در اطراف مدینه حرکت می کرد، در بین راه گرگی را دید که موهای بدنش ریخته بود با حالتی غمگین ناله می کرد و زوزه می کشید.

چون حضرت نزدیک گرگ رسید، فرمود:

بلند شو برو، من برایش دعا می کنم و إن شاء الله مشکلی نخواهد داشت.

پس گرگ حرکت کرد و رفت، شخصی که همراه امام علیه السّلام بود به حضرت

گفت:

جریان این گرگ چه بود؟

امام علیه السلام فرمود:

گرگ می گفت:

من همسری دارم که در حال زایمان و در شدت درد، ناراحت است به فریاد ما برس و چاره ای بیندیش که با سلامتی فارغ شود و من قول می دهم که ما و ذریه ما آسیبی به شما و شیعیانتان نرسانیم؛ و من به او گفتم:

انجام می دهم، سپس گرگ با خاطری آسوده حرکت کرد و رفت. (۳۸)

۳۰ - دیگران را بهتر از خود و خانواده خود دانستن

امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از جد بزرگوارش، حضرت باقرالعلوم علیه السلام حکایت فرماید:

روزی یکی از اصحاب به نام زُهری در حالی که خیلی غمگین و افسرده خاطر بود، به محضر امام زین العابدین علیه السلام وارد شد.

همین که امام علیه السلام چشمش به او افتاد، فرمود:

چرا این چنین غمناک و ناراحت هستی؟

زُهری اظهار داشت:

یا ابن رسول الله!

ناراحتی های بسیاری از سوی دوستان و آشنایان، یکی پس از دیگری بر من وارد شده است؛ و نسبت به موقعیت کنونی من چشم طمع دوخته اند، دیگر با چه امیدی به دوستان خوش بین باشم.

امام سجّاد علیه السلام فرمود:

ای زُهری! زبان خود را کنترل نما و هر سخنی را هر جا و پیش هر کسی مگوی؛ و چنانچه رعایت حال اشخاص را بنمائی، تمام افراد خاطر خواه تو خواهند بود.

زُهری گفت:

یا ابن رسول الله!

من هیچ گاه از امکانات خود دریغ نکرده و به آنها کمک و احسان کرده ام.

حضرت اظهار نمود:

مواظب باش که خودخواهی و غرور تو را نگیرد، و دقت نما، آنچه را که می گوئی دلنشین باشد، فکر نکن هر آنچه می شنوی زشت و باطل است، همیشه در کار و سخن دیگران اندیشه و توجه نما و سعی

کن تا از خود سعه صدر نشان دهی.

سپس امام علیه السلام افزود:

هر کس در مسائل گوناگون زندگی و اجتماعی عقل خود را به کار نیندازد و با چشم و گوش بسته و با رکود فکری حرکت کند، سریع به هلاکت و ضلالت می افتد.

ای زُهری! چه می شود که مسلمانها را نیز همانند اعضاء خانواده ات حساب کنی، آنهایی که از تو بزرگتر هستند همچون پدر، آنهایی که کوچکترند چون فرزندان؛ و آنهایی هم که هم سنّ و هم سطح خودت باشند همچون برادرانت به شمار آیند.

آیا دوست داری که در حقّ یکی از اعضا خانواده ات تجاوز و ظلمی شود؛ و یا گزندى به یکی از آنها وارد گردد؛ و آن که بی جهت آبرویش ریخته شود؟

اگر شیطان ملعون تو را وسوسه کند که بر یکی از مسلمانها برتری و فضیلت داری، دقت کن آن که از تو بزرگتر است بگو او قبل از من ایمان آورده و بیش از من کار خیر و عمل صالح انجام داده است پس او بر من فضیلت و برتری دارد.

و اگر از تو کوچکتر باشد، بگو من بیش از او گناه و معصیت کرده و خطاکارم؛ و او از من بهتر و برتر می باشد.

و امّا آن که هم ردیف و هم سطح تو باشد، بگو من به گناهان خود مطمئنّ خواهم بود؛ ولی نسبت به او مشکوک هستم و یقین به گناه او ندارم پس من از او بهتر نیستم.

و چنانچه مسلمانها تو را تعظیم و احترام کنند، بگو آنها با معرفت و با ادب هستند؛ و چنانچه تو را کوچک شمرند و تحقیرت کنند، پس بگو در اثر خلاف

های خودم می باشد و من خود را مقصّر در بی اعتنائی آنها نسبت به خودم می دانم.

و اگر در جامعه، این چنین معاشرت کنی و با این روش و اندیشه برخورد و حرکت نمائی، بهترین زندگی را خواهی داشت و دوستانِ پر محبّت و دلسوز تو بسیار خواهند شد، و دشمنان و مخالفین کمتری را خواهی یافت.

و بدان که بهترین مردمان کسی است که بیشترین خیر را به هم نوعان خود برساند گرچه هیچ خیری به او نرسیده باشد؛ و خود را از تمام افراد بی نیاز بداند و چشم داشتی به کسی نداشته باشد. (۳۹)

۳۱ - تواضع و فروتنی برای همه

امام جعفر صادق علیه السلام حکایت نموده است:

هر گاه حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السلام می خواست به همراه عدّه ای مسافرت رود، سعی می کرد که او را نشناسند، همچنین شرط می نمود تا در تمام کارها همانند دیگر افراد شریک باشد و خدمت نماید.

در یکی از مسافرت‌هایی که حضرت با عدّه ای داشت؛ در بین راه، شخصی حضرت را شناخت و به همراهان حضرت گفت:

آیا او را می شناسید؟

گفتند:

نه، او را نمی شناسیم.

آن شخص گفت:

او حضرت زین العابدین، پسر امام حسین علیه السلام است، پس همراهان دست و پای حضرت را بوسیدند؛ و عرضه داشتند:

ای پسر رسول خدا! خواستی ما را به آتش جهنّم مبتلا- گردانی، اگر ما جسارتی به شما می کردیم تا آخر عمر بدبخت می شدیم، ای مولای ما! چرا چنین برخوردی نمودی و به طور ناشناس همراه ما آمدی؟

حضرت فرمود:

من یک زمانی با عدّه ای که مرا می شناختند، مسافرت رفتم و آنان به جهت رسول الله صلی الله علیه و آله بیش از آنچه مستحقّ

بودم، به من کمک و خدمت کردند.

و الان هم ترسیدم مرا بشناسید و همانند آن دوستانم با من برخورد نمائید؛ و من نتوانم همانند دیگران در کارها مشارکت نموده و کمک نمایم و همچنین نتوانم وظایف خویش را انجام دهم. به همین جهت، مخفی بودن و ناآشنا بودنم در بین دوستان هم سفر برای من بهتر است. (۴۰)

همچنین طاووس یمانی گوید:

روزی شخصی را در مسجد الحرام، زیر ناودان کعبه الهی دیدم که سخت گریه می کند و ناله می زند، و با پرورگار خود مناجات می نماید.

چون از نماز و راز نیاز با پرورگار محبوب فارغ شد، جلو رفتم و به او نگاه کردم، متوجه شدم که حضرت زین العابدین، امام سجاد علیه السلام است. نزدیک حضرتش رفتم و عرض کردم:

یا ابن رسول الله!

شما را در حال گریه و زاری دیدم، با این که سه فضیلت والا در وجود شما هست که دیگران محروم می باشند:

اول آن که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی.

دوم آن که جدت شفیع امت در قیامت است.

و سوم آن که رحمت الهی برای شما اهل بیت رسالت است.

حضرت فرمود:

ای طاووس!

اما این که گفתי فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله هستم، صحیح است؛ ولی آن موجب ایمنی من نخواهد شد، زیرا در قیامت خویشاوندی اثری ندارد.

همچنین شفاعت جدّم مرا فائده ای نمی بخشد، چون خداوند متعال فرموده است:

شفاعت. شامل کسانی می شود که خداوند از آنها راضی و خورسند باشد.

و اما رحمت و لطف پرورگار طبق فرموده خودش شامل نیکوکاران و پرهیزکاران خواهد شد، و من خودم را جزء آنان نمی دانم. (۴۱)

مرحوم شیخ طوسی

رحمه الله عليه در کتاب خود آورده است:

روزی شخصی بر امام سجاد زین العابدین علیه السلام وارد شد و عرضه داشت:

ای پسر رسول خدا! شب را چگونه و در چه حالی سپری نمودی؟ و اکنون در چه حالی هستی؟

حضرت در پاسخ چنین اظهار نمود:

شب را گذراندم و هم اکنون در حالی می باشم که هشت چیز به دنبال من می باشند و مرا می طلبند:

۱ - خداوند متعال، که از من اطاعت و اجراء دستورات و انجام واجبات و وظایف را می طلبد.

۲ - پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، که انجام مستحبات و کارهای پسندیده را از من می طلبد.

۳ - عائله و خانواده ام، که از من نفقه و مایحتاج زندگی خود را درخواست دارند.

۴ - هوای نفس، که آرزوی رسیدن به خواسته های خود را دارد.

۵ - شیطان، که می خواهد مرا مطیع و فرمان بر خویش قرار دهد.

۶ - دو ملک مامور الهی، که در همه جا و همه حالات همراه من هستند و از من صداقت و درستکاری می خواهند.

۷ - ملک الموت و عزرائیل است، که هر لحظه ممکن است روح و جان مرا بگیرد.

۸ - و در نهایت قبر است، که در انتظار دریافت و تحویل بدن و جسم من به درون خود می باشد.

سپس امام علیه السلام افزود:

اکنون حال کسی که در چنین حالات و در مقابل چنین طلبکارانی قرار گرفته است، چگونه می تواند باشد. (۴۲)

همچنین مرحوم قطب الدین راوندی رحمه الله علیه - که قبر شریفش در وسط صحن مطهر حضرت معصومه علیها السلام می

باشد - در کتاب خود آورده است:

حضرت باقرالعلوم علیه السلام فرموده است:

روزی پدرم

امام سجّاد سلام الله عليه سخت مریض شد و در بستر بیماری قرار گرفت، پدرش امام حسین علیه السّلام ضمن عیادت از او اظهار داشت:

چه چیزی را اشتها داری؛ خواسته و نیازت چیست تا انجام دهم؟

حضرت سجّاد علیه السّلام چنین پاسخ داد:

می خواهم تکیه گاهم پروردگارم باشد، چون که او ناظر و شاهد احوال من می باشد؛ و اگر مصلحت من باشد مرا عافیت می بخشد، و من در هر حال راضی به رضایت و مقدرات او هستم.

امام حسین به فرزندش، زین العابدین علیهما السّلام فرمود:

احسنت، روش تو همانند حضرت ابراهیم علیه السّلام می باشد، هنگامی که در شدیدترین سختی های زندگی قرار گرفت و دشمنان او را بر بالای منجیق بردند تا حضرتش را در آتش افکنند، جبرئیل علیه السّلام به کمک او آمد و اظهار داشت:

ای ابراهیم! چه خواسته ای داری، بگو تا برآورده کنم؟

در پاسخ اظهار داشت:

من در هر حال راضی به رضای خداوند متعال هستم؛ و او پناهگاه و تکیه گاه من می باشد، هرچه را او مصلحت بداند من در اختیار و تحت فرمان او هستم. (۴۳)

۳۳ - ارزش تعلیم خدانشناسی و نبوت و امامت

امام حسن عسکری علیه السّلام حکایت فرماید:

روزی شخصی به همراه مردی که مدّعی بود او قاتل پدرش می باشد، به محضر امام سجّاد، زین العابدین علیه السّلام وارد شد تا آن حضرت بین ایشان قضاوت نماید.

و چون حضور امام سجّاد سلام الله عليه رسیدند، پس از صحبت هائی که مطرح گردید آن مرد متّهم، به قتل و گناه خود اعتراف کرد و گفت:

من پدر او را کشته ام.

امام سجّاد علیه السّلام فرمود:

قاتل باید قصاص شود و پس از آن به فرزند مقتول پیشنهاد عفو و بخشش قاتل

را داد؛ ولی او نپذیرفت و تقاضای اجرای حکم قصاص را داشت.

در این هنگام، امام علیه السلام فرزند مقتول را مورد خطاب قرار داد و اظهار داشت:

چنانچه خود را از قاتل بهتر و مهمتر می شناسی و معتقدی که بر او فضیلتی داری پس این جنایت را بر او ببخش و از گناهش درگذر.

در جواب گفت:

یا بن رسول الله!

این قاتل بر من حق دارد و من مدیون او هستم ولیکن حقی را که او بر عهده من دارد ارزش آن را ندارد که بخواهم از خون پدرم و از حکم قصاص دست بردارم و او را ببخشم.

حضرت فرمود:

منظورت چیست و چه می خواهی؟

گفت:

چنانچه او خودش مایل باشد، به جای قصاص با پرداخت دیه مصالحه می کنم و او را می بخشم.

امام سجاد علیه السلام سؤال نمود:

آن حقی را که او بر تو دارد، چیست؟

گفت:

یا ابن رسول الله!

او مسایل اعتقادی توحید و معارف الهی، رسالت و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله، همچنین امامت و ولایت ائمه و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را به من آموخته و تلقین کرده است.

حضرت اظهار داشت:

آیا این حق، سبب بخشش نمی باشد و تو آن را سبک و ساده می پنداری؟!!

و سپس حضرت افزود:

به خدا سوگند! ارزش چنین حقی از خون تمام انسانهای روی زمین - به جز از انبیاء و ائمه علیهم السّلام - بالاتر و برتر است؛ و اگر یکی از ایشان خورش ریخته شود، تمام دنیا ارزش جبران آن را نخواهد داشت. (۴۴)

۳۴ - رعایت حقّ مجلس و هم صحبت

حضرت صادق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین حکایت فرماید:

در یکی از روزها، شخصی از مسلمانها به محضر مبارک امام

سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام وارد شد و پس از عرض سلام، به حضرت عرضه داشت:

ای پسر رسول خدا! در فلان مجلس با جمعی از دوستان نشسته بودیم، که شنیدیم شخصی نسبت به شما ناسزا می گفت و توهین می کرد و در بین صحبت های ناپسندش گفت:

علی بن الحسین علیهما السّلام گمراه و بدعت گذار است.

امام زین العابدین سلام الله علیه، پس از شنیدن سخنان آن شخص، فرمود:

تو حقّ مجلس و همچنین حقّ کسانی را که با تو هم صحبت بودند، رعایت نکردی، چون سخنانی که در آن مجلس مطرح شده بود، امانت بود، چرا سخنان گوینده را از آن مجلس به بیرون منتقل کردی و اسرار او را فاش نمودی؟! و تو حقّ مرا هم رعایت نکردی، چون چیزی که من از دیگران نسبت به خود نمی دانستم، فاش کردی و مرا در جریان آن قرار دادی.

و سپس آن حضرت افزود:

آیا نمی دانی که چنگال مرگ همه انسانها و نیز ما را می رباید؟!!

و بعد از آن، همه ما زنده خواهیم گشت و در روز قیامت محشور خواهیم شد؛ و باید در میعادگاه و دادگاه عدل الهی پاسخ گوی اعمال و گفتار خویش باشیم، دادگاهی که خداوند متعال قاضی و حاکم آن خواهد بود.

و آن گاه امام علیه السّلام در ادامه فرمایشات و نصیحت های خود اظهار نمود:

پس سعی کن همیشه از سخن چینی و غیبت پشت سر دیگران اجتناب و دوری کنی؛ و گرنه همنشین سگان آتشین خواهی شد. (۴۵)

۳۵ - دعوت از آهو بر سفره دوستان

حضرت ابو جعفر، امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید:

روزی پدرم، امام سجّاد، حضرت زین العابدین علیه السّلام به همراه

عده ای از دوستان به اطراف شهر مدینه، جهت تفریح و استراحت رفتند، که من نیز با ایشان همراه بودم.

چون سفره غذا گسترانیده شد و افراد آماده خوردن طعام شدند، ناگاه آهویی در آن نزدیکی عبور کرد، پدرم امام سجاد علیه السلام خطاب به آهو کرد و فرمود:

ای آهو! من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم و مادرم فاطمه زهراء علیهاالسلام، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد، نزدیک ما بیا و با ما هم غذا شو.

آن گاه، آهو جلو آمد و کنار سفره همانند دیگر دوستان نشست و مشغول خوردن غذا شد.

پس از گذشت لحظه ای، یکی از افراد اشاره ای کرد و آهو را ترساند؛ وقتی آهو خواست فرار کند، پدرم اظهار نمود:

آن حیوان را نترسانید چون که در پناه من قرار گرفته است و سپس به آهو خطاب کرد و فرمود:

نترس، تو در پناه من هستی و کسی با تو کاری نخواهد داشت.

و آهو با آسودگی خاطر مشغول خوردن غذا شد، که این بار یکی دیگر از افراد دستی بر پشت آهو کشید و آهو پا به فرار گذاشت. پدرم امام سجاد علیه السلام به کسی که دست بر کمر آهو کشید و آن را ترساند، فرمود:

تو مرا نزد آهو سبک و ضایع کردی و تو سبب شدی که آهو از ما سلب اعتماد کند.

و سپس افزود:

من دیگر با تو سخن نخواهم گفت و متوجه باش که برای این حرکت ناشایسته ات ضرر خواهی دید.

و پس از مدتی آن شخص با شتر خود به اطراف مدینه رفته بود، که شتر او فرار کرد و مردم هر چه کردند، نتوانستند

شتر او را به منزلش باز گردانند. (۴۶)

۳۶- پروردگار خواب و دو شیر درنده

مرحوم علامه مجلسی به نقل از شیخ الطایفه مرحوم طوسی حکایت کند:

روزی حضرت سجاد، امام زین العابدین علیه السلام به عنوان انجام مراسم حج خانه خدا، عازم مکه مکرمه گردید.

در مسیر راه از شهر مدینه به مکه، به بیابانی رسید که دزدهای بسیاری جهت غارت و چپاول اموال حاجیان و اذیت و آزار ایشان، سر راه ایستاده و کمین کرده بودند.

همین که امام علیه السلام نزدیک دزدان رسید، یکی از آن دزدها جلو آمد و راه را بر آن حضرت بست و منع از حرکت آن بزرگوار به سوی مکه معظمه گردید.

امام زین العابدین علیه السلام با متانت و خون سردی به آن دزد خطاب نمود و اظهار داشت:

چه می خواهی؟ و به دنبال چه چیزی هستی؟

دزد پاسخ داد:

می خواهم تو را به قتل رسانده و آن گاه وسائل و اموال تو را غارت کنم.

حضرت فرمود:

من حاضر هستم که با رضایت خود اموال و آنچه را که همراه دارم، با تو تقسیم کنم و با رضایت خویش نصف آنها را تحویل تو دهم. دزد راهزن گفت:

من نمی پذیرم و باید برنامه و تصمیم خود را، که گفتم اجراء کنم.

حضرت سجاد علیه السلام فرمود:

من حاضر از آنچه که به همراه دارم، به مقدار هزینه سفر خویش بردارم و بقیه آن را هر چه باشد در اختیار تو قرار دهم. ولیکن دزد همچنان بر حرف خود اصرار می ورزید و با لجاجت پیشنهاد امام زین العابدین علیه السلام را نپذیرفت.

پس چون حضرت چنین حالت و برخوردی را از آن دزد مشاهده نمود، از او سؤال نمود:

پروردگار و ارباب تو

کجاست؟

دزد پاسخ داد:

در حال خواب به سر می برد.

در این موقع حضرت کلماتی را بر زبان مبارک خود جاری نمود و زمزمه ای کرد که ناگهان دو شیر دژنده پدیدار گشتند؛ و به دزد حمله کردند و یکی سر دزد و دیگری پایش را به دندان گرفت و هر یک او را به سمتی می کشید.

سپس امام سجّاد علیه السّلام اظهار داشت:

تو گمان کردی که پروردگارت غافل است و در حال خواب به سر می برد؟!!

و بعد از آن، امام علیه السّلام به سلامت و امتیّت به راه خود ادامه داد و به سوی مکه معظمه حرکت نمود. (۴۷)

۳۷ - ازدواج با چه خانواده ای

امام محمد باقر، پنجمین اختر ولایت صلوات الله و سلامه علیه حکایت فرماید:

در یکی از مسافرت هائی که پدرش، حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام به مکه معظمه داشت، زنی را از خانواده ای که سر و صدا و بضاعتی نداشت خواستگاری کرد؛ و بعد از آن، او را برای خود تزویج نمود. کی از همراهان حضرت به محض اطلاع از این امر، بسیار ناراحت شد که چرا حضرت چنین زن بی بضاعتی را انتخاب نموده است؛ و شروع به تفحص و تحقیق کرد تا بداند که این زن کیست و از چه خانواده ای بوده است.

چون به این نتیجه رسید که زن از خانواده ای گمنام و بی بضاعت است، فوراً به محضر مبارک امام سجّاد علیه السّلام آمد و پس از اظهار ارادت، عرضه داشت:

ابن رسول الله!

من فدای شما گردم، این چه کاری بود که کردی؟

چرا با چنین زن بی بضاعتی، از چنین خانواده ای ازدواج نموده ای که هیچ شهرتی و ثروتی ندارند و حتی برای مردم نیز

این امر، بسیار مسأله انگیز (۴۸) شده است. امام سجّاد صلوات الله علیه فرمود:

من گمان می کردم که تو شخصی خوش فکر و نیک سیرت هستی، خداوند متعال به وسیله دین مبین اسلام تمام این افکار - خرافی و بی محتوا - را محکوم و باطل گردانده، و این نوع سرزنش ها و خیالات را ناپسند و زشت شمرده است. آنچه در انتخاب همسر برای ازدواج و زندگی مهم است، ایمان و تقوا - و پاکدامنی و قناعت - می باشد، و آنچه که امروز مردم به آن می اندیشند، افکار جاهلیت است و ارزشی نخواهد شد. (۴۹) بنابراین ملاک در شخصیت زن؛ ثروت، شهرت، مقام، تشکیلات زندگی، زیبایی و ... نیست؛ بلکه آنچه که به انسان ارزش می بخشد و او را قابل شراکت و هم زیستی می گرداند، ایمان به خدا و شعور انسانی و معنویتش می باشد.

۳۸ - محبت به اهل بیت تنها وسیله سعادت

ابن شهاب زهری حکایت نماید:

در جنگ بین مسلمانان و رومیان، یکی از برادران ایمانی من - که به او علاقه بسیاری داشتم - کشته شد و شهید گشت؛ و من همواره افسوس می خوردم که چرا همراه او نبودم تا من هم با فداکاری، به فیض رفیع شهادت نائل آیم. بی در عالم خواب او را دیدم، به او گفتم:

پروردگارت را چگونه یافتی؟ و با تو چه برخوردی داشته است؟

پاسخ داد:

خداوند متعال، به جهت شرکت من در جنگ و جهاد با دشمنان اسلام، گناهان مرا مورد عفو و بخشش خویش قرار داد. همچنین به جهت محبت و علاقه ای که به حضرت رسول و اهل بیتش صلوات الله علیهم داشتم، مورد شفاعت امام زمانم، حضرت علی بن

الحسین، زین العابدین علیه السّلام قرار گرفتم؛ و در بهشت درجات عالیّه ای، عطایم گردید.

زُهری گوید:

در همان خواب به او گفتم:

من بیش از حدّ، افسوس می خورم که چرا همراه تو نبودم و شهادت شامل من نشده است!؟

ر پاسخ اظهار داشت:

تو در پیشگاه خداوند متعال، مقامی عالی و والاتری خواهی داشت. سؤال کردم:

چگونه و به چه سببی؟

من که کار شایسته ای انجام نداده ام! در جواب گفتم:

تو در هر جمعه - حدّاقلاً - یک بار مولای خود حضرت سجّاد، امام زین العابدین علیه السّلام را ملاقات و زیارت می نمائی؛ همچنین جمال نورانیش را نگاه می کنی و بر محمّد و آل او صلوات می فرستی، نیز احادیث و سخنان آن بزرگوار را برای دیگران نقل می کنی، و امر به معروف و نهی از منکر انجام می دهی؛ خداوند متعال تو را از شرّ مخالفین و کینه توزان در پناه خود حفظ می نماید.

در همین حال از خواب بیدار شدم، و با خود گفتم:

این ها همه خواب است و اعتباری ندارد و دو مرتبه خوابیدم و همان دوست و برادرم بخوابم آمد و از من پرسید:

آیا درباره آنچه با تو گفتم و تو را از آن آگاه ساختم، شکّ داری؟

و سپس افزود:

مواظب باش که به خود هیچ شکّ و شبهه ای راه ندهی و آنچه را که شنیدی یقین و اطمینان داشته باش و این راز را برای کسی بازگو و مطرح نکن؛ و برای یقین و اطمینان بیشتر، حضرت سجّاد علیه السّلام نیز به آنچه با تو گفته ام خبر می دهد و تو را از آن آگاه می سازد.

پس چون از خواب بیدار شدم و نماز

صبح را به جا آوردم، شخصی نزد من آمد و گفت:

من از طرف امام علی بن الحسین آمده ام، آن حضرت با تو کار دارد، زودتر نزد حضرت بیا. به همین جهت، سریع بلند شدم و به سوی منزل سرور و مولایم رهسپار گشتم، همین که در محضر مبارک آن امام علیه السّلام شرفیاب شدم.

فرمود:

ای زُهری!

دیشب در عالم خواب برادر ایمانی تو به خوابت آمد و با تو چنین و چنان گفت - و تمام صحبت های آن دوست شهید را برایم بازگو نمود - و سپس افزود:

بدان آنچه را که او به تو خبر داده است، صحت دارد و بر آن گفته ها ایمان و اعتقاد کامل داشته باش. (۵۰)

۳۹ - هم راز و هم ساز تھی داستان

امام محمّد باقر علیه السّلام فرموده است:

هنگامی که پدرم امام سجّاد زین العابدین علیه السّلام به شهادت رسید و خواستم پیکر مطهّر او را غسل دهم، عدّه ای از اصحاب و اهل منزل را کنار جنازه آن حضرت احضار کردم.

چون بدن مقدّس حضرت برهنه و آماده غسل دادن شد، حاضران به مواضع سجده حضرت سجّاد علیه السّلام نگاه کردند، که در اثر سجده های طولانی، پوست پیشانی و سر زانو، کف پا و کف دستهایش سخت شده و پینه بسته بود، چون که او در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند و سجده های بسیار طولانی انجام می داد.

و هنگامی که به پشت و سر شانه های پدرم امام سجّاد علیه السّلام نظر افکندند، اثراتی همانند جای طناب مشاهده کردند؛ و چون علت آن را پرسیدند؟

در پاسخ ایشان گفتم:

قسم به خداوند! کسی غیر از من سبب آن را نمی داند و چنانچه پدرم زنده

می بود، هرگز رازش را فاش نمی کردم.

آن گاه امام باقر علیه السلام افزود:

هر وقت مقداری که از شب سپری می گشت و اهل منزل می خوابیدند، پدرم وضو می گرفت و دو رکعت نماز می خواند؛ و سپس آنچه آذوقه در منزل موجود بود، جمع می نمود و در خورجینی می ریخت و آن را روی شانۀ اش می انداخت و از منزل بیرون می رفت و به سمت محله های فقیرنشین حرکت می کرد و آن محموله ها را بین بیچارگان و تهی دستان تقسیم می کرد.

و کسی هم او را نمی شناخت، فقط می دانستند کسی آمده و بین آنها چیزی تقسیم کرده است و هر شب منتظر او بودند و درب منازل خود را باز می گذاشتند تا سهمیه شان را جلوی منزلشان بگذارد.

و این برآمدگی ها و کبودی هایی که بر سر شانۀ و پشت پدرم می باشد، اثرات همان حمل آذوقه برای تهی دستان و بیچارگان می باشد. (۵۱)

و همچنین حضرت صادق آل محمد علیهم السلام در جمع بعضی از اصحاب خود چنین فرمود:

امام سجاد، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روزی در منزل خود نشسته بود، که ناگهان متوجه شد که کسی درب منزل را می کوبد.

پس حضرت به کنیز خود فرمود:

برو ببین کیست؟ و چون کنیز پشت درب آمد، سؤال نمود:

کیست که درب منزل را می زند؟

جواب داده شد:

ما جمعی از شیعیان شما هستیم. کنیز برگشت و چون خبر را برای حضرت آورد، امام زین العابدین علیه السلام سریع از جای خود حرکت نمود و با شتاب آمد و درب منزل را گشود؛ ولی همین که چشمش به آن افراد

افتاد، با افسردگی بازگشت و فرمود:

این ها دروغ گفتند که ما از شیعیان شما هستیم؛ زیرا وقار و هیبت ایمان در چهره ایشان دیده نمی شود! و نیز آثار عبادت و پرستش در جسم آنان آشکار نیست! همچنین اثرات سجده در پیشگاه خداوند، بر پیشانی آنها مشخص نبود! و سپس امام سجّاد علیه السّلام افزود:

شیعیان ما با یک چنین علامت هائی شناخته می شوند، که بدن آنان رنجور بوده، پیشانی و چهره شان بر اثر کثرت سجده و عبادت در پیشگاه باری تعالی از نورانیت خاصی برخوردار می باشد. (۵۲)

۴۰ - سفارشات ارزنده در لحظات حساس

زُهری که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام سجّاد، زین العابدین علیه السّلام است، گوید:

در آخرین لحظات عمر شریف امام سجّاد علیه السّلام به محضر مبارکش شرفیاب شدم، همین که کنار حضرت نشستم مقداری نان و سبزی کاسنی آوردند، حضرت خطاب به من کرد و فرمود:

میل کن. اظهار داشتم:

یابن رسول الله!

غذا خورده ام و میل ندارم.

حضرت فرمود:

از آن میل نما، که آن سبزی کاسنی است و روی هر برگش قطره ای از آب بهشت ریخته و شفای هر دردی است. زُهری گوید:

سپس آن طبق غذا را بردند و مقداری روغن آوردند، حضرت فرمود:

از این روغن استفاده کن.

عرض کردم:

نیازی به آن ندارم.

فرمود:

این روغن بنفشه است و خواصّ بسیاری در آن هست و بر تمامی روغن ها برتری دارد.

در همین بین فرزند امام سجّاد، حضرت باقرالعلوم علیهماالسلام وارد شد؛ و آن دو بزرگوار مدّتی با یکدیگر راز گفتند و من تنها یک جمله از صحبت ایشان را متوجّه شدم که فرمود:

پسرم! خوش اخلاق و خوش برخورد باش.

و من احساس کردم که حضرت مشغول سپردن اسرار امامت به

فرزند خود می باشد؛ پس کمی جلوتر رفته و عرضه داشتم:

مولای من! اگر پیش آمدی شود، بعد از شما به چه کسی مراجعه کنیم؟

امام سجّاد علیه السّلام اشاره به فرزندش نمود و اظهار داشت:

به این پسر، محمّد علیه السّلام که او جانشین و وارث من می باشد، او مخزن علوم و اسرار الهی است، او باقرالعلوم می باشد.

عرض کردم:

معنای باقرالعلوم چیست؟

فرمود:

به همین زودی دانشمندان و دوستان ما گرد او تجمّع می نمایند و او تمام علوم و فنون را تشریح و تفسیر می نماید.

پس از آن، حضرت، فرزندش را برای انجام کاری بیرون فرستاد و چون بازگشت به حضرت عرض کردم:

چرا به فرزند بزرگ خود وصیّت نمودی؟

فرمود:

امامت به کوچکی و بزرگی سنّ و سال نیست، بلکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، این چنین ما را از لوح مکتوب آگاه ساخته است.

گفتم:

اوصیاء و خلفاء حضرت رسول چند نفر می باشند؟

حضرت سجّاد علیه السّلام فرمود:

آنچه در صحیفه و لوح یافته ام، تعداد اوصیاء دوازده نفر هستند، که اسامی آنها با خصوصیاتشان ثبت شده است.

و سپس افزود:

از صیّب هفتمین فرزندم محمّد باقر، دوازدهمین خلیفه و حجّت خدا به نام مهدی (عج) متولّد خواهد شد. (۵۳) و امام سجّاد علیه السّلام همچون دیگر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام از شرّ خلفاء و سلاطین جور در امان نبود؛ بلکه هر روز و هر لحظه مورد انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار می گرفت.

و در نهایت، توسط هشام بن عبدالملک مروان به وسیله زهر، مسموم گردید، و چون به فیض عظمای شهادت نائل آمد، بدن مطهر و مقدّسش توسط فرزندش امام محمد باقر علیه السّلام تجهیز و

غسل داده شد؛ و پس از تکفین و اقامه نماز، در قبرستان بقیع، در جوار قبر شریف عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام دفن نمود.

«صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ اسْتُشْهِدَ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.»

در رثای چهارمین اختر فروزنده ولایت

در سوگ زین العابدین، زهرا نشسته

تیر غم از داغش بر این دل ها نشسته

سید السّاجدین، فدا شد بهر دین، واویلا واویلا

از دیدگان یاران، اشک جاری ز داغش

سوزم برای قبر بی شمع و چراغش

سید السّاجدین، شد فدا بهر دین، واویلا واویلا

ای من فدای قبر بی نام و نشانت

خواهم که تا سایم جبین بر آستانت

سید السّاجدین، فدا شد بهر دین، واویلا واویلا

کویش چرا بی زائر و بی سایبان است

قبر غریبش وعده گاه عاشقان است

سید السّاجدین، فدا شد بهر دین، واویلا واویلا

در رثای شهدای بقیع

در جهان، هم شان و همتایی، کجا دارد بقیع

چون که یک جا، چار محبوب خدا، دارد بقیع

نور چشمان رسول (ص) و پور دلبنده بتول

صادق و سجّاد و باقر مجتبی، دارد بقیع
خلق شد عالم، ز یمن خلقت آل عبا
یک تن از پنج تن آل عبا، دارد بقیع
همدم دلدادگان و محرم محراب راز
هست زین العابدین، بنگر چه ها دارد بقیع
حاصل آیات قرآن، باقر علم رسول
وارث فضل و کمال انبیاء، دارد بقیع
صادق آل محمّد (ص)، ناشر احکام حقّ
دین و دانش را، رئیس و پیشوا دارد بقیع
در نظر آید زمین، بر چرخ سنگینی کند
بسکه خاکش گوهر سنگین بها دارد بقیع
گرچه تاریک است و در ظاهر ندارد یک چراغ
همچو ایوان نجف نور و صفا دارد بقیع
سر به دیوارش نهد هر کس از این جا بگذرد
در سکوتش، ناله ها و گریه ها دارد بقیع
می کند محکوم ظالم را، به هر دور و زمان
گفته ها با زائران آشنا دارد بقیع
ناله ام البنین، با اشک زهرا همدم است
در غبار غم جمال کربلا دارد بقیع

۱ - مرحوم قطب الدّین راوندی در کتاب خود آورده است:

امام سجّاد صلوات الله علیه چون نماز صبح را به جا می آورد؛ در جایگاه خود می نشست و دعا می خواند تا موقعی که خورشید طلوع نماید؛ و پس از طلوع خورشید، دو رکعت نماز برای سلامتی خود و افراد خانواده اش می خواند و سپس مختصری می خوابید.

و چون از خواب بیدار می شد، دندانهای خود را مسواک می نمود و بعد از آن مشغول صرف صبحانه می گردید. (۵۴)

۲ - مرحوم کلینی، به نقل از حضرت صادق آل محمّد علیهم السّلام حکایت فرماید:

هرگاه یکی از دامادهای امام

سجّاد علیه السّلام داخل منزل وی می گردید و بر حضرتش وارد می شد، امام سجّاد علیه السّلام عبای خود را از دوش بر می گرفت و برای او پهن می نمود تا روی آن بنشیند.

و سپس به داماد خود می فرمود:

خوش آمدی، که تو هم تامین کننده هزینه های خانواده خود و هم، نگه دارنده ناموس خود از شرّ هواهای نفسانی و اجانب هستی. (۵۵)

۳- روزی امام سجّاد علیه السّلام مشغول خواندن نماز بود، که در بین نماز عبای آن حضرت از روی شانه اش افتاد و حضرت بدون کمترین توجهی نسبت به آن، با همان حالت به نماز خود ادامه داد.

چون از نماز فارغ شد یکی از اصحاب آن حضرت جلو آمد و اظهار داشت:

یا ابن رسول الله!

چرا هنگامی که عبا از روی شانه شما افتاد، بدون توجه به آن، به نماز خود ادامه دادی!؟

امام علیه السّلام فرمود:

این چه اعتراضی است که مطرح می کنی؟! آیا می دانی من در حال نماز، در مقابل چه کسی قرار داشتم؟ و با چه کسی سخن می گفتم؟

آیا توجه نداری، هر مقداری که از نماز با خلوص و توجه کامل به خداوند متعال باشد به همان مقدار مقبول در گاه الهی قرار می گیرد.

آن شخص گفت:

پس وای بر حال ما، که بیچاره هستیم.

و حضرت فرمود:

از لطف و رحمت پروردگار مهربان ناامید نباشید، چون خداوند متعال به وسیله نمازهای نافله، نواقص نماز را تکمیل و جبران می نماید. (۵۶)

۴- روزی شخصی حضرت سجّاد علیه السّلام را تعریف و تمجید کرد و اظهار علاقه شدیدی نسبت به آن حضرت داشت.

امام علیه السّلام فرمود:

خداوندا

به تو پناه می برم از این

که مبادا دیگران مرا دوست بدارند، در حالی که تو مرا دشمن داشته باشی.

همچنین حکایت کرده اند:

روزی که عید عرفه بود، آن حضرت از محلی عبور می نمود، عده ای را مشاهده کرد که در حال گدائی بودند و از این و آن تقاضای کمک می کردند.

حضرت با حالت تعجب به آنها نگاهی نمود و فرمود:

وای بر شما، که در مثل چنین روزی - روز عرفه - از غیر خداوند متعال، کمک می طلبید و چشم امید به دیگران بسته اید.
(۵۷)

۵ - مرحوم کلینی رحمه الله علیه در کتاب شریف کافی آورده است:

شخصی به نام سعید بن مسیب حکایت کند:

روزی به محضر مبارک امام سجّاد علی بن الحسین علیهما السلام وارد شدم در حالی که آن حضرت مشغول خواندن نماز بود، پس چون نماز خود را به پایان رساند، شخصی درب خانه را زد.

حضرت فرمود:

سائلی - گدائی - آمده است و تقاضای کمک دارد، او را ناامید مگردانید. (۵۸)

پاورقی ها

۱- فهرست نام و مشخصات بعضی از کتابهایی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوم این مجموعه نفیسه موجود می باشد.

۲- اشعار از شاعر محترم آقای دکتر رسا.

۳- میلاد با سعادت آن حضرت طبق تاریخ شمسی به ترتیب بالا چنین است:

۲۱ آذر ماه، سال ۳۵، یا ۶ بهمن ماه، سال ۳۷.

۴- نام و لقب مبارک آن حضرت به عنوان امام علی، زین العابدین علیه السلام به عدد حروف ابجد کبیر چنین می باشد: ۱۱۰، ۲۳۵.

۵- تاریخ شهادت آن حضرت به تاریخ شمسی به ترتیب بالا چنین می شود:

۲۹ مهرماه یا ۱۲ آبان، سال ۹۱ یا سال ۹۲.

۶- تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته

شده است از:

اصول کافی: ج ۱

تهذیب الاحکام: ج ۶

کشف الغمّه: ج ۱

تاریخ اهل البیت علیهم السّلام

إعلام الوری: ج ۱

اعیان الشیعه: ج ۱

مجموعه نفیسه

بحار الانوار: ج ۴۶ و ۸۸

مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲

تذکره الخواصّ

عیون المعجزات

جامع المقال طریحی

دعوات راوندی

مستدرک الوسائل

الفصول المهمّه ابن صبّاغ و ...

۷- تلخیص از اصول کافی: ج ۱/ص ۴۶۶

عیون اخبار الرضا علیه السلام:

ج ۲، ص ۱۲۸

ارشاد مفید: ص ۱۶۰

بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۸ و ص ۱۳.

۸- در احادیث شریفه وارد شده است:

ملائکه به هر شکلی غیر از سگ و خوک در می آیند، ولی شیطان و جنّی ها می توانند به هر شکلی حتی سگ و خوک در آیند.

۹- هدایه الکبری حنینی: ۲۱۴، ص ۱۱

بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۵۸، ح ۱۱

به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

۱۰- بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۵۲، ح ۱۰.

۱۱- کافی: ج ۱، ص ۳۴۸، ح ۵

احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۸۵.

۱۲- استبصار شیخ طوسی: ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۶۶۶/۳.

۱۳- اکمال الدین شیخ صدوق: ص ۳۱۹، ح ۲

احتجاج مرحوم طبرسی: ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۸۸.

۱۴- احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۱۷۹.

حسن بصری باعث گمراهی عدّه زیادی شده است که تحقیق و بررسی آن در این نوشتار مقتضی نیست.

۱۵- خصال مرحوم شیخ صدوق: ج ۲، ص ۵۱۷، ح ۴.

۱۶- اعیان الشّیعه: ج ۱، ص ۶۳۶.

۱۷- بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۱۳۱، ح ۲۱

مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳، ص ۲۸۴.

۱۸- الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۱۹۴

مجموعه نفيسه: ص ٢٠٩

بحار الانوار: ج ٤٦، ص ١٢٠، ح ١١.

١٩- إثبات الهداه: ج ٣، ص ١٩، ح ٣٨.

٢٠- مستدرک الوسائل: ج

٦، ص ٢٠٩، ح ٨

احتجاج طبرسي: ج ٢، ص ١٤٩، ح ١٨٦.

٢١- سورة آل عمران: آيه ١٣٤.

٢٢- ارشاد شيخ مفيد: ص ١٤٥

ايعان الشيعه: ج ١، ص ٤٣٣.

٢٣- كافي: ج ٤، ص ٢٢٢

بحار الانوار: ج ٤٦، ص ١١٥.

٢٤- جامع الاحاديث الشيعه: ج ٥، ص ٤٢، ح ٥٠

بحار الانوار: ج ٨١، ص ٢٤٥، ح ٣٦.

٢٥- علل الشرايع مرحوم شيخ صدوق: ص ٢٣١، ح ٥.

٢٦- كشف الغمه مرحوم إربلي: ج ٢، ص ٣٧٦.

٢٧- مستدرک الوسائل: ج ٢، ص ٤٦٦، ح ١٩

كامل الزيارات: ص ١٠٧، ح ٢.

٢٨- ايعان الشيعه: ج ١، ص ٦٣٤.

٢٩- فروع كافي: ج ٥، ص ٢٢، ح ١.

٣٠- روضه كافي: ص ٢٣٨

بحار الانوار: ج ٤٦، ص ١٣٧، ح ٢٩.

٣١- بحار الانوار: ج ٤٦، ص ٢٠

امالي صدوق: ص ٤٥٣

الخرائج و الجرائح مرحوم راوندي: ج ٢، ص ٧٠٨، ح ٣.

۳۲- احتجاج مرحوم طبرسی: ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۷۲.

۳۳- الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۵۸۷، ح ۱۰.

۳۴- بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۱۴۵

به نقل از خرائج و جرائح مرحوم راوندی.

۳۵- الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۷

بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۳۱، ح ۲۴.

۳۶- علل الشرائع: ص ۴۵، ح ۱

تفسیر عتاشی: ج ۲، ص ۱۶۷، ح ۵.

۳۷- امالی شیخ مفید: ص ۲۱۹، ح ۷.

۳۸- الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۵۸، ح ۹.

۳۹- احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۹۱.

۴۰- وسائل الشیعه: ج ۱۱، ص ۴۳، ح ۲

اعیان الشیعه: ج ۱، ص ۶۳۵

عیون اخبار الرضا علیه السلام:

ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۱۳.

۴۱- بحار الانوار: ج ۴۶، ص ۱۰۱، ح ۸۹.

۴۲- اعیان الشیعه: ج ۱، ص ۶۴۵.

۴۳- اعیان الشیعه: ج ۱، ص ۶۳۵

مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۱۶.

۴۴- احتجاج طبرسی: ج

۲، ص ۱۵۶، ح ۱۹۰

به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام:

ص ۵۹۶.

۴۵- احتجاج طبرسی: ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۱۸۳.

۴۶- إثبات الهداه: ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰.

۴۷- امالی شیخ طوسی: ص ۶۰۵.

بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۴۱، ح ۳۶.

۴۸- چون جوّ عمومی آن زمان بر این بود که همسر باید از خانواده ای انتخاب شود که اهل ثروت و مقام و شهرت باشد و خانواده های بی بضاعت و آرام را کسی به سراغشان نمی رفت. و احتمالاً حضرت سجاد علیه السلام با این حرکت، نوعی مبارزه فرهنگی و اجتماعی انجام داده است.

۴۹- کتاب زهد حسین بن سعید کوفی اهوازی: ص ۵۹، ح ۱۵۸.

۵۰- الثّاقب فی المناقب: ص ۳۶۲، ح ۳۰۱.

۵۱- مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۱۸۲، ح ۶.

۵۲- مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۴۶۸، ح ۶.

صفات الشّیعه صدوق: ص ۲۸، ح ۴۰.

۵۳- بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۲۳۳، ح ۱.

۵۴- دعوات راوندی: ص ۷۱، و مستدرک الوسائل: ج ۶، ص ۳۵۰، ح ۳.

۵۵- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۸.

۵۶- دعائم الاسلام: ج ۱، ص ۱۵۸.

مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۲۹.

۵۷- بحارالانوار: ج ۴۶، ص ۶۲.

٥٨- كافي: ج ٤، ص ١٥، ح ٤

حليه الابرار: ج ٣، ص ٢٥٩، ح ٥.

٥٩- تحف العقول: ص ٢٠٤

بحار الانوار: ج ٧٥، ص ١٤١، ح ٣.

٦٠- تحف العقول: ص ٢٠٤

بحار الانوار: ج ٧٥، ص ١٤٠، ح ٣.

٦١- مشكاه الانوار: ص ١٧٢

بحار الانوار: ج ٦٦، ص ٣٨٥، ح ٤٨.

٦٢- مشكاه الانوار: ص ٢٤٦

بحار الانوار: ج ٦٧، ص ٦٤، ح ٥.

٦٣- تحف العقول: ص ١٨٦

بحار الانوار: ج ٧١، ص ١٢، ح ٢.

٦٤- تحف العقول: ص ٢٠٣

بحار الانوار: ج ٧٥، ص ١٣٩،

۶۵- تحف العقول: ص ۲۱۰

بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۳۶، ح ۳.

۶۶- تحف العقول: ص ۲۰۱

بحارالانوار: ج ۷۵، ص ۱۳۶، ح ۳.

۶۷- مشکاه الانوار: ص ۲۳۲، س ۲۰

بحارالانوار: ج ۷۸، ص ۵۰، ح ۷۷.

۶۸- مشکاه الانوار: ص ۱۶۶، س ۳.

شعر

ولادت

برج کمال

(فؤاد کرمانی)

چو خورشید جمالش مشرق از برج کمال آمد

خدا را شد جلوه گر بر خلق اشراق جمال آمد

شد از برج عبودیت عیان شمس ربوبیت

تجلی جمال آن جا تجلی جلال آمد

ز مشرق تافت بدری مشرق اندر لیل القدری

که شمس طلعتش تمثال وجه بی مثال آمد

عیان بر ممکنات از نور واجب شد یکی ممکن

که چون او ممکنی در بینش ممکن محال آمد

ز بستان امامت خاست سروی معتدل قامت

که ظلش عقول انبیا را اعتدال آمد

به سیمای حُسن دهر از حسین آورد فرزندی

که احسن احسن از جان آفرینش بر خصال آمد

توان در صبر و حلمش یافت علمش را که در عالم

کمال علم آن دارد که حلمش را کمال آمد

روا باشد گرش در رتبه شمس الاولیا خوانم

که در چرخ عبودیت جمالش بی همال آمد

نبی را زرف آمد توسن معراج و این شر را

به سیر ناقه تا معراج احمد انتقال آمد

چو معراج محمّد (صلی الله علیه و آله) نیستی بود از تعیین ها

به معراج این علی را با محمّد (صلی الله علیه و آله) اتصال آمد

چنان در نیستی معراج کرد آن شاه لاهوتی

که این خرگاه هستی همچو گردش از بغال آمد

از آن روز سید آمد ساجدین را نزد مشتاقان

که در لیل و نهارش سجده کردن اشتغال آمد

اگر خواهی ز حالش بو بری بنگر در آثارش

که اهل حال را بویی ز حالش از مقال آمد

بنوش از جام توحید کلامش گر

عطش داری

که جان تشنه کامان زنده زین آب زلال آمد

هر آن کو عبد حق گشت مرآت جمال حق

خدا را اندر او بنگر که مرآت جمال آمد

مرا دیدار یزدان تا ابد دیدار او باشد

که این چهره از ازل مرآت حسن لایزال آمد

«فواد» اندر دو عالم از تو دیدار تو می خواهد

که از فضل توانش هم این لسان و این سؤال آمد

بال من پر شد

پر من بال و بال من پر شد

پر و بالی زدم کبوتر شد

سحر پنجم عبادت بود

کوچه های خدا معطر شد

مردی از سمت ابرهای دعا

آمد و خشکی لبم تر شد

آمد و با خودش کتاب آورد

او امام آمد و پیمبر شد

مردی از سمت آفتاب آمد

با مفاتیح مستجاب آمد

آمده تا مرا تکان بدهد

چشم گریان به این و آن بدهد

به روی پشت بام سحر

یا صدای خدا اذان بدهد

بشکند میله قفس را تا

بال ما را به آسمان بدهد

با خودش نر مصحف آورده

تا خدا را به ما نشان بدهد

به نگاهش دخیل می بندیم

تا مناجات یادمان بدهد

ای مسیح سبز نجات

بر مناجات کردنت صلوات

ای مناجات ای نسیم دعا

راه نزدیک ما به سمت خدا

ای که دریا کنار تو قطره

قطره با یک نگاه تو و دریا

نذر سجاده قدیمی توست

چهارمین رکعت نوافل ما

ای امام ای علی دوم من

ای امام چهارم دنیا

مرد شب زنده دار سجاده

مرد محراب التماس دعا

از تو بوی نماز می آید

بوی راز و نیاز می آید

مادرت آفتاب حجب و حیاست

شرف و شمس سید الشهداست

مایه آبروی ایران است

افتخار همیشه شامل ماست

از تو و مادر تو این دل ما

عاشق خانواده زهراست

یک سفر پیش ما نمی آیی

وطن مادری تو اینجاست

تو عجم زاده ای تو فامیلی

پس حرم سازی ات به گردن ماست

تو در این سرزمین گل کاری

به خدا حق

آب و گل داری

بی تو سجاده ای اگر هم بود

فرش رسوایی دو عالم بود

بی تو یا حرفی از بهشت نبود

یا که جنت همان جهنم بود

خطبه های گلوی زخمی تو

انعکاس غروب ماتم بود

تو اگر خطبه ای نمی خواندی

خانه هامان بدون پرچم بود

تو اگر روضه ای نمی خواندی

سال ما بی محرم بود

یمن میلادت

مدینه میخندد، ز یمن میلادت

نشسته بر لبها، سرود زیبایت

حسین زند بوسه، هماره بر رویت

چو آسمان ریزد، ستاره بر کویت

خوش آمدی سجاد علیه السلام

تو ماه تابانی، تو جان جانانی

رسیده ای از راه، خوش آمدی مولا

بیا گل زهرا، نظر نما بر ما

نشسته بر لبها، ذکر علی جانم

خوش آمدی سجاد علیه السلام

عزیز زهرایی، امید دلهایی

به ما گنهکاران، شفیع فردائی

به خوبی گلها، به لاله صحرا

به مادرت زهرا، عیدی بده بر ما

خوش آمدی سجاد علیه السلام

به لطف بی همتا، دوباره شد پیدا

گلی ز گلزار فاطمه زهرا علیه السلام

خوش آمدی سجاد علیه السلام

میلااد امام چارمین

(طایی)

جشن میلااد امام چارمین آمد پدید

روز وجد مؤمنات و مؤمنین آمد پدید

درّه التاج فضیلت جوهر علم لدن

حضرت سجاد زین العابدین آمد پدید

یک فلک مجد و کرامت یک جهان اجلال و فر

در رخ انسان به چهره دلنشین آمد پدید

یک جهان تسلیم یک عالم رضا یک دهر فضل

آسمانی آفتابی بر زمین آمد پدید

فُلُکِ دریای ولایت موج اقیانوس فضل

خازن علم الهی، قطب دین آمد پدید

نور چشم خامس آل عبا زین العباد

شافع عصیان به روز واپسین آمد پدید

عرشیان انگشت عبرت بر دهان دارند از آن

کاین چنین گوهر چه سان از ماء و طین آمد پدید

عابدین را گاه رنج آرام جان آمد زره

ساجدین را روز غم یار و معین آمد پدید

آن چه را می جست دل در آسمانها قرن ها

در زمین آن مقتدای آن و این آمد پدید

چرخ هستی را چنان شمس الضحی آمد عیان

بحر ایمان را چنین دُرّ ثمین آمد پدید

مجمع البحرین دانش، مخزن الاسرار حقّ

فیض سرمد، متن قرآن مبین آمد پدید

کاخ ایمان را از او رکنی رکن شد آشکار

ملک هستی را از او حصنی حصین آمد پدید

وارث تخت «سلونی» تاجدار «هل اتی»

حضرت

طاها جناب یا و سین آمد پدید

از پی آوردن تبریک میلادش ز عرش

باز گویا در زمین روح الامین آمد پدید

باز گو «طایی» برای میمنت بر شیعیان

روز میلاد امام چارمین آمد پدید

فردوس برین

(سروش اصفهانی)

ماه فروردین فراز آمد ز فردوس برین

گلستان را کرد در بر، حله های حور عین

ارغوان سرمایه بگرفته است از کان بدخش

یاسمین پیرایه بگرفته است از درّ ثمین

بانگ چنگ رامتین آید همی از نای مرغ

دارد اندر نای گویی مرغ، چنگ رامتین

نیستند ار بلبل و صلصل چو من عاشق چراست

بانگ صلصل صبر سوز و ناله بلبل حزین

بگذری چندان که در هامون بنفشه است و سمن

بنگری چندان که در بستان گل است و یاسمین

مرغ اشعار فرزدق کرده پنداری ز بر

در ثنای خواجه سجاد زین العابدین

وارث پیغمبر و حیدر، علی بن الحسین

چیست میراثش علوم اوّلین و آخرین

معنی رکن و مقام و صورت خیر الانام

زاده شُبیر فرزند امیرالمؤمنین

همچو عمّ خود حلیم و همچو باب خود صبور

مرتضی آسا جواد و مصطفی آسا امین

چون به محراب اندرون بگریستی از بیم حق

آمدی رضوان و بستردی سرشکش ز آستین

پیشوای چارمین است و به محراب اندرون

تافتی رویش چو خورشید از سپهر چارمین

این شنیدستی که در محراب طاعت خویش را

اژدها آسا بدو بنمود ابلیس لعین

خواجه نندیشید و روی از قبله طاعت نتافت

کش ندا از غیب آمد «انت زین العابدین»

کرد داود پیمبر نرم آهن را به دست

او به پند و موعظه دل های سخت آهنین

گر بگویم برترست از موسی عمران رواست

کاین نترسید و بترسید او ز ثعبان مبین

حبّ او حصن حصین است و ز خشم کردگار

گشت ایمن آن که آمد اندرین حصن حصین

بس که زانو با جبین در سجده پیش حق بسود

سوده شد مانند زانوی هیونانش جبین

ای فروغ

دیده پیغمبر و حیدر که هست
بغض تو نار جحیم و حبّ تو ماء معین
با محبّان تو رضوان گوید اندر روز حشر
هذه جناتُ عَدْنُ فَاَدْخُلُوها خالدين
نازش شُبیریان بر دوده شَبَر ز توست
ورنه شُبیر و شَبَر هر دو همالند و قرین
شهریاران عجم را زین سپس تا رستخیز
از تولّای تو باشد شوکت اسلام و دین

روح دعا می آید

(ثابت)

امشب ای اهل دعا روح دعا می آید
پسر خامس اصحاب کسا می آید
مؤمنین گرد هم آید به محراب دعا
صف ببندید که مولای شما می آید
سر تسلیم به پایش بگذارید همه
که زره صاحب تسلیم و رضا می آید
سجده شکر به درگاه خداوند آید
که زره راهبر و راهنما می آید
مؤمنین هیچ مبادد در این در نومید
پرده پوش گنه و جرم خطا می آید

آن خدا جوی که چون پای به محراب نهد

طاق محراب به ببرش گشته دو تا می آید

آنکه بگرفته لقب سید سجاد لقب

امشب از غیب به تأیید خدا می آید

آنکه از جای کند ریشه طغیان یزید

آنکه حق را کند از خدعه جدا می آید

آنکه بیند به صف کرب و بلا روی زمین

پیکر بی سر شاه شهدا می آید

آنکه سائل نرود از در او بی حاجت

فیض بخشنده به هر شاه و گدا می آید

دست ثابت مکش از دامن او صبح و مسی

چونکه آن صاحب او رنگ و لا می آید

شهادت

غم و رنج

(محسن حافظی)

مدینه من بسی درد و غم و رنج و محن دیدم

نبیند هیچ کس این روزهایی که من دیدم

مدینه گو: حسینت کو که تا گویم به دشت خون

تن صد چاک او بر خاک، بی غسل و کفن دیدم

مدینه شد بهار ما خزان در دامن صحرا

کنار یکدگر پژمرده یاس و یاسمن دیدم

مدینه گو: چرا عباس را همره نیاوردی

که تا گویم جدا دست علم گیرش ز تن دیدم

اگر گویی کجایند اکبر و اصغر، دهم پاسخ

که من آن غنچه و گل، چیده در صحن چمن دیدم

مدینه شام رفتم کوفه رفتم کربلا رفتم

به هر جا رو نهادم بحر غم را موج زن دیدم

مدینه در کنار تربت گل های عاشورا

هزاران بلبل خوش نغمه

را غرق محن دیدم

مدینه با چراغ آه می آیم به سوی تو

که من در بزم خون، خاموش شمع انجمن دیدم

به طبع «حافظی» افروختم صد شعله سوزان

چو او را سوز و شور و حال در ساز سخن دیدم

تن تبار من

سید رضا مؤید

لاله سرخ شهادت تن تبار من است

چشمه فیض خدا چشم گهر بار من است

حافظ خون پیام شهدای ره دین

لب گویای من و دیده خونبار من است

داغ یک دشت شهید و غم یک دشت اسیر

این همه بار گران بر تن بیمار من است

پای در سلسله ودست به دامان وصال

دشمن از بی خردی در پی آزار من است

دشمنم بسته به زنجیر ولی غافل از آن

که بر انداختن ریشه او کار من است

تا بر اندازی بنیاد ستم می جنگم

اشک من منطق من حربه پیکار من است

پرچم نهضت خونین شهیدان خدا

گرچه بر دوش من و عمه افکار من است
صبر را بین که در این مرحله از وادی عشق
سخت بیمارم و او باز پرستار من است
آنکه در کرب و بلا بود انیس پدرم
در ره شام بلا مونس و غمخوار من است
در کنار شهدا جان مرا باز خرید
عمه ام بعد خداوند نگهدار من است
خواهر کوچک من همچو گلی پرپر شد
اشک طفلان ز غمش شمع شب تار من است
از غم اصغر و اکبر جگرم می سوزد
آه از این غم که خداوند خیر دار من است
در ره آل علی عمر مؤید طی شد
شاهد زنده من دفتر اشعار من است

امشب

(محمّد علی تابع «تابع»)

زمین و آسمان ای شیعه در حزن و غمست امشب
همه اوضاع عالم زین مصیبت در همست امشب
امام پنجمین شد کشته از زهر هشام دون
مدینه، غم سرا از این غم و این ماتمست امشب
یتیم و بی پدر گردید اکنون حضرت صادق

به بر او را ز مرگِ باب، زانوی غمست امشب

ولی راحت شد از رنج و مشقت حضرت باقر

به جنت میهمان نزد رسول اکرمست امشب

عزیزانش چو بلبل زین مصیبت «وا ابا» گویان

به

اندوه و غم و محنت سراسر عالمست امشب

هر آن چه اشک ریزی این زمان از دیدگان «تابع»

ز بهر حجت حق، گرچه خون باری، کمست امشب

سوگوار

ای زمین و آسمانها، سوگوار غربت

آفتاب صبحدم، سنگ مزار غربت

بر جبین فصلها، هر یک نشان داغ توست

ای گریبان خزان چاک، از بهار غربت

یک بقیع اندوه و ماتم، یک مدینه اشک و خون

سینه هامان یک به یک، آینه دار غربت

پاک شد آینه از زنگ، ای تماشایی ترین!

شستشو دادیم دل را، با غبار غربت

شب سیه پوش، از غم و اندوه بی پایان توست

شرمگین خورشید، از شبهای تار غربت

ای بقیع عاشقان را کعبه عشق و امید

سینه چاکیم از غم تو، بی قرار غربت

شهر یثرب، داغدار خاطرات رنج توست

خم شده پشت مدینه، زیر بار غربت

می تپد دلهای عاشق، در هوای نام تو

یا غمی خو کرده هر یک، در کنار غربت

کاش می شد، روشنای تربت پاک تو بود

چلچراغ اشک ما، در شام تار غربت

دایره در دایره پژواکی از اندوه توست

هیچ داغی نیست بیرون، از مدار غربت

دامن اشکی فراهم داشتم، یک سینه آه

ریختم در پای تو کردم نثار غربت

آشنای زخم دلها، غربت معصوم توست

من دلی دارم پریشان، از تبار غربت

خاطر افسرده

(محسن حافظی)

مدینه خاطر افسرده ما را تسلا کن

برای از سفر برگشتگان آغوش خود وا کن

مدینه شد همه گل های ما پرپر به دشت خون

تو هم مانند بلبل نغمه جانسوز برپا کن

مدینه با حسینم رفته بودم از دیار تو

کنون زینب به سویت بی حسین آید تماشا کن

مدینه از غم مرگ ابوالفضل و علی اکبر

تسلّی خاطر ام البنین و امّ لیلا کن

مدینه شد بهار ما خزان از کینه گلچین

فغان از داغ پرپر گشتن گل های زهرا کن

مدینه خیز و استقبال کن از آل پیغمبر

برای دل تسلایی ما خود را مهیا کن

مدینه لاله های بوستان عشق پرپر شد

تو هم در سوگ آنها دیده خود

را چو دریا کن

مدینه آب شد از آتش غم جسم و جان من

تو هم از این غم جانسوز خود را شمع آسا کن

مدینه از سفر سوغات ها آورده ام با خود

تو بهر دیدن هر یک از آنها چشم خود وا کن

مدینه «حافظی» مرغ دلش پر می زند سویت

طلب او را برای خاک بوسیت در این جا کن

حماسه عشق

(ژولیده نیشابوری)

من آن حماسه عشق و عقیده را دیدم

جهاد اکبر در خون طپیده را دیدم

من آن سلاله عشقم که از درون حرم

نبرد قاسم هجران کشیده را دیدم

به روی دست پدر ظهر روز عاشورا

گلوی اصغر از هم دریده را دیدم

درد و غم

(محسن حافظی)

مدینه من بسی درد و غم و رنج و محن دیدم

نبیند هیچ کس این روزهایی که من دیدم

مدینه گو: حسینت کو که تا گویم به دشت خون

تن صد چاک او بر خاک، بی غسل و کفن دیدم

مدینه شد بهار ما خزان در دامن صحرا

کنار یکدگر پژمرده یاس و یاسمن دیدم

مدینه گو: چرا عباس را همره نیاوردی

که تا گویم جدا دست علم گیرش ز تن دیدم

اگر گویی کجایند اکبر و اصغر، دهم پاسخ

که من آن غنچه و گل، چیده در صحن چمن دیدم

مدینه شام رفتم کوفه رفتم کربلا رفتم

به هر جا رو نهادم بحر غم را موج زن دیدم

مدینه در کنار تربت گل های عاشورا

هزاران بلبل خوش نغمه را غرق محن دیدم

مدینه با چراغ آه می آیم به سوی تو

که من در بزم خون، خاموش شمع انجمن دیدم

به طبع «حافظی» افروختم صد شعله سوزان

چو او را سوز و شور و حال در ساز سخن دیدم

گریستی

(محمّد علی مردانی)

ای تشنه ای که بر لب دریا گریستی

از دیده خون ز مرگ احبّا گریستی

تنها نه بر تشنه لبان اشک ریختی

دیدی چو کام تشنه سقا گریستی
بیمار و زار و خسته و بی یار و بی معین
عمری درین مصیبت عظمای گریستی
یعقوب آل عصمت اگر خوانمت رواست
چون در فراق یوسف زهرا گریستی
آن جا پدر ز هجر پسر گریه کرد لیک
این جا تو در مصیبت بابا گریستی
چل سال بعد واقعه جانگداز طف
در آتش فراق تو تنها گریستی
گاهی به یاد وقعه خونین کربلا
گاهی به یاد شام غم افزا گریستی
بگذشت چون به پیش رخت سرو قامتی
بر قلب داغدیده لیلا گریستی
در ماتم سه ساله بی یاور حسین
بر سوز آه زینب کبری گریستی
بودی مدام صائم و قائم

تمام عمر

روز اشک غم فشاندی و شب ها گریستی

«مردانی» از مصیبت جانسوز عابدین

تا باشدت ذخیره به فردا گریستی

دل سودازده

(محمد خسرو نژاد)

دل سودا زده ام ناله و فریاد کند

هر زمان یاد غم سید سجاد (علیه السلام) کند

بی گمان اشک به رخساره بریزد از چشم

هر که یادی ز گرفتاری آن راد کند

بود در تاب تب و بسته به زنجیر ستم

آن که خلقی ز کرم از الم آزاد کند

به جز از شمر ستمگر نشنیدم دگری

با تن خسته کسی این همه بیداد کند

تن تب دار و اسیری و غم کوفه و شام

وای اگر شکوه این قوم بر اجداد کند

خون بیارد ز غم مرگ پدر در همه عمر

چون که از واقعه کرب و بلا یاد کند

غیر زینب که بد آن قافله را قافله دار

کس نبودی که بر آن غمزده امداد کند

نتوان ماتم سجاد نوشتن «خسرو»

دل اگر سنگ بود ناله و فریاد کند

من آن کلم

حاج غلامرضا سازگار

من آن گلم که خفته به خون باغبان من

نه گل نه غنچه مانده به باغ خزان من

مرغ بهشت وحی ام و از جور روزگار

ویرانه های شام شده آشیان من

هفتاد داغ دارم و در سوز آفتاب

هجده سر بریده بود سایبان من

زنهای شام خنده به ناموس من زدند

این بود احترام من و خاندان من

زنجیرها به زخم تن من گریستند

دشمن نکرد رحم به اشک روان من

گردید نقش خاک ز سنگ یهودیان

از نوک نی سر پدر مهربان من

شام بلا و طشت طلا و سر حسین

گردید قاتل پدرم میزبان من

من اشک ریختم ز بصر او شراب ریخت

با آنکه بود آیه کوثر به شأن من

من ناله می زدم ز دل او چوب خیزران

من تن به مرگ دادم او سوخت جان من

«میشم» خدا جزات دهد در عزای ما

کز نظم تو عیان شده سوز نهان من

گریه می کند

حاج غلامرضا سازگار

دریا به دیده تر من گریه می کند

آتش ز سوز حنجر من گریه می کند

سنگی که می زنند به فرقم ز روی بام

بر زخم تازه سر من گریه می کند

از حلقه های سلسله خون می چکد چو اشک

زنجیر هم به پیکر من گریه می کند

ریزد سرشک دیده اکبر به روی نی

اینجا به من برادر من گریه می کند

وقتی زدند خنده اشکم زنان شام

دیدم سه ساله خواهر من گریه می کند

رأس حسین بر همه سر می زند ولی

چون می رسد برابر من گریه می کند

ای اهل شام پای نکوبید بر زمین

کاینجا ستاده مادر من گریه می کند

تا روز حشر هر که به گل می کند نگاه

بر لاله های پرپر من گریه می کند

زنهای شام هلله و خنده می کنند

جایی که جد اطهر من گریه

می کند

بگذار ظالمانه بخندند شامیان

«میشم» که هست زائر من گریه می کند

مدح و منقبت

جماعت

جماعت من سلیل مصطفایم

معظم سبط میر اولیائیم

سرور سینه خیر البریه

فروغ دیده خیر النسائم

منم استاد دانشگاه قرآن

که هم عالم به عالم ماسوایم

دبیرستان ایمان را دبیرم

دبستان والا را مقتدایم

منم مصباح مشکاه هدایت

فروغ افزای مصباح الهدایم

بود حیران ز صبرم صبر ایوب

که من صابر به آلام قضایم

منم آن مه که در شبهای تاریک

به بزم بی کسان تا بد قضایم

منم ان شه که از روی یتیمان

غبار رنج و محنت می زدایم

منم فرزندی بیت الله و زمزم

ولید مشعر و رکن و منایم

ذبیح کعبه دارد آرزویم

که من پور ذبیح کربلایم

چارمین نور الهی

سلام ای چارمین نور الهی

کلیم وادی طور الهی

تو آن شاهی که در بزم مناجات

خدا می کرد با نامت مباحثات

تو را سجاده داران می شناسند

تو را سجده گزاران می شناسند

تو سجادی تو سجاده نشینی

تو در زهد و ورع تنهاترینی

قیامت می شود پیدا جبینت

به صوت «این زین العابدینت»

شبییه تو خدا عابد ندارد

مدینه غیر تو زاهد ندارد

تو با درماندگان خود شفیع

تو با خیل جذامی ها رفیقی

سحرها نان و خرما روی دوش

صدای سائلان تو به گوشت

فرزدق را تو شعر تازه دادی

تو بر شعر ترش آوازه دادی

تو میقاتی تو مشعر زاده هستی

عزیز من پیمبر زاده هستی

تو کز نسل امیر المؤمنینی

پیمبر زاده ایران زمینی

سزد شاهان فتند اینجا به زانو

علی بن الحسین شهر بانو

تو را ایرانیان رب می شناسند

تو را با نام زینب می شناسند

تو در افلاک زین العابدینی

تو روی خاک با ما همنشینی

قتیل تار گیسوی تو اصغر

فدایی تو باشد همچو اکبر

ابو فاضل همان ماه مدینه

کنارت دست دارد روی سینه

تو کوه عصمتی، لرزش نداری

تو از غیر خدا خواهش نداری

تو در بالای منبر چون رسولی

تو در محراب خود گویا بتولی

تو بابایی چنان شمشیر داری

تو بابایی ز نسل شیر داری

تو را شب زنده داران می پرستند

لبت را روزه داران

می پرستند

تو جنست از نیستان غدیر است

تو نامت روی دیوان غدیر است

تو بر پیشانی خود پینه داری

تو بر حق خدمتی دیرینه داری

تو آنی که به کویت هر که آمد

غلام مستجاب الدعوه باشد

تو اشک مطلق، گریه تباری

تو از روز ازل ابر بهاری

تو مقتل سیرتی از جنس آهی

تو مثل حنجر گل بی گناهی

رعیت های تو شه زادگانند

اسیران درت آزادگانند

تو بزم روضه را بنیانگذاری

تو در دل روضه ماهانه داری

تو از جنس غرور دخترانی

تو آه سینه بی معجرانی

تو منبر رفته ای اما به ناقه

سخن ها گفته ای اما به ناقه

تو آن یعقوب یوسف زاده هستی

تو آن از دست یوسف داده هستی

فیض بهارانم من

در جسم جهان، فیض بهارانم من

عالم چو زمین تشنه، بارانم من

در زهد، دلیل پارسایان جهان

در عشق، امام جان نثارانم من

فرزند حسین و زینت عبادم

شایسته ترین، سجده گذارانم من

با اینهمه منزلت ز سوز دل و جان

روشنگر بزم سوگوارانم من

چون لاله همیشه از جگر می سوزم

چون شمع همیشه اشک بارانم من

دردا که چه آور قضا بر سر من

ای کاش نمی زاد مرا مادر من

من نور دل پیمبر و زهرایم

روشنگر بزم عترت طاهایم

افروخته تر ز شمع افروخته ام

دل سوخته تر ز لاله صحرایم

با ذکر دعا و خطبه و اشک و پیام

من حافظ انقلاب عاشورایم

بیمار فتاده در دل آتش و خون

لب تشنه خسته بر لب دریایم

آن طرفه شهید زنده ام من که به عمر

از تیغ جفا بریده اند اعضایم

دردا که چه آورد قضا بر سر من

ای کاش نمی زاد مرا مادر من

آنم که به هر گام خطرها دیدم

در هر نفس از ستم شررها دیدم

با آنکه ز کربلا، دلم خونین بود

در شام همی خون جگرها دیدم

با آنکه به خاک و خون بدیم تن ها

بر عرشه نیزه نیز، سرها دیدم

در باغ

به خون نشسته کرب و بلا

افتاده، قلم قلم شجرها دیدم

یک سو تن صد چاک پدرهای شهید

یک سو تن پا مال پسرها دیدم

دردا که آورد قضا بر سر من

ای کاش نمی زاد مرا مادر من

من دیده ام آنچه را که دیدن سخت است

دیدن نه همین بلکه شنیدن سخت است

از ورطه طوفان زده ی آتش و خون

بر ساحل آرزو رسیدن سخت است

هفتاد و دو تن ز بهترین یاران را

دیدن به زمین و دل بریدن سخت است

بار غل و زنجیر چهل منزل راه

با پیکر تبار کشیدن سخت است

جانبخش بود صدای قرآن اما

از راس پدر به نی شنیدن سخت است

ای کاش نمی زاد مرا مادر من

دردا که چه آورد قضا بر سر من

چارمین استاد

کیستم من، فارغ التحصیل دانشگاه دینم

دومین فرزند دل‌بند امام سومینم
چارمین استاد پرچمدار سرخ انقلابم
ز آنکه باب تاجدار پیشوای پنجمینم
در جهان آفرینش، بعد سالار شهیدان
شاهکار کلک ذات پاک هستی آفرینم
مسند ملک ولایت را به امر ذات مطلق
بعد جد تاجدار خویش، سوم جانشینم
گر پرسی از نشانم، من نشان کربلایم
ور پرسی قدر من، من لیله القدر زمانم
معنی حج و زکاتم، مظهر صوم و صلاتم
چشمه اب حیاتم، کاشف راز نهانم
زاده خون و پیامم، تشنه شهد قیامم
مکه و رکن و مقامم، من امام ساجدینم
دردمندان را دوایم، بینوایان را نوایم
منبع جود و سخایم، رهنمای مسلمینم
وارث صبر علیم، خلق عالم را اولیم
حجت بر حق حقم، بی کسان را من معینم
اولم من، آخرم من، باطنم من، ظاهرم من
ظاهرم من، فاخرم من، وجه رب العالمینم
من صراط المستقیمم، من حکیمم، من علیمم

من رحيم من كريم، معنی حصن حصين

من علی ابن الحسين، مست جام نشأتم

من امام الحرمین، خصم جان ناکسینم

در سیادت ساجدم من، در عبادت عابدم من

فخرم این بس

ز آنکه خالق، خواننده زین العابدینم

مصائب

کاروان اسیران کربلا از شام تا مدینه

نویسنده

کتاب: قصه کربلا، ص ۵۲۳

نویسنده: علی نظری منفرد

حرکت از شام

بهر حال پس از هفت روز که اهل بیت در شام بودند، به دستور یزید نعمان بن بشیر (۱) وسائل سفر آنان را فراهم نمود و به همراهی مردی امین آنان را روانه مدینه منوره کرد (۲).

در هنگام حرکت، یزید امام سجاد علیه السلام را فرا خواند تا با او وداع کند، و گفت:

خدا پسر مرجانه را لعنت کند!

اگر من با پدرت حسین ملاقات کرده بودم، هر خواسته ای که داشت، می پذیرفتم! و کشته شدن را به هر نحوی که بود، گرچه بعضی از فرزندانم کشته می شدند از او دور می کردم! ولی همان گونه که دیدی شهادت او قضای الهی بود!! چون به وطن رفتی و در آنجا استقرار یافتی، پیوسته با من مکاتبه کن و حاجات و خواسته های خود را برای من بنویس! (۳)

آنگاه دوباره نعمان بن بشیر را خواست و برای رعایت حال و حفظ آبروی اهل بیت به او سفارش کرد که شبها اهل بیت را حرکت دهد و در پیشاپیش آنان خود حرکت کند و اگر علی بن الحسین را در بین راه حاجتی باشد برآورده سازد؛ و نیز سی سوار در خدمت ایشان مأمور ساخت؛ و به روایتی خود نعمان بن بشیر را و به قولی بشیر بن حذلم را با آنان همراه کرد (۴).

و همان گونه که یزید سفارش کرده بود به آهستگی و مدارا طی مسافت کردند و به هنگام حرکت، فرستادگان یزید به سان نگهبانان گرداگرد آنان را می گرفتند، و چون در مکانی فرود می آمدند از اطراف آنان دور می شدند که به آسانی بتوانند وضو سازند.

اربعین

اهل بیت علیهم السلام به سفر خود ادامه دادند تا به دو

راهی جاده عراق و مدینه رسیدند، چون به این مکان رسیدند، از امیر کاروان خواستند تا آنان را به کربلا ببرد، و او آنان را به سوی کربلا حرکت داد، چون به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری (۵) را دیدند که با تنی چند از بنی هاشم و خاندان پیامبر برای زیارت حسین علیه السلام آمده بودند، همزمان با آنان به کربلا وارد شدند و سخت گریستند و ناله و زاری کردند و بر صورت خود سیلی زده و ناله های جانسوز سر دادند و زنان روستاهای مجاور نیز به آنان پیوستند (۶)، زینب علیها السلام در میان جمع زنان آمد و گریبان چاک زد و با صوتی حزین که دلها را جریحه دار می کرد می گفت:

«وا اخاه! و احسیناه! و احیب رسول الله و ابن مکة و منی! و ابن فاطمه الزهراء! و ابن علی المرتضی! آه ثم آه!»

پس بیهوش گردید.

آنگاه ام کلثوم لطمه به صورت زد و با صدایی بلند می گفت:

امروز محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا از دنیا رفته اند؛ و دیگر زنان نیز سیلی به صورت زده و گریه و شیون می کردند. سکینه چون چنین دید، فریاد زد:

وا محمداه! و اجداه!

چه سخت است بر تو تحمل آنچه با اهل بیت تو کرده اند، آنان را از دم تیغ گذراندند و بعد عریانشان نمودند! (۷)

عطیه عوفی (۸) می گوید:

با جابر بن عبدالله به عزم زیارت قبر حسین علیه السلام بیرون آمدم و چون به کربلا رسیدیم جابر نزدیک شط فرات رفته و غسل کرد و ردائی همانند شخص محرم بر تن نمود و همیانی را گشود که در آن بوی خوش بود و خود را

معطر کرد و هر گامی که بر می داشت ذکر خدا می گفت تا نزدیک قبر مقدس رسید و به من گفت:

دستم را بر روی قبر بگذار! چون چنین کردم، بر روی قبر از هوش رفت.

من آب بر روی جابر پاشیدم تا به هوش آمد، آنگاه سه مرتبه گفت:

یا حسین!

سپس گفت:

«حبيب لا يجيب حبيبه!»

و بعد اضافه کرد:

چه تمنای جواب داری که حسین در خون خود آغشته و بین سر و بدنش جدائی افتاده است!! و گفت:

فاشهد انك ابن خير النبيين و ابن سيد المؤمنين

و ابن حليف التقوى و سليل الهدى و خامس اصحاب الكساء

و ابن سيد النقباء

و ابن فاطمه سیده النساء،

و مالك لا تكون هكذا و قد غذتك كف سيد المرسلين و ربيت في حجر المتقين و رضعت من ثدى الايمان و فطمت بالاسلام
فطبت حيا و طبت ميتا غير ان قلوب المؤمنين غير طيبه لفراقك و لا شاكه في الخيره لك فعليك سلام الله و رضوانه و اشهد انك
مضيت على ما مضى عليه اخوك يحيى بن زكريا.

من گواهی می دهم که:

تو فرزند بهترین پیامبران و فرزند بزرگ مؤمنین می باشی،

تو فرزند سلاله هدایت و تقوایی و پنجمین نفر از اصحاب کساء و عبایی،

تو فرزند بزرگ نقیبان و فرزند فاطمه سیده بانوانی،

و چرا چنین نباشد که دست سید المرسلین تو را غذا داد و در دامن پرهیزگاران پرورش یافتی و از پستان ایمان شیر خوردی و
پاک زیستی و پاک از دنیا رفتی و دلهای مؤمنان را از فراق خود اندوهگین کردی پس سلام و رضوان خدا بر تو باد، تو بر

همان طریقه رفتی که برادرت یحیی بن زکریا شهید گشت.

آنگاه چشمش را به اطراف قبر گردانید و

گفت:

السلام عليك ايها الارواح التي حلت بفناء الحسين و اناخت برحله، اشهد انكم اقمتم الصلوه و آتيتم الزكوه و امرتم بالمعروف و نهيتم عن المنكر و جاهدتم الملحدين و عبدتم الله حتى اتاكم اليقين.

سلام بر شما ای ارواحی که در کنار حسین نزول کرده و آرمیدید، گواهی می دهم که شما نماز را به پا داشته و زکوه را ادا نموده و به معروف امر و از منکر نهی کردید، و با ملحدين و كفار مبارزه و جهاد کرده، و خدا را تا هنگام مردن عبادت نمودید.

و اضافه نمود:

به آن خدائی که پیامبر را به حق مبعوث کرد ما در آنچه شما شهدا در آن وارد شده اید شریک هستیم.

عطیه می گوید:

به جابر گفتم:

ما کاری نکردیم! اینان شهید شده اند.

گفت:

ای عطیه!

از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«من احب قوما حشر معهم و من احب عمل قوم اشرك في عملهم» (۹)

«هر که گروهی را دوست داشته باشد با همانان محشور گردد، و هر که عمل جماعتی را دوست داشته باشد در عمل آنها شریک خواهد بود.»

اربعین و اختلاف اقوال

در تاریخ حبیب السیر آمده است:

یزید بن معاویه سرهای مقدس شهدا را در اختیار علی بن الحسین علیه السلام قرار داد، و آن بزرگوار در روز بیستم ماه صفر آن سرها را به بدنهای پاکشان ملحق نمود و آنگاه عازم مدینه طیبه گردید (۱۰).

ابو ریحان بیرونی در آثار الباقیه گفته است:

در روز بیستم ماه صفر، سر مقدس حسین علیه السلام به بدن مطهرش باز گردانیده و دفن شد به هنگامی که اهل بیت امام حسین علیه السلام بعد از بازگشت از شام در روز اربعین جهت زیارت آمده بودند

سید ابن طاووس در اقبال می گوید:

چگونه روز بیستم ماه صفر، روز اربعین است در حالی که حسین صلوات الله علیه روز دهم محرم به شهادت رسید، بنابر این اربعین، روز نوزدهم ماه صفر باید باشد (۱۲).

آنگاه سید می گوید:

محتمل است ماه محرم سال ۶۱ کم بوده است، یعنی ۲۹ روز بوده که طبعاً بیستم ماه صفر، روز اربعین است، و احتمال دارد که ماه محرم تمام بوده ولی چون امام حسین علیه السلام در پایان روز عاشورا شهید گردیده لذا روز عاشورا را به حساب نیاورده اند.

و در مصباح آمده است:

حرم حسین علیه السلام در روز بیستم ماه صفر به همراه علی بن الحسین به مدینه رسیدند، و شیخ مفید همین قول را اختیار کرده است، و در غیر مصباح آمده است که ایشان در روز بیستم ماه صفر بعد از مراجعت از شام به کربلا رسیدند (۱۳).

همان گونه که در نقل های ذکر شده مشهود است اهل بیت علیهم السلام در همان سالی که حادثه کربلا رخ داد سال ۶۱ پس از مراجعت از شام و در روز اربعین به کربلا آمدند، و یا اینکه در سنه ۶۲ یعنی یک سال بعد از شهادت رهسپار کربلا شده اند؛ و ما در اینجا به صورت اختصار عیناً آنچه در این رابطه گفته و یا نوشته شده است ذکر می کنیم:

قول اول:

اهل بیت در همان سال ۶۱ پس از مراجعت از شام و در روز بیستم صفر به کربلا وارد شدند، و این همان قول صاحب تاریخ حبیب السیر است که قبلاً باز گو کردیم، و در الآثار الباقیه ابو ریحان نیز همین قول آمده و ظاهر عبارت سید ابن طاووس

در الملهوف هم همین مطلب را می رساند (۱۴)

و ابن نما در مثير الاحزان نیز همین قول را نقل کرده است (۱۵).

قول دوم:

اهل بیت علیه السلام همان سال در روز بیستم صفر به کربلا و قبل از رفتن به شام از کربلا عبور نمودند و بر مزار شهیدان خود عزاداری کردند، و سپهر مؤلف ناسخ التواریخ بر این قول است. و این احتمال گرچه بعید به نظر می رسد، زیرا در نقلی بدان اشاره نشده است ولی احتمالی است که ثبوتاً مانعی ندارد و دلیلی برای اثبات آن نیست (۱۶). قول سوم:

آل البیت در سال ۶۲، یعنی یک سال بعد و در روز بیستم صفر به کربلا آمده اند.

صاحب قمقام زخار می گوید:

مسافت و عادت تشریف فرمائی به حرم حضرت سید الشهداء علیه السلام در روز اربعین سال ۶۱ هجری به کربلای معلی مشکل، بلکه خلاف عقل است؛ زیرا امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به درجه رفیع شهادت نائل آمد و عمر بن سعد یک روز برای دفن کشتگان خود در آنجا توقف و روز یازدهم به جانب کوفه حرکت کرد و از کربلای معلی تا کوفه به خط مستقیم تخمیناً هشت فرسخ است، و چند روزی هم عبیدالله بن زیاد اهل عصمت را در کوفه برای معرفی آنان و کار بزرگی که صورت گرفته و ارباب قبایل عرب نگاه داشت تا از یزید خبر رسید که پردگیان حرم را به دمشق اعزام دارد و او هم اسیران را از راه حران و جزیره و حلب به شام فرستاد که مسافت دوری است و فاصله کوفه تا دمشق به خط مستقیم تقریباً صد و هفتاد و پنج فرسخ

است و پس از ورود به شام به روایتی تا شش ماه اهل بیت را نگاه داشتند تا آتش شعله ور غضب یزید خاموش شد و پس از حصول اطمینان از عدم شورش مردم موافقت کرد که حضرت سجاد با پردگیان حرم به مدینه بازگردد، پس چگونه اینهمه وقایع می تواند در چهل روز صورت گرفته باشد، قطعاً ورود اهل بیت علیه السلام به کربلا در سال دیگر بوده است (۱۷) که سال شصت و دو هجری باشد و هر کس به نظر تدبیر در این مسأله بیندیشد نامه نگار را تصدیق خواهد کرد، و جابر بن عبدالله هم در اربعین شصت و دو به زیارت مشرف شده است و شرافت جابر در این است که او اولین کسی است که از صحابه کُبار و مخلصین سوگوار که شد رحال کرده و به این سعادت نایل آمده است، کفی به فخرا، و نامه نگار در این قول منفرد است:

می گویم و می آیمش از عهده برون!

و الله ولی التوفیق (۱۸).

قول چهارم:

احتمال دیگری وجود دارد که اهل بیت ابتدا به مدینه آمدند و از مدینه عازم کربلا شدند و سر مقدس امام را نیز در این سفر با خود برده و به بدن مطهر حسین علیه السلام ملحق نموده اند، اما نه در اربعین سال ۶۱ هجری بلکه پس از مراجعت به مدینه به کربلا رفته اند.

ابن جوزی از هشام و بعضی دیگر نقل کرده است که سر مقدس حسین علیه السلام با اسیران به مدینه آورده شد، و سپس به کربلا حمل گردیده است و با بدن مطهر دفن شده است (۱۹).

و از بعضی از مورخان نقل شده است که:

صورت حال

جریان اقتضاء می کند که اهل بیت در مدتی بیش از چهل روز از زمان شهادت امام حسین علیه السلام به عراق یا به مدینه رفته باشند، و بازگشت آنها به کربلا، ممکن است، ولی روز بیستم صفر نبوده است زیرا جابر بن عبدالله انصاری هم از حجاز آمده بود و رسیدن خبر به حجاز و حرکت جابر از آنجا قهرا زمانی بیش از چهل روز را می طلبد. یا اینکه باید بگوئیم جابر از مدینه نیامده بود بلکه از کوفه و یا از شهری دیگر عازم کربلا شده بود (۲۰).

توقف در کربلا

خانندان داغدیده رسالت پس از ورود به کربلا- برای شهیدان خود به عزاداری پرداختند، چون هنگام حرکت به سوی کوفه اجازه عزاداری به آنان نداده بودند، و همان گونه که سید ابن طاووس در الملهوف نقل کرده است که

«واقاموا المآتم المقرحه للاكباد» (۲۱)

«ماتم های جگر خراش به پا داشتند»، و تا سه روز امر بدین منوال سپری شد (۲۲).

حرکت از کربلا

اگر زنان و کودکان در کنار این قبور می ماندند، خود را در اثر شیون و زاری و گریستن و نوحه کردن هلاک می نمودند، لذا علی بن الحسین علیه السلام فرمان داد تا بار شتران را ببندند و از کربلا به طرف مدینه حرکت کنند. چون بارها را بستند و آماده حرکت شدند، سکینه علیها السلام اهل حرم را با ناله و فریاد به جانب مزار مقدس امام جهت وداع حرکت داد و جملگی در اطراف قبر مقدس گرد آمدند. سکینه قبر پدر را در آغوش گرفت و شدیداً گریست و به سختی نالید و این ابیات را زمزمه کرد:

الا یا کربلا نودعک جسما

بلا کفن و لا غسل دفینا

الا یا کربلا نودعک روحا

لاحمد و الوصی مع الامینا (۲۳)

بازگشت به مدینه

ام کلثوم علیها السلام در حالی که همراه کاروان کربلا عازم شهر مدینه گردید می گریست و این اشعار را می خواند (۲۴):

مدینه جدنا لا تقبلینا

فبالحسرات و الاحزان جینا

خرجنا منك بالاهلين جمعا

رجعنا لا رجال و لا بنينا

و كنا فى الخروج بجمع شمل

رجعنا حاسرين مسليينا

و كنا فى امان الله جهرا

رجعنا بالقطيعه خائفينا

و مولانا الحسين لنا انيس

رجعنا و الحسين به رهينا

فنحن الضائعات بلا كفيل

و نحن النائحات على اخينا

و نحن السائرات على المطايا

نشال على الجمال المبغضينا؟

و نحن بنات يس و طه

و نحن الباقيات على ايننا

و نحن الطاهرات بلا خفاء

و نحن المخلصون المصطفونا

و نحن، الصابرات على البلايا

و نحن الصادقون الناصحونا

الا يا جدنا بلغت عدانا

مناها و اشتفى الاعداء فينا

لقد هتكوا النساء و حملوها

على الاقتاب قهرا اجمعينا (٢٥)

مدینه! کاروانی سوی تو باشیون آوردم

ره آوردم بود اشکی که، دامن دامن آوردم

مدینه! در به رویم وا مکن! چون یک جهان ماتم

ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن

آوردم!

اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم

که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم

اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم

به پایان خدمت خود را به نحو احسن آوردم

مدینه! یوسف آل علی را بردم، و اکنون

اگر او را نیاوردم، از و پیراهن آوردم!

مدینه! از بنی هاشم نگردد با خبر یک تن؟!

که من از کوفه، پیغام سر دور از تن آوردم!

مدینه! اگر به سویت زنده برگشتم، مکن منعم

که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم!

مدینه! این اسیرها نشد سد رهم، بنگر!

چها با خطبه های خود به روز دشمن آوردم؟! (۲۶).

پاداش همراهی خوب

حارث بن کعب می گوید:

فاطمه دختر علی بن ابی طالب، علیه السلام به من گفت:

به خواهرم زینب علیها السلام گفتم:

این مرد شامی که از شام به همراه ما آمد، شرائط خدمت را نیکو به جای آورد، به جاست که او را صلتی و یا پاداشی دهیم.

زینب علیها السلام گفت:

به خدا سوگند چیزی نداریم که به او هدیه کنیم به جز همین زیورها!

گفتم:

همین ها را به او خواهیم داد!

فاطمه دختر علی علیه السلام می گوید:

من دست بند و بازوبند خود را بیرون آوردم و خواهرم نیز چنین کرد! و آنها را برای آن مرد شامی فرستادیم و عذر خواسته و برای او پیغام فرستادیم که این پاداش همراهی خوب تو با ما است.

آن مرد شامی زیورهای ما را باز پس فرستاد و گفت:

اگر من برای دنیا هم این خدمت را کرده بودم پاداشی کمتر از این نیز سزاوار من بود، ولی به خدا سوگند که آنچه کرده ام برای خشنودی خدا بوده و به پاس خویشاوندی شما با رسول خدا بوده است (۲۷).

بشیر در مدینه

کاروان آل البیت به جانب شهر مدینه رهسپار شد. بشیر بن جَدَلَم می گوید:

به آرامی می رفتیم تا به شهر مدینه نزدیک شدیم، حضرت سجاد علیه السلام فرمود تا بار از شتران برداشته خیمه ها را برافراشتند و اهل حرم در آن خیمه ها فرود آمدند، امام علی بن الحسین مرا طلبید و فرمود:

خدای تعالی پدرت جَدَلَم را رحمت کند که شاعری نیکو بود، آیا تو را از شعر بهره ای هست؟!؟

عرض کردم:

آری یابن رسول الله!

فرمود:

هم اکنون وارد شهر مدینه شو و خبر شهادت ابی عبدالله علیه السلام و ورود ما را به مردم ابلاغ کن!

بشیر گوید:

بر اسب خویش سوار شدم و

با شتاب وارد شهر مدینه شدم و به جانب مسجد نبوی رفتم، چون بدانجا رسیدم با صدایی بلند و رسا این اشعار را که مرتجلا سروده بودم، خواندم:

یا اهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین و ادمعی مدرار

الجسم منه بکربلا مخرج

و الرأس منه علی القناه یدار (۲۸)

سپس روی به مردم کردم و گفتم:

این علی بن الحسین علیهما السلام است که با عمه ها و خواهرانش در بیرون شهر مدینه فرود آمده اند و من فرستاده اویم که شما را از ماجرای که بر آنان رفته است آگاه سازم.

وقتی این خبر را به مردم رساندم، در مدینه هیچ زنی نماند مگر اینکه از خانه خود بیرون آمد در حالی که زاری می کرد و می گریست، و من همانند آن روز را به یاد ندارم که گروه بسیاری از مردم یک دل و یک زبان گریه کنند و بر مسلمانان تلختر از آن روز را ندیدم (۲۹).

در آن هنگام شنیدم که بانویی برای حسین علیه السلام چنین نوحه سرائی می کرد:

نعی سیدی ناع نعاہ فاوجعا

و امرضنی ناع نعاہ فافجعا

فعینی جودا بالدموع و اسکبا

وجودا بدمع بعد دمعکما معا

علی من وهی عرش الجلیل فزعزعا

فاصبح هذا المجد و الدین اجدعا

علی ابن نبی الله و ابن وصیه

و ان کان عنا شاحط الدار اشععا (۳۰)

پس از خواندن این ابیات، آن بانو به من گفت:

ای مرد! مصیبت و اندوه ما را در سوگ حسین تازه کردی و زخمهایی را که هنوز التیام نیافته بود از نو چنان خراشیدی که دیگر امید بهبودی نیست، خداوند تو را بیمارزد، تو کیستی؟!

گفتم:

بَشِيرُ بْنُ جَذَلَمَ،

مولایم علی بن الحسین مرا فرستاد تا خبر ورودشان را به اهل مدینه بدهم، و او با

اهل بیت ابی عبدالله در فلان نقطه فرود آمده است (۳۱).

استقبال از کاروان کربلا

بشیر گوید:

مردم مدینه یکپارچه به سوی کاروان حرکت کردند، و من نیز اسبم را بسرعت راندم و دیدم مردم همه راهها را با حضور خود سد کرده اند، به ناچار از اسب پیاده شدم و با زحمت از میان مردم گذشتم و خود را به خیمه های آل البیت رساندم.

علی بن الحسین علیه السلام داخل خیمه بود، بیرون آمد و دستمالی در دست آن حضرت بود که اشک از رخسار مبارکش پاک می کرد، مردی منبری آورد و آن حضرت بر آن نشست و اشک از دیدگانش جاری بود، صدای مردم به گریه بلند شد و زنان ناله و زاری می کردند و مردم از هر طرف به آن حضرت دلداری و تسلیت می گفتند، آن منطقه پر از شیون و فریاد شده بود، تا آنکه حضرت سجاد علیه السلام با دست خویش اشاره کرد که ساکت شوند و سپس این خطبه را ایراد فرمود:

خطبه امام سجاد علیه السلام

الحمد لله رب العالمین، مالک یوم الدین، باریء الخلائق اجمعین، الذی بعد فارتفع فی السموات العلی و قرب فشهد النجوى، نحمده علی عظام الامور و فجائع الدهور و الم الفجائع و مضاضه اللواذع و جلیل الرزء و عظیم المصائب الفاضحه الکاظه الفادحه الجائحه. ایها القوم! ان الله و له الحمد ابتلانا بمصائب جلیله و ثلمه فی الاسلام عظیمه، قتل ابو عبدالله الحسین علیه السلام و عترته و سبی نساؤه وصیته و داروا برأسه فی البلدان من فوق عالی السنان و هذه الرزیه التی لا مثلها رزیه.

ایها الناس!

فای رجالات منکم تسرون بعد قتله؟!

ام ای فؤاد لا یحزن من اجله؟

ام ایه عین منکم تحبس دمعها و تضن عن انهمالها؟!

فلقد بکت السبع الشداد لقتله و بکت البحار بامواجها و

السموات باركانها و الارض بارجائها و الاشجار باغصبانها و الحيتان و لجج البحار و الملائكة المقربون و اهل السموات اجمعون.

يا ايها الناس!

اي قلب لا ينصدع لقتله!؟

ام اي فؤاد لا يحن اليه!؟

ام اي سمع يسمع هذه التلمه التي تلمت في الاسلام و لا يصم.

ايها الناس!

اصبحنا مطرودين مشردين مذودين و شاسعين عن الامصار كأنا اولاد ترك و كابل من غير جرم اجترمناه و لا مكروه ارتكبناه و لا تلمه في الاسلام تلمناها، ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين ان هذا الا اختلاق (٣٢).

و الله لو ان النبي صلى الله عليه و آله تقدم اليهم في قتالنا كما تقدم اليهم في الوصايه بنا لما ازدادوا على ما فعلوا بنا، فانا لله و انا اليه راجعون من مصيبه ما اعظمها و اوجعها و افجعها و اكظها و افظعها و امرها و افدحها فعند الله نحتسب فيما اصابنا و ما بلغ بنا فانه عزيز ذوانتقام (٣٣).

حمد و سپاس خداوندی را سزاست که پروردگار عالمیان و مالک روز جزا و آفریننده همه خلایق است، آن خدایی که مقامش آنقدر رفیع است که گویا در بلندترین مرتبه آسمانها قرار گرفته (و از دسترس عقل و فکر بلند پروازان بشری بسیار دور است) و آنقدر به آدمی نزدیک است که حتی زمزمه ها را می شنود، او را بر سختیهای بزرگ و آسیبهای زمانه و آزار و حوادث ناگوار و مصائب دلخراش و بلاهای جانسوز و مصیبتهای بزرگ و سخت و رنج آور و بنیان سوز سپاسگزارم.

ای مردم!

خداوند تبارک و تعالی، که حمد مخصوص اوست، ما را به مصیبتهای بزرگی مبتلا کرد و شکاف بزرگی در اسلام پدید آمد، ابو عبدالله الحسین و عترتش کشته

شدند! اهل حرم و کودکان او را اسیر کردند و سر مبارک او را در شهرها و بر نیزه گردانیدند! و این مصیبتی است که همانندی ندارد.

ای مردم!

کدامیک از مردان شما بعد از شهادت او می تواند شادی کند؟!

یا کدام دلی است که به خاطر او محزون نباشد؟!

و یا کدام چشمی است که بتواند اشک خود را نگاه دارد و آن را از ریختن باز دارد؟!

هفت آسمان که دارای بنائی شدید است (۳۴) در شهادت او گریستند، دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین از همه جوانب و درختان و شاخه های درختان و ماهیان و لجه های دریاها و فرشتگان مقرب و نیز ساکنان آسمانها تمام بر او گریستند.

ای مردم!

کدامین دل است که از کشته شدن او از هم نشکافد؟!

و یا کدامین دل است که برای او ننالد؟!

یا کدامین گوش است که صدای شکافی را که در اسلام پدید آمده بشنود و کرد نشود؟!

ای مردم!

ما صبح کردیم در حالی که رانده شدیم، از هم پراکنده شدیم و از وطن خود دور افتادیم، گویا ما فرزندان ترک و کابل بودیم، بدون آنکه جرمی کرده یا ناپسندی مرتکب شده باشیم با ما چنین کردند، حتی چنین چیزی را در مورد نیاکان بزرگوار پیشین خود نشنیده ایم، «و این به جز تزویر نیست.»

به خدا سوگند که اگر رسول خدا به جای آن سفارشها، به جنگ با ما فرمان می داد، بیش از این نمی توانستند کاری انجام دهند!! انا لله و انا الیه راجعون. چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراشی و چه اندوه تلخ و بنیان کنی؟!

از خدا اجر این مصیبت را که به ما روی آورده است، خواهانم که

او پیروز و منتقم است (۳۵).

صوحان بن صعصعه (۳۶)

در این هنگام، صوحان بن صعصعه بن صوحان عبدی از جای برخاست و از امام عذر خواهی کرد که پاهای من علیل و ناتوان است. امام سجاد علیه السلام عذر او را پذیرفت و خشنودی خود را از او ابراز داشت و بر پدرش صعصعه درود فرستاد (۳۷).

محمد بن حنفیه

بشیر می گوید:

محمد بن حنفیه از آمدن اهل بیت و شهادت برادرش حسین اطلاعی نداشت، پس از شنیدن، صیحه ای زد و گفت:

به خدا سوگند که همانند این زلزله را ندیده ام مگر روزی که رسول خدا از دنیا رفت، این صیحه و شیون چیست؟!

و چون سخت بیمار بود، کسی را قدرت آن نبود که ماجرا را به او بگوید، زیرا بر جان او بیمناک بودند. محمد بن حنفیه در پرسش خود پافشاری کرد، یکی از غلامانش به او گفت:

ای فرزند امیر مؤمنان! برادرت حسین به کوفه رفت و مردم با او نیرنگ کردند و پسر عموی او مسلم بن عقیل را کشتند و هم اکنون او و اهل حرم و بازماندگانش بازگشته اند!

از آن غلام پرسید:

پس چرا به نزد من نمی آیند؟!

گفت:

در انتظار تو هستند!

از جای برخاست و در حالی که گاه می ایستاد و گاهی می افتاد و می گفت:

«لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم»

و گویا این مصیبت را احساس کرده بود گفت:

به خدا سوگند که من مصائب آل یعقوب را در این کار می بینم. و می گفت:

«این اخی؟! این ثمره فوادی؟! این الحسین؟!»

«برادرم کجاست؟ میوه دلم کجاست؟ حسین کجاست؟»

به او گفتند که:

برادرت حسین علیه السلام در بیرون مدینه و در فلان مکان بار انداخته است، او را بر اسب سوار کردند و در حالی که

خادمان او در جلو حرکت می کردند او را به بیرون مدینه بردند، چون نگاه کرد و به جز پرچمهای سیاه چیزی را ندید، پرسید:

این پرچمهای سیاه چیست؟!

به خدا قسم که فرزندان امیه، حسین را کشتند!!

پس صیحه ای زد و از روی اسب به زمین افتاد و از هوش رفت.

خادم او نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و گفت:

ای مولای من! عموی خود را دریا بپیش از آنکه روح از بدن او جدا شود.

امام سجاد علیه السلام به راه افتاد در حالی که پارچه ای سیاه در دست داشت و اشک دیدگان خود را با آن پاک می کرد. امام، بر بالین عمویش محمد بن حنفیه نشست و سر او را به دامن گرفت.

چون محمد بن حنفیه به هوش آمد، به امام گفت:

یابن اخی! این اخی؟!

این قره عینی؟!

این نور بصری؟!

این ابوک؟!

این خلیفه ابی؟!

این اخی الحسین علیه السلام؟! »

«ای پسر برادرم!

برادرم کجاست؟

نور چشمم کجاست؟

پدرت کجاست؟

جانشین پدرم کجاست؟

برادرم حسین کجاست؟»

امام علی بن الحسین علیه السلام پاسخ داد:

«یا عمماه! اتیتک یتیمًا»

«عمو جان! به مدینه یتیم باز گشتم»

و به جز کودکان و بانوان حرم که مصیبت دیده و گریانند دیگر کسی را به همراه نیاورده ام. ای عمو! اگر برادرت حسین را می دیدی چه می کردی در حالی که طلب کمک می کرد ولی کسی به یاری او نمی شتافت و با لب تشنه شهید شد؟!!!

محمد بن حنفیه باز فریادی زد و از هوش رفت (۳۸).

ورود به مدینه

اهل بیت علیهم السلام در روز جمعه هنگامی که خطیب سرگرم خواندن خطبه نماز جمعه بود، وارد مدینه شدند و مصائب حسین علیه السلام و آنچه را بر او وارد شده بود برای مردم بازگو کردند. داغها تازه شد و باز حزن

و اندوه آنان را فرا گرفت و در سوگ شهیدان کربلا نوحه سرایی کرده و می گریستند و آن روز همانند روز رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بود که تمام مردم مدینه اجتماع کرده و به عزاداری پرداختند. ام کلثوم علیها السلام در حالی که می گریست وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله شد و روی به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و گفت:

سلام بر تو ای جد بزرگوار من!

خبر شهادت فرزندان حسین علیه السلام را برای تو آورده ام! پس ناله بلندی از قبر مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست! و چون مردم این ناله را شنیدند بشدت گریستند و ناله و شیون همه جا را گرفت.

سپس علی بن الحسین علیه السلام به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و صورت بر روی قبر مطهر نهاده گریست (۳۹).
راوی گوید:

زینب علیها السلام آمد و دو طرف در مسجد را گرفت و فریاد زد:

یا جداه! من خبر مرگ برادرم حسین را آورده ام. و اشک زینب هرگز نمی ایستاد و گریه و ناله او کاستی نمی گرفت و هر گاه نگاه به علی بن الحسین علیه السلام می کرد، حزن و اندوه او تازه و غمش افزوده می شد (۴۰).

برخیز و حال زینب خونین جگر پیرس

از دختر ستم زده حال پسر پیرس

همراه ما به دشت بلا گر نبوده ای

من بوده ام، حکایتشان سر به سر پیرس

پی نوشت ها:

۱. نعمان بن بشیر همان کسی است که هنگام ورود مسلم بن عقیل به کوفه از طرف یزید امیر کوفه بود، یزید او را بر کنار و به جای او عییدالله بن زیاد را به امارت کوفه برگزید.

نعمان

به شام آمد و از هواداران معاویه و یزید بود. پس از هلاکت یزید، مردم را به بیعت عبدالله بن زبیر فرا خواند، اهالی حمص با او مخالفت کرده و او را بعد از واقعه مَرَجِ رَاهِط در سال شصت و چهار هجری کشتند. (الاستیعاب ۴/۱۴۹۶).

۲. قمقام زخار. ۵۷۹.

۳. تاریخ طبری ۵/۲۳۳.

۴. قمقام زخار. ۵۷۹.

۵. او جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری است، مادرش نسیبه دختر عقبه می باشد، در بیعت عقبه ثانیه در مکه با پدرش حضور داشته ولی کودک بوده است؛ بعضی او را از شرکت کنندگان در جنگ بدر ذکر کرده اند؛ او با پیامبر صلی الله علیه و آله در ۱۸ غزوه شرکت نمود، و بعد از رسول خدا در صفین در خدمت علی علیه السلام بوده و از کسانی است که سنت پیامبر بسیار از او نقل شده است؛ او در آخر عمر نابینا گردید؛ در سال ۷۴ یا ۷۸ و یا ۷۹ در سن ۹۴ سالگی در مدینه رحلت نمود. (الاستیعاب ۱/۲۱۹).

۶. الملهوف. ۸۲.

۷. الدمعه الساکبه ۵/۱۶۲.

۸. عطیه عوفی را شیخ طوسی از اصحاب امیر المؤمنین در رجال خود ذکر کرده و او معروف به بکالی است که قبیله ای از همدان می باشد، و او دارای تفسیر قرآنی بوده است در پنج قسمت و خود او می گوید:

قرآن را با تفسیرش سه بار بر ابن عباس عرضه کردم و اما قرائت قرآن را هفتاد مرتبه نزد او قرائت نمودم. (تنقیح المقال ۲/۲۵۳).

۹. بحار الانوار ۶۵/۱۳۰.

۱۰. نفس المهموم. ۴۶۶.

۱۱. مقتل الحسین مقرر. ۳۷۱.

۱۲. مسار الشیعه ۶۲. و مرحوم شیخ بهائی رحمه الله بر اساس همین احتمال روز اربعین را روز نوزدهم ماه صفر قرار داده است. (توضیح المقاصد ۶).

۱۳. قمقام زخار. ۵۸۵.

۱۴. الملهوف. ۸۲.

۱۵. مشیر الاحزان. ۱۰۷.

۱۶. ناسخ التواریخ احوالات امام حسین ۳/۱۷۶.

۱۷. از این مقدمات، نمی توان

نتیجه گرفت که اهل بیت علیه السلام در اربعین سال شصت و دو به کربلا آمده اند؛ زیرا اولاً نگاه داشتن اهل بیت در کوفه به مدت زیاد، قطعی نیست با توجه به اینکه بعضی ورود اهل بیت را به شام در روز اول ماه صفر ذکر کرده اند چنانچه گذشت و آن مقدمات چون قطعی نیست بنابراین نتیجه قطعی هم بدست نمی دهد؛ ثانیاً احتمال دارد همان گونه که بعضی گفته اند اهل بیت در همان سال ۶۱ و قبل از رفتن به شام از مسیر کربلا عبور کرده و بر قبور شهیدان عزاداری کرده باشند چنانچه مرحوم سپهر مؤلف ناسخ التواریخ گفته است،

مضافاً بر اینکه مرحوم قاضی طباطبائی رحمه الله کتابی به نام «تحقیق در روز اربعین امام حسین علیه السلام» تألیف نموده و تمام ایرادهای وارده را مبنی بر آمدن اهل بیت در اربعین سال ۶۱ را پاسخ داده است، بنا بر این به صرف استبعاد نمی توان به نتیجه قطعی رسید و آمدن اهل بیت را به کربلا مانند بعضی در اربعین اول انکار کرد.

۱۸. قمقام زخار. ۵۸۶.

۱۹. تذکره الخواص. ۱۵۰.

ولی در این نقل مذکور نیست که سر مقدس امام توسط چه کسی به کربلا حمل شده است، و آیا اهل بیت همراه سر مقدس به کربلا آمده اند یا تنها سر مقدس به کربلا حمل و دفن شده است؟

۲۰. قمقام زخار. ۵۸۶.

ولی این احتمال با تصریح بزرگانی همانند سید ابن طاووس و ابن نما و شیخ بهائی که جابر بن عبدالله و اهل بیت در روز اربعین همزمان در کربلا بوده اند منافات دارد.

۲۱. الملهورف. ۸۲.

۲۲. ذریعه النجاه. ۲۷۱.

۲۳. «ای کربلا! بدنی را در تو به ودیعه گذاردیم، که بدون غسل و کفن مدفون شد؛

ای کربلا! کسی را به یادگار در تو نهادیم که او روح احمد و وصی اوست.»

۲۴. الدمه الساکبه ۱۶۳/۵

۲۵. قمقام زخار. ۵۸۳

این اشعار را صاحب قمقام نقل کرده است و می گوید:

نسبت دادن این اشعار به آن حضرت با روایت کامل بهائی که گفته ام کلثوم در دمشق وفات یافت خالی از اشکال نیست.

ولی ما در همین کتاب از مسعودی مؤلف مروج الذهب نقل کردیم که امام علی بن ابی طالب دو فرزند به نام ام کلثوم داشته و کنیت زینب عقيله نیز ام کلثوم بوده است؛ بنابراین ممکن است مراد از ام کلثوم بر فرض صحت نقل کامل بهائی، زینب علیها السلام باشد، به علاوه ممکن است که مراد همان ام کلثوم باشد که همراه اهل بیت به مدینه آمده و سپس به شام مراجعت کرده و در آنجا وفات یافته است. و بعضی بر این عقیده اند.

۲۶ «ای مدینه جد ما! نپذیر ما را، که ما با حسرت و اندوه ها بازگشتیم؛ از تو با همه خویشان بیرون رفته، و چون بازگشتیم نه مردان و نه کودکانی با ما است؛ در هنگام خروج جمع ما کامل بود و اکنون در بازگشت برهنه و غارت شده ایم؛ در ظاهر در امان خدا بودیم و اکنون که بازگشتیم هنوز بر ستم ظالمان و بریدن پیمانشان بیمناک هستیم؛ انیس ما مولایمان حسین بود، و چون آمدیم حسین را در کربلا گرو گذاردیم؛ مائیم که سرگردان و بدون کفیل شدیم، مائیم که بر برادر خود نوحه کردیم؛ و مائیم که بر شتران حمل شدیم، و ما را بر شتران درشت خوی سوار کردند؛ ما دختران یاسین و طاهائیم، و مائیم که در سوگ پدر

خود گریستیم؛ پاکان بدون خفاء مائیم، و مخلصان و برگزیدگان مائیم؛ ما بردباران بر بلا هستیم، و ما راستگویان ناصحیم؛ ای جد ما! دشمنان ما به آرزویشان رسیدند، و تشفی یافتند به سبب قتل ما؛ حرمت زنان را هتک نمودند و تمام آنها را بر جهاز شتران به قهر حمل کردند.»

۲۷. مرحوم مجلسی این اشعار را زیاده بر آنچه ما آوردیم، ذکر کرده است؛ به بحار الانوار ۴۵/۱۹۷ مراجعه شود.

۲۸. شعر از محمد جواد غفور زاده کاشانی (شفق) است.

۲۹. تاریخ طبری ۵/۲۳۳

۳۰. «ای مردم مدینه! دیگر اینجا جای اقامت شما نیست، که حسین کشته شد و اشک من در سوگ او روان است؛ پیکر مطهرش در کربلا به خاک و خون آغشته است، و سر منورش را بر روی نیزه از شهری به شهر دیگر می برند.»

۳۱. نفس المهموم. ۴۶۷

۳۲. «خبر دهنده ای، خبر مرگ بزرگ و سالار مرا داد و دلم را به درد آورد، و با دادن آن خبر مرا بیمار کرد؛ ای چشمان من! اشک بریزید و بسیار بگریید، باز هم اشک بریزید و باز هم بگریید، در سوگ آن کسی که مصیبت او عرش خدا را به لرزه در آورد، و شکوه و جلالت دین را کاست؛ (گریه کنید) بر پسر پیامبر و فرزند وصی او، اگر چه منزل و جایگاه او از ما دور است.»

۳۳. مقام زخار. ۵۸۱

۳۴. سوره ص: ۷.

۳۵. الملهوف. ۸۴

۳۶. تفسیر المیزان ۲۰/۱۶۳

«و بنینا فوقکم سبعا شدادا»

ای سبع سماوات شدیدة فی بنائها.

۳۷. الدمعه الساکبه ۵/۴۲۷

۳۸. پدرش صعصعه بن صوحان، مردی بلند مرتبه و بلند قدر و از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

کسی از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام نبود که حق امام علی

علیه السلام بشناسد مگر صعصعه و اصحاب و یاران صعصعه. او دارای مناقب بسیاری است و ابن عبد البر او را از اصحاب رسول خدا دانسته.

صعصعه از کسانی است که عهدنامه امیر المؤمنین علیه السلام را به مالک اشتر نقل کرده است. (تنقیح المقال ۲/۹۸).

۳۹. الملهوف. ۸۵

۴۰. الدمعه الساکبه ۱۶۴/۵

۴۱. الدمعه الساکبه ۱۶۲/۵

۴۲. بحار الانوار ۱۹۸/۴۵

امام سجاد و واقعه حره

نویسنده

کتاب: زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۷۹

نویسنده: سید جعفر شهیدی

متن

ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت أیدی الناس (۱)

چنانکه دیدیم واکنش حادثه کربلا- نخست با آمدن اسیران به کوفه پدید گردید. با همه سختگیری پسر زیاد در حوزه حکومت خود، و ترساندن مردمان از مخالفت با یزید، باز از آن مردم نیمه مرده، و ستم پذیرنده خرده گیری دیده شد. روزی که پسر زیاد در مسجد، خطبه خواند و ضمن گفته های خود یزید و تبار او را ستود و حسین علیه السلام و پدران او را دشنام داد، عبدالله بن عقیف از مردم ازد که مردی پارسا ولی نابینا بود بر خاست و سخن را در دهان او شکست. دشنام هائی را که به خاندان پیغمبر داد بدو و آنکه او را به حکومت گماشته است، بر گرداند. مأموران دولت خواستند عبدالله را خاموش و دستگیر سازند، تیره ازد به حمایت وی در آمد و جنگی در گرفت (۲)

هر چند این درگیری سرانجام به سود عبیدالله پایان یافت، ولی بهر حال مقدمه ای برای اعتراض های دیگر گشت.

در شام نیز چنانکه دیدیم آثار ناخشنودی پدید گشت، تا آنجا که یزید از روی ناچاری به ظاهر خود را یکی از ناخشنودان از کشته شدن پسر دختر پیغمبر نشان داد، و گناه را به گردن عبیدالله پسر زیاد افکند. اما واکنش حادثه در حجاز بیشتر از عراق بود. عبدالله پسر زبیر که از آغاز حکومت یزید خود را به مکه رسانیده این شهر را پایگاه خویش ساخته بود، و مردم را به بیعت خود می خواند، فاجعه محرم را دستاویزی استوار برای نکوهش یزید دید. وی در

خطبه ای عراقیان را پیمان شکن و نامردم خواند و حسین علیه السلام را به بزرگواری و تقوی و عبادت ستود.

مدینه نیز با آنکه در این سال در اداره ولید بن عتبه بن ابو سفیان بود، خاموش نماند، طبری چنانکه روش اوست درباره ناآرامی این شهر چیزی نوشته است. اما عوض شدن سه حاکم آن در ظرف دو سال وضع غیر عادی را نشان میدهد.

طبری نوشته است:

پسر زبیر از درشت خوئی حاکم مدینه ولید بن عتبه به یزید شکایت کرد و از او خواست تا حاکمی نرم خود بدانجا بفرستد و یزید، عثمان بن محمد بن ابو سفیان را به حکومت آن شهر فرستاد (۳)

اما بعید به نظر میرسد پسر زبیر در چنان موقعیتی با یزید نامه نگاری کند آن هم بر سر عوض کردن حاکم مدینه. آنچه به حقیقت نزدیکتر می نماید اینست که یزید به شیوه پادشاهان خود کامه جوان نمی خواست مردان کار آزموده را بر سر کار بگذارد بدین جهت جوانان نارس را به حکومت می فرستاد و آنان چون مردم را چنانکه باید نمی شناختند، در اداره حکومت در می ماندند. و عثمان چنانکه طبری نویسد جوانی نارس و کار نیازمندی بود. (۴)

بهر حال سبب هر چه بوده است، مقدم حاکم تازه بر او و مردم شهر مبارک نیفتاد، عثمان به گمان خویش خواست کفایتی نشان دهد، و بزرگان مدینه را از خود و یزید خشنود و حوزه حکومت را آرام سازد. گروهی از فرزندان مهاجر و انصار را به دمشق فرستاد تا خلیفه جوان را از نزدیک ببیند و از بخشش ها و مرحمت های وی برخوردار گردند. یزید چنانکه نوشته ایم تربیت دینی نداشت، بلکه میتوان گفت

تربیت نیافته بود. پدرش در کودکی وی به خاطر خشمی که بر مادر او گرفت، مادر و فرزند را به بیابان فرستاد و یزید در قبیله و درون خیمه بزرگ شد. آنچه در آنجا آموخت همان بود که صحرانشینان عرب می آموزند، گشاده زبانی، شعر نیکو سرودن و به شکار رفتن. پس از آنکه به حکومت رسید و دستگاه پر تجمل معاویه را صاحب شد، به جای اندوختن معلومات به نگاهداری سگ و یوز و بوزینه پرداخت. میگساری و قمار نیز سرگرمی دیگر او بود.

گذشته از این عیب ها چنانکه طبیعت چنین حکومت ها می خواهد، سالمندان تجربه آموخته گرد او را خالی کردند، و گروهی جوان چاپلوس و مال اندوز او را در میان گرفتند که آنچه میگفت و میکرد بر او آفرین می خواندند.

در سندها از سرجون مشاور رومی او نامی به میان آمده است. آیا این مرد ترسا در نهان، واژگون شدن حکومت یزید را که نام مسلمانی داشت می خواست، که او را چنان بد آموزی میکرد...؟ خدا میداند.

آنچه با اطمینان خاطر میتوان گفت اینست که یزید از کار اداره حوزه پهناور مسلمانی چیزی نمی دانسته است. آن شتاب و سخت گیری در بیعت گرفتن از پسر دختر پیغمبر، آن فاجعه دلخراش در محرم سال شصت و یک از آن زشت تر به اسیری گرفتن خاندان رسول (ص) و بردن آنان به کوفه و در آوردن به شام، همه اینها رفتاری است که ناپختگی بلکه نابخردی او را نشان میدهد. بدتر از همه، اینکه چون حاکم مدینه فرزندان مهاجر و انصار را نزد او فرستاد یزید آنان را چنان پذیره شد که گوئی گروهی از همسالان خود

و یا همبازیان دوره کودکیش را نزد او آورده اند.

او اگر اندک خردی داشت یا اگر مشاورانی کار آزموده نزد او می بودند، باید در مدتی که مهمانان در کاخ او و در مهمانی او هستند رفتاری سنجیده داشته باشد. آنچه خلاف آئین مسلمانی است نکند، بلکه به ظاهر خود را مسلمانی پای بند دین نشان دهد. اما او نه دین را می شناخت نه مردم را.

مدینه پس از هجرت پیغمبر اسلام بدان شهر، مرکز حکومت اسلامی شد. پس از پیغمبر تا سال سی و پنجم هجری پایگاه خلافت بود و سه خلیفه زندگانی خود را در آن شهر به سر بردند. چون علی علیه السلام کوفه را مقر حکومت خود ساخت، مدینه باز هم رونق علمی و دینی خود را از دست نداد. گروهی از بزرگان مهاجر و انصار در آنجا زیستند و مردند، و سپس فرزندان آنان جای ایشان را گرفتند. از آغاز هجرت موجی از پرهیزگاری شهر را فرا گرفت و بیش و کم همچنان پایدار بود. (۵)

یزید می بایست این مردم را بشناسد و روزی چند خویشان دار شود. اما چنین نکرد. نمیدانم رخت پوشانیدن بر بوزینه و سوار کردن او بر خر و به مسابقه فرستادن او با اسبان، در همین روزها بود و یا نه، بهر حال داستانی است که سبک سری او را نشان میدهد.

چنانکه مسعودی نوشته است یزید را بوزینه ای بود پلید، که در مجلس شراب او حاضر می شد و بر بالش تکیه میداد. این بوزینه خری وحشی داشت که رام وی کرده بودند. روزی بوزینه را بر خر نشانند و با اسبان به مسابقه فرستادند، و خر بوزینه از اسبان

یزید پیش افتاد و برنده مسابقه گردید یکی از شاعران شام در این باره گفته است:

تمسك أبا قيس بفضل عنانها

فليس عليها إن سقطت ضمان (٦)

ألا من رأى القرد الذى سبقت به

جیاد أمير المؤمنين إتان (٧)

نوشته اند این شعرها را یزید خود سروده است و باید چنین باشد چه غرس النعمه، در پایان داستان گفتگوی ابن هبیره و زیاد بن عبید حارثی (٨) نویسد:

زیاد گفت چون نزد مروان رفتم از من پرسید گفتگوی تو و ابن هبیره بر سر چه بود؟

گفتم در اینکه آیا کنیه بوزینه ابو قیس است یا الیمن.

مروان خندید و گفت درست است مگر این نیست که امیر المؤمنین یزید گفته است

«تمسك أبا قيس بفضل عنانها ... (٩)»

یزید نمایندگان شهر مدینه را حرمت نهاد و به آنان بخشش فراوان کرد و به یکی از ایشان (منذر بن زبیر) صد هزار درهم بخشید، اما تربیت پست و کردار زشت او از دیده مهمانان پوشیده نماند. آنان چون به شهر خود باز گشتند در مسجد پیغمبر فریاد برداشتند و به بد گوئی از یزید پرداختند و گفتند ما از نزد کسی می آئیم که دین ندارد، می می نوشد. طنبور می نوازد و سگ بازی می کند، شب را با مردمان پست و کنیزکان آوازه خوان به سر میبرد. ما شما را گواه می گیریم که او را از خلافت خلع کردیم. (١٠)

مردم شهر با عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) (١١) بیعت کردند و بنی امیه را که شمار آنان به هزار تن می رسید، نخست در خانه مروان پسر حکم به محاصره افکندند، سپس از شهر بیرون راندند. در این روزهای پر گیر و دار مروان نزد عبدالله بن عمر رفت و

از او خواست تا خانواده وی را نزد خود نگاه دارد، عبدالله نپذیرفت. مروان چون از حمایت او مأیوس شد پناه به علی بن الحسین علیه السلام برد و گفت من خویشاوند توام، می خواهم که خانواده من با خانواده تو باشد.

علی بن الحسین با بزرگواری خاص خود خواهش او را قبول فرمود و کسان مروان را همراه با زن و فرزند خود به ینبع (۱۲) فرستاد و مروان همیشه از این کرامت سپاسگزار بود.

اینکه طبری نوشته است:

علی بن الحسین با مروان دوستی قدیمی داشت (۱۳)

بر اساسی نیست. مروان هیچگاه به بنی هاشم روی خوش نشان نداده است. بنا بر این جایی برای دوستی او با علی بن الحسین نبوده، طبری میخواهد جوانمردی را که خاندان هاشم از حد اعلای آن بر خوردار بوده اند نادیده بگیرد و آن را به حساب دوستی شخصی بگذارد. باری خبر شورش مردم مدینه به دمشق رسید و یزید را سخت خشمگین ساخت. نخست خواست کار این شهر و کار مکه و سر کوبی پسر زبیر را به عهده عبدالله بن زیاد واگذارد، اما عبدالله نپذیرفت و گفت به خاطر این فاسق نمیتوانم قتل حسین و شکستن حرمت کعبه را در گردن بگیرم (۱۴)

اگر این گفتار از پرداخته های داستان سرایان نباشد، و به راستی عبدالله چنین سخنی بر زبان آورده، باید گفت، او چون از یزید دور اندیشی بیشتری داشت، میدانست که پایان حکومت سفیانیان نزدیک است و گرنه عیب کسی نبوده است که از گناه (هر چند هم بزرگ باشد) بیمی به خود راه دهد. یزید انجام مأموریت را از عمرو بن سعید حاکم پیشین مدینه طلبید، او نپذیرفت و

گفت من دست خود را به خون قریش آلوده نمیکنم. بگذار کسی که بیگانه است این کار را عهده دار شود.

یزید ناچار مسلم بن عقبه را که پیری ناتوان بود و در بیماری به سر می برد با لشکری روانه مدینه ساخت. مسلم شهر را محاصره کرد و از سوی حره واقم (۱۵) بر سر مردم شهر رفت و گفت:

شما را سه روز مهلت میدهم اگر تسلیم شدید مدینه را میگذارم و به سر وقت ابن زبیر به مکه می روم و گرنه معذور خواهم بود. مردم شهر ایستادگی کردند ولی سرانجام شکست خوردند و تسلیم شدند.

مسلم سه روز شهر را به اختیار سپاهیان خونخوار شام گذاشت تا آنچه خواهند بکنند. سپس مردم مدینه را میان دو چیز آزاد گذاشت:

۱ اقرار کنند که بنده زر خرید یزیدند و او هر اختیاری درباره آنان دارد.

۲ کشته شوند.

گروهی شرط او را نپذیرفتند و کشته شدند، و بسیاری نیز پذیرفتند. تنها کسانی که بدون شرط از گزند وی ایمن ماندند علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله عباس بودند.

چرا مسلم علی بن الحسین را نکشت؟ یا از او بدان صورت که خود گفته بود بیعت نگرفت؟ اسناد در این باره هماهنگ نیست.

طبری نوشته است هنگامی که یزید، مسلم بن عقبه را به مدینه می فرستاد بدو گفت:

علی بن الحسین علیه السلام در کار شورشیان دخالتی نداشته است، دست از او بازدار و با وی به نیکوئی رفتار کن! و نویسد چون علی بن الحسین علیه السلام نزد مسلم رفت.

مسلم گفت:

أهلا و مرحبا، سپس وی را بر تخت و مسند خود نشاند و گفت این خبیث ها (مردم مدینه!) نگذاشتند به

کار تو برسم.

امیر المؤمنین سفارش تو را به من کرده است. پس از لختی درنگ گفت:

شاید کسان تو ترسیده باشند؟

علی بن الحسین علیه السلام گفت آری! مسلم دستور داد چهارپای او را زین کردند و او را سوار کرد و به خانه باز گرداند
(۱۶)

مؤلف کشف الغمه نیز نوشته است:

مسلم علی بن الحسین علیه السلام را حرمت نهاد و استر خویش را برای او زین کرد و گفت تو را ترسانیدیم؟!

علی بن الحسین علیه السلام او را سپاس گفت و چون از خانه وی بیرون رفت.

مسلم گفت:

این مرد علاوه بر خویشاوندی که با رسول خدا دارد خیری است که در او شری نیست (۱۷)

ابن ابی الحدید نویسد:

مسلم از مردم مدینه بیعت گرفت که برده یزیدند، جز علی بن الحسین علیه السلام که او را حرمت کرد و بر تخت خود نشاند و همچون برادر امیر المؤمنین از او بیعت گرفت (۱۸)

عبارت شیخ مفید نیز چنین است و اضافه دارد که مسلم گفت امیر المؤمنین مرا سفارش کرده است که حساب تو را از دیگران جدا سازم و نیز نوشته است که بدو گفت اگر در دست ما چیزی بود چنانکه سزاوار هستی تو را صلّه میدادم (۱۹)

اما طبری در روایت دیگر آورده است که:

«چون علی بن الحسین خواست نزد مسلم برود عبد الملک و پدرش مروان را در دو سوی خود قرار داد و نزد وی رفت، چون بر مسلم در آمد مروان نوشیدنی خواست و اندکی نوشید سپس آن را به علی بن الحسین علیه السلام داد چون علی ظرف را در دست گرفت مسلم گفت:

از نوشیدنی ما میاشام!

علی بن الحسین علیه السلام لرزان

قدح را نگاه داشت.

مسلم گفت:

با این دو تن آمده ای؟ به خدا اگر واسطه تو آنان بودند تو را میکشتم. اما امیر المؤمنین سفارش تو را بمن کرده است و به من گفت تو بدو نامه نوشته ای، حال اگر می خواهی بیاشام (۲۰)

و ابن اثیر نیز همین روایت را از آن مأخذ یا مأخذ دیگر برداشته است.

یعقوبی نوشته علی بن الحسین علیه السلام به مسلم گفت:

یزید می خواهد با تو بیچه شرطی بیعت کنم؟

-: بیعت برادر و پسر عمو!

-: اگر می خواهی بیعت کنم که برده او هستم بیعت خواهم کرد!

-: چنین تکلیفی را به تو نمی کنم!

و چون مردم دیدند علی بن الحسین علیه السلام چنین گفت، گفتند او که فرزند رسول خداست چنین می گوید چرا ما با او به چنین شرط بیعت نکنیم (۲۱)

این گزارش و گزارش های آخر که از طبری نوشتیم به طور قطع دروغ است و احتمالاً - سالها بعد کسانی از بزرگ زادگان مدینه که پدرانشان از بیم جان با مسلم با چنان شرطی بیعت کردند آن را بر ساخته اند تا کار گذشتگان خویش را نزد مردمان موجه جلوه دهند. چرا دروغ است؟

چون رفتاری که علی بن الحسین درباره خانواده مروان کرد از چشم بنی امیه و شخص یزید و مأمور او مسلم، پوشیده نبود. نیز علی بن الحسین علیه السلام از آغاز شورش خود را کنار کشید و با مردم همداستان نگشت، چون پایان کار را میدانست. بنابراین این مسلم دستور نداشته است که او را آزار دهد، بلکه مأمور بوده است بدو نیکوئی کند. از آن گذشته چنانکه نوشتیم یزید از کشتن حسین بن علی علیه السلام پشیمان شده بود و بهیچوجه نمی خواست خود را بدنام تر

سازد.

پس مسلما درباره علی بن الحسین علیه السلام سفارش کرده است. بنابر این آنچه مفید و ابن شهر آشوب و طبری در روایت نخستین خود نوشته اند درست می نماید.

مسعودی نوشته است:

مسلم از مردم مدینه بیعت گرفت که برده یزید هستند و هر کس نپذیرفت کشته شد. جز علی بن الحسین علیه السلام و علی بن عبدالله بن عباس (۲۲)

ابن اثیر نویسد:

چون نوبت بیعت به علی بن عبدالله بن عباس رسید حصین بن نمیر گفت خواهرزاده ما نیز باید مانند علی بن الحسین بیعت کند (۲۳)

نیز مسعودی نوشته است علی بن الحسین علیه السلام به قبر پیغمبر پناه برده بود و دعا میکرد و او را در حالی نزد مسلم بردند که بر وی خشمگین بود و از او و پدرانش بیزاری می جست. چون علی بر او در آمد و چشم مسلم بدو افتاد، لرزید و برخاست و او را نزد خود نشاند و گفت حاجت خود را بخواه، و هر کسی را علی بن الحسین علیه السلام شفاعت کرد نکشت (۲۴)

این گفته نیز درست به نظر نمیرسد چه از خونخواری مسلم بعید است به شفاعت علی بن الحسین علیه السلام از کشتن کسی چشم بپوشد.

آنچه مسلم است اینکه مسلم به دستور یزید نه تنها امام را تکلیفی دشوار نکرده بلکه او را حرمت نهاده است. اما حصین بن نمیر چنانکه یزید گفته بود همراه لشکر میرفت تا اگر مسلم از بیماری جان نبرد او فرمانده لشکر باشد.

و سرانجام هم چنین شد بنابر این دور نیست که وی میانجی علی بن عبدالله بن عباس شده باشد.

نوشته اند در حادثه حره امام علی بن الحسین علیه السلام چهار صد

خانواده از عبد مناف را در کفالت خود گرفت و تا وقتی که لشکر مسلم در مدینه بود هزینه آنان را می پرداخت. (۲۵).

و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا
(۲۶)

واقعه حره را باید یکی از حادثه های شگفت و در عین حال اسف ناک در تاریخ اسلام دانست، و برگی سیاه است که امویان بر دفتر کار خود افزودند. مردی که خود را جانشین پیغمبر میدانند رخصت می دهد شهر پیغمبر، مدفن او، و مرکز حکومت اسلام و محل سکونت مردم پارسا و شب زنده دار، برای مدت سه روز در اختیار لشکریان دیوسیرت وی قرار گیرد، تا هر چه میخواهند ببرند و هر کار که می خواهند بکنند. چه مردان پرهیزکار در آن چند روز کشته شد؟

چه حرمت ها بر باد رفت، چه بی حرمتی ها که از آن درنده خویان سر زد، قلم از نوشتن آن شرم دارد، بی دینی امیر و مأمور به جای خود، راستی جامعه مسلمان آنروز چگونه آن نامسلمانی و بلکه نامردمی را دید و خاموش ماند؟

یزید چنانکه نوشتیم از مسلمانی چیزی نمیدانست، در این سخن تردیدی نباید کرد، سربازان او هم همینکه شنیدند فرمانده اعزامی دست آنان را گشوده است شهر و آنچه را در آن بود مفت خود دانستند، اما مسلمانان اطراف چرا خاموش ماندند؟

پس از حادثه مدینه، شام، مصر و عراق تکانی نخوردند و عکس العملی جز نفرین نشان ندادند آنهم در گوشه و کنار و پنهان از دیده مأموران دولت و سپاهیان شام. گروهی بسیار از تابعین (طبقه بعد از صحابه) از

پسران مهاجر و انصار در مکه بسر میبردند، اینان چرا بر نخاستند و مردم را بر یزید نشوراندند؟ و به یاری مسلمانان مدینه نیامدند؟

گیریم که مردم مدینه حق بر خاستن علیه حکومت را نداشتند، گیریم که حکومت اسلامی بر طبق اختیارات خود اجازه داشته که شورشیان را بر جای خود بنشانند، اما قتل عام شهر با کدامیک از ابواب فقه اسلامی تطبیق میکند؟

هنوز از مرگ پیغمبر بیش از پنجاه سال نگذشته بود، گروهی از مردم هفتاد ساله که در شهرهای مسلمان نشین به سر می بردند محضر او را دیده و سیرت او را پیش چشم داشتند. هنوز حرمت شهر پیغمبر در چشم زمامداران پس از وی از خاطر پنجاه سالگان نرفته بود و سی سالگان به بالا زهد و تقوای علی را فراموش نکرده بودند.

اینان چرا حادثه کربلا را در سال پیش و قتل عام مدینه را در آن سال دیدند. و لب فرو بستند؟

چرا باید چنین رویدادهای غم انگیز یکی پس از دیگری رخ دهد؟

کشتن فرزندزاده پیغمبر و اسیری زنان و فرزندان او، ویران ساختن مدینه و بی حرمتی به زنان و دختران مسلمان، این حادثه ها به نظر شگفت و بلکه ناممکن میرسد. و شاید کسانی باشند که بگویند که بگویند تاریخ نویسان عصر عباسی خواسته اند چهره حکومت فرزند ابو سفیان را هر چه زشت تر نشان دهند. اما حقیقت اینست که در مدت این پنجاه سال جامعه اسلامی رنگ مسلمانانی را از دست داد و خصلت و خوی جامعه عربی پیش از اسلام را گرفت. چرا چنین شد؟

علت یا علت های آن را در کتاب پس از پنجاه سال نوشته ام و چنانکه در کتاب دیگر گفته ام (۲۷)،

این انگیزه ها در طول پنجاه سال اثر یا اثرهایی در جامعه حجاز، عراق و شام به جای گذاشت که پدید آمدن چنین حادثه ها برای مردم طبیعی مینمود.

در این لشکر کشی امیر و مأمور هیچیک از فقه اسلام آگاهی نداشتند، و اگر داشتند خود را به رعایت آن ملزم نمی دانستند. اسلام برای این مردم افزار قدرت بود نه قانون اجرای احکام خدا و اگر به ظاهر خود را مسلمان نشان میدادند برای فریفتن مسلمانان بود، شگفت تر اینکه نوشته اند مسلم پس از پایان کار مدینه گفته است:

«خدایا. پس از شهادت به یگانگی تو و نبوت محمد (ص) هیچیک از کارهایم را که کرده ام، به اندازه کشتار مردم مدینه دوست نمی دارم و در آخرت به مزد هیچ عملی چون این کار چشم نخواهم دوخت (۲۸)

مسلم در این مأموریت نود و اند سال داشت و به اصطلاح پایش لب گور رسیده بود، چنانکه کار خود را به پایان نرساند و به مکه نارسیده مرد. او از کسانی است که از مسلمانی تنها به نام آن بسنده کرده اند، و ظاهر قرآن و حدیث را به سود خود بر میگردانند تا مجوزی برای زشت کاری آنان باشد. وی از اخلاص کیشان معاویه بود و در صفین فرماندهی پادگان او را بر عهده داشت (۲۹)

محتملا او این حدیث را شنیده بود که پیغمبر (ص) فرموده است:

خدایا! کسی که بر مردم مدینه ستم کند و آنان را بترساند او را بترسان و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان بر او (۳۰) و درباره مدینه می فرمود:

خدایا هر کس درباره مردم این شهر قصدی بد کند، او را همچون نمک در آب بگذار (۳۱)

و یا اینکه فرمود که:

در مدینه کسی، کسی را نکشد، برای جنگ سلاح ندارد، (۳۲)

و یا اینکه فرمود:

بار خدایا!

ابراهیم مکه را حرم قرار داد و من مدینه را حرم قرار میدهم. که خونی در آن ریخته نشود و برای پیکار جنگ افزار بر ندارند و برگ درخت آن را جز برای خوردن دام نریزند (۳۳)

آری شنیده بود ولی هنگامی که میدید، کسی که خود را جانشین پیغمبر میدانند، فرزند او را می کشد و دختران او را گرد شهرها میگرداند و کسی بر او خرده نمیگیرد چرا او از ویران ساختن شهر پیغمبر بیمی به خود راه دهد؟

مسلم پس از سرکوبی مردم مدینه و فرونشاندن آشوب، رو به مکه نهاد تا کار پسر زبیر را نیز پایان دهد، لیکن در بین راه مُرد. و چنانکه یزید دستور داده بود حصین بن نمیر فرماندهی لشکر او را به عهده گرفت. حصین مکه را محاصره کرد. منجیق ها را نصب کردند و شهر را زیر پرتاب سنگ گرفتند. در این گیر و دار آتش در خانه کعبه افتاد و علت آن آتش سوزی را گوناگون نوشته اند.

در حالی که مکه در محاصره به سر می برد، خبر مردن یزید به مردم شهر و محاصره کنندگان رسید. فرمانده سپاه شام که نمیدانست برای چه کسی باید بجنگد، با پسر زبیر به گفتگو پرداخت، که آماده است بیعت او را بپذیرد، بدان شرط که با او به شام برود. چون عبدالله شرط او را نپذیرفت، حصین با سپاهیان خویش به شام بازگشت. گویا وی میخواست پسر زبیر را به شام بکشاند تا اگر کار او سامانی یافت، در کنار وی باشد و گرنه

در آنجا او را بکشند و شر مخالفی را از سر خود باز کند.

در پایان این فصل مناسب است حدیثی را که مجلسی از روضه کافی آورده است بنویسم.

این حدیث از طریق ابن محبوب از ابو ایوب از یزید بن معاویه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

یزید بن معاویه در سفر حج به مدینه رفت. در آنجا مردی از قریش را خواست و بدو گفت:

آیا اقرار میکنی که بنده من هستی؟

اگر بخواهم تو را می فروشم و اگر نه نگاهدارم؟

مرد گفت:

یزید!

به خدا سوگند تو در قریش از من شریف تر نیستی پدرت نیز چه در جاهلیت و چه در اسلام از من گرامی تر نبود چگونه

چنین اقرار کنم؟

اگر اقرار نکنی تو را خواهم کشت.

کشتن من از کشتن حسین مهم تر نیست. یزید دستور کشتن او را داد. سپس علی بن الحسین علیه السلام را طلبید و با او همان

سخنان را گفت، علی بن الحسین علیه السلام پاسخ داد:

اگر چنان اقرار نکنم مرا مانند مردی که امروز کشتی خواهی کشت، آری! چنانکه می خواهی اقرار میکنم می خواهی مرا

بفروش و می خواهی نگاه دار! این برای تو بهتر بود خونت ریخته نشد و از شرافت نکاست (۳۴)

اگر در انتساب روضه به کلینی تردید نکنیم، تردید در این حدیث به جاست. بلکه این حدیث بی گمان دروغ است. مجلسی

نیز به نقطه ضعف آن توجه کرده است. یزید مدت سه سال حکومت کرد و از شام بیرون نرفت تا به سفر حج و رفتن به مدینه

و گفتگوی او با علی بن الحسین علیه السلام چه رسد. بودن چنین حدیث و مانند آن در کتاب های دانشمندان طبقه

اول از محدثان نشان میدهد که آنان بیشتر به نقد روایتی حدیث‌ها توجه داشته‌اند و کمتر به نقد آن از جهت درایت پرداخته‌اند.

به نظر می‌رسد این حدیث را نیز فرزندان کسانی ساخته‌اند، که پدرانشان از بیم جان با پسر عقبه چنان بیعتی کردند اما یکی از راویان عمداً یا سهواً جای مسلم بن عقبه را با یزید عوض کرده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. با بد کاری مردمان تباهی در خشکی و دریا، آشکار شد. (روم: ۴۱)

۲. طبری. ج ۷ ص ۳۷۳ ۳۷۴ خوارزمی مقتل ص ۵۳ ۵۵ ج ۲

۳. ج ۷ ص ۴۰۲

۴. بخش ۲ ص ۴۰۲

۵. پس از واقعه حره و از خلافت عبد الملک به بعد بود که این قداست بتدریج از میان رفت.

۶. ابو قیس افسار خر را محکم بگیر که اگر از آن بیفتی بر خر تاوانی نیست.

۷. چه کسی بوزینه‌ای را دیده است که ماده خر وحشی، آن را از اسبان امیر المؤمنین پیش اندازد.

(مروج الذهب ج ۲ ص ۹۴)

۸. نگاه کنید به ص ۷۳ و ۷۴ پس از پنجاه سال از نویسنده و به کتاب زندگانی حضرت فاطمه از همین سلسله کتاب‌ها ص

۱۸۱ ۱۸۲

۹. و الهفوات النادره ص ۱۳۱ ۱۳۲

۱۰. طبری ج ۷ ص ۴۰۲ ۴۰۳

۱۱. شستشو داده فرشتگان. این لقب را حنظله از رسول خدا گرفت. حنظله در جنگ احد شهید شد و پیغمبر به زن او فرمود حنظله را فرشتگان شستشو دادند.

۱۲. چشمه ساری است نزدیک مدینه از جانب راست کوه رضوی. (معجم البلدان)

۱۳. طبری ج ۷ ص ۴۰۹

۱۴. طبری ج ۷ ص ۴۰۸

۱۵. سنگستان جانب شرقی مدینه

۱۶. تاریخ طبری ج ۷ ص ۴۲۱

۱۷. کشف الغمه ج ۲ ص ۸۹

۱۸. شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۲۵۹

۱۹. ارشاد ج ۲ ص ۱۵۲

۲۰. ج ۴ ص ۴۱۹

۲۱. تاریخ یعقوبی ج

۲ ص ۲۲۳

۲۲. مروج الذهب ج ۲ ص ۹۶

۲۳. ج ۴ ص ۱۲۰

۲۴. ج ۲ ص ۹۶

۲۵. كشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۷

۲۶. و محمد نیست جز پیمبری که پیش از او پیمبران بودند. اگر بمیرد یا کشته شود شما بگذشته خود باز میگردید؟

و کسی که بگذشته خود باز گردد خدا را زیانی نمیرساند. (آل عمران: ۱۴۴)

۲۷. تاریخ تحلیلی اسلام ج ۲ ص ۶۳

۲۸. کامل ج ۴ ص ۱۲۳

۲۹. الاصابه ج ۳ ص ۴۹۳ ۴۹۴

۳۰. کنز العمال. کتاب فضائل حدیث ۳۴۸۸۴

۳۱. همان مأخذ حدیث ۳۴۸۳۹

۳۲. همان مأخذ حدیث ۳۴۸۱۱

۳۳. وفاء الوفاء، ص ۹۰. سفینه البحار ج ۲ ص ۵۳۰

۳۴. بحار ج ۴۶ ص ۱۳۸. روضه کافی ص ۲۳۵

امام سجاد و قیام مختار

نویسنده

کتاب: زندگانی علی بن الحسین علیه السلام، ص ۹۲

نویسنده: سید جعفر شهیدی

متن

درباره مختار و انگیزه او در این قیام قضاوت های گوناگون شده است. تا آنجا که بعضی دانشمندان طبقه اول و دوم از شیعه درباره او نظر مساعدی ندارند. اما متأخران او را به نیکویی ستوده اند.

مختار پس از قیام نافرجام سلیمان بن سرد (رئیس پشیمانان) شیعیان را فراهم ساخت. او میدانست اگر بخواهد جنبش شیعه به نتیجه برسد، باید یکی از خاندان پیغمبر آن را رهبری کند یا لا اقل جنبش به نام او آغاز شود. چه کسی برای این کار مناسب است؟

علی بن الحسین علیه السلام فرزند شهید آل محمد و اگر او نپذیرد؟

محمد فرزند علی بن ابی طالب عموی علی بن الحسین علیه السلام. مختار بهر دو تن نامه نوشت. امام علی بن الحسین علیه السلام که بی وفائی عراقیان و رنگ پذیری آنان را دیده بود و می دانست بگفته پدر بزرگوارش این مردم «دین را تا آنجا می خواهند که زندگانی خود را بدان سرو سامان دهند و هنگام آزمایش پای پس می نهند» به مختار پاسخ مساعد نداد و تنها تا آنجا که کار او با کیفر قاتلان پدرش مربوط می شد کردار او را تصویب فرمود، چنانکه چون مختار سر عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد را نزد او فرستاد امام به سجده رفت و گفت:

الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من أعدائی و جزى الله المختار خيرا (۱).

یعقوبی نویسد:

مختار سر عبیدالله بن زیاد را نزد علی بن الحسین علیه السلام به مدینه فرستاد و فرستاده خود را گفت:

بر در خانه او بنشین، همینکه دیدی در خانه گشوده شد و مردم

به درون رفتند، بدان که هنگام غذا خوردن اوست، تو هم به درون خانه برو!

فرستاده چنان کرد، و چون داخل خانه شد بانگ برداشت:

ای خانواده نبوت و معدن رسالت و فرود آمدن گاه فرشتگان و منزل وحی! من فرستاده مختار پسر ابو عبیده هستم و این سر پسر زیاد است، برای شما آورده ام. با شنیدن این بانگ، فریاد از زنان بنی هاشم برخاست و چون امام سر عبیدالله را دید، گفت دوزخ جای او باد!

بعضی گفته اند علی بن الحسین علیه السلام را پس از مرگ پدرش جز آن روز خندان ندیدند. (۲)

و ابن عبد ربه نوشته است:

سر عبیدالله را هنگامی نزد علی بن الحسین علیه السلام آوردند که نیم روز بود و او ناهار می خورد.

چون سر را دید گفت:

سبحان الله، کسی فریفته دنیا نمی شود مگر آنکه حق نعمت خدا در گردنش نباشد وقتی سر پدرم را نزد ابن زیاد آوردند غذا می خورد. (۳)

اما مسعودی نوشته است مختار، نامه ای به علی بن الحسین علیه السلام السجاد نوشت. در آن نامه او را امام دانست و خواست تا با آن حضرت بیعت کند و از او رخصت خواست تا دعوت خویش را آشکار سازد. مالی فراوان هم با نامه فرستاد. علی بن الحسین علیه السلام مال را نپذیرفت و نامه او را پاسخ نداد و در مسجد پیغمبر او را ناسزا گفت. (۴)

ممکن است قسمت اخیر را ناخشنودان از مختار افزوده باشند، ولی آنچه مسلم است امام در مورد دعوت برای رهبری شیعیان، روی خوش به مختار نشان نداده است. (۵)

در روایتی که از منهال بن عمرو است گوید:

سالی به حج رفتم و علی بن الحسین علیه السلام

را دیدم.

پرسید:

حرمه بن کاهل چگونه به سر می برد؟

-: او را در کوفه زنده دیدم.

امام دستهای خود را بالا برد و گفت:

خدایا گرمی آهن را بدو بچشان!

خدایا گرمی آتش را بدو بچشان!

چون به کوفه رسیدم حرمه را نزد مختار آوردند. وی فرمود تا دست و پای او را بریدند، سپس او را به آتش سوزاندند. (۶)

پی نوشت ها:

۱. رجال کشی ص ۸۴. المختار الثقفی ص ۱۲۴

۲. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۶

۳. عقد الفرید ج ۵ ص ۱۴۳

۴. مروج الذهب ج ۲ ص ۹۸

۵. برای اطلاع از حال مختار رجوع شود به تاریخ تحلیلی اسلام ص ۱۷۳ به بعد

۶. مناقب ج ۴ ص ۱۳۳

بقیه، بغض شیعه در گلوی تاریخ

سلام

السلام علیک یا حسن ابن علی

السلام علیک یا علی ابن الحسین

السلام علیک یا محمد ابن علی

شرحی بر فاجعه تخریب بقیع

در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری (مصادف با ۲۱ آوریل ۱۹۲۶)

پس از اشغال مکه، وهابیان به سرکردگی عبدالعزیز بن سعود روی به مدینه آوردند و پس از محاصره و جنگ با مدافعان شهر، سرانجام آن را اشغال نموده و به تخریب قبور ائمه بقیع و دیگر قبور هم چنین قبر ابراهیم فرزند پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - قبور زنان آن حضرت، قبر ام البنین مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و قبر عبدالله پدر پیامبر و اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام و بسیاری قبور دیگر پرداختند.

ضریح فولادی ائمه بقیع را که در اصفهان ساخته شده بود و روی قبور حضرات معصومین امام حسن مجتبی، امام سجاد، امام محمد باقر و امام صادق - علیهم السلام - قرار داشت را از جا در آورده، و گنبد و ضریح را از بین بردند.

یکی از جهانگردان غربی به نام میستر که به فاصله کوتاهی از ویرانی این حرم بقیع را دیده، ویرانی و خرابی آنجا را این گونه ترسیم می کند:

چون وارد بقیع شدم، آنجا را همانند شهری دیدم که زلزله شدیدی در آن به وقوع پیوسته و به ویرانه ای تبدیل شده است، زیرا در جای جای بقیع به جز قطعات سنگ و کلوخ به هم ریخته و تیرهای چوب کهنه چیز دیگری نمی توان دید. ولی این ویرانی ها و خرابی ها در اثر وقوع زلزله و یا حادثه طبیعی بلکه با عزم و اراده انسانها به وجود آمده

بود و همه آن گنبد و بارگاه های زیبا و سفید رنگ که نشانگر قبور فرزندان و یاران پیامبر اسلام بود، با خاک یکسان گردیده است.

در این ماجرا تنها حرم پیامبر اکرم (ص) محفوظ ماند و وهابیان در ادامه هتاکی های خود تصمیم داشتند قبر مطهر رسول خدا (ص) را نیز تخریب کنند اما از بازتاب این کار در جهان اسلام و برانگیخته شدن احساسات مسلمانان بر ضد خویش ترسیدند و به طور موقت از این عمل منصرف شدند. طبق نقل تاریخی آنها در این حمله چهار صندوق مملو از جواهرات مرصع به الماس و یاقوت گرانبها و حدود یکصد قبضه شمشیر با غلاف های طلا به طلای خالص و تزیین شده به الماس و یاقوت و ... به یغما بردند.

و این نیز نخستین حمله آنان به مقدسات اسلامی نبود. صلاح الدین مختار نویسنده و مورخ وهابی در کتاب «تاریخ مملکه العربیه السعودیه کما عرفت» بخشی از افتخارات وهابیت در حمله به کربلای معلی را چنین شرح می دهد:

در سال ۱۲۱۶ امیر سعود در رأس نیروهای بسیاری از مردم نجد و حبوب و حجاز و تهامه و نواحی دیگر به قصد عراق حرکت نمود و در ماه ذی القعدة به شهر کربلا رسید و آن را محاصره کرد. سپاه مذکور باروی شهر را خراب کردند و به زور وارد شهر شدند. بیشتر مردم را در کوچه و بازار و خانه ها به قتل رسانیدند و نزدیک ظهر با اموال و غنائم فراوان از شهر خارج شدند، سپس در محلی به نام ابیض گرد آمدند. خمس اموال را خود سعود برداشت و بقیه را به هر

پیاده یک سهم و به هر سوار دو سهم قسمت کرد. (چون به نظر آنها جنگ با کفار بود)

عثمان بن بشر از دیگر مورخان وهابی درباره حمله به کربلا چنین می نویسد:

... گنبد روی قبر (یعنی قبر امام حسین علیه السلام) را ویران ساختند و صندوق روی قبر را که زمرد و یاقوت و جواهرات دیگر در آن نشانده بودند، بر گرفتند و آنچه در شهر از مال و سلاح و لباس و فرش و طلا و نقره و قرآنهاى نفیس و جز آنها یافتند، غارت کردند و نزدیک ظهر از شهر بیرون رفتند در حالی که قریب به ۲۰۰۰ تن از اهالی کربلا را کشته بودند. جالب اینجاست که مورخ مزبور نام کتاب خود را عنوان «المجد فی تاریخ نجد» گذاشته و از این وقایع به عنوان نشانه های مجد و شکوه و عظمت وهابیت یاد کرده است! اما این فقط شیعیان و اماکن مقدسه آنها نبودند که وهابیان آثار مجد و شکوه خود را در آن به نمایش گذاشته اند، مکه مکرمه و طائف نیز از حملات آنان در امان نماند.

جمیل صدقی زهاوی در خصوص فتح طائف می نویسد:

طفل شیرخواره را بر روی سینه مادرش سر بریدند، جمعی را که مشغول فراگیری قرآن بودند کشتند، چون در خانه ها کسی باقی نماند، به دکانها و مساجد رفتند و هر کس بود، حتی گروهی را که در حال رکوع و سجود بودند، کشتند. کتاب ها را که در میان آنها تعدادی مصحف شریف و نسخه هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب فقه و حدیث بود، در کوچه و بازار افکندند و آنها را پایمال کردند.

سر زدن این

قبیل امور از پیروان محمد بن عبدالوهاب شگفت نیست!

تابعان کسی که همه مسلمانان را کافر و مشرک می دانست و مکه و مدینه را قبل از آنکه به دست وهابیان بیافتد، دار الحرب و دار الکفر! می دانست.

در کتاب «الدرر السنیه» می خوانیم:

وی - محمد بن عبدالوهاب - از صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله نهی می کرد و از شنیدن آن ناراحت می شد. صلوات فرستنده را اذیت می کرد و به سخت ترین وجه مجازات می نمود. حتی او دستور داد مرد نابینای متدینی را که مؤذن بود و صوت خوشی داشت، چون به حرف او گوش نداده، بر پیامبر صلوات فرستاده بود، به قتل رسانند.

بسیاری از کتب مربوط به صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را به آتش کشید و به هریک از پیروانش اجازه می داد قرآن را مطابق فهم خود تفسیر کند.

محمد بن عبدالوهاب به نوبه ی خود در اعتقادات پیرو ابن تیمیه حنبلی است، که در قرن هشتم هجری می زیسته است، از ابن تیمیه عقاید جالبی نقل شده است. از جمله اینکه او خدا را جسم می دانست! برای ذات مقدس خداوند دست و پا و چشم و زبان و دهان قائل بود! ابن بطوطه جهانگرد معروف در سفرنامه ی خود می گوید:

ابن تیمیه را بر منبر مسجد جامع دمشق دیدم که مردم را موعظه می کرد و می گفت:

خداوند به آسمان دنیا می آید، همان گونه که من اکنون فرود می آیم!

سپس یک پله از منبر پائین می آمد!

عقاید او آن چنان سخیف و بی مقدار بود که خود اهل سنت وی را به زندان افکندند و در رد او کتب متعددی را به رشته تحریر درآوردند.

این

قطره ای کوچک از مرداب اعتقادات و عملکرد وهابیان در طول این سالیان است.

در طول این دوران دانشمندان زیادی چه شیعه و چه سنی به نقد عقاید وهابیت دست زده اند و به شبهات گوناگون آنان پاسخ داده اند. یکی از شبهات آنان مسأله ی بناء بر قبور است.

آنها ساختن بنا اعم از مسجد یا غیر آن را بر قبر حرام می دانند.

در این نوشتار سعی می کنیم پاسخی مناسب به شبهه ی مذکور بدهیم.

نخست آنکه این شبهه ی آنان را صریح آیه ی ۲۱ سوره کهف دفع می نماید، که در خصوص ماجرای اصحاب کهف از قول مومنانی که می خواستند یاد اصحاب کهف را گرامی دارند می فرماید:

لَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا

(بی تردید بر روی قبور آنان مسجدی بنا می کنیم)

دوم آنکه هنگام ظهور اسلام و در دوران فتوحان اسلامی بناهایی بر قبور انبیاء گذشته وجود داشت.

از جمله می توان به قبر حضرت داوود و حضرت موسی در بیت المقدس اشاره نمود.

جالب اینجاست که خلیفه دوم که طبق نظر این آقایان از صحابه است و معصوم، خود برای انعقاد پیمان صلح به بیت المقدس رفت و پس از تسلط بر آن شهر، اقدامی در راستای از بین بردن این قبور به عمل نیاورد ...

پیشینه قبرستان بقیع

بقیع اولین مدفن و مزاری است که به دستور رسول اکرم(ص) و به وسیله مسلمانان صدر اسلام به وجود آمده است.

در بقیع اولین کسی که از انصار دفن شده اسعد بن زراره و از مهاجرین عثمان بن مظعون می باشد.

سمهودی می گوید:

پس از فوت ابراهیم فرزند رسول خدا(ص) آن حضرت به صحابه فرمودند:

ابراهیم رابه سَلَف ما عثمان لاحق کنید و در کنار او به خاک بسپارید.

او می گوید:

پس از دفن شدن ابراهیم

در بقیع، مردم مدینه علاقه مند شدند بیکر اقوام و عشیره خود را در آنجا دفن کنند و هر یک از قبایل مدینه درختان و ریشه های بخشی از بقیع را قطع و زمین آن را برای همین منظور آماده نمودند.

بقیع فریاد خاموش تشیع ...

فضیلت بقیع

در فضیلت بقیع احادیث و روایات متعددی از پیامبر اکرم(ص) نقل گردیده است از جمله اینکه در حدیثی فرمودند:

از بقیع هفتاد هزار نفر که صورتشان مانند ماه شب چهارده است محشور خواهند شد و بدون حساب وارد بهشت می شوند. و در حدیث دیگر آمده است که رسول خدا(ص) در بقیع حضور یافتند و اهل قبور را بدین گونه خطاب می کردند:

درود بر شما، خداوند ما و شما را بیا مرزد شما پیشاهنگان ما بودید و ما هم در پی شما خواهیم آمد.

حرم ائمه بقیع در کتب تاریخ به عنوان مشهد و حرم اهل بیت علیه السلام معروف گردیده است و در این حرم مطهر قبر چهار تن از ائمه هدی - امام مجتبی، امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام - در کنار هم و به فاصله ۲ تا ۳ متری این قبرها، قبر عباس عموی گرامی رسول خدا(ص) قرار گرفته و در کنار آن نیز قبر دیگری است که متعلق به فاطمه بنت اسد می باشد. قبل از ویرانی ساختمان این حرم مطهر همه قبور شش گانه در زیر گنبد و دارای ضریح زیبایی بودند.

همچنین مدفن تعدادی از همسران، فرزندان، اقوام و عشیره پیامبر اکرم و جمع کثیری از صحابه و یاران آن حضرت و تعداد بی شماری از شهدا و علما در این قبرستان قرار دارند.

پی نوشت ها:

۱- تبذیر الظلام، ص ۳۸۹

۲- لمعات الشهاب فی سیره محمد بن عبدالوهاب، ص ۱۰۸

زیارت

زیارت ائمه بقیع علیهم السلام

یعنی حضرت امام حسن مجتبی و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام چون خواستی زیارت کنی این بزرگواران را باید به عمل آوری آنچه در آداب زیارات ذکر شد از غسل و طهارت و پوشیدن جامه های پاک و پاکیزه و استعمال بوی خوش و رخصت طلبیدن در دخول و نحو اینها و بگو نیز:

یا موالی یا ابناء رسول الله، عبیدکم وابن امتکم الدلیل بین ایدیکم، والمضعف فی علو قدرکم، والمعترف بحقکم جائکم
مستجیراً بکم، قاصداً الی حرمکم، متقرباً الی مقامکم، متوسلاً الی الله تعالی بکم، اذخل یا

مَوَالِي، ءَاذُخُلُ يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، ءَاذُخُلُ يَا مَلَائِكَةَ اللَّهِ الْمُحَدِّقِينَ بِهَذَا الْحَرَمِ، الْمُقِيمِينَ بِهَذَا الْمَشْهَدِ.

و بعد از خشوع و خضوع و رقت داخل شو و پای راست را مقدم و در این زیارتگاه رحل اقامت افکنده اید

بگو:

اللَّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا، وَسُبْحَانَ اللَّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الْمَاجِدِ الْأَحَدِ، الْمُتَفَضِّلِ الْمَنَّانِ، الْمُتَطَوَّلِ الْحَنَّانِ، الَّذِي مَنْ يَطْوِلُهُ، وَسَهَّلَ زِيَارَةَ سَادَاتِي بِإِحْسَانِهِ، وَلَمْ يَجْعَلْنِي عَنْ زِيَارَتِهِمْ مَمْنُوعًا، بَلْ تَطَوَّلَ وَمَنَحَ. *پس نزدیک قبور مقدسه ایشان برو و پشت به قبله و رو به قبر ایشان کن و بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيْمَهُ الْهُدَى ،

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ التَّقْوَى ،

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْحُجَّجُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا،

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْقَوَامُ فِي الْبَرِّيَّةِ بِالْقِسْطِ،

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الصَّفْوَةِ،

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ آلَ رَسُولِ اللَّهِ،

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ النَّجْوَى ،

أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمْ وَنَصَحْتُمْ وَصَبَرْتُمْ فِي ذَاتِ اللَّهِ، وَكُذِّبْتُمْ وَأُسِيءَ إِلَيْكُمْ فَغَفَرْتُمْ،

وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْمَائِمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْتَدُونَ، وَأَنَّ طَاعَتَكُمْ مَفْرُوضَةٌ، وَأَنَّ قَوْلَكُمْ الصِّدْقُ، وَأَنَّكُمْ دَعِيوْتُمْ فَلَمْ تُجَابُوا، وَأَمَرْتُمْ فَلَمْ تُطَاعُوا، وَأَنَّكُمْ دَعَائِمُ الدِّينِ، وَأَنَّكَ الْأَرْضِ، لَمْ تَرَالُوا بَعِيْنَ

اللَّهِ، يَنْسِيْكُمْ مِنْ أَضْيَابِ كُلِّ مُطَهَّرٍ، وَيُنْقِلُكُمْ مِنْ أَرْحَامِ الْمُطَهَّرَاتِ، لَمْ تُدْنَسِيْكُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ، وَلَمْ تَشْرِكْ فِيكُمْ فِتْنُ الْأَمْهَوَاءِ، طِبْتُمْ وَطَابَ مَبْتُكُمْ، مَنْ بِكُمْ عَلَيْنَا دِيَانُ الدِّينِ، فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَدْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ، وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صِلَاؤَنَا عَلَيْكُمْ رَحْمَةً لَنَا، وَكَفَّارَةً لِذُنُوبِنَا، إِذْ اخْتَارَكُمْ اللَّهُ لَنَا، وَطَيَّبَ خَلْقَنَا بِمَا مَنَّ عَلَيْنَا مِنْ وَلَايَتِكُمْ، وَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَمِّينَ بِعِلْمِكُمْ، مُعْتَرِفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ، وَهَذَا مَقَامٌ مِنْ أَسْرَفٍ وَأَخْطَاءٍ، وَاسْتِكَانٍ وَأَقْرَبِ مَا جَنَى، وَرَجَى بِمَقَامِهِ الْخِلَاصَ، وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلَكَى مِنَ الرَّدَى، فَكُونُوا لِي شُفَعَاءَ، فَقَدْ وَفَدْتُ إِلَيْكُمْ إِذْ رَغَبَ عَنْكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا، وَاتَّخَذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا، يَا مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَسِيءُ هُوَ وَدَائِمٌ لَا يَلْهُو، وَمُحِيطٌ بِكُلِّ شَيْءٍ، لَكَ الْمَنْ بِمَا وَفَّقْتَنِي، وَعَرَّفْتَنِي بِمَا أَقَمَّنِي عَلَيْهِ، إِذْ صَدَّ عَنْهُ عِبَادُكَ، وَجَهَلُوا مَعْرِفَتَهُ وَاسْتَخَفُّوا بِحَقِّهِ، وَمَالُوا إِلَى سِوَاهُ، فَكَانَتْ الْمِنَّةُ مِنْكَ عَلَيَّ مَعَ أَقْوَامٍ خَصَّصْتَهُمْ بِمَا حَصَّيْتَنِي بِهِ، فَلَمَّا كُنْتُ إِذْ كُنْتُ عِنْدَكَ فِي مَقَامِي هَذَا مَذْكُورًا مَكْتُوبًا، فَلَا تَحْرِمْنِي مَا رَجَوْتُ وَلَا تُخَيِّبْنِي فِيمَا دَعَوْتُ، بِحُزْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.

پس دعا کن از برای خود به هر چه خواهی و شیخ طوسی رحمه الله در تهنید فرموده که بعد از آن هشت رکعت نماز زیارت بکن یعنی از برای هر امامی دو رکعت و شیخ طوسی و سید بن طاووس گفته اند که چون خواهی ایشان را وداع کنی بگو:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّمَّةَ الْهُدَى، وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، اسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ،

وَ أَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ، آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جِئْتُمْ بِهِ، وَ دَلَلْتُمْ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ فَانْكُتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.

پس دعا بسیار کن و از خدا سؤال کن و علامه مجلسی رحمه الله

در بحار زیارت مبسوطی از یکی از نسخ قدیمه ایراد فرموده و چون به تصریح ایشان و دیگران بهترین زیارت برای ایشان زیارات جامعه است که انشاءالله بعضی از آنها بعد از این مذکور خواهد شد ما در این مقام به همین قدر اکتفا نمودیم و در باب اول در ذکر زیارات حجج طاهره علیهم السلام در ایام هفته زیارتی برای جناب امام حسن علیه السلام و زیارتی برای این سه امام دیگر نقل کردیم از آنها غفلت نشود و بدان که ما در زیارت هر یک از حجج طاهره علیهم السلام غیر از ائمه بقیع صلوات الله علیهم صلواتی برای صاحب زیارت ذکر می کنیم و در صلوات بر این بزرگواران اکتفا می کنیم به صلواتی که در آخر باب زیارات ذکر می شود به آنجا رجوع کن و به ذکر صلوات بر ایشان میزان اعمال حسنه خود را سنگین نما و نیز بدان که کثرت شوق این مهجور شکسته به آن مشاهد مشرفه مرا وادار می کند که از قصیده هائیه فاضل اوحدی مادح آل احمدی جناب شیخ اُزری رضوان الله علیه که از شیخ الفقهاء العظام خاتم المجتهدين الفخام شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام نقل شده که آرزو می کرد که آن قصیده در نامه عمل او نوشته شود و جواهر در نامه عمل اُزری چند شعری که مناسب با این مقامست در اینجا ذکر نموده خود را به آن مشغول نمایم:

قال رحمه الله:

إِنَّ تِلْكَ الْقُلُوبَ أَقْلَقَهَا الْوَجْدُ

وَأَذْمَى تِلْكَ الْعُيُونَ بُكَاهَا

كَانَ أَنْكَى الْخُطُوبِ لَمْ يُبْكِكْ مِنِّي

مُقَلَّةً لَكِنَّ الْهَوَى أَبْكَاهَا

كُلُّ يَوْمٍ لِلْحَادِثَاتِ عَوَادٍ

لَيْسَ يَقْوَى رَضْوَى عَلَى مُلْتَقَاهَا

كَيْفَ يُرْجَى الْخَلَاصُ مِنْهُنَّ إِلَّا

بِذِمَامٍ مِنْ سَيِّدِ الرُّسُلِ طه

مَعْقِلُ الْخَائِفِينَ مِنْ كُلِّ

خَوْفٍ

أَوْفُرُ الْعُرْبِ ذِمَّةً أَوْفَاهَا

مَضْدَرُ الْعِلْمِ لَيْسَ إِلَّا لَدَيْهِ

خَبْرُ الْكَائِنَاتِ مِنْ مُبْتَدَاهَا

فَاضَ لِلْخَلْقِ مِنْهُ عِلْمٌ وَحِلْمٌ

أَخَذَتْ مِنْهُمَا الْعُقُولُ نُهَاهَا

نَوَّهَتْ بِاسْمِهِ السَّمَوَاتُ وَالْأُ

رْضُ كَمَا نَوَّهَتْ بِصُبْحِ ذُكَاهَا

وَعَدَتْ تَنْشُرُ الْفَضَائِلَ عَنْهُ

كُلُّ قَوْمٍ عَلَى اخْتِلَافٍ لُغَاهَا

طَرِبَتْ لِاسْمِهِ الثَّرَى فَاسْتَطَالَتْ

فَوْقَ عُلُوِّيهِ السَّمَاءُ سُفْلَاهَا

جَازَ مِنْ جَوْهَرِ التَّقْدُسِ ذَاتًا

تَاهَتْ الْأَنْبِيَاءُ فِي مَعْنَاهَا

لَا تُجَلُّ فِي صِفَاتِ أَحْمَدَ فِكْرًا

فَهِيَ الصُّورَةُ الَّتِي لَنْ تَرَاهَا

أَيُّ خَلْقٍ لِلَّهِ أَعْظَمُ مِنْهُ

وَهُوَ الْغَايَةُ الَّتِي اسْتَفْصَاهَا

قَلْبَ الْخَافِقِينَ ظَهْرًا لِبَطْنِ

فَرَأَى ذَاتَ أَحْمَدٍ فَاجْتَبَاهَا

لَسْتُ أَنْسَى لَهُ مَنَازِلَ قُدْسٍ

قَدْ بَنَاهَا التُّقَى فَأَعْلَا بِنَاهَا

وَرِجَالًا أَعَزَّةً فِي بُيُوتٍ

أَذِنَ اللَّهُ أَنْ يُعَزَّ حِمَاهَا

سَادَةٌ لَا تُرِيدُ إِلَّا رِضَى اللَّهِ

كَمَا لَا يُرِيدُ إِلَّا رِضَاهَا

خَصَّهَا مِنْ كَمَالِهِ بِالْمَعَانِي

وَبِأَعْلَى أَسْمَائِهِ سَمَّاهَا

لَمْ يَكُونُوا لِلْعَرْشِ إِلَّا كُنُوزًا

خَافِيَاتٍ سُبْحَانَ مَنْ أَبْدَاهَا

كَمْ لَهُمْ أَلْسُنٌ عَنِ اللَّهِ تُنْبِي

هِيَ أَقْلَامٌ حِكْمَهُ قَدْ بَرَاهَا

وَهُمْ الْأَعْيُنُ الصَّحِيحَاتُ تَهْدِي

كُلَّ عَيْنٍ مَكْفُوفَةٍ عَيْنَاهَا

عُلَمَاءُ أَيْمَهُ حُكَمَاءُ

يَهْتَدِي النُّجْمُ بِاتِّبَاعِ هُدَاهَا

قَادَةٌ عِلْمُهُمْ وَرَأَى حِجَاهُمْ

مَسْمَعًا كُلَّ حِكْمِهِ مَنظَرَاهَا

مَا أَبَالِي وَلَوْ أُهَيْلَتْ عَلَيَّ الْأَرْضِ

السَّمَوَاتُ بَعْدَ نَيْلِ

الف) کتابهای چاپی عربی

۱. الامام الرابع الامام علی بن الحسین زین العابدین

گروه نویسندگان، ترجمه محمد عبدالمنعم خاقانی، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۰، رقعی، ۴۰ص.

۲. الامام الرابع زین العابدین علی بن الحسین

شیخ محمد حسن قیسی عاملی، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م، وزیری، ۱۲۷ص.

الحلقات الذهبیه ۱۷.

۳. الامام زین العابدین

سید عبدالرزاق موسوی مقرّم (۱۳۱۶ ۱۳۹۱ق)، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۴ق، وزیری، ۴۳۶ص (این کتاب دو بار به فارسی ترجمه شده است).

۴. الامام زین العابدین

گروه نویسندگان، چاپ سوم، تهران، مؤسسه البلاغ، ۱۳۷۱، جیبی، ۹۳ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۵. الامام زین العابدین

گروه نویسندگان، قم، مؤسسه الامام الحسین، ۱۳۷۱ش/۱۴۱۳ق، رقعی، ۲۶ص.

۶. الامام زین العابدین

اسحق شاکر العشی، بیروت، دار البلاغه، ۱۴۱۲ق.

۷. الامام زین العابدین

[میر ابو الفتح دعوتی]، چاپ سوم، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م، وزیری، ۲۶ص (مصوّر، ویژه نوجوانان).

۸. الامام

زين العابدين على بن الحسين

احمد فهمى محمد، قاهره، بى نا، بى تا، وزيرى، ۱۶۰ص.

اهل البيت فى المكتبه العربيه، ص ۲۰۷.

۹. الامام زين العابدين عنقود مرصع

سليمان كتانى

(اين كتاب در مسابقه تأليف از سوى مؤسسه آل البيت به مقام سوم دست يافت و به زودى به چاپ مى رسد).

الرصد الثقافى، ص ۶۰.

۱۰. الامام السجاد

حسين باقر، بغداد، مطبعه الحوادث، ۱۹۷۹م، رقى، ۱۹۶ص.

۱۱. الامام السجاد

گروه نويسندگان، بيروت، دار الزهراء، ۱۴۱۲ق (از سرى حياه الرسول و اهل بيته المجاهدين).

۱۲. الامام السجاد: دراسه تحليليه

كريم جبر الحسن، مراجعه و تقديم: سيد جعفر مرتضى عاملى، بيروت، مؤسسه البلاغ، ۱۹۸۹م.

۱۳. الامام السجاد قدوه و اسوه

سيد محمد تقى مدرسى، تهران، رابطه الاخوه الاسلاميه، ۱۴۰۴ق، رقى، ۹۶ص (اين كتاب به فارسى ترجمه شده است).

۱۴. الامام على بن الحسين

على محمد على دخيل، چاپ دوم، بيروت، دار التراث الاسلامى، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م، رقى، ۱۰۳ص.

۱۵. الامام على بن الحسين

سيد مهدى آيت اللهى، ترجمه كمال السيد، قم، انتشارات انصاريان، ۱۳۷۴، وزيرى، ۲۸ص (مصور، ويژه نوجوانان).

۱۶. الامام على بن الحسين زين العابدين

سعید تقی شمس الدین، قم، انتشارات مدین، ۱۴۱۶ق، رقعی، ۸۰ص.

۱۷. الامام علی بن الحسین السجاد

سید عبدالودود امین، مراجعه و تقدیم: شیخ عقیف نابلسی، کویت، دار التوجیه الاسلامی، ۱۴۰۰ق، رقعی، ۱۱۷ص (از سری الاثمه الاثنا عشر، بطوله و جهاد).

۱۸. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الاثمه الاطهار (ج ۴۶)

علامه مولی محمد باقر مجلسی اصفهانی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ق)، چاپ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م، وزیری، ۲۰۹ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۱۹. بلاغه الامام علی بن الحسین

جعفر عباس حایری، تقریظ: علامه سید عبدالحسین شرف الدین موسوی، چاپ سوم، قم، مکتبه الثقلمین، بی تا، رقعی، ۲۹۰ص (این کتاب شامل خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار امام سجاد بوده)

و به فارسی ترجمه شده است).

۲۰. جهاد الامام السجاد زين العابدين

سيد محمد رضا حسيني جلالی

قم، بی نا، ۱۴۱۳ق/۱۳۷۲/ش، وزیری، ۳۳۶ص (این کتاب در مسابقه تألیف پیرامون امام سجاد رتبه نخست را به دست آورد).

۲۱. الجهاد الصامت فی تحلیل موقف الامام علی بن الحسین فی الصحیفه السجادیه

سيد محمد صادق صدر، بغداد.

۲۲. ترجمه الامام السجاد (من تاریخ مدینه دمشق)

ابن عساکر ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی (۴۹۹ ۵۷۱ ق)، تحقیق: محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۳۷۲ش/۱۴۱۴ق، رحلی، ۱۲۰ص.

۲۳. حیاه الامام زين العابدين (دراسه و تحلیل)

باقر شریف قرشی، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۸/م، وزیری، ۲ج، ۲۶۲ «۴۲۳ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است).

۲۴. حیاه الامام علی بن الحسین و تراجم اصحابه

شیخ کاظم بن جواد ساعدی، نجف، مطبعه الغری، ۱۳۷۵ق/۱۹۵۵/م، رقی، ۴۴۰ص.

۲۵. الحیاه السیاسیه للامام السجاد

شیخ نوری حاتم، بیروت، مؤسسه المرتضی العالمیه، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴/م، وزیری، ۱۸۵ص.

۲۶. دراسات عن الامامین: علی زين العابدين و علی الرضا

محمدعلی اسبر، بیروت، دار الاصاله، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۱/م.

۲۷. الدرور الداودیه فی معاجز العتره الاحمدیه (ج ۱)

احوال الامام السجاد

ملا داود کعبی

تقریظ: علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء (۱۲۹۳ ۱۳۷۱ق)، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۳۷۱ق، رقعی، ۱۱۳ص.

۲۸. ذکری وفاه الامام علی بن الحسین زین العابدین

گروهی از نویسندگان کربلا، مطبعه الغری، ۱۳۸۶ق، رقعی، ۳۲ص.

۲۹. زین العابدین

شیخ عبدالحلیم محمود (شیخ جامع الأزهر)، قاهره، دار الاسلام، ۱۹۷۳م، ۱۴۶ص.

مجله تراثنا، ش ۱۰، ص ۵۰.

۳۰. زین العابدین علی بن الحسین

عبدالعزیز سید الاهل، چاپ دوم، قاهره، مکتبه وهبه، ۱۹۶۱م، رقعی، ۱۱۰ص (این کتاب، دوبار به فارسی ترجمه شده است).

۳۱. زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

محمد عبدالرحیم، بیروت، دار الایمان، ۱۹۸۸م، ۹۶ص.

۳۲. السجاد علی

حسین شاکری، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۵ق، وزیری،

۳۲۰ص (از موسوعه المصطفی و آله).

۳۳. شرح قصیده الفرزدق و تخامسیها

سلطان علی صابر شوشتری، قم، نشر مدین، ۱۳۷۳، وزیری، ۲۰۵ص

(در این کتاب شش تخمیس قصیده فرزدق ذکر شده است، آنها عبارتند از:

تخمیس سید نصرالله حایری، سید راضی قزوینی، محمد بن خلفه حلّی، شیخ محمد سماوی، مصطفی جواد بغدادی و شخص مؤلف).

۳۴. الصحیفه السجادیه خصائصها و مضامینها

شلتاغ عبود

(این کتاب در مسابقه تألیف، از سوی مؤسسه آل البیت مقام دوم را احراز کرد و به زودی چاپ می شود).

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۳۵. عوالم العلوم و المعارف الاحوال من الآیات الاخبار و الاقوال (ج ۱۸)

ملا- عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی (ق ۱۲ه)، مقدمه: سید محمد باقر موحد ابطحی، قم، مؤسسه الامام المهدی (عج)، ۱۴۰۷ق ۱۳۶۵/ش، وزیری، ۳۵۱ص.

۳۶. فی رحاب الامام زین العابدین

نافع خفاجی، بغداد، دار الانوار، ۱۹۷۸م.

۳۷. فی رحاب سیاسه الامام زین العابدین

محمود بغدادی، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق ۱۳۷۲/ش، وزیری، ۳۴ص.

۳۸. فی رحاب الصحیفه

عبدالامیر الورد، بغداد، ۱۹۶۶م.

۳۹. فی رحاب الصحیفه السجادیه

سید عباس موسوی، بیروت، دار المرتضی، ۱۴۱۱ق.

۴۰. فی ظلال الصحیفه السجادیه

شیخ محمد جواد مغنیه (م ۱۴۰۰ق)، بیروت، دار التعارف، ۱۹۷۹م.

۴۱. الکواکب السماویه فی شرح القصیده الفرزدقیه

علامه شیخ محمد سماوی نجفی (۱۲۹۲- ۱۳۷۰ق)، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۶۰ق (وی در این کتاب، قصیده فرزدق در مدح امام سجاد را شرح و تخمیس نموده علاوه بر آن، تخمیسات دیگر این قصیده را نیز آورده است). رقعی، ۲۷۲ص.

الذریعه، ج ۴، ص ۱۱.

۴۲. المحاوره بین الامام علی بن الحسین و بین الحجاج بن یوسف الثقفی

محمود عبدالله کاظمی الکتبی.

رک: المطبوع من مؤلفات کاظمین، ص ۶۷.

۴۳. منهاج التحرک عند الامام السجاد

عبدالکریم آل نجف، وزیری، ۱۲۵ص (در مجله دراسات و بحوث، ش ۳ (۱۴۰۲ق) ص ۱۴۶-۲۶۹).

۴۴. النظریه السیاسیه لدى الامام زین العابدین

محمود بغدادی، قم،

مجمع جهانی اهلیت، ۱۳۷۴ش/۱۴۱۶ق، وزیری، ۴۵۰ص.

۴۵. و سلاحه البکاء

کمال السید، قم، انتشارات انصاریان، ۱۹۹۶م/۱۴۱۷ق، رقعی، ۱۵۹ص.

۴۶. وفاه الامام السجاد علی بن الحسین

شیخ حسین بن علی عصفوری بلادی بحرانی (م۱۳۸۷ق)، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۱ق (چاپ افسست)، رقعی، ۵۶ص.

۴۷. ولاده امام زین العابدین

سید محمد حسین طالقانی، نجف، دار المعارف، ۱۳۸۷ق، رقعی، ۳۱ص.

(ب) کتابهای چاپی فارسی

۱. امام چهارم پاسدار انقلاب خونین کربلا

علی اکبر حسنی، قم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۵۶، جیبی، ۲۱۵ص.

۲. امام زین العابدین

امید امیدوار، قم، انتشارات شفق، ۱۳۵۷، جیبی، ۳۲ص (از سری سیری در تاریخ).

۳. امام زین العابدین

سید کاظم ارفع، تهران، مؤسسه فیض کاشانی، ۱۳۷۰، رقعی، ۷۸ص (از سری سیره عملی اهلیت ۶).

۴. امام سجاد

الف، کاویانی، قم، دفتر نشر حرّ، ۱۳۵۸، رقعی، ۶۳ص.

۵. امام زین العابدین یادگار کربلا

عبد الامیر فولاد زاده، قم، کانون نشر اندیشه های اسلامی، بی تا، وزیری، ۴۵ص (مصور، ویژه نوجوانان).

۶. امام سجاد جمال نیاشکران

گروه تاریخ اسلام بنیاد پژوهشهای اسلامی، نگارش: احمد ترابی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳،
وزیری، ۳۲۸ص (بررسی شخصیت معنوی، اجتماعی، علمی، سیاسی و جلوه هایی از زندگانی و درسهای امام سجاد).

۷. امام سجاد و داستان حرّه

رضا استادی (در کتاب ده رساله، ص ۳۳۵-۳۵۹) قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۲، وزیری، ۲۵ص.

۸. بهترین زندگی در پرتو سخنان امام سجاد

مسعود رضا نوری، چاپ تهران (بی نا، بی تا)، وزیری، ۷۶ص.

۹. پژوهشی در زندگی امام سجاد

حضرت آیت الله خامنه ای (رهبر معظم انقلاب اسلامی)، تهران، دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱، رقعی، ۸۰ص.

۱۰. پیامی از صحیفه سجادیه

علاء الدین حجازی، تهران، کانون نشر و پژوهشهای اسلامی، ۱۳۵۸، رقعی، ۸۸ص.

۱۱. پیشوای چهارم حضرت امام سجاد

گروه نویسندگان، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۱، رقعی، ۵۴ص (این کتاب به عربی، ترکی و اردو ترجمه شده

است).

۱۲. تحلیلی از زندگانی امام سجاد

باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا، ۱۳۷۲، وزیری، ج ۲، ۴۵۰ «۷۶۶» ص.

۱۳. ترجمه جلد ۱۱ بحار الانوار (زندگانی امام سجاد و امام محمد باقر)

علامه مولی محمد باقر مجلسی اصفهانی (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق)، ترجمه موسی خسروی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۹۶ق، وزیری، ۲۶۷ص.

۱۴. تعزیه سجادیه

عبد الجواد خراسانی (جودی) (م ۱۳۰۲ق) (در ۳۲ صفحه به چاپ رسیده است).

رک: الذریعه، ج ۹، ص ۲۰۹.

۱۵. چراغ روشن در دنیای تاریک، یا زندگانی امام سجاد

سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۴۴، رقعی، ۲۳۲ص.

۱۶. حضرت امام زین العابدین

میر ابوالفتح دعوتی، قم، انتشارات شفق، بی تا، وزیری، ۲۶ص (مصور، ویژه نوجوانان).

۱۷. حضرت امام سجاد

گروه کودکان و نوجوانان بنیاد بعثت، بازنویسی: مهدی رحیمی، چاپ دوم، تهران، بنیاد بعثت ۱۳۷۴، رقعی، ۱۲۰ص (از سری برگزیدگان ۶).

۱۸. حضرت سجاد، علی بن الحسین

فضل الله کمپانی، تهران، انتشارات خزر، ۱۳۵۷، وزیری، ۳۳۵ص.

۱۹. حضرت علی بن الحسین، زین العابدین

عبد المنتظر قدوسیان، تهران، ۱۳۵۳، ۳۲ص.

۲۰. خطبه ها، نامه ها و سخنان امام سجاد، علی بن الحسین جعفر حایری، ترجمه احمد صادقی اردستانی، تهران، انتشارات

خزر، ۱۳۵۵، رقعی، ۳۳۵ص.

۲۱. در رهگذر کوفه و شام و خطبه های امام سجاد و آثار آن

حسین عمادزاده اصفهانی (۱۳۲۵-۱۴۱۰ق)، تهران.

۲۲. دنیای ناشناخته نیایش (نگرشی بر نیایش امام سجاد)

شهید علیرضا تقدّس، چاپ هفتم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، رقعی، ۸۸ص.

۲۳. راه و رسم زندگی از نظر امام سجاد

ترجمه و تنظیم: علی گل زاده غفوری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۵، رقعی، ۲۲۳ص.

۲۴. رهبر آزادگان، سید ساجدان، علی بن الحسین

سید عبدالرزاق موسوی مقرر (۱۳۱۶-۱۳۹۵ق)، ترجمه مرتضی فهیم کرمانی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴، وزیری، ۵۲۸ص.

۲۵. زندگانی امام چهارم، حضرت زین العابدین

حسین عماد

زاده اصفهانی (۱۳۲۵-۱۴۱۰ق)، چاپ سوم، تهران، انتشارات سعدی، وزیری، ۴۷۷ص.

۲۶. زندگانی امام چهارم، حضرت امام سجاد

نوشته هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، ساده نویسی: دفتر تحقیق و تألیف کتب درسی، چاپ سوم، تهران، سازمان نهضت سواد آموزی، ۱۳۷۵.

۲۷. زندگانی امام زین العابدین

عبدالعزیز سید الاهل، مترجم: حسین وجدانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات محمدی، ۱۳۴۲، رقی، ۱۰۹ص.

۲۸. زندگانی امام زین العابدین

حسین حماسیان (صابر کرمانی)، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۴۴، رقی، ۶۴ص (مصور، ویژه نوجوانان).

۲۹. زندگانی امام زین العابدین علی بن حسین

علامه سید محسن امین عاملی (۱۲۸۲-۱۳۷۱ق)، ترجمه حسین وجدانی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۳، رقی، ۱۱۹ص.

۳۰. زندگانی امام زین العابدین

سید عبدالرزاق موسوی مقرر، ترجمه حبیب روحانی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۴، وزیری، ۶۲۹ص.

۳۰. زندگانی امام سجاد

سید عبدالرزاق موسوی مقرر (۱۳۱۶-۱۳۹۱ق)، ترجمه عزیزالله عطاردی قوچانی، تهران.

۳۲. زندگانی با سعادت امام سجاد

مرتضی جوادی، قم، ۱۳۴۵، رقی، ۳۲۳ص.

فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۲، ص ۲۷۹۲.

۳۳. زندگانی علی بن الحسین

سید جعفر شهیدی، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۳۰ص.

۳۴. زندگانی علی بن الحسین، ملقب به سجاد

محمد رسول بازرگانی، تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۱۳۳۲، ۱۱۴ص (پلوکیبی).

۳۵. زندگی و سیمای حضرت امام علی بن الحسین، زین العابدین

سید محمد تقی مدرسی، ترجمه محمد صادق شریعت، تهران، مؤسسه فرهنگی انصار الحسین، ۱۳۷۰، وزیری، ۱۰۸ص.

۳۶. زندگینامه و خطبه امام سجاد در شام

علی محمدی، قم، انتشارات قلم، ۱۳۷۱ش/۱۴۱۳ق، جیبی، ۴۸ص.

۳۷. زین العابدین

عبدالعزیز سید الاهل، ترجمه حسین فلاح، تهران، شرکت کتابهای جیبی (ماه نو)، بی تا.

فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۲، ص ۲۸۴۴.

۳۸. ستارگان درخشان (ج ۶) (سرگذشت امام چهارم، حضرت سجاد و مختار ثقفی)

محمد جواد نجفی، چاپ پنجم، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۴۰۱ق، جیبی، ۲۸۸ص.

۳۹. سجاد

گروه

نویسندگان، تهران، مکتب الامام المنتظر.

۴۰. سجاده زنجانی

سید مجتبی حسینی میر صادقی زنجانی، مشهد، انتشارات اردشیر، ۱۳۷۳، رقعی، ۱۵۵ص.

۴۱. سخنان امام سجاد، علی بن الحسین (از سلسله سخنان کوتاه پیشوایان مذهبی)

گرد آوری و ترجمه محمد هادی فقهی، تهران، ۱۳۴۹، جیبی، ۶۸ص.

۴۲. سخنان سجاد

ترجمه و تألیف: ناصرالدین صاحب الزمانی، تهران، انتشارات اخگر، ۱۳۲۶، رقعی، ۲۵ص.

۴۳. سرچشمه های نور: امام سجاد

گروه نویسندگان مؤسسه البلاغ، ترجمه واحد تدوین و ترجمه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸، جیبی، ۹۶ص.

۴۴. سیره امام سجاد

هیئت تحریریه، اهواز، حوزه علمیه، ۱۳۷۵، رقعی، ۶۴ص (از سری سرچشمه زندگی).

۴۵. شام غریبان (داستان زندگی امام سجاد)

باز آفریده: رضا شیرازی، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۱، رقعی، ۱۱۹ص.

۴۶. شرح زندگانی چهارمین امام شیعیان، علی بن الحسین سید الساجدین

علی پناه، تهران، انتشارات فروغی، بی تا، رقعی، ۷۷ص.

۴۷. علی بن الحسین کیست؟

سید جواد سجادی نجف آبادی، اصفهان، بی نا، ۱۴۰۱ق/۱۳۵۹ش، وزیری، ۳۳۰ص (۱۸۶ص: زندگانی امام سجاد «۱۵۵ص: اولاد احفاد امام سجاد و فواید متفرقه).

۴۸. فریاد یک رهبری (زندگانی معصوم ششم)

محمد یوسف حریری، چاپ دوم، قم، دار التبلیغ اسلامی، ۱۳۹۷ق، رقعی، ۱۵۷ص.

۴۹. کتاب شناسی امام چهارم

سید جمال حیدری، شیراز، شب شعر عاشورا، ۱۳۷۶، رقعی، ۲۴ص.

۵۰. معصوم ششم، حضرت امام زین العابدین

سید مهدی آیت اللهی (دادور)، تهران، انتشارات جهان آرا، ۱۳۶۸، وزیری، ۲۳ص (مصور، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی، اردو، ترکی، انگلیسی، فرانسوی و تاجیکی ترجمه شده است).

۵۱. معصوم ششم (علی بن الحسین، سید الساجدین)

جواد فاضل (۱۳۳۵ ۱۳۸۱ق)، تهران، انتشارات علمی، بی تا، رقعی، ۱۸۰ص «۱۹۵ص (ترجمه فرازهایی از صحیفه مبارکه سجاده)».

۵۲. مکتب سجاد

علی شریعتی (م ۱۳۵۶)، تهران، کتابفروشی امت، ۱۳۵۶، ۶۳ص.

۵۳. مناجاتهای حضرت سجاد یا سخنان امام زین العابدین

[؟]، تهران، شرکت سهامی طبع

کتاب، بی تا، رقعی، ۱۱۴ص.

۵۴. نکته های اخلاق و عرفان در مناجاتهای سید ساجدان

محسن غرویان، قم، انتشارات نبوی، ۱۳۷۲، رقعی، ۵۶ص.

۵۵. نگاهی بر زندگی امام سجاد

محمد محمدی اشتهاردی، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۴، رقعی، ۱۴۴ص.

ج) کتابهای چاپی اردو

۱. امام زین العابدین، علی بن الحسین

سید ضیاء الحسن موسوی کنتوری (۱۳۳۸ ۱۳۹۸ق)، کراچی، مکتبه و العصر، ۱۳۹۵ق، رقعی، ۱۱۰ص.

۲. حضرت امام زین العابدین

گروه نویسندگان مؤسسه در راه حق، ترجمه سید احمد علی عابدی، فیض آباد، نور اسلام، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م، رقعی، ۵۳ص.

۳. حضرت امام زین العابدین کی سوانح حیات

گروه نویسندگان، به اهتمام ملک صادق علی عرفانی، لاهور، ۱۳۷۹ق/۱۹۵۹م، وزیری، ۱۷۷ص.

۴. الحیاه العابدیه (فی سوانح الامام السجاد)

مولی غلامعلی بهاونگری هندی (۱۲۸۳ ح ۱۳۶۷ق)، هند.

الذریعه، ج ۷، ص ۱۲۰.

۵. سوانح امام زین العابدین

سید مظهر حسن سهارنپوری هندی (۱۲۶۹ ۱۳۵۰ق).

مطلع انوار، ص ۶۴۹.

۶. سوانح امام زین العابدین

سید علی جعفری (۱۳۲۹ ۱۳۸۵ق)، هند.

مطلع انوار، ص ۳۷۷.

۷. سيره على بن الحسين

[؟]، هند.

الذريعه، ج ۱۲، ص ۲۸۰.

۸. صحيفه العابدين في حياه الامام زين العابدين

سيد اولاد حيدر بلگرامي، هند.

الذريعه، ج ۱۵، ص ۲۲ نقباء البشر، ج ۱، ص ۱۸۴.

۹. معصوم ششم (حضرت امام زين العابدين)

سيد مهدي آيت اللهی (دادور)، ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات، انصاريان، ۱۳۷۱، وزيري، ۲۴ ص (مصور، ويژه نوجوانان).

۱۰. مناقب اهل البيت (ترجمه قصيده فرزدق در مدح امام سجاد به اردو)

هند.

رک: الذريعه، ج ۲۲، ص ۳۲۴.

(د) کتابهای خطی عربی

۱. آثار و برکات الامام زين العابدين

سيد هاشم ناجی موسوی جزایری.

۲. آفاق قرآنيه في فكر الامام زين العابدين

طالب سنجرى.

الرصد الثقافى، ص ۶۰.

۳. اخبار على بن الحسين

ابو احمد عبدالعزيز بن يحيى جلودى ازدى بصرى (م ٣٠٢ق).

رجال نجاشى، ج ٢، ص ٥٦.

٤. اخبار على بن الحسين

حافظ قاضى ابوبكر جعابى: محمد بن عمر بن محمد تميمى بغدادى (٢٨٤ ٣٥٥ق)

رجال نجاشى، ج ٢، ص ٣٢٠.

٥. الادب السياسى لى الامام زين العابدين

محمود بغدادى.

٦. ادعيه زين العابدين

سيد ابو ابراهيم ناصر بن رضا بن محمد بن عبدالله علوى حسيني (شاگرد شيخ طوسى (م ٤٦٠ق)).

فهرست شيخ منتجب الدين رازى (در بحار الانوار، ج ١٠٢، ص ٢٨٨).

٧. الامام زين العابدين فى شعر القدماء و المعاصرين

اسماعيل الخفاف.

الرصد الثقافى، ص ٦٠.

٨. الامام السجاد امتداد

النبوه فى حركيه الرساله

نبيل على صالح.

الرصد الثقافى، ص ٦٠.

٩. الامام السجاد جهاد و امجاد

حسين الحاج حسن.

الرصد الثقافى، ص ٦٠.

١٠. الامام السجاد قدوه العباد و ارباب السياسه

ابوصلاح المظفر.

الرصد الثقافى، ص ٦٠.

١١. الامام على بن الحسين من المهدي الى اللحد

عدى محمد احمد.

الرصد الثقافى، ص ٦٠.

١٢. امامه على بن الحسين دراسه و تحليل

محمد محمود كلوت.

الرصد الثقافى، ص ٦٠.

١٣. الامثال و الحكم المستخرجه من كلمات الامام زين العابدين

شيخ محمد غروى.

١٤. البديعيه النويه و شرحها (فى مدح الامام السجاد زين العابدين)

[؟].

الذريعه، ج ٣، ص ٧٤.

۱۵. ترجمه عوالم (بخش زندگی امام سجاد)

نوشته ملا عبداللّه بحرانی اصفهانی (ق ۱۲هـ)، ترجمه سید احمد حسینی اردکانی (۱۱۷۵ بعد ۱۲۴۲ق).

۱۶. تفسیر القرآن عند الامام السجاد

شیخ محمود بغدادی (این کتاب آماده چاپ است).

۱۷. حیاه الامام زین العابدین

شیخ یاسین محمد عمار.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۱۸. حیاه الامام السجاد

سید محمد حسینی شیرازی.

العراق بین الماضي و الحاضر و المستقبل، ص ۶۲۹.

۱۹. دعوات زین العابدین

سید ابوالقاسم زید بن اسحق جعفری (از شاگردان شیخ حسن حسکان بن حسین بن بابویه قمی).

فهرست شیخ منتجب الدین (در بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۳۳).

۲۰. دیوان الامام السجاد

سید مجیب الرفیعی.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۲۱. دیوان شعر الامام زین العابدین

محمود بغدادی

۲۲. کتاب زهد علی بن الحسین

شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی رازی (ح ۳۰۶ ۳۸۱ق).

رجال نجاشی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۲۳. سفن النجاه (ج ۶)

شیخ غلام حسن نجفی نجف آبادی (م ۱۳۴۹ق) (وی برای هر یک از ائمه اطهار، کتابی جداگانه نگاشته است).

الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۹۲ نقباء البشر، ج ۴، ص ۶۲۳.

۲۴. ضفه النور (او حیاہ الامام السجاد)

عبدالمجید فرج اللہ.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۲۵. عبرات المحیین عن الامام زین العابدین

علی سعید.

رک: الرصد الثقافی، ص ۶۱.

۲۶. فقه الامام زین العابدین

شیخ محمود بغدادی.

۲۷. فی رحاب امیر العابدین و زین الساجدین

عارف ثامر.

الرصد الثقافی، ص ۶۱.

۲۸. قرائه فی حیاہ الامام السجاد

نوری نعمه

البطاط.

الرصد الثقافى، ص ٦٠.

٢٩. كلمه الامام السجاد

شهيد سيد حسن حسيني شيرازى، (١٣٥٤ ١٤٠٠ق).

العراق بين الماضى و الحاضر و المستقبل، ص ٦٧٧.

٣٠. لجج الحقايق فى تواريخ الحجج على الخلايق (ج ٦)

حاج ملا احمد يزدى مشهدى (م ح ١٣١٠ق).

الذريعه، ج ١٨، ص ٢٩٦ نقباء البشر، ج ١، ص ٩٦.

٣١. مسند الامام السجاد

شيخ عزيز الله عطاردى (اين كتاب به زودى به چاپ مى رسد).

٣٢. مسند الامام على بن الحسين

مهدى انصارى قمى.

٣٣. مكاتيب الامام السجاد

شيخ على احمدى ميانجى.

٣٤. ذكر من روى عن على بن الحسين

شيخ صدوق: ابو جعفر محمد بن على بن ... بابويه قمى (ح ٣٠٦ ٣٨١ق).

رجال نجاشى، ج ٢، ص ٣١٤.

٣٥. كتاب (من روى عن على بن الحسين)

حافظ بن عقده زيدى جارودى، ابو العباس احمد بن محمد بن سعيد ثقه عظيم جليل القدر (٢٤٩ ٣٣٣ق).

رجال نجاشى، ج ١، ص ٢٤٠.

۳۶. منهج تفسير القرآن لدى الامام زين العابدين محمود بغدادی.

۳۷. وصی الرسول الرابع الامام علی بن الحسین السجاد عصره و حیاته.

شیخ احمد علی رجب.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

۳۸. و مضات من حیاہ الامام زین العابدين

محمد الحاجی.

الرصد الثقافی، ص ۶۱.

۳۹. هیبه الحق (لمحه عن حیاہ الامام السجاد)

عبدالزهره الركابی.

الرصد الثقافی، ص ۶۰.

(ه) کتابهای فارسی (خطی)

۱. امام سجاد

جواد محدثی.

۲. ترجمه (عوامل العلوم): کتاب زندگی امام سجاد

ملا عبدالله بحرانی اصفهانی، ترجمه سید احمد بن محمد حسینی اردکانی (۱۱۷۵ بعد ۱۲۴۲ق).

۳. سیره سیاسی امام سجاد علیه السلام

سید احمد خاتمی (آماده چاپ).

۴. شروح صحیفه سجادیه

ناصر باقری بید هندی (آماده چاپ).

۶۳. یوم الاربعین عند الحسین.

للسيد عبدالرزاق المكرم.

النجف الاشرف: مطبعه القضاء، ١٣٧٧ هـ ١٩٥٨ م.

٦٤ آئين جهاد در صحيفه سجاديه. (بالفارسيه).

ترجمه واعداد:

محمد تقى رهبر.

طهران: منظمه الاعلام الاسلامى، ١٣٦٥ ش، ٧٢ ص، ٢١ سم.

٦٥ أبو الحسين زيد الشهيد.

للسيد محسن الامين العاملى.

قم: مؤسسه اهل البيت للطباعه و النشر، ٩٨ ص، ٢٤ سم.

٦٦ امام چهارم مظهر زهد و تقوى. (فارسي).

مهدي پيشوائى.

مكتب اسلام س ١٢ ع ٣ (١٣٩١٢ هـ)، ص ٥٨ ٦٢ ٦٧

الامام الرابع زين العابدين على بن الحسين (ع).

للشيخ محمد حسن القبيس العاملي.

بيروت: ١٤٠٣هـ ١٩٨٣م، ١٢٧ص، ٢٤سم (الحلقات الذهبية، ١٧).

٦٨ الامام زين العابدين (ع).

للسيد عبدالرزاق الموسوي المكرم.

النجف الاشرف: مطبعة الغرى الحديثه، ١٣٧٤هـ، ٤٣٦ص، ٢١سم.

بيروت: مؤسسه الوفاء، ١٤٠٤هـ ١٩٨٤م، ٤٤٨ص، ٢٤سم.

قم: دار الشبستري للمطبوعات، ٤٣٦ص، ٢٤سم.

٦٩ الامام زين العابدين.

تأليف: لجنه التأليف فى دار التوحيد.

طهران: دار التوحيد، ط ١٤٠١هـ، ٨٠ص (أهل البيت (ع)، ٦).

طهران: مؤسسه البلاغ، ١٤٠٨هـ = ١٩٨٨م، ٩٢ص، ١٧سم (أهل البيت، ٦).

٧٠ الامام زين العابدين يتحدث عن النبى محمد (ص) فى الصحيفه السجديه.

للسيد محمد حسين فضل الله.

الثقافه الاسلاميه ع ٣٣ (٣١٤١١٤هـ = ١٩٩٠م)، ص ٣٢ ٥٣.

٧١ امام سجاد (ع) از زبان فرزدق (بالفارسيه).

ماهنامه پاسدار اسلام: ع ٤٦ (مهر ١٣٦٤)، ص ٦٠ ٧٢ الامام السجاد: دراسه تحليليه.

لكريم جبر الحسن.

راجعه: السيد جعفر مرتضى العاملي.

بيروت: مؤسسه البلاغ، ١٩٨٩م.

العابدين على بن الحسين، وابنه الامام الباقر (عليهما السلام) من تاريخ دمشق.

تأليف: أبى القاسم على بن الحسن بن هبه الله الشافعى الدمشقى، المعروف بان عساكر (٤٩٩ ٥٧١هـ).

يقوم بتحقيقه الشيخ محمد باقر المحمودى.

٨٠ ترجمه رساله الحقوق: به انضمام كلمات قصار آن حضرت.

(من كتاب تحف العقول عن آل الرسول للحرانى، بالفارسيه).

تصحيح: غلام حسين نادرى.

طهران: اسلاميه، ١٣٦٠، ٤٠ص.

٨١ ترجمه و شرح صحيفه كامله سجاديه (بالفارسيه).

ترجمه: سيد على نقى فيض الاسلام.

طهران: ١٣٧٦هـ، ٤٠٣ص، ٢٤سم، حجرية.

طهران: مركز نشر آثار فيض الاسلام ١٣٦٦ش ١٩٨٧م، ٤٢٠ص، ١٧سم.

طهران: ١٣٦٧ش، ٤٢٢ص، ٢٤سم.

طهران: فقيه، ١٣٦٩ش، ٤١٠ص.

طهران: فيض الاسلام، ١٣٦٩ش، ٤١٠ص.

٨٢ الجهاد الصامت فى تحليل موقف الامام على بن الحسين فى صحيفته المعروفه بالصحيفه السجاديه.

للسيد محمد صادق الصدر.

طبع فى بغداد: د.ت.

٨٣ چراغ روشن در دنياى تاريخك يا زندگانى امام سجاد (ع) (بالفارسيه).

للسيد جعفر شهيدى.

طهران: علمى، ٢٣٢ص، ٢١سم.

٨٤ حضرت امام زين العابدين (ع) مرد محراب. (بالفارسيه) لعبد الامير فولاد زاده.

طهران: الاعلمى، ١٣٥٩، ٤٤ص.

٨٥ حضرت سجاد (على بن الحسين) عليهما السلام.

للفضل الله كمپانى.

طهران: مؤسسه مطبوعاتي خزر، ١٣٥٧ش، ٢٣٥ص.

٨٦ حضرت على بن الحسين السجاد (بالفارسيه).

فى ناسخ التواريخ.

لمحمد تقى سپهر.

قم: مؤسسه مطبوعات دينى، ١٣٤٥ش، ٣ج، ٤٢٠ + ٣٩٨ + ٤١٢ص، ٢٤سم.

٨٧ حياه الامام زين العابدين (ع): دراسه و تحليل.

للشيخ باقر شريف القرشى.

بيروت: دار الاضواء، ط ١ ١٤٠٩ هـ ١٩٨٨ م، ٢ج، ٢٤٣ + ٢٢٤ص، ٢٤سم.

٨٨ حياه الامام السجاد (ع).

فى عوالم العلوم.

للشيخ عبدالله بن نور الله البحرانى (ق ١١١هـ).

تحقيق: مدرسه الامام المهدي.

قم: مدرسه الامام المهدي، ط ١ ١٤٠٧ هـ، ٣٥١ص، ٢٤سم.

٨٩ حياه الامام على بن الحسين (ع).

لكاظم جواد الساعدى.

النجف الاشرف، مطبعه الغرى، ١٣٧٤ هـ = ١٩٥٥ م، ٤٤٠ص، ٢١سم.

۹۰ خطبه ها، نامه ها، سخنان امام سجاد علی بن الحسین (ع). (بالفارسیه).

لجعفر حائری.

ترجمه: أحمد صادق اردستانی.

طهران: خزر، ۱۹۷۶م، ۳۳۵ص.

۹۱ دعای مرزهای

حضرت سجاد (بالفارسيه).

اعداد:

سيد مهدي شمس الدين.

طهران: وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامي، ١٣٦٦ش ١٩٨٧م، ٤٠ص، ١٧سم.

٩٢ الدليل الى موضوعات الصحيفه السجديه.

للشيخ محمد حسين المظفر.

قم: جماعه المدرسين في الحوزه العلميه، ١٣٦٢ش ١٤٠٣هـ، ٣٢٨ص، ٢٤سم.

دمشق: سفاره الجمهوريه الاسلاميه الايرانيه، (طبع منضمّاً للصحيفه السجديه التي حققها: علي انصاريان).

٩٣ ديار عاشقان، تفسير جامع صحيفه سجاديه حضرت زين العابدين عليه السلام (بالفارسيه).

لحسين أنصاريان.

طهران: هيئت محبين الائمة عليهم السلام، ١٣٦٩ش، ٤٤٣ص.

٩٤ رهبر انقلاب خونين كوفه زيد بن علي بن الحسين. (فارسي).

للسيد عبدالرزاق الموسوي المكرم.

ترجمه: عزيز الله عطاردي.

طهران: جهان ١٩٧٦م، ٣١٢ص.

٩٥ رياض السالكين في شرح صحيفه سيد الساجدين.

للسيد صدر الدين علي بن أحمد بن محمد بن المعصوم الحسيني، و المعروف بالسيد علي خان المدني ت ١١١٨هـ، شرع فيه سنه

١٠٩٤هـ، فرغ منه سنه ١١١٦هـ.

مخلوط في مكتبه الصدر نسخه نفيسه.

سپهسالار برقم ١٤٤ مكتبه الامام أميرالمؤمنين العامه في النجف ناقصه تاريخها ١١٠٥هـ.

مكتبه الشيخ مشكور، ناقصه تاريخها ١١١٥هـ.

طبع في طهران: ١٢٧١هـ، رحلي، حجرية.

طهران: ١٣٠٤هـ، ٥٨٧ص، رحالي، حجرية.

طهران: ١٣١٧هـ، ٥٨٧، رحلي، حجرية.

تبريز: ١٣٣٤هـ، ٥٨٧، رحلي، حجرية.

قم: مؤسسه آل البيت لآحياء التراث د.ت، ٦٠٠ص، رحلي، او فسيت.

قم: مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعه المدرسين في الحوزه العلميه، ط ١ ١٣٦٨ش، ٥٦٨ص، ٢٤سم (تحقيق: السيد محسن الحسيني الاميني).

أنظر: كشف الحجب و الاءستار ٣٠٠ ٣٤١ ايضاح المكنون ٦٠٣١، الذريعه ١٢٤٦ ٧٥٤٩ ٣٢٥١١ ٣٢٨ ٣٥٣١٣ ريحانه الادب ٩٣٢

٩٦ زندگانی امام زين العابدين (ع) (بالفارسيه).

لعبد العزيزي سيد الاهل.

ترجمه: حسين وجداني.

طهران: محمدی، ١٣٣٥ش، ١١٦ص، ٢١سم.

طهران: محمدی، ط ٢ ١٣٤٢ش، ١٠٨ص، ٢١سم.

طهران: محمدی، ط ٣ ١٣٥٦ش، ١٧٦ص.

٩٧ زندگانی امام زين العابدين (ع) بضميمه رساله ی حقوق و كلمات قصار آن حضرت (من كتاب أعيان الشيعة للسيد محسن الحسيني الاميني العاملی). (بالفارسيه).

ترجمه: حسين وجداني.

طهران: امير كبير، ط

۲ ۱۳۶۱ ش، ۱۱۹ ص.

۹۸ زندگانی حضرت سجاد (ع). (بالفارسیه).

لحسین عماد زاده.

طهران: ۱۳۳۸ ش، ۴ + ۴۸۰ ص، ۲۴ سم.

۹۹ زندگانی علی بن الحسین (ع) (بالفارسیه).

للسید جعفر شهیدی.

طهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش ۱۹۸۶ م، ۲۳۲ ص، ۲۴ سم.

۱۰۰ زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، رابع ائمه اهل البيت الطاهر صلوات الله عليهم، مولده و وفاته و عمره و مدفنه.

اعیان الشیعه ۶۲۹۱ ۶۵۰ للسید محسن الامین.

حققه و اخرجه: حسن الامین.

بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م.

۱۰۱ ستارگان درخشان، سرگذشت حضرت امام سجاد زین العابدین (ع) (بالفارسیه).

لمحمد جواد النجفی.

طهران: اسلامیه، ۱۳۴۵ ش، ۲۰۶ ص، ۱۷ سم.

طهران: اسلامیه، ۱۳۶۷ ش، ۲۰۸، ۱۷ سم.

۱۰۲ سیاست و اجتماع در صحیفه سجادیه. (بالفارسیه).

لمحمد تقی رهبر.

طهران: منظمه الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۶ ش ۱۹۸۷ م، ۱۷۲ ص، ۲۱ سم.

۱۰۳ شخصیت و قیام زید بن علی.

بقلم: السيد ابو فاضل الرضوى.

قم: مكتب النشر الاسلامى، ط ۱۳۶۴ ش، ۴۷۲ ص، ۲۴ سم.

۱۰۴ شرح زندگانی چهارمین امام شیعیان علی بن الحسین سید الساجدین حضرت امام زین العابدین (ع) و شرح صحیفه سجادیه (بالفارسیه).

لعلی پناه.

طهران: فروغی، ۱۳۵۹ ش، ۲۴۰ ص.

۱۰۵ صحیفه سجادیه. (بالفارسیه).

تقدیم: السيد الشهيد محمد باقر الصدر.

ترجمه: کاظم خلخالی.

طهران: کاظمی، ۱۳۶۲ ش، ۶۵۸ ص.

۱۰۶ صحیفه سجادیه. (بالفارسیه).

ترجمه: مهدی الهی قمشه ای.

طهران: قائم لطیفی، ۱۳۴۶ ش، ۵۹۵ ص، ۲۴ سم.

طهران: اسلامى، ۱۳۶۱ ش، ۵۹۵ ص، ۲۴ سم.

۱۰۷ عشق و رستگاری: شرح دعای أبو حمزه ثمالی (بالفارسیه).

لاحمد زمردیان شیرازی.

طهران: اسلامیه، ۱۳۶۲ ش، ۶۶۱ ص.

۱۰۸ علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب (ع)

فی: صفوه الصفوه ۱۰۱۹۳۲ لابی الفرج ابن الجوزی ۵۱۰ ۵۹۷هـ.

حقیقه و علق علیه: محمود فاخوری.

خرج احاديثه: د. محمد رواس قلعجي.

بيروت: دار المعرفة، ط ١٤٠٦ هـ.

١٠٩ علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب (ع)

في الطبقات الكبرى ٢١١٥ ٢٢١ لابن سعد ١٦٨ ٢٣٠ هـ.

بيروت: دار مادر، ١٤٠٥ هـ ١٩٨٥ م.

١١٠ علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب،

أبو الحسن.

فى: رجال صحيح مسلم، رقم الترجمة ١١٣٠ لآبى بكر أحمد بن على بن منجويه الاصبهانى ٣٤٧ ٤٢٨هـ.

تحقيق: عبدالله الليثى.

بيروت: دار المعرفة، ط ١٤٠٧هـ = ١٩٨٧م.

١١١ على بن الحسين بن على بن على بن أبى طالب، أبو الحسن.

فى: رجال صحيحى البخارى، رقم الترجمة ٨١٧ لآبى نصر أحمد بن محمد بن الحسين البخارى الكلاباذى (٣٢٣ ٣٩٨هـ).

تحقيق: عبدالله الليثى.

بيروت: دار المعرفة، ط ١٤٠٧هـ ١٩٨٧م.

١١٢ على بن الحسين بن على بن أبى طالب، أبو الحسن المعروف بزىن العابدين.

فى: وفيات الاعيان ٢٦٦٣ ٢٦٩ لآبى العباس شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلّكان ٦٠٨ ٦٨١هـ.

تحقيق: د. احسان عباس.

قم: منشورات الرضى، ط ١٩٨٥م.

١١٣ على بن الحسين بن أبى طالب، زىن العابدين.

فى: فورات الوفيات مج ٤ ص ٣٣٢ لمحمد بن شاكرا الكتبى ت ٧٦٤هـ.

تحقيق: د. احسان عباس.

بيروت: دار صادر.

١١٤ على بن الحسين بن على بن أبى طالب الهاشمى ...

فى: تهذيب التهذيب ٢٦٨٧ لشهاب الدين أحمد بن على بن حجر العسقلانى ت ٥٨٢هـ.

بيروت: دار الفكر، ط ١٤٠٤هـ ١٩٨٤م.

١١٥ على بن الحسين بن أبى طالب الهاشمى العلوى: زىن العابدين.

فى: سير أعلام النبلاء ٣٨٦٤ لشمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبى ت ٧٤٧هـ.

تحقيق: مأمون الصاغر جى.

اشراف: شعيب الارنؤوط.

بيروت: مؤسسه الرساله، ط ٣ ١٤٠٥ هـ ١٩٨٥ م.

١١٦ فى ضلال الصحيفه السجديه.

للشيخ محمد جواد مغنيه.

بيروت: دار التعارف، ١٩٧٩ م.

١١٧ قرآن از ديدگاه امام سجاد (ع) (بالفارسيه).

نور الدين شريعتمدار الجزايرى الشوشترى.

قم: مكتبه الداورى، ١٩٧٧ م، ٢٦٦ ص.

١١٨ مشكوه الادب ناصرى: احوال امام زين العابدين حضرت سجاد. (بالفارسيه).

فى: ناسخ التواريخ.

لعباسقلى سپهر الثانى.

طبع فى: قم: د. ت، ٤٢٠ ص، ٢٤ سم.

طهران: ١٣١٣هـ، مج ١ رحلى، حجرية (تصحيح: الشيخ محمد كاظم الرشتى).

طهران: ١٣١٦هـ، مج ٢ ٩٤١ طهران ١٣٢١هـ، مج ١ ٨٨٤ ص، رحلى،

حجریه.

طهران: ۱۳۲۳هـ، مج ۲، ص ۷۵۳، رحلی، حجریه.

طهران: د.ت، مج ۲، ص ۷۵۳، رحلی، حجریه.

تفلیس: ۱۳۲۴هـ، مج ۱، ص ۴۹۹، رحلی (به اهتمام: عبدالعلی مؤرخ السلطنه سپهر).

طهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱ش، ۲مجم، ۷۴۴+۶۶۳، رحلی.

قم: مؤسسه مطبوعاتی دینی، ۱۳۴۵ش، ۳مجم، ۴۲۰+۳۹۸+۴۱۲، ص.

طهران: اسلامیة، ۱۳۴۷ش، ۱۵۰۰، ص.

طهران: اسلامیة، ۱۳۶۴ش، ج ۵، ص ۸۱۲، ۲۴سم (تصحیح: محمد باقر البهودی).

۱۱۹ مع الامام زین العابدین (ع) فی استقبال شهر رمضان و وداعه.

للسید محمد حسین فضل الله.

الثقافه الاسلامیه ع ۲۴ (۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰) ص ۱۱۵

۱۲۰ معجم ما کتب عن الامام علی بن الحسین زین العابدین (ع).

(و هو القسم السادس من معجم ما کتب عن الرسول و أهل بيته عليهم السلام).

لعبد الجبار الرفاعی القحطانی.

(و هو هذا الكتاب).

مسابقه

نحوه مسابقه

در راستای آشنایی هر چه بیشتر علاقمندان با معارف مربوط به امام زین العابدین علیه السلام، مسابقه ای به نام «زینت عبادت کنندگان» برگزار می گردد تا با پاسخگویی به سوالات (با استفاده از متونی که در نرم افزار در اختیارتان می باشد) در قرعه کشی که هر سال دو نوبت در ۵ شعبان (سالروز ولادت حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام) و ۲۵ محرم الحرام (ایام شهادت حضرت علی بن الحسین علیه السلام) برگزار می گردد شرکت کرده واز جوایز نفیس آن که از دیگر محصولات این مرکز می باشد بهره مند گردید.

نحوه پاسخگویی به سوالات: شما عزیزان پس از مطالعه سوالات، جواب سوالات را به طور مثال مانند:

۱ ب ۲ د ۳ ج ۴ الف برای ما به شماره پیامک ۳۰۰۰۹۹۰۰۰۰۱۱۰ ارسال نمایید

نحوه اطلاع از قرعه کشی مسابقه: یک هفته بعد از ۵ شعبان و ۲۵ محرم الحرام هر سال به سایت اینترنتی <http://ghaemiyeh.com> مراجعه نمایید و از

کسانی که در قرعه کشی مسابقه برنده شده اند مطلع شوید.

سوالات مسابقه

۱ - امام سجاد علیه السلام در پاسخ توهین یکی از خویشاوندانشان؛ کدام آیه قرآن را تلاوت فرمودند؟

(الف) آل عمران / ۱۳۴

(ب) بقره / ۲۴

(ج) یوسف / ۱۲

(د) آل عمران / ۸۸

۲ - کدام امام معصوم این جمله را در توصیف حضرت عباس علیه السلام فرموده است؟

عموی ما عباس، دارای بصیرتی نافذ و ایمانی استوار بود.

(الف) امام صادق علیه السلام

(ب) امام سجاد علیه السلام

(ج) امام رضا علیه السلام

(د) امام حسین علیه السلام

۳ - سوال: چرا امام سجاد علیه السلام پس از قیام عاشورا، با قیام دیگری حرکت امام حسین علیه السلام را دنبال نکرد

(الف) نبودن یار و یاور

(ب) ترس و وحشت از پیامدهای عاشورا

(ج) به خاطر سفارش امام حسین علیه السلام

(د) آماده نبودن ابزار لازم برای اقدام عمیق و پایدار

۴ - این فرمایش حضرت امام سجاد علیه السلام به کدام آیه اشاره دارد؟

همانا عالمان کسانی هستند که خدا را شناخته و برای او کار می کنند و مشتاق اویند.

(الف) سوره واقعه آیه ۵۵

(ب) سوره بقره آیه ۸۵

(ج) سوره فاطر آیه ۲۸

(د) سوره ناس آیه ۲

۵- از جمله فوایدی که بر تعبد و انزوای امام سجاد علیه السلام مترتب بود، این بود که:

(الف) صحیفه سجادیه را مترتب نمود

(ب) به دعا و مناجات می پرداخت

(ج) خیال حاکمان وقت را از جانب ایشان آسوده می گذاشت

(د) تمام موارد صحیح می باشد

۶- امام سجاد علیه السلام در ادای حق مادر چه فرمودند:

(الف) این مادر بود که حاضر بود گرسنه بماند و تو سیر باشی

(ب) بدان که نمی توانی از او قدر دانی نمائی مگر به عنایت و توفیق خداوند متعال.

(ج)

اما حق مادر بر تو آنست که بدانی او حمل کرده است تو را نه ماه

(د) تمام موارد

۷- امام سجاد علیه السلام در مورد راز غیبت و پنهان بودن ولادت امام زمان چه فرمودند:

(الف) او فرزند پیامبر است

(ب) می گویند:

هنوز متولد نشده است

(ج) او فرزند من است

(د) او غیبتی طولانی خواهد داشت

۸- از یاران امام سجاد علیه السلام است:

(الف) عثمان بن سعید

(ب) پسر شیب

(ج) علی بن ثابت

(د) مالک اشتر

۹- امام سجاد علیه السلام هنگامی که سخن از حرمله به میان آمد فرمودند:

(الف) خدایا گرمی آتش را بدو بپشان

(ب) خدایا او را نابود کن

(ج) خدایا او را لعنت کن

(د) خدایا او را به مکافات اعمالش برسان

۱۰- تخریب حرم بقیع توسط وهابیون در چه سال و چه روزی صورت گرفت؟

(الف) در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری (مصادف با ۲۱ آوریل ۱۹۲۶)

(ب) در هشتم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری (مصادف با ۲۲ آوریل ۱۹۲۶)

(ج) در هشتم شوال سال ۱۳۴۵ هجری قمری (مصادف با ۲۱ آوریل ۱۹۲۶)

(د) در نهم شوال سال ۱۳۴۴ هجری قمری (مصادف با ۲۱ آوریل ۱۹۲۶)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

